به عون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان
ترجمه جلد ثانی
مشکوٰة شریف
فارسی
در مطبع نامی منشی نولکشور

از سائلان و اعراض کردن از ایشان و پشت دادن با ایشان و اینها اشرف اعضاء ظاهر اند و مشتمل اند بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و
جگر است کلما ردت اعیدت له هرگاه که برآورده شوند آن صفائح بازگردانیده شوند برای آنکس یا سرای داغ کردن چنانکه آهن گرم
بار بار در کورهٔ آهنگری در آورده میشود و برآورده میشود - فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة - در روزیکه باشد اندازهٔ وی
پنجاه هزار سال که عبارتست از روز قیامت و این کنایتست از غایت درازی و سختی وی بر گناهگاران و بر نیکوکاران چنان
گذرد که دو رکعت نماز بگذارند اینجا طبع فلسفی حیران بوده بر خود پیچیده و باطن ایمانیان منفتح و منشرح بود چنانکه تنگی و تیرگی را بدان راه
نبود - والحمد لله حتی یقضی بین العباد - تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان - فیری سبیله اما الی الجنة و اما الی النار - پس دیده شود
راه وی یا بیند وی راه خود را یا بسوی بهشت و یا بسوی دوزخ - و یری بضم یا و فتح آن و سبیله بنصب لام و رفع آن هر دو روایتست - قیل گفته شد
صحابه - یا رسول الله فالابل - پس حکم شتر که حق آن ادا نکرده باشند چیست و عذاب تارک زکوٰة در شتر چگونه بود - قال گفت آنحضرت
صلعم - ولا صاحب ابل لا یؤدی منها حقها - و نیست هیچ خداوند شتران که ادا نمیکند از آن حق آنرا - و من حقها حلبها یوم وردها -
و حق واجب شتران اگرچه همان زکوٰة ست ولیکن از جمله حقوق شتران که مستحب ست در طریقه شکرگذاری حق گویا که حکم واجب دارد دوشیدن
شتران ست روز ورد بکسر واو و سکون را بمعنی فرود آمدن شتران بر آب برای آب خوردن که مردم در آن فراهم می آیند و تشنه سیر باشند
و ظاهر حدیث دلالت که بترک این حق نیز عذاب شود و بالجمله نیست هیچ صاحب شتران که ادا نمی کند حق آنرا - الا اذا کان
یوم القیمة - مگر آنکه چون باشد روز قیامت - بطح لها - بر رو انداخته شود صاحب شتر از جهت شتران تا بروی گذرند و پامال کنند - بقاع
قرقر - بصحرای فراخ هموار که در وی کوه و تل نباشد و قرقر بفتح قافین و سکون را نخستین نیز بمعنی قاع ست و تاکید و صفت کاشفهٔ او ست
اوفر ما کانت - در حال بودن شتران فربه تر و تمام تر و بیشتر و یا گران تر و تنومند تر باشند - لا یفقد منها فصیلا واحدا - در حالیکه
گم نمیکند صاحب شتران از آن شتران یک بچه شتر را یعنی بچه با نیز با شتران باشند و احتمال دارد که مراد بفصیل همین شتران
باشند چه هر شتر بچهٔ شتر ست و معنی آن باشد که گم نمی کنند صاحب شتران از آن شتران یک شتر را و مؤید اینست عبارتی که در
بقر و غنم بیاید - تطأه باخفافها - پامال میکنند این شتران آنکس را بسمهای خود و سم شتر را خف میگویند و سم گوسفند را ظلف چنانکه
بیاید - و تعضه بافواهها - و می گزند آنکس را این شتران بدندانهای خود - کلما مر علیه اولاها رد علیه اخراها - هرگاه که بگذرد بروی طائفه
نخستین شتران بازگردانیده شود بروی طائفه پسین آنها یعنی هر بار که بگذرند و تمام شوند بار دیگر باز از سر گیرند یعنی مکرر و دائم
پامال کرده باشند و درین عبارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود کلما مر علیه اخراها رد علیه اولاها زیرا که
رد و رجوع در اولی واقع میشود نه در اخری و در روایت مسلم همین نسق واقع ست و در حدیث ابی ذر نیز همچنین ست و توربشتی
گفته که آنچه در کتاب واقع شده است سهوی ست که از بعضی رواة واقع شده و صاحب مصابیح بی تامل آنرا نقل کرده انتهی و اگر تکلف کنند و
از رد مرور مراد دارند نه رجوع فلا اشکال فتامل - فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة
و اما الی النار قیل یا رسول الله فالبقر و الغنم قال و لا صاحب بقر و لا غنم لا یؤدی منها حقها الا اذا کان یوم القیمة بطح لها بقاع قرقر

ترجمہ این عبارت معلوم شد ** لا یفقد منہا شیئا ** در حالیکہ گم نمی کند ازان گاوان و گوسفندان چیزی را ** لیس فیہا عقصاء ** در حالیکہ
نیست دران یعنی نیست پیچیدہ شاخہا کہ زور آن کمتر رسد ** عقصاء بفتح عین و سکون قاف ** ولا جلحاء ** و نیست درمیان آن جلحاء بفتح جیم
بر جای معنا آنکہ شاخ ندارد ** ولا عضباء ** و نہ شکستہ شاخ ** تنطحہ بقرونہا ** میزند آن گاوان و گوسفندان او را بشاخہای خود ** و تطأہ باظلافہا
و می پیمایند او را بسمہای خود و اظلاف جمع ظلف بکسر ظاء معجمہ سم شگافتہ چون سم گاو و گوسفند و مثال آن و سم شتر را خف میگویند و سم اسپ را
حافر ** کلما مر علیہ اولاہا رد علیہ اخراہا فی یوم کان مقدارہ خمسین الف سنۃ حتی یقضی بین العباد فیری سبیلہ اما الی الجنۃ واما الی النار قیل ** گفتہ شد یا
رسول اللہ فالخیل ** پس اسپان حکم آنہا چیست ** قال ** گفت آنحضرت صلعم ** فالخیل ثلثۃ ** پس اسپان سہ قسم اند ہر یک حکمی دارد ** ہی لرجل
وزر ** اسپان مر مردی را بزہ و بارگناہ اند وزر بکسر واو و سکون زا گرانی ** و ہی لرجل ستر ** و اسپان مر مردی را پردہ و موجب ستر حال اند
تا مردم ندانند کہ فقیر و محتاج است و حجاب اند کہ باز میدارند او را از اظہار حاجت بمردم ** و ہی لرجل اجر ** و اسپان مر مردی را اجر و ثواب
اند ** فاما التی ہی لہ وزر ** پس اسپان کہ آن مر وی را سبب بزہ و بارگناہ اند ** فرجل ربطہا ریاء ** پس اسپان مردی اند کہ بستہ است
آنرا بجہت نمودن مردم تا بدانند کہ وی مجاہد و غازی است و در واقع نیست ** و فخرا ** و بستہ است آنہا را برای نازیدن و بزرگی کردن
بر مردم و ریا غیر فخر است چہ ریا در طاعت میباشد ** و نواء ** بکسر نون ** علی اہل الاسلام ** و بستہ است برای عداوت کردن مسلمانان
تا با ایشان بغی کند و بجنگ بر آید ** فہی لہ وزر ** پس اسپان برای این چنین شخصی سبب بزہ و بارگناہ اند ** واما التی ہی لہ ستر
و اما اسپان کہ آن برای مرد پردہ اند ** فرجل ربطہا فی سبیل اللہ ** پس اسپان مردی است کہ بستہ است آنہا را
در راہ خدا یعنی در راہ طاعت و بندگی نہ در معصیت و بی فرمانی وی چنانکہ در قسم اول بود و خصوص جہاد و غزو در راہ خدا نیز
مراد نیست چنانکہ در قسم ثالث بلکہ مراد آنست کہ برای سواری خود بستہ است تا در حاجتہای شرعی سوار شود و تردد کند و فقر و احتیاج خود را
از مردم بپوشد چنانچہ در روایتی دیگر واقع شدہ است و ربطہا تغنیا یعنی بستہ است برای اظہار غنا و توانگری خود و تعففا از طلبیدن
سبب از مردم و نہ از احتیاج بسواری ** ثم لم ینس حق اللہ فی ظہورہا ** پس فراموش نکردہ است حق خدا را و طلب ثواب از وی در پشتہای
اسپان کہ سوار بشود بر پشتہای ایشان در طاعت و امور خیر و عاریت میدہد و سوار میکند مردم را بران ** ولا رقابہا ** و نہ فراموش
کردہ است حق خدا را در گردنہای اسپان کہ ادا میکند حق آن را در زکوٰۃ و شافعیہ میگویند کہ حق در رقاب اسپان آن است کہ نیکوخواہی آنہا
بکند بکاہ و دانہ و صلاح کند آنہا را و دفع ضرر کند از آنہا مبنای اختلاف و تفسیر اختلاف در آنست کہ نزد ما در اسپان زکوٰۃ است کہ اگر بچرند
در صحرا بچرند و در خانہ علف نیابند خداوند اسپ مختار است کہ پس از ہر اسپ دیناری بدہد یا قیمت کند آنہا را و از ہر دویست پنج درم بدہد
چنانکہ حساب زکوٰۃ است و نزد صاحبین و شافعی در اسپ زکوٰۃ نیست زیرا کہ در حدیث واقع شدہ کہ نیست بر مسلمان در بندہ و اسپ وی
صدقہ و دلیل امام ابو حنیفہ قول آنحضرت است صلعم کہ فرمود در ہر سر اسپ کہ بچرد در صحرا یک دینار است و آنچہ شافعی روایت کردہ
بر اسپ غازی محمول است کہ سوار میکند بران و ہمچنین عبد بر آن عبد کہ برای خدمت است و تعلیم فرس مر دویست از عمر رضی اللہ عنہ و تحقیق این در
شرح سفر السعادت پارہ ازان مذکور است ** فہی لہ ستر ** پس این اسپان مر او را پردہ و ستر حال اند ** و اما التی ہی لہ اجر ** و اما اسپان کہ آن

مر مرد را موجب اجر و ثواب عظیم است + فرجل ربطها فی سبیل الله لاهل الاسلام + پس اسپان مردی اند که بسته است آنها را در راه خدا برای
اهل الاسلام که جهاد کنند و دیگر آنرا نیز در جهاد اعانت کنند و سوار گردانند تا جهاد کنند + فی مرج + بفتح میم و سکون را و بجیم چراگاه
فراخ سبز و روضة + و در زمینیکه آب و گیاه دارد + فما اکلت من ذلک المرج او الروضة من شیء + پس نخورند آن اسپان ازان مرج یا روضه چیزی را
الا کتب له عدد ما اکلت حسنات + مگر آنکه نوشته شود مر صاحب اسپان را بشمار آنچه خورده اند اسپان نیکیها + و کتب له عدد ارواثها
وابوالها حسنات + و نوشته شود مر او را بشمار سرگینهای اسپان و کمیزهای اسپان نیکیها + ولا تقطع طولها + و نبرند اسپها خود را
طول بکسر طا و فتح واو ریسمان که بندند یکطرف او را بمیخ و دیگر را بپای اسپ یا بدست و تا بگردد و بچرد + فاستنت شرفا او شرفین + پس دوید
یک زمین بلند یا دو زمین بلند را + الا کتب الله له عدد آثارها و ارواثها حسنات + مگر آنکه بنویسد خدای تعالی و ثابت گرداند مر او را
بشمار گامهای اسپ و نیز بشمار سرگینها نیکیها + ولا مر بها صاحبها علی نهر فشربت منه + و نمیگذرد بآن اسپان صاحب آن
ازان جو پس آب بخورند اسپان ازان جو + ولا یرید ان یسقیها + و نخواهد آن صاحب اسپان که آب بخوراند اسپان را یعنی قصد و نیت آب
خورانیدن ندارد بلکه بی قصد و اراده او آب بخورند فکیف که وی نیت و قصد و اراده آن داشته باشد + الا کتب الله له عدد ما شربت
حسنات + مگر آنکه بنویسد خدای تعالی برای وی بشمار آنچه نوشیده اند اسپان نیکیها و ازینجا معلوم میشود که کسی کاری میکند و در ضمن آن بی اختیار
کارهای دیگر پیدا میشود در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقع شده [illegible] + قیل
گفته شد یا رسول الله فالحمر + پس خران حکم آن چیست و در اداء حق آنها و ترک آن چیزی وارد شده است + قال + گفت آنحضرت صلعم
ما انزل علی فی الحمر شیء + فرو فرستاده نشده است بمن در حکم خران چیزی مخصوص + الا هذه الآیة الفاذة الجامعة + مگر این آیت تنها که
جامع احکام تمام افعال است از خیر و شر فاذه بفا و تشدید ذال معجمه + فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره + پس هر که عمل کند بمقدار یک ذره نیکی
می بیند وی پاداش آنرا + ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره + و هر که بکند بمقدار ذره بدی می بیند جزای آنرا پس اگر خیری کند جزای آن
می یابد یا بچیز مخصوص جزای مخصوص نازل نه شده + رواه مسلم + وعنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من آتاه الله مالا
فلم یؤد زکاته + کسیکه بدهد او را خدای تعالی مالی پس ادا نکند زکاة آنرا + مثل له یوم القیمة شجاعا + مصور گردانیده شود برای وی مال
وی روز قیامت بصورت مار + شجاع بضم شین و کسر آن مار نر یا ثعبان نر یا مطلق مار نر یا ماده + اقرع + مار کل که موی سر نداشته و این
نشان بسیاری زهر و درازی عمر اوست + له زبیبتان + مر او راست دو زبیبه و میان آنها [illegible] هر آن مار را دو نقطه سیاه است
بالای دو چشم او و یا در زیر چشم او و بعضی گفته اند که [illegible] + یطوقه یوم القیمة + گردانیده شود آن مار مانند طوق در گردن آنکس روز قیامت + ثم یأخذ بلهزمتیه
پس میگیرد آن مار دو طرف لهزمت خود یعنی شدقیه یعنی [illegible] کنج دهن خود و لهزمتین بکسر لام و سکون ها و فتح زا [illegible]
[illegible] گوش [illegible]
[illegible]
انا مالک + بیشتر میگوید آن مار بزبان حال یا قال منم مال توام که زکوة آن ندادی + انا کنزک + منم گنج توام که زکوة جدا کرده ننهادی

تم بلا، پس خواند آنحضرت صلعم این آیت را، ولا یحسبن الذین یبخلون الآیة، تا آخر آیه که اینست بما اتٰهم اللّٰه من فضله ہو خیرا لہم بل ہو
شر لہم سیطوقون ما بخلوا بہ یوم القیٰمة۔ رواه البخاری۔ وعن ابی ذر عن النبی، روایت ست از ابو ذر از پیغمبر صلی اللّٰه علیه وسلم قال
گفت آنحضرت صلعم ما من رجل یکون له ابل او بقر او غنم لا یؤدی حقها، نیست ہیچ مردی که باشد مر او را شتران یا گاوان یا گوسفندان
که ادا نکند حق آنہا را، الا اتی بہا یوم القیٰمة اعظم ما یکون و اسمنه، مگر آنکه آورده شود آن شتران و گاوان و گوسفندان را در حال
بودن آنہا بزرگتر و فربہ تر تطاه باخفافها، پی سپر میکنند آنمرد را شتران بپایہای خود۔ وتنطحه بقرونها، و میزنند گاوان و گوسفندان
او را به شاخہای خود کلما جازت اخرٰها ردت علیه اولٰها، ہر بار که بگذرد بالای وی پسین آنہا باز گردانیده شود نخستین آنہا
این عبارت بظاہر واقع ست بخلاف عبارت حدیث ابی ہریرة که سابقا گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد، حتّٰی یقضٰی
بین الناس، تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم۔ متفق علیه۔ وعن جریر بن عبد اللّٰه، روایت ست از جریر بن عبد اللّٰه بجلی
که از مشاہیر صحابه ست و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است۔ قال قال رسول اللّٰه، گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللّٰه
علیه وسلم اذا اتاکم المصدق، چون بیاید شما را صدقه ستاننده یعنی آنکه از جانب امام برای گرفتن زکوٰة اموال بیاید که آنرا ساعی
و عامل خوانند در قاموس گفته که مصدق بر وزن محدث گیرنده صدقه و متصدق تا دہنده صدقه۔ فلیصدر عنکم وہو عنکم راض
پس باید که باز گردد مصدق از پیش شما و حال آنکه وی از شما راضی و خوشنود ست باین طریق که خوب پیش آئید و نیکو ادا کنید
صدقه به تمام و کمال۔ رواه مسلم۔ وعن عبد اللّٰه بن ابی اوفٰی، پدر و پسر ہر دو صحابی اند و ابن عبد اللّٰه آخر صحابه است که در کوفه
از عالم رفت۔ قال کان النبی صلی اللّٰه علیه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال، حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوٰة خود را پیش
آنحضرت می آوردند آن حضرت صلعم در مصارف آن صرف می نمود و بود آن حضرت که چون می آوردند نزد وے
قومی صدقه خود را دعای کرد ایشان را می گفت۔ اللّٰهم صل علی ال فلان، خداوندا درود بفرست و رحمت کن بر آل فلان
که صدقه آورده است یعنی برو وی و بر کسان وی فاتاه ابی بصدقته، پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی ست صدقه
خود را۔ فقال، پس گفت آنحضرت صلعم، اللّٰهم صل علی ال ابی اوفٰی، و حکم الہی نیز ہمچنین بود که بگیر صدقه ایشان را و صلوٰة
بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید ست۔ متفق علیه۔ وفی روایة اذا اتی الرجل النبی صلی اللّٰه علیه وسلم بصدقته قال
چون می آورد مردی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را می گفت آنحضرت، اللّٰهم صل علیه، ازین روایت معلوم شد که مراد بآل
فلان ہمان فلان ست و آل مقحم ست چنانکه آل فرعون و آل داؤد و مراد ذوات آنہاست و اتباع نیز بتبعیت در ان
داخل اند چنانکه اشارت کردیم۔ وعن ابی ہریرة قال، گفت، بعث رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم عمر علی الصدقة، فرستاد
آنحضرت یکبار عمر بن الخطاب را بگرفتن صدقه از مردم فقیل منع ابن جمیل، پس گفتند منع ابن جمیل الخ جمیع پس آمده گفتند بان حضرت صلعم
که منع کرد و نداد زکوٰة را ابن جمیل که منافق بود و فقیر بود و خدای تعالی او را غنی گردانید، و در فتح الباری می گفته که واقف
نشدم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد اللّٰه بوده و بعضی گفته اند حمید و گفته اند ابن جمیل منافق بود

بعد از ان توبه کرده از نفاق و قاضی حسین گفته که در وی نازل شده است بقول حق سبحانه تعالی ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من
فضله لنصدقن الآیة انتهی + وخالد ابن الولید + که صحابی مشهور بود او نیز نداد + والعباس + و عباس ابن عبد المطلب + عم
رسول الله صلی الله علیه وسلم + او نیز نداد و دیگران بعدا فند فقال رسول الله + پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما ینقم
ابن جمیل + نقم بمعنی انکار و کراهت است که بجز سخط آید و موجب کفران نعمت گردد و انتقام بمعنی مبالغه در عقوبت نیز آمده و این باب
یعنی مکروه می پندارد ابن جمیل و کفران نعمت نمی ورزد + الا انه کان فقیرا فاغناه الله ورسوله + مگر بسبب همین که وی فقیر بود
هیچ چیز نداشت پس توانگر گردانید او را خدا و رسول وی و این توانگری سبب بغی و طغیان وی شد و بکفران نعمت کشید
و اغنا تخفیف از خداست و ذکر رسول بجهت آن است که وی صلعم واسطه است در افاضت خیرات و وصول نعما از جناب حق در تفسیر
کریمه و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین آورده اند و آن حضرت صلعم دعا کرد او را و اغنا او شد
بالتماس وی و عهد وی که شکرگزاری نعمت کند + واما خالد فانکم تظلمون خالدا + و اما خالد بن ولید که می گویند وی نیز
نداد زکوة سببش آن خواهد بود که شما ظلم می کنید او را و حال وی آنست که وی + قد احتبس ادراعه و اعتده فی سبیل الله
بتحقیق وقف کرده است زره های خود و همه سازهای جنگ خود را از سلاح جهاد و چهار پایها در راه خدا بغازیان و هر که حال این
باشد که اینچنین خیرات نفل میکند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شما است بروی
و شجاع بر ظلم صبر نتوان کرد یا مراد آنست که وی چیزی ندارد که زکوة آن دهد هر چه نزد وی بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز
آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته است و اعتد بفتح همزه و سکون عین و ضم تا جمع عتاد بفتح بمعنی ساخت
و آمادگی والله اعلم + واما العباس فهی علی + و اما عباس پس زکوة وی بر من است و من ضامن آنم و سببش آن بود که
میگویند که آنحضرت صلعم پیشتر گرفته بود دو ساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند و دیگر زکوة سال
آینده چنانکه فرمود + ومثلها معها + و مانند زکوة این سال مانند آنست که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم
مهلت داده و تاخیر کرده در زکوة دو ساله عباس — بالتماس وی بجهت ضرورتی و احتیاجی که داشت و امام را جائز است
که مهلت دهد و تاخیر کند بر وجه نظر و مصلحت و بعد از آن بگیرد یا آن از خصائص آنحضرت بود صلعم + ثم قال + پس گفت
آنحضرت + یا عمر اما شعرت ان عم الرجل صنو ابیه + ای عمر ندانستی و نفهمیدی که برادر پدر هر مرد مثل پدر او ست پس عباس را
بجای پدر من دان و تعظیم وی نگاهدار و رعایت کن و اصل صنو بکسر صاد و سکون نون آنست که دو سه درخت خرما از یک
بیخ بر آید و هر یکی را صنو گویند و هر دو را صنوان و در اصطلاح صنو بکسر یکی از چند درخت که همه از یک بیخ رسته باشند و برادر
پدر + متفق علیه + و عن ابی حمید بضم حاء و فتح میم الساعدی + منسوب به بنی ساعده که قبیله ایست از انصار صحابی
مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة گذشت + قال استعمل النبی صلی الله علیه وسلم رجلا من الازد
گماشت عامل گردانید آنحضرت مردی را از ازد بفتح همزه و سکون زای که نام قبیله ایست و آن را ازد شنوءه نیز گویند + یقال له

گفته نشده و نام پدر وی شناخته نشده آن مرد را ابن اللتبیة بضم لام و فتح آن و فتح تاء و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یاء
یای نسبت نام مادر اوست که منسوب است به بنی لتب بسکون تا قبیله ایست مشهور و نام ابن اللتبیة عبد الله است - علی الصدقة
عامل گردانید بر گرفتن صدقه - فلما قدم قال هذا لکم پس چون باز آمد این مرد از آن سفر گفت به مسلمانان این مقدار مال برای
شماست که صدقه اموال ست - وهذا اهدی لی - و این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من و چون این سخن به آنحضرت
رسید ناخوش آمد - فخطب النبی صلی الله علیه وسلم - پس به خطبه برآمد آنحضرت - فحمد الله واثنی علیه - پس حمد گفت آنحضرت و ستایش
کرد بر ذات پاک وی تعالی چنانکه در خطبه می باشد - ثم قال - پستر گفت - اما بعد فانی استعمل رجالا منکم علی امور - اما بعد حمد و
ستایش بدرستیکه من عامل می گردانم مردانرا از شما بر کارها - مما ولانی الله - از جمله آن کارها که ولایت داده و حاکم گردانیده است
مرا خدای تعالی - فیاتی احدهم فیقول - پس می آید یکی از شما از آن عاملان پس میگوید - هذا لکم وهذا هدیة اهدیت لی - این
مر شماراست و این هدیه است که فرستاده شده است مرا - فهلا جلس فی بیت ابیه - پس چرا ننشست این مرد در خانه
پدر خود - او بیت امه - یا در خانه مادر خود شک راوی است یا تنویع است - فینظر ایهدی له ام لا - پس ببیند وی که آیا پیشکش
فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب عملداری اوست اگر عملدار نمیبود و در
خانه خود نشسته می بود کی میفرستادند پس این حکم مال اصل دارد و از اینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد که همیشه
برای وی هدیه میفرستاده نه از جهت این عمل جائز است گرفتن او چنانکه در هدیه قاضی و ضیافت وی گفته اند - والذی نفسی
بیده لا یاخذ احد منه شیئا - بخدا سوگند نه گیرد هیچ یکی از آن مال مذکور چیزیرا - الا جاء به یوم القیمة یحمله علی رقبته - مگر آنکه بیاورد
آن مال را روز قیامت بر گردن خود - ان کان بعیرا له رغاء - اگر باشد آن مال از جنس شتر بیاید مر او را رغاء بضم راء و غین معجمه
ممدوده آواز شتر و گرگ و کفتار و شتر مرغ و آواز گریه صبی در گریه سخت - او بقرا له خوار - یا اگر باشد آن مال از جنس گاو بیاید
مر او را آواز گاو - خوار بضم خا آواز بقر و در قاموس گفته آواز گاو و گوسفند و آهو - او شاة تیعر - یا اگر باشد آن مال از جنس گوسفند
که آواز میکند - تیعر بکسر عین و فتح آن بر وزن یضرب یا بر وزن یفتح و یعار بضم یا آواز غنم را گویند - ثم رفع یدیه - پستر برداشت آنحضرت
هر دو دست خود را - حتی راینا عفرة ابطیه - تا آنکه دیدیم ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت و عفره بر وزن حمره و صفره بیاض عفرا
چنانکه احمر و اصفر - ثم قال - پستر گفت آنحضرت - اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت - مکرر دو بار خداوندا آیا رسانیدم حکم ترا بخلق -
متفق علیه - قال الخطابی فی قوله - گفته است خطابی در قول آنحضرت - هلا جلس فی بیت امه و ابیه فلینظر ایهدی الیه ام
لا دلیل علی ان کل امر یتذرع به الی امر محظور فهو محظور - دلیل است بر آنکه هر کاریکه وسیله کرده شود و وسیله شود بسوی
امری حرام پس وی حرام است زیرا که وسائل را حکم مقاصد است پس هر چه وسیله امر حرام است آن نیز حرام و از این جهت
آمده است که هر قرضی که بآن منفعتی حاصل شود ربوا است - وکل دخیل فی العقود - و از این جنس کلام خطابی است که هر چیزیکه
در آمده است در عقدها مثل عقد بیع و هبه و نکاح مثلا - ینظر هل یکون حکمه عند الانفراد - نظر کرده شود و تامل نموده شود

که آیا هست حکم وی نه، انفراد یعنی پیش از دخل در عقد، لمکلمة تجمعه الاقتران، همچون حکم وی نه نزد اقتران و اجتماع و در آمدن وی
در عقد، ام لا، یا نیست. کذا فی شرح السنة، و این کلیة ثانی لائق مذهب کسی ست که از حیله منع میکنند چنانچه امام مالکؒ و امام
ابو حنیفهؒ و شافعیؒ و غیر ایشان که حیله را جائز میدانند نظر نمیکنند باین داخل. کذا فی شرح الشیخ. وعن عدی بن عمیرة
بفتح عین وکسر میم و سکون یا صحابی ست. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استعملناه منکم علی عمل. هرکسیکه عامل
گردانیم او را از شما بر عملی، فکتمنا مخیطا، پس پوشید وی از ما سوزنی را، المخیط بکسر میم و سکون خا و فتح یا، فما فوقه. پس پوشید
چیزی را که بالای سوزن ست در کمی یا زیادتی، کان غلولا، میباشد این کتمان خیانت، و غلول بضم عین معجمه خیانت در غنیمت و
بمعنی مطلق خیانت نیز آمده. یاتی به یوم القیمة. می آید آن کس باین فعل روز قیامت و عقاب کرده شود او را بران. رواه مسلم

الفصل الثانی. عن ابن عباسؓ قال لما نزلت هذه الآیة. گفت ابن عباسؓ چون نازل شد این آیت که والذین
یکنزون الذهب والفضة، مجمل مضمون آیت آن ست که آن کسانیکه گنج میکنند زر و سیم را و خرج نمیکنند آن را در راه خدا گرم کرده میشود
آن زر و سیم در آتش دوزخ و داغ کرده میشود بدان پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان را چنانکه در فصل اول گذشت
کبر ذلک علی المسلمین. بزرگ و گران آمد آن بر مسلمانان. فقال عمر انا افرج عنکم. پس گفت عمر من بگشایم بستگی این اشکال را
از شما، الفرج بجیم و تشدید بگشادن، از فرج بمعنی گشایش. فانطلق عمر. پس رفت عمر. فقال. پس گفت. یا نبی الله انه کبر علی
اصحابک هذه الآیة. بدرستیکه گران آمد بر یاران تو این آیت. فقال. پس گفت آنحضرتؐ. ان الله لم یفرض الزکوة الا لیطیب
ما بقی من اموالکم. بدرستیکه خدای تعالی فرض نگردانیده ست زکوة را مگر برای آنکه پاک گرداند چیزیکه باقی مانده است بعد از
زکوة دادن از مالهای شما. پس چون زکوة مال ادا کردید باقی مال شما پاک شد اگر جمع کنید و گنجینه سازید باکی ندارد و در
آیت قرآن که بر گنج نهادن وعید فرود آمده هست بر تقدیری ست که منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند و گنج نهند داخل وعید نیست
و انما فرض المواریث. و فرض نگردانیده وی تعالی میراثها را، و ذکر کلمة، و ذکر کرد آنحضرتؐ کلمه را این قول راوی ست یعنی آنحضرتؐ
بعینه قول وی و انما فرض المواریث کلمه ذکر کرد که من یاد ندارم آنرا و آنچه یاد دارم همین ست که فرمود که حق تعالی که مواریث
فرض کرده است برای همین کرده است که لتکون لمن بعدکم. تا باشد اموال مر کسانی را که بعد از شما اند که وارثان شند یعنی
در حکم میراث اشارتی بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود و بعد از کسی باقی نماند میراث از کجا باشد. فقال. پس گفت
راوی فکبر عمر. پس تکبیر گفت عمر بجهت تعجب ازین سخن و حمد و ثنای حق بر گشاده شدن گره این اشکال و اباحت
شایع ست جمیع اموال. ثم قال. پس گفت آنحضرتؐ. الا اخبرک بخیر ما یکنز المرء. آیا خبر ندهم ترا ای عمرؓ به بهترین آنچه گنج کند
مرد. المرأة الصالحة. آن گنج اعلام ست زن صالحه که بفرموده حق عمل کند و در فرمانبرداری و رضای شوهر باشد چنانکه فرمود
اذا نظر الیها سرته. چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادمان گرداند او را بمشاهده حسن صورت و سیرت و روش
وی. و اذا امرها اطاعته. و چون کار فرماید مرد او را فرمانبرداری کند او را. و اذا غاب عنها حفظته. چون غائب گردد

مرد از آن زن نگاهدارد حق او را از نفس و مال. رواه ابوداود. وعن جابر بن عتیک بفتح عین وکسر تا و سکون یا انصاری
صحابی بزرگ است و در شهود وی بدر را اختلاف است و بعد از بدر تمامه مشاهد را حاضر شده. قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم سیاتیکم رکیب بتصغیر رکب که جمع راکب است و در باشد که بیایند شما را سوارگان مبغضون که دشمن داشته شده اند
و مکروه اند نزد مردم بحکم طبیعت زیرا که برای گرفتن اموال ایشان می آیند یا بجهت آنکه بدخلقی میکنند و سختی می نمایند و مصدقان اند
که برای گرفتن صدقات می آیند. فاذا جاؤکم فرحبوا بهم پس چون بیایند شما را پس جای فراخ کنید برایشان و مرحبا گوئید
برایشان وخلوا بینهم وبین ما یبتغون وخالی گردانید و تهی سازید میان ایشان و میان چیزی که می طلبند ایشان از اموال
تا میان ایشان و آن چیز حائلی و مانعی نباشد. فان عدلوا فلانفسهم پس اگر عدل ورزند ایشان و زور و ستم نکنند پس برای
خود میکنند که ثواب عدالت یابند. وان ظلموا فعلیهم. اگر ظلم و ستم و زور کنند پس برایشان است بزه و زیان آن و مراد آنست
که اگر چه ظلم کنند باعتقاد و زعم شما یا مراد فرض و تقدیر است مبالغة والا اگر بحقیقت ظلم کنند رضای ظالم چه صورت دارد
وارضوهم فان تمام زکوتکم رضاهم. وخشنود گردانید ایشان را زیرا که تمام و کمال زکوة شما خشنودی ایشان است یعنی
اگر چه اصل واجب زکوة باداء مال حاصل میشود ولیکن اگر مصدقان راضی و خشنود نشوند اثم و اکمل است ولیدعوا لکم
و باید که دعا کنند مصدقان برای شما بمتابعت آنحضرت که بحکم الهی تعالی بعد از اخذ صدقات دعا میکرد. رواه ابوداود
وعن جریر بن عبدالله صحابی مشهور است بحسن صورت و سیرت. قال جاء ناس یعنی من الاعراب الی رسول الله
گفت آمدند بعضی مردم از بادیه نشینان بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقالوا ان ناسا من المصدقین یاتونا فیظلمونا
پس گفتند که بعضی مردم از مصدقان می آیند ما را پس ظلم میکنند ما را. قال پس گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم
راضی گردانید صدقه گیرندگان خود را. قالوا گفتند آن مردم اعراب یا رسول الله وان ظلمونا. راضی گردانیم ایشان را
اگر چه ظلم کنند ما را. قال گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم وان ظلمتم راضی گردانید مصدقان خود را اگر چه ظلم کرده شوید شما بهمان
توجیه و تاویل که گفته شد. رواه ابوداود. وعن بشیر بفتح با و کسر شین بشیر بن الخصاصیه بفتح خای معجمه و تخفیف صاد مهمله و
تشدید یا و تخفیف آن نام مادر بشیر است که صحابی است و مولای آنحضرت. قال قلنا ان اهل الصدقة یعتدون علینا گفت
بشیر گفتیم یعنی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقه از ما می آیند تجاوز مینمایند از حد انصاف
و اعتدال و ظلم میکنند بر ما افنکتم من اموالنا بقدر ما یعتدون. آیا بپوشیم ما از اموال خود باندازه آنچه ظلم میکنند
قال لا گفت آنحضرت نپوشید و صبر کنید بر آنچه میکنند. رواه ابوداود. وعن رافع بن خدیج بفتح خا و کسر دال انصاری
صحابی است. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العامل علی الصدقة بالحق کالغازی فی سبیل الله. عمل کننده بر
صدقه بر طریق حق و عدل و انصاف همچو کسی است که غزا کننده است در راه خدا و یابنده است ثواب آنرا. حتی یرجع
الی بیته. تا آنکه بازگردد بسوی خانه خود. رواه ابوداود والترمذی. وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی

صلی اللہ علیہ وسلم قال لا جلب ولا جنب — روایت ست از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از آنحضرت که روا نیست نه جلب
و نه جنب بہ زبر جیم متحرک الاوسط اول بلام وثانی بنون مراد بجلب آنست که فرود آید ساعی در جای دور وامر کند خداوندان مواشی را
که کشیده بیارند ماشیه خود را در جائیکه فرود آمده ہست و جنب آنکه خداوند ماشیه دور رود از جای خود و ساعی را تکلیف کند
که بجانب او آورد و ہر دو منہی عنه ہست از جہت حصول تعب ومشقت در اول بر متصدق و در ثانی بر مصدق — ولا تؤخذ صدقاتہم
الا فی دورہم — و گرفته نشود صدقہ ہای مردم مگر در سراہا وجایہای ایشان این تتمه وتاکید کلام سابق ست وشامل صورت
جلب وجنب ست ہر دو — رواه ابوداود — وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من استفاد مالا فلا زکوة
فیه حتی یحول علیه الحول — کسیکه بیابد مال را پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی یکسال — رواه الترمذی وذکر
جماعة انہم وقفوه علی ابن عمر — و ذکر کرده ہست ترمذی جماعة از رواة را که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عمر یعنی این قول
ابن عمر ست نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند صلعم اما اینچنین موقوف که
بی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شده — وعن علی ان العباس رضی اللہ عنہما سأل رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم فی تعجیل صدقته قبل ان تحل — روایت ست از امیر المومنین علی رض که عباس رض سوال کرد در شتاب دادن
زکوة خود را پیش از آنکه تمام شود سال و فرود آید وقت وی و تحل بکسر حاست از حلول دین اما حلول در مکان بکسر و ضم ہر دو ست
فرخص له فی ذلک — پس رخصت کرد آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و ہمین ست مذہب شافعی و اکثر ائمه از
جہت وجود سبب زکوة که نصاب ست و این حدیث موید توجیه اول مر قول آنحضرت را که واما العباس فہی علی که در فصل اول
از حدیث ابی ہریرہ رض گذشت — رواه ابوداود والترمذی وابن ماجه والدارمی — وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان
النبی صلی اللہ علیہ وسلم خطب الناس فقال الا من ولی یتیما له مال فلیتجر فیه — خطبه خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس گفت
آگاه باشید ہر که والی شد و نگاه داشت یتیمی را که مر او را مال ست پس باید که سوداگری کند در وی — ولا یترکه حتی تأکله الصدقة
و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد مال او را صدقه یعنی کم گرداند و فانی گرداند او را زکوة — رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال
روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد این حدیث سخن ست لان المثنی بن الصباح ضعیف — زیرا که مثنی بن
صباح بتشدید با که یکی از راویان این حدیث ست اگرچه مرد صالح و در عبادت قوی ست اما حدیث وی ضعیف دارد روات ستة

تسع واربعین ومائة

الفصل الثالث — عن ابی ہریرة قال لما توفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واستخلف ابوبکر بعده — گفت ابوہریرہ رض
چون وفات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابوبکر بعد از وی — وکفر من کفر من العرب — کافر شد کسیکه کافر شد از عرب
بانکار زکوة و لحوق بمسیلمه کذاب لعنه اللہ پس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوة قطعی ست پس انکار وی
کفر باشد چنانکه نماز یا امتناع او رد نه از دادن زکوة پس اطلاق کفر بطریق تغلیظ و تشدید باشد و مراد کفران نعمت ست

چنانکه در حدیث من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر گفته و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شدند و بعضی امتناع آوردند پس اطلاق کفر
و نفی هر دو جائز باشد و عمر رضی اول اخذ بظاهر کرد و در کفر ایشان باستاد و در آخر چون حقیقت حال دریافت موافق شد با بی بکر
و اعتراف کرد که حق همان ست که ابوبکر بدان ست چنانکه میفرماید - قال عمر بن الخطاب لابی بکر رضی الله عنهما کیف تقاتل الناس
وقد قال رسول الله چگونه کشتن میکنی مردم را و حال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس
حتی یقولوا - امر کرده شده ام که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان - لا اله الا الله فمن قال پس کسیکه بگوید لا اله الا الله عصم منی
ماله ونفسه نگاه دارد از من مال خود را و نفس خود را - الا بحقه - مگر بحق اسلام و در روایتی صریح آمده است الا بحق الاسلام
چنانکه دیت و قصاص و غیر آن - وحسابه علی الله - و حساب او بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع نیست و حساب باطن او در آخرت
بعلم الهی ست چنانکه منافق باشد و بزبان لا اله الا الله گوید نه بصدق - فقال ابوبکر والله لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة
پس گفت ابوبکر بخدا سوگند هر آئینه قتال میکنم کسی را که جدائی کند و فرق نهد میان نماز و زکوة که بوجوب نماز قائل باشد و وجوب
زکوة را منکر گردد یا باول عمل کند و از ثانی امتناع آرد فان الزکوة حق المال زیراکه زکوة حق واجب در مال ست چنانکه نماز
حق واجب در نفس ست و موجب هر دو اسلام ست - والله لو منعونی عناقا - بخدا سوگند اگر منع کنند مرا بزغاله و عناق بفتح عین انثی ولد
معز که بیک سال نرسیده است و در روایتی عقالا اگر منع کنند پای بند شتر را و این مبالغه است در طلب حق واجب و در قاموس
گفته است که عقال بکسر عین زکوة یک سال از شتر و گوسفند - کانوا یؤدونها الی رسول الله - بودند که ادا میکردند بسوی رسول خدا
صلی الله علیه وسلم لقاتلتهم علی منعها - هر آئینه قتال میکنم ایشان را بنابر منع عناق یا بجهت کفر و ارتداد اگر منکر شوند یا برای حفظ
شعار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند بی انکار فافهم - قال عمر فوالله ما هو الا رأیت ان الله شرح صدر ابی بکر للقتال - گفت
عمر پس بخدا سوگند نبود شان من و حال من در این محاجت مگر آنکه دانستم من و روشن و هویدا شد بر من که خدا تعالی کشاده
سینه ابوبکر صدیق را برای قتال - فعرفت انه الحق - پس شناختم من که همین ست حق که قتال باید کرد و در روایات آمده است
که صحابه دیگر نیز حتی که علی مرتضی منع کردند ابوبکر را و گفتند که اول عهد خلافت ست و مخالفان جماعت کثیر اند مبادا خللی و فتوری
در کارخانه اسلام راه یابد و توقف و تاخیر لائق می نماید ابوبکر گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یک جانب شوند و من تن تنها باهم
قتال میکنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابوبکر - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون کنز
احدکم یوم القیمة شجاعا اقرع - میباشد گنج یکی از شما روز قیامت مار بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت - یفر منه صاحبه میگریزد
از ان مار صاحب مار که همین صاحب گنج باشد - و هو یطلبه - و حال آنکه آن مار میجوید او را - حتی یلقمه اصابعه - تا آنکه لقمه میگیرد صاحب
گنج آن مار را انگشتان خود را چنانچه عادت ست که در وقت خوف اشاره و مانند آن دست را در دهن آن می اندازند و غیر آن
منع دست و انگشتان ظاهر میگردد - رواه احمد - وعن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من رجل لا یؤدی زکوة
ماله الا جعل الله یوم القیمة فی عنقه شجاعا - نیست هیچ مردی که ادا نمیکند زکوة مال خود را مگر آنکه میگرداند خدای تعالی روز قیامت

در گردن وی ماری را ثم قرأ علینا مصداقه من کتاب الله - پستر خواند آن حضرت برای دلیل این سخن راکه تصدیق میکند آن را
و موافق است بآن از کتاب خدا این آیت را - ولا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله الآیة - تا تمام آیت چنانکه در فصل اول
گذشت - رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه - وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
گفت عائشه شنیدم آنحضرت را که میگفت - ما خالطت الزکوة مالا قط الا اهلکته - نیامیخت زکوة هیچ مالی را مگر آنکه هلاک کرد زکوة
بجهت بیرون نیاوردن وی از ان مال آن مال را بضائع شدن آن مال یا بحرام گردانیدن آن و حرام چون نفع گرفته نمیشود
بآن در حکم هلاک و ضائع ست - رواه الشافعی والبخاری فی تاریخه - روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری
در تاریخ خود نه در صحیح خود - والحمیدی - و روایت کرده است حمیدی - وزاد - و زیاده کرده است حمیدی در تفسیر خود مر ما خالطت
زکوة مالا - قال - گفت آنحضرت - یکون قد وجب علیک صدقة - میباشد این که بتحقیق واجب شده است بر تو زکوة -
فلا تخرجها - پس بیرون نمی آری تو زکوة را فیهلک الحرام الحلال - پس هلاک میگرداند حرام حلال را بمخالطت وی بادی بعدم
انتفاع بآن یا بهلاک و ضیاع - وقد احتج به من یری تعلق الزکوة بالعین - و بتحقیق حجت گرفته است باین حدیث باین تفسیر کسیکه اعتقاد کند
تعلق زکوة را بعین مال چنانکه شافعی و ائمه دیگر در اظهر روایات از ایشان و ایشان تجویز نمیکنند دفع قیمت در زکوة زیراکه
این قیمت که تعلق گرفته است بمحل پس ادا نیابد بغیر آنکه چنانکه هدایا و ضحایا و تعلق زکوة بمال نزد ایشان تعلق شرکت است
زیرا که منصوص علیه شاة ست مثلا پس شارع مخصوص واجب گردانیده است عین منصوص علیه را و ترک واجب گنجایش
ندارد و بر تقدیر تعلق زکوة بمال و ذمه چنانکه نزد ابو حنیفه است مخالطت زکوة بمال صورت ندارد و دلیل حنفیه بر
تعلق زکوة بذمه آن ست که امر باداء زکوة بسوی فقیر ایصال ست مر رزق موعود را که مشار الیه ست بقول حق تعالی
وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق عبارت ست از چیزی که واقع شود بوی کفایت و این مختلف ست
باختلاف حوائج بعد از ان واجب گردانید مال مسمی را اغنیا برای ذات کریم خود جل جلاله و امر کرد بانجاز آن مواعید از ان
مسمی و مال مسمی احتمال ندارد که کفایت آن حوائج و انجاز مواعید بسبب اختلاف آن حوائج و مواعید پس متضمن گردد
امر بانجاز مواعید اذن باستبدال را و بطلان قید شاة بعینه چنانچه سلطان برات کند غازیان را بآلات حرب از بعضی
و کلاهی خود از مال معین که بوی سپرده پس این اذن ست از سلطان باستبدال و در هدایا و ضحایا قیمت از ان جهت
درست نیست که قربت آنجا اراقت دم ست و در متنازع فیه سد حاجت محتاج ست بر تقدیر تعلق بذمه اگرچه بصورت
مخالطت نیست اما در حکم مخالطت ست و در معنی آن ست فافهم - کذا فی المنتقی - اینچنین در منتقی ست که تصنیف ابن عبد البر ست
ورواه البیهقی فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسناده الی عائشة - و روایت کرده است بیهقی در شعب الایمان
از امام احمد بن حنبل باسناد وی تا عائشه این معنی را که - وقال احمد فی خالطت - و گفته است احمد در قول وی خالطت الزکوة
تفسیره ان الرجل یاخذ الزکوة وهو موسر او غنی - تفسیر وی این ست که مرد وی میگیرد زکوة را و حال آنکه وی موسرا

یا غنی شک راوی ست واگر درمیان موسر وغنی فرقی نهند از جهت اشتقاق موسر از یسر بمعنی سهولت ضد عسر وغنی از غنا بمعنی عدم فقر واحتیاج برای تنویع نیز تواند بود. وانما هی للفقراء. ونیست این زکوة مگر برای فقیران مخالطت زکوة به مال واهلاک آن بمخالطت حرام بحلال این معنی دارد پس درین معنی مراد بمخالطت زکوة به مال گرفتن آنست با وجود یسار وغنا ودر معنی اول مراد منع زکوة است ونه دادن آن به فقراء وهر دو معنی صحیح ست واحتیاج مذکور مبنی بر معنی اول ست

باب ما یجب فیه الزکوة

اتفاق دارند ائمه بر وجوب زکوة در انعام واثمان وعروض ودر باقی همه اموال تجارت واختلاف کرده اند در تره ها وسبزیها ومیوه ها که دیر پا نباشد وسال تمام نماند نزد ائمه واجب نیست دران زکوة ودر تمر وزبیب واجب ست وقتیکه به پنج وسق رسد نه در کمتر ازان ومعنی آن در شرح حدیث معلوم شود ونزد امام ابو حنیفه واجب ست عشر در هرچه بیرون آید از زمین کم باشد یا بیش مگر در نی وهیزم وگیاه وحجت برای امام قول حضرت رسول الله صلعم ما اخرجته الارض ففیه العشر وتفاصیل این باب از کتب فقه باید جست

الفصل الاول عن ابی سعید الخدری. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة. نیست در پایان از پنج وسق بفتح واو وسین مهمله شصت صاع وصاع چهار مد ومد یک رطل وثلث رطل وتحقیق این اوزان وتطبیق آن با وزان دیار خود در شرح سفر السعادة به تفصیل کرده شده است فلینظر ثمه. ولیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقة. ونیست در چیزیکه کم از پنج اوقیه از نقره است زکوة اواق بفتح همزه جمع اوقیه بضم همزه وسکون واو وکسر قاف وتشدید یا چهل درهم پس پنج اوقیه دو بیست درهم باشد وورق بفتح واو وکسر را نقره. ولیس فیما دون خمس ذود من الابل صدقة. ونیست در مادون پنج نفر از شتر صدقه وذود بذال معجمه از دو تا نه یا از سه تا ده را گویند ودرین حدیث خبر از زکوة تمر ونقره وشتر کرده. متفق علیه. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی المسلم صدقة فی عبده ولا فی فرسه. نیست بر مسلمان صدقه در بنده وی ونه در اسپ وی مراد بنده خدمت واسپ سواری ست. وفی روایة لیس فی عبده صدقة الا صدقة الفطر. نیست در بنده وی صدقه مگر صدقه فطر که از وی میدهد. متفق علیه. وعن انس ان ابابکر رضی الله عنه کتب له هذا الکتاب لما وجهه الی البحرین. روایت ست از انس که ابوبکر صدیق نوشت برای وی این کتاب را آنگاه که متوجه گردانید او را بسوی بحرین کتاب این ست بسم الله الرحمن الرحیم هذه فریضة الصدقة التی فرض رسول الله. این فریضه زکوة است که فرض گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی المسلمین. بر مسلمانان. والتی امر الله بها رسوله. وآن صدقه که امر کرده است خدای تعالی بآن پیغمبر خود را فمن سئلها من المسلمین علی وجهها فلیعطها. پس کسیکه طلبیده شود آن صدقه را از مسلمانان بر وجه مشروع که مران صدقه راست باید که بدهد آنرا. ومن سئل فوقها فلا یعط. وکسیکه طلبیده شود فوق آن وزیاده بر وجه مشروع پس نباید دهد بعد ازان بیان نصاب زکوة هر قسم از اموال میکند ومیفرماید. فی اربع وعشرین من الابل فما دونها من الغنم من کل خمس شاة

در بیست و چهار از شتران و آنچه پایان این بیست و چهار است از هر پنج شتر یک گوسفند. و من الغنم بیان شاة است برای تأکید. فاذا بلغت
خمسا و عشرین الی خمس و ثلثین پس چون برسند شتران بیست و پنج شتر تا سی و پنج شتر ففیها بنت مخاض انثی پس واجب
در آن بنت مخاض است ماده و بنت مخاض آنکه یک سال بر وی گذشته باشد زیرا که مادر وی حامل میباشد و مخاض ناقه‌های حامل را گویند
و هیچ است که او را احد نیست فاذا بلغت ستا و ثلثین الی خمس و اربعین ففیها بنت لبون انثی چون برسند سی و شش تا چهل و پنج پس در آن
بنت لبون است ماده و بنت لبون بفتح لام آنکه دو سال بر وی گذشته باشد زیرا که مادر وی شیر میدهد بچه دیگر را که زائیده است. فاذا بلغت ستا و اربعین
الی ستین ففیها حقة پس چون برسند چهل و شش تا شصت پس در آن حقه است بکسر حاء و تشدید قاف طروقة الجمل. گرفته شده شتر نر یعنی
مستحق آن شده است که شتر نر بر وی بجهد و آن آنست که بچهار سال رسیده. فاذا بلغت واحدة و ستین الی خمس و سبعین ففیها جذعة پس
وقتیکه برسد شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس در وی جذعه است بفتح جیم و ذال شتری که در سنه خامسه. فاذا بلغت ستا و سبعین الی تسعین
ففیها بنتا لبون چون برسد هفتاد و شش را تا نود پس در وی دو بنت لبون است فاذا بلغت احدی و تسعین الی عشرین ومائة ففیها حقتان طروقتا الجمل
پس چون برسد نود و یک را تا صد و بیست در وی دو حقه است گرفته شده شتر. فاذا زادت علی عشرین ومائة ففی کل اربعین بنت لبون پس
چون زیاده گردد بر صد و بیست پس در هر چهل بنت لبون است و فی کل خمسین حقة و در هر پنجاه حقه است. ومن لم یکن معه الا اربع من الابل
و کسیکه نباشد با وی مگر چهار شتر فلیس فیها صدقة پس نیست واجب در وی صدقه الا ان یشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تبرع
و تطوع چیزی بکند. فاذا بلغت خمسا پس چون برسد پنج شتر را ففیها شاة پس در وی یک گوسفند است. ومن بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة
و کسیکه برسد نزد وی از شتران مقداری که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است. ولیست عنده جذعة
در حالیکه نیست نزد وی جذعه و عنده حقة و نزد وی حقه است فانها تقبل منه الحقة و یجعل معها شاتین پس قبول کرده میشود
از آنکس حقه و میگرداند با وی دو گوسفند. ان استیسرتا له اگر آسان شوند آن دو گوسفند مر او را. او عشرین درهما یا بگرداند بیست
درهم را. و من بلغت عنده صدقة الحقة و کسیکه برسد نزد وی صدقه حقه. ولیست عنده الحقة و عنده الجذعة و نیست نزد وی آن حقه
و نزد او جذعه است که فوق حقه است. فانها تقبل منه الجذعة پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی جذعه. و یعطیه المصدق عشرین درهما
او شاتین. و میدهد او را صدقه ستاننده بیست درهم یا دو گوسفند چنانکه مصدق میداد در قسم سابق. و من بلغت عنده صدقة الحقة ولیست
عنده الا بنت لبون و کسیکه رسیده نزد وی صدقه حقه و نیست نزد وی مگر بنت لبون. فانها تقبل منه بنت لبون و یعطی معها شاتین او عشرین
درهما پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی بنت لبون را و بدهد همراه آن دو شاة یا بیست درهم. و من بلغت صدقته بنت لبون وعنده
و کسیکه رسید صدقه وی بنت لبون را و نزد وی حقه است. فانها تقبل منه الحقة و یعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین پس بدرستیکه قبول
کرده شود از وی حقه و میدهد او را مصدق بیست درهم یا دو گوسفند بعکس آنکه مصدق میداد. و من بلغت صدقته بنت لبون ولیست عنده و عنده بنت مخاض
فانها تقبل منه بنت مخاض و یعطی معها عشرین درهما او شاتین و من بلغت صدقته بنت مخاض ولیست عنده و عنده بنت لبون فانها تقبل منه و یعطیه المصدق
درهما او شاتین. ترجمه این عبارت از ما سبق ظاهر است و حاصل آنست که اگر مصدق ...

چیزی بوی دہد۔ فان لم یکن عندہ بنت مخاض علی وجہہا وعندہ ابن لبون۔ پس اگر نباشد نزد وی بنت مخاض بر طریق وی بوند دوکہ
ابن لبون ست نہ بنت لبون یعنی نر نہ مادہ فانہ یقبل منہ ولیس معہ شیئ پس بدرستیکہ قبول کردہ میشود از وی ہمان ابن لبون
ونیست باوی چیزی و این دلیل ست کہ فضیلت انوثت منجبر میگردد بفضل سن وفی صدقۃ الغنم فی سائمتہا اذا کانت اربعین
الی عشرین ومائۃ شاۃ۔ و در صدقہ گوسفندان و بیرون چرندگان این قید بجہت آن کرد کہ در علوفہ کہ در خانہ علف میخورند
زکوٰۃ نیست آنوقتیکہ باشد چہل تا صد و بیست یک گوسفند ست۔ فاذا زادت علی عشرین ومائۃ الی مائتین ففیہا شاتان پس
وقتیکہ زیادہ شوند بر صد و بیست تا دویست در وی دو گوسفند ست۔ فاذا زادت علی مائتین الی ثلث مائۃ ففیہا ثلث شیاہ۔ پس
چون زیادہ شوند بر دویست تا سہ صد پس دران سہ گوسفند ست۔ فاذا زادت علی ثلثمائۃ ففی کل مائۃ شاۃ پس چون زیادہ شوند
بر سہ صد پس در ہر صد یک گوسفند ست۔ فاذا کانت سائمۃ الرجل ناقصۃ من اربعین شاۃ واحدۃ۔ پس چون باشد بیرون
چرندگان مرد کہ در انہا زکوٰۃ ہست کم از چہل گوسفند یک گوسفند یعنی اگرچہ یک گوسفند ہم کم باشد از چہل۔ فلیس فیہا صدقۃ
الا ان یشاء ربہا پس واجب نیست دران صدقہ مگر آنکہ خواہد صاحب آن بطریق نفل چیزی بدہد۔ ولا تخرج فی الصدقۃ ہرمۃ
و بیرون آوردہ نشود و دادہ نشود در صدقہ ابل و غنم و بقر پیر کلان سال۔ ولا ذات عوار۔ و نہ خداوند عیب نقصان عوار بفتح عین
وضم آن عیب و نقصان ظاہر و یا عیبی خواہد بود کہ موجب نقصان قیمت گردد۔ ولا تیس۔ و نہ بیرون آوردہ شود تیس بفتح فوقانیہ
وسکون تحتانیہ و در آخر سین مہملہ نر کہ آنرا نکہ گویند۔ الا ان یشاء المصدق۔ مگر در وقت خواستن صدقہ ستانندہ بجہت غرضی و
مصلحتی این استثناء است از تیس یا از ہر قسم کہ مذکور شدند۔ ولا یجمع بین متفرق۔ و جمع کردہ نشود میان متفرق۔ ولا یفرق بین
مجتمع۔ و تفریق کردہ نشود میان مجتمع این ہر دو احتمال دارد نہی مر رب المال را و مر ساعی را مثال اول مر بیست کہ مالک ست
چہل گوسفند را و واجب در وی یک شاۃ است پس رفت و خلط کرد بہ چہل شاۃ شخصی دیگر تا بگیرد مصدقہ او از شاۃ نصف شاۃ
یا بود او را بیست شاۃ مخلوط بہ بیست شاۃ دیگر پس تفریق کرد تا نرسد نصاب نبود و مثال ثانی بود مردی را چہل شاۃ متفرق
پس جمع کرد آنرا ساعی تا واجب گردد در وی زکوٰۃ یا مر دیست کہ بود مر او را بیست و صد شاۃ و واجب در وی یک شاۃ ست
پس تفریق کرد ساعی چہل چہل تا سہ شاۃ واجب گردد خشیۃ الصدقۃ۔ این جمع و تفریق از جہت ترس صدقہ ست کہ تقلیل و
یا تکثیر ایجاب اوست چنانکہ تصویر کردہ شد۔ وما کان من خلیطین۔ و نصابی کہ باشد میان دو شریک۔ فانہما یتراجعان بینہما
بالسویۃ۔ پس بدرستیکہ آن ہر دو شریک رجوع کنند بیک دگر بہ برابری بیانش آنکہ مثلاً دو مرد اند در دویست شاۃ شریک یکی
را چہل شاۃ است و دیگری را صد و شصت پس واجب گردد بر اول یک شاۃ و بر دیگری نیز یک شاۃ نہ کہ واجب گردد بر اول
خمس یک شاۃ و باقی بر ثانی۔ وفی الرقۃ ربع العشر۔ و واجب گردد در نقرہ چہل یک ورقہ بکسر را و تخفیف قاف و ہمچنین ورق
سیم سکہ زدہ کہ آنرا درہم گویند و مراد اینجا مطلق سیم ست۔ فان لم تکن الا تسعین ومائۃ فلیس فیہا شیئ الا ان یشاء ربہا۔ پس
اگر نباشد مگر صد و نود یعنی کمتر از دویست اگرچہ یک درہم ہم کم باشد پس نیست دران چیزی مگر آنکہ بخواہد صاحب مال کہ بطریق

نقل به به ۔ رواه البخاری ۔ وعن عبد الله بن عمر عن النبی صلعم فیما سقت السماء والعیون ۔ ودر چیزیکه آب داده است
آسمان وچشمه ها و کان عثریا یا باشد زمین عثری بفتح عین مهمله وثای مثلثه در قاموس گفته که عثری انچه آب داده ہست آنرا آسمان
وبرین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عثری آنست که آب داده شده بعاثور وعاثور
گویست که کنده میشود بزمین مانند جوی وآب میرسد از وی ببیخ نهالها وتره ها ودرخت خرما وکشت کار وعثری نیز مردی را میگویند
که فارغ ست از دنیا وآخرت وکار نمیکند برای هیچ یکی ازین ودر حدیث آمده ہست که دشمن داشته ترین مردم نزد خدای عثری ست
یعنی مرد فارغ از کار دنیا وآخرت ونخل را که در آب دادن آن بدالیه ومانند آن تعب نمیکشند عثری میگویند از جهت حصول فراغ
وآسایش دران وبالجملہ آنچه بآب باران وچشمه وکندن جوی بی آنکه بکشند بدلو ومانند آن حاصل شده ۔ العشر ۔ ده یکی
واجب ست ۔ وما سقی بالنضح ۔ وانچه آب داده شده است بکشیدن آب از چاه ومانند آن بشتر وگاو وجز آن ۔ نصف العشر
بیست یک ست ۔ رواه البخاری ۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العجماء جرحها جبار ۔ عجماء
بروزن حمرا بمعنی بهیمه چنانکه اسپ وستور ومانند آن وجرح بفتح جیم وبضم جیم خستگی وبفتح خسته کردن ودرین روایت بفتح ست وجبار بضم جیم وتخفیف با بمعنی هدر وباطل
شدن ومراد آنست که بهیمه چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیزی را ونباشد با وی کشنده یا راننده ودر روز باشد جراحت وتلف
او هدر وباطل ست وهیچ چیزی بران لازم نمی آید اگر با وی سائق یا قائد باشد ضامن میگردد زیرا که جرح واتلاف بتقصیر اوست
وهمچنین اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده در بستن ونگاه داشتن وی چه عادت در شب بستن ونگاه داشتن دواب وبهائم ست واگرچه لفظ
حدیث عام ست ولیکن آنرا مقید ومخصوص ساخته اند بدلائل واحادیث دیگر ۔ والبئر جبار ۔ یعنی اگر یکی را باجاره گرفت تا برای
او چاهی بکند ناگاه در وی افتاد بران شخص مستاجر ضمانی نباشد وهمچنین اگر در زمینی که ملک اوست بکند یا در صحرا اینکه در راه گذر
مردم ست وشخصی دران بیفتد ضمانی نباشد ۔ والمعدن ۔ بکسر دال مشتق از عدن بمعنی اقامت ۔ جبار ۔ واگر یکی را برای
کان کندن باجاره گرفت ووی در کان افتاد ودست وپای او بشکست یا هلاک شد چیزی لازم نیاید ۔ وفی الرکاز الخمس ۔
ودر رکاز پنج یکی ست ورکاز براء در اول وزای در آخر مراد بآن نزد حنفیه معدن ست ونزد اهل حجاز دفینهٔ اهل جاهلیت ومعنی اول
انسب ست بسیاق حدیث ودر حدیث آمده ہست که از آنحضرت صلعم پرسیدند که رکاز چیست فرمود ذهب وفضه که پروردگار تعالی
پیدا کرده ہست در زمین روز پیدایش وی ونزد شافعی در معدن زکوة نیست وحکم وی حکم صید ست مگر آنکه مستخرج ذهب
وفضه باشد ونزد وی دروی خمس ست بی اشتراط حولان حول ۔ متفق علیه

الفصل الثانی ۔ عن علی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد عفوت عن الخیل والرقیق ۔ عفو کردم من از
زکوة اسپ وبنده مراد اسپ سواری وبندهٔ خدمت ست ودر عبارت عفو اشارت است که در امساک مال وترک انفاق
آن برای خدا گناهی ہست ولیکن شفقت بحال بندگان تقاضای عفو کرده ۔ فهاتوا صدقة الرقة من کل اربعین درهما
پس بدهید صدقهٔ نقره از هر چهل درهم یک درهم بعد از آنکه بحد نصاب برسد که دویست درهم ست ۔ ولیس فی تسعین ومائة شیء ۔

و نیست در صد و نود یعنی در کمتر از دو صد و بیست چیزی فاذا کانت مائتین ففیها خمسة دراهم - بحساب مذکور که از چهل یک درهم - رواه
الترمذی و ابوداود و فی روایة لابی داود عن الحارث الاعور عن علی - و در روایتی مر ابی داود را از حارث اعور که تابعی ست مشهور
بصحبت علی و تکلم کرده اند در وی و از علی رض اینچنین آمده - قال زهیر احسبه عن النبی صلی الله علیه وسلم - گفت زهیر که راوی حدیث از
حارث اعور گمان میبرم حارث را که این حدیث را که از علی روایت کرده گفته عن علی عن النبی صلعم یعنی رفع کرده بآنحضرت و موقوف
بر علی نگذاشته و این قول علی باشد نه حدیث پیغمبر صلعم - انه قال - روایت که آنحضرت گفت - هاتوا ربع العشر من کل اربعین درهما درهم
بیارید چهار یک از ده یک که از چهل درهم یک درهم است - ولیس علیکم شیء حتی تتم مائتی درهم - و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه
تمام شود دویست درهم پس در وی پنج درهم است - فاذا کانت مائتی درهم ففیها خمسة دراهم پس چون بود دویست و
درهم پس در وی پنج درهم است - فما زاد فعلی حساب ذلک - پس آنچه بر نصاب زیاده شود بر حساب آنست هرچه باشد اندک یا بسیار
و در زر و سیم این چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند گذشت و میگوید
وفی الغنم فی کل اربعین شاة شاة - و در گوسفندان در هر چهل گوسفند یک گوسفند است و در آنچه زیاده گردد بر چهل هیچ نیست
الی عشرین ومائة تا صد و بیست - فان زادت واحدة فشاتان - پس اگر زیاده شود بر صد و بیست اگرچه یک شاة دو شاة
میشود و دو شاة الی مائتین تا دویست شاة همین دو شاة است - فان زادت فثلث شیاه - پس اگر زیاده شود بر دویست اگرچه یک شاة هم
باشد واجب میشود سه شاة - الی ثلثمائة - تا سه صد شاة سه شاة بهاست و اصل شاة شوهة بدلیل تصغیر وی بر شویهة و جمع بر شیاه
چنانکه جمع شفة شفاه می آید - فان زادت علی ثلثمائة پس اگر زیاده شود بر سه صد یعنی چهار صد شود نه آنکه هرچه زیاده شود - ففی
کل مائة شاة شاة - پس در هر صد شاة یک شاة است در چهار صد چهار و در پنج صد پنج و بهذا و در میان هیچ نیست - فان لم تکن الا تسع
و ثلثون - پس اگر نباشد گوسپندی مگر سی و نه - فلیس علیک فیها شیء - پس واجب نیست بر تو چیزی - وفی البقر فی کل ثلثین تبیع - و در
گاوان در هر سی گاو تبیع است که یک سال تمام کرده و در سال دوم در آمده و مذکر و انثی در اینجا برابر است - وفی الاربعین مسنة -
و در چهل گاو مسنه است که دو سال تمام کرده و در سال سوم در آمده است و درین حدیث ذکر صدقه ابل نیست چنانکه در حدیث سابق
در فصل اول گذشت ظاهر آن جماعت که مورد حدیث بودند اموال ایشان ازین قبیل نبود - ولیس علی العوامل شیء و نیست
بر شتران و گاوانیکه کار میکنند مثل کشت کاری کردن یا آب کشیدن و جز آن چنانکه در اسپان سواری و عبید خدمت چیزی نیست و
این نزد ائمه ثلثه است و نزد امام مالک در اینها نیز زکوة ست - وعن معاذ ان النبی صلی الله علیه وسلم لما وجهه الی الیمن - روایت
از معاذ که چون آنحضرت متوجه گردانید و فرستاد او را بجانب یمن - امره ان یأخذ من البقر من کل ثلثین تبیعا او تبیعة - امر کرد
آنحضرت معاذ را که بگیرد از گاوان از هر سی گاو یک گوساله نر یا ماده - ومن کل اربعین مسنة - و بگیرد از هر چهل گاو دو ساله و تبیع مذکر
و مؤنث هر دو ذکر کرده و مسنه مؤنث ذکر کرده اکتفا کرده باول یا در تبیع نر و ماده هر دو برابر است و در مسن ماده معین ست والله اعلم
و نزد ما در هر دو نر و ماده برابر است و هر دو جائز ست - رواه ابوداود والترمذی والنسائی والدارمی - وعن انس قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم المعتدی فی الصدقة کمانعها۔ مصدق ظالم که از حد انصاف واعتدال تجاوز کند در بزه وگناه همچو
متصدق ست که منع زکوة میکند و زکوة نمیدهد یا مراد آنست که اگر متصدق از حد تجاوز کند و بغیر مستحق میدهد و بر وجه مامور نمیدهد
حکم آن دارد که منع میکند زکوة را و نمیدهد بآنها۔ رواه ابوداؤد والترمذی۔ وعن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال لیس فی حب ولا تمر صدقة۔ نیست در دانه و نه در خرما زکوة حتی تبلغ خمسة اوسق۔ تا آنکه برسد پنج وسق را واین مذهب ائمه ثلثه
است ونزد امام ابوحنیفه در خارج از اراضی عشریت ست مطلقا کم یا بیش چنانکه گذشت۔ رواه النسائی۔ وعن موسی بن طلحة
روایت ست از موسی بن طلحه بن عبدالله که تابعی ثقه است و در زمان آنحضرت متولد شد و آنحضرت او را این نام نهاده۔ قال عندنا
کتاب معاذ بن جبل۔ گفت نزد ما کتاب معاذ بن جبل ست عن النبی۔ از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه قال۔ گفت موسی بن طلحه انه انما امره
ان یاخذ الصدقة من الحنطة والشعیر والزبیب والتمر۔ امر کرد آنحضرت معاذ را مگر آنکه بگیرد صدقه را از گندم وجو و مویز و خرما ظاهر امر چه بود
در آنجا بالکثیر الوقوع همین اشیا بود نه که زکوة منحصر درینها باشد۔ مرسل۔ رواه فی شرح السنة۔ این حدیث مرسل ست روایت کرده است
بغوی آنرا در شرح السنة و در بودن او مرسل سخن ست و وجه آن در شرح مذکورست۔ وعن عتاب۔ بفتح عین مهمله و تشدید تاء
بن اسید۔ بفتح همزه و کسر سین قرشی اموی ست اسلام آورد روز فتح عامل گردانید او را آنحضرت صلعم بر مکه و همچنان مقرر داشت او را
ابوبکر و وفات یافت روز وفات ابی بکر و عمر او بیست و پنج سال بود و از سادات قریش بود خیر و صالح رضی الله عنه۔ ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال فی زکوة الکرم انها تخرص کما تخرص النخل۔ گفت آنحضرت در زکوة درختان تاک یعنی درخت میوه او که انگورست که اندازه
کرده شود بر درخت چنانکه اندازه کرده میشود خرما بر درخت۔ ثم تؤدی زکوته زبیبا کما تؤدی زکوة النخل تمرا۔ پس ادا کرده شود زکوة
کرم در حالتیکه زبیب ست چنانچه ادا کرده میشود زکوة نخل در حالتیکه تمرست یعنی وقتیکه پیدا شود در انگور و خرما شیرینی اندازه کنند
شخصی که ماهرست دران که انگور در وی چون مویز شود یعنی خشک گردد یا این رطب که تمر گردد یعنی خشک شود چه مقدار خواهد شد
اگر بنصاب برسد زکوة آن بدهد۔ رواه الترمذی وابوداؤد۔ وعن سهل بن ابی حثمة۔ بفتح مهمله و سکون مثلثه صحابی ست
صغیر ولادت او در سال سوم از هجرت ست که انه حدث ان رسول الله۔ حدیث کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول۔
بود که میگفت۔ اذا خرصتم فخذوا ودعوا الثلث۔ چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید یعنی دو ثلث و بگذارید ثلث را از ان
مراد آنست که تعیین کنید مقدار زکوة را دران میان دو ثلث را بگیرید و ثلث را بمالک بگذارید و احسان کنید بوی تا آنرا بهمسایه های خود
بخوراند و بر بیگذران و هر که بهر وقت نزد وی برسد احسان کند تا از مالک خود صرف بکند و این خطاب ست بمصدقان و توسعه ست بمصدقان
در آنچه بکار است که محل صرف و بذل آنرا۔ فان لم تدعوا الثلث فدعوا الربع۔ واگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید ربع را و
کم ازین نباید۔ رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی۔ وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یبعث
عبدالله بن رواحة الی یهود۔ بود آنحضرت که میفرستاد عبدالله بن رواحه را که از مشاهیر صحابه بود و شاعر بود و در غزوه موته شهید
شده بسوی یهود یعنی یهود خیبر۔ فیخرص النخل حین یطیب۔ پس قیاس و تخمین میکرد وی خرما را بر درخت هنگامیکه خوش گشت

خرما یعنی ظاهر میشد در وی شیرینی - قبل ان یوکل منه - پیشتر از آنکه خورده شود - ازان این احادیث دلالت کنند بر کفایت خرص
درین باب و بر همین اند علماء اهل حدیث و این قول قدیم ست مر شافعی را و لیکن فقها میگویند که این بعضی میگردد و بعضی میگویند که این
احادیث پیش از تحریم ربوا ست که از قبیل آن پوشیده نماند که ورود این احادیث در باب صدقه است و شارع دران مساهلت کرده
و اینجا استبدال مال بمال نیست تا ربوا لازم آید و قول فقها در باب بیع ست اگر این احادیث در غیر بیع ست فلا اشکال و
و اگر عام ست مخصوص گردانیده شود بغیر آن والله اعلم - رواه ابوداود - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی العسل فی کل عشرة ازق زق - روایتیست از ابن عمر که گفت آنحضرت صلعم در زکوة عسل در هر ده مشک یک مشک است - رواه الترمذی
وقال فی اسناده مقال - و گفت ترمذی در اسناد این حدیث سخن ست و بعضی راویان وی مطعون اند - ولا یصح عن النبی - و بصحت
نرسیده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی هذا الباب یعنی در باب زکوة عسل کثیر شیئ - بسیار چیزی و علما نیز اختلاف دارند نزد امام
شافعی در عسل زکوتی نیست و بیهقی از امیر المومنین علی روایت کرده که فرمود لیس فی العسل زکوة نزد امام ابی حنیفه در آن
عشر ست اگر در ارض عشری ست کم باشد یا بیش و معتبر نیست نصابی معین چنانچه در خارج ارض از خضروات و فواکه و حجت امام ابی حنیفه
قول حضرت رسول ست صلعم ما اخرجته الارض ففیه العشر و در روایتی از ابی یوسف معتبر در وی قیمت ست و در روایت دیگر ده قربه است
چنانچه در حدیث ترمذی که مذکور ست در کتاب و اما عسلی که بیرون می آید از جبال در وی نیز عشر ست نزد امام و در خبری نیست نزد
ابی یوسف و از جامع صغیر نقل کرده اند که عسلی که در جبال و بریه از ارض موات یافته شود اگر احیا کرده شده پس در وی عشر ست
و الا حکم صید دارد والله اعلم - وعن زینب امرأة عبد الله - روایت ست از زینب زن عبد الله بن مسعود که از صحابیات ست
و صحابه از وی روایت میکنند قالت خطبنا رسول الله - گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال یا معشر النساء تصدقن
پس گفت آنحضرت کای گروه زنان تصدق کنید - ولو من حلیکن - و اگر چه از زیور شما باشد و حلی بضم حاء و کسر لام و تشدید یا
و در بعضی حلیکن بکسر حاء و سکون لام و بتاء فوقانیه بعد تحتانیه - فانکن اکثر اهل جهنم یوم القیمة - زیرا که بدرستیکه شما بیشترین دوزخیانید
روز قیامت - رواه الترمذی - و اختلاف کرده اند در زکوة حلی مر زنان را پس نزد امام ابوحنیفه در وی زکوة ست و نزد مالک زکوة نیست
در حلی که مباح ست استعمال وی و شافعی را دو قول ست و اظهر همین ست و همین مختار در مذهب احمد و آنچه برای پوشیدن نبود بلکه
اجاره و تجارت باشد یا حرام بود پوشیدن آن یا مهیا کرده شده است برای انفاق نزد حاجت در وی زکوة ست باتفاق نزد ایشان
نیز و امام محمد در موطا گفته که زکوة نیست در حلی از جواهر و لآلی در هر حال و حجت ائمه آنست که وی مستعمل مباح ست پس مشابه
بجامهای پوشش و بندگان خدمت و خانهای سکونت باشد و حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی والذین یکنزون الذهب
والفضة الآیة و عموم قول پیغمبر صلعم فی الرقة ربع العشر و احادیث در هر دو جانب واقع ست و صحابه و تابعین و من بعدهم
اختلاف داشته اند دران و بعضی گفته اند که مراد بزکوة حلیه عاریت دادن اوست و روایت کرده شده است این تاویل از سعید
ابن المسیب و حسن بصری و ورود وعید ناظر در جانب وجوب ست والله اعلم - وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده

ان امرأتين اتتا رسول الله - دو زن آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم - وفی ایدیهما سواران من ذهب - و در دستهای هر یکی از ایشان
دو زن یاره بود از طلا - فقال لهما تؤدیان زکوته - پس گفت آنحضرت آن دو زن را آیا ادا میکنید شما زکوة آنرا - قالتا لا - گفتند
ادا نمیکنیم زکوة آنرا - فقال لهما رسول الله صلعم - پس گفت آنحضرت آن دو زن را - اتحبان ان یسورکما الله بسوارین من نار
آیا دوست میدارید شما که بپوشاند شما را خدای تعالی سوارها از آتش دوزخ - قالتا لا - گفتند آن دو زن دوست نمیداریم
بپوشاند ما را خدای تعالی سوارها از آتش دوزخ - قال فادیا زکوته - گفت آنحضرت پس ادا کنید زکوة آنرا - رواه الترمذی
وقال هذا حدیث قد رواه المثنی بن الصباح عن عمرو بن شعیب نحوه - و گفته است ترمذی این حدیثی است که بتحقیق روایت
کرده است مثنی بن صباح از عمرو بن شعیب مانند آن - والمثنی بن الصباح وابن لهیعة یضعفان فی الحدیث - و مثنی بن صباح
وابن لهیعه که وی نیز از رواه این حدیث است ضعیف داشته میشوند در حدیث - ولا یصح فی هذا الباب عن النبی صلعم شیء -
و صحیح نشده است در باب زکوة حلی از آنحضرت چیزی - وعن ام سلمة قالت کنت البس اوضاحا من ذهب - گفت
ام سلمه بودم من میپوشیدم اوضاح از طلا جمع وضح به ضاد معجمه و حای مهمله نوعی از زیور است و اصل وی از فضه است و از
ذهب نیز میباشد چنانکه درین حدیث واقع شده است و وجه تسمیه بوضح بجهت سفیدی و روشنی اوست و در صراح گفته
وضح درم سره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی ام سلمه میگوید - فقلت - پس گفتم من - یا رسول الله اکنز هو - آیا گنج است
این که بر آن وعید واقع شده - فقال ما بلغ ان تؤدی زکوته - گفت آنحضرت چیزی که برسد بمقداری را که ادا کرده میشود
زکوة آن یعنی بحد نصاب برسد - فزکی فلیس بکنز - پس داده شد زکوة آن پس نیست کنز که بر آن وعید است یعنی هر مال که زکوة
آن ادا کنند از حیطه وعید خارج است - رواه مالک وابو داود - وعن سمرة - بفتح سین وضم میم - بن جندب بضم دال و فتح
آن - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یأمرنا ان نخرج الصدقة من الذی نعد للبیع - بود آنحضرت امر میکرد ما را
که بیرون آریم صدقه را از مالی که آماده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و پوشیدن و خدمت
و سواری میبود بر آن زکوة نبود - رواه ابو داود - وعن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن غیر واحد - ربیعه که تابعی جلیل القدر
متفق علیه است میان علما و او را ربیعة الرای میگویند روایت میکند از بسیاری صحابه - ان رسول الله - که پیغمبر خدا -
صلی الله علیه وسلم اقطع لبلال بن الحارث المزنی - جدا کرده داد مر بلال بن حارث مزنی را که از صحابه است و بر آنحضرت
در وفد مزینه آمده بود و اقطاع جدا گردانیدن امام است بعضی از لشکریان خود را قطعه زمین تا از حاصل آن رزق خود
سازند و اقطاع گاهی به تملیک میشود و گاهی بغیر تملیک - معادن القبلیة - کانهای قبلیه را بفتح قاف و با نام ناحیه است
از ساحل بحر میان وی و میان مدینه پنج روزه راه است - وهی من ناحیة الفرع - و این قبلیه از جانب فرع است بضم فا
و سکون را موضع است در جانب بالای مدینه میان حرمین - فتلک المعادن لا یؤخذ منها الا الزکوة الی الیوم - پس آن
کانها گرفته نمیشود از آنها مگر زکوة که چهل یک است یعنی گرفته نمیشود خمس چنانکه حکم معادن است و این مذهب امام مالک و شافعی است

در قولی و نزد امام ابوحنیفه و شافعی در قول دیگر در ان خمس ست و قول دیگر مر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا بتعب و
مؤنت چهل یک دهد والا خمس ـ رواه ابوداؤد

الفصل الثالث ـ وعن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی الخضروات صدقة گفت آنحضرت
که نیست در سبزیها و تره ها زکوة و این مذهب ائمه ثلثه هست و میوه ها که دیر نپایند و سال تمام نایستند همین حکم دارند و نزد امام
ابوحنیفه در هرچه از زمین روید کم یا بیش ده یک است مگر گاه و نی و هیزم از جهت عموم قول آن حضرت صلعم ما اخرجته الارض
ففیه العشر چنانکه در شرح ترجمه باب اول گذشت ـ ولا فی العرایا صدقة ـ و نه در عرایا صدقه هست و عرایا جمع عریه است و آن
فروختن رطب یعنی خرمای تر که بر درخت ست بتمر یعنی خرمای خشک بطریق تخمین و اگرچه از بیع میوه تر بر درختان بمیوه
خشک که آنرا مزابنه گویند نهی او تقدیم یا بیرون نهی کرده اند چنانچه در کتاب البیوع بیاید ان شاء الله تعالی اما برای یعنی
مفلسان و محتاجان که میخواهند رطب بخورند و نقدی در دست ندارند که بدان بخرند و نخلی هم ندارند که ازان رطب به عیال خود
بخورانند تمری در خانه دارند که بدان قوت عیال میسازند پاره ازان که از قوت زیاده مانده هست بصاحب نخلی میدهند
و از وی رطبی که بر درخت دارد بتخرص میخرند و درین بجهت شفقت و دفع احتیاج این جماعت در مادون خمسه اوسق
رخصت داده اند و چون اقل از خمسه اوسق بود در وی زکوة نباشد چنانکه فرمود ـ ولا فی اقل من خمسة اوسق صدقة ولا فی
العوامل صدقة ـ و نیست بر چهارپایها که کار میکنند و نه برای تجارت اند صدقه چنانکه گذشت ـ ولا فی الجبهة صدقة ـ و نیست
در جبهه صدقه ـ قال الصقر الجبهة الخیل والبغال والعبید ـ گفته است صقر القاف که از رواة این حدیث ست که مراد بجبهه
اسپان و استران و غلامانند که پیشانی دارند ـ رواه الدارقطنی ـ وعن طاؤس ان معاذ بن جبل اتی بوقص البقر
روایت ست از طاؤس یمانی که از مشاهیر تابعین ست آورده شده بوقص گاوان تا زکوة آنها بستانند ـ فقال لم یامرنی
فیه النبی صلی الله علیه وسلم بشیء ـ گفت معاذ امر نکرده مرا در وی آن حضرت بچیزی از زکوة ـ رواه الدارقطنی والشافعی
و قال الوقص ما لم یبلغ الفریضة و گفته است شافعی که وقص چیزیست که بحد نصاب که در وی زکوة واجب گردد نرسیده هست خواه ابتداء
خواه میان فریضه و گفته اند که مراد اینجا اول ست زیرا که آنچه آورده بودند نزد معاذ چنان اول بود والله اعلم و وقص بفتحتین بمعنی شکست و نقصان آمده

باب صدقة الفطر

صدقهٔ فطر فرض ست نزد شافعی و همچنین نزد احمد در ظاهر مذهب و سنت موکده هست نزد مالک و واجب ست
نزد ما بمعنی مقابل فرض و در حدیث عمر چنانکه بیاید اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعی و احمد بر ظاهر حمل
میکنند و مالک میگوید فرض بمعنی تقدیر ست و ما میگوئیم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر ثابت بدلیل ظنی مفید
وجوب ست و شرط وجوب صدقه فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی ست بی شرط نما و نزد شافعی هر که قادر ست
بر قوت یومیه خود و برای کسیکه بر وی نفقه اوست فاضل ازان لباس و مسکن و خادم و دین فرض ست بر وی صدقه فطر

و شبه‌ای نیست نصاب دیگر بدانکه واجب در صدقهٔ فطر نصف صاع از بر و صاع از تمر و شعیر و در بعضی احادیث صاع از پنیر آمده و در بعضی صاع از طعام واقع شده و در بعضی صاع مطلق آمده غیر مقید بچیزی و گفته اند که واجب در زمان نبوت همان نصف صاع بود و زیاده بطریق تطوع بوده نه وجوب و بعضی گفته اند که واجب در آن زمان صاع از بر یا تمر یا شعیر بود و پس مردم بعد از آن نصف صاع از بر گرفتند که معادل بود در قیمت بصاع از تمر یا شعیر فافهم و زبیب در حکم بر است نزد ابی حنیفه و در حکم شعیر است نزد ابی یوسف و محمد و مرویست از امیر المومنین علی که در زمان خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع ست از بر اما چون توسعه کرد حق تعالی بر شما تمام صاع و بدهید از بر و غیره و ازینجا معلوم میشود که زیاده بر نصف بطریق تطوع ست

الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعیر - گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر درین حدیث ذکر بر نیست و ازینجا توهم کرده اند بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از زمان نبوت بود از جهت معادلت وی بصاع از تمر یا شعیر و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تمر و شعیر درین حدیث بجهت غلبهٔ وجود این دو جنس باشد و گویند که ابن عمر از تمر میداد و چون وجود تمر و شعیر در مدینه کم شد از شعیر میداد و آن جو یکبار نبود - على العبد والحر والذكر والانثى والصغير والكبير من المسلمين - بر هر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان از مسلمانان و بنده چون مالک ندارد وجوب بر وی بمعنی وجوب بر مالک او خواهد بود از جانب وی و همچنین وجوب بر صغیر یعنی وجوب بر پدر او ست اگر مالک مال نبود والا از مال وی خواهد بود و امام محمد گوید با وجود مال بر پدر واجب است - وامر بها ان تؤدى قبل خروج الناس الى الصلوة - و امر کرد بصدقهٔ فطر که ادا کرده شود پیش از برآمدن مردم بسوی نماز ظاهر حدیث این ست که ادا بعد از نماز کفایت نمیکند لیکن ائمهٔ اربعه اتفاق دارند که ادا پیش از نماز مستحب ست نه واجب و امر درینجا برای استحباب است و درینجا تفصیل بسیار ست در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کرده ایم متفق علیه - وعن ابی سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام - گفت ابو سعید خدری بودیم ما که می برآوردیم صدقهٔ فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام گندم ست که متعارف ست و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد ذره است بضم ذال معجمه و تشدید را که متعارف در آن وقت نزد اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود - او صاعا من شعیر - یا بیرون می آوردیم صاعی از جو - او صاعا من تمر - یا صاعی از خرمای خشک - او صاعا من اقط بفتح همزه و کسر قاف و بطای مهمله یا صاعی از قروت که آنرا ماضر نیز گویند و آن شیر ترش که خشک میشود و مثل سنگ میگردد - او صاعا من زبیب - یا صاعی از انگور خشک که آنرا مویز میخوانند متفق علیه

الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقة صومکم - گفت ابن عباس در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقهٔ روزهٔ خود را مراد صدقهٔ فطر ست و در حقیقت آن صدقهٔ صوم ست که صوم بی ادای آن معلق میباشد و چون ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است - فرض رسول الله صلی الله

علیه وسلم هذه الصدقة صاعا من تمر او شعیر - واجب گردانیده است آنحضرت این صدقه را یک صاع از خرما یا جو - او نصف صاع
من قمح - بفتح قاف و سکون میم یا نصف صاع از گندم - علی کل حر او مملوک ذکر او انثی صغیر او کبیر - بر هر کس آزاد باشد یا بنده
مرد باشد یا زن خرد باشد یا بزرگ - رواه ابو داود والنسائی - وعنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوٰة الفطر
وهم از ابن عباس است گفت واجب گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زکوٰة فطر یعنی صدقهٔ فطر را طهرة للصیام -
از جهت پاک گردانیدن روزه را و در بعضی نسخ طهرة للصیام من اللغو والرفث - از سخن بیهوده و لایعنی گفتن و از رفث
که واقع شده باشد در صوم و رفث بفتح را و فا بمعنی جماع و فحش و آنچه میرود از سخن میان مرد و زن در زیر لحاف و آنچه خطاب
کند مرد با زن از فحش بعد از ان استعمال کرده میشود در هر کلام قبیح مر و تقصیرات و گناهانست که در ادای روزه از کما هو حقه
بوجود آمده باشد - وطعمة للمساکین - و صدقهٔ فطر واجب است از جهت طعام دادن بمساکین و بی نیاز گردانیدن ایشان را
از سوال در ان روز چنانکه در حدیث آمده است - رواه ابو داود -

الفصل الثالث - عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث منادیا فی فجاج مکة
آنحضرت برانگیخت و فرستاد آواز کننده را در کوچه های کشاده مکه تا ندا کند - الا ان صدقة الفطر واجبة علی کل مسلم - آگاه باشید که
صدقهٔ فطر واجب است بر هر مسلمان - ذکر او انثی حر او عبد صغیر او کبیر مدان من قمح - صدقهٔ فطر دو مد است از گندم یعنی نصف
صاع چه صاع چهار مد است - او سواه - یا جز گندم که حبیب باشد چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است - او صاع من طعام - اگر مراد
بطعام گندم باشد او از برای شک راوی است و اگر جز آن باشد برای تنویع - رواه الترمذی - وعن عبد الله بن ثعلبة
او ثعلبة بن عبد الله بن ابی صعیر - بضم صاد و فتح عین مهملتین - عن ابیه - این چنین است در نسخ مشکوٰة و صواب عبد الله بن
ثعلبة بن صعیر او بن ابی صعیر و ثعلبه صحابی است مر او را یک حدیث است از آنحضرت در صدقهٔ فطر در کاشف گفته است ثعلبه
بن صعیر و بعضی میگویند ابن ابی صعیر او صحبت است او روایت میکند از وی پسرش عبد الله - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم صاع من بر او قمح - شک راوی است و بر و قمح هر دو بمعنی گندم است یعنی یک صاع از گندم است - عن کل اثنین
از هر دو کس نصف صاع از هر کس - صغیر او کبیر حر او عبد ذکر او انثی اما غنیکم فیزکیه الله - اما توانگر شما پس پاک میگرداند او را
و نمای بخشد مال او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن - واما فقیرکم فیرد علیه اکثر مما اعطاه - واما فقیر شما پس میدهد و
میرساند او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میگرداند او را ببرکت صدقه و مضاعف ثواب آن و این معنی
در غنی نیز خواهد بود و تخصیص او بفقیر از برای تسلیه و ترغیب او است - رواه ابو داود -

باب من لا تحل له الصدقة

باب در بیان کسیکه حلال نیست مر او را صدقه خوردن و مال زکوٰة گرفتن و گاهی عنوان باب چنین بیان کرده باب
من لا یجوز دفع الزکوٰة الیه در بیان کسیکه روا نیست دادن زکوٰة مر او را و مآل معنی هر دو عبارت یکی است الا در یادهٔ کلم

تفاوت میکند که عنوان ثانی در سوی صادق ست که دفع زکوٰة به سوی کافر جائز نیست و مستقلا ذمه ده بحث کرده نمیشود
از عدم حل آن بسوی وی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق ست و ظاهر و بالجمله زکوٰة به کافر توان داد بخلاف صدقات دیگر مثل
صدقه فطر و کفارات و فقرای مسلمانان احب و افضل اند و عدم جواز دفع زکوٰة به بنی هاشم ظاهر روایت ست و در روایتی
از امام ابی حنیفه جائز ست درین زمان و ممنوع دران زمان بود و در روایتی از وی و از ابو یوسف جائز ست دفع بعضی
بنی هاشم ببعض و جائز نیست دادن زکوٰة بکسیکه مالک نصاب ست و در روایتی الا عاملا که حوائج ایشان خصوصا جمیع کتب
ایشان را در کار ست بسیار ست و بکسیکه میان او و مزکی نسبت ولادت ست بخلاف دیگر اقربا از اعمام و عمات و اخوال و
خالات و اولاد ایشان اولی و افضل ست صله که با صدقه جمع میشود و به کسیکه نسبت زوجیت دارد و بمکاتب خود و مدبر

و ام ولد خود نیز ندهد

الفصل الاول عن انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بتمرة فی الطریق - گذشت آن حضرت بیک خرما که
خرما در راه افتاده بود نظر آنحضرت بران خرما افتاد - فقال لولا انی اخاف ان تکون من الصدقة لاکلتها پس گفت آنحضرت
اگر نمی بود که می ترسیدم که باشد این خرما از صدقه هر آئینه میخوردم من آن را ولیکن نه خوردم از ترس آنکه مبادا از صدقه باشد
ازینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت کرامت و طهارت جوهر شریف وی حرام بود و باحادیث دیگر نیز معلوم شد
که بر بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام ست و گفته اند که بر حضرت وی صلعم مطلقا حرام ست چه صدقه واجب و چه تطوع و بر ایشان
صدقه واجب نه تطوع کذا قال الطیبی و در بعضی کتب فقه حنفیه صدقه نفل نیز حرام ست بر بنی هاشم نزد صاحبین و نزد ابی حنیفه دو
روایت ست و نیز معلوم شد که برداشتن طعام که بر زمین افتاده باشد اگرچه ادنی چیزی باشد سنت ست و اگر نخورد نیز
جائز نیست و درین کمال تواضع و تعظیم نعمت الهی ست اگرچه قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام شبهه حرمت
واجب ست متفق علیه - وعن ابی هریرة قال اخذ الحسن ابن علی تمرة من تمر الصدقة - گفت ابو هریره گرفت
امام حسن ابن علی رض خرمای از خرماهای صدقه فجعلها فی فیه - پس گردانید حسن رض آن خرما را در دهن خود - فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم کخ کخ بفتح کاف و کسر آن و سکون خای معجمه و کسر آن بالتنوین کلمه ایست که زجر و منع کرده میشود بوی صبی و
باز داشته میشود از انچه میکند و نیز در اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته میشود - لیطرحها - گفت آنحضرت این کلمه را تا بیندازد
حسن رض آن تمر را از دهان و نخورد و بعضی گفته اند که کلمه اعجمیه است و بخاری این را در باب من تکلم بالفارسیة آورده - ثم قال -
پس گفت آنحضرت بحسن رض - اما شعرت انا لا ناکل الصدقة - آیا نمی دانی تو که ما بنی هاشم و اهل بیت طهارت نمیخوریم صدقه را ظاهر
این عبارت مشعر ست بسابقه علم امام حسن رض باین حکم و بعید نیست زیرا که وی رض صغیر عاقل بود و تحقیق تحمل کرده اند این دو امام
اجل احادیث رسول الله را صلعم در صغر سن و بوده در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هشت ساله زیرا که بود ولادت
ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه - وعن عبد المطلب بن ربیعة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

روایت ست از عبد المطلب بن حارث بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت بسن رجولیت رسیده بود گفت گفت آنحضرت
ان هذه الصدقات انما هي اوساخ الناس - بدرستیکه این صدقه ها نیست مگر چرکهای مردم که اموال ایشان را وایشان را
پاک میگردانند - وانها لا تحل لمحمد ولا لآل محمد - واین صدقات یا این اوساخ حلال نیست مر محمد را ونه مر آل محمد را مراد بآل
اینجا بنی هاشم اند که حلال نیست مر ایشان را زکوة وآل را چند معنی ست که در جای خود تحقیق کرده شده است - رواه مسلم وعن ابی هریرة
رضی الله تعالی عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی بطعام سأل عنه أهدية ام صدقة - گفت ابو هریره بود
آن حضرت وقتیکه آورده میشد نزد وی طعام می پرسید آیا هدیه است یا صدقه وفرق میان صدقه وهدیه آنست که صدقه چیزیست که
انفاق کرده میشود بفقرا بطریق تلطف ومهربانی وارادة کرده میشود بوی ثواب آخرت ودر وی نوعی از خواری و
زبونی ست آنرا که داده میشود صدقه بوی وهدیه مقصود بوی تعظیم واکرام ست وبرده میشود نزد اغنیا ومکافات کرده میشود
در وی نه در صدقه - فان قیل صدقة پس اگر گفته میشد که این طعام صدقه است - قال لاصحابه کلوا - میگفت
آن حضرت مر یاران خود را بخورید شما - ولم یأکل - وخود نمیخورد - وان قیل هدیة - واگر گفته میشد که هدیه است - ضرب بیده
میزد ودراز میکرد دست مبارک خود را بی تحاشا - فاکل معهم - پس میخورد با ایشان وضرب بمعنی شتابی در راه رفتن وبمعنی رفتن
بطلب رزق آمده وازینجا معلوم شد که آن حضرت قبول نمیکرد صدقه را ونمیخورد آنرا وهدیه قبول میکرد وبرغبت میخورد آنرا
متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان فی بریرة ثلث سنن - گفت عائشه بود در بریره بفتح با وکسر را
اولی مولاة عائشه سه سنت یعنی سه حکم شرعی بتقریب وی وارد شده وثابت گشت - احدی السنن انها عتقت فخیرت فی زوجها -
یکی از ان سه سنت آنست که بریره آزاد شد پس مخیر گردانیده شد در زوج وی که نام وی مغیث بود واگر خواهد در نکاح آن زوج
باشد واگر خواهد جدا شود از وی واین خیار عتق ست که علما اثبات کرده اند آنرا در زنی که داده بود چون آزاد گردد مخیر ست
که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید نزد شافعی اگر شوهر او بنده کسی باشد نه نزد ما خواه بنده بود خواه آزاد واین قصه
شوهر بریره بود وبریره او را نخواست مغیث در عشق او وفراق او واله وحیران میگشت وفریاد میکرد ومیگریست - وقال
رسول الله وگفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم الولاء لمن اعتق - ولاء مر کسی راست که آزاد کرده است این سنت دوم
که در بریره بود وبیانش آنست که بریره داه یهودی بود که او را مکاتب ساخته بود وچون از ادای بدل کتابت عاجز آمد نزد
عائشه آمد تا چیزی بدهد که در بدل کتابت بمالک خود ادا کند وآزاد گردد وعائشه فرمود اگر به صاحبان خود بگویی که ترا بدست من بفروشند
بخرم پس وی رفت وبه صاحبان خود آنچه عائشه گفته بود گفت ایشان گفتند بفروشیم اما بشرط آنکه ولای وی یعنی میراث وی
برای ما باشد عائشه بآن حضرت صلعم عرض کرد که یهود چنین میگویند آنحضرت فرمود که غلط میگویند الولاء لمن اعتق ولاء مر کسی راست که آنرا آزاد کرده
تو ای عائشه بخر وآزاد کن وولای وی ترا خواهد بود وشرط ایشان باطل وسنت سوم آنست که مذکور میشود - ودخل رسول الله - ودرآمد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی درآمد در خانه عائشه - والبرمة تفور بلحم - وحال آنکه دیگ میجوشید بگوشت

وسکون را و یک از سنگ کہ مشہور ست در بلاد حجاز و یمن و الآن در حرمین شریفین نیز مشہور ست - فقرب الیہ خبز و ادم من ادم البیت - پس نزدیک گردانیدہ شد بسوی آنحضرت نان و نان خورش از نان خورش کہ در خانہ بود و ادم بضم ہمزہ و سکون دال و ضم آن مفرد و جمع ہر دو آمدہ چنانکہ فلک و بعضی گفتہ اند کہ بسکون مفرد و بضم جمع ست - فقال الم ار برمۃ فیہا لحم - پس گفت آن حضرت آیا نمی بینم دیگی را کہ در وی گوشت ست - قالوا بلی - گفتند آری ہست دیگی کہ پختہ شد در وی گوشت ست - ولکن ذلک لحم تصدق بہ علی بریرۃ - ولکن این گوشتی ست کہ تصدق کردہ شدہ است بر بریرہ - وانت لا تاکل الصدقۃ - و تو نمیخوری صدقہ را - قال ہو علیہا صدقۃ ولنا ہدیۃ - گفت آن حضرت این گوشت بر بریرہ صدقہ است و برای ما ہدیہ است یعنی اگر کسی چیز بہ فقیر بوجہ زکوٰۃ داد و آن فقیر بکسی دیگر ہدیہ کرد کہ زکوٰۃ گرفتن او را جائز نیست آن چیز بر آن کس حلال ست زیرا کہ آن چیز ملک فقیر شدہ ہر کہ بدہد روا ست متفق علیہ - وعنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقبل الہدیۃ ویثیب علیہا بود آن حضرت کہ قبول میکرد ہدیہ را و جزا میداد و مکافات میکرد بران - رواہ البخاری - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو دعیت الی کراع لاجبت - اگر خواندہ شوم من بسوی کراع بضم کاف یعنی پاچہ کہ شئی حقیر ست قبول میکنم دعوت را و بعضی گفتہ اند کہ کراع نام مکانی ست مشہور میان مکہ و مدینہ کہ آن را کراع الغمیم میگویند و معنی اول اظہر ست و انسب بقول وی - ولو اہدی الی ذراع لقبلت - و اگر ہدیہ فرستادہ شود بسوی من پایہ دست گوسفند ہر آئینہ قبول میکنم اشارت ست بغایت تواضع و شفقت و مہربانی بر خلق خدا - رواہ البخاری - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس المسکین الذی یطوف علی الناس - نیست مسکین آن کسیکہ طواف میکند بمردم و گرد ایشان میگردد ترده اللقمۃ واللقمتان - و باز میگرداند او را یک لقمہ یا دو لقمہ - والتمرۃ والتمرتان - و یک خرما یا دو خرما - ولکن المسکین الذی لا یجد غنی یغنیہ - ولیکن مسکین حقیقی کسی ست کہ نمی یابد توانگری را کہ بی نیاز گرداند او را - ولا یفطن بہ فیتصدق علیہ - و دریافتہ نمیشود و در رسیدہ نمیشود بحال وی بجہت تعفف تا تصدق نمودہ شود بروی - ولا یقوم فیسال الناس - و بر نمیخیزد از کنج خانہ و زاویہ عزلت خود تا سوال کند مردم را و در ذکر فطانت کہ بمعنی زیرکی و جودت فہم ست اشارت بخفا و کتمان حال وی بجہت تعفف و ستر کہ بدان نرود نتوان رسید - متفق علیہ

الفصل الثانی - عن ابی رافع - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقۃ - روایت ست از ابی رافع کہ مولی آن حضرت بود کہ آن حضرت فرستاد و برگماشت مردی را از قبیلہ بنی مخزوم بر گرفتن زکوٰۃ - فقال لابی رافع اصحبنی کیما تصیب منہا - پس گفت آن مرد ابی رافع را صحبت دار بمن و بیا ہمراہ من تا بیابی از صدقہ نصیب خود را و بہرہ مند شوی از آن چیزی - فقال لا - پس گفت ابو رافع مصاحب نمی شوم و نبودنی ام ہمراہ تو - حتی آتی رسول اللہ تا بیایم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فاسالہ - پس سوال میکنم آن حضرت را کہ بروم ہمراہ آن مرد یا نہ - فانطلق الی النبی - پس رفت ابو رافع بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و آمد نزد وی - فسالہ پس پرسید آن حضرت را کہ بروم

همراه آن مرد یا نه - فانطلق الی النبی - پس رفت ابو رافع بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آمد نزد وی - فسأله پس پرسید
آنحضرت را که بروم یا نه - فقال ان الصدقة لا تحل لنا - پس گفت آنحضرت بدرستیکه صدقه حلال نیست ما را که بنی هاشمیم
وان موالی القوم من انفسهم - و بدرستیکه موالی قوم از نفسهای ایشان اند حکم ایشان دارند و چنانکه ما را صدقه حلال نیست
موالی ما را نیز نباشد - رواه الترمذی و ابوداود والنسائی - وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تحل الصدقة لغنی یعنی حلال نیست زکوة مر غنی را - ولا لذی مرة سوی - و نه حلال ست مر خداوند قوت
درست اعضا را که کسب روزی می تواند کرد مرة بکسر میم و تشدید راء بمعنی آمده قوت و شدت و عقل و استحکام و ...
جسد و اگر ظاهر القوة باشد و لیکن عقل و سلیقه کسب نداشته باشد حلال بود مر او را زکوة واخذ کرده است باین حدیث
امام شافعی و قائل شده است بعدم حل زکوة مر قوی را که قادر بر کسب باشد و نزد ما حلال ست زکوة مر کسی را که مالک
نصاب که دویست درهم است نباشد اگر چه قوی و قادر بر کسب باشد زیرا که آنحضرت میداد صدقه را بفقرای اصحاب خود
اگر چه قوی و تندرست بودند و همین بود آخر امر از ان حضرت صلعم پس این حدیث منسوخ باشد یا مراد آنست که
نمی باید خواستن کسی را که او را قوت و قدرت باشد بر کسب که راضی شود باین مذلت و دنائت - رواه الترمذی وابوداود
والدارمی و رواه احمد والنسائی و ابن ماجه عن ابی هریرة - وعن عبید الله بن عدی بن الخیار - بکسر خای معجمه
و تخفیف تحتانیه از کبار تابعین ست و تولد او در زمان نبوت بود - قال اخبرنی رجلان انهما اتیا النبی - گفت خبر داد
مرا دو مرد که آن دو مرد آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو فی حجة الوداع - و حال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود
عبارتست از حجی که آن حضرت کرد و بیان احکام فرموده و تودیع حیات نموده - وهو یقسم الصدقة - و آنحضرت قسمت میکرد
صدقه را - فسألاه منها - پس سوال کردند آن دو مرد آن حضرت را از ان صدقه پس آن دو مرد میگویند که فرفع فینا البصر
و خفضه - پس چون سوال کردیم بالا برداشت و بلند گردانید آنحضرت در ما نظر خود را و پست گردانید نظر یعنی بالا و پایان
نظر یعنی سرتاپا دید و نگاه کرد - فرآنا جلدین - پس دید و دانست ما را چابک و توانا - فقال ان شئتما اعطیتکما - پس گفت
آنحضرت اگر خواهید شما بدهم شما را - ولا حظ فیها لغنی - و حال آنکه نیست نصیب در صدقه مر توانگر را - ولا لقوی مکتسب
و نه توانا را که کسب میتواند کرد و معنی این حدیث به مذهب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شما حرام ست و اگر شما راضی شوید
بخوردن حرام بدهم شما را و این بطریق تشدید و تقریع شما تعبیر با این معنی دارد که ظاهر حال شما قوتست و اگر ...
همچنین آید که توانگر آید حلال نیست شما را و الا بدهم شما را و در مذهب ما آنست که در صدقه خوردن خواری و ذلت ...
اگر باین صفت راضی اید بدهم شما را و درین نیز نوعی از تشدید و توبیخ ست - رواه ابوداود والنسائی - وعن عطاء بن
یسار مرسلا - از علمای تابعین و کبار ایشانست ثقه کثیر الحدیث مولی میمونه ام المؤمنین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تحل الصدقة لغنی الا لخمسة - حلال نیست زکوة مر غنی را مگر برای پنج کس اگر چه غنی هم باشند ... لغاز فی سبیل الله

یکی مرغازی کنندہ را در راہ خدا۔ او لعامل علیہا۔ دوم مرکسی کہ عامل ست بہ صدقات و گماشتہ سلطانیست بہ تحصیل آن۔ او لغارم سوم مرکسی را کہ مدیون ست و دینی بر ذمہ وی نشستہ کہ تمامی وی با دای دین وی خالی میکند۔ او لرجل اشتراہا بمالہ۔ چہارم مردی را کہ خریدہ و بہ صدقہ را بمال خود مثل صدقہ کہ نزد فقیری بود و غنی آن را از وی بخرید حلال ست او را و نسبت بوی صدقہ نیست۔ او لرجل کان لہ جار مسکین۔ پنجم مردی را کہ ہست مر او را ہمسایہ مسکین۔ فتصدق علی المسکین پس تصدق کردہ شد بر مسکین۔ فاہدی المسکین للغنی۔ پس ہدیہ فرستاد آن مسکین مر این غنی را از آن صدقہ چنانکہ در حدیث بریرہ معلوم شد و استحقاق غازی غنی زکوٰة را مذہب شافعی ست و نزد ما عامل و غارم را درست ست زیرا کہ عامل اجرت عمل خود میگیرد و غنا و فقر در آن برابر ست و غارم بسبب استحقاق وی دین ست آن قدر کہ دین وی ادا یابد درست ست نہ غازی را از جہت اطلاق حدیث معاذ بن جبل کہ آن حضرت فرمود کہ از اغنیا بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن و جہت حدیث آنحضرت صلعم حلال نیست صدقہ مر غنی را۔ رواہ مالک و ابوداؤد و فی روایۃ لابی داؤد عن ابی سعید او ابن السبیل۔ و در روایتی است مر ابی داؤد را از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز واقع شدہ ہست کہ بدان مراد مسافرست کہ از وطن خود جدا افتادہ زیرا کہ مال وی از وی برآمدہ و وی حکم فقیر دارد و باشارت قول وی تعالی للفقراء المہاجرین الذین اخرجوا من دیارہم و اموالہم و عن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد مہملہ و تخفیف دال منسوب بہ شخصی کہ نام وی صدا ست صحابی ست بایعت کرد آن حضرت را و اذان گفت در پیش وی صلعم چنانکہ در باب الاذان گذشت۔ قال اتیت النبی۔ گفت آمدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فبایعتہ۔ پس بیعت کردم و تعہد مسلمانی دست بوی دادم۔ فذکر حدیثا طویلا۔ پس ذکر کرد وی حدیثی دراز را۔ فاتاہ رجل۔ پس آمد نزد آن حضرت مردی۔ فقال اعطنی من الصدقۃ۔ پس گفت آن مرد با آن حضرت بدہ مرا از صدقہ۔ فقال لہ رسول اللہ۔ پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لم یرض بحکم نبی ولا غیرہ فی الصدقات۔ بدرستیکہ خدای تعالی راضی نشدہ است نہ بحکم پیغمبر و نہ بحکم غیر وی از علما و مجتہدین در تقسیم صدقہ ہا کہ بکہ باید داد۔ حتی حکم فیہا ہو۔ تا آنکہ حکم کردہ در صدقات وی تعالی خود در قرآن۔ فجزاہا ثمانیۃ اجزاء۔ پس پارہ پارہ ساخت و تقسیم کردہ آن را ہشت پارہ یعنی قسمت کردہ آن را بر ہشت طائفہ کہ بایشان را باید داد چنانکہ کریمہ انما الصدقات للفقراء والمساکین متکفل بیان آنست و در کتب فقہ شرح طوائف واقع شدہ بہ گردانیدن فقراء و مساکین یکی با اعتبار فرق میان ایشان۔ فان کنت من تلک الاجزاء اعطیتک۔ پس اگر ہستی تو از جملہ آن اقسام میدہم ترا ظاہرا حال وی معلوم نبود و تردد وی اشتباہی بود در آن۔ رواہ ابوداؤد

الفصل الثالث۔ عن زید بن اسلم۔ فقیہ عمری مولای عمر بن الخطاب ثقہ عالم فقیہ عابد زیادہ از چہل فقیہ در حلقہ درس او می نشستند و امام زین العابدین پیش او میرفت و استماع میکرد۔ قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبہ۔ نوشید عمر شیر را پس خوش آمد آن شیر او را۔ فسأل الذی سقاہ من این ہذا اللبن۔ پس پرسید عمر آن کس را کہ شیر نوشانیدہ او را کہ از کجا بود این شیر۔ فاخبرہ انہ ورد علی ماء قد سماہ۔ پس خبر داد آن کس عمر را کہ وی فرود آمدہ بود

برای که به تحقیق نام برد آن آب را و آن موضع را که آن آب از آنجا فرود آمده بود - فاذا نعم من نعم الصدقة پس ناگاه شتری چند از شتران زکوة با جا حاضر بودند و هم یسقون - و ایشان آب میدادند شتران را - فحلبوا من البانها پس دوشیدند قدرے از شیرهای آن شتران - فجعلته فی سقائی - پس گردانیدم و نهادم آن شیر را در مشک خود و سقا بکسر مشک شیر و آب - فهو هذا پس آن شیر که خورده این شیر بود که از آن جا بر آورده بودم - فادخل عمر یده پس درآورد عمر انگشتان خود را در دهان خود - فاستقاء - پس به زور و تکلف قی کرد شیری که خورده بود از شکم برآورد و این غایت تقوی و تورع بود و الا اگر فقیر هبه کند یا هدیه آرد از صدقه خود روا ست خوردن او را و آنچه آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم فرموده در حدیث بریره رخصت بود که برای بیان جواز فرموده کذا قیل - رواه مالک و البیهقی فی شعب الایمان

باب من لا تحل له المسئلة ومن تحل له

باب در بیان کسیکه حلال نیست مر او را سوال کردن و گدائی نمودن و کسی که حلال ست او را سوال کردن و گفته اند که نمی باید که سوال کند هر که نزد وی قوت یوم ست زیرا که سوال بی ضرورت حرام ست و اگر قوت یوم نداشته باشد یا چیزی ندارد که بدان ستر عورت کند حلال ست که سوال کند و فقیری که او را قوت یوم حاصل ست یا قادر ست بر کسب حلال مر او را حرام ست سوال و حرام ست زکوة و مسکین که چیزے ندارد که قوت یوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال ست مر او را سوال و اتفاق دارند علما بر نهی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین ست که حرام ست یا حلال با کراهت به سه شرط اول آنکه خوار نکند نفس خود را و الحاح نکند در سوال و ایذا نکند مسئول عنه را و اگر یکی از پنها شرط مفقود گردد حرام ست باتفاق و منقول ست از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون بوجه اللّٰه سوال کند داده شود بوی چیزی زیرا که دنیا خسیس ست و چون بوجه اللّٰه و للنبیه تعظیم کرد چیزے را که تحقیر کرده او را حق تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید بحق خدا و بحق محمد بده و واجب نمیگردد بر مسئول عنه چیزے دادن بوی و کسی که گرفت با ظهار حاجت بدروغ مالک نمیگردد و همچنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و اگر یکی را بجهت صلاح بدهد و وے در باطن ارتکاب معصیت میکند اگر بداند آن معطی نیز مالک نمیگردد و حرام ست بر وی و واجب ست رد کردن بر مالک و همچنین کسیکه داده شود او را چیزی بجهت بد زبانی و یا شر سعایت وی حرام ست بر وی و اگر فقیرے بیاید برای سوال و خواهد که دست مسئول عنه ببوسد تا چیزی بوے بدهد مکروه ست و افضل آنست که مسئول عنه دست بوی ندهد بقصد منع و زجر و نباید داد سائلی را که از طبل زدن بسیار تنگ کند و مضطرب سازد که از همه اخس ست این مسایل همه در مطالب المومنین که گرفته بقل از کتب ست و اللّٰه اعلم

الفصل الاول - عن قبیصة - بفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتانیه و صاد مهمله - بن مخارق - بضم میم و خاء معجمه و کسر را و قاف در آخر صحابی ست معدود در اهل بصره - قال گفت قبیصه - تحملت حمالة - کفیل و ضامن شده بودم من دینی را از جهت دیت و حماله بفتح حای مهمله مالی که بر میدارد و بر خود میگیرد آدمی از قوم بجهت دیت و جز آن و مدیون میگردد

بجهت اصلاح ذات البین یعنی جماعت در میان خود جنگ میکنند و خون یک دیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح
میکند و دیتها که بر ایشان لازم می آید بر خود میگیرد و ضامن میگردد بجهت آن دیتی بر ذمه او می نشیند و چون غارم یعنی مدیون
یکی از مصارف زکوة است این مرد نزد آن حضرت آمد تا از مال زکوة بوی بدهند چنانکه گفت فاتیت رسول الله صلی الله
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اسأله فیها در حالیکه سوال میکنم آن حضرت را در حماله یعنی در ادای دین حماله فقال اقم پس
گفت آن حضرت بایست و اقامت کن نزد ما حتی تأتینا الصدقة تا آنکه بیاید ما را مال زکوة فنأمر لک بها پس میفرمائیم برای
تو بدان صدقه یعنی بفرمائیم که از آن بتو چیزی بدهند که بدان از دین خلاصی یابی ثم قال پس گفت آن حضرت یا قبیصة ان المسئلة
لا تحل الا لاحد ثلثة رجل بدرستیکه سوال روا نیست مگر یکی را از سه مرد را تحمل حمالة یکی از آن سه مردیست که برداشته است حماله
یعنی مال را که ادا کند از آنچه ضامن شده است بدان فحلت له المسئلة حتی یصیبها پس حلال شده است مر او را سوال کردن
تا برسد آن حماله را ثم یمسک پس تر باز دارد خود را از سوال بعد ادای حماله و زیاده بر قدر حاجت سوال نکند ورجل اصابته
جائحة اجتاحت ماله دوم مردی که رسید او را حادثه و آفتی که هلاک گردانید و از بیخ بر کند مال او را و اجتیاح هلاک گردانیدن و از
بیخ بر کندن و جائحه شدت و سختی که هلاک کند مال را از قحط و فتنه فحلت له المسئلة حتی یصیب قواما من عیش پس حلال شد
او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیاز شود و برپا شود بدان حاجت ضروریه وی از زندگانی
او قال سدادا من عیش یا گفت سدادا من عیش بجای قواما من عیش یعنی چیزی که ببندد حاجت او را از زندگانی و قوام
بکسر قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت و قوام شئ بمعنی چیزی که نظام و عماد و ملاک وی بود نیز آید و آن نیز قریب همین معنی ست
و اما قوام بفتح قاف بمعنی عدل و وسط است چنانکه در قرآن مجید فرموده و کان بین ذلک قواما و سداد بکسر سین چیزی که بسته شود
بوی حاجت و هر چیزی که ببندد چیزی را سداد اوست چنانکه سداد قاروره و جز آن و سداد بفتح سین بمعنی راستی و میانه روی
در قول و عمل و در ذکر قوام و سداد مبالغه است در بازآمدن از سوال گویا تشبیه داد سائل را بمضطر که حلال است او را اکل
میته برای سد رمق و قوام بدن اگرچه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم و ران کافی ست
و این گویا ذکر حال مسکین ست و ذکر حال فقیر این ست که میفرماید ورجل اصابته فاقة و سوم مردی که رسید او را حاجت
و درویشی فاقه حاجت و افتقار حاجتمند شدن حتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قومه تا آنکه بایستند و خبر دهند و بگویند
کسی از خداوندان عقل و فراست از قوم وی که بحقیقت حال میرسند و سخن بتخمین و قیاس نمیگویند و حجی بکسر حاء و فتح جیم
عقل لقد اصابت فلانا فاقة بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه فحلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن
و گدائی کردن حتی یصیب قواما من عیش او قال سدادا من عیش پوشیده نماند که ظاهر مراد از یقوم آنست که شهادت دهند
و گفته اند که آن ظاهر مراد نیست بلکه مراد مجرد قول و خبر ست ... و در روایت ابی داؤد یقول آمده و ذکر یقوم مبالغه است که گویان
بیقین خبر دهند گویا شهادت ست و در ذکر لام لقد اصابت نیز تاکید ست و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط است و همچنین ذکر ذوی الحجی

واین همه برای مبالغه است در منع و زجر از سؤال و مسألت در ان - فما سواهن من المسئلة یا قبیصة سحت یأکلها صاحبها سحتا
پس چیزی که جز این سه صورت است از صورتهای سؤال کردن ای قبیصه حرام ست که میخورد خداوند وی حرام را و سحت
بضم سین و سکون حای مهملتین حرام است و اسحات در اصل بمعنی اهلاک و استیصال ست رواه مسلم - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس اموالهم تکثرا کسیکه سؤال کند از مردم مالهای ایشان را به قصد
زیادت شدن مال نه به قصد رفع فقر و حاجت - فانما یسأل جمرا پس سؤال نمی کند مگر انگشت را فلیستقل او لیستکثر پس
کو کم طلبد یا بسیار به تقدیر سؤال کردن ضرر دارد کم یا بیش - رواه مسلم - وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما یزال الرجل یسأل الناس حتی یأتی یوم القیامة همیشه است که سؤال میکند مرد از مردمان تا که می آید روز
قیامت لیس فی وجهه مزعة لحم - در حالی که نیست در روی وی گوشت کنایت ست از خواری وی بی آبروئی یا مراد استخوان بی گوشت
صورت در آخرت تابع معانی آمده است و مزعة بضم میم و سکون زاء و عین مهمله پاره از گوشت و بعضی بفتح میم نیز ضبط کرده اند
و محققان از محدثین ضم و سکون ست متفق علیه - وعن معاویة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تلحفوا فی المسئلة
الحاح مکنید در سؤال کردن و بسیار نه چسپید مسئول عنه را - فوالله لا یسألنی احد منکم شیئا پس بخدا سوگند که سؤال
نمیکند از من هیچ یکی از شما چیزی را فتخرج له مسئلته منی شیئا پس بیرون می آرد برای وی سؤال کردن وی از من چیزی را
وانا له کاره - در حالیکه من مر آن سؤال را ناخوش دارنده ام - فیبارک له فیما اعطیته - پس برکت کرده شود آن کس را در ان
چیزی که داده ام او را - رواه مسلم - وعن الزبیر بن العوام بفتح عین و تشدید واو صحابی مشهور از عشره مبشره ابن عمه
رسول الله صلعم بود - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یأخذ احدکم حبله - هر آئینه بگیرد یکی از شما رسن خود را فیأتی
بحزمة حطب علی ظهره پس بیارد پشته هیزم را بر پشت خود حزمه بضم حاء و سکون زای پشته هیزم - فیبیعها پس بفروشد
آن پشته هیزم را - فیکف الله بها وجهه پس باز دارد حق تعالی بآن پشته هیزم آبرو و جاه او را و درین عبارت اشارت است
بانچه نگاه داشتن آبروی بنده از جانب حق تعالی ست و نعمت و لطف اوست بر وی بر بنای اختیار مشقت در کسب حلال
و ترک سؤال - خیر له من ان یسأل الناس بهتر ست مر او را از ینکه سؤال کند مردم را - اعطوه او منعوه - بدهند مردم
او را یا ندهند اگر ندهند خود آبروی بیرد و محروم می ماند و اگر بدهند بدتر از ان که در منت ایشان می افتد و در بند عبودیت
و احسان ایشان می در آید بطمع و سؤال عادت میکند - رواه البخاری - وعن حکیم بن حزام بکسر حاء و بزای ست
برادرزاده ام المؤمنین خدیجه تولد او در کعبه بود و عمر او صد و بیست سال شصت در جاهلیت گذرانید و شصت در اسلام
قال سألت رسول الله گفت حکیم سؤال کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاعطانی پس داد آنحضرت مرا یعنی آنچه
سؤال کرده بودم ثم سألته فاعطانی - پستر سؤال کردم آنحضرت را پس داد مرا - ثم قال لی - پستر گفت مرا یا حکیم ان هذا المال
خضر حلو بفتح خاء و کسر ضاد معجمتین و حاء بضم حاء و سکون لام گفت این مال و منال دنیا سبز شیرین ست یعنی خوشنما

قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعطینی العطاء گفت عمر بود آنحضرت که میداد مرا بخشش. فاقول اعطه افقر الیه منی پس میگفتم بآن حضرت
بده آنرا بکسی که محتاج تر باشد بوی از من. فقال خذه فتموله وتصدق به پس میگفت آنحضرت بگیر آنرا و مال ساز آنرا
و تصدق کن بآن. فما جاءک من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل پس چیزی که بیاید ترا ازین مال وحال آنکه تو حریص
نه کننده و انتظار برنده و طمع نه کننده و نه سوال کننده آن را فخذه پس بگیر آن. وما لا فلا تتبعه نفسک و چیزی که نه چنین است
پس پیرو مگردان آن را نفس خود را یعنی در پی آن مرو و طمع مکن و انتظار مبر چنانچه در میان مردم مشهور است که لا رد و لا کد ینفق علیه

الفصل الثانی عن سمرة بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار و بود از حفاظ مکثر الحدیث از رسول خدا صلعم
روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة تسع وخمسین او ستین. قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم المسائل کدوح یکدح بها الرجل وجهه سوالها جراحتها و جراحتهاست که مجروح میگردانند بآنها مرد روی خود را.
فمن شاء ابقی علی وجهه پس کسیکه خواهد نگاهدارد بر روی خود را از خراش و سوال نه کند. و در بعضی نسخ ابقی علی وجهه و در بعضی
ابقی علی وجهه. ومن شاء ترک و کسیکه خواهد ترک کند آن را یعنی نگاه ندارد آبروی خود را و سوال کند اختیار بدست
اوست و این تهدید است بر ارتکاب سوال کردن پس سوال نباید کرد. الا ان یسأل الرجل ذا سلطان مگر آنکه سوال کند
مرد صاحب سلطنت را که امیر است. او فی امر لا یجد منه بدا یا سوال میکند در کاری که نمی یابد از آن چاره چنانکه احتیاج و گرسنگی
و نایافتن قوت یوم چنانکه در شرح ترجمه باب گذشت. رواه ابوداود والترمذی والنسائی. وعن عبد الله بن مسعود
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس وله ما یغنیه کسیکه سوال کند مردم را و حال آنکه مر او راست چیزی
که بی نیاز گرداند او را. جاء یوم القیمة ومسئلته فی وجهه می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او در روی وی بود خموش
او خدوش او کدوح بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعانی اند و او بجهت شک راوی است و بعضی گفته اند که متباین اند در معنی
خمش پوست کندن بچوب و خدش کندن بناخن و کدح بدندان اشارت است بتفاوت احوال سائلان در قلت
سوال و کثرت آن و توسط میان. قیل گفته شد. یا رسول الله وما یغنیه و چه چیز بی نیاز میگرداند او را یعنی حد غنا که سوال با آن
حرام است چیست. قال خمسون درهما گفت پنجاه درهم. او قیمتها من الذهب یا قیمت پنجاه درهم از طلا. رواه ابوداود
والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی. وعن سهل بن الحنظلیة بفتح حاء و سکون نون و فتح ظای معجمه نام مادر سهل است
یا یکی از مادران اوست. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل وعنده ما یغنیه کسیکه سوال کند و نزد وی چیزی باشد
که بی نیاز گرداند او را از سوال. فانما یستکثر من النار پس نیست وی مگر آنکه میکند طلب بسیاری از آتش. قال النفیلی
گفته است عبد الله بن محمد نفیلی بضم نون و فتح فا که شیخ ابوداود سجستانی ست. وهو احد رواته و نفیلی یکی از راویان این
حدیث ست فی موضع آخر گفته است در جای دیگر نه در میان این حدیث. وما الغنی الذی لا ینبغی معه المسئلة چیست غنا
که روا نیست با وی سوال کردن. قال قدر ما یغدیه ویعشیه گفت آن غنا که روا نیست با وجود وی سوال مقدار

فقال پس گفت آن حضرت . اما فی بیتک شیء . آیا نیست در خانهٔ تو چیزے . فقال بلی حلس نلبس بعضه ونبسط بعضه پس گفت
آن مرد آری در خانهٔ من گلیمی سطبر است که می پوشیم پاره را از وی و میگسترانیم پاره را از وی حلس بکسر حا گلیمی که بر پشت شتر زیر بردع
مے اندازند و در خانه ها و زیر فرشهای فاخر می کشند . وقعب . بفتح قاف وسکون عین قدح چوبین خورد و سطبر است .
نشرب فیه من الماء . که می نوشیم در وی از آب . قال ائتنی بهما . گفت آن حضرت بیار پیش من آن گلیم و قدح را . فاتاه بهما .
پس آورد آن مرد پیش آن حضرت آن گلیم و قدح را . فاخذهما رسول الله . پس گرفت آن گلیم و قدح را پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بیده . بدست شریف خود . وقال من یشتری هذین . و گفت آن حضرت کیست که بخرد این هر دو را . قال رجل
انا اخذهما بدرهم گفت مردی که من میگیرم این هر دو را بیک درهم . قال من یزید علی درهم . گفت آن حضرت کیست که
زیاده کند بر یک درهم مرتین او ثلثا . گفت آن حضرت این سخن را دو بار یا سه بار بقصد تاکید و اهتمام . قال رجل انا اخذهما
بدرهمین . گفت مردی من میگیرم آنها را بدو درهم . فاعطاهما ایاه . پس داد آن قدح و گلیم آن مرد را . فاخذ الدرهمین
فاعطاهما الانصاری . پس گرفت آن حضرت آن دو درهم را پس داد آن دو درهم مرد انصاری را . وقال اشتر باحدهما
طعاما . و گفت بخر بیکی ازین دو درهم طعام را . فانبذه الی اهلک . پس بینداز این طعام را بسوی کسان خود تا قوت خود
سازند . واشتر بالآخر قدوما . و بخر بدرهم دیگر تیشه را وقدوم بفتح قاف وضم دال مخفف یا مشدد تیشه در دو گرد انکه در حدیث
ابراهیم علم واقع شده که اختتن بالقدوم و بعضی گفته اند که تیشه مرادست و بعضی میگویند که نام موضعیست از شام فأتنی به پس
بیار نزد من آن تیشه را فاتاه به پس آورد آن مرد نزد آن حضرت تیشه را فشد فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم عودا بیده پس محکم
کرد آن حضرت در آن تیشه دسته بدست مبارک خود . ثم قال له اذهب فاحتطب وبع . پس گفت آن حضرت برو پس هیزم بکش و
بفروش . ولا ارینک خمسة عشر یوما . و باید که نه بینم ترا پانزده روز فذهب الرجل یحتطب ویبیع پس رفت آن مرد در حالیکه
هیزم میکشید و می فروخت . فجاءه وقد اصاب عشرة دراهم پس آمد آن مرد نزد آن حضرت صلعم در حالیکه بتحقیق رسیده
و یافته است ده درهم را . فاشتری ببعضها ثوبا و ببعضها طعاما پس خرید آن مرد بپارهٔ از آن دراهم جامه را و بپارهٔ از آن
طعام را . فقال رسول الله . پس گفت پیغمبر خدا صلعم هذا خیر لک من ان تجیء المسئلة نکتة فی وجهک یوم القیمة . این هیزم کشیدن
و قوت از آن ساختن اگرچه مشقتی و محنتی دارد بهتر است مر ترا از آمدن سوال و گشتن او نقطهٔ سیاه و خجک در روی تو روز قیامت
ان المسئلة لا تصلح الا لثلثة . بدرستیکه سوال کردن نیک نیست مگر سه کس را لذی فقر مدقع ولذی غرم مفظع . ترجمهٔ این دو لفظ
در حدیث سابق معلوم شد . ولذی دم موجع . یا مر خداوند خون را که دردمند کننده است مراد بدان دیت است که در بدل
خون ولود از خود یا از غیر خود چنانکه در تفسیر تحمل حماله معلوم شد . رواه ابوداؤد وروی ابن ماجه الی قوله یوم القیمة

وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصابته فاقة . کسیکه رسید او را حاجت و درویشی
فانزلها بالناس . پس فرود آورد آن حاجت را بمردمان و در پی آورد با ایشان . لم تسد فاقته . بسته نشود و دفع کرده نشود حاجت او

انفاق میکند یعنی عوض و زیادت مال - ویقول الآخر اللهم اعط ممسکا تلفا - ومیگوید فرشتهٔ دیگر خداوندا بده بخیل را تلف یعنی
هلاک شدن مالی که نگاه میدارد - متفق علیه - وعن اسماء قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از اسما بنت
ابی بکر صدیق رضی زوجهٔ زبیر بن العوام که از صحابیان ست و مناقب او بسیار ست گفت آن حضرت انفقی ولا تحصی - انفاق کن
و شمار مکن که چند درهم و چه دادم فیحصی الله علیک - پس احصا کند خدای تعالی بر تو و شمرده دهد بتو مراد باحصای خدای تعالی
قطع مادهٔ برکت و سد باب مزید ست یا مراد حساب آخرت ست و معنی اول ظاهر تر ست - ولا توعی فیوعی الله علیک - و نگاه مدار
مال را پس نگاهدارد خدای تعالی بر تو اصل ایعا حفظ متاع در وعا ست یعنی ظرف و مراد این جا امساک و ترک انفاق ست
ارضخی ما استطعت - بده آنچه میتوانی و رضخ بفتح را و خای معجمه اعطای قلیل و مراد آنست که بده اگرچه چیزے اندک باشد و
حالت و قدرت اسما را نیز تصور کرده و دانسته که تصرف در مال زوج خیر و رشد میسر نخواهد بود - متفق علیه - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی - این حدیث قدسی ست که آن حضرت از رب العزت جل جلاله
روایت میکند که گفت وی تعالی - انفق یا ابن آدم انفق علیک - انفاق کن ای پسر آدم تا انفاق کنم یعنی افاضه نعمت تمام
کنم من بر تو بحکم آنکه انفاق شکر نعمت مال ست و شکر سبب مزید نعمت - متفق علیه - وعن ابی امامة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم ان تبذل الفضل خیر لک - ظاهر آنست که این نیز حدیث قدسی ست اگرچه
لفظ حدیث صریح دران نیست و مستلزم آن هم نیست چه اگرچه حضرت رسالت پناه صلعم نیز باین لفظ خطاب کردن را تواند
و گوید ای آدمی بذل کردن تو زیاده از قدر حاجت بهتر ست مر ترا بذل در باختن و نگاه نداشتن چیزے را - وان تمسکه شر لک
و نگاهداشتن تو آن را و بخیلی کردن بدتر ست ترا - ولا تلام علی کفاف - و نکوهیده نمیشوی تو بر نگاهداشتن کفاف یعنی اگر
مقدار کفاف نگاه داری باکی نیست یعنی قوتی که باز دارد از جوع و سوال این مختلف میشود باختلاف اشخاص و ازمان و احوال
وابدأ بمن تعول - و آغاز کن در بذل زائد از کفاف به عیال خود و فراخ گردان رزق بر ایشان زیاده بر نفقهٔ واجب و اگر
از ایشان زیاده آید به بیگانگان ده - رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل البخیل
والمتصدق - قصه و حال بخیل و آنکه صدقه میدهد و انفاق میکند - کمثل رجلین علیهما جنتان من حدید - بهچو قصه و حال دو
مرد ست که بران دو مرد جبه است از آهن جنتان بضم جیم و تشدید نون یعنی زره و روایت کرده شده ست جبتان به موحده و نون
اصح است روایة و درایة زیرا که جبه از آهن معهود نیست - قد اضطرت ایدیهما الی ثدیهما و تراقیهما - بتحقیق چسپانیده شده است
دستهای آن دو مرد به پستانهای ایشان و چنبر گردنهای ایشان بجهت تنگی آن دو زره و اضطرار در اصل بمعنی
احتیاج و بی اختیاری ست و مراد اینجا الصاق و التصاق ست و ثدی بفتح مثلثه و سکون دال پستان و آن زن و مرد
هر دو را باشد و بضم تا و کسر دال و تشدید یا جمع اوست و در روایت به لفظ جمع و افراد هر دو آمده و بجمع اکثر و اظهر ست
و تراقی جمع ترقوه بفتح فوقانیه و سکون را و ضم قاف استخوان میان مغاک نحر و عاتق و آن هر دو ترقوه ست از هر دو جانب

جمع باعتبار جوانب و اطراف ست فجعل المتصدق کلما تصدق بصدقۃ انبسطت عنہ پس فراخ شد صدقہ کنندہ ہرگاہ کہ تصدق
میکند فراخ میگردد زرہ از وی - وجعل البخیل کلما ہم بصدقۃ قلصت - و درواست البخیل ہرگاہ کہ قصد میکند بصدقہ تنگ
میگردد و گرد می آید - واخذت کل حلقۃ بمکانہا - ومیگیرد ہر حلقہ جای خود را فتجیء بان حاصل معنی آنکہ جواد چون قصد نفقہ
میکند فراخ و کشادہ میگردد سینۂ وی بدان و فرمان میبرد او را دستہای او و دراز میشود بعطا و بذل و بخیل تنگ میگردد
سینۂ او و منقبض میگردد دست وی و طیبی گفتہ کہ تخصیص کردہ شدہ مشبہ بجبہ از جہت اشارت بان کہ امساک و شح از جبلت انسان
و خلقت اوست فافہم متفق علیہ - وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتقوا الظلم - بپرہیزید ظلم را کہ سیہ
شوید از آن و ظلم شامل انواع معاصی ست و جمیع وی در قول وی - فان الظلم ظلمات یوم القیمۃ - این اعتبار ست یا مراد
آنست کہ ظلم واحد سبب ظلمات متراکمہ متعددہ از اہوال قیامت و شدائد آن میگردد و اصل ظلم وضع الشی فی غیر محلہ و غالب
استعمال او در ستم کردن بر خلق - واتقوا الشح - و بپرہیزید شح را کہ شدت بخل و حرص را نیز اگر یکی از اقسام ظلم داشتہ انواع اوست
زیرا کہ نتیجہ حب دنیا و شہوات اوست - فان الشح اہلک من کان قبلکم - زیرا کہ شح ہلاک گردانیدہ است کسانی را کہ پیش از شما
بودہ اند - حملہم علی ان سفکوا دماءہم - بر داشت و بر انگیخت ایشان را بر آنکہ بریختند خون یکدیگر را - واستحلوا محارمہم - و حلال
گردانیدند چیزہا را کہ حرام گردانیدہ است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حمل شح بر سفک دماء و استحلال
معاصی آنست کہ بذل اموال و مواسات اخوان سبب تحابب و تواصل ست و امساک و شح سبب تہاجر و تقاطع و این
مفضی بعداوت ست کہ مؤدی بتشاجر و تقاتل ست - رواہ مسلم - بدان کہ تفسیر کردہ اند شح را بشدت بخل و بعضی گفتہ اند شح
بخل با حرص ست و بعضی گفتہ اند کہ بخل در افراد امور و احاد آن میباشد و شح عام ست کہ در تمامہ امور باشد و بعضی گفتہ اند
کہ بخل در مال میباشد و شح در مال و معروف و گفتہ اند کہ شح صفتیست غریزیہ کہ مجبول ست بر وی آدمی زاد و آن حکم وصف
لازم دارد و مرکز وی نفس ست چنانکہ در قرآن مجید مذکور یافتہ و احضرت الانفس الشح و نہی کتابہ و سلطنت اوست تا مستولی
گردد بر عرش قلب و منع کند آنرا از احکام ایمان زیرا کہ بہرچہ قلب سعی میکند شح منع میکند بطاعت و مسامحت نمیکند بدان و بذل آن
انقیاد و اجرای امر خدا و شح در نفوس مانند شہوت و حرص مجبول ست برای ابتلا و مصلحت نظام عالم و ہلاک آن در شموم آنست
کہ مستولی گردد و سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این ست مراد بقول آنحضرت شح مطاع این ست خلاصہ آنچہ ذکر کردہ است
توربشتی - وعن حارثۃ بن وہب صحابی ست برادر عبید اللہ بن عمر بن الخطاب از مادر و دست در کوفہ بود و روایت
میکند از آنحضرت و از ام المؤمنین حفصہ رض - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تصدقوا - تصدق کنید و غنیمت دانید
وجود آن و ثواب آن را فانہ یاتی علیکم زمان یمشی الرجل بصدقتہ - زیرا کہ خواہد آمد بر شما زمانی کہ میرود مرد بصدقہ خود و الفی
پیش مردم - فلا یجد من یقبلہا - پس نمی یابد کہ قبول کند آنرا - یقول الرجل - میگوید مردی کہ می آرند نزد وی صدقہ -
لو جئت بہا بالامس - اگر می آوردی تو این صدقہ را دی روز یعنی پیش از این - لقبلتہا - ہر آئینہ قبول میکردم من آن را -

فاما الیوم فلا حاجة لی بها - اما امروز پس نیست حاجت مرا بوی این حالت در آخر زمان خواهد بود در زمان امام مهدی علیه السلام چنانکه در باب اشراط الساعة بیاید - متفق علیه - **وعن ابی هریرة** قال قال رجل - گفت ابوهریره گفت مردی - یا رسول اللہ ای الصدقة اعظم اجرا - کدام صدقه بزرگتر است از روی اجر و ثواب - قال ان تصدق - بفتح تا و دال اصل وی تتصدق - وانت صحیح شحیح - گفت آنحضرت بزرگترین صدقها آنست که تصدق کنی و حال آنکه تو تندرستی و بخیلی - تخشی الفقر وتامل الغنی - در حالتی که می ترسی درویشی را و امید میداری توانگری را یعنی تصدق کنی در حالتی که بجهت صحت امید حیات و درازی عمر داری و بخل این است که بخیل کرده شود و اگر به بیند شاید که فقیر گردد - ولا تمهل - بنصب لام و بجزم هر دو خوانده اند تاخیر و توقف نه کنی یا تاخیر و توقف مکن - حتی اذا بلغت الحلقوم - تا آنکه چون برسد روح در گلو - قلت لفلان کذا ولفلان کذا - بگوئی مر فلان را چنین و مر فلان را چنین وقد کان لفلان - و حال آنکه مال هست مر فلان را گفته اند مراد بفلان اول و ثانی شخصی است که وصیت کرده است مرانها را و بفلان اخیر وارث است پس اگر وارث او وصیت است در حالت موت اگر خواهد اجازت کند و اگر خواهد ابطال نماید یعنی بخیل میکند تا آنکه مشرف میگردد بر موت بعد ازان تصدق میکند از آنچه متعلق شده بان حق وارث و احتمال دارد که مراد بهمه وصی باشد و در آوردن کان که مفید ثبوت و قرار است اشارت است تقریبا که آن مستحق است برای وی و کرمانی گفته که احتمال دارد بعضی مال وصیت باشد و بعضی اقرار بقرض - متفق علیه - **وعن ابی ذر** قال انتهیت الی النبی - رسیدم و آمدم بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم وهو جالس فی ظل الکعبة - و حال آنکه آن حضرت نشسته است در سایهٔ کعبه - فلما رآنی قال هم الاخسرون ورب الکعبة - پس چون دید آن حضرت مرا گفت ایشانند زیانکاران قسم بپروردگار کعبه - فقلت فداک ابی وامی من هم - پس گفتم من فدای تو باد پدر من و مادر من کدامند و کیانند آنهاکه ایشان اند زیانکاران که گفتی - قال هم الاکثرون اموالا - گفت آن جماعت اند که بیشتر است مال ایشان - الا من قال - مگر کسیکه بکند - هکذا وهکذا وهکذا - یعنی بذل کند و بدهد از مال را اینچنین و اینچنین و اینچنین یعنی هر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرده بقول خود - من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله - از پیش خود و از پس خود و از راست خود و از چپ خود - وقلیل ما هم - و اندک اند این جماعت که این چنین میدهند و میکنند و قال اینجا بمعنی فعل است و عرب اطلاق میکنند قول را بر همه افعال چنانکه قال بیده یعنی گرفت و قال برجله یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی هریرة - قال قال رسول اللہ صلعم السخی قریب من اللہ - سخی نزدیک است از جناب رحمت و رضای حق - قریب من الجنة - نزدیک است از بهشت که درآید آنرا - قریب من الناس - نزدیک است از دلهای مردم بمحبت - بعید من النار - چون نزدیک شد به بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ - والبخیل بعید من اللہ بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار - برعکس حال سخی در این حدیث مبالغه است در مدح سخاوت و ذم بخیل و ظاهر آنست که مراد بسخاوت و بخل در ادای زکوة باشد یا مراد از اتصاف باین دو صفت است مطلقا - ولجاهل سخی احب الی اللہ من عابد بخیل - و بتحقیق جاهل سخی دوست

داشته شده است بسوی خدا از عابد بخیل ظاهر مقابله این را می طلبد که گفته شود جاهل سخی محبوب تر است از عالم بخیل یا گویند عابد سخی محبوب تر است از عابد بخیل و گویند که سلوک این طریق شامل هر یکی از مقابل هر یک ست باختصار در عبارت فافهم +

رواه الترمذی - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یتصدق المرء فی حیوته بدرهم خیر له من ان یتصدق بمائة عند موته - گفت ابی سعید خدری گفت آن حضرت هر آینه تصدق کردن مرد در زندگانی خود بیک درهم بهتر ست مراو را از تصدق کردن وی بصد درهم نزد مردن وی چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شده - رواه ابوداؤد +

وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی یتصدق عند موته او یعتق + حال کسیکه تصدق میکند نزد مردن خود یا آزاد میکند بنده را یعنی نزد مردن - کالذی یهدی اذا شبع مثل حال کسی ست که هدیه می فرستد طعام را بعد از آن که سیر شد واو را حاجت بطعام نماند - رواه احمد والنسائی والدارمی والترمذی وصححه + حکم کرد ترمذی بصحت این حدیث - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان لا تجتمعان فی مؤمن البخل وسوء الخلق - دو خصلت جمع نمیشوند در هیچ مؤمن که مسلمان ست یکی بخیلی و دیگر بدخلقی از نفی اجتماع چنان مفهوم میشود که اگر یکی از این دو باشد تواند وگفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت ست با رسیدن بدرجهٔ نهایت چنانکه انفکاک پذیر نباشند وصاحب آن بدان راضی باشد واما آنکه گاهی بدخلقی کند وبخل ورزد وبعد از آن نادم باشد وبعد از وجود پشیمان شود ونفس را ملامت کند وبا نفس در نزاع باشد منافات بمسلمانی ندارد وچندین از مسلمانان باشند که بآن گرفتار باشند مگر آنکه مراد از جهت وقوع نکره در سیاق نفی که مفید عموم ست مؤمن کامل باشد اگرچه ایراد این معنی درین عبارت خالی از بعد نیست یا آنکه حقیقت معنی راجع بود از صدور افعال وآثار این دو صفت وترغیب باز الهٔ آنها ست بریاضت ومجاهدت وترهیب از اتصاف بدانست یعنی آنکه آنها نشان مؤمن نیست نمی باید که در وی موجود باشند ومراد سوء خلق اتصاف بدانچه مخالف دین وشریعت ست نه آنچه متعارف ست درمیان مردم از لین جانب ومسامحه درامور زیرا که آن بعضی ازتقوی وارکان مسلمانی ست فافهم - رواه الترمذی - وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة خب ولا بخیل ولا منان - در نمی آید بهشت را این سه کس اول خب بفتح خا وکسر آن مرد فریبنده کر بز چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق خب لئیم دوم بخیل که ادای حق خدا ومواسا فقرا اقصیر کند سوم منان بتشدید مرد منت نهنده وبعد از عطا وتواند که مراد ازین معنی قطع ونقص باشد یعنی قطع حق وتقصیر آن کند بخیانت دران وتواند که قطع کواد وقطاب از ذوی الارحام وسائر مسلمانان از آنها که واجب ست بحجت ومودت آنها وتاویل مثل این احادیث دراصول کلام معلوم شده است بحجت دلائل دیگر که دلالت بر ایمان صاحب وارند ولیکن رسول خدا صلعم اقتصار کرده در امثال این مواطن بقول مجمل از جهت القای خوف در نفوس مکلفین وتحذیر از آنچه موجب نقصت ست در دین باعتماد آنکه علمای راسخ در دین ارجاع خواهند کرد آن را بدانچه حق ست از اصول دین

رواہ الترمذی — وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شر ما فی الرجل شح ہالع وجبن خالع — بدترین
خصلتہای کہ در مرد ہست دو خصلت ست یکی شح جزع و فزع کنندہ بر استخراج حق در وی و بلع خود شنیدن بر اجابت نکردہ و
معنی شح سابق معلوم شد و دیگر بد دلی و ترسندگی کہ می برآرد جان را از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید و جبن سخت
رواہ ابوداؤد و سنذکر حدیث ابی ہریرۃ — و مراد انجام ست کہ ذکر کنیم حدیث ابی ہریرۃ را کہ اول وی این ست — لا یجتمع الشح
والایمان کتاب الجہاد ان شاء اللہ تعالی —

الفصل الثالث — عن عائشۃ — ان بعض ازواج النبی صلی اللہ علیہ وسلم قلن للنبی صلعم — روایت ست از عائشہ
کہ بعضی از زنان آنحضرت گفتند مر آنحضرت را و پرسیدند از وی — اینا اسرع بک لحوقا — کدام یکی از ما شتابندہ تر ست پیوستن وی بتو و در یافتن
تو بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ما بعد از تو پیش خدا میرود — قال اطولکن یدا — گفت آن حضرت شتابندہ ترین شما از روی
لحوق بمن دراز ترین شما ست از روی دست یعنی از شما شتابندہ تر بمن خواہد پیوست کسیکہ دراز دست تر ست از شما — فاخذوا
قصبۃ یذرعونہا پس گرفتند زنان نی پارہ را در حالی کہ می پیمودند دست ہر یکی را — وکانت سودۃ اطولہن یدا —
و بود سودہ کہ یکی از ازواج مطہرات ست دراز دست ترین این زنان — فعلمنا بعد انما کان طول یدہا الصدقۃ پس دانستیم
ما بعد از ان کہ بود مراد بدست درازی آن صفت کہ آنحضرت خبر دادہ بود بہ سرعت لحوق وی بوی مگر صدقہ و خیرات کہ
دست وے در ان دراز بود یعنی اگرچہ نخست طول ید را بر ظاہر حمل کردیم اما آخر بفکر و تامل و نظر دانستہ
معلوم کردیم کہ مراد بطول ید کثرت صدقہ و انعام ست — وکانت اسرعنا بہ لحوقا زینب — و بود شتابندہ
ترین ما از روی لحوق بآن حضرت صلعم زینب بنت جحش کہ در سال بیستم یا بیست و یکم از ہجرت در زمان عمر وفات
یافت — وکانت تحب الصدقۃ — و بود زینب کہ دوست میداشت صدقہ و خیرات را — رواہ البخاری و فی روایۃ لمسلم قالت
گفت عائشہ — قال رسول اللہ — گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا شتابندہ ترین شما
از روی پیوستن بمن دراز ترین شماست از روی دست — وکانت یتطاولن ایتہن اطول یدا — و بودند این زنان کہ گردن کشی
میکردند کہ کدام یکی از ایشان دراز دست تر ست — قالت وکانت اطولنا یدا زینب پس بود دراز دست ترین ما زینب — لانہا کانت تعمل
بیدہا وتصدق — زیرا کہ وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد و درین روایت تصریح معلوم میکرد و نکتہ
در طول ید را بظاہر حمل کردند بعد از ان دریافتند کہ مراد بدان کثرت عمل و صدقہ ست و شاید کہ از اول ہمین معنی
نصیب بعد از ان تحقیق کردند و معلوم کردند کہ آن زینب ست فافہم — بدان کہ از حدیث مشکوٰۃ معلوم شد کہ آنکہ
پیشتر لاحق شد بآن حضرت صلعم زینب بود و ہمین ست صحیح و معروف نزد اہل علم و متفق علیہ میان اہل سیر و بعضی
گفتہ اند کہ حضرت سودہ بود و عبارت بخاری در صحیح موہم ست بدان بلکہ تصریح کردہ بدان در تاریخ صغیر خود و گفتہ اند
این خطا ست از بخاری و موت سودہ در زمان معاویہ بود در سنہ اربع و خمسین و در شرح این سخن را بیشتر

در بیان تفصیل داده شده است فتدبر۔ وعن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال رجل لأتصدقن
بصدقۃ۔ گفت آن حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل کہ ہر آئینہ تصدق کنم نذر کرد یا سوگند خورد۔ فخرج بصدقتہ پس بیرون
آورد صدقۂ خود را۔ فوضعہا فی ید سارق پس نہاد صدقہ را در دست دزدی۔ فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلۃ علی سارق
پس صبح کردند مردم در حالی کہ سخن میکنند بطریق تعجب و انکار تصدق کرده شد امشب بر دزدی۔ فقال اللہم لک الحمد
علی سارق۔ پس گفت آن مرد بار خدایا مر ترا است حمد بر تصدق کردن بر دزد یا بطریق شکر گفت کہ با اینہمہ تصدقی بوجود
آمد اگرچہ بر دزد بود یا بطریق تعجب [illegible] باز گفت۔ لأتصدقن بصدقۃ فخرج بصدقتہ فوضعہا فی ید زانیۃ
پس نہاد صدقہ در دست زن زناکار کہ اجرت میگرفت بر زنای خود۔ فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلۃ علی زانیۃ
فقال اللہم لک الحمد علی زانیۃ۔ باز گفت۔ لأتصدقن بصدقۃ فخرج بصدقتہ فوضعہا فی ید غنی پس نہاد صدقہ در دست توانگری
فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلۃ علی غنی۔ و در بعضی نسخ در اینجا اللیلۃ نیست۔ فقال اللہم لک الحمد علی سارق وزانیۃ وغنی فاتی
پس آمده شد آن مرد یعنی نموده شد او را در خواب۔ فقیل لہ پس گفتہ شد مر او را۔ اما صدقتک علی سارق۔ اما صدقۂ
تو بر دزد پس نافع است و بیفائده نیست۔ فلعلہ ان یستعف عن سرقتہ پس شاید کہ وی پارسائی ورزد و باز آید از دزدی
خود در آن روز کہ قوت وی رسیده و دیگر حاجت نیست۔ واما الزانیۃ فلعلہا ان تستعف عن زناہا پس شاید کہ وی
عفت ورزد و باز آید در آن روز از زنا۔ واما الغنی فلعلہ ان یعتبر پس شاید کہ وی عبرت گیرد و قیاس کند۔ فینفق مما
اعطاہ اللہ۔ پس انفاق کند از آنچہ داده است او را خدای تعالی۔ متفق علیہ ولفظہ للبخاری۔ وعن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
قال۔ گفت آنحضرت۔ بینا رجل بفلاۃ من الارض۔ در اثنای آنکہ مردی حاضر و ایستاده است بہ بیابانی و صحرائی کشاده
از زمین۔ فسمع صوتا فی سحابۃ پس شنید آوازی در ابری کہ میگوید۔ اسق حدیقۃ فلان۔ آب ده بستان فلان را و حدیقہ
مرغزار یا درخت و بستان از خرما و غیره۔ فتنحی ذلک السحاب پس یکسو شد آن ابر۔ فافرغ ماءه فی حرۃ بفتح حاء مہملہ
و تشدید را پس ریخت آن ابر آب خود را در زمین سنگستان۔ فاذا شرجۃ من تلک الشراج قد استوعبت ذلک الماء کلہ
پس ناگاه آبراہی از آن آبراہا فرا گرفتہ است آن آب را ہمہ۔ شرجہ بفتح شین معجمہ و سکون را و جیم آبراه از سنگستان
بزمین نرم شراج و شروج جماعت۔ فتتبع الماء۔ پس پیروی کرد آن مرد کہ آن آواز شنیده بود آب را کہ کجا میرود تا دریابد
کہ آن فلان کہ بحدیقۂ وی آب فرستاده است کیست و کجاست۔ فاذا رجل قائم فی حدیقتہ پس ناگاه مردی ایستاده است
در حدیقۂ خود۔ یحول الماء بمسحاتہ بکسر میم و سکون سین و حاء مہملہ میگرداند آب را بیل آہنی خود۔ فقال لہ یا عبد اللہ ما اسمک پس گفت او را
ای بنده خدا چیست نام تو۔ قال فلان گفت نام من فلان است۔ للاسم الذی سمع فی السحابۃ آن نامیکہ شنیده بود در ابر۔ فقال لہ پس گفت
این مرد کہ ایستاده بود در حدیقہ مر آن مرد را کہ پرسیده نام او را و آواز شنیده بود۔ یا عبد اللہ لم تسألنی عن اسمی ای بنده خدا چرا
میپرسی مرا از نام من۔ فقال انی سمعت صوتا فی السحاب الذی ہذا ماؤه۔ پس گفت آن مرد کہ من شنیده ام آوازی را در ابری

که این آب اوست یقول اسق حدیقة فلان میگفت آن آواز یعنی کسیکه آواز میکرد آب ده حدیقهٔ فلان را۔ لاسمک۔ مر نام ترا این نام ترا ای بسیم
تا بدانیم که آن فلان توئی۔ فما تصنع فیہا پس چه کار میکنی تو در حدیقه خود که این فضل یافتی که در عالم غیب نام تو امی برده بر ابر حکم میکنند که بر حدیقه
او را آب ده۔ قال اما اذا قلت ہذا یعنی من خود نمیخواہم که حقیقت حال را اظہار کنم وبتو بگویم اما چون پرسیدی وگفتی تو این
را بگویم بتو۔ فانی انظر الی ما یخرج منہا پس بدرستیکه من نگاہ میکنم بسوی چیزی که بیرون آید از ان وحاصل میشود
در ان۔ فاتصدق بثلثه پس تصدق میکنم سوم حصه آن۔ واکل انا وعیالی ثلثا۔ ومیخورم من وعیال من ثلث دیگر از ان
وارد فیہا ثلثه۔ وباز میگردانم وصرف میکنم در حدیقه و در زراعت [illegible] ہشت آنرا یعنی ہمه حاصل آن را سه قسمه
میکنم یک حصه را صدقه میدہم ودیگر قوت خود وعیال خود میکنم ودیگر در باغ صرف میکنم۔ رواہ مسلم۔ وعنه انه سمع النبی صلی اللہ
علیه وسلم یقول۔ وہم از ابی ہریرہ است که وی شنید آن حضرت را که میگفت۔ ان ثلثة من بنی اسرائیل ابرص واقرع
واعمی۔ بدرستیکه سه کس بودند از قوم بنی اسرائیل یکی پیسی دوم کل سوم کور فاراد اللہ ان یبتلیہم پس خواست خدای
تعالی که ابتلا کند ایشان را وآزمایش نماید که شکر نعمت میگویند یا نه۔ فبعث اللہ الیہم ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی
این سه کس فرشته را۔ فاتی الابرص پس آمد آن فرشته نزد ابرص۔ فقال ای شیء احب الیک۔ پس گفت فرشته با برص
کدام چیز دوست داشته شده تر است بسوی تو۔ قال لون حسن وجلد حسن۔ گفت رنگ نیک وپوست نیک۔ ویذہب عنی
الذی قد قذرنی الناس۔ واینکه برود از من آنچه بتحقیق پلید ومکروہ میدارند مرا مردم یعنی این علت پیسی برود وشوند
و پاکیزه شوم از ان ویذہب برفع یا نصب آن وقذرنی بکسر ذال از باب سمع یسمع۔ قال فمسحه گفت آن حضرت پس مسح
کرد فرشته او را دست بر آورد بر اندام وی۔ فذہب عنه قذرہ پس رفت از وی پلیدی وی وعلت وی۔ فاعطی لونا
حسنا وجلدا حسنا پس داده شد او را رنگ نیک وپوست نیک۔ فقال ای المال احب الیک۔ باز گفت فرشته بوی پس
کدام مال محبوب تر است بسوی تو۔ قال الابل۔ گفت محبوب ترین مال نزد من شتر انند۔ او قال البقر۔ یا گفت البقر
بجای الابل۔ شک اسحق۔ شک کرده است اسحق بن راہویه که از اقران امام احمد بن حنبل ست ومجتہد وراوی این
حدیث ست در الابل والبقر۔ الا ان الابرص او الاقرع۔ لیکن ابرص یا اقرع۔ قال احدہما گفت یکی از ایشان۔ الابل
وقال الاخر البقر۔ وگفت دیگری البقر یعنی شک در تعیین ست وگفتن یکی ابل را ودیگری بقر را معلوم ست که محبوب امری
غیر این دو نیست وچون در اصل حدیث قرار بر روایت الابل ست۔ قال گفت فاعطی ناقة عشراء پس داده شد
او را ماده شتری حامله ده ماہه در قاموس گفته عشراء بضم عین وفتح شین وبدانکه بر حمل او ہشت ماه یا ده ماه گذشته باشند
ونیز اطلاق کرده میشود بر ابل وخیل۔ فقال بارک اللہ لک فیہا پس گفت فرشته برکت دہاد خدای تعالی مر ترا در این
ناقه بحصول نتائج وثمرات۔ فاتی الاقرع فقال ای شیء احب الیک۔ پس آمد فرشته نزد کل پس گفت کدام چیز است
محبوب تر نزد تو۔ قال شعر حسن۔ گفت موی نیک۔ ویذہب عنی ہذا الذی قد قذرنی الناس۔ واینکه برود

ازمن این چیزے که به تحقیق نکروه پنداشته اند مرا مردم - قال - گفت آنحضرت ﷺ فمسحه فذهب عنه پس مسح کرد فرشته او را پس
رفت از وی کلی - قال - گفت فاعطی شعرا حسنا - پس داده شد موی نیک - قال فای المال احب الیک - گفت فرشته پس
کدام مال محبوب تر است به سوی تو - قال البقر - گفت بقر - فاعطی بقرة حاملا - پس داده شد او را گاوی باردار . حاملا گفت
از جهت بودن وی از صفات مختصه بنساء و در وے تذکیر و تانیث هر دو جائز ست - قال - دعا کرد فرشته و گفت - بارک الله
لک فیها - برکت دهاد خدای تعالی و افزون گرداناد ترا درین کار - قال - گفت آن حضرت ﷺ - فاتی الاعمی - پس آمد آن
فرشته نابینا را فقال ای شیء احب الیک - پس گفت کدام چیز محبوب تر است به سوی تو - قال ان یرد الله الی بصری
گفت این که باز گرداند خدای تعالی به سوی من بینائی مرا - فابصر به الناس - پس ببینم بوی مردم را - قال فمسحه فرد الله
علیه بصره - پس مسح کرد فرشته او را پس باز گردانید خدای تعالی بسوی بینائی او را - قال فای المال احب الیک -
گفت پس کدام مال محبوب تر است به سوی تو - قال الغنم - گفت گوسپندان محبوب تر اند نزد من - فاعطی شاة والدا -
پس داده شد گوسپندان زائیده این نیز مثل حامل ست در جواز ترک تا - فانتج هذان - پس انتاج کردند این دو یعنی
صاحب ابل و صاحب بقر و تحقیق لفظ انتج در موضع دیگر کرده شده هست - وولد هذا - و تولید کرد این یعنی صاحب غنم
و انتاج و تولید بیک معنی ست و غالب استعمال انتاج در ابل ست و تولید در غنم و ناتج و مولد بمعنی زائیده یعنی متولی ولادت
چنانکه دایه آدمی را ست و لائد مالک تیمار داری ولادت حیوانات خود میکند - فکان لهذا واد من الابل - پس بود مر این
یعنی صاحب شتر را وادیی از شتر - ولهذا واد من البقر - و مر این را یعنی صاحب گاو را وادیی از گاوان - ولهذا واد من
الغنم - و مر این را یعنی صاحب گوسپند را وادیی از گوسپندان یعنی بسیار شدند چنانکه وادیها پر کردند - قال ثم انه
اتی الابرص - گفت آن حضرت پیغمبر ﷺ به تحقیق که آن فرشته آمد ابرص را - فی صورته وهیئته - در همان صورت و هیئت که
خود که نخست آمده بود و این ادخل ست در شناعت منع و انکار وی - فقال رجل مسکین - پس گفت من مردی ام مسکینم
قد انقطعت بی الحبال فی سفری - به تحقیق گسسته است بمن اسباب طلب رزق در سفر من حبال بالمهمله جمع حبل
بمعنی رسن و مراد بآن سبب ست و بجائی حبال روایت ست جمع حیله یعنی دستان و چاره اما روایت بجیم و موحده خطا و
تصحیف ست - فلا بلاغ لی الیوم الا بالله - پس نیست کفایت و رسیدن مرا امروز بمقصد مگر بخدای یا توفیق و فضل وی ثم بک - پس
بتو و امداد و اعانت تو و این بر تقدیر تنزل ست بر وجه سببیت و مجاز و جائز ست که گوئید بالله ثم بک اما بخدا
بعد از وی بتو روا نیست که گوئید بخدا و بتو کذا قالوا - اسألک بالذی اعطاک اللون الحسن والجلد الحسن والمال
سوال میکنم ترا بآن خدائی که داده است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال - بعیرا اتبلغ به فی سفری - سوال میکنم
شتری را که برسم بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود این بطریق استعطاف و طلب مهربانی است
نه حقیقت اخبار زیرا که واقع نه چنین ست که گفت - فقال الحقوق کثیرة - پس گفت ابرص حقها بسیار ست یعنی

جماعتی کثیر هرا رم که با تنها چیزے می باید داد و نوبت تو کی رسد - فقال انه کانی اعرفک - پس گفت فرشته بدرستیکه شان
این ست که گویا من ترا می شناسم - الم تکن ابرص یقذرک الناس فقیرا - آیا نبودی تو ابرص که پلید دیکر ده میداشتند ترا
مردم فقیر که مالی با خود نداشتی - فاعطاک الله - پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال - فقال انما ورثت هذا المال کابرا عن کابر
پس گفت داده نشده ام من این مال مگر بمیراث ابا عن جد - فقال ان کنت کاذبا فصیرک الله الی ما کنت - پس گفت فرشته
اگر هستی تو دروغ گو پس بگرداند ترا خدای تعالی باز گردانده بسوی حالی که بودی تو یعنی ابرص فقیر - قال - گفت آنحضرت
واتی الاقرع فی صورته - و آمد آن فرشته اقرع را در همان صورت که نخست آمده بود - فقال له مثل ما قال لهذا - پس گفت
فرشته مر آن اقرع را مانند آنچه گفته بود مر این ابرص را - ورد علیه مثل ما رد علی هذا - و جواب داد و رد کرد وی مانند آنچه
رد کرده بود ابرص - فقال ان کنت کاذبا فصیرک الله الی ما کنت - قال - گفت آنحضرت و اتی الاعمی فی صورته وهیئته
فقال رجل مسکین و ابن سبیل - پس گفت من مردے مسکینم و مسافرم - انقطعت بی الحبال فی سفری فلا بلاغ لی الیوم
الا بالله ثم بک اسالک بالذی رد علیک بصرک شاة - سوال میکنم از تو بآن خدای که باز گردانید بر تو بینائی ترا گوسفندی که
اتبلغ بها فی سفری - فقال - پس گفت آن مرد اعمی بطریق شکر و اظهار نعمت و شکر انه آن - قد کنت اعمی - و بتحقیق بودم من کور
فرد الله الی بصری - پس باز گردانید خدای تعالی بسوی من بینائی مرا - فخذ ما شئت ودع ما شئت - پس بگیر هر چه خواهی
از گوسفندان و بگذار آنچه خواهی - فوالله لا اجهدک الیوم بشیء اخذته لله - پس بخدا سوگند منع نمیکنم و در مشقت نمی اندازم
ترا امروز به چیزے که بگیری تو آنرا برای خدا و اجهدک بضم همزه و کسر یا فتح همزه و ها از جهد یعنی طاقت و مشقت - فقال -
پس گفت فرشته - امسک مالک - نگاه دار مال خود را فانما ابتلیتم - جز این نیست که ابتلا کرده شده آید شما سه کس تا صادق
از کاذب و مخلص از منافق پیدا آید و شاکر از کافر - فقد رضی عنک وسخط علی صاحبیک - پس بتحقیق خشنود شد
یعنی پروردگار تعالی از تو و ناخشنود شد و خشم گرفت بران دو یار تو و رضی و سخط هر دو بلفظ مجهول نیز روایت ست متفق علیه
وعن ام بجید - بضم با و فتح جیم نام او حواست صحابیه انصاریه بنت یزید بن السکن اخت اسماء بنت یزید بن السکن -
قالت قلت - گفت گفتم - یا رسول الله ان المسکین لیقف علی بابی - بدرستیکه مسکین هر آئینه می ایستد بر در من - حتی استحیی
تا آنکه شرم میدارم من - فلا اجد فی بیتی ما ادفع فی یده - پس نمی یابم در خانه خود چیزے که بنهم آن را در دست وی - فقال
رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ادفعی فی یده ولو ظلفا محرقا - بده و بنه در دست وی اگرچه سم سوخته باشد
و ظلف بکسر ظا و سکون لام شکافته چون سم گاو و گوسپند و امثال آن یعنی شیء حقیر لا ینتفع به و مقصود مبالغه است - رواه احمد و ابو داؤد
والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح - وعن مولی لعثمان قال اهدی لام سلمة بضعة من لحم - روایت ست
از مولی که عثمان راست گفت فرستاده شد مر ام سلمه را گوشت پاره - وکان النبی صلی الله علیه وسلم یعجبه اللحم
و بود آنحضرت که خوش می آمد او را گوشت - فقالت للخادم ضعیه فی البیت - پس گفت ام سلمه مر خادم را که بنه آن گوشت

را در خانہ فی الصحاح خادم چاکر مرد باشد یا زن لعل النبی — شاید کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یاکلہ بخورد آن را — فوضعتہ فی
کوۃ البیت — پس نہاد خادم اندر طاقچہ خانہ — وجاء سائل فقام علی الباب — وآمد فقیرے سوال کنندہ پس ایستاد بر در
فقال تصدقوا بارک اللہ فیکم — پس گفت سائل تصدق کنید برکت کناد خدا در شما — فقالوا بارک اللہ فیک — پس گفت
اہل خانہ مر سائل را برکت کناد خدا در تو واین رد سائل ست بلطف چنانکہ الان ہم گویند یفتح اللہ — فذہب السائل
پس رفت سائل — فدخل النبی — پس درآمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعنی در خانہ — فقال یا ام سلمۃ ہل عندکم شیء اطعمہ
پس گفت آن حضرت ای ام سلمہ آیا ہست نزد شما چیزے کہ بخورم آن را — فقالت نعم پس گفت ام سلمہ آری ہست
چیزے قالت للخادم اذہبی فأتی رسول اللہ — گفت ام سلمہ مر خادم را برو وبیار نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بذلک اللحم
آن گوشت را کہ در طاقچہ نہادہ بودی فأتی بسکون ہمزہ وکسر تاء وجزم یاء — فذہبت فلم تجد فی الکوۃ الا قطعۃ مروۃ پس رفت
وا نیافت در طاقچہ مگر سنگ پارہ را ومروہ سنگ سفید براق وبعضی گفتہ اند سنگی کہ ازوی آتش جہد یعنی سنگ چقماق
فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فان ذلک اللحم عاد مروۃ — بدرستیکہ آن گوشت گشت سنگ — لما لم تعطوہ السائل
از جہت ندادن شما آن را سائل را — رواہ البیہقی فی دلائل النبوۃ — وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم الا اخبرکم بشر الناس منزلا — گفت آن حضرت آیا خبر دہم شما را بہ بدترین مردم از روی مرتبہ ومنزلت
قیل نعم — گفتہ شد آری خبر دہ — قال الذی یسأل باللہ ولا یعطی بہ — گفت آن کسیکہ سوال کردہ شود بنام خدا ونہ دہد بنام
خدا گفت طیبی این مشکل ست مگر آنکہ تہمت کند سائل را بعدم استحقاق گفتم من یا باشد سوال بجہت احتیاج بنفس خود
یا برای عیال خود ونباشد او را چیزے در دست داد واللہ اعلم — رواہ احمد — وعن ابی ذر انہ استأذن علی عثمان
روایت ست از ابی ذر کہ وی طلب اذن دخول کرد بر امیر المومنین عثمان — فاذن لہ — پس اذن کرد عثمان مر ا
بی ذر را وبیدہ عصاہ — ودر دست ابی ذر عصای او بود — وکعب احبار نیز در آنجا حاضر بود — فقال عثمان یا کعب ان
عبد الرحمن توفی — پس گفت عثمان ای کعب بدرستی عبد الرحمن وفات یافت — وترک مالا — وگذاشت مالی عظیم را — فما تری فیہ
پس چہ می بینی وچہ اعتقاد داری تو در حق وی کہ از کثرت مال جمع آن وبال بروی خواہد بود — فقال ان کان یصل فیہ
حق اللہ فلا بأس علیہ — پس گفت کعب اگر بود عبد الرحمن کہ می پیوست وبجا می آورد در آن مال حق خدا را پس ہیچ باکی نیست
بروے — فرفع ابو ذر عصاہ — پس برداشت ابو ذر عصای خود را — فضرب کعبا — پس زد کعب را — وقال سمعت رسول اللہ
وگفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول — میگفت — ما احب لو ان لی ہذا الجبل ذہبا انفقہ ویتقبل منی —
دوست نمیدارم من کہ اگر باشد مرا این کوہ طلا کہ انفاق کنم آن را در راہ خدا با وجود آنکہ قبول کردہ شود ازمن ودر این
مبالغہ است یعنی با وجود آنکہ قبول درگاہ افتد ولیکن دوست نمیدارم کہ — اذر خلفی منہ ست اواق — بگذارم پس خود
ازان ذہب شش اوقیہ — انشدک باللہ یا عثمان اسمعتہ — سوگند میدہم ترا بخدای تعالی ای عثمان آیا شنیدہ تو آن را

قلت مرات گفت ابوذر سه بار این سخن را۔ قال نعم۔ گفت عثمان آری شنیده ام ابوذر رضی الله عنه از فقرای صحابه و زهاد ایشان
بود و مذهب او ترک کل واختیار تجرید و عدم ادخار بود و مسئله شرعی آن ست که هر چه مالی اداکرده شود زکوٰة آن
کنز نیست و بر آن وعید نه لاسیما وقتی که صله کند در وجوه حقوق از صدقات نافله و نزاع وی درین مسئله
با معاویه در شام و در زمان عثمان مشهور و مذکور ست۔ رواه احمد۔ وعن عقبة بن الحارث صحابی قرشی
نوفلی ست اسلام آورد در روز فتح مکه۔ قال صلیت وراء النبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة العصر۔ گفت عقبه گزاردم
من پس آن حضرت در مدینه نماز عصر را فسلم ثم قام مسرعا پس سلام داد آن حضرت پس برخاست شتابان فتخطی رقاب
الناس پس در گذشت گردنهای مردم را۔ الی بعض حجر نسائه۔ و رفت بسوی بعضی حجرهای زنان خود۔ ففزع الناس
من سرعته پس اندیشیدند مردم از شتابی آن حضرت که چه واقع شده است که این همه تیز رفت۔ فخرج علیهم پس بیرون
آمد آن حضرت از خانه بر صحابه۔ فرأی انهم قد عجبوا من سرعته۔ پس دید که ایشان بتحقیق شگفت کرده اند از شتابی وی
قال ذکرت شیئا من تبر عندنا۔ گفت یاد کردم چیزی را از زری که نزد ما بود تبر یعنی پاره و شکوفه ناز ریخته
فکرهت ان یحبسنی پس مکروه پنداشتم که منع کند مرا از مقام قرب و مشغول گرداند بما سوی۔ فامرت بقسمته پس
امر کردم من بقسمت کردن آن و از اینجا معلوم میشود که التفات بما سوی مقربان را مشغول میگرداند و از علو مقام
قرب فرود می آرد با آنکه این همه برای تعلیم و تنبیه امت ست۔ رواه البخاری وفی روایة له و در روایتی
مر بخاری را این چنین آمده که قال۔ گفت۔ کنت خلفت فی البیت تبرا من الصدقة بودم من که پس گذاشته بودم
در خانه زری از صدقه۔ فکرهت ان ابیته پس مکروه پنداشتم که بگذارم آن را که شب درآید بر وی۔ وعن
عائشة رضی الله عنها انها قالت کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم عندی فی مرضه ستة دنانیر او سبعة۔ روایت است
از عائشه که وی گفت بود مر آن حضرت را نزد من در بیماری وی شش دینار یا هفت۔ فامرنی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان افرقها پس امر کرد مرا آن حضرت که تفریق کنم آن دینارها را یعنی هر جا هر یکی را تفریق
یعنی جدا کردن۔ فشغلنی وجع نبی الله۔ پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن درد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
و فرصت نشد که بدهم۔ ثم سألنی عنها ما فعلت الستة او السبعة۔ پس سوال کرد آن حضرت مرا که چه شد آن شش
دینار یا هفت دینار و چیست حال آن خرچ کردی آنها را یا نه۔ قالت لا۔ گفت عائشه خرچ نکرده ام۔ والله
لقد کان شغلنی وجعک۔ بخدا سوگند بتحقیق باز داشت مرا از خرچ آن درد تو۔ فدعا بها پس طلبید آن دینارها را
ثم وضعها فی کفه۔ پس بر داشت و نهاد آن را در کف دست خود۔ فقال ما ظن نبی الله۔ پس گفت چیست گمان
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ لو لقی الله عز وجل وهذه عنده۔ اگر ملاقات میکرد خدا را در حالی که این دینارها
در دست اوست یعنی بودن آنها در دست منافی مقام نبوت ست۔ رواه احمد۔ وعن ابی هریرة ان النبی

صلی اللہ علیہ وسلم دخل علی بلال وعندہ صبرۃ من تمر۔ روایت ست از ابی ہریرۃ کہ آن حضرت درآمد بر بلال ونزد
بلال تودہ بود از خرماہای خشک۔ فقال ما ہذا یا بلال۔ پس گفت آنحضرت بطریق تعجب وانکار چیست این تمر یا بلال۔
قال شیء ادخرتہ لغد۔ گفت بلال این چیزی ست کہ ذخیرہ کردہ ام ونگاہ داشتہ ام آن را برای فردا۔ فقال اما تخشی ان ترٰی
لہ غدا بخارا فی نار جہنم یوم القیمۃ۔ پس گفت آن حضرت آیا نمی ترسی کہ ببینی مر این تمر را فردا دخان در آتش دوزخ روز قیامت
یعنی برسد اثر آن بتو یعنی گویند برسید او را از بخار وے یعنی برسید اثر وی۔ انفق یا بلال ولا تخش من ذی العرش اقلالا
خرج کن اے بلال ومترس از خداوند عرش کم کردن ودرویش شدن را یعنی انفاق کن وازدرویشی مترس کہ قادری
کہ عرش عظیم را پیدا کردہ و برپا داشتہ روزی تو البتہ خواہد رسانید واین ارشاد وے ست بمقام توکل واعتماد بر حق سبحانہ وتعالی
وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم السخاء شجرۃ فی الجنۃ۔ جوانمردی درختیست در بہشت یعنی مانند درختیست
کہ او را شاخہا ست کہ پیوند و بطرفے از وی درآید در بہشت چنانکہ فرمود۔ فمن کان سخیا اخذ بغصن منہا پس ہر کہ سخی ست
گرفتہ است شاخی را از آن درخت۔ فلم یترکہ الغصن حتی یدخلہ الجنۃ پس نگذارد آن شاخ او را تا آنکہ درآرد او را در بہشت
والشح شجرۃ فی النار۔ وبخل درختیست در دوزخ۔ فمن کان شحیحا اخذ بغصن منہا پس ہر کہ بخیل ست گرفتہ است شاخی
را از آن درخت۔ فلم یترکہ الغصن حتی یدخلہ النار۔ پس نگذارد او را آن شاخ تا آنکہ درآرد او را در دوزخ۔ رواہما
روایت کردہ است این دو حدیث را۔ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
بادروا بالصدقۃ فان البلاء لا یتخطاہا۔ شتابی کنید بہ صدقہ زیرا کہ بدرستیکہ بلا تجاوز نمی کند صدقہ را و نمی گذرد از وی
بلکہ مے ایستد و دفع میشود۔ رواہ رزین

باب فضل الصدقۃ

این نیز احتمال حمل بر صدقات نافلہ دارد چنانکہ غالب در اطلاقات آن ست و شاید کہ شامل فرض ونفل باشد
وتسمیۂ آن بہ صدقہ از جہت دلالت اوست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکہ تسمیۂ زکوٰۃ بجہت
آن ست کہ وی تزکیہ می کند صاحبش را وشہادت میدہد بہ صحت ایمان وی وکمال وی ووجوہ دیگر نیز گذشتہ

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تصدق بعدل تمرۃ۔ کسیکہ
تصدق کند بمقدار چیزیکہ برابر ست قیمت تمر را وعدل بفتح مثل شیء در قیمت وبکسر مثل در منظر و بعضی گفتہ بفتح آنچہ
بدل شیء بود از غیر جنس وبکسر از جنس و بہر تقدیر مراد این ست کہ ہر کہ تصدق کند مقدار یک خرما۔ من کسب طیب۔ از کسب پاک
وکسب [illegible] وگرد آوردن ومراد مالی ست کہ گرد آوردہ است آن را از وجہ حلال۔ ولا یقبل اللہ الا الطیب۔
ونمی پذیرد خداے تعالی مگر پاک را چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است ان اللہ طیب لا یقبل الا الطیب۔ فان اللہ یتقبلہا
بیمینہ۔ پس بدرستیکہ خدای تعالی می پذیرد آن را بدست راست خود۔ ثم یربیہا لصاحبہا۔ پس می پرورش می کند [illegible]

صدقه را افزون میکند برای صاحبش - کما یربی احدکم فلوه - چنانکه پرورش میکند یکی از شما کرهٔ اسپ خود را حتی تکون مثل الجبل - تا آنکه میباشد آن صدقه مانند کوه - فلو بکسر فا و بوزن عدو و سمو کرهٔ اسپ چون از شیر باز داشته شود تا یکساله شود متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما نقصت صدقة من مال - کم نه کند هیچ صدقه چیزی را از مال یعنی بصورت اگرچه صدقه سبب نقصان مال است اما در معنی موجب تمام و کمال است بحصول مزید برکت و دفع آفات و ترتب اجر و ثواب - وما زاد الله عبدا بعفو الا عزا - و زیادت نه گرداند خدای تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن وی از کسی که جرمی کرد و بدی اندیشید بوی مگر عزت در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگرچه بظاهر در صورت خواری و زبونی نماید اما در حقیقت موجب عزت و غلبه است بزرگی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست - وما تواضع احد لله الا رفعه الله - و فروتنی نه کند هیچ یکی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی و در حدیث دلیل است بر آنکه اعتبار حقیقت راست نه ظاهر را و معتبر معنی ست نه صورت - رواه مسلم - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من انفق زوجین من شیء من الاشیاء فی سبیل الله - کسیکه انفاق کند دو چیز را از چیزها در راه خدا چنانکه دو درهم و دو دینار و دو جامه و دو اسپ و بعضی گفته اند دو جنس را مثل درهم و دینار و درهم و جامه و حدیث ابی ذر که در فصل ثالث بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد تکرار انفاق است زیرا که چون یکبار مثلا درهم انفاق نموده بار دیگر نیز کرد انفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعدی نیست - دعی من ابواب الجنة - خوانده میشود آن کس از درهای بهشت - وللجنة ابواب - و مر بهشت را درهاست متعدد بعدد اعمال خیر - فمن کان من اهل الصلوة پس کسیکه باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بر وی نماز - دعی من باب الصلوة - خوانده میشود از در بهشت که مخصوص باهل نماز ست - ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد - و کسیکه باشد از اهل جهاد و کارزار با کافران کردن خوانده میشود از در جهاد - ومن کان من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة - و کسیکه باشد از اهل صدقه خوانده میشود از در صدقه - ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الریان - و کسیکه باشد از اهل روزه خوانده میشود از در ریان بفتح را و تشدید تحتانیه مشتق از ری بکسر را بمعنی سیرابی نام دری است از درهای بهشت که مخصوص اند بدر آمدن از آن روزه داران - فقال ابوبکر ما علی من دعی من تلک الابواب من ضرورة - پس گفت ابوبکر صدیق نیست بر کسیکه خوانده میشود از درها ضرورتی یعنی هیچ ضرورتی نیست که کسی از همه درها خوانده شود زیرا که اگر از یک در خوانده شود مراد که در آمدن بهشت است حاصل است و با وجود آنکه از هر در خواندن ضرورت نیست - فهل یدعی احد من تلک الابواب کلها - پس آیا خوانده میشود هیچ یکی از همه درها - قال نعم - گفت آن حضرت آری هست کسیکه خوانده میشود از همه درها - وارجو ان تکون منهم - و امید میدارم که باشی تو ای ابوبکر از آن کسان که خوانده میشود از همه درها زیرا که تو جامع انواع خیرات و برکات و اقسام حسناتی - متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصبح منکم الیوم صائما - پرسید آن حضرت از صحابه کیست که صبح کرده از شما امروز

روزہ دار۔ قال ابوبکر انا۔ گفت ابوبکر صدیق من صبح کردہ ام امروز روزہ دار۔ قال فمن تبع منکم الیوم جنازۃ۔ گفت
آنحضرت صلعم پس کیست کہ پیروی کردہ است از شما امروز جنازہ را و نماز گزاردہ است بروی و دنبال وی رفتہ۔ قال
ابوبکر انا قال۔ گفت آنحضرت فمن اطعم منکم الیوم مسکینا۔ پس کیست کہ طعام خورانیدہ از شما امروز مسکینی را۔ قال ابوبکر
انا قال فمن عاد منکم الیوم مریضا۔ پس کیست کہ پرسیدہ از شما بیمارے را امروز۔ قال ابوبکر انا فقال رسول اللہ۔ پس گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما اجتمعن فی امرئ الا دخل الجنۃ۔ جمع نشوند این چہار چیز یعنی در یک روز ہیچ مردے مگر آنکہ
در آید در بہشت۔ رواہ مسلم۔ و ازین حدیث معلوم شد کہ منعی نیست از انا گفتن و اثبات فضیلت برای خود بہ قصد طلب
ثواب و طمع در آن کردن و آنکہ بعضی صوفیہ منع کردہ اند و گفتہ اند کہ درویش را کہ انا بر زبان رود مقید بآن خواہد بود
کہ بہ قصد تکبر و دعوی ہستی و انانیت باشد و الا وقوع آن در کتاب سنت و آثار بیشتر از آن ست کہ احصا کردہ شود
پس منع از آن چہ صورت دارد و قول صدیق اکبر و تقریر حضرت پیغمبر صلعم این را حجت آن بس ست و شیخ تورپشتی درین
باب بسط کردہ و طیبی آن را نقل کردہ است و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا نساء المسلمات لا تحقرن جارۃ
لجارتہا۔ ای زنان مسلمانان باید کہ خوار و خرد نشمرد زنی را کہ ہمسایہ است ہدیہ و تصدق را برای زنی دیگر کہ ہمسایہ اوست
ولو فرسن شاۃ۔ اگرچہ باشد سم گوسفند فرسن بکسر فا و سکون را و کسر سین و نون در آخر بر وزن زبرج خف بعیر و گاہی در شاۃ
نیز اطلاق می کنند و اکثر در شاۃ ظلف میگویند چنانکہ سم اسپ و خر را حافر می نامند و این شی لا ینتفع بہ است کہ ہدیہ و تصدق
وروی نمیرود و ذکر وی برای مبالغہ است و در حدیث دیگر آمدہ است و لو بظلف محرق اگرچہ سم سوختہ بود و این نہی
احتمال دارد کہ برای زنی باشد کہ می دہد وی فرستد بہ ہمسایہ یا برای زنی باشد کہ او را دادہ میشود و فرستادہ میشود برای وی و تخصیص
بہ زن بجہت آن ست کہ کفران و سخط در طبیعت زنان بیشتر ست متفق علیہ۔ وعن جابر و حذیفۃ۔ قالا قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل معروف صدقۃ۔ روایت ست از جابر و حذیفہ کہ گفتند گفت آن حضرت ہر کار نیک
کہ در وی خیر و تقرب بہ درگاہ الٰہی ست و معروف ست در شرع و منکر نیست خواہ عطای مال باشد یا سخنی نرم در روے
کشادہ کہ از وے دلی بیاساید و خاطری شاد گردد صدقہ است و صدقہ مخصوص بہ مال نیست متفق علیہ۔ وعن ابی ذر
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تحقرن۔ بفتح تا و سکون حا۔ من المعروف شیئا۔ خرد و خوار مپندار از نیکی ہا چیزے
ولو ان تلقی اخاک بوجہ طلیق۔ و اگرچہ باشد آن معروف پیش آمدن تو برادر خود را بہ روے کشادہ و خوی خوش۔ رواہ مسلم۔
وعن ابی موسی الاشعری۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی کل مسلم صدقۃ۔ لازم ست بر ہر مسلمان
تصدق کردن۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ فان لم یجد۔ پس اگر نیابد چیزے کہ تصدق کند چہ کار کند۔ قال فلیعمل بیدیہ۔
گفت آن حضرت پس اگر حاضر نباشد چیزے پس باید کہ کار بکند بہر دو دست خود کہ حاصل شود از آن چیزے۔ فینفع
و یتصدق۔ پس بہرہ رساند ذات خود را و تصدق کند بانچہ فاضل ماند۔ قالوا فان لم یستطع۔ گفتند پس اگر نتواند کہ

آن عمل را کہ نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر ۔ او لم یفعل ۔ شک راوی ست و معنی ہمان ست کہ نتواند کرد ۔ قال ۔ گفت
آن حضرت فیعین ذا الحاجة الملھوف ۔ پس یاری دہد خداوند حاجت اندوہگین ستم زدہ داد خواہ را ۔ قالوا فان لم یفعلہ
گفتند پس اگر نتواند اعانت کرد ملہوف را و در بعضی نسخ فان لم یستطع ۔ قال فیامر بالخیر ۔ گفت آن حضرت پس امر کند
مردم را بہ نیکی ۔ قالوا فان لم یفعل ۔ گفتند پس اگر نہ کند و نتواند کرد امر بخیر ۔ قال فیمسک عن الشر ۔ گفت پس باز دارد
خود را از رسانیدن شر بمردم چنانکہ گفتہ اند مصرع ۔ مرا بخیر تو امید نیست بد مرسان ۔ فانہ لہ صدقة ۔ پس بدرستیکہ امساک
از شر مر او را صدقہ و خیر ست خصوصاً کہ قدرت داشتہ باشد بر شر ۔ متفق علیہ ۔ وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کل سلامی من الناس علیہ صدقة ۔ ہر بند استخوان کہ از آدمی ست بر وی یعنی بمقابلۂ وی صدقہ است
وسلامی بضم سین و تخفیف لام بمعنی عضو و بمعنی استخوان و بمعنی بند استخوان گفتہ اند و قول اخیر مختار تر ست و در تن آدمی
سہ صد و شصت بند ست چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید و چون در پیدایش آنہا حکمتہاے بالغہ و نعمتہاے عظیمہ است
شکرانۂ آن صدقہ لازم باشد ۔ کل یوم تطلع فیہ الشمس ۔ ہر روزی کہ بر آید در وی آفتاب بعد ازان بیان میکند
کہ صدقہ مخصوص بانفاق مال نیست ۔ یعدل بین الاثنین صدقة ۔ عدل کردن میان دو کس و داد مظلوم از ظالم
ستدن صدقہ است ۔ ویعین الرجل علی دابتہ ۔ و یاری دادن مرد را بر دابۂ وی فیحمل علیہا ۔ پس بر دارد او را
بر دابہ ۔ او یرفع علیہا متاعہ صدقة ۔ یا بر دارد بر دابۂ او رخت او را صدقہ است ۔ والکلمة الطیبة صدقة ۔ و سخنی پاک
کہ در وی ثواب باشد ۔ یا سخن نرم کہ بہ سائل گوید صدقہ است ۔ وکل خطوة یخطوہا الی الصلوة صدقة ۔ و ہر گامی کہ بنہد
آن را بسوے نماز صدقہ است و خطوہ بضم گام و بفتح یکبار گام زدن ۔ ویمیط الاذی عن الطریق صدقة ۔ و دور کردن
آنچہ آزار کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راہ صدقہ است ۔ متفق علیہ ۔ وعن عائشة رضی اللہ عنہا قالت
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلق کل انسان من بنی آدم علی ستین وثلثمائة مفصل ۔ پیدا کردہ شدہ است
ہر شخص از اولاد آدم بر سہ صد و شصت بند ۔ فمن کبر اللہ ۔ پس کسیکہ تکبیر بگوید مر خدا را و بگوید اللہ اکبر
وحمد اللہ ۔ و ستایش کند خدا را بالحمد للہ ۔ وہلل اللہ ۔ و تہلیل کند بلا الہ الا اللہ ۔ وسبح اللہ ۔ و بپاکی یاد کند
خدا را بسبحان اللہ ۔ واستغفر اللہ ۔ و طلب آمرزش گناہان کند از خدا و گوید استغفر اللہ یا اللہم اغفر لی
او عزل حجرا عن طریق الناس ۔ یا یکسو افگند و دور کند سنگی را از راہ مردم ۔ او شوکة ۔ یا خارے را ۔ او عظما ۔ یا
استخوان را کہ ایذا کند ایشان را ۔ او امر بمعروف او نہی عن منکر ۔ یا امر کند بچیزی کہ شرع شناختہ است وجود او
در شرع و نہی کند از نامشروع کہ شناختہ نمیشود ۔ عدد تلک الستین والثلثمائة ۔ بہ عدد و بشمار این اقوال و افعال
راجع بالمعنی بشمار آن سہ صد و شصت بند خصوصاً از امر معروف و نہی منکر کہ آن اقوال و افعال ہمہ یک طرف و این دو یک طرف
فانہ یمشی ۔ بفتح یاء و شین معجمہ یعنی راہ می رود و در روایتی یمسی بضم یاء و سکون میم و سین مہملہ یعنی شام می کند

یومئذ - دران روز - وقد زحزح نفسه عن النار - وحال آنکه دور انداخته است نفس خود را از آتش دوزخ ودر قول وے
یومئذ اشارت ست بآن که باید که هر روز این کار را بکند تا کفایت شود - رواه مسلم وعن ابی ذر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان بکل تسبیحة صدقة - بدرستیکه بهر تسبیح صدقه است - وبکل تکبیرة صدقة - وبهر تکبیر صدقه است -
وبکل تحمیدة صدقة وبهر تحمید صدقه است وبکل تهلیلة صدقة وبهر تهلیل صدقه است - وامر بالمعروف صدقة ونهی عن المنکر صدقة -
وبهر امر معروف صدقه است وبهر نهی منکر صدقه است - وفی بضع احدکم صدقة - ودر فرج هر یکی از شما یعنی جماعی که با زنان
یا با براه خود میکنند صدقه است یعنی ثواب ست وچون در بودن بضع صدقه محل استبعاد واستفسار بود - قالوا گفتند صحابه
یا رسول الله أیأتی احدنا شهوته - آیا بیاید یکی از ما شهوت نفس خود را که جماع ست - ویکون له فیها اجر - وباشد مر او را
دران شهوت مزد وثواب - قال ارأیتم لو وضعها فی حرام اکان علیه فیه وزر - گفت آن حضرت خبر دهید مرا شما که اگر
بنهد یکی شهوت را در حرام آیا بیاشد بروی بار گناه - فکذلک اذا وضعها فی الحلال کان له اجر - پس همچنین وقتیکه
بنهد شهوت در حلال باشد مر او را ثواب یعنی اگرچه جماع در حد ذات خود صدقه وعبادت نیست ولیکن چون در
ضمن آن ادای حق زوجه ونگاهداشت نفس از حرام ست بحکم نهی نفس از هوا وکف وی از معصیت متضمن اجر
وثواب باشد ولهذا اینجا بکلمه فی آورده وگفت فی بضع احدکم صدقة بخلاف تسبیح وتحمید وامثال
آن که عین عبادت ست - رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم الصدقة
اللقحة الصفی منحة - نیکو صدقه است شتر ماده که زائیده که شیردار ست از روی عطیه لقحه بکسر لام وفتح نیز آمده ناقه حلوب وآنرا
لقوح بفتح لام نیز گویند وناقه بعد از زائیدن تا دو سه ماه نام او لقوح ست بعد از آن لبون وصفی بر وزن غنی بسیار شیر را
ومنحه بکسر میم وسکون نون در اصل بمعنی عطیه است وغالب اطلاق او بر ناقه وشاة ست که محتاجی را بعاریت دهند
تا از شیر وے منتفع گردد وبعد از قضای حاجت باز پس دهد واین در اهل خیر از عرب متعارف بود وآن حضرت
صلعم آن را مدح کرده وستوده - والشاة الصفی منحة - ونیز صدقه است گوسپند بسیار شیر دار اندهی تغدو باناء
وتروح باخر - بامداد میکند با ظرف شیر وشبانگاه میکند با ظرفی دیگر یعنی بگاه وبیگاه شیر میدهد وبدان منتفع میشوند مستحق
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یغرس غرسا - نیست هیچ مسلمانی که بنشاند درختی را
او یزرع زرعا - یا بکارد کشتی را - فیاکل منه انسان او طیر او بهیمة - پس بخورد از آن آدمی یا پرنده یا چارپا -
الا کانت له صدقة - مگر آنکه باشد مر او را آن خورد صدقه بنفع وفضیلت مرده او وثواب ست - متفق علیه - وفی روایة لمسلم
عن جابر - ودر روایت مسلم از جابر آمده که - وما سرق منه له صدقة - وآنچه دزدیده شد از آن نیز مر او را صدقه است
وعن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غفر لامرأة مومسة مرت بکلب علی رأس رکی - آمرزیده شد
مر زنی زانیه را که گذشت به سگے بر سر چاهے ومومسه بضم میم اولی وکسر ثانیه یعنی زانیه از ومس بمعنی احتکاک یعنی در باسید

چیزے را به چیزے در کی بر دن زکی چاه - یلهث کاد یقتله العطش - در حالی که بر می آرد آن سگ زبان خود را از تشنگی
نزدیک ست که بکشد او را تشنگی - فنزعت خفها - پس بکشید آن زن از پای موزهٔ خود را - فاوثقته بخمارها - پس بر بست
موزه را بمقنع خود خمار بکسر معجمه سرپوش زنان - فنزعت له من الماء - پس بکشید آن زن برای آن سگ چیزے
از آب که سیراب گشت بدان - فغفر لها بذلک - پس آمرزیده شد مر آن زن را بآن عمل که آب دادن به سگ ست
تکلیف به آدمی خصوصاً صالح قیل گفته شد یعنی صحابه گفتند به طریق استفهام - ان لنا فی البهائم اجرا - بدرستیکه
مارا در احسان کردن بهائم و سیراب کردن آنها ثواب ست - قال فی کل ذات کبد رطبة اجر - گفت آن حضرت ﷺ
در احسان کردن بهر حیوان خداوند جگر تر ثواب ست و جگر تر کنایت ست از حیات زیرا که رطوبت لازمهٔ حیات ست
و بعضی گویند جگر چون تشنه گردد تر بشود و همچنین چون بر آتش نهاده شود و بعضی گفته اند که وصف کرد جگر را بتری
باعتبار حصول آن بعد از سیرابی و در روایتے ذات کبد حرا آمده یعنی خداوند جگر گرم و گفته اند که در ذکر کبد رطبه
مبالغه است چه هرگاه در جگر تر اجر شد در جگر گرم به طریق اولی خواهد بود و این حکم مخصوص بغیر موذیات ست مثل
مار و کژدم و جز آن متفق علیه - وعن ابن عمر و ابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عذبت امرأة
فی هرة امسکتها - عذاب کرده شد زنی از جهت گربه که ببست نگاه داشت آن زن گربه را - حتی ماتت من الجوع - تا آنکه
مرد آن گربه از گرسنگی - فلم تکن تطعمها - پس نبود آن زن که چیزے بخوراند آن گربه را - ولا ترسلها - و نبود که بگذارد
و رها کند اورا - فتاکل من خشاش الارض - پس بخورد گربه از کرمها که بر زمین اند و خشاش بکسر خای معجمه حشرات
زمین انچه دماغ ندارد و از دواب بتثلیث خا حشرات زمین و گنجشکها و مانند آن متفق علیه - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مر رجل بغصن شجرة علی ظهر طریق گذشت مردے به شاخ درختے که بر پشت
راه ست و فوق اوست و ظاهر ست بران - فقال - پس گفت آن مرد - لانحین هذا بضم همزه و فتح نون و کسر
حای مهمله شده و از تنحیه و بسکون نون و تخفیف حا و فتح تحتانیه و نون ثقیله از انجا هر آینه یکسو گردانم این شاخ
را عن طریق المسلمین - از راه مسلمان - لایؤذیهم - تا ایذا نکند این شاخ مسلمانانرا - فادخل الجنة - پس در آورده شد
آن مرد در بهشت به همین نیت که کرد یا یکسو هم گردانید متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لقد رایت رجلا یتقلب فی الجنة - گفت آنحضرت هر آینه تحقیق دیدم من مردے را که سیر میکرد و تنعم میکرد در بهشت -
فی شجرة قطعها من ظهر الطریق - بجهت درختے که برید آن را از ظاهر طریق و فوق آن - کانت تؤذی الناس
بود آن حضرت که آزار می کرد مردم را مضمون حدیث اول ست و اینجا تاکید و مبالغه بیشتر ست که آن حضرت او را
بچشم مبارک خود دید که هر سو میگردد در بهشت بناز و نعمت و در حدیث سابق نیز توسعه از مبالغه بود که
ببریدن شاخی به بهشت درآمد چه جای تمام درخت - رواه مسلم - وعن ابی برزة - بفتح موحده و سکون

راء و بنای صحابی ست مشهور قدیم الاسلام همیشه غزا میکرد با آن حضرت و اوست کشنده عبد الله بن خطل بخای معجمه
و طای مهمله مفتوحتین در روز فتح مکه۔ قال۔ گفت ابو برزه۔ قلت۔ گفتم من۔ یا نبی الله علمنی شیئاً انتفع به۔ بیاموز ان
مرا چیزے از اعمال که سود مند شوم بدان۔ قال اعزل الاذی عن طریق المسلمین۔ گفت آن حضرت یکسو کن انچه آزار
کننده است از راه مسلمانان از خار و سنگ و خبز آن و بنید اختن او از راه در حکم یکسو کردن ست و بتاویل شامل
تمامه و فع آثار ست از هر جنس که باشد۔ رواه مسلم و سنذکر حدیث عدی بن حاتم۔ و سر انجام ست که ذکر کنیم حدیث
عدی بن حاتم طائی را که بعد از بدر آمد و مسلمان شد که در وی این کلمه است اتقوا النار۔ فی باب علامات النبوة۔
در باب علامات النبوة۔ ان شاء الله تعالی۔ و این حدیث دراز ست که بآن مناسب تر ست

الفصل الثانی۔ عن عبد الله بن سلام قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة جئت۔ عبد الله
بن سلام که از صحابه کبار ست و از احبار یهود بود گفت هنگامی که قدوم آورد آنحضرت مدینه را بهجرت از مکه آمدم من نزد آنحضرت
صلعم بتحقیق حال و صحت نبوت وی۔ فلما تبینت وجهه عرفت ان وجهه لیس بوجه کذاب۔ پس هنگامی که دیدم و تامل
کردم روی مبارک آن حضرت را شناختم که روے وی نیست روی دروغ گوئی و تبین یا بطریق تامل و تفرس بود
یا به علامات مذکوره در توریت و سیاق حدیث ناظر بمعنی اول ست بیت در دل هر انچه که زعفر مزه است هر روے
داد از پیغمبر معجزه است۔ پس در همان مجلس ایمان آورد عبد الله و یهودیان بروی حسد بردند و براه عناد رفتند
چنانکه در محلش مذکور ست۔ فکان اول ما قال۔ پس بود نخست چیزے که گفت آن حضرت در نصیحت و دعوت مردم
این کلام بود۔ یا ایها الناس افشوا السلام۔ ای آدمیان فاش گردانید سلام گفتن را یا بآن معنی که ظاهر گردانید و
بلند گوئید چنانکه مسلم علیه بشنود یا بمعنی آنکه عام گردانید برآشنا و بیگانه و بگوئید هر که پیش آید از مسلمانان چه سلام از حقوق
اسلام ست نه از حقوق صحبت و اطعموا الطعام۔ و بخورانید طعام مهمانان را و گدایان را و هر که محتاج باشد بدان۔
وصلوا الارحام۔ و بپیوندید رحمها را باحسان کردن و صحبت داشتن و مخالطت نمودن بخویشان بقدر رعایت
قریب و بعد و رحم خویشی که بواسطه ولادت باشد و در اصل بمعنی ست که بچه در آن پیدا میگردد۔ وصلوا باللیل
والناس نیام و نماز بگذارید در شب در حالی که مردم در خواب باشند که این ادخل ست در اخلاص و حضور و جمعیت
تدخلوا الجنة بسلام۔ این کارها به کنید می در آئید در بهشت به سلامت از عذاب و بعد و حجاب و اشارت کرد آنحضرت
صلعم باستجماع صفت نوافع و جود و عبادت که اصول کمالات بدنی و مالی و لازم و متعدی ست رواه الترمذی
وابن ماجه والدارمی۔ و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعبدوا الرحمن۔ عبادت
کنید خدای مهربان را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته است تا شکر نعمتهای او را
گذارید با شید۔ و اطعموا الطعام و افشوا السلام تدخلوا الجنة بسلام۔ درین حدیث مطلق عبادت ذکر کرد و در حدیث نماز

و چه جهت آن و تقدیم کرد طعام را بر سلام که ادخل ست در نفع و دران حدیث تقدیم کرد سلام را که اقرب ست به محبت
و ائتلاف و تخصیص کرد به ذکر صلهٔ ارحام و صلوة وقت منام از جهت اعتنا و اهتمام - رواه الترمذی و ابن ماجه - وعن
انس - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدقة لتطفئ غضب الرب - بدرستیکه تصدق کردن هر آینه
میکشد آتش خشم الهی را - وتدفع میتة السوء - و دور میگرداند مرگ بد را اشارت ست بحصول سلامت و عافیت
در دنیا و دین و مبدا و مآل و میته بکسر میم و سکون یا حالت موت و مراد بمیتة السوء حالت بدی که در وقت موت باشد
از انچه منجر شود بکفر و کفران گردد از آلام و اوجاع و جزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد
و حجاب از حضرت رحمن و گرفتاری وسوسهٔ شیطان و غیر آن از انچه مفضی گردد بسوء خاتمت و وخامت عاقبت
نعوذ بالله من ذلک و موت فجأت در حالت غیر محمود نیز ازان قبیل ست - رواه الترمذی - وعن جابر قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کل معروف صدقة - هر کار خیر که شناخته شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه
مخصوص بمال نیست - وان من المعروف ان تلقی اخاک بوجه طلق - و بدرستیکه از جمله خیر و احسان ست که ملاقات
کنی تو برادر خود را بروی کشاده طلق بفتح طاء و سکون لام بمعنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر گذشت
وان تفرغ من دلوک فی اناء اخیک - و از جمله معروف ست که بریزی از دولاب خود در آوند برادر خود آب را که
در دلو تو فاضل ماند در ظرف مسلمانی بریزی مراد ظاهر اینست یا کنایت ست از فضل و احسان - رواه احمد
والترمذی - وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تبسمک فی وجه اخیک صدقة تبسم کردن تو
در روی برادر خود صدقه است در صراح گفته تبسم لب شیرین کردن - وامرک بالمعروف صدقة - و امر کردن
تو بمعروف صدقه است - ونهیک عن المنکر صدقة - و نهی کردن تو از منکر صدقه است - وارشادک الرجل
فی ارض الضلال لک صدقة - و راه نمودن تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمینی که مردم در وی راه گم می کنند
مر ترا صدقه است - وبصرک للرجل الردی البصر لک صدقة - و یاری دادن تو مر تباه بینائی را مر ترا صدقه است
ردائة بفتح و مد و تباه شدن - واماطتک الحجر والشوک والعظم عن الطریق لک صدقة - و دور کردن تو سنگ را
و خار را و استخوان را که در وی احتمال آزار مردم باشد از راه مر ترا صدقه است - وافراغک من دلوک فی دلو اخیک
لک صدقة - و ریختن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود مر ترا صدقه است - رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب - وعن سعد بن عبادة قال - روایت ست از سعد بن عبادهٔ انصاری که از مشاهیر صحابه است و مقبولان
درگاه نبوت بود که گفت - یا رسول الله ان ام سعد ماتت - بدرستیکه مادر سعد یعنی مادر من مرده است
فای الصدقة افضل پس کدام صدقه که بروح وی کنم فاضل تر و بهتر ست - قال الماء - گفت آن حضرت که آب بهترین
صدقه هاست که برای وی چاه بکنی و تشنگان بدهی - فحفر بئرا - پس بکند سعد بن عباده چاهی را بنام مادر خود

تا خیر جاری باشد - وقال - وگفت - هذه لام سعد - این چاه برای ام سعد است و برای اوست تا ثواب این
بروح وی برسد - رواه ابوداود والنسائی - وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است
از ابی سعید خدری که گفت گفت آن حضرت - ایما مسلم کسا مسلما ثوبا علی عری - هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه
بر برهنگی وعری بضم عین و سکون راء برهنگی ضد لبس بضم لام - کساه الله من خضر الجنة - بپوشاند او را خدای تعالی
از حله های سبز بهشت وخضر بضم خای و سکون ضاد جمع اخضر تلمیح است بقول عز وجل عالیهم ثیاب سندس خضر
وایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه الله من ثمار الجنة - وهر مسلمانی که بخوراند مسلمان را بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالی
از میوه های بهشت - وایما مسلم سقی مسلما علی ظما - وهر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی فی الصراح ظما بفتحتین
ممنوز تشنه شدن - سقاه الله من الرحیق المختوم - بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر کرده
شده است ظروف آن از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک
یعنی مهر کرده اند او را بمشک بجای گل که اوانی را بدان مهر میکنند از جهت غایت نفاست یا بعد از خوردن از آن
بوی مشک می آید - رواه ابوداود والترمذی - وعن فاطمة بنت قیس - صحابیه قرشیه از مهاجرات اولی است
قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی المال حقا سوی الزکوة - بدرستیکه در مال حق است جز زکوة
یعنی زکوة مال خود فرض است البته باید داد و جز زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که بباید کرد چنانکه نماز و روزه
هم فرض است و هم نفل - ثم تلا - پس خواند آن حضرت برای اثبات و تائید این مطلب این آیت را لیس البر ان
تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب الآیة - تا آخر آیت وجه استدلال باین آیت بر ثبوت حق جز زکوة در مال
آن است که حق تعالی مدح کرده است اولا معطیان را بدادن مال بمحبت وی خویشان و یتیمان و مسکینان را بعد از آن
مدح کرده است باقامت صلوة و ایتای زکوة پس معلوم شد که دادن زکوة بجز دادن مال است و آن صدقه نفل است رواه الترمذی وابن ماجة
والدارمی وعن بهیسة بضم موحده وفتح ها و سکون تحتانیه و سین مهمله از صحابیات است و حدیث وی در بصریان است عن ابیها - روایتست
از پدر خود - قالت - گفت بهیسه که قال - گفت پدر من یا رسول الله ما الشیء الذی لایحل منعه - چه چیز است که روا نیست باز داشتن
و ندادن کسی را از آن - قال الماء - گفت آنحضرت آن چیز آب است که منع نتوان کرد کسی را از آن چنانچه کسی را چاهی و جوئی باشد
و دیگری را از آن منع نباید کرد - قال - باز گفت - یا نبی الله ما الشیء الذی لایحل منعه - چه چیز است که حلال نیست منع وی - قال الملح
گفت دیگر نمک است که منع آن روا نیست چنانکه نمک زاری دارد مردم را از گرفتن نمک از آن منع روا نیست و در مسئله آب تفصیل است که در کتاب
آن در باب احیاء الموات و الشرب بیاید ان شاء الله تعالی و در اینجا آتش را نیز گفته که منع آن جائز نیست - قال - باز گفت یا نبی الله
ما الشیء الذی لایحل منعه قال - گفت آن حضرت - ان تفعل الخیر خیر لک - کردن تو خیر را بهتر است مر ترا و این کلمه جامع است مر همه خیرات
را یعنی بده هر چه بخواهی و هر چه بایست تو آید و هیچکس را از آن منع مکن - رواه ابوداود - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله

علیہ وسلم من احیی ارضا میتۃ فلہ فیہا اجر کسیکہ زندہ گرداند زمین مردہ را یعنی زمین افتادہ را زراعت کند پس ثابت ست مراو را
دران ثواب و حکم آن در باب احیاء موات بیاید۔ وما اکلت العافیۃ منہ فہو لہ صدقۃ۔ و ہر چیزیکہ بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن
مراو راست و عافیۃ ہر طالب رزق از انسان و بہیمہ و طائر عافی یکی و عافیت جماعت و در روایتی العوافی نیز آمدہ۔ رواہ النسائی والدارمی
و در بعضی نسخ رواہ الدارمی۔ وعن البراء۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من منح منحۃ لبن۔ کسیکہ عطا کند
عطیہ شیر یعنی ناقہ یا شاتی دہد بفقیر تا مدتی شیر آن را بخورد و باز رد کند بسوی وی۔ او ورقا۔ یا عطا کند عطیہ نقرہ
را مثلاً و ورق مشہور بفتح واو و کسر را نام دراہم مضروبہ است و مراد قرض دراہم و دنانیر ست و آنرا منحہ نام کرد زیراکہ
رد کردہ میشود بہ صاحبش و منحہ بمعنی عطای مطلق نیز آمدہ۔ وہدی زقاقا۔ یا راہ نماید گمراہی را یا کوری را تا شتق از
ہدایت و زقاق بضم زای معجمہ بمعنی کوچہ کہ سکہ نامند و بمعنی رستہ از خرما کہ در بساتین نشانند نیز آید برین تقدیر ہدی از
ہدیہ گیرند یعنی تصدق کند و بخشد رستہ درختان خرما او بہ ہر تقدیر ہدی بتخفیف دال ست و در روایتی بتشدید دال
نیز آمدہ از برای مبالغہ واللہ اعلم سیفرماید کہ ہر کہ این خیرات کند۔ کان لہ مثل عتق رقبۃ۔ باشد مراو را مانند آزاد
شدن بندہ۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی جری۔ بضم جیم و فتح را و تشدید یا کہ نام وی جابر بن سلیم بضم سین
و فتح لام ست و بعضی سلیم بن جابر گفتہ اند و اول اصح و اشہر ست صحابی ست قلیل الروایۃ روایت کردہ است از وی
محمد بن سیرین۔ قال اتیت المدینۃ۔ گفت آمدم بمدینہ۔ فرأیت رجلا یصدر الناس عن رایہ پس دیدم مردی را
کہ باز میگردند مردم از رای وی یعنی ہر کاری کہ پیش آید نزد آن مرد میروند و عرض میکنند و ہر چہ میفرماید بدان عمل
میکنند چنانکہ فرمود۔ لا یقول شیئا الا صدروا عنہ۔ نمیگوید آن مرد چیزی را و امر و نہی نمیزند بران مگر آنکہ اطاعت میکنند
او را و عمل میکنند بدان و اصل صدور بازگشتن ست از آب کہ تشنہ می آیند و سیراب شدہ باز میگردند و صدر ورد کہ فرود
آمدن ست بر آن و صدور بمعنی مطلق بازگشتن نیز آید۔ قلت من ہذا گفتم من کیست این مرد۔ قالوا ہذا رسول اللہ۔
گفتند کہ این پیغمبر خدا است و فرستادہ او ست بخلق برای ہدایت ایشان۔ قال ذہبت وقلت۔ گفت جابر بن سلیم
رفتم پیش آن حضرت و گفتم۔ علیک السلام یا رسول اللہ مرتین۔ دو بار گفتم این را۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ لا تقل
علیک السلام۔ مگو علیک السلام۔ زیراکہ۔ علیک السلام تحیۃ المیت۔ سلام مردہ است کہ مردہ را بدان تحیت میکنند۔ قل۔
بگو۔ السلام علیک۔ کہ تحیت زندہ است و ظاہر این عبارت این ست کہ چون زیارت مردہ بروند علیک السلام
بگویند نہ السلام علیک چنانکہ بر زندہ میگویند لیکن تحقیق آن ست کہ سنت در میت نیز السلام علیک ست بتقدیم
السلام زیراکہ ثابت شدہ است کہ آن حضرت در زیارت موتی میگفت السلام علیکم پس آنچہ اینجا فرمودہ اند کہ
علیک السلام تحیۃ الموتی ست بنا بر عادت مردم در اغلب احوال و حاصلش آن ست کہ زندہ میکند سلام را
بہ علیک السلام پس اگر مسلم نیز علیک السلام بگوید تکرار لازم آید بخلاف میت کہ رد سلام از وی متحقق نیست و نیز

شرعیت سلام برای آنست کہ مسلم مبادرت می کند مسلم علیہ را بامن وسلامت از جانب وی وتقدیم علیک کہ موضوع برای ضرست منافات دارد ومناسب نیست آن را کذا قیل فافہم بازمیگوید جابر بن سلیم ـ قلت انت رسول اللہ گفتم من بانحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایا تو رسول خدائی ـ فقال انا رسول اللہ الذی ان اصابک ضر فدعوتہ کشفہ عنک پس گفت آن حضرت من پیغمبر خدایم آن خدائی کہ اگر برسد ترا زیانی پس دعا کنی تو او را بکشاید ودور کند آن زیان را از تو وتا در دعوتہ مفتوح ست برای خطاب وبضم نیز روایت کردہ اند برای تکلم یعنی اگر بتو زیانی رسد ومن دعا کنم کہ رسول اویم دور کند زیان را از تو وہمچنین در مابعد ـ وان اصابک عام سنۃ فدعوتہ انبتہا لک ـ واگر برسد ترا سال قحط پس دعا کنی تو او را برویاند برای تو ـ واذا کنت بارض قفر ـ واگر باشی تو در بیابان مہلکہ ـ او فلاۃ ـ یا در دشت خشک راوست فضلت راحلتک ـ پس راہ گم کند شتر تو ـ فدعوتہ ـ پس دعا کنی تو او را ـ ردہا علیک ـ باز می آرد وی تعالی راحلہ را بر تو وقفر بتقدیم قاف مفتوحہ بر فا زمینی کہ در وی آب وگیاہ نبود وفلاۃ بفا مفتوحہ صحرای فراخ ودر قول آنحضرت صلعم کہ من رسول خدایم کہ این صفات اوست اشارتست کہ وی مبعوث ست ووسیلہ رحمت وواسطہ وصل فائدہ خیر وبرکت از پروردگار عالمیان کہ برآرندہ حاجات وآسان کنندہ مشکلات ست باز میگوید جابر بن سلیم ـ قلت ـ گفتم ـ اعہد الی ـ اندرز کن مرا ونصیحت کن ـ قال ـ گفت آن حضرت ـ لاتسبن احدا ـ دشنام مدہ ہیچ یکی را ـ قال ـ گفت جابر بن سلیم ـ فما سببت بعدہ حرا ولا عبدا ـ پس دشنام نکردیم بعد از ان ہیچ یکی را نہ آزاد را ونہ بندہ را ـ ولا بعیرا ولا شاۃ ـ ونہ شتر را ونہ گوسفند را یعنی آدمیان را چہ باشد کہ حیوانات را نیز دشنام نکردم چنانکہ عادت عوام مے باشد قال ـ گفت آنحضرت ـ ولا تحقرن شیئا من المعروف ـ وخوار وخورد مدان ہیچ چیز را از نیکی واحسان کہ کسی با تو کند یا تو بکسی کنی ہر کہ ہر چہ نیکی با تو کند بزرگ دان وشکر گو وہر چہ از دست تو آید از نیکی بکن غنیمت دان ـ وان تکلم اخاک وانت منبسط الیہ وجہک ـ وبعد میکنم بسوی تو باین کہ سخن گوئی برادر خود را وحال آنکہ تو باین صفت باشی کہ فراخ وکشادہ است بسوی آن برادر روی تو ـ ان ذلک من المعروف ـ بدرستیکہ آن از جملہ نیکی واحسان ست وارفع ازارک الی نصف الساق ـ وبردار ازار خود را تا نیمہ ساق ـ فان ابیت فالی الکعبین ـ پس اگر سرکشی میکنی از بلند کردن ازار تا نیمہ ساق ونفس وطبیعت تو بر نمیدارد آن را پس بردار تا سر دو شتالنگ ـ وایاک واسبال الازار ـ ودور دار خود را از فرو ہشتن ازار ـ فانہا من المخیلۃ ـ زیرا کہ ازار فرو ہشتہ از جملہ کبر ست ـ وان اللہ لا یحب المخیلۃ ـ وبدرستیکہ خدای تعالی دوست نمیدارد کبر را مخیلہ بفتح میم وکسر خا وسکون یا وخال وخیلا بضم خا وفتح یا ہمہ ممدود بمعنی کبر واین مسئلہ با لواحق آن در کتاب اللباس بیاید انشاء اللہ تعالی ـ وان امرؤ شتمک ـ واگر مردے دشنام دہد ترا ـ وعیرک بما یعلم فیک ـ وسرزنش کند ترا بعیبی کہ میداند وجود آن در تو ـ فلا تعیرہ بما تعلم فیہ پس سرزنش مکن او را بعیبی کہ میدانی تو وجود آن در وے ـ فانما وبال ذلک علیہ ـ زیرا کہ نیست گناہ آن مگر

بروی و شوم چرا در وبال می افتی و جزای بدی به بدی میدهی پیشتر بدی را بدی سهل باشد جزا۔ اگر مردی احسن الی من عصاه و ظالم آنحضرت
صلعم اضداد این صفات مذکوره در ذات آن شخص احساس فرموده پس وصیت کرد بان واللہ اعلم۔ رواه ابوداؤد۔ روایت کرد
این حدیث را بتمام ابوداؤد۔ وروی الترمذی منه حدیث السلام۔ روایت کرده است ترمذی از جمله این حدیث صدر آن را تا حدیث
سلام که ابوجری سلام داد بران حضرت صلعم و گفت علیک السلام و نهی کرده آنحضرت او را ازان و بعد از وی تا آخر حدیث روایت
نکرده بوده و در بعضی حواشی نوشته اند که ترمذی نیز تمام حدیث را روایت کرده ولیکن بلفظی دیگر و آنچه مذکور است در کتاب لفظ ابی داؤد است
وفی روایة۔ و در روایتی بجای فانما وبال ذلک علیه این عبارت آمده است فیکون لک اجر ذلک و وباله علیه پس بیاشد مر ترا
ثواب آن و می باشد وبال آن بروی۔ وعن عائشة رضی الله عنها انهم ذبحوا شاة۔ روایت است از عائشه که ایشان یعنی اهل بیت
آن حضرت صلعم ذبح کردند گوسپندی را۔ فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما بقی منها۔ چه چیز باقی ماند ازان
گوسپند۔ قالت ما بقی منها الا کتفها۔ گفت عائشه باقی نماند از وی مگر شانه وی یعنی همه تقسیم کرده شد و بفقیران دادند و بجانب
همسایه ها فرستادند الا کتف که در خانه ماند۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ بقی کلها غیر کتفها۔ باقی ماند همه شاة غیر کتف وی یعنی
باقی آنست که آنچه بمردم داده که ثواب آن در دار بقا ثابت شده و آنچه در خانه ماند فانی ست چنانکه در قرآن مجید
میفرماید ما عندکم ینفد و ما عند الله باق۔ آنچه نزد شماست سپری میگردد و آنچه نزد خداست پاینده است۔ رواه الترمذی
وصححه۔ وعن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول۔ گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت
را که می گفت۔ ما من مسلم کسا مسلما ثوبا۔ نیست هیچ مسلمانی که بپوشاند مسلمانی را جامه۔ الا کان فی حفظ الله۔ مگر آنکه
باشد آن جامه پوشاننده در نگاه داشت خدا و پناه وی و در اکثر نسخ فی حفظ من الله۔ ما دام علیه منه خرقة۔ تا آن وقت
باقی ماند ازان جامه پاره۔ رواه احمد والترمذی۔ وعن عبد الله بن مسعود یرفعه۔ روایت است از ابن مسعود
در حالی که رفع میکند حدیث را و میرساند آن را بان حضرت۔ قال ثلثة یحبهم الله۔ سه کس اند که دوست میدارد
ایشان را خدای تعالی۔ رجل قام من اللیل یتلو کتاب الله۔ یکی ازان سه مرد مردیست که برخاسته است در پاره از شب
در حالی که میخواند قرآن را در نماز یا در غیر نماز و ظاهر اول است۔ ورجل تصدق بصدقة بیمینه یخفیها۔ دوم مردی که
تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند آن را۔ اراه قال۔ گمان میبرم او را که گفت
من شماله یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که می پوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه است
در اخفا۔ ورجل کان فی سریة۔ سوم مردیست که بوده است در پاره از لشکر۔ فانهزم اصحابه۔ پس شکست
خوردند یاران او۔ فاستقبل العدو۔ پس روی آورد دشمنان دین را و جنگ و فتح نمود۔ رواه الترمذی و
قال هذا حدیث غیر محفوظ۔ روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است
و معنی محفوظ در مقدمه معلوم شده۔ احد رواته ابوبکر بن عیاش کثیر الغلط۔ یکی از راویان این حدیث ابوبکر بن عیاش است

بتحتانیه و شین معجمه دزدی بسیار غلط میکنند در حدیث و این کلام ترمذی در اسناد خاص ست از اسانید
این حدیث و باسناد دیگر صحیح ست کذا قیل — وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثلثة یحبهم الله وثلثة یبغضهم الله — سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و سه کس دیگر
که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی فاما الذین یحبهم الله — پس آن کسانی که دوست میدارد ایشان را
خدای تعالی فرجل اتی قوما یکی ازان سه مردی که مذکورست درین قضیه که مردی سائل آمد گروهی را
فسألهم بالله — پس سوال کرد ایشان را به محض نام خدای تعالی و از جهت رضای وی — ولم یسألهم لقرابة بینه وبینهم
وسوال نکرد ایشان را از جهت خویشی که میان او و میان ایشان ست — فمنعوه — پس ندادند ایشان او را آنچه
سوال کرد — فتخلف رجل باعیانهم — توربشتی در شرح این عبارت گفته است پس گذاشت مردی ازین
قوم این قوم را یا باشخاص ایشان یعنی ترک داد این قوم را که ندادند پس خود پیش رفت و داد او را یا سبقت کرد
بر ایشان باین خیر و پس انداخت ایشان را — فاعطاه سرا — پس داد آنرا نهانی — لا یعلم بعطیته الا الله والذی
اعطاه — در حالی که نمیدانند داده شده او را مگر خدا و آن کسی که داده است او را و در روایت طبرانی من اعیانهم
آمده و این روایت اشبه و انسب ست تخلف که بمعنی تاخرست چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از غزوه فلان یعنی
متاخر شده و جدا گشت آن مرد از قوم و خلوت کرد بسائل و داد او را پوشیده کذا قال التوربشتی پس آن مرد که دوست
میدارد او را خدای تعالی این مردیست که از میان قوم جدا شده و پنهان بسائل داد نه آن مرد که آمد قومی را و سوال
کرد چنانکه ظاهر عبارت ست فافهم — وقوم ساروا لیلتهم — دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب
حتی اذا کان النوم احب الیهم مما یعدل به — تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر بسوی ایشان از هر چه برابر
کرده شود و عدیل ساخته شود بخواب یعنی محبوبتر شد از هر چیز — فوضعوا رؤسهم — پس نهادند این قوم سرهای خود
را بخواب — فقام رجل منهم — پس ایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ — فقام احدهم یتملقنی — در حالی که مناجات
میکند مرا و نهایت تضرع می نماید — ویتلو آیاتی — و میخواند آیات کتاب مرا و این حکایت قول حق تعالی ست که آن شخص
کرده و فی الصراح تملق چاپلوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در تملق ناز و نیاز نیست که میان محب
و محبوب میگذرد و اسراریست که خبر زبان وقت و حال متکفل بیان آن نتوان شد چنانکه بزبان مجاز اشارت
بدان کرده است و حال حقیقت عالی ترازانست نظم ای عاشق ناز ارجمندان + معشوق نیاز مستمندان +
چشم کرم تو عین نازست + نازی که دوصد نیازست — ولله المثل الاعلی تعالی وتقدس [illegible]
مشائخ طریقت گفته اند که یکی از نشانهای بهشت که درین دنیا گذاشته اند ذوق تملقی ست که محبان
وقت سحری یابند اشارت بمشاهدهٔ قلبی که نمونهٔ رویت بصری ست که دران عالم خواهد شد اللهم ارزقنا

ورجل کان فی سریۃ فلقی العدو فہزموا فاقبل بصدرہ ۔ سوم مردیست کہ بود در لشکری پس پیش آمد دشمنان را بجنگ
پس شکست دادہ شدند اہل این لشکر پس اقبال کرد این مرد بسینۂ خود یعنی روی آورد بجنگ و در اقبال بہ سینہ
مبالغہ است در قتال و جرأت یعنی بہ سینہ کشادہ بی تحاشی مقابل شد ۔ حتی یقتل او یفتح لہ ۔ تا آنکہ کشتہ شود آن مرد
یا کشایش کردہ شود و نصرت دادہ شود مر اورا ۔ والثلثۃ الذین یبغضہم اللہ الشیخ الزانی ۔ و آن سہ کہ دشمن میدارد
ایشان را خدا یکی پیر زناکنندہ است کہ شرم ندارد از پیری خود با وجود ضعف آلہ و عدم قدرت بحسب نہضت باطن و گرفتار
شہوت آلودہ بشود بدان ۔ والفقیر المختال ۔ دوم درویش تکبر کنندہ است کہ با وجود اسباب غربت و نامرادی
و تنگی تسویل نفس و شیطان غرور میکند و سرکشی بنیاد ؎ کبر زشتست از گدایان زشت تر سرد زمستان و برف و دوشت
سرد و جامہ تر ۔ اما استغنای فقیر و تعفف از سوال ناشی از عزت فقر و رضا بدان و عدم التفات بدنیا و اہل آن دیگر
بشیر بن حارث امیر المومنین علی را در خواب دید گفت پند دہ مرا یا امیر المومنین فرمود چہ نیکوست مہربانی توانگران
بر فقیران بہ طلب ثواب خدا و نیکوتر از ان تکبر فقیر است بر اغنیا باعتماد و توکل بر خدا ۔ والغنی الظلوم ۔ سیوم توانگر بسیار
ظلم کنندہ بر نفس و بر خلق کہ شکر نعمت حق نمیکند و باز نمیدارد ستان مہربانی نمی ورزد و بعضی گفتہ اند مراد در ینجا ظلم کردن
توانگر است در اداے حق از قرض و غیرہ رواہ الترمذی والنسائی ۔ روایت کردہ است این حدیث را ترمذی و نسائی ۔
ولم یذکر ۔ و ذکر نکردہ است نسائی این عبارت را کہ ۔ والثلثۃ یبغضہم اللہ یعنی ذکر نکردہ است نسائی آن سہ کس
را کہ دشمن دارد ایشان را خدا و اقتصار کردہ است بر ذکر محبوبان الہی تعالی و عن انس قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لما خلق اللہ الارض جعلت تمید ۔ وقتی کہ پیدا کرد خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین بمیل
کردن و جنبیدن ۔ فخلق الجبال ۔ پس پیدا کرد خدای تعالی کوہ ہا را ۔ فقال بہا علیہا ۔ پس زد کوہہا بر زمین و قال بمعنی
تکلم و ضرب ہر دو آمدہ ۔ فاستقرت ۔ پس قرار گرفت و محکم گشت زمین بزدن کوہہا بران ؎ زمین از تپ و لرزہ وا
ستود ۔ فرو کوفت بر دامنش میخ کوہ ۔ فعجبت الملائکۃ من شدۃ الجبال ۔ پس شگفت کردند فرشتگان از سختی کوہہا
فقالوا یا رب ہل من خلقک شیء اشد من الجبال ۔ پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا ہست از آفرینش تو چیزی
سخت تر از کوہہا ۔ قال نعم الحدید ۔ گفت پروردگار تعالی آری آہن سخت ترست از کوہ کہ ریزہ ریزہ میکند آن را
فقالوا یا رب ہل من خلقک شیء اشد من الحدید ۔ پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا ہست از پیدایش تو چیزی
سخت تر از آہن ۔ قال نعم النار ۔ گفت پروردگار آری آتش سخت ترست از آہن و غالب و قاہرست بروی کہ میگدازد آن را
فقالوا یا رب ہل من خلقک شیء اشد من النار ۔ پس گفتند ای پروردگار آیا ہست از آفرینش تو چیزی سخت
تر از آتش و غالب و قاہر بروی ۔ قال نعم الماء ۔ گفت آری آب غالب ست بر آتش کہ میکشد و سرد میکند آن
را ۔ فقالوا یا رب ہل من خلقک شیء اشد من الماء قال نعم الریح گفت آری باد غالب ست بر آب کہ موج

وبتحرک و تنزلزل میگردانند آنرا فقال یا رب هل من خلقک شئ اشد من الریح قال نعم ابن آدم تصدق صدقة بیمینه
یخفیها من شماله - گفت پروردگار سخت تر و دشوار تر از باد صدقه دادن فرزند آدم است که تصدق میکند بدست راست
خود و می پوشد آن صدقه را از دست چپ خود و این از همه سخت تر و دشوار تر است زیرا که در وی مخالفت نفس و قهر
طبیعت و دفع شیطان ست و این حاصل نمیشود بهیچ چیزے از آنچه مذکور شد و نفس آدمی مجبول ست بر غرائز و طبائع
که بهیچ چیز قلع و قمع آن ممکن نیست مگر بریاضت و مجاهده و کمال توفیق الهی و تائید وی سبحانه و از طبع آدمی ست اتیان
بسمعه و ریا و عجب و حب ثنا و طلب تفوق بر امثال و اقران پس دوست میدارد اظهار نفقات را و چون تسخیر کند
نفس و طبیعت را و غالب آید آن را باشد آن غایت شدت و قوت و از جهت آنکه صدقه سر اطفای کند غضب
پروردگار را و غضب پروردگار را مقابلت نمیکند آن را هیچ چیزے در شدت و صعوبت و اگر فرض کرده شود
نزول عذاب وی تعالی مثلاً بهیچ و تصدق کند بصدقه سر مندفع گردد عذاب مذکور و منکشف گردد پس صدقه سر اشد
از هیچ باشد و بعضے گفته اند که از جهت عظیم ثواب صدقه سر ست و بعضی گفته که از جهت آنکه حاصل میشود بآن رضای
الهی تعالی و رضوان من الله اکبر - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب و ذکر حدیث معاذ - و ذکر کرده شد حدیث
معاذ که این ست - الصدقة تطفی الخطیئة فی کتاب الایمان - در کتاب الایمان

الفصل الثالث عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من عبد مسلم ینفق من کل مال
له زوجین - نیست هیچ بندهٔ مسلمان که خرج کند از هر مالی که مر او راست دو چیز چنانکه دو اسپ یا دو شتر یا دو جنس
مثل اسپ و شتر و درهم و دینار - فی سبیل الله - در راه خدا - الا استقبلته حجبة الجنة - مگر آنکه پیش می آیند او را
پرده داران بهشت - کلهم یدعوه الی ما عنده - هر یک ایشان میخوانند او را بسوی چیزے که نزد اوست از ناز
و نعمت که زبان بیان از شرح آن کوتاه ست - قلت وکیف ذلک - ابو ذر میگوید گفتم من و پرسیدم از آنحضرت
که چگونه است انفاق زوجین از هر مال - قال - گفت آنحضرت در جواب آن - ان کانت ابلا فبعیرین -
اگر باشد اموال شتران پس انفاق کند دو شتر را - وان کانت بقرة فبقرتین - و اگر باشد اموال گاوان
پس انفاق کند دو گاو را چون در نفس حدیث تفسیر زوجین باین واقع شده متعین ست که مراد از آن
همین خواهد بود و لیکن بمجرد احتمال لفظ بدو جنس نیز تفسیر کرده اند چنانکه گفته شد شاید که از جای دیگر آن را
فهمیده باشند والله اعلم - رواه النسائی - وعن مرثد - بفتح میم و سکون را و فتح مثلثه - بن عبد الله - از
ثقات تابعین ست و مفتی مصر بود در زمان خود و عمر بن عبد العزیز از وی استفسار میکرد - قال - گفت مرثد
حدثنی بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم - حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم - انه سمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول - که وی شنیده آن حضرت را که میگفت - ان ظل المؤمن یوم القیمة صدقته -

بدرستیکه سایهٔ مؤمن و پناه جای وی و سبب آسایش و نجات وی روز قیامت صدقهٔ اوست که در راه خدا کرده
و تواند که صدقه را متمثل بصورت سایبانی سازند که در گرمی روز محشر بر سر وی سایه کند۔ رواه احمد وعن ابن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من وسع علی عیاله فی النفقة یوم عاشوراء۔ کسیکه فراخی کند بر اهل و عیال خود در
خرچ روز عاشورا۔ وسع الله علیه سائر سنته۔ فراخ گرداند خدای تعالی بر وے در باقی سال وی۔ قال سفیان
گفته است سفیان ثوری۔ انا قد جربناه فوجدناه کذلک۔ بدرستیکه ما آزمودیم این را پس یافتیم این را همچنین۔
رواه رزین روایت کرده این حدیث را از ابن مسعود رزین عبدری که از اکابر علمای حدیث ست۔ وروی البیهقی
فی شعب الایمان عنه وعن ابی هریرة و ابی سعید و جابر۔ و روایت کرده است بیهقی از ابن مسعود و از ابی هریره
و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد الله۔ وضعفه۔ و حکم کرده است بیهقی به ضعف این حدیث و نیز گفته است
که اگرچه طرق وی ضعیف اند ولیکن چون ضم کرده شوند بعضی از آن به بعضی منجبر میگردد ضعف او بقوت بدانکه آنچه بثبوت
رسیده است نزد محدثین از اعمال روز عاشورا صوم ست و توسیع طعام و حدیث صوم صحیح ست و حدیث توسیع ضعیف
ولیکن بتعدد طرق و کثرت آن بمرتبهٔ حسن رسیده و در کتاب ما ثبت بالسنة فی ایام السنة احادیث وارده در روز
عاشورا از صحاح و حسان و ضعاف و موضوعات بتفصیل ذکر کرده ایم والله اعلم۔ **وعن ابی امامة** صحابی مشهور ست
و ابو امامه از تابعین نیز هست اما صحابی مشهور ست باین کنیت۔ قال قال ابوذر یا نبی الله أرأیت الصدقة
ماذا هی۔ گفت ابوذر ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل وی چیست۔ قال
اضعاف مضاعفة۔ گفت آن حضرت ثواب صدقه چند در چند ست و از احادیث معلوم میشود که ده چند ست تا هفت
صد و آیت کریمه کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة نیز دلالت دارد بران۔ وعند الله المزید۔ و نزد
خداست زیادت که اگر خواهد از هفت صد هم زیاده کند چنانکه قول وی سبحانه والله یضاعف لمن یشاء در آخر
کریمهٔ مذکوره اشارت ست بآن۔ وضعف بکسر ضاد بمعنی مثل چیزی ست چنانکه یکی بر یکی زیاده کند ضعف اوست
همچنین تا میرود۔ رواه احمد۔

باب افضل الصدقة

افضلیت صدقه یا باعتبار آن ست که آن در حد ذات نافع ست مردم را و بسیار ست احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هرچه
محتاج الیه است در وقتی و حالی یا نسبت بقومی یا واقع ست بحالت محموده که موجود ست در متصدق مثل جهد مقل و بودن وی
بر ظهر غنی چنانکه در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد و صدور آن بر وجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بی من و
اذی و مانند آن یا بصفتی که مرعیست در متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق
و ذو رحم وی یا سوال کنند بوجه الله و امثال آن و اکثر احادیث که مذکور اند درین باب از قسم اخیر ست

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ و حکیم بن حزام - بکسر حاء و بزاء صحابی مشہور ست برادر زادہ ام المؤمنین خدیجہ
است از اشراف قریش بود صد و بیست سال عمر داشت شصت در جاہلیت گذرانید و شصت در اسلام - قالا قال رسول اللہ
گفتند این دو صحابی کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خیر الصدقۃ ما کان عن ظہر غنی یا کان بہترین صدقہا چیزیست
کہ باشد ناشی از قوت غنی کہ اعتماد کند متصدق بران و استظہار نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج
نگرداند یعنی قوت اہل و عیال را بگذارد و آنچہ زیادت ازان ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنہ ندارد و چنانکہ فرمود
وابدأ بمن تعول - و آغاز کن بانفاق بر کسیکہ غمخواری وی میکنی از عیال و بعضی گفتہ اند کہ مراد آنست کہ صدقہ ناشی از غنا
و سخاوت نفس باشد بتوکل و ثقہ بخدای عز و جل و در تصدق کردن از فقر نترسد و لہذا ستایش کرد آنحضرت ابوبکر صدیق
را چون برآمد از تمام مال خود و پرسید کہ چہ باقی داشتہ برای عیال خود گفت اللہ و نیز فرمود افضل الصدقۃ جہد المقل چنانکہ در فصل
ثانی بیاید و اما احادیث معنی اول بسیارست و تحقیق آنست کہ اگر توکل درست باشد و عیال نیز موافقت کنند بہر چہ خواہد بالا
سعایت کند و سابق دارد جانب نفس و عیال را و در جہد المقل نیز فرمودہ است وابدأ بمن تعول - رواہ البخاری و رواہ مسلم
عن حکیم وحدہ - روایت کردہ است مسلم از حکیم بن حزام تنہا و بخاری از ابی ہریرہ و حکیم ہر دو کردہ پس این حدیث باعتبار روایت
حکیم متفق علیہ بود و از ابی ہریرہ از افراد بخاری باشد - وعن ابی مسعود - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذا انفق المسلم نفقۃ علی اہلہ و ہو یحتسبہا کانت لہ صدقۃ - روایت ست از ابی مسعود انصاری کہ صحابی مشہور ست
و او را بدری گفتہ اند جمہور برآنند کہ نسبت او ببدر باعتبار سکونت ست کہ در آنجا میبود نہ بجہت حضور غزوہ آن واللہ اعلم
کہ گفت آن حضرت چون انفاق کند مسلمان نفقہ را بر اہل خود و حال آنکہ وی نیت ثواب و ادای حق بستہ و دران
نباشد آن نفقہ صدقہ اگرچہ بفقیر ندادہ است و باہل و عیال خود دادہ متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دینار انفقتہ فی سبیل اللہ یک دینارست کہ انفاق کردہ تو آن را در راہ خدا یعنی جہاد
و دینار انفقتہ فی رقبۃ - و دیناری دیگرست کہ انفاق کردہ در آزاد کردن بندہ - و دینار تصدقت بہ علی مسکین و دیناری
دیگرست کہ تصدق کردہ بدان بر مسکینی - و دینار انفقتہ علی اہلک - و دیناریست کہ انفاق کردہ بر اہل و عیال خود -
اعظمہا اجرا الذی انفقتہ علی اہلک - بزرگترین آن دینارہا از روی اجر آن دیناریست کہ انفاق کردہ آن را بر عیال خود
رواہ مسلم - وعن ثوبان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل دینار ینفقہ الرجل - فاضلترین دیناری کہ
انفاق کند آن را مرد - دینار ینفقہ علی عیالہ - دیناریست کہ انفاق کند آن را بر عیال خود و عیال مرد زن و فرزند
و ہر کہ در نفقہ و مؤنت او باشد - و دینار ینفقہ علی دابتہ فی سبیل اللہ - و دیناریست کہ انفاق کند آن را بر چارپای
خود در راہ خدا کہ برای جہاد ست و اما چارپای سواری کہ برای جہاد مہیا نیست گویا کہ حکم عیال دارد - و دینار ینفقہ
علی اصحابہ فی سبیل اللہ - و دیناریست کہ انفاق میکند آن را بر یاران خود در راہ خدا این سہ محل افضل مصارف

صدقه خواست از غیر خود اما فضل یکی ازینها بر دیگرے ازین حدیث معلوم نمیگردد و یا رب تا مگر تقدیم ذکر اشعاری بدان تواند نمود
و احادیث دیگر مصرح ست بدان - رواه مسلم - وعن ام سلمة قالت قلت - روایت ست از ام المومنین ام سلمه که گفت
گفتم - یا رسول الله الی اجر ان انفق علی بنی ابی سلمة - آیا مرا مزد و ثوابی هست از جهت آنکه انفاق میکنم بر پسران ابی سلمه
انما هم بنی - نیستند پسران ابی سلمه مگر پسران من و ابو سلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت صلعم و از کبار صحابه بود چون
از عالم رفت ام سلمه در خانه آن حضرت آمد و از ام سلمه پسران مانده بودند و ام سلمه بر ایشان انفاق میکرد پس پرسید
از آن حضرت که مرا در انفاق بر ایشان ثوابی هست که آنها چون پسران شوهر من اند گویا پسران من اند و مراد پسران
ابو سلمه از ام سلمه اند و الا آنها خود پسران ام سلمه اند نسبت آنها با ابی سلمه ... ان فائده ندارد و آنها عمر و زینب بود که ربیب
آن حضرت بودند فقد بر - فقال انفقی علیهم فلک اجر ما انفقت علیهم - پس گفت آنحضرت انفاق کن بر پسران ابو سلمه پس
مر تراست اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان - متفق علیه - وعن زینب امرأة عبد الله بن مسعود - روایت است از زینب
زن ابن مسعود که صحابیه است و متعلق بکرم و عنایت آن حضرت بود و از وی ابو هریره و ابی سعید خدری و عائشه از وی
روایت دارند - قالت قال رسول الله - گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - در ترغیب نساء بر انفاق تصدقن
یا معشر النساء - تصدق کنید ای گروه زنان - ولو من حلیکن - اگرچه از زیورهای شمایان باشد - قالت فرجعت الی عبد الله
گفت زینب پس برگشتم از مجلس آنحضرت صلعم که این کلمه از وی در آن شنیدم بسوی عبد الله - فقلت انک رجل خفیف
ذات الید - پس گفتم بدرستیکه تو مردی هستی سبک دست یعنی فقیر که گرانی مال نداری - وان رسول الله - و بدرستیکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قد امرنا بالصدقة - بتحقیق امر کرده است ما را به تصدق - فاته فاسأله - پس بیا آن حضرت را پس بپرس او را
یعنی کفایت میکند که بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود اشتراک و اختلاطی و ازدواجی که مرا با تست - فان کان ذلک یجزی
عنی - پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر اولاد تو که بندگی میکند از من ادا کنم آن و صرف کنم بر شما - والا صرفتها
الی غیرکم - و اگر کفایت نکند صرف کنم بر غیر شما و ببرم آن را بسوی غیر شما الی غیرکم و علی غیرکم هر دو روایت ست - قالت
فقال لی عبد الله بل ائتیه انت - گفت زینب پس گفت مرا عبد الله بلکه بیا تو آن حضرت را یعنی تو خود برو و بپرس
و مرا تکلیف مکن گویا وی را شرم داشت از پرسیدن آن که محل حیا و حجاب ست - قالت فانطلقت - گفت زینب پس
رفتم من نزد آن حضرت - فاذا امرأة من الانصار بباب رسول الله - پس ناگاه زنی از انصار ایستاده است بر در پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم حاجتی حاجتها - در حالی که حاجت من حاجت اوست یعنی آن زن نیز برای پرسیدن این
سخن و استفتای همین مسئله آمده بود که آیا انفاق کند بر شوهر و متعلقان وی یا نه - وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قد القیت علیه المهابة - و بود آنحضرت که بتحقیق انداخته شده بود بر وی بزرگی و ترس و هیبت و عظمت که هر کس نمیتوانست
در آمد بر وی بی اذن وی - قالت فخرج علینا بلال - گفت زینب پس بیرون آمد بر ما بلال ... آن حضرت

فقلنا لہ ائت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ ان امرأتین بالباب. پس گفتیم مر بلال را بیا آن حضرت را پس خبر کن
کہ دو زن بر در ایستادہ اند. تسألانک اتجزئ الصدقۃ عنہما علی ازواجہما وعلی ایتام فی حجورہما. سوال میکنند آن دو زن ترا
آیا بسندگی میکند تصدق کردن از آن دو زن بر شوہران ایشان و بر یتیمانی کہ در کنار ایشانند یعنی بر آمدن مقصد سوال
از انفاق بسبب زوج ظاہر است سوال از انفاق بر یتیمان در دل مضمر داشتند یا آن بخاطر ایشان رسید فاتم ولا تخبرہ
من نحن. و خبر مکن آن حضرت را کہ چہ کسانیم یعنی نام ما را در حضرت وی مبر کہ مبادا بشنیدن آن نام تصدیع وقت
شریف وی لازم آید بطلبیدن و حضور ما از جہت عدم حاجت بآن. قالت فدخل بلال علی رسول اللہ. گفت زینب
پس درآمد بلال بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فسالہ. پس پرسید آن حضرت را ازین مسئلہ. فقال لہ رسول اللہ
پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من ہما. چہ کس اند آن دو زن. قال امرأۃ من الانصار وزینب. گفت بلال یک
زن ست از قبیلۂ انصار و دیگری زینب ست. فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ای الزیانب. پس گفت آن حضرت
کدام یکی از زینبہا ست زینب نام چند کس از صحابیات بود پس پرسید این کہ آمدہ است کدام یکی از آنہاست بلال باعتماد آنکہ مشہور
ہمین زینب امرأۃ عبد اللہ خواہد بود مطلق آورد یا نام آن زن دیگر را نشنیدہ و این را شنیدہ. قال امرأۃ عبد اللہ. گفت
بلال زینب زن عبد اللہ بن مسعود ست. فقال رسول اللہ. پس گفت پیغمبر خدا صلعم نعم. آری کفایت می کند انفاق
بر شوہران و بر یتیمان کہ در کنار ایشانند و در بعضی نسخ لفظ نعم نیست ہمین گفت کہ لہما اجران اجر القرابۃ واجر الصدقۃ
مر این دو زن را اجر قرابت و خویشی ست کہ بہ شوہران و یتیمان دارند و اجر صدقہ ہست پس افضل و اکمل باشد از تصدق
بر غیر ایشان. متفق علیہ واللفظ لمسلم. وعن میمونۃ بنت الحارث انہا اعتقت ولیدۃ فی زمان رسول اللہ. روایت
از ام المؤمنین میمونہ کہ وی آزاد کردہ داہ خانہ زاد را در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فذکرت ذلک لرسول اللہ. پس
ذکر کرد میمونہ آن را مر رسول خدا را صلعم. فقال لو اعطیتہا اخوالک کان اعظم لاجرک. پس گفت آن حضرت اگر میدادی
تو آن داہ را بخالویان خود را کہ محتاج بودند بجا دم می بود بزرگ تر مر ثواب ترا ازینجا معلوم میشود کہ صلہ رحم افضل ست
از اعتاق. متفق علیہ. وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت. گفت عائشہ. یا رسول اللہ ان لی جارین. بدرستیکہ
مرا دو ہمسایہ اند. فالی ایہما اہدی. پس بسوی کدام یکی از این دو ہدیہ فرستم. قال الی اقربہما منک بابا. گفت آن حضرت
بفرست بسوی کسیکہ نزدیک ترست در وی از در تو پس معتبر در ہمسائگی درین باب نزدیکی در ست نہ اتصال خانہ و در
آن. رواہ البخاری. وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا طبخت مرقۃ فاکثر ماءہا. وقتیکہ پزی
شوربای را پس بسیار کن آب آن را. وتعاہد جیرانک. و یاد بہرہ کن ہمسایہ ہای خود را بفرستادن شوربا بخانہ
ایشان بطرق تقسیم ورا شوربا. رواہ مسلم

الفصل الثانی. عن ابی ہریرۃ قال یا رسول اللہ ای الصدقۃ افضل. کدام یکی از انواع صدقہ فاضل تر ست

قال جهد المقل - گفت افضل صدقات صدقه ایست که مرد قلیل المال مشقت کشد. و آنچه در وسع و طاقت اوست بدهد و جهد
بضم جیم و بفتح آن هر دو لغت ست و بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و این بر تقدیر صحت و توکل و قوت یقین
و موافقت عیال ست و اگر ایشان راضی نباشند روا نیست و لهذا فرمود - وابدأ بمن تعول - و بدایت کن به کسیکه
عیال مندی آنها میکنی و نفقهٔ ایشان واجب ست بر تو چنانکه گذشت - رواه ابو داود - وعن سلیمان بن عامر
همچنین ست در نسخ مشکوة سلیمان بضم سین و یای تحتانیه و گفته اند که صواب سلمان ست بفتح سین و بے یا و سلیمان
سهو ست یا از کاتب یا از صاحب کتاب و در مغنی میگوید که سلیمان همه بیاست مگر سلمان فارسی و سلمان ابن عامر
و سلمان اغر و عبد الرحمن بن سلمان انتهی یا ست و سلیمان بن عامر صحابی ست و معدود در بصریین ست - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الصدقة علی المسکین صدقة - تصدق کردن بر مسکین یک ثواب صدقه دارد - وهی علی ذی الرحم
ثنتان صدقة وصلة - و صدقه کردن بر کسیکه قرابت ولادت و رحم دارد دو ثواب دارد یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صلهٔ رحم
رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی - وعن ابی هریرة قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم
فقال عندی دینار - گفت ابوهریره آمد مردی نزد آنحضرت پس گفت نزد من یک دینار ست - قال انفقه علی نفسک
گفت آنحضرت خرج کن آن را بر ذات خود - قال عندی آخر - گفت آن مرد نزد من دینار دیگر ست - قال انفقه علی
ولدک - فرمود خرج کن آنرا بر فرزندان خود - قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر ست قال انفقه علی اهلک - فرمود
انفاق کن آن را بر کسان خود و مراد از اهل زن ست یا در وی و خویشان و صراح گفت اهل کسان مرد و کسان سرای
قال عندی آخر گفت نزد من دینار دیگر ست - قال انفقه علی خادمک - فرمود انفاق کن بر خدمتگار خود و گویا مرکب را در حکم خادم داشته
قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر ست - قال انت اعلم - گفت تو داناتری یعنی بحال کسیکه مستحق ست زیرا که بهتر میدانی که
مستحق کیست - رواه ابو داود والنسائی - وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بخیر الناس
گفت آنحضرت آیا خبر نکنم شما را به بهترین مردم - رجل ممسک بعنان فرسه فی سبیل الله - بهترین مردم مردیست که نگاه دارنده است
عنان اسپ خود را در راه خدا یعنی سوار شده و منتظر جنگ با کافران ایستاده است و مراد آنست که او از جملهٔ خیر الناس ست و الا شخصی
که عالم باشد و متقی و دانا به دین باشد و جهاد بر وی فرض نباشد بهتر خواهد بود از این شخص کذا قالوا - الا اخبرکم بالذی یتلوه
آیا خبر نکنم شما را به کسیکه تابع وی و تالی او ست در بهتری - رجل معتزل فی غنیمة له یؤدی حق الله فیها - تالی وی مردیست که گوشه گیرنده است
در گوسفندکی چند که مر او راست که ادا میکند حق خدا را در آن گوسفندان از تصدق و زکوة - الا اخبرکم بشر الناس - آیا خبر نکنم شما را
به بدترین مردم - رجل یسأل بالله ولا یعطی به - بدترین مردم مردیست که سوال کرده میشود بنام خدا و نمیدهد
بدان بعضی تقدیر یسأل به لفظ مجهول ست و لا یعطی بلفظ معلوم و این حال مسئول عنه است و بعضی یسأل
به لفظ معلوم و لا یعطی به لفظ مجهول ضبط کرده اند یعنی سوال میکند بنام خدا و داده نمیشود بدان و باعث هتک حرمت

اسم الٰہی تعالی میگردد۔ رواہ الترمذی والنسائی والدارمی۔ وعن ام بجید۔ بضم موحدہ وفتح جیم وسکون تحتانیہ در آخر
دال صحابیہ انصاریہ است۔ قالت قال رسول اللہ صلعم ردوا السائل ولو بظلف محرق۔ باز گردانید سائل را اگرچہ
بسم سوختہ باشد وظلف بکسر ظای معجمہ وسکون لام سم شگافتہ گاو وگوسفند و این مبالغہ است و در محرق زیادہ
مبالغہ است۔ رواہ مالک والنسائی و روی الترمذی وابوداؤد معناہ۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلعم
من استعاذ منکم باللہ فاعیذوہ۔ کسیکہ پناہ طلبد از شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس پناہ دہید اورا۔ ومن سال باللہ
فاعطوہ۔ وکسیکہ سوال کند و بخواہد از شما چیزے بنام خدا پس بدہید اورا۔ ومن دعاکم فاجیبوہ۔ وکسیکہ دعوت
کند شمارا و بخواند بطعام پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت اورا اگر مانعی نباشد حسی یا شرعی۔ ومن صنع الیکم
معروفا فکافئوہ۔ وکسیکہ بکند بسوی شما نیکوئی پس پاداش دہید اورا یعنی شما نیز نیکوئی کنید با وی وصنع بضم
نیکوئی کردن بکسی ومعروف نیز نیکوئی وصنع اینجا بمعنی فعل ست۔ فان لم تجدوا ما تکافئونہ فادعوا لہ۔ پس اگر نیابید
چیزے کہ پاداش دہید اورا پس دعا کنید مر اورا حتی تروا انکم قد کافأتموہ۔ تا آنکہ بدانید وگمان برید کہ مکافات
کردید اورا و ادا کردید حق اورا یعنی مبالغہ کنید در دعا و مکرر کنید تا حاصل گردد مثلیت در نیکوئی شیخ رح میفرمود
کہ کفایت میکند درین باب قول جزاک اللہ خیرا و میفرمود کہ مبالغہ و رد وی از جہت رویت عجز ست از نفس خود در
مکافات و تفویض وی بحق سبحانہ تعالی۔ رواہ احمد وابوداؤد والنسائی۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلعم لا یسال
بوجہ اللہ الا الجنۃ۔ سوال کردہ نشود و طلبیدہ نشود بوجہ خدا یعنی بذات وی و بنام وی مگر بہشت و دریجا دو معنی ست
یکی منع از سوال کردن از مردم بوجہ اللہ زیرا کہ چون فرمود کہ سوال کردہ نشود بوجہ خدا مگر بہشت و بہشت خود از مردم سوال
کردہ نمی شود لازم می آید کہ سوال کردہ نشود از ایشان چیزے بوجہ اللہ دوم آنکہ سوال کردہ نشود از خدا چیزے از متاع دنیا بجہت
حقارت و فنای وی و اگر سوال کنید بہشت سوال کنید کہ عظیم ست و باقی و مقصود مبالغہ است۔ رواہ ابوداؤد

الفصل الثالث

عن انس۔ قال کان ابو طلحۃ اکثر الانصار بالمدینۃ مالا من نخل۔ انس گفت بود
ابو طلحہ کہ از مشاہیر صحابہ است و زوج ام انس بود بیشترین انصار از روی مال از درختان خرما۔ وکان احب اموالہ
الیہ بیرحاء۔ و بود محبوب ترین مالہای ابو طلحہ بسوی ابی طلحہ بیرحاء کہ نام بوستانی بود و در تحقیق این لفظ
و مشہور بکسر موحدہ و فتحہ و دست و در اول کتاب گذشتہ است۔ وکانت مستقبلۃ المسجد۔ و بود بیرحاء مقابل مسجد
نبوی صلعم۔ وکان رسول اللہ۔ و بود پیغمبر خدا صلعم یدخلہا۔ می در آمد آن بوستان را۔ ویشرب من ماء فیہا طیب
و میخورد از آبی کہ در وی بود خوش و شیرین۔ قال انس فلما نزلت ہذہ الآیۃ۔ گفت انس پس ہرگاہ کہ فرود آمد این
آیت کہ لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون۔ ہرگز نمی یابید نیکی را تا آنکہ انفاق کنید از آنچہ دوست تر دارید آن را۔
قام ابو طلحۃ الی رسول اللہ۔ ایستاد ابو طلحہ و رفت بسوی پیغمبر خدا صلعم فقال۔ پس گفت ابو طلحہ۔ یا رسول اللہ

ان الله یقول - بدرستیکه خدای تعالی میگوید - لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون - وان احب مالی الی بیرحاء - بدرستیکه
محبوب‌ترین مال من بسوی من بیرحاء ست که بستان مذکور ست - وانها صدقة لله تعالی ارجو برها - وبدرستیکه این بیرحاء
صدقه است برای خدا امید دارم نیکی را بموجب این آیه کریمه - وذخرها عند الله - و امید میدارم ذخیره نهادن آن را
نزد خدا فضعها - پس نه آن را - یا رسول الله حیث اراک الله - انجا که نماید ترا خدای تعالی و قرار یابد رای تو بران
یعنی بهر وجه که بخواهی و هر جا که مناسب دانی - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخ بخ ذلک مال رابح
حتی تی آن یعنی بیرحا مالی سود مندست بر تو نفقه آن و بخ کلمه ایست که گفته میشود نزد فخر و مدح و رضا بچیزی و خیر درفعل
یعنی اوست و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخر وی ساکن ست و چون وصل کنند مجرور و منون و وی مخفف ست
وگاهی مشدد نیز آید و فرمود آنحضرت - وقد سمعت ما قلت - و بتحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی تو از نیت خیر - وانی اری
ان تجعلها فی الاقربین - و بدرستیکه من می بینم و می دانم که بگردانی تو آنرا در خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا ثواب
صدقه و صله رحمی هر دو ترا باشد - فقال ابوطلحة افعل - پس گفت ابوطلحه بکنم هرچه فرمائی و بگردانم آن را در خویشان خود -
یا رسول الله فقسمها ابوطلحة فی اقاربه - پس قسمت کرد آن را ابوطلحه در خویشان خود - و بنی عمه - و در پسران عم خود و این بیان
اقارب ست یا از اقارب غیر ایشان مراد ست و آورده اند که معاویه در زمان امارت خود آن را از اقارب ابی طلحه بمال
فراوان خرید و قصر های بلند بنا کرد - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصدقة ان تشبع
کبدا جائعا - فاضل ترین صدقه آنست که سیر گردانی جگر گرسنه را طیبی گفته که مومن باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق
رواه البیهقی فی شعب الایمان -

باب

احادیث مولف ست که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر میکند دران متممات و ملحقات باب سابق را و در بعضی نسخ باب صدقة
المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست بمرأة خازن
وخادم را نیز شامل ست

الفصل الاول عن عائشة قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بیتها غیر مفسدة - چون
انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه خود از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده نمیشود در حالی که تباه نکننده و اسراف
نماینده است - کان لها اجرها بما انفقت - باشد مر آن زن را ثواب آن بسبب انفاق کردن وی - ولزوجها اجره
بما کسب - و باشد مر شوهر را ثواب او بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست - وللخازن مثل ذلک - و باشد
مر نگهبان دارنده را که این طعام حواله اوست مانند آن ثواب که زن را و شوهر او راست - لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا -
کم نمیکند و ناقص نمی گرداند بعضی از این سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تام ست و موجب نقصان نه - متفق علیه

واین حدیث مطلق ست و بجواز تصدق زن از طعام مرد خواہ اذن کند یا نہ و بعضی میگویند کہ جائز نیست زن را تصدق
ہیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی و این حدیث را تاویل میکنند یا اینکہ این مبنی ست بر عادت اہل حجاز کہ اہل
و خادم را اذن کردہ میگذارند در انفاق و تصدق از انچہ در خانہ است بر سائلان و ضعیفان و حدیث آیندہ صریح ست
در جواز بی امر و اذن و شاید کہ آن جماعت حمل کنند آن را بر امر جدید فافہم وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ
صلعم اذا انفقت المرأۃ من کسب زوجہا من غیر امرہ - چون انفاق کند زن از مال شوہر خود بی امر وی یا علم زن
برضای زوج صریحا یا دلالۃ و چیزے اندک باشد کذا فی الحواشی و تورپشتی گفتہ کہ امر و اذن راجع ست بعادت مردم
خواہ شہری باشند یا روستائی مختار ہمین قول ست - فلہا نصف اجرہ - پس مر آن زن راست نیمہ اجر آن یعنی
مشترک ست میان ایشان متفق علیہ - وعن ابی موسی الاشعری - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الخازن المسلم الامین الذی یعطی ما امر بہ - گنجینہ دار مسلمان امانت دار کہ میدہد انچہ امر کردہ شدہ است بدان حکم
کردہ است بدان مالک - کاملا موفرا - بکمال و تمام طیبۃ بہ نفسہ - در حالیکہ خوش ست بدان نفس وے
و کراہیت نمیدارد و تنگی نمی نماید - فیدفعہ الی الذی امر لہ بہ - پس میرساند آنرا بسوی کسیکہ امر کردہ شدہ ہست
مر او را بدان - احد المتصدقین - یکی از دو تصدق کنندگان ست و مراد بہ دو تصدق کنندہ یکی مالک کہ بحقیقت تصدق
میکند دیگر ہمین خازن متصف بصفات مذکورہ و متصدق ست کہ در حکم تصدق کنندہ است بظاہر و این عبارت
از قبیل قول ایشان ست کہ میگویند القلم احد اللسانین و الخال احد الابوین و مراد شرکت اوست در اجر و ثواب
و المتصدقین بکسر قاف نیز خواندہ اند متفق علیہ - وعن عائشۃ قالت ان رجلا قال للنبی صلی اللہ علیہ وسلم
ان امی افتلتت نفسہا - گفت عائشہ کہ مردی گفت مر آن حضرت را کہ مادر من مردہ است بمرگ ناگہانی و فلتہ یعنی
ناگہان شدن کاری و افتلات بمعنی بودن نیز آید - واظنہا لو تکلمت تصدقت - و گمان می برم او را کہ اگر سخن میکرد
و ہوشیار میبود تصدق میکرد بچیزے و وصیت میکرد بدان - فہل لہا اجر ان تصدقت عنہا پس آیا ہست مر او را
ثوابے اگر تصدق کنم از جانب وے - قال نعم گفت آن حضرت آری میرسد مر او را ثواب تصدقی کہ میکنی از جانب
وی متفق علیہ و درین حدیث دلیل ست بر آنکہ ثواب صدقہ میرسد بہ میت و ہمچنین دعا و استغفار برای میت
و مذہب اہل حق کہ اہل سنت و جماعت اند این ست کہ در عبادات بدنیہ اختلاف دارند مثل نماز و تلاوت قرآن و غیرہا
وصول ثواب ست امام عبد اللہ یافعی در روضۃ الریاحین میگوید کہ شیخ اجل اکرم عز الدین بن عبد السلام را بعد
از فوت او در خواب دیدند گفت ما در دنیا حکم میکردیم بعدم وصول ثواب تلاوت قرآن و درین عالم بر خلاف
آن یافتم واللہ المجیب

الفصل الثانی - عن ابی امامۃ قال سمعت رسول اللہ صلعم یقول فی خطبتہ عام حجۃ الوداع - گفت ابو امامہ

شنیدم آن حضرت را که میگفت در خطبهٔ خود سال حجة الوداع - لا تنفق امرأة شیئا من بیت زوجها الا باذن زوجها - انفاق
نکند زنی هیچ چیز را از خانهٔ شوهر خود مگر باذن شوهر خود - قیل - گفته شد - یا رسول الله ولا الطعام - و طعام را نیز
انفاق نکند از خانهٔ شوهر بے اذن شوهر با وجود آنکه در بابت آن قدر نیست که دراهم و دنانیر مثلا - قال ذلک افضل
اموالنا - گفت آن حضرت یعنی طعام بهترین مالهای ماست که بالفعل سبب کفاف معیشت و بقای بنیه است و مراد
بطعام اینجا حبوب و تمر ست نه مطبوخ و تواند طعام تر باشد و در بعضے نسخ افضل اموال الناس - رواه الترمذی

وعن سعد قال لما بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم النساء - گفت سعد بن ابی وقاص وقتیکه بیعت کرد آنحضرت
زنان را - قامت امرأة جلیلة کانها من نساء مضر - برخاست زنی بزرگ گویا که آن زن از زنان قبیله مضر ست
بضم میم و فتح ضاد معجمه که قبیله مشهورست از قبائل عرب از اولاد مضر بن نزار - فقالت - پس گفت آن زن یا نبی الله
انا کل علی آبائنا و ابنائنا و ازواجنا فما یحل لنا من اموالهم - بدرستیکه ما گرانیم یعنی عیالیم بر پدران و پسران و شوهران
در پس چه چیز حلال ست ما را از مالهای ایشان و کل بفتح کاف و تشدید لام گرانی و عیال کسی که مستقل نیست در کار
خود - قال الرطب تاکلنه و تهدینه - گفت آن حضرت حلال ست شما را از اموال ایشان طعام تر از آنچه زود تباه
می گردد مثل شوربا و شیر و میوه و تره و امثال آن میخورید شما آن را و هدیه می کنید و می فرستید آن را از برای هر که
میخواهید و حاجت نیست در ان باستیذان زیرا چه عرف و عادت جاریست بمسامحت در ان و اما طعام خشک
جائز نیست در ان از اذن و رضا و طیبی گفته که این در آباد و ابناء و امهات ست و اما ازواج و زوجات جائز نیست
مگر باذن و تصریح و حدیث صریح ست در شمول ازواج و مدار بر عرف و عادت ست چنانکه گفته شد - رواه ابو داود

الفصل الثالث عن عمیر مولی ابی اللحم - عمیر بضم عین و فتح میم که صحابی ست حاضر شده فتح خیبر را و روایت
دارد از مولای خود که ابی اللحم ست و از قدماء صحابه و مشاهیر ایشان ست و او حاضر شده بدر را و شهید شد
در حنین و ابی اللحم لقب اوست بجهت اباء کردن او از گوشت مطلقا و بعضی گفته اند که وی نمیخورد در جاهلیت از آنچه
ذبح کرده میشد برای اصنام - قال - گفت عمیر امرنی مولای ان اقدد لحما - امر کرد مرا مولای من که ابی اللحم ست که
خشک کنم گوشتی را - فجاءنی مسکین - پس آمد مرا مسکینی - فاطعمته منه - پس خورانیدم من آن مسکین را از آن
گوشت - فعلم بذلک مولای - پس عالم شد بآن یعنی بخورانیدن من آن مسکین را از آن گوشت مولای من
فضربنی - پس زد مرا - فاتیت رسول الله - پس آمدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم - فذکرت ذلک له
پس ذکر کردم این قصه را آن حضرت را - فدعاه - پس طلبید آن حضرت او را - فقال لم ضربته - پس گفت آن حضرت چرا
زدی او را - قال یعطی طعامی بغیر ان آمره - گفت میدهد طعام مرا بمسکینان بی آنکه امر کنم او را - فقال الاجر بینکما
پس گفت آن حضرت مر ان را خشم مخور زیرا که ثواب آن مشترک ست میان هر دو شما گفته اند که مقصود آن حضرت

آن نیست که بنده را حق تصرف ست در ملک مولی علی الاطلاق بلکه مقصود قسمت مولی ست و عدم ضرب عبد برین فعل بجهت اشتراک در ثواب غنیمت نیز داشتن آن - وفی روایة - و در روایتی این چنین آمده است که - قال - گفت عمیر کنت مملوکا بودم من بنده کسی - فسألت رسول الله - پس سوال کردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتصدق من مال موالی بشیء - آیا تصدق کنم من از مال مالک خود بچیزی و در بعضی نسخ موالی به لفظ جمع - قال نعم - گفت آن حضرت آری تصدق کن - والاجر بینکما نصفان - و ثواب مشترک ست میان شما دو نیم - رواه مسلم -

باب من لا یعود فی الصدقة

باب در بیان کسیکه باز نمی گردد در صدقه یعنی نمی باید که آنچه بکسی داده باز ستاند و بعد از دادن پشیمان گردد و در حدیث بیاید که خریدن نیز نشاید و این مبالغه است در نفی عود نیز و است از ان و بحقیقت عود نیست والله اعلم

الفصل الاول عن عمر بن الخطاب قال حملت علی فرس فی سبیل الله - روایت ست از امیر المومنین عمر گفت سوار کردم کسی را بر اسپ در راه خدا یعنی بخشیدم اسپ را بیکی از غازیان که اسپ نداشت - فاضاعه الذی کان عنده - پس ضایع گردانید آن اسپ را آن کسیکه بود آن اسپ نزد وی یعنی خوب نگاه نداشت و بسیاست کرد و خبر دار نشد گویا هلاک کرد آن را و ضیاع هلاک شدن و اضاعت هلاک گردانیدن - فاردت ان اشتریه پس خواستم من که بخرم آن اسپ را - وظننت انه بائعه برخص - و گمان بردم که وی بفروشد آن اسپ را بارزانی و رخص بضم را ارزانی و ارزان داشتن - فسألت النبی - پس پرسیدم پیغمبر را صلعم - که خریدن من اسپ را از وی خوب ست یا نه فقال لا تشتره ولا تعد فی صدقتک - پس گفت آن حضرت مخر آن را و باز مگرد در صدقه خود - وان اعطاک بدرهم - و اگرچه بدهد وی اسپ را بیک درهم و نظر بظاهر عبارت و سوق کلام چنان مینماید که گویند اگرچه بفروشد آن را بیک درهم و چون گفته نظر بارزانی و صحت بیع وی شرعا مکن نظر بآن کن که آن هبه و صدقه تو به ظاهر در معنی عود ست فافهم بعد ازان تعلیل کرد آن حضرت از تقبیح عود در القول خود - فان العائد فی صدقته کالکلب یعود فی قیئه - زیرا که بدرستی که عود کننده در صدقه خود مانند سگ ست که قی میکند و قی خود را باز میخورد آن را - وفی روایة - و در روایتی این چنین آمده است که - لا تعد فی صدقتک فان العائد فی صدقته کالعائد فی قیئه - متفق علیه - وعن بریدة - قال کنت جالسا عند النبی - گفت بریده بودم من نشسته نزد پیغمبر صلعم اذ اتته امرأة - ناگاه آمد آن حضرت را زنی - فقالت - گفت آن زن - یا رسول الله انی تصدقت علی امی بجاریة - بدرستیکه من تصدق کرده ام بر مادر خود داهی را - وانها ماتت - و بدرستی که مادر من مرده است یعنی آن جاریه بعد از مردن مادرم میرسد بمن بارث من چه میفرمائی آیا این هم از قبیل داخل عود در صدقه هست یا نه - قال وجب اجرک - گفت آن حضرت ثابت شد اجر و ثواب تو به تصدق کردن تو آن را به مادر - وردها علیک المیراث - و بازگردانید آن جاریه را بتو میراث و ملک میراث

فرودی ست که ثابت میگردد نه باختیار بخلاف شرا که وی در حکم استمرار دست باختیار - قالت - باز گفت آن زن - یا رسول الله
انه کان علیها صوم شهر - بود بر مادر من روزهٔ یک ماه که آن را بعلت مرض یا سفر یا حیض خورده بود - افاصوم عنها - پس
آیا روزه دارم من از جانب وی - قال صومی عنها - گفت آن حضرت روزه بدار از جانب وی - قالت - باز گفت آن زن
انها لم تحج قط افاحج عنها - مادر من حج نگزارده است هرگز آیا پس حج بگزارم از وی - قال نعم حجی عنها - پس گفت آن حضرت
آری بگزار حج از وی - رواه مسلم - بدانکه این حدیث دلالت دارد بر آنکه ولی را میرسد که نگاه دارد از میت آنچه بر وی
بود از روزهٔ قضای رمضان یا نذر یا کفارت و باین رفته است امام احمد با این حدیث و تجویز کرده اند آنرا ائمه ثلثه
کذا قال الطیبی و مذهب ما آن ست که روزه ندارد از میت ولی وی زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ یکی
از دیگری و نماز نگزارد هیچ یکی از دیگری بلکه اطعام کند و فدیه دهد اگر وصیت کرده است واجب ست فدیه از ثلث
و اگر وصیت نکرده جائز ست که تبرع کنند ورثه اما لازم نیست و نزد شافعی حاجت نیست بوصیت کذا ذکر فی الهدایه و تفصیل
کلام آن ست که عبادات چند نوع ست یکی مالی محض ست چنانچه زکوة و دیگر بدنی محض چنانچه صلوة و دیگر مرکب از مالی و
بدنی چنانچه حج و نیابت جاری ست در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود بفعل نائب و جاری نیست
در نوع ثانی بهیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس ست و آن حاصل نمیگردد بفعل نائب و جاری میگردد در نوع ثالث نزد
عجز از جهت معنی ثانی که مشقت ست بتنقیص مال و جاری نمیگردد نزد قدرت از جهت عدم اتعاب نفس و در حج نفل جائز ست
انابت در حالت قدرت نیز زیرا که باب نفل اوسع ست و ظاهر عبارت حدیث آن ست که حج نفل بود فافهم والله اعلم

تمام شد کتاب الزکوة بعون الله و توفیقه تعالی اوست کتاب الصوم نسال الله اتمامه

کتاب الصوم

صوم و صیام در لغت بمعنی امساک و در شرع عبارت ست از باز داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و اختلاف
کرده اند که صلوة افضل ست یا صوم مشهور نزد جمهور آن ست که صلوة افضل ست از سائر اعمال چنانکه بحدیث واقع شده
است و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل ست زیرا که در حدیث واقع شده است علیک بالصوم
فانه لا عدل له و ظاهر این تخصیص بمخاطب ست فافهم

الفصل الاول عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء - چون
می در آید رمضان گشاده میشود درهای آسمان - و فی روایة فتحت ابواب الجنة - گشاده میشود درهای بهشت - و غلقت ابواب
جهنم - و بسته میشود درهای دوزخ - و سلسلت الشیاطین - و زنجیر بسته کرده میشوند شیطانان - و فی روایة فتحت ابواب الرحمة
گشاده میشود درهای رحمت - رمضان مشتق از رمض ست بمعنی سخت تافتن گرمای آفتاب بر ریگ و زمین و چیزها و
سوختن قدمها و جگر با چریدن گوسفند و سوختن درون و علت ناک شدن وی از آن و گویند که در آن هنگام که نقل

میکردند اسامی مشهور را ودر لغت قدیم نام کردند آنها را بنامها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این ماه بزبان هر دو والله اعلم
فتحت بتخفیف و بتشدید هر دو آمده است وگشاده شدن درهای آسمان کنایت ست از پیاپی فرستادن رحمت و صعود
اعمال بی مانع و اجابت دعا و گشاده شدن درهای بهشت از بذل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ
از تنزیه نفوس روزه داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی و قمع شهوات و در زنجیر کردن شیاطین از بسته
شدن طرق معاصی و وساوس و در روایت اخیر که اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر هم میکند و خلاصه همه معنی این ست
متفق علیه - وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الجنة ثمانیة ابواب فرمود آن حضرت
که در بهشت هشت در ست منها باب یسمی الریان - از جمله درها دری ست که نامیده میشود آن را ریان بفتح را و تشدید
یا از ری بمعنی سیرابی - لا یدخله الا الصائمون - در نمی آیند آن را مگر روزه داران بیان آن در باب فضل صدقه گذشت
متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له
ما تقدم من ذنبه - کسیکه روزه دارد رمضان را از جهت ایمان بخدا و امتثال امر وی و تصدیق بوعده وی چشم داشت
اجر و ثواب وی آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از گناه وی - ومن قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم
من ذنبه - وکسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گزارد در شبهای وی از جهت ایمان و حسبة لله آمرزیده شود آنچه پیش رفته
از گناهان وی - ومن قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا - وکسیکه قیام کند در شب قدر بجهت ایمان واحتساب - غفر له
ما تقدم من ذنبه متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل عمل ابن آدم یضاعف - هر عمل نیک
آدمی زاد مضاعف کرده میشود باین وجه که - الحسنة بعشر امثالها - یک نیکی به ده چند وی - الی سبع مائة ضعف - تا هفتصد
مانند بر اندازه شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص لله سبحانه و فضل وی - قال الله تعالی الا الصوم - گفت خدای
تعالی مگر روزه که جزای آن از آن بیحد و بی اندازه است - فانه لی - زیرا که روزه برای من ست - وانا اجزی به - ومن
جزا میدهم بآن هرچه میخواهم و چندانکه میخواهم از حد حصر و احصا بیرون فانه لی زیرا که روزه مخصوص مرا ست اگرچه همه چیز او را ست
تعالی و تقدس و همه عبادات برای اوست و روزه را در آن میان تخصیص کرد و تکریم و تشریف خاص مخصوص گردانید
از جهت آنکه این عبادت بعید ست از ریا و پوشیده است از چشم غیر بخلاف سائر عبادات که ریا بدان راه می یابد و
لهذا منع کرده اند که گوید من روزه دارم مگر در فرض که متعین و معلوم ست و از جهت آنکه نفس را در آن حظی نیست چنانکه
فرمود - یدع شهوته وطعامه من اجلی - ترک میدهد صائم خواهش نفس خود را خصوصا طعام خود را که احتیاج بدان اشد
واکثر ست از جهت من و طلب ثواب و رضای من و در بعضی روایات طعامه وشرابه وگفته اند که چون حق سبحانه وتعالی معبود بنده
نشده و تعظیم کفار در هیچ عصری از اعصار معبودات خود را بصوم نبوده اگرچه بصورت صلوة و سجود بوده است و بعضی
گفته اند که استغنا از طعام و سائر شهوات از صفات پروردگار تعالی ست و چون تقرب جست بنده بدرگاه وی

تعالی بانچه موافق و مشابه صفات اقدس اوست نسبت کرد آن را بخود و موافق سیاق حدیث آن ست که اضافت از جهت
آن ست که وی سبحانه عالم ست بمقدار ثواب و تضعیف آن و منفرد ست بدان - للصائم فرحتان - مر روزه دار را دو
خوشی و شادمانی ست - فرحة عند فطره - یک فرحت نزد کشادن روزه است یا بجهت انتعاش طبیعت بسیری و سیرابی
بعد از گرسنگی و تشنگی یا بضمیمه نورانیت عبادت و قرب و شکر چنانکه گفته اند که آب سرد و شیرین می برآرد شکر از درون
دل یا بجهت شکر با تمام نعمت و توفیق - و فرحة عند لقاء ربه - و فرحت دیگر نزد حصول لقای پروردگار ست که در آخرت
خواهد شد - ولخلوف فم الصائم اطيب عند الله من ريح المسك - و هر آئینه بوی دهن روزه دار خوشتر ست نزد خدا
از بوی مشک تصویر و تمثیل معقول ست به محسوس و خلوف بضم و فتح نیز آمده بوی دهن و اخلاف متغیر شدن بوی
دهن - والصيام جنة - و روزه سپر ست و پناه است از رسیدن شر شیطان در دنیا یا از آتش دوزخ در آخرت -
فاذا كان يوم صوم احدكم فلا يرفث يفحش فلا يصخب - پس چون باشد روز روزه یکی از شما پس باید که کلام نکند بکلام قبیح و فحش نگوید -
ولا يصخب بفتح خاء بلند نگرداند آواز بهذیان و خصومت - فان سابه احد او قاتله فليقل انى امرؤ صائم - پس اگر دشنام
دهد روزه دار را یکی و قتال کند یعنی خصومت کند او را کسی پس باید که دشنام ندهد و خصومت نورزد و بگوید که من مرد
روزه دارم بزبان گوید یا بدل خود بگوید که من روزه دارم مرا نشاید که دشنام کنم و خصومت نمایم بعضی گویند که
اگر روزه فرض باشد بزبان گوید و اگر نفل باشد بدل تا از ریا دور باشد و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که موضع خلاف
صوم نفل ست و در فرض البته بزبان گوید - متفق عليه -

الفصل الثانی - عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان اول ليلة من شهر
رمضان صفدت الشياطين - چون می باشد نخست شبی از ماه رمضان بند کرده میشوند و محکم بسته میشوند شیاطین و صفاد
بکسر صاد و دال بند و غل و آنچه اسیر را بدان بند کنند از قید و غیره و صفدت به تشدید فا روایت ست - ومردة الجن
و بند کرده میشوند سرکشان سخت از جن و مردة بفتحات جمع مارد چنانچه طلبة جمع طالب - وغلقت ابواب النار - و بسته
میشوند درهای آتش - فلم يفتح منها باب - پس کشاده نمیشود از ان هیچ دری - وفتحت ابواب الجنة - و کشاده میشوند
درهای بهشت فلم يغلق منها باب - پس بسته نمیشود از وی دری - وينادى مناد - و ندا میکند و آواز میدهد آواز دهنده
و میگوید - يا باغى الخير اقبل - ای طلب کننده نیکی و ثواب پیش آی که وقت تست - ويا باغى الشر اقصر -
و ای طلب کننده بدی باز دار نفس خود را از گناهان که وقت توبه از گناهان و ترک کردن آنهاست - ولله عتقاء
من النار - و مر خدای راست آزاد کردگان از آتش دوزخ یعنی در رمضان - وذلك كل ليلة - و آن آزاد کردن در هر شب
مخصوص بشب قدر نیست - رواه الترمذی و ابن ماجه و رواه احمد عن رجل وقال الترمذی هذا حديث غريب
الفصل الثالث - عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتاكم رمضان - آمد شما را

رمضان - شهر مبارک - ماهی ست که برکت کرده شده است در وی - فرض الله علیکم صیامه - فرض گردانیده است
خدای تعالی بر شما روزهٔ آنرا - تفتح فیه ابواب السماء - کشاده میشوند در وی درهای آسمان - وتغلق فیه ابواب الجحیم -
وبسته میشوند در وی درهای دوزخ - وتغل فیه مردة الشیاطین - وغل کرده میشوند در وی مردهٔ شیاطین وغل نقیض
بندگردن - فیه لیلة خیر من الف شهر - در رمضان شبی ست که بهتر ست از هزار ماه مراد شب قدر ست - من حرم خیرها فقد حرم
من خیر کثیر - کسیکه محروم گردانیده شد نیکی وثواب آن را پس تحقیق محروم گردانیده شده از خیر کثیر یا از همه خیر چنانکه
در حدیث انس میاید واین مبالغه است یا مراد خیر متعلق باه رمضان وظاهر آن ست که مراد ثبوت حقیقت حرمان ست با قطع
نظر از متعلق - رواه احمد والنسائی - وعن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام والقرآن
یشفعان للعبد - گفت آنحضرت که روزه وقرآن شفاعت میکنند مر بنده را - یقول الصیام ای رب انی منعته الطعام
والشهوات بالنهار فشفعنی فیه - میگوید روزه ای پروردگار من بدرستیکه من باز داشتم او را از خورش وشهوات دیگر
چنانچه آب وجماع در روز پس قبول کن شفاعت مرا در وی وظاهر آن ست والله اعلم که مراد تمامهٔ شهوات باشد
از مستلذات حواس در روزهٔ کامل که اهل طریقت راست آن ست که تمامهٔ اعضاء وحواس را بازگرفت فرماید وآنچه را با
باز دارد عموم رحمت الهی بمنع طعام وشراب وجماع اکتفا کرد تا همه را شامل باشد وغیبت ومذهب سفیان ثوری ناقض
صوم ست - ویقول القرآن منعته النوم باللیل فشفعنی فیه - ومیگوید قرآن منع کردم من او را از خواب در شب پس قبول کن
شفاعت مرا در وی - فیشفعان - پس قبول کرده میشود شفاعت صیام وقرآن وشفاعت خواهش کردن درگذرا
گناه کسی را تشفیع وشافع خواهش گر وتشفیع پذیرفتن شفاعت مشفع بفتح فا وتشدید آن پذیرفته شده شفاعت وی
رواه البیهقی فی شعب الایمان - واحمد وطبرانی نیز روایت کرده ورجال وی حجت اند در صحت وحاکم گفته صحیح علی شرط
مسلم - وعن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله - گفت انس درآمد ماه رمضان پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر قد حضرکم وفیه لیلة خیر من الف شهر - بدرستیکه این ماه بتحقیق حاضر شده شما را
ودر وی شبی ست بهتر از هزار ماه - من حرمها فقد حرم الخیر کله - کسیکه محروم گردانیده شده از آن شب پس تحقیق محروم
گردانیده شده از خیر همه خیر - ولا یحرم خیرها الا کل محروم - ومحروم گردانیده نمیشود از خیر این شب مگر هر کسیکه محروم ست
از سعادت وموسوم ست بسمت حرمان ومجمل ست بیان این عبارت ناظر بمعنی اخیر ست که در حدیث ابی هریره گفتیم
رواه ابن ماجه - وعن سلمان الفارسی - قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر یوم من شعبان -
گفت سلمان فارسی خطبه خواند ما را آن حضرت در پسین روز از ماه شعبان - فقال - پس گفت - یا ایها الناس قد اظلکم
شهر عظیم - ای مردمان بتحقیق اشراف کرد وسایه انداخت شما را ماهی بزرگ - شهر مبارک - ماهی ست که برکت
کرده شده است در وی - شهر فیه لیلة خیر من الف شهر جعل الله صیامه فریضة گردانیده ست خدا تعالی روزهٔ ماه را

و قیام لیلہ تطوعا و گردانیدہ است نماز کردن را در شب وی نفل و سنت - من تقرب فیہ بخصلۃ من الخیر کسیکہ نزدیکی
جوید بدرگاہ حق در وی بخوئی و خصلتی از نیکی یعنی نفل - کان کمن ادی فریضۃ فیما سواہ - باشد ہمچو کسیکہ بگزارد فرض را
در ماہی کہ غیر رمضان ست - ومن ادی فریضۃ فیہ کان کمن ادی سبعین فریضۃ فیما سواہ - و کسیکہ ادا کند فریضہ را در وی
باشد ہمچو کسیکہ بگزارد ہفتاد فریضہ را در ماہی کہ غیر رمضان ست - وہو شہر الصبر - و ماہ رمضان ماہی ست کہ در وی صبر است
از شہوات نفس - والصبر ثوابہ الجنۃ - و صبر کردن ثواب وی بہشت ست - وشہر المواساۃ - و ماہ رمضان ماہی ست
کہ در وی غمخوارگی فقرا و گرسنگان باید کرد و مواسات بمال و تن با کسی غمخوارگی کردن - وشہر یزاد فیہ رزق المومن
ماہی ست کہ زیادہ میشود در وے رزق مسلمان و برکت دادہ میشود در وی و نیز بتوسیع طعام و مواسات کہ در وی
کردہ میشود باید بسبب وسعت رزق فقرا و محتاجان خواہد شد - من فطر فیہ صائما کان لہ مغفرۃ لذنوبہ - کسیکہ روزہ کشاید
روزہ داری را باشد سبب آمرزیدن مر گناہان او را - وعتق رقبتہ من النار - و سبب آزادی ذات وی از آتش - وکان
لہ مثل اجرہ من غیر ان ینقص من اجرہ شیئ - و باشد مر او را مانند مزد آن روزہ دار بی آنکہ کم شود از مزد وی چیزے
قلنا - گفتیم یا رسول اللہ لیس کلنا یجد ما یفطر بہ الصائم - نیست ہمہ ما یابد معنے کہ بیابیم چیزے را کہ روزہ
گشایانیم روزہ دار را و یجد در اکثر نسخ بنون ست و در بعضی بیاست و این بسبب قاعدہ عربیت ظاہر ترست چنانکہ
در بعض نسخ دیگر مقرر شدہ است - فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعطی اللہ ہذا الثواب
من فطر صائما علی مذقۃ لبن - میدہد خدای تعالی این ثواب را بکسی کہ روزہ گشاید روزہ دار را بدمی از شیر آمیختہ
بآب - مذقہ شیر آمیختہ بآب را گویند و شربت ست کہ شیر با آب آمیختہ می خورانند - او تمرۃ یا روزہ گشاید بیک خرما - او شربۃ من ماء - یا بدمی از آب
ومن اشبع صائما سقاہ اللہ تعالی من حوضی شربۃ لا یظما بعدہ ابدا - و کسیکہ سیر گرداند روزہ دارے را بنوشاند او را خدای تعالی
از حوض من کہ حوض کوثر ست نوشیدنی از آب کہ تشنہ نگردد بعد از وی ہرگز حتی یدخل الجنۃ تا آنکہ در آید بہشت را و چون در
آید بہشت را ہمیشہ تشنگی آنجا اصلا نیست - وہو شہر اولہ رحمۃ - و ماہ رمضان اول وی سبب افاضت رحمت ست از
خدای تعالی کہ بدان مستعد و قابل ظہور انوار و اسرار گشتہ از ظلمات گناہان و کثافت معصیت می برآید - و اوسطہ مغفرۃ
و میانہ وی سبب مغفرت و آمرزش گناہان ست - وآخرہ عتق من النار - و آخر ماہ رمضان آزاد شدنی ست از
آتش دوزخ چون طاعات بسیار شد و معاصی مغفور گردید از آتش دوزخ آزاد شد و تہیی و مستعد دخول جنت گردید
ومن خفف عن مملوکہ فیہ - و کسیکہ تخفیف کند از وی در غلام خود کہ روزہ دارند و تکلیف و مشقت کند غفر اللہ لہ و اعتقہ
من النار - بیامرزد خدای تعالی مر او را و آزاد گرداند او را از آتش دوزخ - وعن ابن عباس قال کان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل شہر رمضان اطلق کل اسیر - بود آن حضرت چون می در آمد ماہ رمضان رہا
میکرد ہر بندہ را - واعطی کل سائل - و میداد ہر خواہندہ را شاید کہ درینجا کسی گوید کہ چگونہ روا باشد رہا کردن

اسیر و شاید که درین میان کسی باشد که مردی حق باشد و کسی را چه لیقی آن ست که بگویم اسیران آن حضرت یهود بودند یکی
کافران که اسیر کرده بودند در غزوات و آن حضرت مخیر بود بعد از اسیر ساختن میان منت نهادن و رها کردن و میان
فدیه گرفتن و بنده ساختن بنده و اکثر ائمه و مشتمی ست قتل یا استرقاق نیز و حنفیه نیز و میان ایشان کسی که مردی
حقوق الناس اند و این و امثال آن باشد و اگر باشد شاید که آن حضرت از شائبهٔ خصوم کرده باشد و عن ابن عمر
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الجنة تزخرف لرمضان روایت است از ابن عمر آن حضرت که بهشت آراسته میشود برای رمضان
من راس الحول الی حول قابل - از سر سال تا سال آینده زخرف بضم زای و را از سر اینچه آراسته و آباد باشد
زخرف آراستن نمایند الاشیاء آن البشرهای وی - قال فاذا کان اول یوم من رمضان پس چون باشد نخست
روز از رمضان - هبت ریح تحت العرش من ورق الجنة علی الحور العین - میوزد بادی از زیر عرش از برگهای بهشت
بر زنان سفید پوست سیم اندام سخت سفیدی و سیاهی چشم و از فراخ کشاده چشم حور جمع حوراء و عین جمع عیناء
فیقلن یا رب اجعل لنا من عبادك ازواجا تقر بهم اعیننا پس میگویند آن زنان بهشت ای پروردگار ما بگردان از ما
از بندگان خود شوهران که خنک گردد و قرار گیرد بایشان چشمهای ما - و تقر اعیننا - و خنک گردد و قرار گیرد
چشمهای ایشان بالقر بفتح قاف و کسر آن یا از قر بضم قاف یعنی سردی دست و چشم بمشاهدهٔ محبوب سرد گردد و لذت
گیرد و گرمی و سوزش وی در عین اصلا نبود یا از قر بفتح قاف یعنی قرار و چشم منتظر محبوب قرار گیرد و ساکن گردد
و چپ و راست نگرد و در حدیث واقع شده است که جعلت قرة عینی فی الصلوة و اولاد را قرة العین گفتن نیز
از اینجاست - رواه البیهقی الاحادیث الثلثة فی شعب الایمان - وعن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال یغفر لامته فی آخر لیلة من رمضان - روایت است از ابی هریره که آن حضرت گفت آمرزیده میشود مر امت
او را در آخر شبی از رمضان و در بعض روایات لامتی - قیل گفته شد صحابه - یا رسول الله اهی لیلة القدر - آیا آن
که آمرزیده میشود در وی است شب قدر است که بخشیدن گناهان و سلامت از آفات از خواص و لوازم اوست - قال
گفت آن حضرت آن شب شب قدر نیست - ولکن العامل انما یوفی اجره اذا قضی عمله - ولیکن کار کننده تمام داده
میشود مزد او مگر وقتیکه تمام کند عمل خود را و آن در آخر شب اخیر باشد یعنی این مغفرت از جهت فراغ از این عمل ست
نه از جهت شب قدر - رواه احمد

باب رؤية الهلال

هلال نام غره قمر ست و بعضی گفته اند تا دو شب و بعضی گفته اند تا سه شب و هفت شب نیز گفته و گفته اند در دو شب
آخر ماه بیست و ششم و بیست و هفتم و در غیر این شبها قمر ست کذا فی القاموس مراد اینجا بمعنی اول ست که دیده شود
در شب نخست از رمضان یا از شوال که واجب ست در نهار وی صوم یا افطار

الفصل الاول ـ عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تصوموا حتى تروا الهلال ـ روزه مداريد
تا آنكه ببينيد هلال را ـ ولا تفطروا حتى تروه ـ و افطار مكنيد براى عيد تا آنكه ببينيد آن را ـ فان غم عليكم فاقدروا له ـ
پس اگر پوشيده شود ماه بر شما بغمام يعنى بابر پس اندازه كنيد ماه را يعنى بشماريد روزهاى او را يعنى سى روز تمام كنيد و كامل
گردانيد اين عدد را و روزهاى كه پوشيده شده ماه است بشمار ـ و صاحب هدايه گفته است كه اين مذهب ما و مذهب مالك
و ابى حنيفه و جمهور سلف و خلف است و بعضى گفته اند كه مراد تقدير منازل قمر و ضبط حساب نجوم است تا دانسته شود كه اين
ماه سى روز است يا بيست و نه و اين قول نه سديد است زيرا كه قول منجمين نامقبول و نامعتبر است در شرع و اعتماد بران
نكرده اند آن حضرت صلى الله عليه وسلم و اصحاب و اتباع رضى الله عنهم و سلف و خلف رحمة الله عليهم بدان عمل نموده اند
و اعتبار نكرده اند و عادت عرب نيز بدان واقع نشده چنانكه در حديث آينده بيايد نحن امة امية لا نكتب ولا نحسب
الحديث ـ وفى رواية قال الشهر تسع وعشرون ليلة ـ و در روايتى آمده كه ماه بيست و نه شب مى باشد ـ فلا تصوموا حتى تروه
پس روزه مداريد تا آنكه ببينيد ماه را ـ فان غم عليكم فاكملوا العدة ثلثين ـ پس اگر پوشيده شود ماه با بر بر شما پس تمام
گردانيد شمار سى روز و اين روايت صحيح است و دران كه مراد شمار سى روز است نه رعايت حساب نجوم و منازل ـ
متفق عليه ـ وعن ابى هريرة ـ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صوموا لرؤيته فان غم عليكم فاكملوا عدة
شعبان ثلثين متفق عليه ـ وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا امة امية لا نكتب ولا نحسب ـ
فرمود ما يعنى عرب گروهى ايم امى كه حساب و كتاب را نميدانيم ـ الشهر هكذا وهكذا وهكذا ـ ماه همچنين است و همچنين و همچنين باز
كرد همه انگشت هر دو دست خود ـ وعقد الابهام فى الثالثة ـ و بست سر انگشت را در بار سوم براى تعيين عدد بيست و نه
ثم قال ـ پس گفت آن حضرت صلعم ـ الشهر هكذا وهكذا وهكذا ـ يعنى آنكه سر انگشت را عقد كند يعنى تمام الثلثين ـ در
حاليكه ميخواهد آن حضرت تمام عدد سى را يعنى مرة تسعا وعشرين ومرة ثلثين يعنى يكبار ماه بيست و نه روز ميباشد
بار ديگر سى روز ـ متفق عليه ـ وعن ابى بكرة ـ بفتح موحده و سكون كاف ثم تاء در آخر صحابى مشهور است از خيار
اصحاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم نام وى نفيع است بضم نون و فتح فا خود را از بالاى قلعه روز طائف از چرخ چاه نزد
آن حضرت انداخت پس كنيت او ابو بكره شد و بكره بفتح با و سكون كاف چرخ چاه ـ قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم شهرا عيد لا ينقصان ـ دو ماه عيد اند كم نمى شوند يعنى در حكم شريعت و ثواب آخرت اگرچه در عدد كم شوند و بيست
و نه آيند آن دو ماه كدام اند رمضان و ذو الحجة ـ متفق عليه ـ وعن ابى هريرة ـ قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا يتقدمن احدكم رمضان بصوم يوم او يومين ـ بايد كه پيشى نكند يكى از شما رمضان را بروزه يك روز يا دو روز
الا ان يكون رجل كان يصوم صوما ـ مگر آنكه باشد مردى كه روزه ميداشت روزه را يعنى عادت وى بود كه در روزى
معين مثل دوشنبه يا پنجشنبه مثلا روزه ميداشت اتفاقا پيش از رمضان آن روز واقع شد فليصم ذلك اليوم ـ

پس باید که روزه دارد دران روز و بعضی گفته اند که این نهی مخصوص ست بضعفا و آن حضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرده است
میان صوم شعبان و رمضان متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انتصف شعبان فلا تصوموا
چون نیمه رسید ماه شعبان پس روزه ندارید این نیز در حق کسی ست که قوت ندارد در پیاپی داشتن روزه ها
رواه ابو داود والترمذی وابن ماجة والدارمی - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احصوا هلال شعبان
لرمضان - شمار کنید ماه نو شعبان را از برای تحقیق ماه رمضان تا عدد ایام وی مشخص گردد و معلوم گردد که بیست و نه
یا سی ست - رواه الترمذی - وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت ما رایت النبی صلی الله علیه وسلم یصوم شهرین
متتابعین الا شعبان ورمضان - گفت ام سلمه ندیدم من آن حضرت را که روزه میداشت دو ماه پیاپی مگر شعبان
و رمضان را - رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة - وعن عمار بن یاسر قال من صام الیوم الذی
یشک فیه فقد عصی ابا القاسم - کسیکه روزه دارد در روزیکه شک کرده میشود پس بتحقیق بی فرمانی کرد ابو القاسم یعنی محمد
رسول الله و ابو القاسم کنیت آن حضرت ست صلی الله علیه وسلم - رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة
والدارمی - بدانکه یوم الشک عبارت ست از روزیکه احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد
بپوشیده شدن هلال در ابر یا غیر آن در شب روز بیست و نهم و علما را اختلاف ست در روزه آن مختار نزد امام
ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آن ست که روز شک روزه ندارند و مکروه ست روزه داشتن دران و اگر دارند
بنیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روزه از رمضان ثابت شود روزه هم از رمضان واقع خواهد شد و مستحب ست
نزد ما کسی را که موافق افتد روزیرا که عادت دارد روزه داشتن دران روزه خاص را و غیر ایشان افطار کنند
بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما میگویند که اگر در آسمان علتی باشد یوم شک نیست و حساب کرده میشود روزه
وی از رمضان و ابن عمر و بسیاری از صحابه چون میگذشت از شعبان بیست و نه روز طلب میکردند هلال را اگر میدیدند
آن را یا می شنیدند خبر آن را روزه میداشتند و الا مطلع اگر صاف و بی علت بودی افطار می نمودند و اگر علت بودی
روزه میداشتند و حمل کرده اند این را بصوم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده مراد بدان روزه بنیت رمضان
میدارند والله اعلم - وعن ابن عباس - قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی رایت الهلال
یعنی هلال رمضان - آمد اعرابی نزد آن حضرت و گفت بدرستی که من دیده ام هلال یعنی هلال رمضان را -
فقال اتشهد ان لا اله الا الله - پس گفت آن حضرت آیا گواهی میدهی بوحدانیت حق - قال نعم گفت اعرابی آری
گواهی میدهم - قال اتشهد ان محمدا رسول الله - گفت آن حضرت آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده خداست
قال نعم - گفت آری گواهی میدهم - قال یا بلال اذن فی الناس ان یصوموا - گفت آن حضرت ای بلال ندا کن

و بمردم و اعلام کن ایشان را که روزه دارند۔ رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی۔ و درین
حدیث دلیل ست بر آنکه یک مرد مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نباشد مقبول ست خبر وی در باره رمضان و شرط
نیست لفظ شهادت و تفصیل مذهب آن ست که مذهب حنفیه و صحیح از مذهب شافعی و مشهور از مذهب احمد آن ست
که ثابت میشود هلال رمضان بخبر واحدی عدل و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی ست که متعلق
بدان ست وجوب این صوم پس مشابه شد روایت احادیث و اخبار را بخبر واحد عدل و نزد مالک و در قولی شافعی مر
را و در روایتی از احمد و اسحٰق شرط ست شهادت دو کس چنانکه در سائر شهادات و لیکن عدالت شرط ست باتفاق
و طحاوی گفته قبول کرده میشود عادل باشد یا غیر عادل مراد بغیر عدل مستور ست چنانچه ظاهر حدیث ست و نزد
بعضی مقبول ست خبر امرأة و عبد و این در صوم ست با غیم و در فطر با غیم شرط ست عدد شهادت و عدالت و شرط
وی علت در هر دو شرط ست جمع کثیر و مراد بکثرت عدد تواتر ست و نزد بعضے اہل محله و در روایت ست از ابی یوسف
پنجاه مرد۔ وعن ابن عمر قال تراءی الناس الهلال۔ بیک دگر نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند برای دیدن
آن۔ فاخبرت رسول الله صلی الله علیه وسلم انی رأیته۔ پس خبر دادم من آنحضرت را که من دیده ام ماه را فصام
وامر الناس بصیامه۔ پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بروزه داشتن۔ رواه ابو داود والدارمی

الفصل الثالث۔ عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتحفظ من شعبان
ما لا یتحفظ من غیره۔ گفت عائشه بود آن حضرت که یاد میداشت ایام شعبان را و نگاهبانی میکرد آنچه نمیکرد از غیر
شعبان یعنی تکلف میکرد و مبالغه می نمود در شمردن ایام ماه شعبان برای محافظه صوم رمضان فی الصراح تحفظ
هشیار و بیدار بودن و یک یک یاد کردن۔ ثم یصوم لرؤیة رمضان۔ پس روزه میداشت آن حضرت برؤیت
ماه رمضان۔ فان غم علیه عد ثلثین یوما ثم صام۔ پس اگر پوشیده میشد ماه شمار میکرد سی روز را پس روزه میداشت
رواه ابو داود۔ وعن ابی البختری۔ بفتح موحده و سکون معجمه و فتح فوقیه تابعی ست نام وی سعید
ابن فیروز کوفی۔ قال خرجنا للعمرة۔ بیرون آمدیم ما برای عمره گزاردن۔ فلما نزلنا ببطن نخلة۔ پس چون
فرود آمدیم ما ببطن نخله که موضعیست میان مکه و طائف۔ تراءینا الهلال۔ جمع شدیم بر طلب هلال۔ فقال بعض القوم
هو ابن ثلث۔ پس گفتند بعضی از قوم که این ماه سه شب ست۔ وقال بعض القوم هو ابن لیلتین۔ و بعضی از قوم گفتند
که این ماه دو شب ست۔ فلقینا ابن عباس فقلنا۔ پس ملاقات کردیم با ابن عباس را پس گفتیم۔ انا رأینا الهلال
فقال بعض القوم هو ابن ثلث وقال بعض القوم هو ابن لیلتین فقال ای لیلة رأیتموه۔ گفت ابن عباس که در کدام شب
دیدید شما ماه را۔ قلنا لیلة کذا وکذا۔ گفتیم ما دیدیم شب چنین و چنین یعنی فلان شب تعیین کردند آن شب را که دیده بودند
فقال ان رسول الله۔ پس گفت ابن عباس که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مده للرؤیة۔ مدت گردانیده است

رمضان را وقت دیدن ہلال یعنی مدت رمضان زمان دیدن ہلال گردانیده است یعنی ہرگاه که ہلال ببینید رمضان کنید۔
فهو لیلة رأیتموه ۔ پس این ہلال مر شبی راست که دیده آید او را دران شب ۔ وفی روایة عنه قال ۔ و در روایتی از ابی البختری
ہمچنین آمده است که گفت وی ۔ اهللنا رمضان ۔ دیدیم ما ماه رمضان را اہلال و استہلال ماه دیدن و معنی بر داشتن
آواز نزد دیدن ہلال نیز آید ۔ ونحن بذات عرق ۔ وحال آنکه بودیم ما در موضعی که نام وی ذات عرق ست بکسر العین
وسکون راء و یک بہمان موضع ست که مذکور شد ۔ فارسلنا رجلا الی ابن عباس لیسأله ۔ پس فرستادیم ما مردی را
بسوی ابن عباس که بپرسد او را این ماه کدام شب ست ۔ فقال ابن عباس قال رسول الله ۔ پس گفت ابن عباس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله قد مدّه لرؤیته ۔ بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق مدت گردانیده است رمضان
را زمان دیدن ہلال ۔ فان اغمی علیکم فاکملوا العدة ۔ پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام و کمال گردانید شمار را
یعنی سی روز شمار کنید در روزه داشتن ۔ رواه مسلم

باب در سحور و مقاصد مختلفه از صوم

الفصل الاول ۔ **عن انس** ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تسحروا فان فی السحور برکة ۔ طعام
سحر خورید زیرا که در طعام سحر برکت ست ۔ وسحور بفتح سین وضم آن ہر دو جائز ست اگر بفتح ست معنی آن طعام
سحر ست وبضم طعام سحر خوردن ومحفوظ نزد اکثر محدثین بفتح ست واظهر در معنی ضم ست زیرا که برکت در فعل ست
بمتابعت سنت که در نفس طعام کذا قیل ۔ متفق علیه ۔ **وعن عمرو ابن العاص** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فصل ما بین صیامنا وصیام اهل الکتاب اکلة السحر ۔ فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب خوردن سحر ست زیرا که خدای تعالی
مباح گردانید ما را چیزی که حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن ما با ایشان شکرگزاری این نعمت ست و اکلة بفتح ہمزه
وسکون کاف یکبار خوردن وبضم ہمزه بمعنی لقمه و این موافق روایت سحور ست بفتح سین ولیکن روایت اینجا بفتح ہمزه
است ۔ رواه مسلم ۔ **وعن سهل** ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس بخیر ما عجلوا الفطر ۔ روایت
از سهل بن سعد الساعدی که از مشاہیر صحابه وآخر کسی ست که مرد در مدینه از اصحاب گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ہمیشه اند مردم ملابس بخیر مادام که شتابی کنند در کشادن روزه ۔ متفق علیه ۔ این خیر چیست مخالفت اهل کتاب ست که تاخیر
میکنند در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب میدانند ولیکن
باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد وتیقن بدان و احتیاط دران نه استعجال با تردد یا ظن چنانکه بعضی ارباب تکلف
در تسنن میکنند ۔ توربشتی گفته است که اگر قصد در تاخیر تادیب نفس و دفع ہمرکشی و توسنی کردن نفس یا مواصلت
ہست این ہمه افضل باشد بی اعتقاد وجوب زیان ندارد و موید این تاویل ست حدیث صحیح که روایت کرده است
آنرا ابو سعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود وصال نکنید ہر کدام از شما که خواہد وصال کند گو که وصال کند

تا سحر و تاخیر افطار نظر بسیاست نفس و قطع شهوات امری ست که کرده اند آنرا البیاری رهابین و ارباب احوال و
معاملات اعاد الله علینا من برکاتهم انتهی کلامه - وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا اقبل اللیل من ههنا - چون پیش آید تاریکی شب ازینجا یعنی از جانب مشرق - و ادبر النهار من ههنا - و پس
رود روز ازینجا یعنی از جانب مغرب - وغربت الشمس - و فرو رود آفتاب و این اقبال و ادبار نیز بسبب
غروب آفتاب خواهد بود و ذکر این برای تاکید و تقریر و حصول یقین ست - فقد افطر الصائم پس بتحقیق روزه گشاد
روزه دار یعنی درآمد وقت افطار وی باید که افطار کند متفق علیه - وعن ابی هریرة قال نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن الوصال فی الصوم - نهی کرده است آن حضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روزه
یا زیاده بی اکل و شرب در میان آن - فقال له رجل - پس گفت مر آن حضرت را مردی از اصحاب - انک تواصل
بدرستیکه تو وصال میکنی یا رسول الله - پس مرا چرا منع میکنی از آن وصال آنکه تو میخواهی باشد و ما هم باتباع تو - قال
گفت آن حضرت - وایکم مثلی - و کدام یکی از شما مانند من ست - انی ابیت یطعمنی ربی و یسقینی - بدرستیکه من شب میکنم
در حالی که طعام میدهد مرا آنکه پرورنده و تربیت کننده من است و آب میدهد مرا متفق علیه - بدانکه علما را درین
طعام و شراب چند قول ست یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود که برای آن حضرت شب از بهشت میرسید و گاهی می آمد و تخصیص بود وی را
و این کرامتی بود از خدای تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وسلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگرچه خورد در روز از بهشت
فرض کنند چنانکه در روایت دیگر آمده است اظل عند ربی یطعمنی و یسقینی روز میگذارم نزد پروردگار که طعام و شراب
میدهد مرا آنچه موجب افطار است شرعا طعام و شراب معتاد است اما آنچه بطریق خرق عادت از بهشت آید از پیش
پروردگار آمده باشد مبطل صوم نبود و بعضی گفته اند که مراد به طعام و شراب اینجا قوتی است که لازم اوست چنانکه گویا
فرمود مرا پروردگار من قوت اکل و شارب می بخشد و چیزیکه قائم مقام طعام و شراب باشد که در افاضه میکند و بدان
قوت بر طاعت و عبادت می یابم و یا مراد به طعام و شراب سیری و سیرابی ست که از طعام و شراب آن حضرت
را حاصل بشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت ست چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت
با وجود گرسنگی و تشنگی نیز بخشد و درین معنی قوت در ضمن سیری و سیرابی ست و گفته اند معنی اول اشبه است
سیری و سیرابی منافی حال صائم ست و مفوت مقصود از صوم و وصال ست چه روح این عمل گرسنگی ست و تشنگی و نیز حال
آن حضرت در اکثر جوع بود چنانکه سنگ بر شکم مبارک می بست کذا فی فتح الباری و مختار آنست که مراد طعام
و شراب محسوس نیست و نه لازم وی که قوت و شبع ست بلکه غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات
و فیضان لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه وسلم وارد می گشت حاصل میشد که بدان از غذای
جسمانی و لوازم آن مستغنی میشد و این در محبتهای مجازی و مسرتهای حسی مجرب ست تا چه جای محبت حقیقی و مسرت

معنوی که مر آنحضرت را بود تعلیلیه اختلاف ست علما را در صوم وصال مر غیر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم که جائز ست یا حرام ست یا مکروه طائفه گویند که جائز ست مر کسی را که قادرست بر آن ونهی از برای رحمت وشفقت وتخفیف بود چنانکه تصریح در حدیث عایشه آمده است واز بعضی صحابه نقل عبد الله بن زبیر وغیره وتابعین مثل عبد الله بن ابی نعم وعامر بن عبد الله بن الزبیر وابراهیم تیمی منقول ست واکثر بر آنند که جائز نیست وامام ابوحنیفه وامام مالک وامام شافعی تنصیص کرده اند بر کراهت واختلاف کرده اند که کراهت تحریمی ست یا تنزیهی واول صحیح تر ست وامام احمد گفته که جائز ست تا سحر واین در حقیقت تاخیر افطار ست نه وصال وجمهور بر آنند که آن از خصائص حضرت نبوت ست وظاهر حدیث همین ست واما اهل سلوک انها که مولع اند بر ریاضت نفس وگداختن وی افطار میکنند بکف آبی تا از حقیقت وصال برآید والله اعلم

الفصل الثانی

عن حفصة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یجمع الصیام قبل الفجر فلا صیام له کسیکه نیت نکند وتصمیم عزم ننماید روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مر او را یجمع بضم یا وسکون جیم وکسر میم از اجماع بمعنی ربستن عزم وثابت عزم بودن بر کاری رواه الترمذی وابوداود والنسائی والدارمی وقال ابوداود وقفه علی حفصة وگفته است ابوداود که موقوف گردانیده است این حدیث را بر حفصه معمر بفتح میمین وسکون عین مهمله در میان آنها که از اتباع تابعین ست وثوری وابن عیینه وعبد الرزاق ازوی روایت دارند والزبیدی بضم زای وفتح موحده وسکون تحتانیه منسوب بزبید نام او ولید بن عبد است از یاران زهری ست وده سال با وی بوده وسماع حدیث ازوی نموده واین جماعه نیز از اتباع ست ومشهور ست ویونس الایلی بفتح همزه وسکون تحتانیه منسوب بایله شهریست مشهور از شام نام پدری یزید ست کلهم عن الزهری همه ایشان معمر وزبیدی وسفیان وابن عیینه ویونس روایت می کنند از زهری وموقوف میدانند این حدیث را بر حفصه ومعنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شده که قول صحابی باشد وبآن حضرت صلی الله علیه وسلم رفع نکرده باشد وگفته اند که این حدیث صحیح ست پنج کس از اصحاب کتب سته غیر بخاری روایت کرده اند ودارقطنی نیز روایت کرده وگفته که رجال اسناد وی همه ثقات اند وظاهر این حدیث آنست که روزه بی نیت از شب درست نباشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان وقضا ونذر وکفارت یا نفل ولیکن مذاهب درینجا مختلف ست مذهب مالک همین ست که نیت از شب برای روزه شرط ست هر روزه که باشد نظر بعموم این حدیث وشافعی واحمد نیز قائل اند بتخصیص نفل یا نفل جائز ست بنیت قبل الزوال نزد شافعی وبعد از زوال نیز ومذهب ما آنست که روزه ماه رمضان ونفل ونذر معین جائز ست بنیت از نصف نهار شرعی که قبل الزوال ست وبرای روزه قضا وکفارت ونذر مطلق نیت شرط ست از شب ودلائل هر یک مذکور ست در شرح فقه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمع النداء احدکم

والاناء فی یده - چون بشنود بانگ نماز را یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست اوست که میخواهد آب بخورد - فلا یضعه
حتی یقضی حاجته منه - پس باید که ننهد آوند را تا آنکه بنوشد آب و حاجت خود را از وی یعنی بنوشد آب را احتمال دارد که مراد
اذان مغرب باشد پس درین تاکید ست برای تعجیل افطار اگرچه ترک اکل و شرب نزد اذان مسنون ست یا اذان
صبح بود یعنی مدار بر اذان نیست نظر بر حقیقت صبح کند اگر به یقین طلوع کرده است نخورد و در شک سحری
نماید اگر در غالب ظن شب ست بخورد و الا نخورد و گفته اند که مراد اذان بلال ست که بشب میگفت چنانکه در باب اذان
گذشت و قید بودن اناء در دست اتفاقی ست - رواه ابوداؤد - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی
وهم از ابی هریره است که گفت آن حضرت که گفت خدای تعالی - احب عبادی الی اعجلهم فطرا - دوست داشته ترین
بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان ست در روزه گشادن از جهت ادراک شرف متابعت و شکر گذاری
تخصیص و اختتام نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و بعضی گفته اند که مراد مسلمانان اند زیرا که یهود و نصاری تاخیر می کنند
درآن - رواه الترمذی - وعن سلمان - ابن عامر صحابی ست و در بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است
بیا و این خطا ست یا از کاتب یا از مولف کتاب کذا قالوا - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا افطر احدکم
فلیفطر علی تمر - چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما - فانه برکة - پس بدرستیکه خرما یا افطار
بر خرما سبب برکت و زیادتی ثواب ست - فان لم یجد فلیفطر علی ماء - پس اگر نیابد خرما پس باید که افطار کند بر آب
فانه طهور - پس بدرستیکه آب پاک کننده است یا افطار بآب پاک کننده است معده را از آلایش و صاف کننده
است و موجب اشتهاست و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام داشته باشد پیش از همه چیزها
میکشد طعام را باقبال تمام و چون باشد نخست چیزی که معده بوی شیرین منتفع گردد بدان لهذا بنابرین خاصیت انتفاع بعضو
قوت باصره که انتفاع وی از حلاوت بیشتر و قوی تر ست و چون حلاوت اهل حجاز تمر ست که مجبول ست طبیعت ایشان
بران و تربیت یافته است بدان انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و اما آب چون جگر را بروزه خشکی حاصل میشود پس
چون تر شود انتفاع وی بغذا کامل تر گردد و لهذا اولی بحال تشنه و گرسنه آن ست که اندکی آبی شرب کند پس از آن
طعام بخورد - رواه احمد والترمذی وابوداؤد وابن ماجه والدارمی ولم یذکر فانه برکة غیر الترمذی - و ذکر کرده است
لفظ فانه برکة را بغیر ترمذی - وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یفطر قبل ان یصلی علی رطبات
بود آن حضرت که افطار میکرد پیش از آن که نماز بگذارد بر چند خرمای تر - فان لم یکن رطبات فتمیرات - پس اگر نمیبود
خرماهای تر پس افطار میکرد بر چند خرمای خشک و در بعضی روایات بر رطب و بر تمر واقع شده - فان لم یکن تمیرات
حسی حسوات من ماء - پس اگر نمی بود خرماهای خشک هم می نوشید چند کف آب - رواه الترمذی و ابوداؤد و قال
الترمذی هذا حدیث حسن غریب - وعن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فطر صائما

او جهز غازیا فله مثل اجره - روایت ست از زید بن خالد که از مشاهیر صحابه است گفت آن حضرت کسیکه روزه کشایاند
روزه داری را یا ساز و سامان غزا کند غازی را پس مراو راست مانند اجر وی بجهت اعانت بر خیر و شریک شدن و ران ــ
رواه البیهقی فی شعب الایمان ومحی السنۃ فی شرح السنۃ وقال صحیح - و گفته است محی السنۃ که این حدیث صحیح ست و ترمذی
و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن کرده اند وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما
قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا افطر قال - ابن عمر روایت می کند که بود آن حضرت وقتی که افطار میکرد میگفت ذهب الظماء
وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء اللہ تعالی - رفت تشنگی و تر شد رگهای و ثابت شد اجر و ثواب اگر خواسته است
خدا الظماء مهموز ست ممدود و مقصور یعنی تشنگی یا تشنگی سخت - رواه ابوداؤد وعن معاذ بن زهرة بضم زای و سکون
ها از ثقات تابعین ست - قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا افطر قال بود آن حضرت چون افطار میکرد
میگفت - اللهم لک صمت - خداوندا برای رضای تو روزه داشته ام - وعلی رزقک افطرت - و بر روزی تو که رسانیدی
کشادم روزه را - رواه ابوداؤد مرسلا

الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لایزال الدین ظاهرا ما عجل
الناس الفطر - همیشه است دین غالب مادامی که شتابی کنند مردم افطار را - لان الیهود والنصاری یؤخرون
زیرا که یهود و نصاری تاخیر می کنند در افطار پس در خلاف ایشان و بر هم زدن عمل ایشان غلبه و شوکت ست
در دین و درین کلام اشارت ست که قوام دین و غلبه آن در مخالفت اعدای دین ست - رواه ابوداؤد وابن ماجه
وعن ابی عطیۃ رضی اللہ عنہ تابعی ست از اقران مسروق - قال - گفت - دخلت انا و مسروق علی عائشة -
در آمدم من و مسروق بر عائشه - فقلنا - پس گفتیم ما - یا ام المؤمنین رجلان من اصحاب محمد - دو مرد اند از یاران محمد
صلی اللہ علیہ وسلم - احدهما یعجل الافطار ویعجل الصلوة - یکی از آن دو مرد شتابی می کند در روزه کشادن و شتابی
میکند در نماز گزاردن یعنی نماز مغرب - والآخر یؤخر الافطار ویؤخر الصلوة - و دیگر از آن دو مرد تاخیر می کند افطار را
و تاخیر میکند نماز را - قالت - گفت عائشه - ایهما یعجل الافطار ویعجل الصلوة - کدام یک از آن دو مرد تعجیل میکند در افطار
و تعجیل میکند نماز را - قلنا عبد اللہ بن مسعود - گفتیم ما آن مرد که تعجیل میکند عبد اللہ بن مسعود ست رضی اللہ عنہ -
قالت هکذا صنع رسول اللہ - گفت عائشه همچنین کرده است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم والآخر ابوموسی - و مرد دیگر
که تاخیر میکند ابوموسی اشعری ست رضی اللہ عنہ پس ابن مسعود عمل بعزیمت می کرد و ابوموسی برخصت و ابن مسعود
اعلم و افقه است در احکام و اقدم ست در اتباع اسلام و ابوموسی نیز از کبار صحابه است و او نیز سندی باشد
خواهد بود و شاید گاه گاهی میکرده باشد والله اعلم - رواه مسلم - وعن العرباض بن ساریۃ صحابیست
از اهل صفه و از آن گروه گان که نازل شده در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیۃ قال دعانی رسول اللہ

مر صائم را بعضی رخصت کردہ اند پیر را نہ جوان را و مباشرت سخت تر نیست ازان و بعضی گفتہ اند کہ بوسہ نقص اجر میکند
نہ تفطیر و نقی و مذہب ما نزد ما آن ست کہ باک نیست بہ بوسہ اگر امین باشد از جماع یا انزال و مکروہ ست اگر امین نباشد
زیرا کہ بوسہ لذاتہ مفطر نیست ولیکن ممکن ست کہ برساند بدان پس در حالت امن اعتبار کردہ شد ذات بوسہ
و در غیر حالت امن اعتبار کردہ شد عاقبت وی و امام محمد در موطا گفتہ کہ باز داشتن خود را ازان افضل ست و این
قول ابی حنیفہ است و اکثر علما کہ پیش از ما بودہ اند و مباشرت در حکم تقبیل ست در ظاہر روایت و مکروہ ست مباشرت
فاحشہ از جہت غلبہ خوف فتنہ دران و در موطا گفتہ کہ ابن عمر نہی میکرد از تقبیل و مباشرت و عمر بن الخطاب نہی میکرد از
تقبیل و میگفت کہ نبود از رخصت مر شیخ یکی را انچہ بود مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم وعنہا قالت کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یدرکہ الفجر فی رمضان وہو جنب من غیر حلم گفت عائشہ بود آن حضرت کہ در می یافت او را فجر در رمضان
و حال آنکہ وی جنب می بود از غیر احتلام فیغتسل ویصوم پس غسل می کرد بعد از فجر و روزہ میداشت متفق علیہ
از ام سلمہ نیز مثل این روایت کردہ شدہ است و بود ابوہریرہ کہ بروایتی کہ کرد از فضل بن عباس کہ نیست روزہ
مر کسی را کہ صبح کند بجنابت و چون رسید بوہریرہ را حدیث عائشہ و ام سلمہ رجوع کرد ازان و گفت ایشان دانا تر اند از
من درین امر و این را قصہ ایست کہ ذکر کردہ ام آن را در شرح سفر السعادت و اکثر علما برینند و طیبی از نخعی نقل کردہ کہ در
نفل درست ست و لیکن روزہ فرض را قضا کند و ترمذی گفتہ کہ قومی از تابعین برآنند کہ چون جنب صبح کند قضا کند آن روزہ
را و قول اول صحیح تر ست بعد ازان بدانکہ گاہی استدلال کردہ میشود بقول وی کہ گفتہ من غیر حلم بجواز احتلام بر
آنحضرت والا فائدہ نباشد این قید را لیکن گفتہ اند کہ احتلام بر آن حضرت جائز نیست زیرا کہ احتلام از شیطان ست و در
مواہب لدنیہ از قرطبی نقل کردہ است کہ گفت صحیح اینست کہ جائز نیست احتلام بر آن حضرت و مراد باحتلام در حدیث
رویۃ انزال ست بی دیدن چیزے در خواب و این از شیطان نیست یا آنکہ بنا بر قید عدم جواز ست یعنی می بود غسل
وی صلی اللہ علیہ وسلم از جماع نہ از احتلام زیرا کہ احتلام جائز نیست بروی فافہم - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما
قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم احتجم وہو محرم گفت ابن عباس کہ آن حضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکہ
وی محرم بود پس محرم را جائز ست کہ حجامت کند ولیکن بشرط آنکہ موی کندہ نشود و اگر کندہ شود جزای آن بدہد
چنانکہ در باب احرام بیاید - واحتجم وہو صائم - و حجامت کرد آن حضرت و حال آنکہ وی صائم بود پس حجامت کردن
صوم را فاسد نمیکند نزد امام ابو حنیفہ و شافعی [illegible] گفتہ اند غیر الائمۃ و امام احمد
کہ باطل میکند صوم حاجم و محجوم هر دو را [illegible] باطل میکند صوم حاجم و واجب میکند
بر وی کفارت کذا قال الطیبی و کلام در احتجام صائم در حدیث افطر الحاجم والمحجوم بیاید - وعن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نسی وہو صائم فاکل او شرب فلیتم صومہ - کسی کہ فراموش کرد در روزہ او و حال آنکہ

وے روزه دار ست پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزهٔ خود را که باطل نمیگردد - فانما اطعمه الله وسقاه
زیرا که خورانیده است او را و نوشانیده او را مگر خدای تعالی - متفق علیه - و این حکم عام ست در هر روزه فرض باشد
یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید لازم ست قضا در روزهٔ رمضان و قیاس همین ست و حکایت کرده است امام محمد
از امام ابی حنیفه که می گفت اگر نمی بود اقوال مردم می گفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت اثر این حدیث را قائل میشدم
بقضا و در هدایه گفته است که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع از جهت استوا در رکنیت - وعنه
قال بینما نحن جلوس عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ جاءه رجل فقال - در اثنای آنکه نشسته ایم ما نزد آن حضرت ناگاه
آمد او را مردی پس گفت آن مرد - یا رسول الله هلکت - هلاک شدم من یعنی بافتادم در گناه و در روایتی زیاده کرد
واهلکت و هلاک کردم یعنی زن خود را بافگندن او را در گناه - قال مالک - گفت آن حضرت چه شده است و چه کرده
تو که این را میگوئی قال - گفت آن مرد - وقعت علی امرأتی وانا صائم - افتادم بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم و در
روایتی بجای وانا صائم فی نهار رمضان واقع شده فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم -
هل تجد رقبة تعتقها - آیا می یابی بنده را که آزاد کنی آن را - قال لا - گفت نمی یابم - قال - گفت آن حضرت فهل تستطیع
ان تصوم شهرین متتابعین - پس آیا می توانی که روزه داری دو ماه پیاپی - قال لا - گفت نمی توانم - قال - گفت
آنحضرت - هل تجد اطعام ستین مسکینا - آیا می یابی طعام شصت مسکین که بخورانی ایشان را - قال لا - گفت نمی یابم قال
گفت آن حضرت - اجلس - بنشین - فمکث النبی - و درنگ کرد و انتظار به پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا چیزے بیاید از
طعام و بوی دهد تا کفارت وی شود و مکث بضم کاف و فتح هم درو واست - فبینا نحن علی ذلک اتی النبی - پس در اثنای
آنکه ما برین حال بودیم آورده شده پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بعرق فیه تمر - بزنبیلی بافته شده از برگ خرما و عرق بفتح
عین و راء و بسکون نیز آمده - والعرق المکتل الضخم - زنبیل سطبر که در وی پانزده صاع تا بیست صاع گنجد و پانزده
صاع شصت مد ست - قال این السائل - گفت آن حضرت کجاست آن مرد سائل و کیست - فقال انا - گفت منم اینجا حاضر
قال - گفت آن حضرت - خذ هذا فتصدق به - بگیر این تمر را پس تصدق کن بوی بر فقرا از کفارت خود - فقال الرجل
اعلی افقر منی - پس گفت آن مرد آیا تصدق کنم بر فقیرتر از خود - یا رسول الله یعنی من خود فقیرترم از همه ام بر فقرا چه
تصدق کنم - فوالله ما بین لابتیها - پس بخدا سوگند که نیست میان دو سنگستان مدینه - یرید الحرتین - میخواهد به لابتین
حرتین و حره و حره زمین سنگ لاخ سوخته و مدینه مطهره در میان دو سنگ لاخ واقع شده - اهل بیت افقر من اهل بیتی
نیست اهل خانه فقیرتر از اهل خانه من - فضحک النبی - پس خنده کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه - تا آنکه پیدا آمد نابهای
آن حضرت و ناب دندان پیشین و درد بند با دندان نیش میگویند و آن دندانهاست متصل رباعیات و در روایات
بدت نواجذه نیز آمده و آن دندانهاست در نهایت دهان که آنرا ضرس العقل و ضرس الحلم میگویند در وقت بلوغ

دکمال عقل بر آنند وپیدا آمدن آنها نزد شنده ممکن نیست میگویند که مراد بدان مطلق دندانهاست تحقیق این در موضع خود ذکر
کرده شده است ثم قال اطعمه اهلک پس گفت آن حضرت بآن مرد بخوران تمر را اهل خانه خود را چون دید آن حضرت
صلی الله علیه وسلم که آن مرد در غایت احتیاج ست فرمود بخور کفارت در وقت دیگر خواهی داد که قدرت خواهی یافت
دخوردن اهل بیت کفایت میکند از کفارت اکثر علما برین اند وبعضی بران رفته اند که این حکم مخصوص بآن مردست
وبعضی گفته اند که منسوخ ست وقول قدیم همان ست که گفته شد والله اعلم۔ متفق علیه۔

الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقبلها وهو صائم۔ روایت می کند عائشه رضی الله
عنها که آن حضرت بوسه می کند او را وحال آنکه آن حضرت روزه دار بود۔ ویمص لسانها۔ ومی مکید آن حضرت زبان
عائشه را ومص مکیدن وگفته اند مص مکیدن مثل مضمضه بجنبیدن لیکن حمله لطرف زبان بیاشد ومجه بتمام دهان وشک
نیست که این بر تقدیری بود که آب دهان در حلق فرو نبرد۔ رواه ابو داود۔ وگفته اند که سند این حدیث ضعیف ست
یکی از رواة وی محمد بن دینار الطاحی البصری ودیگر سعید بن اوس ست وهر دو ضعیف اند والله اعلم۔ وعن ابی هریرة
ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن المباشرة للصائم۔ ابوهریره روایت می کند که مردی پرسید آن حضرت را از
مباشرت مر صائم را ومراد بمباشرت لمس مرد وزن ست یک دیگر را وملاقات بشره به بشره در غیر جماع۔ فرخص له
پس رخصت کرد آن حضرت مر او را ومباح گردانید۔ فأتاه آخر فسأله۔ وآمد آن حضرت را مردی دیگر پس سوال کرد از
مباشرت۔ فنهاه پس نهی کرد او را ومنع فرمود۔ فاذا الذی رخص له شیخ پس ناگاه آن کسی که رخصت کرد مر او را پیر بود۔
واذا الذی نهاه شاب۔ وآن کسی که نهی کرد او را جوان ست پس معلوم شد که پیر را درست ست وجوان را نه زیرا که
بامن وقوف ست وبر غالب سبب آنکه پیرے وجوانی ست۔ رواه ابو داود۔ وعنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من ذرعه القیء وهو صائم فلیس علیه قضاء۔ کسی که سبقت کند وغلبه آرد او را قی پس نیست بر وی قضا یعنی باطل
نشود روزه وی۔ ومن استقاء عمدا فلیقض۔ وکسیکه قی کند بقصد باید که قضا کند که مبطل صوم ست اما کفارت نیست نزد
اکثر واین هر دو صورت مطلق ست وبرابر ست که قی پر دهن باشد یا کمتر از آن واین ست مذهب ائمه ثلثه ومانند آن
نزد اصحاب ما پس امام محمد موافق ست ائمه را در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث وامام ابو یوسف مقید میگرداند
تعمد قی را بآنکه پر دهان باشد واگر قلیل باشد قضا نکند چنانچه در حدیث نیست وذکر نکرده است در هدایه مذهب امام ابو حنیفه را
وبعضی شروح هدایه گفته که قول محمد روایتی ست از ابی حنیفه گفتم من وتنجید توفیق که امام محمد در موطای خود گفته است
که همین ست قول ابی حنیفه۔ رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من
حدیث۔ وگفت ترمذی این حدیث غریب ست نمی شناسم او را مگر از حدیث عیسی بن یونس وقال محمد یعنی البخاری
لا اراه محفوظا۔ وگفته است محمد یعنی بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ ست ومحفوظ مقابل شاذ ست

معانی این الفاظ در مقدمه معلوم شد - وعن معدان - بفتح میم وسکون مهمله - بن طلحة تابعی ثقه است روایت دارد
از عمر بن الخطاب و ابی الدرداء و ثوبان - ان ابا الدرداء حدثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قاء فافطر - روایت
می کند که ابو الدرداء حدیث کرد وی را که آن حضرت قی کرد پس افطار کرد - قال فلقیت ثوبان فی مسجد دمشق -
گفت معدان پس ملاقات کردم ثوبان را در مسجد دمشق - فقلت ان ابا الدرداء حدثنی ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم - پس گفتم به درستیکه ابو الدرداء حدیث کرد مرا که پیغمبر خدا صلعم - قاء فافطر - قی کرد پس افطار کرد - قال صدق
گفت ثوبان راست گفته است ابو الدرداء - وانا صببت له وضوءه - و من ریخته بودم برای آن حضرت آب وضو را
ثوبان مولای آن حضرت است صلی الله علیه وسلم - رواه ابو داود والترمذی والدارمی - ظاهر این حدیث دلالت
دارد که قی ناقض وضوست و بتقریر حدیث سابق استقاء یعنی قی تعمدی مراد خواهد بود - و راوی تمیز نکرد کذا قالوا
و باین حدیث استدلال کرده اند ابو حنیفه واحمد و اسحق و ابن المبارک و ثوری که قی ناقض وضوست و حمل کرد
شافعی و آنها که قائل نیستند بنقض قی وضو را بر شستن دهان در وجه یا بر استحباب والله اعلم - وعن عامر بن ربیعة
صحابی است قدیم الاسلام حاضر شده به بدر و تمام مشاهد را - قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم ما لا احصی یتسوک وهو صائم
گفت دیدم آن حضرت را آن قدر که شمار نتوانم کرد که مسواک می کرد در حالی آنکه وی روزه دار بود - رواه الترمذی و ابو داود
و این حدیث مطلق است در جواز مسواک کردن روزه دار مطلقا و اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک جائز میدارند
خواه مسواک سبز باشد یا خشک تر کرده شده به آب یا نه و خواه قبل از زوال بود یا بعد آن و ابو یوسف گفته مکروه است رطب
و مبلول و نزد شافعی مکروه است بعد از زوال زیرا که در وی ازاله خلوف است و نزد احمد و اسحق مکروه است
در آخر نهار پس آنکه مکروه نمیدارد و سنت میدارد یا مستحب چنانکه در غیر رمضان صرح به العلماء - وعن انس
قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال اشتکیت عینی - گفت انس آمد مردی نزد آن حضرت گفت شکایت
کردم من از درد چشم خود را یعنی درد چشم من به درد آمده میگویند شکایت کرد فلان شکم خود را وقتی که به درد آمد شکم
یا چشم و گاهی چنین میگویند شکایت کرد طفل یعنی دردمند شد و بیمار شد و اصل شکایت بمعنی گله است و از
نیز ازین باب است - افاکتحل وانا صائم - گفت آن مرد آیا پس سرمه کشم در چشم که علاج درد چشم است و حال آنکه من
روزه دارم - قال نعم - گفت آن حضرت آری سرمه بکش یعنی سرمه کشیدن به روزه زیان نمیکند اگر میخواهی بکش
رواه الترمذی وقال لیس اسناده بالقوی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست
اسناد وی قوی - وابو عاتکة الراوی یضعف - وابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته می شود و حکم
کرده میشود به ضعف وی و نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیث از ابی رافع نیز آمده است و حدیث انس
اسناد وی قوی نیست و بصحت نرسیده است از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی و اختلاف

کرده اند اہل علم پس مکروه داشته اند آن را بعضی و این قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق ست و رخصت کرده اند بعضی
و این قول شافعی ست انتهی و قول امام ابو حنیفه نیز رخصت ست و از امام مالک کراهت نقل کرده اند و در جامع الاصول از انس بن مالک
بروایت ابو داود آورده است که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که سرمه میکرد و در حدیثی دیگر آورده که گفته است رسول الله صلی الله
علیه وسلم باید که پرهیز کند از آن و سرمه و حدیث ضعیف است والله اعلم - وعن بعض اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قال لقد رایت النبی
صلی الله علیه وسلم بالعرج - گفت بتحقیق دیدم آن حضرت را بالعرج بفتح عین مهمله و سکون را نام موضعی ست میان مکه و مدینه و بعضی گفته اند
موضع بمدینه - یصب علی راسه الماء - میریخت آن حضرت بر سر خود آب را - وهو صائم - وحال آنکه آنحضرت روزه دار بود
من العطش - میریخت آب را از جهت تشنگی او من الحر - یا از جهت گرمی شک راویست - رواه مالک و ابو داود
وعن شداد بفتح معجمه و تشدید مهمله - بن اوس بفتح همزه و سکون واو الصحابی برادر زاده حسان بن ثابت او را
دیده را و اصحبت اوست ان رسول الله - روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتی رجلا بالبقیع - آمد مردی را
ببقیع که مقبره مدینه مطهره است - وهو یحتجم - و آن مرد حجامت میکرد - وهو آخذ بیدی - و آن حضرت گیرنده بود دست
مرا - لثمان عشرة خلت من رمضان - وقتی که هجده شب گذشته بود از رمضان - فقال - پس گفت آن حضرت -
افطر الحاجم والمحجوم - روزه گشاد حجامت کننده و حجامت کرده شده یعنی فاسد شد روزه هر دو - رواه ابو داود
وابن ماجه والدارمی قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله علیه وتاوله بعض من رخص فی الحجامة - تاویل کرده است این حدیث
را که ظاهرش در فساد صوم ست بحجامت بعضی از کسانیکه رخصت کرده اند بحجامت و میگویند که روزه بحجامت نمی شکند
و میگویند بقول خود اعنی - تعرضا للافطار - یعنی پیش آمدند حاجم و محجوم برای افطار نزدیک ست که بشکنند روزه
ایشان - المحجوم للضعف - اما محجوم بجهت ضعف و سستی که حاصل میشود مر او را بجهت خون کم کردن یعنی نزدیک
است که ضعف کند و بجهت آن بخورد روزه و تا هلاک نشود - والحاجم لانه لا یامن من ان یصل شیء الی جوفه - واما حجامت
کننده زیرا که وی ایمن نیست از رسیدن چیزی از خون بشکم وی بمص الملازم - بمکیدن شیشه های حجامت و در
عرب باین طریق خون کم می کنند که بر موضع خون نشتر میزنند و بر شاخ شیشه که آن را محجم گویند بکسر میم بالای موضع
نهاده بدهان می کشند و می مکند پس جای آن دارد که خون در دهن وی آید و از دهن در درون شکم رود و ملازم جمع
ملزم بکسر میم قارورة حجامت که جمع میکرد درو خون را - آنکه جمهور علما برآنند که حجامت نمی شکند روزه را و مکروه
نیست مر صائم را مگر بجهت طریان ضعف و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی ست و همین ست مروی از فعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و جماعتی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر
و زید بن ارقم و ام سلمه و رفته اند امام احمد و طائفه از علما مثل عبد الله بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور
بآنکه حجامت مفطرست صوم حاجم و محجوم را چنانکه ظاهر این حدیث ست و واجب ست قضا و نقد بیکردی عطا

وکفارت را نیز واجب گردانید و بقول احمد قائل شده اند بعضی از شافعیه مثل ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن حبان و نقل
کرده زعفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم که حجامت کرد و وی صائم بوده
و روایت کرده است نیز که افطر الحاجم والمحجوم و من هیچ کدام ازین حدیث را ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند
صائم حجامت را باشد نزد من محبوب تر و اگر بکند حجامت نمی گویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود
منع می کرد آن حضرت و چون بمصر آمد میل کرد برخصت و در فتح الباری گفته که بود شافعی که می گفت حدیث ابن عباس
در احتجام آنحضرت امثل و ارجح ست از حیثیت اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر ست از جهت احتیاط و قیاس
موافق حدیث ابن عباس ست زیرا که بحجامت بیرون می آید چیزی از داخل بخارج و در نمی آید چیزی از خارج
بداخل لیکن نیز حجامت موجب ضعف و کسر شهوت ست و موافق مصلحت صیام ست و جماع هم اگرچه چنین ست و لیکن
ثابت شده است اجتناب از آن بنص و مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار
بحجامت ست و ثوری میگویند که حجامت اگرچه مفطر نیست اما مکروه است از جهت طریان ضعف و خوف هلاک و
علمای مذهب احمد مبالغه کرده اند در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوم و تائید مذهب خود و نصرت آن بمعقول و
منقول و گفته اند که دوازده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب جمهور تاویل میکنند آن را که مراد بافطار
تعرض برای اوست و وقوع در آن چنانچه مولف در کتاب بنقل از محی السنة بیان کرده است و بعضی میگویند
این قول یعنی افطر الحاجم والمحجوم دو شخص معین را بود که با حجامت ارتکاب امری دیگر کرده [illegible] صوم بود میگویند
حجامت و آن امر غیبت بود و احادیث مفطر اغتیاب وارد شده اند و بعضی میگویند که آن حضرت [illegible]
بحاجم و محجوم گذشت و این قول فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی [illegible] که حجامت
کرده اند ولیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است و بعضی میگویند که رخصت [illegible] ست و [illegible] منسوخ [illegible]

وعن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من افطر یوما من رمضان من غیر رخصة ولا مرض
کسیکه افطار کند روزی را از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر و پیری یا بیم مرض لم یقض عنه صوم الدهر کله
قضا نکند از وی روزه تمام عمر وان صامه اگرچه روزه دارد تمام عمر و این حدیث از باب تشدید و مبالغه
[illegible] که فضیلت روزه فرض در آن مرتبه است که بروزه نفل در تمام آن یافت اگرچه [illegible] عمر بود والا کفاره روزه
دو ماه کفایت می کند در آن رواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجه والدارمی والبخاری فی ترجمة باب
و روایت کرده آن را بخاری در ترجمه باب یعنی بطریق تعلیق [illegible] است چنانچه احادیث صحیح بخاری ست
وقال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری وگفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را میگفت
بخاری ابو المطوس بضم میم و فتح طای و کسر واو مشدده و در آخر سین مهمله المطوس که راوی این حدیث

لا اعرف له غیر هذا الحدیث - نمی شناسم مراورا جز این حدیث وگفته است که آن نمی پرم پدر او را که شنیده باشد آنرا
از ابی هریره وابن خلدون قرطبی گفته است که این حدیث ضعیف ست احتجاج کرده نمیشود بمثل وی کذا فی بعض الحواشی
وعنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کم من صائم لیس له من صیامه الا الظمأ - بسیار روزه دار که نیست
مراورا حاصلی از روزهٔ خود مگر تشنگی چنانکه روزه دارد و از دروغ و از غیبت و دیگر مناهی خود را باز ندارد - وکم
من قائم لیس له من قیامه الا السهر - وبسا شب خیز نماز گذار نیست مراورا حاصلی از قیام خود مگر بیداری چنانکه نماز
در زمین مغصوب کند وارتکاب مناهی نماید و به نماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اعتنا ندارد
و ظاهر تحقیق این عدد و مقصور تشنگی یا تشنگی سخت - رواه الدارمی وذکر حدیث لقیط - و ذکر کرده شده است حدیث
لقیط بفتح لام و کسر قاف - بن صبرة بفتح صاد مهمله و کسر موحده که وروی ترک مبالغه در استنشاق ست مر صائم را
فی باب سنن الوضوء - اگرچه در مصابیح اینجا مذکورست -

الفصل الثالث - عن ابی سعید - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یفطرن الصائم - سه خصلت
است که روزه نمی کشایند مر روزه دار را - الحجامة والقئ والاحتلام - مراد بقئ آن ست که سبقت کند
و غالب آید و بعمد نکند که وی مفطر ست چنانکه گذشت - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غیر محفوظ - وگفته است که
این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ ست - وعبد الرحمن بن زید الراوی یضعف فی الحدیث - وگفته اند که روایت
کرده است آن را دارقطنی وبیهقی و روایت کرده است ابوداود از مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و ابوحاتم گفته که حدیث ابوداود اشبه است بصواب و ابوزرعه گفته که اصح است - وعن ثابت البنانی - بضم
موحده و تخفیف نون از کبار تابعین ست روایت می کند از انس - قال - گفت - سئل انس بن مالک - پرسیده
شد از انس پسر مالک - کنتم تکرهون الحجامة للصائم علی عهد رسول الله - آیا بودید شما که مکروه میداشتید
حجامت را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لا - گفت انس مکروه نمی پنداشتیم حجامت را - الا من اجل
الضعف - مگر از جهت پیدا شدن ضعف بحجامت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگرداند صوم را بلکه و بجهت در آن -
رواه البخاری - وعن البخاری تعلیقا - و روایت ست از بخاری بطریق تعلیق یعنی تعلیق در مقدمه
معلوم شد - قال - گفت بخاری - کان ابن عمر یحتجم وهو صائم - بود ابن عمر که حجامت میکرد و حال آنکه صائم ست
یعنی حجامت میکرد در روزه - ثم ترکه - بعد از آن گذاشت حجامت کردن را در روزه - فکان یحتجم باللیل -
پس بود که حجامت می کرد به شب - وعن عطاء رضی الله عنه قال ان مضمض - گفت عطا که از تابعین ست
اگر آب در دهان جنبانید - ثم افرغ ما فیه من الماء - پس تر ریخت آنچه بود در دهن وی از آب - لا یضره ان
یزدرد ریقه - زیان نمی کند او را که فرو برد بگلو آب دهان خود را - و ما بقی فی فیه - و فرو برد چیزی را که باقی مانده است

در دهن او و بعضی گفته اند ما نافیه است یعنی چیزی باقی نمانده است در دهن وی و گفته اند که اصل عبارت ما ذا بقی است ذا از قلم ناسخ افتاده و معنی آن است که چه چیز باقی مانده است در دهن یعنی هیچ چیز باقی نمانده است بجز از تحقیق آب از دهن بمبالغه و شیخ ابن حجر گفته است در روایات دیگر اذا بصریح آمده است قوله ولا یمضغ العلک و نخاید علک را بکسر عین مهمله و سکون لام معروف است مثل مصطکی و آن را علک رومی میگویند که برای قوت دندان میخایند و علک بمعنی لبج و چسپان مثل سریشم نیز آید و علک بفتح بمعنی خاییدن نیز می آید قال احمد یکره العلک لا اقول انه یفطر پس اگر بگوئی چرا آب دهن را که بخایند علک بیاد می گردد نمی گوییم که وی افطار میکند زیرا اندرون چیزی جدا نمی گردد که بشکم در رود و تا روزه بشکند ولکن نهی عنه و لیکن نهی کرده شده از فرو بردن آن مکروه است و احتیاط نیست و در بعض نسخ و یمضغ العلک بی کلمه لا و گفته اند که این اوفق است بسیاق فافهم رواه البخاری

فی ترجمة باب

باب صوم المسافر

بدانکه احادیث وارده در صوم مسافر و افطار وی مختلف اند بعضی وارد شده اند در اباحت افطار بی تعرض بآنکه صیام یا افطار افضل است و بعضی وارد شده بتخییر میان صیام و افطار و بعضی در جواز افطار و ذم صیام نظر بر تفاوت احوال و اوقات و اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی که افطار و صیام هر دو جائز اند و اختلاف دارند در آنکه کدام یکی ازین دو افضل است یا هر دو برابر اند ابوحنیفه و مالک و شافعی و ثوری و جز ایشان بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد از جهت ابراء ذمه و آسان بودن او بموافقت مسلمانان و مشکل بودن قضای بعد از رمضان و فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم در روزه داشتن صالح حجت است مر ایشان را و نزد احمد و اسحق و اوزاعی و سعید بن المسیب افطار افضل است مطلقا و بعضی از اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز نقل کرده اند از جهت تمسک بظاهر قول خداوند تعالی فعدة من ایام اخر و باحادیثی که وارد شده است در ذم صوم تا آنکه بعضی از اصحاب ظواهر بعدم جواز صوم در سفر رفته و گفته اند که اگر روزه دارد قضا کند گفته بعضی از ایشان و بعضی علما بر آن رفته اند که هر چه آسان تر است همان افضل است و بعضی بر آنند که هر دو برابر است و بنده مخیر است در آن والله اعلم

الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت ان حمزة بن عمرو الاسلمی قال للنبی صلی الله علیه و سلم اصوم فی السفر گفت عائشه که حمزه بن عمرو اسلمی که از صحابه است گفت مر آن حضرت را آیا روزه دارم در سفر و کان کثیر الصیام و بود این مرد بسیار روزه دارنده فقال ان شئت فصم و ان شئت فافطر پس گفت مر آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر میخواهی روزه دار و اگر میخواهی افطار کن ظاهر آنست که سؤال وی شده و افطار هر دو مباح بوده

اند مدینه دہم رمضان بود و در آمدن بمکه و فتح آن ستیزدهم - وکان ابن عباس یقول - وبود ابن عباس که میگفت - قد صام رسول الله بتحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در سفر یا درین سفر - وافطر - وافطار کرده است یعنی بهر دو وجه عمل فرموده اند فمن شاء صام ومن شاء افطر پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند یعنی هر دو برابرست و شیوه هیچ یست متفق علیه وفی روایة لمسلم عن جابر - و در روایتی مر مسلم را از جابر این چنین آمده است انه شرب بعد العصر - که آن حضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر

الفصل الثانی - عن انس بن مالک الکعبی صحابی ست غیر انس بن مالک مشهور گفته اند که در میان صحابه بیست و دو کس اند که نام ایشان انس ست از ان میان انس بن مالک این دو کس اند و این انس بن مالک را یک حدیث ست در صوم مسافر و حامل و مرضع - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وضع عن المسافر شطر الصلوة - بدرستیکه خدای تعالی نهاده است از مسافر یعنی اسقاط کرده است نصف آن را از ذمه وی نصف نماز را که چهارگانی را دوگانه آورده - والصوم عن المسافر - و نهاده است وجوب روزه را از ذمه مسافر وعن المرضع والحبلی - و نهاده است روزه را از زن شیر دهنده و از زن بار دار و افطار مرضع و حبلی را تقیید ست که اگر ترسان کند بچه را یا نفس ایشان را و مراد بمرضع دایه است که بحکم عقد اجاره ارضاع بروی لازم شده است اما ام بروی ارضاع لازم نیست اگر امتناع آرد جبرش نتوان آورد مگر آنکه پدرش فقیر باشد یا مرضع نیابد همچنین است مذهب ما - رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجه وعن سلمة بن المحبق - بضم میم و فتح حاء مهمله و تشدید موحده مفتوحه و در آخر قاف و بکسر با نیز گفته اند ولیکن محدثان بفتح با میخوانند صحابی ست و حسن بصری از وی روایت می کند و پسر وی سنان بن سلمه که از دلیران و پهلوانان بود در غزوه حنین که روز حنین صحابی ست - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له حمولة تاوی الی شبع - کسیکه باشد مر او را مرکبی که برساند او را بمنزل در حالت سیری و آسانی و حمولة بفتح حاء چیزی که بر داشته شود بار بر وی شتر باشد یا خر یا غیر آن یعنی مرکب - فلیصم رمضان حیث ادرکه - پس باید که روزه دارد رمضان را هر جا که دریابد رمضان او را یا دریابد او رمضان را ازین حدیث معلوم می شود که سببیت تعقید آسایش و آسانی در سفر روزه باید داشت و امر در وی محمول بر ندب و استحباب ست والا افطار جائز ست در سفر اگرچه مشقت نبود باجماع و درین حدیث سخن ست بجهت ضعف بعضی رجال ست که اسناد کرده اند ذکره الشیخ ابن حجر - رواه ابو داؤد

الفصل الثالث - عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج عام الفتح الی مکة فی رمضان - روایت ست از جابر که آن حضرت بیرون آمد در سال فتح بسوی مکه در رمضان - فصام - پس روزه داشت در راه - حتی بلغ کراع الغمیم بضم کاف و تخفیف را و فتح غین معجمه نام موضعی ست که میان مکه و مدینه است نزدیک بعسفان بر سه میل اند

فصام الناس. پس روزه داشتند مردمان. ثم دعا بإناء من ماء. پس طلبید قدحی از آب. فرفعه. پس برداشت قدح را
حتى نظر الناس إليه. تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح. ثم شرب. پس نوشید آب را. فقیل له بعد ذلک إن بعض الناس
قد صام. پس گفته شد مر آن حضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بر روزه ماندند و افطار
نکردند یا این معنی روزه دیگر گفته باشند. فقال. پس گفت آن حضرت. أولئك العصاة أولئك العصاة.
آن کسان نافرمانی کنندگان اند آن کسان نافرمانی کنندگان. مکرر فرمود از برای تاکید و زجر و تشدید زیرا که مخالفت کردند فعل رسول صلی الله
علیه وسلم را و قبول نکردند رخصت خدا را عز وجل و وارد شده است که خدا دوست دارد که کرده شود رخصتهای وی
را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده شود عزیمتهای او. نه از ان جهت که روزه داشتن حرام است در سفر چنانچه
طائفه ظاهریه توهم کرده اند زیرا که در تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار کرد و تشدید. رواه مسلم.
وعن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صائم رمضان فی السفر
کالمفطر فی الحضر. روزه دارنده رمضان در سفر مانند افطار کننده است در حضر. از این حدیث معلوم میشود منع
از صوم در سفر بجهت منع افطار در حضر و این محمول است بر تشدید و خوف هلاک در صوم و در بعضی حواشی مذکور است که گناه
و تساوی در آنکه یکی تارک رخصت است دیگری تارک عزیمت. رواه ابن ماجه. وعن حمزة بن عمرو الأسلمی
أنه قال. گفت. یا رسول الله إنی أجد بی قوة علی الصیام فی السفر. بدرستیکه من می یابم در خود قوت بر روزه
داشتن در سفر. فهل علی جناح. پس آیا هست بر من گناه. قال. گفت. هی رخصة من الله. این افطار رخصت
است از خدای عز وجل. فمن أخذ بها فحسن. پس کسیکه اخذ کند برخصت و عمل کند بدان پس نیک است
نظر بشهود کرم و قبول لطف الهی و عجز و ضعف خود چنانچه گذشت. ومن أحب أن یصوم فلا جناح علیه. و کسیکه
دوست دارد که روزه دارد پس نیست گناه بروی و درین اشارت است باولویت افطار. رواه مسلم.

باب القضاء

ظاهر آنست که مراد قضای صوم رمضان باشد و گر مراد از آن عام تر باشد نیز صورت دارد و افطار صوم رمضان را حکم است اگر نسیانا باشد قضا است
و نه کفارت و اگر بتعمد باشد بغیر عذر کفارت است و قضا و در ابواب سابق حکم آن گذشت و اگر بعذر باشد چنانچه سفر و مرض در اینجا قضا است

الفصل الأول. عن عائشة قالت کان یکون علی الصوم من رمضان. گفت عائشه بود شان که میبود بر ذمه من
روزه از رمضان که بعذر خورده بودم. فما أستطیع أن أقضی إلا فی شعبان. پس نمی توانستم که قضا کنم
مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال. قال. گفت یحیی بن سعید یعنی الشغل من النبی أو بالنبی
صلی الله علیه وسلم یعنی منع میکرد عائشه رضی الله عنها را از قضاء ماههای دیگر شغلی که صادر میشد از جانب آنحضرت
از جهت طلب کردن وی صلی الله علیه وسلم استمتاع از وی رضی الله عنها یا از جانب عائشه بمشغول بودن بخدمت آنحضرت و آنحضرت

در شعبان و در اکثر وی بلکه کل وی روزه میداشت و درین میان عایشه فرصت می یافت و روزه قضای کرد۔ متفق علیه

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحل للمرأة ان تصوم وزوجها شاهد الا باذنه۔ روا
حلال نیست زن را که روزه دارد در حال آنکه شوهر وی حاضر است مگر به دستوری شوهر و این شامل است ابتدای صوم را
و افطار را بعد از صوم و درین هنگام قضای کند به مذهب ابی حنیفه و هر که موافق است با وی در قضای صوم نفل
بعد از نقض آن پس صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مراد در ترجمه باب قضای صوم است و عوداً
یا عمداً پس موافق باشد به مذهب شافعی و هر که با اوست در عدم وجوب قضای آن فافهم۔ ولا تأذن فی بیته الا باذنه
و اذن نکند زن هیچ یکی را به درآمدن خانه شوهر مگر باذن وی اگرچه محرم باشد۔ رواه مسلم۔ وعن معاذة العدویة
انها قالت لعائشة ما بال الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة۔ روایت است از معاذه عدویه که تابعیه است
و کنیت او ام الصهباست که وی گفت مر عایشه را که چیست حال حائض که قضای کند روزه را که در ایام حیض
خورده است و قضای نکند نماز را با وجود آنکه هر دو فرض اند ساقط شده ادای آن بعذر حیض۔ قالت عائشة کان
یصیبنا ذلک۔ گفت عایشه بود که میرسید ما را آن یعنی حیض۔ فنؤمر بقضاء الصوم پس امر کرده می شدیم بقضای صوم
ولا نؤمر بقضاء الصلوة۔ و امر کرده نمی شدیم بقضای نماز یعنی این امر تعبدیست که شارع بدان حکم کرده است علت
آن پرسیدن حاجت نیست اگرچه ممکن بود که بگفت در قضای نماز حرج و مشقت تام است با این سبب قضای
آن واجب نشد اما عایشه را گفتگو بدین شایسته که وی میگفت ما را حرج نیست و مشقت فی و اشارت کرد که
در احکام شرع علت طلب کردن حاجت نیست حکم شارع است هر چه فرماید باید کرد۔ رواه مسلم۔ وعن عائشة
رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وعلیه صوم صام عنه ولیه۔ کسیکه بمیرد و بر وی صومی است
که قضا نکرده آنرا روزه دارد از جانب وی ولی وی۔ متفق علیه۔ بدانکه اختلاف کرده اند علما در کسیکه بمیرد و بر وی صوم
واجب بود قومی بدان رفته اند که جائز است که روزه دارد از وی ولی وی و این قول قائل است امام احمد و شافعی
در قولی و تصحیح کرده است آنرا نووی از جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که مخیر است ولی میان
صوم و اطعام و جمهور علما بر آنند که جائز نیست و متعین است اطعام که آنرا فدیه میگویند و باین قائل شده امام
ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود
از ثلث مال و نزد شافعی وصیت کند یا نکند پس گرفته میشود از کل مال و تاویل کرده اند این حدیث را بآنکه
مراد بصوم ولی اطعام و تکفیر اوست و این تاویل بعید است مگر آنکه ثابت شود بدلائل دیگر که فدیه واجب است
و صوم درست نه۔ متفق علیه

الفصل الثانی عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من مات وعلیه صیام رمضان

فلیطعم عنہ مکان کل یوم مسکینا۔ کسیکہ بمیرد و بر وی روزہ رمضان باشد پس باید کہ خورانیدہ شود از جانب وے بجای ہر روزہ یک مسکین را این حدیث تمسک جمہور ست و غالباً این ناسخ اول ست یا اول ماول ست بہ این چنانکہ گفتہ شد۔ رواہ الترمذی وقال الصحیح انہ موقوف علی ابن عمر۔ و گفت ترمذی صحیح آنست کہ این موقوف ست بر ابن عمر و قول وے ست اما این موقوف در حکم مرفوع ست زیرا کہ تقدیر کفارت بے سماع از شارع درست نباشد

الفصل الثالث عن مالک بلغہ ان ابن عمر کان یسأل۔ روایت ست از امام مالک رسیدہ است او را کہ ابن عمر بود کہ پرسیدہ میشد ہل یصوم احد عن احد او یصلی احد عن احد۔ آیا روزہ دارد یکی از جانب دیگری و نماز گذارد یکی از جانب دیگری فیقول لا یصوم احد عن احد ولا یصلی احد عن احد پس گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما کہ روزہ ندارد یکی از دیگری و نماز گذارد یکی از دیگری کہ ابرای ذمہ وی شود اما در روزہ و نماز گذاردن ثواب آن را بدیگری بخشیدن اختلاف ست و صحیح جواز ست۔ رواہ فی الموطا۔

باب صیام التطوع

تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و بعضی گفتہ کہ تطوع توانائی نمودن و آنچہ نہ فرض باشد آوردن و عبادت نافلہ را تطوع گویند از آنکہ بندہ از پیش خود طوع می نماید و طاعت می کند بے آنکہ شارع او را تکلیف کند۔

الفصل الاول عن عائشۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصوم حتی نقول لا یفطر ویفطر حتی نقول لا یصوم۔ گفت عائشہ بود آن حضرت کہ روزہ می داشت تا آنکہ می گفتیم کہ دیگر افطار نخواہد کرد و افطار میکرد تا آنکہ می گفتیم کہ دیگر صوم نخواہد داشت و نقول و بہر دو جا بتاء فوقانیہ نیز روایت ست یعنی تا آنکہ می گفتی تو اے مخاطب و مقصود آن ست کہ عادت شریف آن حضرت در روزہ نفل دوام و استمرار نبود گاہی چندان متصل روزہ میداشت تا آنکہ مردم گمان می بردند کہ ہرگز افطار نخواہد کرد و گاہی چندان افطار می کرد کہ گمان می بردند کہ ہرگز روزہ نخواہد داشت و ہم عائشہ میگوید۔ وما رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم استکمل صیام شہر قط الا رمضان۔ و ندیدیم من آن حضرت را در ہیچ ماہی کہ کامل و تمام کردہ باشد روزہ مگر روزہ رمضان را۔ وما رأیتہ فی شہر اکثر منہ صیاما فی شعبان۔ و ندیدیم آن حضرت را در ہیچ ماہی بیشتر روزہ دارندہ از شعبان یعنی آن مقدار کہ در شعبان روزہ می داشت در ہیچ ماہ دیگر نمی داشت چنانکہ گفت۔ وفی روایۃ قالت۔ و در روایتی این چنین آمدہ ست گفت عائشہ۔ کان یصوم شعبان کلہ۔ بود آنحضرت روزہ می داشت شعبان ہمہ شعبان را و این در اینجا مبالغہ بود باعتبار اقامت اکثر بمقام کل و دادن اکثر را حکم کل گفت۔ کان یصوم شعبان الا قلیلا۔ بود آنحضرت کہ روزہ می داشت شعبان را مگر اندکی و بعضی میگویند معنی عبارت این ست کہ گاہی تمام شعبان را روزہ می داشت و گاہی اکثر آن را

و این معنی مشہور ست خصوصاً بہ تقدیم روایت وکان یہ او در ثانی فافہم متفق علیہ۔ وعن عبد اللہ بن شقیق۔ از کبار
تابعین و ثقات ایشان ست۔ قال قلت لعائشة اکان النبی۔ گفت گفتم مر عائشہ را آیا بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
یصوم شہرا کلہ۔ روزہ می داشت ہیچ ماہی را ہمہ ماہ۔ قالت ما علمتہ صام شہرا کلہ الا رمضان۔ گفت عائشہ نمی دانم من
آن حضرت را کہ روزہ داشتہ باشد ماہی را ہمہ مگر رمضان را۔ ولا افطر کلہ حتی یصوم منہ۔ و ندیدہ ام آن حضرت
را کہ افطار کردہ باشد ماہی را ہمہ تا آنکہ روزہ می داشت بعض آن ماہ را یعنی ہیچ ماہی را تمام روزہ نمی داشت و ہیچ
ماہی را تمام بی روزہ ہم نمی گذاشت حتی مضی لسبیلہ۔ تا آنکہ گذشت آن حضرت در راہ خود کنایت ست از موت و اشارت
بآنکہ بودن آن حضرت در دنیا و توقف در وے برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و سعی وی ہمیشہ در راہ
آخرت و توجہ بآن عالم بود و کار تمام کرد و درگذشت۔ رواہ مسلم۔ وعن عمران ابن حصین۔ بضم حا و فتح صاد
صحابی مشہور ست تا سی سال بر بستر بیماری افتادہ بود و فرشتگان را می دید و بر وی سلام می کردند آوردہ اند
کہ یکبارے داغ سوخت تا پس از دیدن ملائکہ محجوب گشت۔ عن النبی۔ روایت می کند از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
انہ سالہ۔ کہ آن حضرت سوال کرد عمران را۔ او سال رجلا وہو یسمع۔ یا سوال کرد مردی را و عمران می شنید
و این صورت حال بر تقدیر سوال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این ست۔ فقال یا ابا فلان۔ پس گفت ای ابو فلان
کنایت از کنیت اوست مثل ابو محمد یا ابو عبد اللہ۔ بخصوص کنیت او را نگفتند چنانکہ اکثر خطاب میکنند ومیگویند ای فلان
یا فلان کسی یا کنیت نداشت او یا ابو فلان علی الاطلاق بکنیت ذکر کردہ اند یا آن حضرت کنیت او را ذکر
کردہ باشد راوی فراموش کردہ واللہ اعلم۔ اما صمت من سرر شعبان۔ آیا روزہ نداشتہ تو از آخر شعبان
قال لا۔ گفت نداشتہ ام۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فاذا افطرت۔ پس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان
فصم یومین۔ پس روزہ دار دو روز گویا کہ آن مرد نذر کردہ بود یا عادت داشت دو روز روزہ داشتن
از آخر ماہ و چون شنیدہ نہی از تقدیم رمضان بصوم یک دو روز چنانکہ در فصل اول از باب رؤیۃ الہلال گذشت
باز کشید خود را ازان نذر و معتاد پس بیان کرد آن حضرت کہ روزہ منذور و معتاد منہی عنہ نیست باید داشت
و اگر فوت شدہ قضا باید کرد و سرر بفتح سین و را و بکسر و جمعی بضم نیز گفتہ اند و بفتح را بمعنی اول ماہ و اوسط
و آخر ماہ بیاید چنانکہ در قاموس گفتہ است پس بعضے گفتہ اند کہ اینجا بمعنی اول یا اوسط ست زیرا کہ از صوم آخر
شعبان نہی واقع شدہ است و تحقیق آن ست کہ سرر و سرار گفتہ می شود بدو روز آخر ماہ کہ قمر در شب آنہا
مستتر و پوشیدہ می شود و توجیہش آن ست کہ گفتہ شد متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم افضل الصیام بعد رمضان شہر اللہ المحرم۔ فاضل ترین روزہ ہا بعد از روزۂ رمضان روزۂ ماہ
خدا است کہ محرم ست بعضی میگویند کہ مراد بماہ محرم روزہا شہر حرام ست کہ خدای وی اعظم ست و مؤید آن ست حدیث

آنیدہ از ابن عباس و اضافت برای تشریف ست نہ برای تخصیص و اگر تمام محرم مراد دارند محل استفسار شود کہ چون ماہ محرم افضل و اشرف بود چرا در ماہ شعبان تمام یا اکثر روزہ می داشتند نہ در محرم جواب دادہ می شود کہ شاید فضل آن در آخر ظاہر شدہ یا از صوم ماہ محرم مانعی پیدا می شد۔ وافضل الصلوۃ بعد الفریضۃ صلوۃ اللیل۔ و فاضل ترین نماز ہا بعد از نماز فرض نماز شب ست کہ نماز تہجد ست افضلیت آن از حیثیت تعب و مشقت و وجود اخلاص و از افضلیت سنن رواتب باتبعیتی کہ در انہا ست چنانکہ در مذہب حنفیہ و اکثر شافعیہ است از جہت تاکد منافات بآن ندارد۔ بیان ترتیب نوافل در رواتب در افضلیت تفصیل در شرح مذکور ست۔ رواہ مسلم۔ وعن ابن عباس قال ما رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یتحری صیام یوم فضلہ علی غیرہ الا ہذا الیوم یوم عاشوراء۔ گفت ابن عباس ندیدم من آنحضرت را کہ طلب می کرد روزہ روزی را کہ تفضیل میداد آن روز را یا صوم آن روز را بر غیر وی مگر این روز را کہ روز عاشورا است۔ وہذا الشہر۔ و مگر صوم این شہر را یعنی شہر رمضان و تحری قصد کردن و طلب کردن چیزی کہ احری ست یعنی سزاوار تر ست در غالب ظن و عاشورا نام روز دہم از محرم ست و بعضی توہم کردہ کہ نام روز نہم ست و این خطا ست و وجہ توہم و تخطیہ ہر دو در شرح مذکور ست و گفتہ اند کہ افضلیت روز عاشورا یعنی بر فہم ابن عباس ست کہ وی از حال و مقال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این چنین فہمید و دریافت و الا روز عرفہ افضل از یوم عاشورا است بلکہ از سائر ایام غیر جمعہ کہ در افضلیت روز عرفہ و جمعہ از یکدیگر اختلاف ست و تحقیق وارد شدہ است کہ صوم عاشورا برابر صوم یکسال و صوم عرفہ ہمچو دو سال ست متفق علیہ۔ وعنہ۔ قال حین صام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم عاشوراء و امر بصیامہ۔ و ہم از ابن عباس گفت ہنگامی کہ روزہ داشت آن حضرت روز عاشورا و امر کرد مردم را بروزہ داشتن روز عاشورا۔ قالوا گفتند اصحاب۔ یا رسول اللہ انہ یوم یعظمہ الیہود والنصاری۔ بدرستیکہ روز عاشورا روزیست کہ بزرگ میدارند او را یہود و نصاری۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لئن بقیت الی قابل لاصومن التاسع۔ اگر باقی ماندم تا سال آئندہ ہر آئینہ روزہ دارم روز نہم را از محرم تنہا یا با یوم عاشورا و این ظاہر تر ست از برای اظہار مخالفت با اہل کتاب پس باقی نماند آن حضرت تا سال آئندہ بلکہ وفات یافت در ربیع الاول ہمین سال پس صوم یوم تاسع سنت باشد اگرچہ روزہ نداشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جہت صحت عزم آن حضرت بران و مراتب صوم محرم سہ است و افضل آن ست کہ روزہ دارد روز نہم و دہم و یازدہم ہمچنین آمدہ است در حدیث احمد و بزار از ابن عباس و دوم نہم و دہم سوم دہم تنہا۔ رواہ مسلم۔ وعن ام الفضل بنت الحارث۔ روایت ست از ام الفضل بنت الحارث کہ امراۃ عباس ست و نام او لبابہ است و خواہر ام المومنین میمونہ است و ام عبد اللہ بن عباس نیز ہست مشہور بنام ام الفضل شد

وکیفیت یافت بآن - ان ناساً تماروا عنده یوم عرفة فی صیام رسول الله - که بعضی مردم شک کردند و نزاع نمودند روز
عرفه در روزه داشتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آنحضرت بروزه است یا نه. فقال بعضهم هو صائم وقال بعضهم لیس بصائم پس گفتند بعضی که
آنحضرت روزه دارست و گفتند بعضی که روزه دار نیست همچنین میگوید رضی الله عنها فارسلت الیه بقدح لبن - پس فرستادم
نزد حضرت قدح شیر را - وهو واقف علی بعیره بعرفة - و آن حضرت در وقت وقوف بود بعرفه سوار بر شتر خود - فشربه -
پس نوشید آن شیر را پس معلوم شد که روزه نداشت و همچنین نقل کرده اند از فعل ابی بکر و عمر رضی الله عنهم و ابن عمر
گفت روزه نمیدارم من و نهی نیز نمیکنم و عمل سلف نیز برین ست که مستحب ست افطار مر واقفان بعرفات را تا قوت
یابند بر وقوف و دعا و از بعضی اهل علم منقول ست که روزه داشته اند بعرفات و ظاهر اختلاف می شود باختلاف
احوال در قوت و ضعف و تحقیق وارد شده است در صوم یوم عرفه احادیث کردی تکفیر می کند گناهان سال گذشته
و آینده را چنانچه بیاید پس مختار آنست که صوم عرفه مستحب ست مگر برای حجاج متفق علیه - وعن عائشة
رضی الله عنها قالت ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم صائماً فی العشر قط - گفت عائشه ندیدم من آن حضرت را
روزه دارنده در دهه ذی الحجه هرگز - رواه مسلم - بدانکه بتحقیق ثابت شده است در احادیث فضیلت صوم درین
ایام و فضیلت مطلق عمل درین عشره و در صحیح بخاری آمده که نیست هیچ ایام فاضل تر از عشره ذی الحجه و آن حضرت
نیز دران روزه داشته و این حدیث عائشه منافات بآن ندارد زیرا که وی رضی الله عنها خبر از علم خود داده و گفته
که من ندیده ام که آن حضرت صلی الله علیه وسلم روزه داشته پس شاید که عائشه مطلع نشده باشد یا آنحضرت
روزه دران اوقات مانعی شده باشد از سفر یا مرض یا غیر آن - وعن ابی قتادة رضی الله عنه - ان رجلا
اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال کیف تصوم روایت ست از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است که مردی
آمد آن حضرت را و پرسید چگونه روزه میداری تو - فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم من قوله پس در خشم شد
آنحضرت ازین گفتن آن مرد و پرسیدن وی از حضرت وی که چگونه روزه میداری حق سوال آن بود که سوال
میکرد از حال خود که چگونه روزه دارم تا جواب میکرد آنحضرت آنچه موافق حال وی می بود نه آنکه از حال آن حضرت سوال کند در فعل
آنحضرت در طاعت و کثرت اسرار و مصالح ست که مجال دیگران صلاحیت ندارد و وی صلی الله علیه وسلم مشغول بود بمصالح مسلمانان
و حقوق ازواج و اضیاف فلما رای عمر غضبه قال پس چون دید عمر خشم آنحضرت را گفت رضینا بالله ربا - راضی شدیم به خدا
که پروردگار ماست و بالاسلام دینا - و راضی شدیم باسلام که دین ماست - و بمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا - و راضی شدیم بمحمد که پیغمبر ماست
شرح این کلمات در کتاب الایمان ذکر کرده شد - نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله - پناه می جوییم بخدا از غضب خدا و
رسول خدا فجعل عمر یردد هذا الکلام پس در ایستاد عمر رضی الله عنه که تکرار میکرد این کلام را حتی سکن غضبه - تا آنکه آرام
یافت غضب آن حضرت بعد ازان سوال کرد عمر رضی الله عنه از آنچه آن مرد می پرسید بتفصیل بر وجه ادب و شایسته - فقال -

عمر پس گفت عمر یا رسول اللہ کیف من یصوم الدھر کلہ چگونہ است حال کسیکہ روزہ دارد در ہمہ روزگار ہمیشہ۔ قال لا صام ولا افطر گفت
آنحضرت نہ روزہ داشت آن کس و نہ افطار کرد و قال لم یصم ولم یفطر شک از راویست اما عدم افطار خود ظاہرست و اما در توجیہ عدم صوم
اختلاف کردہ اند بعضی گفتہ اند کہ از جہت مخالفت سنت را کہ موجب نقص اجر اوست بر صوم و بعضی گفتہ اند از جہت استلزام آن صوم ایام منہیہ را
و بعضی گفتہ اند از جہت زیان زدہ شدن شخص بدان بمشقت و القای نفس در تہلکہ و عجز از جہاد و ادای حقوق
دیگر و باین توجیہات مخصوص میگردد نہی بہ کسیکہ افطار نکند در ایام منہیہ و بکسیکہ متضرر گردد و ضعیف شود و لہذا
جماعتی از ائمہ بجواز آن رفتہ اند مر کسی را کہ حالش خلاف آن بود و استدلال کردہ اند باآنکہ محکی ست از بعضی صحابہ
مثل ابی طلحہ انصاری و حمزہ بن عمرو اسلمی و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز مقرر داشت ایشان را بدان و منقول ست
از بسیاری از تابعین و جز ایشان و بعضی گفتہ اند کہ معنی وی آنست کہ کسی کہ عادت کرد و خو گرفت بآن زائل میگردد
کلفت و مشقت کہ مدار اجر و ثواب بران ست کہ مقصود از شرعیت صوم ست و این وجہ بر عکس آنست کہ افادہ کردہ
وجہ اول از وقوع در کلفت و مشقت واللہ اعلم۔ قال۔ گفت عمر کیف من یصوم یومین و یفطر یوما چگونہ است
حال کسیکہ روزہ دارد دو روز و افطار کند یک روز۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ و یطیق ذلک احد و آیا طاقت
دارد آن را ہیچ یکی کہ این نیز دشوارست و مشقت تمام دارد و مقصود دور انداختن این ست از قبول
و رضا و ازین کلام ظاہر میشود کہ سبب در عدم قبول صوم دوام ہمین وقوع در مشقت و کلفت ست۔ قال۔
گفت عمر۔ کیف من یصوم یوما و یفطر یوما چگونہ است حال کسیکہ روزہ دارد روزی و افطار کند روزی دیگر
قال۔ گفت آنحضرت ذلک صوم داود این روزہ داود پیغمبرست علیہ السلام کہ یک روز روزہ میداشت و یک روز افطار میکرد و این فضیلتی
و کمالی دارد کہ درو نوعی از توسط و اعتدال ست و لیکن این نیز مشقتی دارد چنانکہ سیاق حدیث بدان مشعرست۔ قال۔ گفت عمر
کیف من یصوم یوما و یفطر یومین چگونہ است حال کسیکہ روزہ دارد یک روز و افطار کند دو روز۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ وددت
انی طوقت ذلک دوست میدارم من کہ طاقت و قوت داد شوم آن را و مانع نباید مرا از ان حقوق و مصالح و درین عبارت اشارت
است کہ این در طاقت طبیعت من نیست مگر آنکہ حق تعالی طاقت و قوت دہد مرا بران و غرض تعبید درین قسم ست نیز۔ ثم قال
رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثلث من کل شہر و رمضان الی رمضان پس ست یا اولی و الیق ست سہ روزہ از ہر ماہ
و رمضان تا رمضان دیگر و ذکر الی رمضان بجہت افادہ دوام و استمرار آن ست و ایماست باآنکہ گویا روزہ متصل ست ہمیشہ چنانکہ
فرمود۔ فھذا صیام الدھر کلہ پس این ست روزہ تمام روزگار ہمیشہ۔ و صیام یوم عرفۃ احتسب علی اللہ ان یکفر السنۃ التی قبلہ
والسنۃ التی بعدہ۔ و روزہ روز عرفہ را امید ثواب چشم دارم و معتمد بر فضل خدا کہ تکفیر کند گناہ سالی را کہ پیش از وست یعنی بخشد گناہان
کہ دران سال کردہ ست و تکفیر کند گناہ سالی را کہ بعد از وست باین معنی کہ نگاہ دارد از گناہان در سے
یا اگر واقع شود گناہان دروی بخشیدہ شود۔ و صیام یوم عاشوراء احتسب علی اللہ ان یکفر السنۃ التی قبلہ

در روزه عاشورا چشم داریم از خدای که کفارت گناهان سالی کند که پیش از ویست و گفته اند که مزیت و فضیلت صوم عرفه را بر صوم
عاشورا جهت آن است که صوم عرفه از شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم است و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام
رواه مسلم - وعنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم الاثنین روایت از ابی قتاده است که پرسیده
شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از روزه روز دوشنبه - فقال فیه ولدت - پس گفت آن حضرت در روز دوشنبه
زائیده شده ام من - وفیه انزل علی - و در روز دوشنبه نخست فرستاده شده است وحی بر من احتمال دارد
که سوال از سبب روزه داشتن آن حضرت باشد روز دوشنبه یا از سبب استحباب روزه داشتن است
درین روز جواب تقریب سبب آن شکر از نعمت وجود آنحضرت و وجود دین و شریعت اوست - رواه مسلم -
وعن معاذة العدویة - انها سألت عائشة اکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من کل شهر ثلثة ایام
روایت است از معاذه که وی پرسید عائشه را آیا بود آن حضرت که روزه میداشت از هر ماه سه روز قالت نعم
گفت عائشه آری دیگر بار معاذه - فقلت لها من ای ایام الشهر کان یصوم پس گفتم من عائشه را از کدام روزهای
ماه سه روزه میداشت - قالت گفت عائشه لم یکن یبالی من ای ایام الشهر یصوم نبود آن حضرت که باک میداشت
از کدام روزهای ماه سه روزه میداشت - رواه مسلم - ازین حدیث معلوم می شود که سه روزه داشتن از هر ماه
در هر سه روز که باشد کفایت می کند و تقیید به سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم نیست ولیکن اکثر احادیث و آثار وران
واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طریق دیگر در صوم سه روز از هر ماه نیز از سلف منقول است
مجموع اقوال ده است و شرح آنها بیان کرده ام - رواه مسلم - وعن ابی ایوب الانصاری - صحابی
بزرگ است و نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدای هجرت در منزل وی بود از وی آمده است
انه حدثه که وی حدیث کرد راوی خود را یا حدیث کرد حدیث را که این است - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال - گفت آن حضرت کسیکه روزه دارد رمضان را پس تابع گرداند
آن را شش روزه را از شوال - کان کصیام الدهر کله - باشد همچو روزه روزگار همیشه - رواه مسلم - وعن
ابی سعید الخدری - قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الفطر والنحر - نهی کرد آنحضرت
از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه است میان امه و نزد اکثر ایشان
نذر نیز روا نیست و نزد ما نذر جائز است و قضا کرده شود در روز دیگر - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا صوم فی یومین الفطر والاضحی - نیست روزه در دو روز یکی روز عید فطر دیگر روز عید اضحی
که عید نحر است و در حقیقت نذر روزه در وی روزه داشتن در وی نیست وتحقیقه فی اصول الفقه - متفق علیه
وعن نبیشة - بضم نون و بفتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه - الهذلی - بضم ها و فتح دال معجمه منسوب به هذیل

بن مدرکه ابن الیاس صحابی ست او را نبیشة الخیر میگویند - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام التشریق ایام
اکل وشرب - روزهای تشریق که سه روز ست بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و
نوشیدن ست و آنهارا ایام ضیافة الله نیز میگویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت ست که درین ایام میکنند
و نیز ذبح هدی در وقت طلوع آفتاب می کنند - وذکر الله - و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر
خدا نباشند چنانکه در قرآن فرموده اذکروا الله فی ایام معدودات و ذکر خدا را درین ایام تفسیر کرده اند به تکبیرات بعد از
نماز فرض و نیز ذبح قربانها و رمی جمار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید - رواه مسلم - وعن ابی هریرة —
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة - روزه ندارد یکی از شما روز جمعه - الا ان یصوم
قبله او یصوم بعده - مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعه روزه ندارد
بلکه روزهٔ دیگر که روز پنجشنبه باشد یا روز شنبه با وی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهتر ست - متفق علیه -
وعنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی - مخصوص نگردانید
شب جمعه را به شب خیزی از میان شبها - ولا تختصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام - و مخصوص نگردانید
روز جمعه را به روزه داشتن از میان روزها - الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم - مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی
که روزه می دارد یکی از شما بنذر یا بعادت چنانکه روز دهم یا یازدهم مثلاً عادت کرد یا نذر کرده است اتفاقاً روز
جمعه در آن تاریخ واقع شده با این عذر تنها روز جمعه روزه داشتن منع نیست - رواه مسلم - بدانکه در نهی از صیام
یوم جمعه تنها حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علما را اقوال ست و ذکر آن موجب تطویل و در شرح استیفای آن
کرده شده است و اقرب وجوه آنست که گفته اند که در انفراد جمعه بصوم مشابهت ست به یهود و نصاری
که روزی معین را تعظیم می کنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم
الاحد را جز آنچه در شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده است آن ثابت ست و موهم آن معنی نیست امّا ما را از
پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد کذا قالوا گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آن ست که بنده را باید که
در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نفحات الٰهی عز اسمه باشد و وقت را مخصوص ساختن
و در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست و این معنی در نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر ست کما لا یخفی
علی المتفطن فافهم والله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند که در موطا گفته است نه شنیدم من هیچ احدی از اهل علم
و فقه از انها که اقتدا با ایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و دیدم بعضی از ایشان را که روز
جمعه تنها روزه می داشت و بدان تحری میکرد و شیخ محی الدین نووی گفته این که مالک گفته است برای آنچه
و رای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم ست بر رای او و رای غیر او و به تحقیق ثابت شده است در نهی از صوم

یوم جمعه تنها وارد شده حدیث صحیح دران پس متعین ست قائل شدن بدان و مالک معذورست که او را حدیث
نرسیده و داؤدی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک را و اگر میرسید مخالفت آن نمیکرد واللہ اعلم

وعن ابی سعید الخدری۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله بعد الله وجهه
عن النار سبعین خریفا۔ کسیکه روزه دارد یک روز در راه خدای تعالی دور دارد خدای تعالی روی او را از آتش
دوزخ مقدار مسافت هفتاد ساله ظاهر آنکه مراد بدان جهاد ست و در فصل سوم باب جهاد احادیث آمده و طیبی گفته که تواند
که مراد بدان لوجه الله باشد و مؤید این ست آنچه از ابو هریره آمده در آخر باب و مراد بخریف سال ست زیرا که عرب
ابتدای سال بخریف کنند متفق علیه۔ وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله۔ گفت
عبد الله بن عمرو گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عبد الله الم اخبر انک تصوم النهار وتقوم اللیل۔ ای عبد الله
آیا خبر داده نشده ام من که تو روزه میداری هر روز و بیدار می باشی تمام شب و درین کلام تهدیدی و ملاطفتی ست
که مخفی نیست عبد الله بن عمرو میگوید فقلت بلی پس گفتم من بلی یا رسول الله همچنین ست که میفرمائی قال فلا تفعل گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم اگر اینچنین ست مکن صم وافطر هم روزه دار هم افطار کن۔ وقم ونم۔ و در شب برخیز و خواب هم کن۔ فان لجسدک علیک حقا
بدرستیکه مر تن ترا بر تو حق ست که بسیار در تعب نیندازی تا بیمار نشوی و هلاک نگردی۔ وان لعینک علیک حقا
و بدرستیکه مر چشم ترا بر تو حق ست و گاهی خواب هم کنی و چشم را آرام دهی۔ وان لزوجک علیک حقا۔ بدرستیکه
مر زن ترا بر تو حق ست و زوج بر مرد و زن هر دو اطلاق می کنند و زوجه نیز۔ وان لزورک علیک حقا۔ و بدرستیکه
مر زیارت کنندگان و مهمانان ترا بر تو حق ست که چون پیش تو بیایند که با ایشان سخنی کنی و صحبتی داری و با ایشان
طعامی بخوری و زور مصدرست بمعنی زائر چنانکه رکب جمع راکب۔ لا صام من صام الدهر۔ روزه ندا(شت)
کسیکه روزه داشت همیشه وجه این سخن در حدیث ابی قتاده گذشت صوم ثلثة ایام من کل شهر صوم الدهر کله
روزه سه روز از ماه در حکم روزه روزگار ست همیشه۔ صم کل شهر ثلثة ایام۔ روزه دار در هر ماه سه روز۔
واقرأ القرآن فی کل شهر۔ و بخوان قرآن را در هر ماه۔ قلت انی اطیق اکثر من ذلک گفتم بدرستیکه من طاقت
و قوت دارم بیشتر ازینها در روزه و در قرآن۔ قال۔ گفت آن حضرت صم افضل الصوم صوم داؤد روزه دار
فاضلترین روزه که روزه داؤدست علیه السلام۔ صیام یوم وافطار یوم۔ روزه یک روز و افطار یک روز
واقرأ فی کل سبع لیال مرة۔ و بخوان و ختم کن قرآن را در هفت شب یکبار۔ ولا تزد علی ذلک۔ و زیاده
مکن بران در روزه و در قرآن متفق علیه۔ ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده اند
باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه صحاح مروی باشد

الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم الاثنین

والخمیس - بود آن حضرت که روزه می داشت روز دوشنبه و پنجشنبه - رواه الترمذی والنسائی - وعن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعرض الاعمال یوم الاثنین والخمیس - عرض کرده میشوند اعمال بندگان
در درگاه حق تعالی یا پیش فرستادگان اعمال از ملائکه روز دوشنبه و پنجشنبه عملها را خود هر روز و شب می برند شاید که
عرض درین دو روز یکجا کرده باشند یا هر روز عرض میکنند و درین دو روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میگذرانند
باشند اجمالا و تفصیلا از جهت حکم و مصالحی که خدای تعالی داند چنانکه عرض اعمال در شب نصف شعبان مثل
این گفته اند فاحب ان یعرض عملی وانا صائم پس دوست میدارم که عرض کرده شود عمل من در حالی که من
روزه دار باشم بسبب روزه داشتن دوشنبه و پنجشنبه این است و از برای روزه دوشنبه سبب دیگر نیز در
فصل اول در حدیث ابی قتاده مسطور شد که فرمود اختیار صوم از جهت فضل اوست یا از جهت آنکه معلوم نیست
که در کدام ساعت میگذرانند و صوم مستوعب نهار است و یا از جهت آنکه وی تجمیع میشود با دیگر عملها - رواه الترمذی
وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا اباذر اذا صمت من الشهر ثلثة ایام - ای ابوذر چون
خواهی که روزه داری از هر ماه سه روز فصم ثلث عشرة واربع عشرة وخمس عشرة پس روزه دار سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم که آنرا ایام بیض گویند یعنی روزها که شبهای آنها روشن اند سابقا معلوم شد که هر سه روز که روزه
دارد روا است و لیکن درین سه روز افضل است و در روایات در روی اکثر و بعضی آثار در ایام سود یعنی روزها
که شبهای آنها سیاه است بست و هفتم و بست و هشتم و بست و نهم نیز آمده است - رواه الترمذی
والنسائی - وعن عبد اللہ بن مسعود قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصوم من غرة کل شهر ثلثة ایام
بود آنحضرت که روزه می داشت و بعضی احیان از اول ماه سه روز - وقلما کان یفطر یوم الجمعة - و اندکی بود که افطار
میکرد روز جمعه ظاهر این حدیث مطلق است که روز جمعه تنها مراد باشد یا با روز دیگر فافهم - رواه الترمذی
والنسائی و رواه ابوداود الی ثلثة ایام - روایت کردند تمام این حدیث را ترمذی و نسائی و روایت کرد
آن را ابوداود تا لفظ ثلثة ایام و آخر این حدیث را که قلما کان یفطر یوم الجمعة روایت نکرد - وعن عائشة
رضی اللہ عنها قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصوم من الشهر السبت والاحد والاثنین - گفت
عائشه بود آن حضرت که روزه می داشت و بعضی احیان از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه - ومن الشهر
الآخر الثلثاء والاربعاء والخمیس - و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و ثلثاء بمد است و فتح ثا و ضم آن و اول
اکثر است و اربعاء مثلثه الباء الموحده - رواه الترمذی - وعن ام سلمة قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یامرنی ان اصوم ثلثة ایام من کل شهر - گفت ام سلمه که بود آن حضرت که امر میکرد مرا که روزه دارم سه روز
از هر ماه - اولها الاثنین والخمیس - اول آن سه روز یوم الاثنین بود تا ثلثاء و اربعاء و یوم الخمیس بود یا

چهار است و در روایتی او الخمیس آمده بکلمه او چنانچه طبرانی آورده معنی این چنین میشود که ظاهر میشد آنست که ابتدا
بروزه شنبه کند یا پنجشنبه که سیر و متبرک اند و روایت کتاب را که به روایت نیز بدین معنی حمل بتوان کرد فافهم - رواه ابوداؤد
والنسائی - وعن مسلم القرشی - صحابی ست ابو عبد الله مسلم و بعضی گفته اند عبد الله ابو مسلم - قال سألت او سئل رسول الله - گفت پرسیدم
من یا گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن صیام الدهر - از حکم روزه دهر - فقال ان لاهلک علیک
حقا - پس گفت آن حضرت بدرستیکه مر زن ترا بر تو حق ست و همیشه روزه داشتن سبب ضعف و فتور و قصور
در ادای آن حق ست - صم رمضان والذی یلیه - روزه دار ماه رمضان را و آنکه متصل ست برمضان که مراد بآن
ستهٔ شوال باشد و بعضی گفته اند ماه شعبان مراد ست این چنین ست در شرح ابن فرشته - وکل اربعاء وخمیس -
و روزه دار هر چهار شنبه و پنجشنبه - فاذا انت قد صمت الدهر کله - پس اکنون تو بتحقیق روزه داشتی همه دهر
را ازین حدیث معلوم می شود که حکم بصوم دهر منحصر در حساب بودن حسنه بعشر امثال نیست بلکه شارع بفضل خود ثواب
صوم دهر میدهد خواه بآن حساب یا بغیر آن حساب فافهم - رواه ابوداؤد والترمذی - وعن ابی هریرة ان رسول الله
روایت ست از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن صوم یوم عرفة بعرفة - نهی کرد از روزه داشتن
روز عرفه در عرفات از جهت وجدان مشقت و جهد در اداء وظائف آن چنانکه گذشت و گویند که نهی تنزیهی ست
نه تحریمی - رواه ابوداؤد - وعن عبد الله بن بسر - بضم موحده و سکون مهمله - عن اخته الصماء - بفتح صاد مهمله
و تشدید میم و بمد آن - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال - روایت ست از عبد الله بن بسر مازنی که صحابی ست
و پدر او که بسر ست و مادر وی که عطیه نام دارد و خواهرش که او صماء نام دارد و همه صحابی اند روایت می کند از
خواهر خود صماء که آن حضرت گفت - لا تصوموا یوم السبت - روزه مدارید روز شنبه را یعنی تنها - الا فیما افترض
علیکم - مگر در چیزی که فرض کرده شده است بر شما اگر چه بطریق نذر باشد - فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبة
پس اگر نیابد یکی از شما مگر پوست درخت انگور لحاء بکسر لام و ممدود - او عود شجرة - یا نیابد مگر چوب درخت -
فلیمضغه - پس باید که بخاید آن را یعنی افطار کند و بشکند روزه شنبه را که داشته است و اگر طعام نیابد بمانند
پوست انگور و یا چوب درخت هم بشکند و سبب نهی از صوم سبت لزوم تعظیم اوست بصوم و تعظیم وی تشبه است بیهود
و اگر چه ایشان روزه نمی دارند بجهت بودن وی عید ایشان ولیکن تعظیم میکنند باین وجه و از حدیث ام سلمه
بیاید که آن حضرت روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند در آن
بجهت آنکه عید ایشان ست پس در وقتیکه ترک کرد صوم سبت و احد را تا تعظیم اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر
روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف ست کذا قیل - رواه احمد وابوداؤد والترمذی وابن ماجه والدارمی
وعن ابی امامة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله - کسیکه روزه دارد یکروز

در راه خدا جعل الله بینه وبین النار خندقا - بگرداند خدای تعالی میان وی ومیان آتش خندقی - کما بین السماء
والارض - بقدر مسافتی که میان آسمان وزمین ست مقصود مبالغه است واین ابلغ ست از آنچه در حدیث
ابی سعید خدری گذشت بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا - خندق گوی که گرد باره شهر بکنند معرب کنده
رواه الترمذی - وعن عامر بن مسعود - اختلاف کرده شد در صحبت وی بعضی او را در صحابه ذکر کرده اند وبعضی در
تابعین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغنیمة الباردة الصوم فی الشتاء - فرمود روزه داشتن
در زمستان غنیمت بارده است که کنایت ست از حصول وی بی تعب ومشقت - رواه احمد والترمذی وقال هذا
حدیث مرسل وگفته است ترمذی این حدیث مرسل ست این قول ترمذی مبنی بر بودن وی تابعی نه صحابی -
وذکر حدیث ابی هریرة - وذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در اول اوست این لفظ - ما من ایام احب
الی الله فی باب الاضحیة - در باب اضحیه از برای بیان فضیلت عشرهٔ ذی الحجه وعمل در آن -

الفصل الثالث - عن ابن عباس - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدینة فوجد الیهود صیاما
یوم عاشوراء - گفت ابن عباس که آن حضرت قدوم آورد در مدینه پس یافت یهود را روزه دارنده روز عاشورا -
فقال لهم رسول الله - پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه - چیست این
روز که روزه میدارید شما - فقالوا هذا یوم عظیم - پس گفتند یهود این روزی بزرگ ست - انجی الله فیه موسی وقومه
رستگاری داده است خدای تعالی در وی موسی را علیه السلام وقوم او را - وغرق فرعون وقومه - وغرق
کرده است فرعون را وقوم او را - غرق بفتح رای مشدده وبکسر رای مخففه نیز روایت ست ودرین وجه فرعون
مرفوع ست یعنی غرق شده فرعون - فصامه موسی شکرا - پس روزه داشت موسی بجهت شکر این نعمت
فنحن نصومه - پس ما روزه می داریم بمتابعت موسی در شکر - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فنحن احق واولی بموسی منکم - پس ما سزاوارتر ونزدیکتریم بموسی از شما ودرین عبارت اشارت ست بآنکه
ما که روزه می داریم بموافقت موسی نه بجهت موافقت شما - فصامه رسول الله - پس روزه داشت روز عاشورا
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وامر بصیامه - وامر کرد صحابه را بروزه داشتن این روز اینجا اشکال می آرند
که خبر یهود در دیانات غیر مقبول ست پس چگونه عمل کرد آن حضرت بخبر ایشان جوابش آنکه شاید که ظاهر شده
صدق این خبر بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتواتر یا بخبر جماعت دیگر که مسلمان بودند از یهود مثل عبد الله بن
سلام رضی الله عنه وغیر وی از علمای ایشان یا وحی شد بعد از خبر ایشان متفق علیه - وعن ام سلمة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم یوم السبت ویوم الاحد - گفت ام سلمه بود آن حضرت که روزه میدا
روز شنبه ویکشنبه را - اکثر ما یصوم من الایام - بیشتر از آنچه روزه می داشت از روزهای دیگر - ویقول -

وی گفت آنحضرت سبب روزه داشتن این دو روز - انهما یوما عید للمشرکین - بدرستیکه این روز شنبه و یکشنبه دو روز عید اند مشرکان را
فانا احب ان اخالفهم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را مراد بمشرکان کافرانند که یهود و نصاری باشند و گویند که
بت پرستی نیز با ایشان راه یافته بود و بت پرستی نصاری و یهود خود امر مشخص بود و چون روز عید ایشان ست روزه نمیدارند پس
در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و تتمه این کلام در حدیث عبد الله بن بسر گذشت - رواه احمد - وعن جابر
بن سمرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یأمرنا بصیام یوم عاشوراء - روایت ست از جابر بن سمره که صحابی ست و خواهرزاده
سعد بن ابی وقاص ست گفت بود آن حضرت که امر میکرد ما را بروزه داشتن روز عاشورا - ویحثنا علیه - و می برانگیخت ما را برآن - ویتعاهدنا
عنده و نگاه میداشت و رعایت میکرد احوال ما را بموعظت و نصیحت و وصیت میکرد به روزه روز عاشورا نزد حضور این وقت
فلما فرض رمضان لم یأمرنا ولم ینهنا عنه - پس وقتی که فرض کرده شد رمضان نه امر میکرد ما را بدان و نه نهی میکرد ما را
ازان - ولم یتعاهدنا عنده - و تعاهد نیکو و ما را نزد حضور این روزه - رواه مسلم - وعن حفصة قالت اربع
لم یکن یدعهن النبی - گفت حفصه چهار خصلت اند که نبود که ترک و بدعت آن را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی از سنن
مؤکده اند - صیام عاشوراء - روزه عاشورا - والعشر - و روزه دهه ذی الحجه یعنی نه روز ازان - وثلثة ایام من
کل شهر - و روزه سه روز از هر ماه - ورکعتان قبل الفجر - و دو رکعت ست پیش نماز بامداد و سنت فجر چه مقدار
مؤکده است روزه این روزها را نیز قرینه آن ساخت تا معلوم گردد قوت تاکد آن - رواه النسائی - وعن
ابن عباس - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر ولا سفر - بود آن حضرت
که افطار نمی کرد روزهای ایام بیض را نه در حضر و نه در سفر این حدیث نیز دلالت بر کمال اهتمام و تاکد این روزها
دارد - رواه النسائی - وعن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل شئ زکوة - مر هر چیز را
از نعمتهای الهی زکوة ست موجب شکر ست و معارف در شرع اطلاق زکوة است بر زکوة مال - وزکوة الجسد الصوم
و زکوة بدن و وجود و صحت و عافیت وی روزه است گویا که بجوع و عطش و ترک شهوت صرف می کند چیزی را
از بدن بسوی درگاه عزت وی و به بوی چنانکه چیزی از مال صرف می کند و میدهد - رواه ابن ماجه - وعنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصوم الاثنین والخمیس - و هم از ابی هریره روایت ست که آن حضرت بود
که روزه می داشت در روز دوشنبه و پنجشنبه فقیل پس گفته شد - یا رسول الله انک تصوم الاثنین والخمیس
بدرستی که تو روزه میداری دوشنبه و پنجشنبه را - فقال ان یوم الاثنین والخمیس یغفر الله فیهما لکل مسلم پس گفت
آن حضرت بدرستیکه روز دوشنبه و پنجشنبه می آمرزد خدای تعالی مر هر مسلمان را یعنی روزه می دارم به سبب
بزرگی این دو روز و شکر نعمت و مغفرت و رحمت الهی سبحانه - الا ذا هاجرین - می بخشد همه را مگر دو قطع کنندگان
رحم را و کینه ورزاننده است - یقول دعهما حتی یصطلحا - میگوید خدای تعالی مر کسی را که سوال مغفرت کند مر ایشان را

از سلک و شیر بگذارند ایشان را و مطالب مغفرت ایشان تا آنکه اتفاق نمایند میان یک دیگر و صلح کنند و در بعضی احادیث
اترکوا و در بعضی انظروا از انظار بمعنی امهال به لفظ جمع آمده — رواه احمد و ابن ماجة وعنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من صام یوما ابتغاء وجه الله کسی که روزه دارد روزی جهت طلب کردن ذات حق و رضای وی تعالی
بعده الله من جهنم — دور میگرداند او را خدای تعالی از دوزخ کبعد غراب طائر — مانند دوری زاغ پرنده وهو
فرخ — در حالی که آن زاغ بچه است حتی مات هرما تا آنکه بمیرد در نهایت پیری عمر زاغ دراز است در تمام
عمر که بپرد و قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد — رواه احمد و روی البیهقی فی شعب الایمان عن سلمة
بن قیس — صحابی است از اهل کوفه

باب در تتمات و ملحقات ابواب سابقه متعلقه بصوم نفل و نقض وی و قضای آن

الفصل الاول — عن عائشة رضی الله عنها قالت دخل علی النبی — گفت عائشه درآمد بر من پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ذات یوم — روزی فقال هل عندکم شیء پس گفت آن حضرت آیا هست نزد شما چیزی یعنی از طعام — فقلنا لا —
پس گفتیم یا نیست نزد ما چیزی — فقال فانی اذا صائم پس گفت آن حضرت پس من اکنون روزه دارم
یعنی نیت روزه کردم از ینجا معلوم میشود که نیت نفل در نهار جائز است و همین است مذهب ما و این قائل
امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجب است نیت از شب چنانکه در فرض
چنانچه گذشت در باب بعد از باب رؤیة الهلال — ثم اتانا یوما آخر پس آمد آن حضرت نزد ما روزی دیگر پس گفت
که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که آن حضرت باز آمد و پرسید — فقلنا پس گفتیم یا رسول الله
اهدی لنا حیس — فرستاده شده است برای ما حیس بفتح حاء مهمله و سکون تحتانیه و آخرش سین مهمله طعامی
که ساخته میشود از تمر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد یا سویق اندازند و حیس در اصل بمعنی خلط
و مزج است — فقال ارنیه پس گفت آن حضرت بعائشه بنما حیس را که چگونه است بیار و در روایتی قربیه
نزدیک گردان آنرا — فلقد اصبحت صائما پس هر آئینه بتحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی به خواسته ام
روزه — فاکل پس خورد آن حضرت و از ینجا معلوم میشود که افطار صوم تطوع جائز است بی عذر و برین اند اکثر
علما و امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر آنند که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعذر ضیافت و مانند
آن زیرا که این ابطال عمل است و ابطال عمل منهی عنه است از جهت قول وی سبحانه و لا تبطلوا اعمالکم و تعیین
هر عملی که مشروع کرده شده است دران لازم میگردد به شروع و اگر نقض کند واجب است قضای آن و در روایتی
جائز است مطلقا زیرا که قضا خلف اوست پس باکی نیست به نقض آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف است
و نزد مالک قضا کند اگر بعذر نقض کرده است و این بحث در حدیث زهری از عروه مشروح گردد

وعن انس رضی الله عنه قال دخل النبی - درآمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی ام سلیم - بر ام سلیم بضم سین که مادر انس ست
فاتته بتمر وسمن - پس آورد ام سلیم نزد آنحضرت خرما و روغن - فقال اعیدوا سمنکم فی سقائه - پس گفت آن حضرت
بازگردانید روغن خود را در مشک که روغن در وی بود و روغن و عسل را در آنجا اکثر در مشک می اندازند - وتمرکم
فی وعائه - و بازگردانید خرمای خود را در ظرف خرما - فانی صائم - زیرا که بدرستیکه من روزه دارم اینجا نخوردند که عذر
بود و راجح بلی خلاف عذری بود و لابد که بعد از زوال باشد یا افطار جائز است و عدم اطلاع ما ثابت به آن نداده ثم قام الی ناحیة من البیت
پس ایستاد و رفت آنحضرت بجانبی از خانه فصلی غیر المکتوبة - پس بگزارد نماز غیر فریضه را - فدعا لام سلیم واهل بیتها
پس دعا کرد ام سلیم را و اهل خانه او را و اگر یا دعای از برای جبر کسر خاطر وی باشد که روزه نخوردند و نیز عادت شریف
بود که چون در خانه کسی می درآمدند نمازی گزاردند و برای وی دعا می کردند - رواه البخاری - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعی احدکم الی طعام وهو صائم - چون خوانده شود یکی از شما بسوی
طعامی و حال آنکه وی روزه دار است - فلیقل انی صائم - پس باید که بگوید که من روزه دارم یعنی افطار نه کند و در
گفتن این سخن بیان کلامی ست که گذشت در فصل اول از کتاب صوم - وفی روایة - و در روایتی اینچنین
آمده است که قال - گفت آن حضرت اذا دعی احدکم فلیجب - وقتی که دعوت کرده شود یکی از شما به طعام پس
باید که اجابت کند دعوت را و برود - فان کان صائما فلیصل - پس اگر باشد روزه دار پس باید که نماز
کند یا دعا کند - وان کان مفطرا فلیطعم - و اگر باشد غیر صائم پس باید که بخورد - رواه مسلم

الفصل الثانی عن ام هانی رضی الله عنها قالت لما کان یوم الفتح - گفت ام هانی وقتیکه شد روز فتح
یعنی فتح مکه - جاءت فاطمة فجلست علی یسار رسول الله - آمد فاطمه زهرا پس نشست بر جانب چپ پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم وام هانی عن یمینه - و نشست ام هانی یعنی نشستم من جانب راست آن حضرت - فجاءت الولیدة
بانا فیه شراب - پس آورد خانه زاد اوند را که در وی چیزی از جنس نوشیدنی بود آب یا غیر آن - فناولته
پس داد ولیده آن انا آن حضرت را فشرب منه - پس نوشید آن حضرت از آن شراب - ثم ناوله ام هانی
پس داد آن حضرت آن انا را بام هانی - فشربت منه - پس نوشید ام هانی از آن شراب - فقالت - پس گفت ام هانی
یا رسول الله لقد افطرت وکنت صائمة - هر آئینه بتحقیق افطار کردم و بودم من روزه دار و در روایتی آمده
که گفت گناه کردم پس طلب آمرزش کن برای من - فقال - پس گفت آن حضرت یعنی بام هانی - اکنت
تقضین شیئا - آیا بودی تو که قضا میکردی چیزی را از روزه یعنی این روزه روزه قضا بود از رمضان
یا نذر - قالت لا - گفت ام هانی قضا نمی کردم چیزی را - قال فلا یضرک - گفت آنحضرت پس زیان نمی کند ترا - ان کان تطوعا
اگر بود روزه تو روزه نفل - رواه ابوداود والترمذی والدارمی وفی روایة لاحمد والترمذی نحوه - و در روایت احمد

و ترمذی مانند این آمده که در لفظ اختلاف ست - و فیه و در وی این عبارت ست - فقالت پس گفت ام هانی یا رسول الله
اما انی کنت صائمة - آگاه باش بدرستیکه من بودم روزه دار - فقال الصائم المتطوع امیر نفسه - پس گفت آنحضرت
که روزه دار که روزه نفل دارنده است حاکم نفس خود ست و اختیار او بدست اوست - ان شاء صام و ان شاء افطر
اگر خواهد روزه دارد اگر خواهد افطار کند و در روایتی امین نفسه او امیر نفسه بطریق شک راوی و توربشتی گفت
که تاویلش این ست که مر او را میرسد که افطار کند نظر بمصلحتی که ظاهر شود او را از امور که امیر را این ساخته شده است
بران چنانکه کسی که ضیافت می کند قومی را یا فرود می آید بقومی و می بیند که در ترک افطار در وحشت انداختن است
صاحب خود را پس او را میرسد که موافقت کند و مساعدت نماید بانچه سبب انس و الفت گردد لیکن هیچ مشقت
پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضا واجب نیست بعد از التزام خصوصا که وارد شده است در حدیث ام
قضا چنانکه در حدیث آینده از عائشه بیاید فافهم بانکه در کتب سیر باتفاق روایات آمده است که فتح مکه در رمضان
بود و برین تقدیر مشکل میشود بودن صوم ام هانی صوم تطوع و در حدیث ام هانی تکلم نیز کرده اند و ترمذی گفته است
که در اسناد وی مقال ست و منذری گفته که ثابت نیست و در اسناد وی اختلاف کثیر ست اشارت کرده بدان
نسائی انتهی و در حدیث ام هانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد
از یوم الفتح اول ایام وی نیست بلکه اقامت آنحضرت امر حتمی است تا بقای آن قضیه است و در بنا شده
و نیز روایات در وقت اقامت آنحضرت در مکه و خروج رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده که تقاضای کند که فتح بعد از
رمضان باشد والله اعلم - وعن الزهری عن عروة عن عائشة قالت کنت انا و حفصة صائمتین - گفت
عائشه بودم من و حفصه روزه دار - فعرض لنا طعام اشتهیناه - پس عرض کرده شد و آورده شد برای ما طعامی
که خواهش داشتیم ما آن را - فاکلنا منه - پس خوردیم ما از آن طعام - فقالت حفصة یا رسول الله انا کنا صائمتین
فعرض لنا طعام اشتهیناه فاکلنا منه - پس گفت حفصه یا رسول الله بدرستیکه ما بودیم روزه دار پس عرض کرده شد
برای ما طعامی که خواهش داشتیم آن را پس خوردیم ما از آن طعام - قال - گفت آنحضرت - اقضیا یوما آخر مکانه - عوض
قضا کنید در روزی دیگر بجای آن روز که خوردید این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قضای صوم نفل زیرا که
ظاهر امر وجوب ست و شافعیه میگویند که امر بقضا بطریق استحباب ست و شاید که آن صوم نذر یا قضا بود و مذهب
نزد ایشان آن ست که واجب نیست قضای صوم نفل و همچنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر شروع نیت کرده بود
بعذر خورد واجب ست قضا و همچنین نزد یک مالک و نزد ما واجب ست قضا مطلقا و نفل لازم می گردد
بشروع و تحقیقه فی اصول الفقه - رواه الترمذی و ذکر جماعة من الحفاظ رووا عن الزهری عن عائشة مرسلا
و لم یذکروا فیه عن عروة و هذا اصح - روایت کرد این حدیث را ترمذی و ذکر کرد ترمذی جماعتی از حفاظ

حدیث را که روایت کرده اند از زهری از عائشه بطریق ارسال و ذکر نکرده اند در وی عروه را که در روایت سابق
واسطه بود میان زهری و عائشه وگفته است ترمذی این که ذکر نکرده است عروه را اصح است و ارسال اینجا
بمعنی سقوط راوی است از اسناد و ست بمعنی انقطاع و این نیز اصطلاحی ست ومشهور آن ست که مرسل حدیث تابعی
است که ذکر صحابی نکند یعنی تابعی کبیر قید کرده اند نیز اصطلاح ست - و رواه ابو داود وعن زمیل مولی عروة - و روایت کرد
ابوداود این حدیث را از زمیل بضم زای و فتح میم و سکون تحتانیه که مولای عروه است - عن عروة عن عائشة -
از عروه از عائشه و در بعض حدیث سخن کرده اند - وعن ام عمارة بضم عین و تخفیف میم - بنت کعب یعنی کعب را
عمرو بن عوف صحابیه انصاریه است نام آن نسیبه بفتح نون و کسر سین حاضر شده بیعة العقبة را و حاضر شده
غزوه احد را همراه زوج خود غازیه بن زید و پسر خود بود یا زده جراحت و حاضر شده بیعة الرضوان را وبعد از
حاضر شد تمام مشاهد را و مجروح شد بیازده یا دوازده جراحت و بریده شد دست وی رضی الله عنها روایت
می کند - ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیها - که آن حضرت در آمد بروی - فدعت له بطعام - پس طلبید
وی برای حضرت طعامی را - فقال کلی - پس گفت آنحضرت مر او را بخور - فقالت انی صائمة - پس گفت وی
که من روزه دارم - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان الصائم اذا اکل عنده صلت علیه الملائکة
حتی یفرغوا - بدرستیکه روزه دار چون خورده می شود نزد وی دعا می کنند و درود و رحمت میفرستند بر روزه دار
فرشتگان تا آنکه فارغ شوند از خوردن پس حضرت او را بنا خوردن تقریر کرد و ثنا کرد و بشارت داد و امر

اباحت بروزه فرمود - رواه احمد والترمذی وابن ماجه والدارمی -

الفصل الثالث - عن بریدة بضم موحده رضی الله عنه صحابی مشهور است اسلمی اسمی بسامی جمیله دارد
در حضرت نبوت و بعد از وی صلی الله علیه وسلم که در عهد خلفای راشدین و بود در حرب جمل و صفین با علی
مرتضی و قبر وی به مرو مشهور است نزد وی متبرک به - قال - گفت بریده - دخل بلال علی رسول الله - در آمد بلال
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بود پیغمبر - وهو یتغدی - و آنحضرت طعام چاشت میخورد - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم الغداء یا بلال - حاضر شو طعام را ای بلال غداء بفتح غین معجمه و دال مهمله طعام چاشت - قال انی
صائم - گفت بلال که من روزه دارم - یا رسول الله - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ناکل رزقنا وفضل رزق بلال فی الجنة - میخوریم ما رزق خود را وزیادت رزق بلال در بهشت است - اشعرت یا بلال ان الصائم
تسبح عظامه - آیا شعور داری و میدانی ای بلال که روزه دار تسبیح می کند استخوانهای وی - وتستغفر له الملائکة
و آمرزش میخواهند برای او فرشتگان - ما اکل عنده - مادام که خورده شود نزد وی - رواه البیهقی فی شعب الایمان

باب لیلة القدر

لیلة القدر را لیلة القدر ازان رو گویند که تقدیر کرده میشود در وی ارزاق و نوشته میشود و قضا کرده میشود آجال
و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال ست
و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائد است یا آنچه
در نحو اوست و بدانکه اختلاف اقوال در تعیین این شب بسیارست اکثر احادیث بر آنند که در رمضان ست خصوصاً
در اوتار عشرهٔ اخیره خصوصاً در شب بست و هفتم و در قولی وی دائرست در تمام سال و منتقل و متحول میشود و شیخ
ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه داشته و گفته که قاضیخان و ابوبکر رازی از علمای حنفیه
این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این از ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه و غیر ایشان مرویست انتهی
و شیخ ابن الهمام روح الله روحه گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان ست
لیکن دریافته نمیشود که در کدام شب ست پس گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و همچنین منقول ست از صاحبین
لیکن متعین ست نزد ایشان متقدم و متاخر نمیشود و در فتاوی قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه
آنست که وی متحول میشود در سال و در رمضان میباشد و در غیر رمضان و جواب داده است ابوحنیفه از ادله که
دلالت دارند بر بودن او در عشرهٔ اخیره از رمضان با آنکه مراد رمضان ست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
اراده آن جسته و طلب نموده و سیاق حدیث دلالت می کند کسیکه تامل میکند طرق احادیث را و الفاظ آنرا
برین معنی انتهی گفت کاتب حروف بندهٔ مسکین عبدالحق بن سیف الدین عفا الله عنه که این قول اقرب ست بتطبیق
اقوال و جمع آن و گفته اند که حکمت در اخفای آن آنست که تا مردم جد می و اجتهاد می کنند در طاعت و اذکار در جمیع
لیالی سال و گفته اند که هر که اجتهاد کند و بیداری شب یک سال تمام دریابد آنرا انشاء الله تعالی و درین معنی
گفته است هر که گفته است من لم یعرف قدره الله لم یعرف لیلة القدر و بعضی از علما گفته اند که آنرا علامت و امارت
است و استنباط کرده اند آنها را از احادیث و آثار و دریافته اند بعضی از آنها ارباب کشف از اهل بصائر و ابصار
آنرا و امام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کسی آنست که کشف کرده میشود بروی چیزی از عالم ملکوت و طبری از
قومی نقل کرده است که درختان دران شب سجده کنند و بر زمین افتند باز بمنابت خود باز گردند و سجده کنند
در وی هر چیزی و بیهقی در فضائل اوقات از طریق اوزاعی از عبده ابن ابی لبابه روایت کرده که آبهای شور
دران شب شیرین گردد و ابن عبدالبر که از اکابر علمای حدیث ست از طریق زهره بن معبد مانند این روایت
نموده و دران شب ساطع میشود انوار حتی در اماکن مظلمه و جاهای تاریک درخشنده میشود و سلام و خطاب از
ملائکه و صواب آنست که شرط نیست در دریافت آن شب مشاهدهٔ این امور بسا کسیکه دریابد آن شب را

ومشاهده کنند ازین امور چیزے وروا است که دو کس در یکجا باشند و آن شب را هر دو دریابند و برای یکی ازین
چیزها کشف گردد و نه دیگری را و احسن آنچه حاصل گردد وروی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق
و حضور و اخلاص ست و این اشیای کرامات ست بلا شبهه و مشاهده خوارق عادات محل خطر ست و جای اشتباه ست
و بتحقیق وارد شده است در احادیث تحریض و ترغیب در زنده داشتن آن شب و مختار آنست که معتبر احیای
اکثر لیله است و اگر تمام شب احیا کند و منجر بمرض و ملال و اختلال در ادای فرائض و سنن مؤکده نگردد افضل
و اکمل ست و الا هر مقدار که توفیق قیام یابد مقصود حاصل ست و لیس للانسان الا ما سعی و کان سعیه مشکورا رزقنا الله

الفصل الاول — عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحروا لیلة القدر فی الوتر
من العشر الاواخر من رمضان — طلب کنید و بجوئید بجد و اجتهاد شب قدر را در شبهای طاق از ده شب اخیر از
رمضان که شب بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم ست که از یکی ازین پنج شب بیرون نخواهد بود اگر چه
مبهم ست — رواه البخاری — وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال ان رجالا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم
اروا لیلة القدر فی المنام — روایت ست از ابن عمر که گفت که چند مرد از یاران آن حضرت نموده شدند شب
قدر را در خواب — فی السبع الاواخر — در هفت شب اخیر احتمال دارد که مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین
اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر تر ست والله اعلم — فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اری رؤیاکم قد تواطأت — و در بعضی نسخ تواطت — فی السبع الاواخر — فرمود می بینم رؤیا و خواب
شما را که بتحقیق موافق افتاده است در هفت شب اخیر — فمن کان متحریها فلیتحرها فی السبع الاواخر — پس کسیکه هست
طلب کننده شب قدر را پس باید که طلب کند او را در هفت شب اخیر ازینجا معلوم میشود که رؤیای صالح را اعتبار ست
در امور وجودیه و حق ست خصوصا نزد اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد — متفق علیه — وعن ابن
عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال التمسوها فی العشر الاواخر من رمضان لیلة القدر —
روایت ست از ابن عباس که آن حضرت فرمود طلب کنید او را در ده شب اخیر از رمضان یعنی شب قدر
را — فی تاسعة تبقی — در شب نهم که باقی می ماند مراد شب بیست و نهم ست — فی سابعة تبقی — در شب هفتم
که باقی می ماند و مراد شب بیست و هفتم ست — فی خامسة تبقی — در بیست و پنجم که باقی می ماند و این موافق ست بحدیث
عبادة بن الصامت که بیاید یا مراد بتاسعه و سابعه و خامسه تسعه و سبعه و خمسه چنانکه در حدیث ابی بکرة است پس تقدیر
در اوتاری ست که واقع می شوند در نه روز باقیه از عشرۀ اخیره و آن بیست و سوم و بیست و پنجم
و بیست و هفتم و بیست و نهم ست یا در اوتارے که واقع میشوند در هفت روز و آن سه شب ست و در
اوتار واقع در پنج روز و آن دو شب ست فافهم — رواه البخاری — وعن ابی سعید الخدری رضی الله

عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتكف العشر الاول من رمضان - روايت ست از ابى سعيد كه آن حضرت اعتكاف
كرد در ده شب نخستين از رمضان - ثم اعتكف العشر الاوسط - پستر اعتكاف كرد ده شب ميانه را - فى قبة تركية -
در خيمهٔ تركى كه نوعى ست از خيمه ها كه خرد مى باشد از نمد و گفته ميشود آن را بفارسى خرگاه - ثم اطلع بفتح همزه و سكون
طاء بتخفيف - راسه - پستر بيرون آورد سر خود را يعنى از قبه - فقال انى اعتكفت العشر الاول التمس هذه الليلة -
پس گفت آن حضرت بدرستيكه من اعتكاف كردم عشرهٔ اول را در حالى كه التماس ميكنم اين شب را يعنى شب قدر را
ثم اعتكفت العشر الاوسط - پستر اعتكاف كردم عشرهٔ اوسط را يعنى براى التماس اين شب - ثم اتيت فقيل لى انها فى العشر
الاواخر - پستر آمده شدم من يعنى آمد مرا آينده از فرشتگان پس گفته شد مرا كه آن شب در ده شب پسين ست
فمن كان اعتكف معى - پس كسيكه بود كه اعتكاف كرده بود با من به طلب اين شب - فليعتكف العشر الاواخر - پس
بايد كه اعتكاف كند ده شب آخر را تخصيص امر باعتكاف بطالبان آنها كه اعتكاف كرده و طلب نموده بودند براى
آنست كه چون طالب و متفحص آن بودند و نيافتند باز اعتكاف مى كنند تا دريابند و آنها كه طالب نيستند فلعلهم
نه نشينند يا نشينند - فقد اريت هذه الليلة - پس بتحقيق نموده شدم من اين شب را يعنى معين در خواب در
عشرهٔ اخير - ثم انسيتها - پستر فراموش گردانيده شدم آنرا - وقد رايتنى اسجد فى ماء وطين من صبيحتها - و
تحقيق ديدم خود را در خواب كه سجده ميكنم در آب و گل در وقت صبح آن شب كه در خواب ديدم او را - فالتمسوها
فى العشر الاواخر - پس طلب كنيد آن شب را در ده شب آخر - والتمسوها فى كل وتر - و طلب كنيد او را در هر
طاق از اين شب كه بيرون از اين نيست - قال - گفت راوى فمطرت السماء تلك الليلة - پس باريد آسمان در آن
شب - وكان المسجد على عريش - و بود سقف مسجد بر عريش يعنى بر شاخهاى درختان و عريش بفتح عين مهمله و
كسر را و تحتيه خيمه كه از شاخ و برگ درختان ساخته شود چنانكه براى تاكها مى سازند و عريش هر چيزيكه در سايهٔ آن نشينند و سقف
مسجد در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم از شاخ و برگ درخت خرما بود - فوكف المسجد - پس چكيد سقف مسجد و وكف چكيدن سقف
خانه از باران فبصرت عيناى رسول الله - پس ديد هر دو چشم من پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم - وعلى جبهته اثر الماء والطين - و حالى
آنكه بر پيشانى آن حضرت اثر آب و گل بود - من صبيحة احدى وعشرين - در صبح تاريخ بيست و يكم اين روايت ثبت آنست كه
شب قدر بيست و يكم باشد - متفق عليه فى المعنى واللفظ لمسلم - اين حديث متفق عليه است در معنى كه معنى آن بخارى و مسلم هر دو روايت
كرده اند و لفظ مر مسلم راست - الى قوله تا قول وى كه اين ست فقيل لى انها فى العشر الاواخر والباقى للبخارى - و لفظ باقى حديث
مر بخارى راست و اين روايت ابى سعيد خدرى بود - وفى رواية عبد الله بن انيس بضم همزه و فتح نون و سكون تحتانيه كه
صحابى انصارى بزرگ ست قال گفته است - ليلة ثلث وعشرين - صبح شب بيست و سوم - رواه مسلم - وعن زر بكسر زا
و تشديد را ابن حبيش بضم حاء مهمله و فتح موحده و سكون تحتانيه تابعى ثقه است كه جاهليت را دريافته و شصت سال در جاهليت

گذرانیده و شصت در اسلام و عمر وی صد و بیست سال بود و بعضی گویند که صد و سی و بعضی گفته اند صد و پنجاه از اکابر
علمای قراءت بوده از اصحاب عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود از وی چیزها از عربیت می پرسید
و ابی بن کعب بوی میگفت ای زر تو نمیخواهی که هیچ آیتی از قرآن را ترک دهی مگر آنکه بپرسی مرا از آن - قال سألت
ابی بن کعب فقلت ان اخاک عبد الله بن مسعود یقول - گفت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفتم که برادر تو ابن
مسعود می گوید - من یقم الحول یصب لیلة القدر - کسیکه قیام لیل کند سال تمام دریابد شب قدر را - فقال
پس گفت ابی بن کعب رحمه الله - رحمت کند ابن مسعود را خدای تعالی - اراد ان لا یتکل الناس - میخواهد ابن مسعود
غرض وی ازین گفتن آن ست که اعتماد نکنند مردم که چون شب قدر را دریابند بحصول ثواب عظیم بران اعتماد کنند
و باقی سال بآرام و آسایش بگذرانند و جهد و جهد در عمل ننمایند - اما انه قد علم انها فی رمضان - آگاه باش بدرستیکه
ابن مسعود بتحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان ست - و انها فی العشر الاواخر - و تحقیق دانسته است که شب
قدر در دهه اخیر ست - و انها لیلة سبع و عشرین - و بتحقیق دانسته است که آن شب بیست و هفتم ست - ثم حلف
لا یستثنی - پس سوگند خورد ابی بن کعب در حالتی که استثنا نمی کند یعنی انشاء الله نمیگوید و جزم میکند که - انها لیلة
سبع و عشرین - که شب قدر شب بیست و هفتم ست - زر بن حبیش میگوید که - فقلت - پس گفتم یعنی ابی بن کعب را - بای
شیء تقول ذلک - بچه چیز و بکدام دلیل میگوئی تو اینرا - یا ابا المنذر - کنیت ابی بن کعب ست - قال بالعلامة التی
اخبرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت بنشانی که خبر داده است ما را آن حضرت - او بالآیة - شک راوی ست که
بالعلامة گفت یا بالآیة و هر دو بیک معنی ست - انها تطلع یومئذ لا شعاع لها - علامت این ست که آفتاب در صبح
آن شب می برآید در حالتی که نیست روشنی مر او را - رواه مسلم - و در روایت احمد آمده که می برآید آفتاب مانند
طشت و ازینجا معلوم میشود که ابی بن کعب آن را بنشان گفت نه بنص و اگر این نشان در غیر این شب
یافته شود نیز ممکن ست آورده اند که عمر رضی الله عنه از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال پرسید
ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در دهه اخیر ست پس گفت ابن عباس مر عمر را که من میدانم
یا گمان می برم که آن شب هفتم ست که می گذرد یا شب هفتم که باقی میماند از ده پس گفت عمر از کجا دانستی آنرا
گفت پیدا کرد خدای تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را و هفت روز را و دهر میگردد در هفت و آدمی پیدا
کرده شده است از هفت اندام و میخورد از هفت و سجده میکند بر هفت و طواف را ذکر کرد و چهار را هم
و چیزهای دیگر را که هفت اند پس گفت عمر بتحقیق دریافتی تو چیزی را که ما ندریافتیم و بعضی از فضلا گفته اند
که خدای تعالی ذکر کرده لیلة القدر را در سورهٔ انا انزلناه در سه جا و این نه حرف ست مجموع آن بیست و هفت
حرف ست و این و امثال آن امارات ظنیه است نه دلائل قطعیه و هیچ کس را یقین حاصل نیست دران و اگر

آن حضرت بود اذن کرده نشد بتعیین مرضی نبود اگر کسی آن از صحابه باشد که اعلام کرده نشد او را و وی نیز ممنوع بود از
اظهار آن بجهت حکمتی که در اخفای آن ست والله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی بپرسید
رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سوگند داد مر آنحضرت را که خبر دهد او را بدان پس در غضب آمد آن حضرت پس
فرمود اگر اذن می کرد مرا خدای تعالی که خبر دهم بدان خبر میدادم شما را اگر تو نبینید پس سوگند خوردن ابی بن کعب
بی استثنا و جزم کردن وی بدان چه بود وجه آن پس آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنا بر غلبۀ ظن و سوگند
خوردن بر غلبۀ ظن جایز ست و مواخذه نیست بدان و همچنین هر گفته است بغلبۀ ظن جزما و گفته والمجتهد یخطی و یصیب
والله اعلم. وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجتهد فی العشر الاواخر ما لا یجتهد
فی غیره. گفت عائشه بود آنحضرت که کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل در عشر اواخر رمضان از آنچه نمی نمود در
غیر عشر اواخر. رواه مسلم. وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر شد مئزره. بود
آن حضرت چون می در آمد دهه رمضان محکم می بست ازار خود را کنایت ست از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت
یا کنایت از گوشه گرفتن از زنان. واحیی لیله. و زنده می داشت شب خود را یا زنده می داشت نفس خود را در شب
احیای لیل که می گویند معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب ست چه حیات وقت و تازگی وی در عبادت کردن
است در آن یا بمعنی زنده گردانیدن خود ست در آن شب چه حیات آدمی در بیداری ست خصوصا به عبادت
و خواب در حکم موت ست و بیکاری حکم مرده دارد. وایقظ اهله. و بیدار می گردانید اهل خانۀ خود را تا ایشان نیز
عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند. متفق علیه.

الفصل الثانی. عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت. گفت عائشه گفتم یا رسول الله ارأیت ان علمت
ای لیلة القدر ما اقول فیها. خبر ده مرا اگر بدانم که کدام شب ست شب قدر و دریابم آن را چه گویم از ذکر و دعا در آن
قال قولی. گفت آن حضرت بگو این دعا را. اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی. خدایا بدرستیکه تو عفو کننده
و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من. رواه احمد وابن ماجة والترمذی وصححه. وعن ابی بکرة قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول التمسوها. روایت ست از ابی بکره گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت طلب
کنید آن را یعنی لیلة القدر را. فی تسع یبقین او فی سبع یبقین او فی خمس یبقین. در نه شب که باقی میمانند که چهار
است او هفت شبی که باقی میمانند که سه شب ست یا در پنج شبی که باقی میمانند و آن دو شب ست چنانکه در حدیث
ابن عباس ذکر کردیم. او ثلث او آخر لیلة. یا بجوئید در سه شب که باقی میمانند که شب بیست و هفتم ست یا شب
بیست و نهم ست که شب آخر از رمضان ست که عمل آنجا تمام شود و بنده مستحق اجر میگردد و بعضی گفته اند که فی تسع
یبقین محمول ست بر بیست و دوم و فی سبع بر بیست و چهارم و فی خمس محمول ست بر بیست و ششم او ثلاث بر بیست

و هفتم و آخر لیل بیست و نهم و بعضی گفته اند بیست و هفت . رواه الترمذی . وعن ابن عمر قال سئل رسول الله صلی الله
علیه وسلم عن لیلة القدر گفت ابن عمر پرسیده شد آن حضرت از شب قدر . فقال هی فی کل رمضان پس گفت آنحضرت
آن شب در کل رمضان ست و این دو وجه احتمال دارد یکی آنکه در شهر رمضان ست مخصوص به رمضانی دون رمضا
نیست دوم آنکه در همه ایام رمضان ست مخصوص بعشره اواخر نیست کذا قال الطیبی . رواه ابو داود وقال رواه
سفیان وشعبة عن ابی اسحق . وگفت ابو داود روایت کرده است آنرا سفیان ثوری و شعبه از ابی اسحق که از
اکابر تابعین ست . موقوفا علی ابن عمر . موقوف بر ابن عمر و رفع نکرده به پیغمبر صلی الله علیه وسلم . وعن عبد الله
بن انیس قال قلت گفتم من . یا رسول الله ان لی بادیة اکون فیها . بدرستیکه مرا بادیه ایست که میباشم دران
وانا اصلی فیها . و من نماز میگزارم دران بادیه . فمرنی بلیلة انزلها الی هذا المسجد . پس امر کن به شبی که فرود آیم
دران شب بسوی این مسجد اشارت کرد به مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم گویا قصد وی طلب شب قدر بود
فقال . پس گفت آن حضرت . انزل لیلة ثلث وعشرین . فرود آی شب بیست و سوم . قیل لابنه کیف کان ابوک
یصنع . گفته شد مر پسر او را چگونه بود که میکرد پدر تو در مسجد . قال کان یدخل المسجد اذا صلی العصر . گفت پسر وی
بود پدر من که می در آمد مسجد را چون می گزارد نماز عصر . فلا یخرج منه لحاجة . پس بیرون نمی آمد از مسجد برای
کاری که منافی اعتکاف باشد و در بعضی اصول . الا لحاجة یعنی بیرون نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت ضروری
چنانچه حاجت بشری که معتکف مضطر ست بدان . حتی یصلی الصبح فاذا صلی الصبح وجد دابته علی باب المسجد . پس
چون میگزارد صبح را می یافت چارپای خود را بدر مسجد . فجلس علیها . پس می نشست بر دابه . ولحق
بادیته . و می پیوست بادیه خود را . رواه ابو داود

الفصل الثالث عن عبادة بن الصامت قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم لیخبرنا بلیلة القدر . گفت
عباده بیرون آمد آن حضرت از درون خانه در وقتیکه نموده بود وی لیلة القدر تا خبر دهد ما را بلیلة القدر .
فتلاحی رجلان من المسلمین . پس نزاع نمودند و خصومت کردند با یک دیگر دو مرد از مسلمانان فقال . پس گفت
آن حضرت . خرجت لاخبرکم بلیلة القدر . بیرون آمدم تا خبر دهم شما را به شب قدر که کدام شب ست فتلاحی
بین فلان وفلان فرفعت . پس برداشته شد آن شب و فراموش کردانیده شد تعیین
آن بشومی نزاع آنها پیدا معلوم میشود که نزاع و خصومت با یک دیگر شنیع ست و سبب حرمان از برکات
و خیرات و غالبا نزاع ایشان ملحق بود باستعاذه از حد اعتدال . وعسی ان یکون خیرا لکم . و نزدیک ست
باشد که این برداشتن از خاطر تعیین آن و مبهم گردانیدن آن بهتر شما را که سبب جد و اجتهاد و تکثیر طا
عبادت گردد . فالتمسوها فی التاسعة والسابعة والخامسة . پس طلب کنید آنرا در بیست و نهم و بیست و هفتم

و بیست و پنجم از اینجا معلوم میشود که آن شب که نموده بودند مترود بود میان این سه شب یا متردد میان این شب
فعلیه ظن کرد والله اعلم ـ رواه البخاری وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان لیلة القدر
نزل جبریل فی کبکبة من الملائکة ـ چون میباشد شب قدر فرود می آید جبریل در جماعت از فرشتگان و کبکبه بضم
و فتح جماعت ـ یصلون علی کل عبد قائم او قاعد یذکر الله ـ دعا می کنند و استغفار مینمایند و درود می فرستند
بر هر بنده که ایستاده است یا نشسته که یاد میکند مر خدا را عزوجل ـ فاذا کان یوم عیدهم ـ پس وقتیکه باشد
روز عید مسلمانان یعنی یوم فطرهم یعنی روز فطر ایشان ـ باهی بهم ملائکته ـ مفاخرت می کند خدای تعالی و می نازد
به بندگان خود بر فرشتگان خود که طعنه میزدند بر ایشان به عصیان ـ فیقول ـ پس میگوید ـ یا ملائکتی ما جزاء اجیر
وفی عمله ـ ای فرشتگان من چیست پاداش مزدوری که تمام کند عمل خود را ـ قالوا ربنا جزاءه ان یوفی اجره ـ
گویند فرشتگان ای پروردگار ما این ست پاداش او که تمام داده شود اجرت وی ـ فقال ملائکتی عبیدی
و امائی قضوا فریضتی علیهم ـ پس میگوید پروردگار تعالی ای فرشتگان من غلامان و دایان من گزاردند طاعت
مرا که فرض کرده ام بر ایشان که روزهٔ رمضان ست ـ ثم خرجوا یعجون الی الدعاء ـ پس بیرون آمدند در حالی که
بر میدارند آواز خود را به دعا یعجون بکسر عین و فتح آن ـ وعزتی وجلالی وکرمی وعلوی وارتفاع مکانی ـ سوگند
میخورم به عزت و بزرگی و بلندی قدر و بلندی مرتبه من ـ لاجیبنهم ـ هر آئینه اجابت میکنم و قبول میکنم دعای
ایشان را ـ فیقول ارجعوا فقد غفرت لکم ـ پس میگوید خدای تعالی برگردید به تحقیق آمرزیدم مر شما را ـ وبدلت
سیئاتکم حسنات ـ و تبدیل میکنم بدیهای شما را به نیکیها یعنی بدیهای ما اصل نیز محو میکنم آثار گناهان را و نیکیها
می پذیریم و ثابت میکنم و ممکن است که مراد تبدیل معصیت را از نفس بلکه طاعات بلکه میدهیم
بدل هر معصیت طاعت و ثابت می کردم بدل عقاب ثواب را چنانکه در حدیث آمده است که روز قیامت مر بنده را
بیارند فرمان آید که عرض کنید بر وی گناهان صغیره او را و نهان دارید گناهان کبیره او را و گفته میشود مر او را
کردی تو روز چنین و چنین پس بنده اقرار میکند گناهان صغیره را و منکر نمیشود و می ترسد از گناهان کبیره
که مبادا اظهار کنند پس حکم بود که بدهند بجای هر بدی که کرده است نیکی را پس گوید بنده مر گناهان بسیار
کردن بیتم آنها را اینجا الحدیث ـ قال فیرجعون مغفورا لهم ـ گفت آنحضرت پس بر میگردند بندگان در حالیکه آمرزیده
شده است مر ایشان را ـ رواه البیهقی فی شعب الایمان ـ

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت باز داشتن و در تنگ کردن و لازم بودن بجائے و لازم بودن چیزے را و روے
آوردن بر کسے و در شرع در تنگ کردن در مسجد و لازم و سے به وجه مخصوص و اعتکاف در ظاهر

حنفیه سنت مؤکده است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر آن تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه
در صحیحین از حدیث عائشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت
عمل میکرد و بنوافل گاهی و ترک میکرد گاهی و ترک نکرد اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا با وجود آنکه یک سال
نشست در سال دیگر قضا کرد در عشره بیست زیرا که دأب آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود
که امر میکرد بدان و اینجا امر نکرد به ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که اعتکاف کند
باید که بکند چنانکه در صحیحین آمده است و نشستن در سال دیگر در عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال وفات بود
بجهت کمال شوق و تهیا و استعداد وصول درگاه و صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکافیست
کسیکه نذر کرده باشد آن و واجب گردانیده آنرا بر نفس خود و سنت و آن در عشر اخیر رمضان است و جز این دو قسم
مستحب است و حنفیه مر زنان را مسجد بیت تجویز کرده اند و مراد به مسجد بیت مکانی است که جدا کرده میشود برای
نماز و او را حکم مسجد نیست مگر درین حکم که جواز اعتکاف نساء است در وی و قول قدیم شافعی نیز همین است و نقل
کرده اند بعضی از اصحاب مالک اعتکاف مرأة در مسجد خانه وی خود جائز است و بهمین قائل است امام احمد رحمه الله
و اذن آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازواج مطهره را دلیل است بر آن و منع بجهت مصلحتی دیگر بود چنانکه بیاید
بعد ازان امام ابوحنیفه و امام محمد تخصیص کرده اند به مسجدی که اقامت کرده میشود در وی خمس صلوات تا اعتکاف
سبب ترک جماعت که مؤکده است از آن سنت نگردد و باعث بر خروج پنج وقت نه شود با امکان احتراز ازان
و در شرح ابن همام آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است زیرا که جائز است در وی اگرچه اقامت
کرده نشود در وی صلوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست مگر در مسجد جماعت
اما اعتکاف نفل جائز است در غیر آن و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز برین است و در جای دیگر
که در مذهب شافعی است گفته که جامع اولی است و نزد جمهور شافعیه جائز است در هر مسجد بیشتر بدانکه اکثر مدت
اعتکاف را حدی معین نه اگر نیت مدت عمر کند رواست و اختلاف در اقل مدت اعتکاف است که حنفیه نزد
بعض اقل آن ساعتی است و ازین جهت گفته اند که باید مرد را که چون در مسجد در آید نیت اعتکاف کند تا ثواب
آن بدست آید و نزد این قائل نشستن نیز شرط نیست و صحیح آن است که عبور معتبر نیست و نزد بعضی اقل اعتکاف
یک روز است و مختار در مذهب ما آن است و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم است
و تحقیق آن است که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف باشد در کمتر از یوم پس صائم اگر مکث
کند یک ساعت یا دو ساعت حاصل میشود و ثمره اشتراط صوم آن است که چون نیت اعتکاف شب کند
جائز نباشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن درین در ضمن شرح احادیث بیاید

الفصل الاول عن عائشۃ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من رمضان حتی توفاہ اللہ۔ گفت عائشہ بود آن حضرت کہ اعتکاف میکرد در دہ شب اخیر از رمضان تا آنکہ میرانید او را خدا و این بعد از آن کہ در عشر اول و اوسط نشست و شب قدر را در نیافت و یارے نمودند کہ شب قدر در عشر اواخر ست چنانکہ در باب سابق گذشت ثم اعتکف ازواجہ من بعدہ۔ پس تر معتکف شدند ازواج مطہرات آن حضرت بعد از وی یعنی در عشرۂ اخیر و این حدیث دلیل ست بر مواظبت آن حضرت بر اعتکاف و بودن آن سنت مؤکدہ چنانکہ مذکور شد۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اجود الناس بالخیر۔ بود آنحضرت جوادترین یا بخشندہ ترین مردم بہ نیکی در جمیع اوقات۔ وکان اجود ما یکون فی رمضان۔ و بود جوادتر بودن وی حاصل وقتیکہ میبود در رمضان کہ اشرف و انسب اوقاتست بفعل خیر۔ کان جبرئیل یلقاہ فی کل لیلۃ فی رمضان۔ بود جبرئیل کہ ملاقات میکرد آن حضرت را در ہر شب در رمضان یعرض علیہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم القرآن عرض میکرد بر جبرئیل آن حضرت قرآن را و میشنوانید وی گذرانید بروے فاذا لقیہ جبرئیل کان اجود بالخیر من الریح المرسلۃ۔ پس وقتیکہ ملاقات میکرد او را جبرئیل بود وی صلی اللہ علیہ وسلم جوادتر وجہد تر در خیر بہ نیکی از باد کہ رہا کردہ شدہ است و فرستادہ شدہ است ببشارت اشارت ست بقول حق سبحانہ۔ وھو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمتہ پس باد برانگیزد سحاب را و فرود می آید باران امطار و پیدا میشود بوے ارزاق و برکات بخشیدن وجود و فرا رسیدن و نشاے خیرات و مبرات و برکات بود خصوصا در این اوقات و در حدیث اشارت ست بآنکہ آدمی را در اوقات فاضلہ و صحبت ابرار بیشتر در فعل خیر و کسب خیرات باید کوشید و آوردن این حدیث در اعتکاف بجہت آنست کہ آن حضرت در رمضان معتکف می بود متفق علیہ

وعن ابی ہریرۃ قال کان یعرض علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم القرآن کل عام مرۃ۔ بود کہ عرض کردہ میشد بر آن حضرت قرآن ہر سال یکبار عرض کنندہ جبرئیل بود و منافات نیست میان عرض کردن آن حضرت قرآن را بر جبرئیل چنانکہ مدلول حدیث اول ست و میان عرض جبرئیل قرآن را بر آن حضرت چنانکہ مفہوم این حدیث ست زیرا کہ نخست جبرئیل عرض میکرد بر آن حضرت بعد از وے آنحضرت عرض میکرد بر جبرئیل چنانکہ در سماع از شیخ و قرارت بروی میباشد و درین غایت احکام امر و اتقان اوست و وارد شدہ است کہ ہر دو میخواندند قرآن را بطریق مدارست چنانکہ حافظان بیک دیگر بطریق دور میخوانند۔ فعرض علیہ مرتین فی العام الذی قبض فیہ۔ پس عرض کردہ شد قرآن بر آنحضرت دو بار در سالی کہ قبض کردہ شد روح مقدس وی۔ وکان یعتکف کل عام عشرا۔ و بود آنحضرت کہ اعتکاف می کرد ہر سالی یک عشر۔ فاعتکف عشرین پس اعتکاف کرد آن حضرت دو عشر عشرین یعنی بیست نیز خواندہ اند و مآل ہر دو عبارت یکی ست۔ فی العام الذی قبض فیہ۔ در سالی کہ قبض کردہ شد آنحضرت

از جهت کمال شوق و میل او است بعد از وصول درگاه حبیب و بعد از وصل چون شود نزدیک + آتش شوق تیز تر گردد
رواه البخاری • وعن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اعتكف ادنى الى راسه وهو فى المسجد
فارجله گفت عائشه بود آنحضرت چون اعتکاف میکرد نزدیک من میکرد سر مبارک خود را و حال آنکه وی در مسجد
می بود فارجله پس شانه میکردم من آنحضرت را ترجیل شانه کردن موی سر و شستن از اینجا معلوم شد
که بالین بیرون آوردن معتکف سر خود را از مسجد • وكان لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان • و نبود آنحضرت
که در آید در خانه مگر برای حاجت انسانی از بول و غائط و همچنین غسل جنابت از جهت وجوب خروج از مسجد
بجنابت و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه برای صحیح در آن از اصول نه یا کم چنانکه شیخ ابن حجر گفته است
که روا نبود مر آن را برای غسل فرض باشد یا نفل متفق علیه • وعن ابن عمر رضی الله عنه ان عمر سال النبی
روایت است از ابن عمر که عمر پرسید پیغمبر را صلى الله عليه وسلم قال كنت نذرت فی الجاهلية ان اعتكف
ليلة فى المسجد الحرام • گفت عمر بودم من که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام
قال فاوف بنذرك • گفت آنحضرت پس وفا کن بنذر خود را آنکه نذر کرده بودی متفق علیه • و بابن حدیث
استدلال کرده شافعی و احمد در روایتی بر آنکه صوم شرط نیست در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر زیرا که اگر
صوم شرط بودی امر میکرد بوفای این نذر و جواب از این استدلال آنست که در روایتی صحیح آمده که گفت عمر
نذر کردم که اعتکاف کنم روزی پس روایتی که در وی لیل واقع شده است شب با روز او است چنانکه از یوم
روز با شب مراد است نزد ابی حنیفه و مالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقا واجب باشد یا نفل و تمسک
ایشان بحدیث عائشه است که بیاید لا اعتكاف الا بصوم و این حدیث صریح است در اشتراط صوم در اعتکاف

الفصل الثانی • عن انس قال كان النبی صلى الله عليه وسلم يعتكف فى العشر الاواخر من رمضان گفت انس بود آنحضرت که اعتکاف
میکرد در ده شب آخر رمضان فلم يعتكف عاما پس اعتکاف نکرد یک سال • فلما كان العام المقبل اعتكف عشرين پس چون
شد سال آینده اعتکاف کرد بیست شب و قضا کرد و این بظاهر علامت وجوب است لیکن قضای سنت مؤکده نیز آمده است چنانکه
قضای سنت فجر چنانکه در کتاب الصلوة گذشت • رواه الترمذی و رواه ابو داؤد وابن ماجه عن ابی بن کعب
• وعن عائشة رضی الله عنها قالت كان النبی صلى الله عليه وسلم اذا اراد ان يعتكف صلى الفجر • بود آنحضرت وقتیکه میخواست که
اعتکاف کند نماز فجر را ثم دخل فى معتكفه پس در می آمد در جای اعتکاف خود • رواه ابو داؤد وابن ماجه • و گفته اند که این حدیث
مسلم نیز روایت کرده اند و باقی اصحاب کتب ستہ نیز روایت کرده و ظاهرا استدلال کرده بابن حدیث کسیکه قائل است
که ابتدای اعتکاف از اول نهار عشره اخیره کند و بابن قائل است اوزاعی و ثوری و لیث در یک قول و ابو حنیفه
و شافعی و احمد رحمهم الله برآنند که در آید پیش از غروب آفتاب چون خواهد اعتکاف شهر یا عشره و حمل

این حدیث آن می دانند که آنحضرت شب در مسجد می در آمد و چون نماز صبح می گزارد در حجره که می ساختند برای وی و ست
می در آمد منقطع میشد از خلق و منفرد می گشت و مراد بمکان آن حجره ایست که از حصیر ساختند آن برای اعتکاف
او بیافتند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب باشد و تخلی و انفراد وقت صبح -
وعنها قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعود المریض وھو معتکف - و هم از عائشه روایت است که گفت بود آنحضرت
که باز پرس میکرد بیمار را و حال آنکه آنحضرت معتکف بود - فیمر کما ھو - پس میگذشت آنحضرت گذشتنی مثل هیئتی که
وی بران بود - فلا یعرج - پس میل نمیکرد بسوی جانبی دیگر و نمی ایستاد در بیمار گذشتن و میرفت و می پرسید
وتعریج اقامت و میل از راه بجانبی - یسال عنه - می پرسید از حال بیمار - این بیان عیادت ست طیبی گفته که نزد
ائمه اربعه آن ست که چون بیرون آمد معتکف برای قضای حاجت و اتفاق افتاد او را عیادت مریض و صلوة
جنازه پس میل نکند و منحرف نگردد از طریق و بایستاده نشود زیاده بر قدر نماز باطل نشود اعتکاف و اگر چنان
کند و زیاده بایستد باطل گردد و حسن و نخعی گفته که جائز ست مر معتکف را بیرون آمدن برای نماز جمعه و عیادت مریض
و صلوة جنازه انتهی - رواه ابو داود - وعنها قالت السنة علی المعتکف ان لا یعود مریضا ولا یشهد جنازة - و هم از عائشه
آمده است که گفت سنت بر معتکف آن ست که عیادت نه کند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را بگویان صفت
که گفته شد - ولا یمس المرأة ولا یباشرها - و مساس نکند زن را و مباشرت نکند او را مس سودن بدست و مباشرت
نیز بهمین معنی ست و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد بمس مجامعت ست و وی مبطل ست اعتکاف را
باتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل ست و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی میگویند اگر انزال کند مبطل ست
و اگر انزال نکند مبطل نیست و در هدایه گفته است اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال
کرد باطل میگردد اعتکاف وی زیرا که این در معنی جماع ست تا آنکه فاسد میگردد بوی روزه و اگر انزال نکند
فاسد نمی گردد اگرچه حرام ست - ولا یخرج لحاجة الا لما لا بد منه - و بیرون نیاید معتکف برای حاجتی و کاری
مگر برای حاجتیکه چاره نیست از ان چنانکه حاجت انسانی - ولا اعتکاف الا بصوم - و روا نیست اعتکاف
مگر بروزه و روزه شرط ست در اعتکاف این دلیل حنفیه است در اشتراط صوم در اعتکاف - ولا اعتکاف
الا فی مسجد جامع - و روا نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد بمسجد جامع اینجا مسجد جماعت ست یا بیان افضل
و اولی ست و الله اعلم - رواه ابو داود -

الفصل الثالث - عن ابن عمر رضی اللہ عنهما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه کان اذا اعتکف طرح له فراشه
ابن عمر روایت می کند از آنحضرت که بود آن حضرت چون اعتکاف میکرد انداخته میشد برای وی بساط و ست
که در ته می انداختند - او یوضع له سریره - و نهاده میشد برای آنحضرت تخت وی یعنی چهار پایه وی که بران می خفت

وچهار پایه را عربان سریر میگویند و در بعضی نسخ او یوضع بکاهٔ او - ونزد اسطوانة التوبة - انداخته میشد فراش وی سریر وی
پس پایش ستون مسجد که آن را اسطوانهٔ توبه میگویند که ابو لبابهٔ انصاری خود را بآن بربسته بود تا توبهٔ او قبول
افتاد وقصهٔ آن در کتب سیر واحادیث مسطور ومذکورست واسطوانه بضم همزه وسکون سین بمعنی ستون ست -
رواه ابن ماجه وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی المعتکف هو یعتکف الذنوب
از ابن عباس که آنحضرت گفت در حق معتکف - هو یعتکف الذنوب - معتکف منع کرده میشود وباز داشته میشود
از گناهان - ویجری له من الحسنات کعامل الحسنات کلها - وجاری داده میشود مر معتکف را از حسنات عبادات که فوت
میشود او را بسبب اعتکاف مثل عیادت مریض ونماز جنازه وزیارت اخوان وجز آن مثل عامل حسنات همه و
بیچیزے برابر روایت کرده ازانها - رواه ابن ماجه

کتاب فضائل القرآن

فضائل جمع فضیلت مشتق از فضل ضد نقص وقرآن مشتق ست از قرأت یا از قرآن که بمعنی جمع وضم ست ودر
قرآن قصص وامر ونهی ووعد ووعید وسور وآیات جمع شده وبعضی گفته اند صاحب صحاح وقاموس او را در باب
قراءت آورده اند در قرآن وجوه انتفا ست

الفصل الاول عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیرکم من تعلم القرآن
وعلمه - بهترین شما کسی ست که آموخته قرآن را وآموزانید آن را دیگرے را گفته اند که مراد آنست که از جمله بهترین ست زیرا که غیر
وی غیر معلم ومتعلم نیز دارد شده است ونوعے دیگر فضائل دیگر گفته است اگر قدر واجب از قرآن تعلیم کرده پس
تعلم وی وتعلم فقه برابر ست ودر زیاده بر واجب فقه افضل ست از ان وجواب شیخ وغایت که این برتقدیری ست
که مراد تعلیم وتعلم کلمات قرآن باشد واما تعلم فقه نیز از لوازم وتوابع قرآن ست وتحقیق در زمان نبوت علم فقه همین قرآن
بود واحادیث نبوی تفسیر قرآن میکرد ولهذا در باب امامت اقرأ صحابه را اعلم ایشان داشته اند فقه - رواه البخاری
وعن عقبة بن عامر صحابی ست که احوال او در معاجم نوشته شده است - قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم
ونحن فی الصفة - گفت بیرون آمد آنحضرت ویا در صفه بودیم بفتح صاد وتشدید فا مراد صفه مسجد ست وآن مقفی بود
که سقف داشت پیش مسجد وبعضی گفته اند که آن صفه مقدم بود که قبله آن بجانب بیت المقدس بود وبعد از نسخ
آن قبله وی را بجا گذاشته فقرای صحابه که ایشان را اصحاب صفه می گفتند دران جا میبودند - فقال پس گفت
آنحضرت ایکم یحب ان یغدو کل یوم الی بطحان - کدام یکی از شما دوست میدارد که بامداد کند هر روز بسوے بطحان
بضم با وسکون طای حطی - او العقیق یا بسوی عقیق شک راوی ست نام دو موضع ست بمدینه که آنجا بازار بود

شتران در یکے فروختہ میشد یعنی بناقتین کوماوین پس بیارد دو ناقہ بزرگ کوہان بفتح کاف و سکون واو ناقہ بزرگ کوہان
فی غیر اثم ولا قطع رحم ـ بی ارتکاب معصیت مثل سرقہ و غصب و بی بریدن قرابت کہ واجب ست پیوند بدان
این تخصیص بعد تعمیم ست کہ از اشد انواع معصیت ست ـ فقلنا پس گفتیم ما ـ یا رسول اللہ کلنا نحب ذلک
ہمہ ما دوست می داریم آنرا و در روایتی یحب بتحتانیہ ـ قال ـ گفت آن حضرت افلا یغدو احدکم الی المسجد ـ آیا پس
بامداد نمی کند یکی از شما بسوے مسجد فیعلم پس تعلیم کند و بداناند ـ او یقرأ آیتین من کتاب اللہ ـ یا بخواند دو آیت
از کتاب خدا و در بعضی نسخ فیعلم بتخفیف از علم و بدین تقدیر کلمہ او برای شک یا تنویع ست خیر لہ من ناقتین
این تعلیم دو آیت و خواندن آن بہتر ست مر او را از دو ناقہ ـ وثلث خیر لہ من ثلث ـ و سہ آیت بہتر ست مر او را از
سہ ناقہ ـ و اربع خیر لہ من اربع ـ و چہار آیت بہتر ست از چہار ناقہ ـ و من اعدادہن من الابل ـ و ہمچنین اعداد آنہا بہتر
از اعداد آنہا از شتران یعنی پنج و شش آیت بہتر ست از پنج و شش و علی ہذا القیاس و ابل اسم جنس ست
شامل نر و مادہ و نر را جمل گویند و مادہ را ناقہ چنانکہ انسان مردم را ہم گویند و زن را ہم و مرد را رجل و زن را امرأۃ
گویند اگر گویند کہ آیتی از قرآن بہتر ست از دنیا و ہر چہ در دنیاست شتران چہ قدر دارند کہ برآنہا تفضیل
نہادہ و بیان فضل قرآن بآن کنند جواب آنست کہ حقیقت مراد آن ست کہ اشتغال بامر دین بہتر ست
از آنچہ رغبت و مشقت می کشند مردان از طلب اشرف غایت آنکہ بیان کرد آنرا بمثال خاص و مخصوص کرد
ناقہ کوماء از جہت بودن آنہا از خیار اموال عرب یا مراد آن ست کہ تعلم قرآن و اشتغال بامر دین و امر معاش
خیر نافع و جلب منفعت خیر و برکت ست و بہتر از اشتغال بتحصیل اسباب دنیاست بحکم و من یتق اللہ یجعل لہ مخرجا
و یرزقہ من حیث لا یحتسب و امر معاد خود چہ گویند کہ تمامہ دنیا و ما فیہا در جنب او محو و متلاشی ست فافہم
و باللہ التوفیق ـ رواہ مسلم ـ وعن ابی ہریرۃ ـ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ایحب احدکم اذا رجع الی اہلہ ان یجد فیہ ثلث خلفات عظام سمان ـ گفت آن حضرت آیا دوست می دارد یکی از شما
چون باز گردد بسوی اہل خانہ خود کہ بیابد در وی سہ ناقہ آبستن بزرگ فربہ و خلفات جمع خلفہ بفتح خاء و کسر
لام ناقہ آبستن ـ قلنا نعم گفتیم ما آری دوست می داریم آنرا ـ قال ـ گفت آن حضرت ـ فثلث آیات یقرأ بہن
احدکم فی صلوۃ خیر لہ من ثلث خلفات عظام سمان ـ پس سہ آیت کہ بخواند آنہا را یکی از شما در نماز خود بہتر ست مر او را
از سہ ناقہ آبستن بزرگ فربہ و بہمین قیاس این حدیث نیز در معنی حدیث اول ست ـ رواہ مسلم ـ و عن عائشہ
رضی اللہ عنہا الماہر بالقرآن مع السفرۃ الکرام البررۃ ـ زیرک و نیکو و بیابندہ و استاد در قرآن بحفظ و تجوید
با ملائکہ مقربا ست کہ نویسندگان و نیکو کاران یعنی در دنیا عامل ست بعمل ایشان و در آخرت رفیق ایشان ست
و سفرہ جمع سافر بمعنی کاتب مشتق از سفر بمعنی کتاب یا بمعنی سفیر مشتق از سفارت بمعنی میانجی شدن و مراد

ملائکہ اند کہ انتساخ می کنند کتب سماویہ را از لوح محفوظ و میانجی میشوند میان خدا و رسل وحی یا انبیا اند کہ انتساخ می نمایند
وحی را و سفیر اند میان خدا و امت یا مراد اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اند کہ اول انتساخ قرآن ایشان
کردند یا فرشتگان کہ اعمال بندگان می نویسند و کرام جمع کریم و بررہ جمع بار یعنی نیکوکار۔ والذی یقرء القرآن ویتتعتع
فیہ وھو علیہ شاق لہ اجران۔ و آن کسیکہ میخواند قرآن را و در میماند و میخواند آن قرآن و خوب نمیرود زبان او در آن
و بزور میجنباند زبان را و خواندن قرآن بروے دشوار ست مر او را دو اجر ست یکی اجرت قرارت و دوم اجر مشقت
اگرچہ ماہر افضل و اکمل ست اما از حیثیت تعب و مشقت این را نیز فضیلتی و اجری ثابت ست مقصود تسلی و ترغیب
طالب ست بمشقت و ریاضت فافہم متفق علیہ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا حسد الا علی اثنین۔ نیست حسد یعنی رشک بردن مگر بر دو کس۔ رجل آتاہ اللہ القرآن۔ یکی مردی کہ دادہ است
او را خدای تعالی قرآن را فھو یقوم بہ آناء اللیل وآناء النہار۔ پس آن مرد برمیخیزد بقرآن و میخواند آن را در
ساعات شب و ساعات روز۔ ورجل آتاہ اللہ مالا فھو ینفق منہ آناء اللیل وآناء النہار۔ و دوم مردے کہ دادہ است
او را خدای تعالی مالی پس آن مرد انفاق می کند از آن مال در ساعات شب و ساعات روز۔ متفق علیہ۔ در
کتاب العلم مثل این حدیث در فضیلت علم گذشت و بتحقیقت آل ہر دو یکی ست چہ علم قرآن ست و علوم احکام
ہمہ مستفاد از وست لیکن اینجا این فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کردہ و آن نیز مفید علم ست فافہم۔
وعن ابی موسی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل المؤمن الذی یقرء القرآن
مثل الاترجۃ۔ قصہ و حال مسلمانی کہ میخواند قرآن را ہمچو حال اترجہ است بضم ہمزہ و سکون تا و ضم را و تشدید جیم
و اترج می نامند بخیرہ و ترنج نیز میگویند و ترنجہ در روایت نیز آمدہ میوہ معروفی ست کہ جامع ست میان طیب طعم و طیب
رائحہ چنانچہ فرمود۔ ریحہا طیبۃ وطعمہا طیب۔ بوے وی خوش و مزۂ وے خوش ست و ہمچنین مؤمن کہ میخواند قرآن را
لذت میگیرد از آن و منعکس میگردد از وے اشعۂ انوار قدس و وصول می یابد بدیگران۔ ومثل المؤمن
الذی لا یقرء القرآن مثل التمرۃ لا ریح لہا وطعمہا حلو۔ و حال مسلمانی کہ نمیخواند قرآن را ہمچو حال خرماست
کہ نیست بوے مر او را مزہ وے شیرین ست۔ ومثل المنافق الذی لا یقرء القرآن کمثل الحنظلۃ لیس لہا ریح وطعمہا مر
و حال منافقی کہ نمیخواند قرآن را ہمچو حنظل ست کہ نیست مر او را بوی و مزۂ وے تلخ ست۔ ومثل المنافق الذی
یقرء القرآن مثل الریحانۃ ریحہا طیب وطعمہا مر و حال منافقی کہ میخواند قرآن را ہمچو حال ریحان ست کہ بوے
وے خوش ست و مزہ وی تلخ ست متفق علیہ وفی روایۃ۔ و در روایتے این چنین آمدہ است۔ المؤمن
الذی یقرء القرآن ویعمل بہ کالاترجۃ والمؤمن الذی لا یقرء القرآن ویعمل بہ کالتمرۃ۔ و درین روایت ویعمل
بہ زیادت کردہ و در روایت اولی اکتفا بعنوان مؤمن نمود کہ مستلزم عمل ست و احتمال دارد کہ طعم کنایت

از اعتقادے کہ مومن در دل داشتہ باشد۔ وعن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یرفع بہذا الکتاب اقواما ویضع بہ آخرین۔ بدرستیکہ خدای تعالی بلند مرتبہ میگرداند
باین کتاب یعنی قرآن گروہی را کہ ایمان آوردند بوی وعمل کردند بدان وتلاوت می کنند آنرا و اخلاص می ورزند
دران وپست می گرداند بوی گروہی دیگر را کہ بخلاف آن باشند۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی سعید الخدری
ان اسید بضم ہمزہ وفتح سین مہملہ۔ بن حضیر بضم حاء مہملہ وفتح ضاد معجمہ صحابی انصاری ست از نقبای انصار
کبیر الشان از افاضل ناس بر داشت عمر بن الخطاب جنازۂ او را ونماز گزارد بروی ودفن کردہ شد ببقیع بات
سنہ عشرین وقیل احدی وعشرین۔ قال۔ گفت۔ بینما ہو یقرء من اللیل سورۃ البقرۃ۔ در اثنای آنکہ وی میخواند
در شب سورۃ البقرہ را۔ وفرسہ مربوطۃ عندہ۔ واسپ وی بستہ شدہ بود نزد وی۔ اذ جالت الفرس۔ ناگاہ بجہید
اسپ فی الصراح جولان گرد بر آمدن۔ فسکت۔ پس خاموش گشت اسید وترک کرد خواندن را۔ فسکنت
پس ساکن شد اسپ وآرام گرفت از جولان۔ فقرء۔ پس باز خواند اسید۔ فجالت۔ پس باز جولان کرد اسپ
فسکت فسکنت۔ پس باز خاموش گشت اسید پس آرامید اسپ۔ ثم قرء۔ پس باز خواند۔ فجالت الفرس۔ پس جولان
کرد اسپ سہ بار ہمچنین واقع شدہ۔ فانصرف۔ پس برگشت اسید از قرات وگذاشت قرات را۔ وکان ابنہ
یحیی قریبا منہا۔ وبود پسر اسید کہ نامش یحیی بود نزدیک باسپ۔ فاشفق ان تصیبہ۔ پس ترسید اسید
برسد اسپ پسرش را وآزار رساند او را۔ فلما اخرہ۔ رفع راسہ الی السماء۔ وچون پس انداخت اسید پسر را
ودور افگند از اسپ بر داشت سر خود را بجانب آسمان۔ فاذا مثل الظلۃ پس ناگاہ چیزی دید مانند سایبان
فیہا امثال المصابیح۔ دران ظلہ امثال چیزہاست مانند چراغہا۔ فلما اصبح حدث النبی۔ پس چون صبح کرد ابن
حضیر خبر کرد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آنحضرت مکرر دو بار۔ اقرا یا ابن حضیر اقرا یا ابن
حضیر۔ بخوان ای پسر حضیر ومراد دوام واستمرار است بر قرات۔ قال۔ گفت اسید بن حضیر بجہت اعتذار
از انصراف وگذاشتن قرات۔ فاشفقت۔ پس ترسیدم من۔ یا رسول اللہ۔ ودر نسخہ اشفقت بی فا۔ ان تطأ یحیی
از آنکہ پامال کند اسپ یحیی را۔ وکان منہا قریبا۔ وبود یحیی از اسپ نزدیک۔ فانصرفت الیہ۔ پس برگشتم من
بسوی یحیی۔ ورفعت راسی الی السماء۔ وبرداشتم سر خود را بسوی آسمان۔ فاذا مثل الظلۃ فیہا امثال المصابیح
پس ناگاہ دیدم مانند سایبان ست کہ دروی مانند چراغہاست۔ فخرجت حتی لا اراہا۔ پس بیرون آمدم من از جای
خود تا آنکہ نمی بینم من آنہا را۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ وتدری ما ذاک۔ ومی دانی کہ چیست آنچہ می بینی تو اسید
ظلہ ومصابیح۔ قال لا۔ گفت اسید ونمی یابم کہ چیست آن۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ تلک الملائکۃ دنت لصوتک
آن فرشتگان اند کہ نزدیک شدند از جہت آواز تو کہ قرآن میخواندی ولو قرات لاصبحت ینظر الناس الیہا۔ واگر

بخواند می تمام شب سر آئینہ صبح می کردند آن فرشتگان در حالی کہ نظر می کردند مردم بسوی آنہا و ہم بینند یدند
لا تتواری منہم - پوشیدہ نمی شدند آن فرشتگان از آدمیان متفق علیہ و اللفظ للبخاری و فی مسلم - و در صحیح
مسلم واقع شدہ است لفظ - عرجت فی الجو - بالا رفت آن ظلہ در ہوا میان آسمان و زمین جو بفتح جیم و تشدید واو
میان آسمان و زمین و کشادگی در اوست - بدل فخرجت علی صیغۃ المتکلم - بجای لفظ فخرجت بصیغہ متکلم کہ در روایت
اولی واقع شدہ است - وعن البراء قال کان رجل یقرأ سورۃ الکہف - و گفت براء بن عازب کہ از
مشاہیر صحابہ است بود مردے کہ میخواند سورہ کہف را - والی جانبہ حصان - و در پہلوی وے اسپی بود و حصان
بکسر حاء مہملہ نر اسپ - مربوط بشطنین - بستہ شدہ بود آن اسپ بدو رسن شطن بشین معجمہ و طای مہملہ ہر دو
مفتوح رسن یا رسن دراز را گویند - فتغشتہ سحابۃ - پس پوشید آن اسپ را ابری بر بالای وی ابرے فجعلت تدنو و تدنو
پس گشت آن ابر کہ نزدیک شدہ می آید و می آید - وجعل فرسہ ینفر - و گشت اسپ وے کہ می گریزد و تنفر بتا و یا
ہر دو روایت ہست و فرس مذکر و مونث ہر دو آید فلما اصبح اتی النبی - پس چون صبح کردہ آمد آن مرد نزد پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فذکر ذلک لہ - پس ذکر کرد آن واقعہ را برای آنحضرت - فقال تلک السکینۃ پس گفت
آنحضرت کہ آن سکینہ است - تنزلت بالقرآن - کہ فرود آمدہ است بسبب قرآن سکینہ بمعنی آرامش و آہستگی
و بمعنی رحمت آید و آنچہ حاصل گردد بوے آرام و سکون و صفای قلب و ببرد ظلمت نفسانیت و فرود آرد
ضیای روحانیت و حضور ذوق و غنیمت و گاہے صورت گیرد بصورت ابر و مانند آن و کلام در وے در فصل
اول از کتاب العلم زیادہ برین گذشتہ است فتذکر متفق علیہ - وعن ابی سعید بن المعلی بضم میم و
فتح عین و تشدید لام صحابی انصاری است - قال کنت اصلی فی المسجد - گفت بودم من کہ نماز میکردم
در مسجد - فدعانی النبی - پس خواند مرا پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم فلم اجبہ حتی صلیت - پس جواب ندادم من آنحضرت
را تا آنکہ نماز گزاردم - ثم اتیتہ - پستر آمدم نزد آنحضرت بعد از تمام کردن نماز - فقلت - پس گفتم بقصد اعتذار از
ندادن جواب - یا رسول اللہ انی کنت اصلی - بدرستیکہ من بودم کہ نماز میکردم بایں سبب جواب ندادم - قال
گفت آنحضرت الم یقل اللہ - آیا نگفتہ است خدای تعالی - استجیبوا للہ وللرسول اذا دعاکم - پاسخ دہید مر خدا را
و رسول را وقتیکہ بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را کہ خواندن او از جانب حق ست و طاعت
او طاعت حق - ثم قال - پستر گفت آن حضرت - الا اعلمک اعظم سورۃ فی القرآن - آیا تعلیم نکنم و ندانم ترا
بزرگترین سورہ کہ در قرآن ست - قبل ان تخرج من المسجد - پیش از آنکہ بیرون آئی از مسجد - فاخذ بیدے
پس گرفت دست مرا - فلما اردنا ان نخرج - پس ہنگامی کہ خواستیم کہ بیرون آئیم - قلت - گفتم - یا رسول اللہ
انک قلت لاعلمنک اعظم سورۃ من القرآن - بدرستیکہ تو گفتی کہ ہر آئینہ بدانانم ترا بزرگتر سورہ از قرآن

قال گفت آنحضرت اعظم سوره از قرآن ... الحمد لله رب العالمين هي السبع المثانی - این سوره سبع مثانی ست
والقرآن العظيم الذی اوتیته - و این سورة قرآن عظیم ست که داده شده است مرا اشارت ست بقول حق سبحانه
وتعالی ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم یعنی بتحقیق دادیم ترا ای محمد هفت آیت که تکرار کرده میشود در نماز قرائت
وے یا ثنا کرده شده است بدان بفصاحت و اعجاز و ثنا گوینده است بر خدا بچیزے که وی سبحانه اهل آنست
که مراد بدان فاتحه است و دادیم ترا قرآن عظیم مراد بآن نیز فاتحه است و مبالغه فرمود که قرآن عظیم همین ست
وجزو اعظم قرآن ست وتحقیقه فی کتب التفسیر رواه البخاری - و در حدیث ترمذی از ابی هریره آمده است
که این قصه نسبت بابی بن کعب ست وعن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجعلوا
بیوتکم مقابر - نگردانید خانهای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبره ها که مانند مرده در وی افتاده باشند
بعد ازان ذکر کرد چیزے که افضل و انفع ست مر بیوت و اهل آنرا که تلاوت قرآن ست و فرمود - ان الشیطان
ینفر من البیت الذی یقرء فیه سورة البقرة - بدرستیکه شیطان میگریزد از خانه که خوانده میشود در وی سوره
بقره - رواه مسلم - وعن ابی امامة - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اقرؤا القرآن - گفت
ابو امامه شنیدم که می گفت آن حضرت بخوانید قرآن را - فانه یاتی یوم القیمة شفیعا لاصحابه - پس بدرستیکه
قرآن می آید روز قیامت شفاعت کننده مر تلاوت کنندگان خود را که ملازمت می کنند بر آن - اقرؤا
الزهراوین - بخوانید دو سوره روشن و تابان تر و تازه را - البقرة وسورة آل عمران - آن دو سوره کدام اند
سوره بقره و سوره آل عمران فانهما تاتیان یوم القیمة کانهما غمامتان - پس بدرستیکه آن دو سوره می آیند
روز قیامت گویا که آن دو سوره دو ابر اند غمام ابر و در قاموس گفته غمام ابر سفید - او غیایتان - یا دو سایه
تخانیه هر چه سایه کند بالاے سر ابر و جز آن - او فرقان من طیر - یا دو جماعت از طیر اند صواف - صف زده
و فرق بکسر فا و سکون را - اصل گله گوسفند مراد تشبیه بیکی ازین سه چیز ست - تحاجان عن اصحابهما - در حالیکه
حجت می کنند از جانب خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود باز تخصیص کرد بفضل سوره بقره و فرمود -
اقرؤا سورة البقرة - بخوانید سوره بقره را - فان اخذها برکة - پس بدرستیکه گرفتن این سوره برکت و سبب
مزید نعمت و سعادت ست - و ترکها حسرة - وگذاشتن آن سبب دریغ و پشیمانی ست - ولا یستطیعها البطلة
و توانائی ندارند اخذ آنرا اهل بطالت و کسالت و گاهی بطله ساحران فاجران نیز مراد می افتد - رواه مسلم
وعن النواس - بفتح نون و تشدید واو - ابن سمعان - بفتح سین مهمله و کسر آن صحابی ست ساکن شام -
قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یؤتی بالقرآن یوم القیمة واهله - گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت
آورده میشود قرآن روز قیامت و اهل قرآن - الذین کانوا یعملون به - آن کسانیکه بودند که عمل میکردند باحکام

قرآن - تقدمه بضم دال - سورة البقرة وآل عمران - پیشوائی کند قرآن را سورهٔ بقره و سورهٔ آل عمران - کانهما غمامتان
گویا این دو سوره دو ابر اند - او ظلتان سوداوان - یا دو سایبان سیاه و وصف سیاهی از جهت انبوهی و تراکم
و بر هم نشستن بعضی بر بعضی ست - بینهما شرق - در میان این دو سوره فرجه و فرق ست از جهت فصل و تمیز به تسمیه
و شرق در اصل شگافتن گوشت گوسفند و بعضی شرق اینجا بمعنی اشراق و درخشندگی گیرند و آن نیز نور تسمیه است
او کانهما فرقان من طیر صواف تحاجان عن صاحبهما رواه مسلم - وعن ابی بن کعب - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر بضم میم و سکون نون و کسر ذال معجمه کنیت ابی بن کعب ست - اتدری ای آیة من
کتاب الله معک اعظم - می دانی کدام آیت ست از کتاب خدا با تو بزرگ تر - قلت گفتم - الله ورسوله اعلم -
خدا و رسول خدا داناتر ست - قال - باز گفت آن حضرت یا ابا المنذر اتدری ای آیة من کتاب الله معک اعظم
قلت - این بار گفتم بزرگتر آیت از کتاب خدا - الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی آیت الکرسی - قال - گفت ابی بن
کعب - فضرب فی صدری - پس زد آنحضرت دست بر سینهٔ من و در بعضی نسخ بیده و ضرب بجای مذکور ست - وقال لیهنک
العلم - و گفت آنحضرت گوارا باد ترا علم - یا ابا المنذر - مدح کرد آنحضرت ابی بن کعب را بدریافت آنکه بزرگتر
آیة الکرسی ست اگرچه آن دریافت بتصرف و القای آنحضرت بود لیهنک بفتح تحتانیه و سکون ها و کسر نون و در بعضی نسخ
یهنئک بهمزه و اصل همین ست و یهنک تخفیف آن ست - رواه مسلم - وعن ابی هریرة - قال وکلنی رسول الله
گفت ابوهریره وکیل گردانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بحفظ زکوة رمضان بنگاه داشتن زکوة رمضان که مراد صدقهٔ فطر ست که بو
رضی الله عنه سپرده بود تا وقت دیگر میان فقرا بخش کنند - فاتانی آت پس آمد مرا آینده یعنی شخص آمد فجعل یحثو من الطعام پس شروع
کرد آن شخص آینده که میگرفت بهر دو دست از آن طعام که صدقهٔ فطر بود - فاخذته پس گرفتم من آن شخص را و قلت لارفعنک الی
رسول الله و گفتم هر آینه بیارم ترا و می برم ترا پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه خصم را نزد حاکم می برند قال گفت آن شخص
انی محتاج و علی عیال بدرستیکه من فقیرم و بر گردن من بار عیال ست - ولی حاجة شدیدة - و مرا حاجتی سخت ست - قال -
گفت ابوهریره - فخلیت عنه پس رها کردم او را - فاصبحت پس صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم فقال النبی
پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة ما فعل اسیرک البارحة - چه شد بندی دی شب تو - قلت
گفتم - یا رسول الله شکی حاجة شدیدة و عیالا - گله کرد حاجت سخت را و عیال را - فرحمته فخلیت عنه پس مهربانی
کردم او را و رها کردم او را - قال اما انه قد کذبک - گفت آنحضرت آگاه باش که وی بتحقیق دروغ گفته است
ترا در قول او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم - وسیعود - و نزدیک ست که باز آید فعرفت
انه سیعود - پس دانستم من که وی باز می آید - لقول رسول الله از جهت گفتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
انه سیعود که وی باز می آید - فرصدته - پس منتظر نشستم او را - فجاء یحثو من الطعام - پس آمد در حالی که

فقال - پس گفت جبرئیل علیه السلام هذا ملک نزل الی الارض لم ینزل قط الا الیوم - این فرشته ایست که فرود آمد بسوی
زمین و فرود نیامده بود هرگز مگر امروز فسلم پس سلام گفت آن فرشته فقال ابشر بنورین اوتیتهما پس گفت فرشته
آنحضرت را شاد شو بدو نور که داده شده بتو آن دو نور لم یؤتهما نبی قبلک - داده نشده آن دو نور هیچ پیغمبری
پیش از تو - فاتحة الکتاب وخواتیم سورة البقرة - دو نور کدام است یکی سورة الحمد ودیگر دو آیت که در آخر سورة بقره از
آمن الرسول تا آخر سوره - لن تقرأ بحرف منهما الا اعطیته - هرگز نخوانی بحرفی از فاتحة الکتاب وخواتیم سورة بقره مگر آنکه داده شود
ثواب آن ترا یا اجابت کرده شود دعاهای که در آن است یعنی این عمل البته مقبول است ودر این دعاها البته مستجاب اند
ومراد بحرف کلامهاست که در آنها واقع اند مثل اهدنا وربنا لا تؤاخذنا وربنا ولا تحملنا وجز آن بتقدیر معنی اصل اگر حروف
که اجزای کلمات اند از حروف تهجی مراد دارند نیز درست است چنانکه آمده است که هر حرف قرآن را ده حسنه ثوابی است

رواه مسلم - وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الآیتان من آخر سورة البقرة
روایت است از ابی مسعود که نام وی عقبه بن عمرو بن ثعلبه انصاری است گفت گفت آنحضرت دو آیت است
از آخر سورة بقره - من قرأ بهما فی لیلة کسیکه بخواند این دو آیت را در شبی - کفتاه - کفایت میکنند خواننده را
یعنی دفع میکنند از وی شر جن وانس را یا بسنده اند او را از باقی اوراد در شب اگر هیچ ورد دیگر نخواند کفایت
است متفق علیه - وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حفظ عشر آیات
من اول سورة الکهف - کسیکه یاد گیرد و بخواند ده آیت از اول سوره کهف - عصم من الدجال - نگاه داشته شود
از دجال مراد دجال معهود است که در آخر زمان برآید ومردم را در فتنه اندازد یا از هر کذاب تلبیس ودجل در لغت
کذب وخیانت وخداع وتلبیس است - رواه مسلم - ودر روایت ترمذی هم از ابی الدرداء سه آیت نیز آمده است
چنانکه در فصل ثانی بیاید - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایعجز احدکم ان یقرأ فی لیلة ثلث القرآن - آیا
ناتوانی میکند یکی از شما از آن که بخواند در شبی سه یک قرآن را - قالوا - گفتند صحابه - وکیف یقرأ ثلث القرآن - چگونه
خواند یکی از ما ثلث قرآن را در شب که خالی از عسر نیست خصوصاً اگر هر شب منفرد باشد با وجود اوراد دیگر واداء
حق نفس وزوجه که در سنت رعایت آن - قال قل هو الله احد یعدل ثلث القرآن - فرمود این سوره برابر است
ثلث قرآن را در ثواب وفضیلت بطریق الحاق ناقص بکامل وحق سبحانه بفضل خود تضاعیف ثواب آن را برابر
اصل ثواب قرائت ثلث قرآن میرساند وگفته اند که قرآن را قصص است واحکام وتوحید وقل هو الله احد مشتمل

بر توحید - رواه مسلم ورواه البخاری عن ابی سعید - وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم
بعث رجلا علی سریة - روایت است از عائشه که آنحضرت فرستاد مردی را بر لشکری وسریه بفتح سین وتخفیف
را وتشدید تحتانیه پاره از لشکر یعنی فوجی که بجای فرستند از لشکر عظیم - وکان یقرأ لاصحابه فی صلاتهم فیختم بقل هو الله احد

و بود آن مرد که چون امامت میکرد میخواند قرآن مر یاران خود را در نماز که ایشان می گذارند پس ختم میکرد قرائت را
به قل هو الله احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از فاتحه قل هو الله احد کذا قال الطیبی و ظاهر آن است که تمام قرآن که
سوره است میخواند و آخر آن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت و از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود که بعد از فاتحه
قل هو الله احد میخواند پس از وی سورهٔ میخواند پس گفتند اصحاب وی مر او را که تو افتتاح میکنی باین سوره و او را
کفایت نمیکنی باین تا آنکه سورهٔ دیگر نیز میخوانی یا همین سوره را بخوان یا این را بگذار و سورهٔ دیگر بخوان گفت من این
سوره را ترک نمی کنم اگر شما دوست میدارید که امامت کنم شما را باین بکنم و اگر مکروه میدارید میگذارم شما را و او را
افضل قوم می دانستند و مکروه می داشتند که غیر وی امامت کند ایشان را فلما جاءهم ذکروا ذلک للنبی - پس
چون باز آمد بدانها ذکر کردند آن قصه مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم - فقال پس گفت آنحضرت - یا فلان ما
یمنعک - چه چیز باز میدارد ترا از آنچه میکنند ترا یعنی التزام سورهٔ قل هو الله احد را - فما لزوه پس چه سبب است ترا
که بر این چه میکنی - فقال پس گفت آن مرد لانها صفة الرحمن - از برای آنکه این سوره صفت خدای
تعالی ست - و انا احب ان اقرأ بها - و من دوست میدارم که بخوانم او را - فقال النبی صلی الله علیه وسلم اخبروه ان
الله یحبه - خبر دهید او را که خدای تعالی دوست میدارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است که آنحضرت
از وی پرسید که چه منع کرد ترا از آنکه بکنی آنچه امر میکردند ترا یاران تو و چه واداشت ترا بالتزام این سوره در
هر رکعت گفت بدرستیکه من دوست میدارم این سوره را فرمود آنحضرت دوست داشتن تو آنرا در آورد
ترا در بهشت متفق علیه وعن انس ان رجلا قال - روایت است از انس که مردی گفت یا رسول الله
انی احب هذه السورة - بدرستیکه من دوست میدارم این سوره را قل هو الله احد - بیان سوره است
قال گفت آنحضرت - ان حبک ایاها ادخلک الجنة - بدرستیکه دوست داشتن تو این سوره را در آورد ترا و
مستحق آن گردانید - رواه الترمذی و روی البخاری معناه - روایت کرد بخاری معنی آنرا بلفظ دیگر چنانکه
ذکر کردیم وعن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الم تر آیات انزلت اللیلة - آیا نمی بینی
و نمی شناسی آیتها را که فرود فرستاده شده است امشب مقصود تعجب و تعجیب ست از آن لم یر مثلهن قط - دیده و دانسته
نشده است مانند این آیات هرگز در باب تعوذ یعنی که در آن پناه میجوید از مکاره ظاهر و باطن جسمانی و روحانی
بکمال مبالغه و تاکید - قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس آن آیات این ست که این دو سوره متضمن آن ست - رواه مسلم
وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا اوی الی فراشه کل لیلة - بود آنحضرت وقتیکه
می آمد بسوی جامهٔ خواب خود هر شب - جمع کفیه ثم نفث فیهما - جمع می آورد هر دو کف دست خود را پس در می دمید
در هر دو کف دست نفخ و نفث و تفل دم کردن است فرق آنکه از آب دهن چیزی با وی باشد در تفل و میدان

باچیزے از آب دہن و نفث کمتر از تفل فقرأ فیہما پس میخواند آنحضرت در ہر دو کف دست قل ہو اللہ احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ
برب الناس در اول کلام فاء در فقرأ اقتضاے آن می کند کہ قرأت بعد از نفث باشد وظاہر آنست کہ عکس باشد اول خواندن
باشد پس از وے نفث پس بعضی میگویند کہ مراد بہ نفث ارادۂ نفث ست وبعضی میگویند فا اینجا بمعنی واو ست
وبعضی میگویند تقدیم نفث بر قرأت براے مخالفت سحرۂ بطلہ است ونیز گفتہ اند کہ آن از سہو راوی یا کاتب
است واللہ اعلم۔ ثم یمسح بہما ما استطاع من جسدہ پس مسح می کرد آنحضرت بہر دو کف دست چیزے را کہ
میتوانست از تن شریف خود یعنی تا آنجا کہ دست می رسید۔ یبدأ بہما علی راسہ ووجہہ آغاز می کرد بگذرانیدن
ہر دو کف دست بر سر خود و بر روے مبارک خود۔ وما اقبل من جسدہ۔ وبچیزے کہ پیش ست از جسد شریف
وبعد از وے بجانب دیگر۔ یفعل ذلک ثلث مرات۔ می کرد این خواندن ودمیدن ومسح کردن را سہ بار
دہم در روایت عائشہ آمدہ است کہ آنحضرت در مرض اخیر گرفت سر دست عائشہ را وخواند ودمید
در دستہاے عائشہ وامر فرمود باو امر از ہر دو دست وے می برد بجسد شریف خود۔ متفق علیہ ودر شرح سنۃ حدیث ابن مسعود
در سر انجام ست کہ ذکر کنیم حدیث عبد اللہ بن مسعود را کہ اولش این ست۔ لما اسری برسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم۔ ودر وے ذکر عطاے خواتیم سورۂ بقرہ است۔ فی باب المعراج ان شاء اللہ۔ در باب معراج
کہ انسب ست بدان باب ودر مصابیح در باب فضائل القرآن مذکور ست

الفصل الثانی۔ عن عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ثلثۃ
تحت العرش یوم القیمۃ۔ سہ چیز زیر عرش آرند روز قیامت کنایت ست از اختصاص این سہ بکمال قرب واعتنا
در درگاہ عزت بحیثیتی کہ ضائع نمی کند وی سبحانہ حق آنہا را واجب کسی را کہ محافظت میکند بدان وترک نمی کند
مجازات عاملان آنہا را چنانکہ حال مقربان درگاہ سلاطین ست۔ القرآن۔ یکی از ان سہ چیز قرآن ست
یحاج العباد۔ کہ حجت میکند بندگان را گاہے حجت می کند براے نفع ایشان بجہت محافظت ایشان حقوق
آنرا وگاہی بضرر ایشان در آنچہ ضائع کردند واعراض نمودند از احکام وحدود وی۔ لہ ظہر وبطن مر قرآن را ظاہریست وباطنی ظاہر
ہمہ دانان شریک اند در فہم آن وعمل بدان وباطن آنچہ خاص بفہم خواص بدان میرسد اشارت ست بانکہ ہر کس مطالب خود را
میافتہ بقدر آنچہ رسیدہ است علم وفہم وی از قرآن عظیم۔ والامانۃ۔ دوم امانت ست ومراد بدان حفظ حقوق ناس ست در اموال
واعراض ودماء ایشان یا مخصوص باموال دارند کہ ودائع ست بنا بر فہم از ذکر امانت آن ست والامانتی کہ در قول
حق سبحانہ انا عرضنا الامانۃ علی السموات والارض اشارت بدان واقع شدہ شامل تمامہ تکالیف واحکام ست۔ والرحم تنادی
الا من وصلنی سوم رحم ست آواز میدہد وفریاد می کند رحم ومیگوید آگاہ باشید کسیکہ بپیوندد مرا ورعایت کند حق مرا
وصلہ اللہ بپیوندد او را بلطف وکرم خدا ورعایت کند او را۔ ومن قطعنی قطعہ اللہ۔ وکسیکہ ببرد مرا وبپیوندد نکند

در عایت نکند حق صبر او را قہر و غضب خدا و براند از درگاہ رحمت ونداراَ مخصوص بہ رحم گردانید
اشارت ست بغایت اہتمام و اعتنا می بوے. رواہ فی شرح السنۃ۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقال لصاحب القرآن اقرأ وارتق۔ گفتہ بشود مر صاحب قرآن را و ملازم
او را بتلاوت و عمل بخوان و بر رو بر درجات جنت بہ قدر آنچہ بخوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند
باقصی درجات جنت برآید کہ آمادہ کردہ شدہ است برائے او و لائق ست بحال او و پس امر شامل ست جمیع
اصحاب قرآن را از انبیاء و مرسلین و اولیاء و علماء و سائر صالحین بہ قدر درجات ایشان۔ ورتل کما کنت ترتل فی الدنیا
و بترتیل و تجوید بخوان قرآن را چنانکہ ترتیل میکردی در دنیا و فی الصراح ترتیل ہموار و آرمیدہ و پیدا خواندن
رتل بفتحتین سخن ہموار۔ فان منزلک عند آخر آیۃ تقرؤہا پس بدرستیکہ منزل تو نزد آخر آیتی ست کہ میخوانی آنرا۔
رواہ احمد والترمذی وابو داؤد والنسائی۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان الذی لیس فی جوفہ شیئ من القرآن کالبیت الخرب۔ بدرستیکہ آن کسانی کہ نیست در درون
وی چیزے از قرآن ہمچو خانہ ویران ست کہ آدمی درون وے نیست وفی الصراح جوف درون شکم ظاہر
آن ست کہ مراد حفظ قرآن ست زیادہ بر آنچہ جائز بہ الصلوٰۃ و بعضی تعمیم کردہ اند و گفتہ اند حفظا و نظرا و اللہ اعلم۔
رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح۔ وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یقول الرب۔ میگوید پروردگار تبارک وتعالی من شغلہ القرآن عن ذکری ومسألتی۔ کسیکہ باز می دارد
او را قرآن از ذکر من و دعا و سوال من کہ در غیر قرآن ست۔ اعطیتہ افضل ما اعطی السائلین۔ میدہم او را
بہتر و زیادہ تر از آنچہ میدہم سوال کنندگان را ظاہر آن ست کہ گفتہ شود ذکر کنندگان را ولیکن ہمچنین نگفت و
اکتفا نمود بہ سوال کردہ زیرا کہ ذکر نیز در حقیقت دعاست ولیکن بطریق کنایت و تعریض زیرا کہ ذکر کریم
و ثنائے وی در معنی سوال و طلب ست و در حدیث دیگر آمدہ است کسیکہ باز دارد او را ذکر من از سوال
من میدہم او را بہتر از آنچہ میدہم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از ہمہ ذکر و دعا
جزوے از قرآن ست و قرآن کل الکل ست و آنکہ بعضی از درویشان مریدان اند کہ مشغول میدارند و تلاوت
قرآن را چند گاہ موقوف گذارند مصلحت در وے آنست کہ ظہور اثر در ذکر اسرع و اظہر ست و حصول آن
در قرآن بطی ست اما بعد از حصول اتم و اکمل ست کہ زوال پذیر نیست بلکہ اثر و نتیجہ ذکر زود می آید و زود می رود
مگر آنکہ بسر حد ملکہ برسد و بفنائے تمام کشد کہ الفانی لا یرد الی اوصافہ و در قرآن دیر آیندہ و دیر پایندہ
کذا ذکر الشیخ الشہاب الدین سہروردی رحمہ اللہ رحمۃ واسعۃ و نیز گفتہ است کہ طالب بقرآن و تلاوت آن
در نماز و غیر نماز بہر آرزوے کہ در ین راہ دارد برسد۔ وفضل کلام اللہ علی سائر الکلام کفضل اللہ علی خلقہ

وفضل کلام خدا بر باقی کلام ها همچو فضل خداست بر خلق وے۔ رواه الترمذی والدارمی والبیهقی
فی شعب الایمان وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابن مسعود رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قرأ حرفا من کتاب الله۔ فله حسنة والحسنة بعشر امثالها۔ کسیکه بخواند یک حرف از کتاب خدا پس
مراورا نیکی ست ونیکی مقرر ست که هر نیکی جزا داده میشود ده مانند او واقل این ست واکثر را حدی نیست اگر گویند این
خود در همه جا وهمه نیکیهاست فضل قرآن چیست جوابش آنکه بودن هر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآن ست که بر هر جزو
وی ثوابی مرتب ست ودر سائر اعمال بر عمل یک نیکی ست نه که هر پاره از وے نیکی دیگر باشد هم علی ست که مرکب
از چند عمل ست اینجا هر عمل که جزو عمل ست نیز نیکی ست فافهم بعد ازان می فرماید۔ لا اقول الم حرف۔ نمیگویم
الم حرف ست۔ الف حرف۔ الف تنها حرفیست وهمچنین۔ لام حرف ومیم حرف۔ مراد باین کلام نفی حرفی ست
از الم که مرکب از سه حرف ست ومفتح سوره است واثبات مر اسامی حروف را باآنکه مراد نفی از اسامی ست واثبا
مر مسمیات را که بپا لفظ حروف اند پس باین معنی حسنات الم که فاتحه سوره بقره است مثلا نود باشد۔ وآنکه در الم
ترست سی فافهم۔ رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا۔ وعن
الحارث الاعور۔ تابعی کوفیست مشهور بصحبت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه۔ قال مررت فی المسجد
گفت گذشتم در مسجد ظاهر آن ست که مسجد کوفه مراد ست۔ فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث پس ناگاه مردم
در آمده اند در سخنان خوض آب در آمدن وسخن در آمدن وبکارے در شدن۔ فدخلت علی علی۔ پس در آمدم
بر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه۔ فاخبرته۔ پس خبر دادم اورا باین حال مردم۔ فقال۔ پس گفت علی رضی الله عنه
اوقد فعلوها۔ آیا این چنین ست که تو گفتی وبه تحقیق کردند این خصلت شنیع را وخوض کردند در اباطیل۔ قلت نعم
گفتم آرے کردند۔ قال۔ گفت علی۔ اما انی سمعت رسول الله۔ آگاه باش بدرستیکه من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول۔ می گفت۔ الا انها ستکون فتنة۔ آگاه باشید بدرستیکه قصه این ست که نزدیک ست که پیدا شود
فتنه از اختلاف مردم وافتادن در اباطیل واهوا۔ قلت ما المخرج عنها۔ گفتم چیست سبیل بیرون آمدن ونجات
یافتن ازان فتنه۔ یا رسول الله قال کتاب الله۔ گفت آنحضرت مخرج کتاب خداست که قرآن ست۔ فیه
نبأ ما قبلکم۔ ودران قرآن مجید خبر چیزیست که پیش از شما بوده اند از احوال امم ماضی ووقائع ایشان۔ وخبر ما بعدکم
وخبر چیزے که پس از شما بیاید از احوال مردم آینده واحوال قیامت۔ وحکم ما بینکم۔ ودر قرآن ست حکم احکام
معاملات ووقائع که میان شماست۔ هو الفصل۔ اوست کلام فاصل میان حق وباطل یا کلام مفصول ومبین
که نیست در وے اشتباه وابهام۔ لیس بالهزل۔ نیست قرآن هزل یعنی بیهوده ونادرست خلاف جد اشارتست
بقول حق سبحانه انه لقول فصل وما هو بالهزل۔ من ترکه من جبار قصمه الله۔ کسیکه بگذارد اورا وانقیاد نورزد

بوے وستہید و مستقبل گردد بعقل و برائے خود از ہر تکبر کنندہ ستمگار معاند حق بشکند و پارہ پارہ کند او را
خدای تعالی۔ ومن یبتغی الهدی فی غیره اضله الله۔ وکسیکه طلب کند راه راست را در غیر قرآن گمراه سازد او را
خدائے تعالی۔ وهو حبل الله المتین۔ وقرآن رسن خداست استوار که ایشان را می کشد بدان بدرگاه قرب
خود و ایشان میرسند بآن درگاه بتعلق و تمسک بدان۔ وهو الذکر الحکیم۔ واوست ذکر مشتمل بر بیان سعادت
وکمال مبدا و معاد و ظاهر و باطن۔ وهو الصراط المستقیم۔ واوست راه راست که ره دهی و آسان بمنزل مقصود رساند
وهو الذی لا تزیغ به الاهواء۔ وقرآن آن چیزی ست که میل نمیکند بسبب وی هواهای نفس از حق بباطل مگر آنکه
اتباع کنند متشابهات را و ترک کنند محکمات او را۔ ولا تلتبس به الالسنة۔ و آمیخته نمی گردد بوے زبانها یعنی مشتبه و مختلط
نمی گردد بغیر خود از جهت غایت امتیاز و انفراد وے بفصاحت و اسلوب یا مراد آن ست که دشوار نمی آید و تنگ
نمی گردد بروے زبانها از جهت انشراح و لهابت تلاوت و التباس پوشیده شدن کار بر کسی و آمیخته شدن تاریکی
با روشنائی۔ ولا یشبع منه العلماء۔ وسیر نمیشوند از وے علما یعنی احاطه نمیکنند علوم ایشان بدان تا بایستند از ان مانند
ایستادن کسی که سیر میشود از طعام و فارغ می گردد از ان و باسیر نمیگردد از تلاوت وے کسیکه بداند و عارف گردد
از سلاست الفاظ و لطافت معنی آن۔ ولا یخلق عن کثرة الرد۔ و کهنه نمی گردد از بسیارے تردد و تکرار و نمیرود
رونق و رواج وی و لذت قراءت و استماع وے و یخلق بفتح یا و بضم لام و بضم یا و کسر لام نیز روایت ست۔
ولا تنقضی عجائبه و تمام نمیشود و بپرداخته نمی گردد کارهای شگفت وے و تمام نمی گردد معانی و معارف وے و ازین جهت
است که سیر نمیشوند از وے علما و کهنه نمی گردد از تکرار۔ هو الذی لم تنته الجن اذ سمعته حتی قالوا۔ وقرآن چیزے ست
که باز نیایستند جن وقتیکه شنیدند آنرا یعنی باز نیایستند از مدح و ثنائے وے و توقف و صبر دست نداد ایشان را تا آنکه
گفتند بسبیل بداهت و استعجال۔ انا سمعنا قرآنا عجبا۔ بدرستیکه ما شنیدیم قرآن شگفت را۔ یهدی الی الرشد۔
که راه مینماید بسوے صلاح کار رشد بره شدن و بسامان بودن مر اشیا بسیار راهها۔ فآمنا به۔ پس ایمان آوردیم
بقرآن این نیز مقوله جن و تتمه آیت ست۔ من قال به صدق۔ کسیکه قائل شود و تکلم کند بقرآن راست گو شود۔
ومن عمل به اجر۔ وکسیکه عمل کند بقرآن و کار کند بدان ثواب داده شد۔ ومن حکم به عدل۔ وکسیکه حکم کند بوے
و بر فرموده وے رود عدالت کند۔ ومن دعا الیه هدی الی صراط مستقیم۔ وکسیکه دعوت کند و خواند مردم را بسوی
قرآن راه نموده شود بسوی راه راست۔ رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث اسناده مجهول
وگفت ترمذی این حدیثے ست که اسناد وے مجهول ست یعنی بعضی رجال اسناد وے مجهول اند۔ وفی الحارث
مقال۔ و در حارث اعور که منتهاے اسناد ست سخن ست نسائی گفته که قوی نیست و دارقطنی گفته لا باس به
وشعبی گفته که کذاب ست و ابن معین گفته که ضعیف ست و بعضی گفته اند ثقه است وعن معاذ الجهنی بضم جیم وفتح ها

از ثقات تابعین ست۔ وقال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن وعمل بما فیہ۔ ہر کہ بخواند قرآن را
وعمل کند بچیزے کہ در قرآن ست۔ البس والداہ تاجا یوم القیمۃ۔ پوشانیدہ شود پدر مادر او را افسرے روز قیامت
ضوءہ احسن من ضوء الشمس فی بیوت الدنیا لو کانت فیکم۔ روشنائی آن تاج نیکوتر و تمام تر از روشنائی آفتاب باشد
در خانہاے دنیا اگر بودے آفتاب در خانہاے شما یعنی نزدیک شما و درین مبالغہ است در نورانیت وے وبعضی
گفتہ اند کہ الباس تاج کنایت ست از ملک وسیادت۔ فما ظنکم بالذی عمل بہذا۔ پس چیست گمانہاے شما بآن کسیکہ
بخواند وعمل کند بقرآن یعنی پدر و مادر او را بسبب وے این درجہ و این کرامت خواہد شد قیاس توان کرد کہ خود وے
را چہ مقدار خواہد بود۔ رواہ احمد وابوداؤد۔ وعن عقبۃ بن عامر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یقول لو جعل القرآن فی اہاب ثم القی فی النار ما احترق۔ اگر گردانیدہ مے شود قرآن را در پوستی پس انداختہ شود
در آتش نسوخت یعنی عظمت شان وشرف او بجہ ہیست کہ اگر بفرض وتقدیر در آتش انداختہ شود نسوزد لیکن ظہور
این کرامت بروے ست ہر کس نیست وبعضی گفتہ اند کہ این معجزہ قرآن بود در زمان کرامت نشان آنحضرت صلعم
متحقق بود وبعضی گفتہ اند کہ مراد نار آخرت ست کہ ممیزست میان حق و باطل وخبیث حق کارگر نیفتد وبعضی گفتہ اند
کہ مراد آن ست کہ ہر کہ قرآن خواند وبدان عمل کند در دوزخ نرود ومراد باہاب پوست آدمی وبدن اوست
واہاب بکسر ہمزہ جلد غیر مدبوغ را گویند و درین مبالغہ دیگرست کہ فساد واحتراق بجرم غیر مدبوغ زود سرایت می کند
رواہ احمد وابوداؤد والدارمی۔ وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن
ہر کہ خواند قرآن را۔ فاستظہرہ۔ پس یاد کرد آنرا۔ فاحل حلالہ وحرم حرامہ۔ پس حلال گردانید حلال او را وحرام
گردانید حرام او را یعنی اعتقاد کند وعمل کند بدان۔ ادخلہ اللہ الجنۃ۔ می در آرد او را خداے تعالی در بہشت۔ وشفعہ
فی عشرۃ من اہل بیتہ۔ وقبول میکند شفاعت او را در دہ کس از اہل بیت وے۔ کلہم قد وجبت لہم النار۔ ہمہ
اہل بیت وے کہ بتحقیق واجب شدہ است مر آنہا را آتش یعنی این چنین اہل بیت کہ فاسق اند ومستحق آتش شدہ اند
رواہ الترمذی وابن ماجہ والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وحفص بن سلیمان الراوی لیس ہو بالقوی
یضعف فی الحدیث۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بن کعب کیف تقرأ فی الصلوۃ
گفت آنحضرت مر ابی بن کعب را کہ چگونہ قرأت میکنی در نماز یعنی چہ میخوانی در نماز۔ فقرأ ام القرآن۔ پس خواند
ابی بن کعب فاتحہ را۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ ما انزلت فی التوریۃ ولا فی الانجیل
ولا فی الزبور۔ قسم بخدا سوگند کہ فرود فرستادہ نشدہ است در توریت ونہ در انجیل ونہ در زبور۔ ولا فی
القرآن مثلہا۔ ونہ در قرآن کہ از وے فاضل تر ست مانند ام القرآن۔ وانہا سبع من المثانی والقرآن العظیم
الذی اعطیتہ۔ وام القرآن سبع المثانی ست وقرآن عظیم کہ دادہ شدہ است مرا تفسیر این در فصل اول

در حدیث سعید بن المعلی گذشت - رواه الترمذی وروی الدارمی من قوله - و روایت کرده است دارمی از قول وی - ما انزلت ولم یذکر ابی بن کعب - و ذکر نکرده است ابی بن کعب را و سوال و جواب او را بلکه گفته است ٭ عن ابی ہریرة ان رسول صلی الله علیه وسلم قال ما انزلت فی التوریة ولا فی الانجیل ولا الزبور والقرآن مثلها یعنی مثل ام القرآن الحدیث - وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا القرآن فاقرؤه - بیاموزید قرآن را پس بخوانید او را - فان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ وقام به - بدرستیکه حال قرآن مر کسی را که آموخت پس خواند قرآن را و قیام لیل کرد بدان کمثل جراب محشو مسکا ہمچو حال انبانی ست که پر کرده شده از مشک - تفوح ریحه کل مکان - میدمد بوی وی در ہر جای فوح دمیدن بوی خوش - ومثل من تعلمه فرقد وہو فی جوفه - و حال کسیکه آموخت قرآن را پس خواب کرد و قیام لیل نکرد و حال آنکه قرآن در شکم اوست کمثل جراب اوکی علی مسک ہمچو حال انبان مشک ست که بسته شده است سر وی پوشیده نماند که ظاہر حدیث آنست که مراد بقیام شب برخاستن و خواندن قرآن باشد در نماز شب بقرینه مقابلت وی بقوله فرقد یعنی خواب ست و بعضی از قیام بقرآن عمل بدان مراد داشته اند و رقود را کنایت از غفلت و ترک عمل دانند فافهم رواه النسائی وابن ماجه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حم المؤمن الی الیه المصیر - کسیکه بخواند سورة حم را که او را سورة مؤمن میگویند تا قول وی والیه المصیر قوله تعالی حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا ہو الیه المصیر - وآیة الکرسی - و بخواند آیة الکرسی را حین یصبح - ہنگامی که صبح کند - حفظ بهما حتی یمسی - نگاہداشته میشود به برکت این دو آیت از آفات و بلاہای ظاہر و باطن تا آنکه شام کند - ومن قرأ بهما حین یمسی حفظ بهما حتی یصبح - و کسیکه بخواند آن دو آیت را ہنگامی که شام کند نگاہداشته شود تا آنکه صبح کند - رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث غریب - وعن النعمان بن بشیر - ولادت وی بعد از چهارده ماه است از ہجرت و او اول مولودی ست که زائیده شد انصار را بعد از ہجرت و او را و والدین او را صحبت ست - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام - بدرستیکه خدای تعالی نوشت کتابی را یعنی امر کرد ملائکه را بنوشتن آن پیش از آنکه پیدا کند آسمان و زمین را به دو ہزار سال - انزل منه آیتین ختم بهما سورة البقرة - فرو فرستاد از آن کتاب دو آیت که ختم کرد بآن دو آیت سورة بقره را تحقیق این کتاب و کتابت وی باین مدت در شرح ذکر کرده شده است - ولا تقرآن فی دار ثلث لیال فیقربها الشیطان - و خوانده نشوند این دو آیت در ہیچ سرای سه شب پس اینکه نزدیک شود آن سرای را شیطان - رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ ثلث آیات من اول الکهف عصمه الله من فتنة الدجال کسیکه بخواند سه آیت را از اول سورة کهف نگاہداشته میشود از فتنه دجال چنانکه نگاہداشته شدند اصحاب کهف از شر جبابره

که نام او دقیانوس بود و در فصل اول هم از ابی الدرداء از حدیث مسلم گذشت که هر که یاد دارد ده آیت از اول
سورهٔ کهف نگاهداشته شود از شر دجال و تواند که اول بر ده آیت این خاصیت مرتب ساخته باشند بعد ازان
توسیع فضل نموده بر سه آیت ساختند تا در حفظ و قراءت فرقے نمند والله اعلم - رواه الترمذی وقال هذا حدیث
حسن صحیح - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لکل شیء قلبا وقلب القرآن یس - بدرستیکه
مر هر چیزے را دل ست و دل قرآن سورهٔ یس ست و گفته اند که دل هر چیزے خلاصه و زبدهٔ اوست و این سوره
شریفه مشتمل ست بر مقاصد قرآن بر وجه اتم و اکمل با قصر نظم و صغر حجم آن والله اعلم - ومن قرأ یس کتب الله له
بقراءتها قراءة القرآن عشر مرات - وکسیکه بخواند یس را بنویسد خدای تعالی برای او بسبب خواندن این سوره
ثواب خواندن قرآن ده بار - رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب - وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی قرأ طه ویس قبل ان یخلق السموات والارض
بالف عام - روایت ست از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بدرستیکه خدای تعالی خواند یعنی
اظهار کرد سورهٔ طه و یس را پیش ازانکه بیافریند آسمانها را و زمین را بهزار سال - فلما سمعت الملائکة القرآن
پس هرگاه که شنیدند فرشتگان قراءت طه و یس را و قرآن در اصل مصدر ست بمعنی قراءت بعد ازان اطلاق
کرده اند او را بر مقروء و اینجا باین معنی نیز درست ست پس یا تمام قرآن مراد باشد که طه و یس جزو اوست یا همین طه و یس
مراد باشد که قرآن نام جزو و کل هر دو ست - قالت - گفتند فرشتگان - طوبی لامة ینزل هذا علیها - خیر و خوبے
باد مر امتے را که فرو فرستاده شود این قرآن که مراد بدان این دو سوره است بران امت - وطوبی لاجواف تحمل هذا
و خوبی باد مر شکمها را و درونها را که بردارند این را و حافظ آن گردند - وطوبی لالسنة تکلم بهذا - و خوشی باد مر زبانها را که
تکلم کنند باین و بخوانند این را - رواه الدارمی - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حم الدخان فی
لیلة - کسیکه بخواند حم را که او را سورهٔ دخان میگویند در شبی - اصبح یستغفر له سبعون الف ملک - صبح می کند در حالتی
که آمرزش میخواهند او را هفتاد هزار فرشته - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعمر بن ابی خثعم بفتح
خا معجمه و سکون مثلثه و فتح عین - الراوی - که راوی این حدیث ست یضعف - ضعیف داشته میشود در حدیث
وقال محمد یعنی البخاری هو منکر الحدیث - و گفته است بخاری که عمر مذکور منکر حدیث است - وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلة الجمعة غفر له - کسیکه بخواند سورهٔ دخان را در شب جمعه آمرزیده میشود
مر او را و درین حدیث تخصیص بشب جمعه واقع شده و در حدیث سابق هر شب که خواند شب جمعه یا غیر شب جمعه
پس خواندن شب جمعه اولی ست تا حاصل گردد فضیلت یقینا - رواه الترمذی وقال هذا حدیث ضعیف -
و در بعض نسخ غریب ضعیف - وهشام ابو المقدام الراوی یضعف - وعن العرباض بن ساریة صحابیست

از انہا کہ نازل شدہ در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملہم الآیۃ۔ ان النبی۔ روایت می کند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
یقرأ المسبحات قبل ان یرقد۔ میخواند مسبحات را پیش از آنکہ خواب کند۔ ومسبحات بکسر بائے موحدہ سورتہائے کہ در اول
آنہا سبحان یا یسبح یا سبح ست کذا قال الطیبی۔ یقول ان فیہن آیۃ خیر من الف آیۃ۔ می گفت آنحضرت کہ درین سورتہا
آیتی ست کہ بہتر ست از ہزار آیت وطیبی گفت کہ آن آیت مبہم ست چنانچہ شب قدر وساعت جمعہ واللہ اعلم
وتواند کہ آخر آیت سورۂ حشر مراد باشد و وے مذکور ومشہور ست ودعیہ ماثورہ واول سورۂ حدید تا علیم
بذات الصدور نیز مذکور ست وشمول این حدیث بقول طیبی علی الاجمال ست واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی
وابوداؤد ورواہ الدارمی عن خالد بن معدان بفتح میم وسکون عین مہملہ۔ مرسلا۔ بطریق ارسال زیرا کہ خالد
تابعی ست۔ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان سورۃ فی القرآن ثلثون آیۃ شفعت لرجل حتی غفر لہ۔ گفت آنحضرت کہ سورہ است در قرآن کہ سی آیت ست
شفاعت کرد مردے را تا آنکہ آمرزیدہ شد آن مرد را۔ وہی وآن سورہ۔ تبارک الذی بیدہ الملک رواہ احمد
والترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجہ وعن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی۔ گفت ابن عباس
کہ زد بعضی اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ خباءہ علی قبر خیمہ خود را بر قبرے وخباء بکسر خائے معجمہ ممدودہ خیمہ
ودر بعضی نسخ خبارۃ تبار در آخر۔ وہو لایحسب انہ قبر۔ و وے گمان نمی برد کہ آن قبر ست۔ فاذا فیہ انسان یقرأ
پس ناگاہ دران قبر آدمی ست کہ میخواند سورۂ۔ تبارک الذی بیدہ الملک حتی ختمہا۔ تا آنکہ ختم کرد این سورہ را
فاتی النبی۔ پس آمد پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ۔ پس خبر داد آنحضرت را۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم ہی المانعۃ۔ این سورہ مانع ست یعنی منع کنندہ وباز دارندہ است عذاب را از خوانندہ
خود ہی المنجیۃ۔ این سورہ رستگاری دہندہ است خوانندہ خود را تنجیہ من عذاب اللہ رستگاری میدہد اورا
از عذاب خدا۔ رواہ الترمذی وقال۔ وگفت ترمذی۔ ہذا حدیث غریب وعن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
کان لاینام حتی یقرأ۔ روایت ست از جابر کہ آنحضرت بود کہ خواب نمی کرد تا آنکہ میخواند۔ الم تنزیل وتبارک الذی
بیدہ الملک رواہ احمد والترمذی والدارمی وقال الترمذی۔ وگفت ترمذی۔ ہذا حدیث صحیح وکذا فی شرح السنۃ
وہمچنین گفتہ محی السنۃ در شرح السنۃ کہ این حدیث صحیح ست۔ وفی المصابیح غریب۔ ودر مصابیح گفتہ کہ این حدیث
غریب ست مکرر گفتہ ام کہ غرابت با صحت منافات ندارد دیگر آنکہ مراد بغریب شاذ باشد۔ وعن ابن عباس وانس
بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا زلزلت تعدل نصف القرآن۔ گفت ابن عباس وانس
کہ گفت آنحضرت سورۂ اذا زلزلت الارض برابر ست نصف قرآن را وثواب قرأت وے ثواب قرأت
نصف قرآن ست۔ وقل ہو اللہ احد تعدل ثلث القرآن۔ وقل ہو اللہ احد برابر ست ثلث قرآن را۔

قل یا ایها الکافرون تعدل ربع القرآن برابر است بربع قرآن را ودر توجیه بودن اذا زلزلت نصف قرآن گفته اند که قرآن بیان مبدأ و معاد می کند
و درین سوره بیان معاد است و وجه بودن قل هو الله احد ثلث قرآن سابقا معلوم شد اما وجه بودن قل یا ایها
الکافرون ربع قرآن آنست که قرآن مشتمل است بر تقریر توحید و ثبوت احکام و قصص و این سوره محتوی است
بر اول زیرا که برائت از شرک اثبات توحید است والله اعلم۔ رواه الترمذی۔ وعن معقل بفتح میم و سکون
عین و کسر قاف بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف مهمله صحابی است از اهل بیعة الرضوان روایت می کند از وے
حسن بصری و غیر وے عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من قال حین یصبح ثلث مرات۔ گفت آنحضرت هر که
بگوید هنگامے که صبح کند سه بار۔ اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم فقرأ ثلث آیات من آخر سورة
الحشر۔ پس بخواند سه آیت از آخر سورهٔ حشر از قول وے سبحانه هو الله الذی لا اله الا هو تا آخر سوره
وکل الله به سبعین الف ملک۔ وکیل گرداند خدائے تعالی بوے هفتاد هزار فرشته را توکیل وکیل گرفتن و
واگذاشتن کار را بکسی۔ یصلون علیه حتی یمسی۔ درود می فرستند این هفتاد هزار فرشته بروے و دعا می کنند
و آمرزش میخواهند مر او را تا آنکه شام کند۔ وان مات فی ذلک الیوم مات شهیدا۔ واگر بمیرد آن کس دران روز بمیرد
شهید و می یابد ثواب شهیدان۔ ومن قالها حین یمسی کان بتلک المنزلة۔ وکسیکه بگوید این آیات را هنگامے
که شام می کند باشد بهمان منزلت که در صباح ذکر کرده شد از توکیل هفتاد هزار فرشته و صلوات ایشان بروے
و شهید مردن اگر بمیرد دران شب۔ رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب۔
وعن انس من قرأ کل یوم مأتی مرة۔ کسیکه بخواند هر روز دویست بار۔ قل هو الله احد محی عنه ذنوب خمسین
سنة۔ محو کرده شود از وے گناهان پنجاه سال محو پاک کردن نوشته و نقش از لوح۔ الا ان یکون علیه
دین۔ مگر آنکه باشد بروے وامے۔ رواه الترمذی والدارمی وفی روایته خمسین مرة۔ ودر روایت دارمی
خواندن وے پنجاه بار واقع شده۔ ولم یذکر الا ان یکون علیه دین۔ و ذکر نکرده است دارمی این استثنا را
و این استثنا دو معنی دارد یکی آنکه این گناه که دین است محو کرده نمیشود و دین را گناه گفت بجهت تغلیظ
و تشدید دیگر آنکه بر تقدیر وجود دین گناهان محو کرده نمیشود و قرائت این سوره تاثیر نمی کند والله اعلم وعنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه۔ کسیکه خواهد که خواب کند بر جامهٔ خود
پس خواب کند بر جانب راست خود۔ ثم قرأ مأته مرة۔ پس بخواند صد بار قل هو الله احد اذا کان یوم القیمة یقول
له الرب۔ وقتیکه باشد روز قیامت مے گوید مر او را پروردگار۔ یا عبدی ادخل علی یمینک الجنة۔ ای بندهٔ من
در آے بر جانب راست خود بهشت را۔ رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب۔ وعن ابی هریرة قال ان النبی
صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقرأ۔ روایت است از ابی هریره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنید مردے را که

بخواند۔ قل ہو اللہ احد فقال۔ پس گفت آنحضرت وجبت۔ واجب گشت۔ قلت ما وجبت۔ گفتم من چہ چیز واجب شد
قال الجنۃ۔ گفت آنحضرت بہشت واجب شد۔ رواہ مالک والترمذی والنسائی۔ وعن فروۃ بن نوفل بفتح فا
وسکون را تابعی ست وبعضی گفتہ اند کہ مر او را صحبت ست۔ عن ابیہ۔ روایت می کند از پدرش نوفل کہ صحابی ست
انہ قال۔ کہ پدرش گفت۔ یا رسول اللہ علمنی شیئا اقولہ اذا اویت الی فراشی۔ بیاموزان مرا چیزے کہ بگویم آنرا وقتی کہ
پناہ آرم بسوے جامۂ خواب خود یعنی بخوانم در وقت خواب رفتن۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اقرأ۔ بخوان
قل یا ایہا الکافرون فانہا براءۃ من الشرک۔ زیرا کہ این سورہ بیزاری ست از شرک ترک عبادت آنچہ عبادت
می کنند کافران پس در خواب روے بر بے شوے از شرک و پاک از آلایش آن و اگر بمیرے بر توحید بمیرے
رواہ الترمذی وابو داؤد والدارمی۔ وعن عقبۃ بن عامر قال بینا انا اسیر مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
در اثناے آنکہ من سیر میکنم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بین الجحفۃ۔ میان جحفہ بضم جیم وسکون حاے مہملہ وفا
والابواء۔ و میان ابواء بفتح ہمزہ وسکون موحدہ وبکسر ہمزہ نیز آمدہ ہر دو موضع اند میان مکہ و مدینہ زادہما اللہ
تشریفا وتکریما۔ اذ غشیتنا ریح وظلمۃ شدیدۃ۔ ناگاہ پوشید ما را باد و تاریکی سخت فجعل رسول اللہ پس گشت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یتعوذ۔ کہ پناہ می جوید۔ باعوذ برب الفلق و اعوذ برب الناس۔ و در بعضے از روایا
فقہیہ آمدہ کہ ترک قل از این دو سورہ جائز ست و این حدیث سند وے میتواند بود وے یقول۔ ومی گوید آنحضرت
یا عقبۃ تعوذ بہما۔ اے عقبہ پناہ جو باین دو سورہ۔ فما تعوذ متعوذ بمثلہما۔ پس پناہ نجستہ است ہیچ پناہ جوئندہ
بمانند این دو سورہ در تعوذ بے مانند۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن عبد اللہ بن خبیب بضم خاے معجمہ وفتح موحدہ
صحابی ست مدنی حلیف انصار۔ قال۔ گفت۔ خرجنا فی لیلۃ مطر وظلمۃ شدیدۃ۔ بیرون آمدیم در شب با باران
و تاریکی سخت۔ نطلب رسول اللہ۔ در حالیکہ میجوئیم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فادرکناہ پس دریافتیم
آنحضرت را۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ قل۔ بگو یعنی بخوان۔ قلت۔ پس گفتم من۔ ما اقول۔ چہ گویم یعنی
چہ خوانم۔ قال۔ گفت آنحضرت بخوان۔ قل ہو اللہ احد والمعوذتین۔ و بخوان معوذتین بضم میم وکسر واو
مراد از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس ست۔ حین تصبح وحین تمسی۔ در ہنگامی کہ صبح کنے
و ہنگامے کہ شبانگاہ کنی۔ ثلث مرات۔ سہ بار۔ تکفیک من کل شیء۔ بسندگی می کند ترا از ہر چیز یعنی دفع میکند
ہر آفت و بلا را۔ رواہ الترمذی وابو داؤد والنسائی۔ وعن عقبۃ بن عامر قال قلت۔ گفت گفتم
یا رسول اللہ اقرأ سورۃ ہود او سورۃ یوسف۔ ایا بخوانم سورۂ ہود یا سورۂ یوسف یعنی بقصد تعوذ و دفع
بدے۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ لن تقرأ شیئا ابلغ عند اللہ۔ ہرگز نخوانی تو چیزے را رسا تر نزدیک خدا
در باب تعوذ نزد خدا۔ من قل اعوذ برب الفلق کہ در وے تعوذ ست از شر تمامہ مخلوقات عموما و خصوصا

رواه احمد والنسائی والدارمی

الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعربوا القرآن ۔ اعراب کنید
قرآن را یعنی بیان کنید و اظهار کنید معانی آنرا و اعراب در لغت بمعنی بیان و اظهار آید و حرکات و سکنات را که نحویان
اعراب میگویند هم بجهت آن می گویند که ظاهر و مبین میگردد بآن معنی و درین شریک ست هر که زبان عرب را
میداند لیکن بیان فرمود آنچه مخصوص ست باهل شریعت و مسلمانان بقول خود واتبعوا غرائبه ۔
و پیروی کنید غرائب قرآنرا و تفسیر کرد غرائب را بفرائض و حدود و فرمود ۔ وغرائبه فرائضه وحدوده ۔ وغرائبه
قرآن فرائض ست یعنی احکام واجبه و حدود او ست یعنی سنن و آداب و تسمیه اینها بغرائب بجهت آن
باشد که مخصوص ست باهل دین و از جهت آنکه ایمان غریب ست پس احکام وے نیز غریب باشد وطیبی گفته که مراد
بفرائض مقدرات مواریث ست و بحدود احکام یا مراد بفرائض آنچه واجب ست بر مکلف اتباع آن و بحدود
اسرار و رموز چنانکه لکل آیة ظهر وبطن انتهی ۔ وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال قراءة القرآن
فی الصلوة افضل من قراءة القرآن فی غیر الصلوة ۔ خواندن قرآن در نماز بهتر ست از خواندن آن در غیر نماز
و افضل حالات قرأت قرآن خواندن او ست در نماز ایستاده بعد ازان نشسته ۔ وقراءة القرآن فی غیر الصلوة
افضل من التسبیح والتکبیر ۔ و خواندن قرآن در غیر نماز بهتر ست از تسبیح و تکبیر و تحمید اگرچه در نماز باشد
زیرا که تسبیح و تکبیر و تحمید و تهلیل همه جزو قرآن اند ولهذا افضل داده اند قیام نماز را از رکوع و سجود بجهت اشتمال
قیام بر قرأت قرآن ۔ والتسبیح افضل من الصدقة ۔ و تسبیح و تحمید و ذکر خدا افضل تر ست از صدقه و صرف
مال در راه خدا و مشهور آن ست که عبادت متعدی که نفع آن بغیر رسد فاضل تر ست از عبادت لازم که
نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر ازان مستثنی بود و ذکر خدا
اکبر و بهتر ست از همه چنانکه در احادیث صحیحه آمده که ذکر بهتر و فاضل تر ست از انفاق ذهب و فضه در راه
خدا و احادیث درین باب بسیار ست و این حدیث که در کتاب مذکور ست یکی از انها ست فتدبر ۔ والصدقة افضل
من الصوم ۔ و صدقه دادن در راه خدا و مال صرف کردن بهتر ست از روزه داشتن و امساک کردن در مال
و گفته اند که در صوم امساک مال ست از نفس بعد ازان صرف کردن مال بدان و در صدقه صرف کردن مال ست
بر غیر چنانچه گفته است بیت دگر نه چه حاجت که زحمت برے ۔ ز خود باز گیری و هم خود خورے ۔ و جهت
افضلیت صوم که اشارت کرده شد بآن بجهد نتیجه که در کتاب صوم گذشت که هر عمل بنی آدم یکی به ده است مگر روزه
که آن برای من ست و من جزا میدهم بدان باقی ست و شک نیست که اختلاف جهات و حیثیات معتبر ست
و در مثال این مسائل باین اشارت کرد بقول خود ۔ والصوم جنة من النار ۔ و روزه داشتن سپر ست از آتش

دوزخ وسبب حفظ ونگاه داشتن ست از آفات شهوات وکید شیطان که سبب دخول نار اند وگفت طیبی که چون نظر
کرده شود ودانسته شد عبادت زبان فافضلیت از صدقه باشد وصدقه از صوم وچون نظر کنند صبر که سبب اشد رضا ست آن
صوم افضل بود انتهى . وعن عثمان ابن عبد الله بن اوس - بفتح همزه وسکون واو - الثقفي - بفتح ثاء مثلثه وقاف
عن جده - روایت میکند عثمان از جد خود که اوس ست وعثمان تابعی ست واوس صحابی قال - گفت اوس
قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قراءة الرجل القرآن في غير المصحف الف درجة - ثواب خواندن
مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن هزار درجه دارد - وقراءته في المصحف تضعف على ذلك الى الفي
درجة - وثواب خواندن وی در مصحف زیاده کرده میشود بر ثواب خواندن از بر تا دو هزار درجه از جهت
زیادت ثواب نظر کردن در مصحف ومساس کردن وی وبرداشتن آن وتحقیق وارد شده است که نظر کردن
در مصحف عبادت ست وبسیارے از صحابه وسلف در مصحف میخواندند آورده اند که عثمان رضي الله عنه دو مصحف
پاره شد از جهت کثرت قرأت درے ودران وی گفته اند این حکم علی الاطلاق نیست بلکه اگر قاری را در یاد
خواندن تدبر وتفکر وجمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصحف حاصل گردد یاد خواندن افضل باشد واگر
هر دو برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود وطیبی گفته که تمکن وقدرت بر تفکر واستنباط معانی در صورت
قرات از مصحف بیشتر ست ودلیلت این سخن ظاهر ست - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان هذه القلوب تصدأ كما يصدأ الحديد - بدرستیکه این دلهاے مردم زنگ میگیرد وتیره میگردد
چنانکه زنگ میگیرد آهن - اذا اصابه الماء - وقتیکه برسد آهن را آب - قيل - گفته شد - یا رسول الله وما جلاؤها
چیست سبب روشنی دل وصقالت وے - قال كثرة ذكر الموت وتلاوة القرآن - گفت آنحضرت سبب جلاے
تاب بسیار یاد کردن مرگ وتلاوت قرآن ست تلاوت برفع ست وبجر نیز روایت کرده اند وبر وجه اول مراد
اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن - روى البيهقي الاحاديث الاربعة في شعب الايمان - وعن ايفع
بفتح همزه وسکون تحتانیه وفا - بن عبد الكلاعي - بفتح کاف وتخفیف لام وبعین مهمله منسوب بسوے الكلاع که شعبیست
از یمن صحابی ست رئیس قوم خود وبود با آنحضرت صلى الله عليه وسلم از راه خود پیش هجرت کرد وبیان شد
قال - گفت ایفع که - قال رجل - گفت مردے - یا رسول الله ای سورة القرآن اعظم - کدام سوره قرآن
بزرگتر ست - قال - گفت آنحضرت - قل هو الله احد - الخ بزرگتر ست وسابقا گذشت که اعظم سوره
قرآن فاتحة الكتاب ست وتطبیق درمیان هر دو حدیث چنانکه گفتیم - قال - گفت آن مرد - فای آية
اعظم في القرآن - یعنی کدام آیت در قرآن بزرگتر ست - قال آية الكرسي - در معوذات آیة الکرسی بزرگتر ست
که الله لا اله الا هو الحي القيوم - است - قال ای آية يا نبي الله تحب ان تصيبك وامتك - [illegible]

پس کدام آیت است که پیغمبر خدا دوست دارد که برسد خیر و برکت وے و دعاے او ترا و امت ترا - قال خاتمة
سورة البقرة فانها من خزائن رحمة الله - زیرا که آن از خزینہ ہاے رحمت خداے تعالی ست من تحت عرشه
از زیر عرش وے تعالی - اعطاہا ہذہ الامة دادہ است خداے تعالی آنرا باین امت مرحومہ - لم تترک خیرا
من خیر الدنیا والآخرة - نگذاشته این خاتمہ ہیچ خیر را از خیر دنیا و آخرت - الا اشتملت علیه - مگر آنکه مشتمل ست
بدان و دیگر فقرہ بیان کردہ است آنرا پس قول وے امن الرسول اشارت ست بایمان و تصدیق و سمعنا
واطعنا باسلام و احکام ظاہرہ و الیک المصیر بجزاے عمل در آخرت و لا یکلف الله نفسا الی آخرہ بمنافع دنیویه
و اخرویه - رواہ الدارمی - وعن عبد الملک بن عمیر بضم عین مهمله و فتح میم - مرسلا بطریق ارسال
زیرا که وے تابعی ثقه و قاضی کوفه بود بعد از شعبی - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتحة الکتاب
شفاء من کل داء سورۂ فاتحه شفاست از ہر درد جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخوانند - رواہ الدارمی
والبیہقی فی شعب الایمان وعن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال من قرأ آخر آل عمران کسیکه بخواند آخر
سورۂ آل عمران از قول وے تعالی ان فی خلق السموات والارض تا آخر - فی لیلة - در شبی - کتب له قیام
لیلة - نوشته شود مر آن کس را ثواب بیداری شب نماز کردن در وے یعنی ثواب تهجد و خواندن این
آیات بعد از برخاستن از خواب براے تهجد مشهور و مذکورست در احادیث وعن مکحول - روایت ست
از مکحول شامی که از مشاہیر تابعین ست - قال - گفت - من قرأ سورة آل عمران یوم الجمعة صلت علیه الملائکة
الی اللیل - کسیکه بخواند سورۂ آل عمران را روز جمعه درود میفرستند بر آنکس و استغفار کنند مر او را فرشتگان
تا شب - رواہما الدارمی - روایت کرد این ہر دو حدیث را دارمی - وعن جبیر بضم جیم و فتح موحدہ و سکون
تحتانیه - بن نفیر بضم نون و فتح فا و سکون یا و را در آخر از ثقات تابعین شام ست و از مخضرمین جاهلیت
و اسلام ہر دو را دریافته ان رسول الله - روایت می کند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال - گفت - ان الله
ختم سورة البقرة بآیتین - بدرستیکه خداے تعالی ختم کرد سورۂ بقرہ را بدو آیت - اعطیتهما من کنزه الذی
تحت العرش - دادہ شدہ اند مرا این دو آیت از زیر گنج خدا که زیر عرش ست فتعلموهن پس بیاموزید آن
کلمات را که دران دو آیت اند وعلموهن نساءکم - و بیاموزید آنها را زنان خود را و اہل بیت خود را - فانها صلوة
زیرا که آن کلمات که دران دو آیت اند استغفار اند چنانکه در صلوة ملائکه آمدہ - و قربان بضم قاف و کسر آن سبب
قرب اند بجناب حضرتش زیرا که ذکر اند - و دعاء و دعا اند شامل مطالب دنیا و آخرت - رواہ الدارمی مرسلا
وعن کعب - روایت ست از کعب بن مالک که صحابی مشهورست - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال اقرؤا سورة هود یوم الجمعة - بخوانید سورۂ هود را روز جمعه ذکر خدا و خوب آن نکرد از جهت ظهور آن

یا اشارت بکثرت وہدام احصلے آن - رواہ الدارمی وعن ابی سعید ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من
قرأ سورة الکھف فی یوم الجمعة اضاء له النور ما بین الجمعتین - روایت ست از ابی سعید خدری کہ آنحضرت
گفت کسیکہ بخواند سورۂ کہف را در روز جمعہ روشن می گردد براے وے نور ایمان وہدایت در میان دو تا کہ
میان دو جمعہ است - رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر وعن خالد بن معدان - بفتح میم وسکون عین از ثقات
تابعین شام ست کہ ہفتاد تن از صحابہ را دریافتہ - قال - گفت بروایت از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
اقرؤا المنجیة - بخوانید سورۂ راکہ رستگاری دہندہ است از عذاب دنیا و آخرت وہی الم تنزیل - وآن سورہ
الم تنزیل ست کہ در وے آیت سجدہ است - فانہ بلغنی ان رجلا کان یقرأہا - زیراکہ بدرستی مرا رسیدہ است
کہ مردے بود کہ میخواند آنرا - ما یقرأ شیئا غیرہا - نمیخواند ہیچ چیز را جز این سورہ یعنی نگردانیدہ بود براے خود
در وے جز این سورہ - وکان کثیر الخطایا - وبود آن مرد بسیار گناہگار - فنشرت جناحہا علیہ - پس باز کرد
گرد این سورہ باز وے خود را بران مرد یعنے آمد بر وے افتاد در پناہ خود گرفت کنایت از ظہور ثواب نتیجہ
خواندن آن - قالت رب اغفر له - پس شفاعت کرد این سورہ وگفت اے پروردگار من بیامرز مر او را
فانہ کان یکثر قرائتی - پس بدرستیکہ آن مرد بود کہ بسیار مے کرد خواندن مرا - فشفعها الرب
تعالیٰ فیہ - پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تعالیٰ در حق آن مرد - وقال اکتبوا له بکل خطیئة حسنة
وگفت پروردگار بہ فرشتگان بنویسید براے این مرد بہر بدے نیکی یعنی بدیہاے او را بیامرزید ونیکیہا
را بنویسید بلکہ بد سید بدل ہر بدی نیکی و ثابت کنید بدل عقاب ثواب - وارفعوا له درجة - وبعضی
گناہان اکتفا نہ کنید بلکہ بلند گردانید براے وے درجہ - وقال ایضا - وگفت نیز
انہا تجادل عن صاحبہا فی القبر - بدرستیکہ این سورہ خصومت مے کند در قبر از جانب خوانندۂ خود کہ لازم ست
بیکر خواندن از قبول - جدال اینچنین میکند کہ میگوید - اللہم ان کنت من کتابک فشفعنی فیہ - خداوندا اگر ہستم
من سورہ از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا در حق وے - وان لم اکن من کتابک فامحنی عنہ - واگر نیستم
من از کتاب تو پس محو کن مرا از کتاب - وانہا تکون کالطیر - وبدرستیکہ این سورہ مے گردد مانند
ہیچ جانور پرندہ - تجعل جناحہا علیہ - می گرداند و می اندازد باز وے خود را بر خوانندۂ خود - فتشفع له - پس
شفاعت مے کند براے او - فتمنعه من عذاب القبر - پس منع مے کند مر او را از عذاب گور - وقال فی تبارک مثله
وگفت در سورۂ تبارک الذی بیدہ الملک مانند این - وکان خالد لا یبیت حتی یقرأہما - وبود خالد بن معدان
کہ راوے این حدیث ست شب نمیکرد و بخواب نمیرفت تا آنکہ میخواند این دو سورہ را - وقال طاؤس
وگفت طاؤس یمانی کہ از مشاہیر تابعین ست - فضلتا علی کل سورة فی القرآن - تفضیل دادہ شدہ اند این دو سورہ

به هر سوره که در قرآن ست بستین حسنة یعنی بشصت نیکی - رواه الدارمی - روایت کرد این را دارمی و این
دو حدیث ست که دارمی روایت کرد و مؤلف آنرا جمع کرده و قول طاوس نیز حدیثی دیگرست که دارمی آنرا روایت
کرده و این احادیث مرسل اند ولیکن در حکم مرفوع اند زیرا که این اخبار معلوم نمی گردد مگر از احادیث رسول خدا
چنانکه در اول حدیث اشارت کردیم بآن - وعن عطاء بن رباح - بفتح را و تخفیف بای موحده تابعی ست
از اعلام علما و اجلهٔ فقها و ثقه کثیر الحدیث ست امام ابوحنیفه گفت ندیدم من از آنها که دریافتم ایشان را افضل تر
از عطاء بن رباح و بود وی رضی الله عنه اسود اعور افطس اشل اعرج و در آخر عمر اعمی شد شنید حدیث از ابن
عباس و ابی هریره و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عائشه رضی الله عنهم هشتاد و هشت سال عمر یافت و در سنهٔ صد و
پانزده از عالم رفت - قال بلغنی ان رسول الله - گفت رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال من قرأ
یس فی صدر النهار قضیت حوائجه - گفت کسیکه بخواند سوره یس را در اول روز پرداخته شود حاجتهای وی
رواه الدارمی مرسلا - وعن معقل - بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر قاف - بن یسار - بفتح تحتانیه و سین مهمله -
المزنی - بضم میم و فتح زا و بنون نسبت بمزینه که نام قبیله است صحابی ست از اهل بیعت الرضوان روایت کرده
از وی حسن بصری و غیر وی - ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من قرأ یس ابتغاء وجه الله تعالی - کسیکه
بخواند سوره یس را از برای طلب رضای خدای تعالی - غفر له ما تقدم من ذنبه - آمرزیده شود مر او را هر چیز
که پیش رفته است از گناهان وی - فاقرؤها عند موتاکم - پس بخوانید آنرا نزد مرده های خود یعنی آنها که نزدیک
موت اند تا بشنوانید ایشان را و بگذرانید معانی آنرا بر دلهای ایشان پس گردد در حکم قرأت دیگر و سبب
مغفرت ذنوب و احتمال دارد که مر خواندن این سوره را خاصیتی باشد در غفران ذنوب کسیکه مشرف
باشد بموت و خوانده شود نزد وی - رواه البیهقی فی شعب الایمان - وعن عبدالله بن مسعود انه قال
روایت ست از ابن مسعود که وی گفت - ان لکل شیء سناما - بدرستیکه مر هر چیزی را رفعت و بلندی
و سنام القرآن سورة البقرة - و بلندی قرآن سوره بقره است سنام بفتح سین مهمله در اصل کوهان
شتر ست بعد از ان استعاره کرده شد مر هر چیز بلند را و سنام زمین وسط است بعد از ان استعاره
کرده شده بجای رفعت و بلندی - وان لکل شیء لبابا - و بدرستیکه مر هر چیز را خلاصه است - وان
لباب القرآن المفصل - و بدرستیکه خلاصه قرآن مفصل ست و آن اول از حجرات تا آخر قرآن بر قول مشهور
و درینجا اقوال ست که در باب القرأت از کتاب الصلوة گذشت - رواه الدارمی - وعن علی رضی الله عنه
انه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لکل شیء عروس و عروس القرآن الرحمن - روایت است
از امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه که وی گفت رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را که می گفت مر هر چیز را عروس ست

وعروس قرآن سورۂ الرحمن ست عروس بالفتح زن نو عروس و نوشاست که یکدیگر را و مر او را اینجا حسن و جمال ست که لازمه
عروس ست و آن تکرار قول اوست تعالی فبای آلاء ربکما تکذبان که حسن و جمال خاص مے بخشد و مر او را از
شئی چیزی ست که مناسب ست که اضافت کرده شود و نسبت کرده شود بسوے عروس - وعن ابن مسعود قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ سورة الواقعة فی کل لیلة لم تصبه فاقة ابدا - کسیکه بخواند سورۂ اذا وقعت
الواقعة را در هر شب نرسد او را فاقه فی الصراح فاقه درویشی و حاجتمند شدن - وکان ابن مسعود یامر بناته
یقرأن بها فی کل لیلة - و بود ابن مسعود که می فرمود دختران خود را که بخوانند این سوره را در هر شب بدانکه شارع
ترغیب کرده به بعضے عبادات که موثر و نافع اند در امور دنیوی نیز که حصول آنها معین ست در دین تا به
تقدیر مشغول باشند بعبادت بهر وجه که باشد و این موجب محبت ست بآن عبادات و محبت آن مفضی ست
بمحبت کسیکه آورده است آنها را زیرا که محبت منعم جبلی ست و ازین جهت ست امتنان وے تعالی بقول خود
امدکم بانعام و بنین و جنات و عیون و زروع و مانند آن - رواهما البیهقی - روایت کرد این دو حدیث را بیهقی
فی شعب الایمان وعن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحب هذه السورة - بود آنحضرت
که دوست میداشت این سوره را که سبح اسم ربک الاعلی ست گفته اند که دوست داشتن از جهت قول حق
سبحانه است ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی که شاهد ست بر حقانیت قرآن و رد ست بر مشرکان
و اهل کتاب - رواه احمد - وعن عبد الله بن عمرو قال اتی رجل النبی - گفت آمد مردے پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
فقال اقرئنی - پس گفت آن مرد بخوان مرا - یا رسول الله فقال - پس گفت آنحضرت - اقرأ ثلثا من ذوات الر
بخوان سه سوره از سورتها که مصدر ست بالر و آن پنج سوره اند و در نسخه دیگر ذوات الرا یعنی بلفظ ثلاثا نیست
یعنی از آن سورتها که مصدر اند بر او در اینجا الم را نیز داخل میشود - فقال - پس گفت آن مرد اعتذار از عدم
قرأت این سوره - کبرت سنی - بزرگ شد سال عمر من - واشتد قلبی - و سخت شد دل من که نگاه نمیتوانم داشت
و غلظ لسانی - و درشت و سطبر شد زبان من - قال فاقرأ ثلثا من ذوات حم - پس گفت آنحضرت بخوان سه سوره
از آن که حم ست در اول وے - فقال مثل مقالته پس گفت آن مرد مانند سخن خود که گفته بود در اعتذار - قال الرجل
گفت آن مرد - یا رسول الله اقرئنی سورة جامعة - بخوان مرا سوره را که فراهم آرنده است همه مطالب دنیا و آخرت
را از ثواب و عقاب را باختصار - فاقرأه رسول الله صلعم اذا زلزلت الارض حتی فرغ منها - پس خوانانید آن مرد را
آنحضرت سورۂ اذا زلزلت الارض تا آنکه فارغ شد از آن یعنی تا آخر وے خواند که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن
یعمل مثقال ذرة شرا یره و جامعیتکه آن مرد میخواست در اینجاست فقال الرجل والذی بعثک بالحق لا ازید علیها ابدا -
پس گفت آن مرد سوگند بآن خدائی که فرستاده است ترا براستی زیاده نکنم بر این مقرر هیچ چیز را همیشه [illegible]

الفاظ و نصیحت و عمل بهم او برا الحبل - پیشتر پشت داد و رفت آنمرد فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم افلح الرویجل مرتین - رستگار شد و فیروزی یافت این شخص دو بار - و رویجل بضم را و فتح واو و کسر جیم
تصغیر راجل ست یعنی پیاده یا تصغیر رجل بمعنی مرد و تصغیر اینجا برای تعظیم ست یا تلطف - رواه احمد و عن ابن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا یستطیع احدکم ان یقرأ الف آیة فی کل یوم - آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند
هزار آیت در هر روز و التزام کند بران با وجود موانع و اعمال دیگر یعنی از هر کس نمی آید - قالوا ومن یستطیع ان یقرأ
الف آیة فی کل یوم - گفتند صحابه کیست که میتواند که بخواند هزار آیت در هر روز - قال - گفت آنحضرت الا یستطیع
احدکم ان یقرأ الهکم التکاثر - گفت آنحضرت آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند سورهٔ الهکم التکاثر را یعنی اگر این سوره
را بخواند ثواب خواندن هزار آیت بیابد و سر این معنی و کُل آن بشما شایع ست و همچنین سر او که در احکام شرع
دارد دست حقیقت آن از بشایع کسی نداند - رواه البیهقی فی شعب الایمان - وعن سعید بن المسیب مرسلیت از سعید بن المسیب که
از کبار تابعین ست مرسلا بطریق ارسال عن النبی - از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال - گفت آنحضرت من قرأ - کسیکه بخواند
قل هو الله احد عشر مرات - ده بار بنی له قصر فی الجنة - بنا کرده شود برای وی قصری که در بهشت ومن قرأها عشرین مرة بنی له قصران
فی الجنة - و کسیکه بخواند آنرا بیست بار بنا کرده شود برای وی دو کوشک در بهشت - ومن قرأها ثلثین مرة بنی له
ثلثة قصور فی الجنة - و کسیکه بخواند آنرا سی بار بنا کرده شود برای وی سه قصر در بهشت - فقال - پس گفت عمر
بن الخطاب والله یا رسول الله اذا لنکثرن قصورنا - اکنون چون ثواب خواندن این سوره اینچنین ست
هر آئینه بسیار میخوانیم این سوره را و بسیار میگردانیم بسبب خواندن آن قصرهای خود را - فقال رسول الله - پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الله اوسع من ذلک - خدا فراخ ترست از آن یعنی قدرت خدا و رحمت او و فضل
او اوسع است پس تعجب مکن و دور مپندار آنرا کذا قال الطیبی و ظاهر آنست که مقصود عمر رضی الله عنه اظهار میل
و رغبت در تکثیر این ثواب جزیل باین عمل قلیل ست نه تعجب و استبعاد چنانکه ظاهر قول وی اذا لنکثرن
دلالت دارد بران پس معنی جواب آن باشد که ثواب خدا و فضل وی وسیع تر از آن ست پس رغبت کنید
در وی و تعجب نه و بیعم در ذهن آدمی را تعجبی از آن هست و جواب نفی آن نیز متضمن ست اما اقتصار بران و ضم
استبعاد بران چنانکه طیبی گفته خوب نیست و پوشیده نماند که عبارت مطلق ست که یکبار در عمر بخواند یا هر روز
در رساند والله اعلم و فضله اوسع - رواه الدارمی - وعن الحسن مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال - روایت ست از حسن بصری بطریق ارسال که آنحضرت گفت من قرأ فی لیلة مائة آیة لم یحاجه القرآن تلک اللیلة
کسیکه بخواند در شبی صد آیت محاجات نکند و خصم نشود او را قرآن در آن شب یعنی قرآن خصم نشود مر کسی را
که بخواند او را و ملازمت وی کند پس این قدر که صد آیت ست در دفع خصومت قرآن و ادای حق وی

دران شب بسنده است. ومن قرأ في ليلة مائتي آية كتب له قنوت ليلة. وکسیکه بخواند در شبی دویست آیت نوشته
شود برای وی قنوت شب وقنوت بمعنی طاعت وقیام ودعا وخشوع بیاید. ومن قرأ في ليلة خمس مائة الى الالف
اصبح وله قنطار من الاجر. وکسیکه بخواند در شبی پانصد آیت تا هزار صبح می‌کند وحالی که مراورا ست قنطاری از اجر.
قالوا وما القنطار. گفتند صحابه وچیست قنطار. قال گفت آنحضرت. اثنا عشر الفا. قنطار مال کثیر مقدار
دوازده هزار در قاموس گفته قنطار بوزن چهل اوقیه از طلا یا هزار ودویست دینار یا پر پوست گاو از طلا یا نقره
مقصود مبالغه است در کثرت ثواب وشک نیست که معنی اخیر انسب وافضل ست ودر بعضی گفته است که قنطار هزار و
دویست اوقیه واوقیه بهتر از آنچه میان آسمان وزمین ست وقوله که ضمیر قالوا برای اصحاب حسن باشد وقال برای
حسن. رواه الدارمی

باب آداب التلاوة

در اکثر نسخ باب بی ترجمه وعنوان واقع شده وچنانکه عادت مولف ست در ذکر مبهمات ولواحق با سبق ودر بعضی
نسخ باب آداب التلاوة ودرس القرآن وتلاوت قرأت قرآن ست بر سبیل تتابع وتوالی چنانکه وردار اوراد و
وظائف میباشد وقرائت قرآن را بر مشائخ برای تعلیم تجوید ادا می‌گویند وقرائت عام تر وهمه را شامل ست ودرس
نیز بمعنی قرائت ست ومدارست میان دو کس یا زیاده میباشد

الفصل الاول عن ابی موسى الاشعری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعاهدوا القرآن پیمان
دارید وتازه کنید عهد وپیمان را بقرآن ومراد بحفظ ونگاهداشت قرآن ست بقرأت ومواظبت بران تا از دل نرود و
فراموش نگردد وتعاهد میان دو کس باشد وذکر آن اشارت ست بآنکه چون بنده عهد قرآن را تازه دارد وخدمت
وی کند قرآن نیز عهد او را نگاهدارد ومحفوظ ماند. فوالذی نفسی بیده. پس سوگند بخدائی که بقای ذات من در دست
قدرت اوست. لهو اشد تفصیا من الابل فی عقلها. هر آئینه قرآن سخت تر ست از روی جدا شدن وبیرون آمدن
دیگر بخشین از شتر که بسته شده است پای وی در رسن عقل تفصیتین جمع عقال بکسر بند شتر. متفق علیه. وعن
ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بئسما لاحدهم ان یقول نسیت آیة کیت وکیت. بد چیزی
هر یکی را از شما که گوید فراموش کردم آیت چنین وچنان را. بل نُسّی. بلکه بگوید فراموش گردانیده شده مراد آن
آیت وجه بدی آن قول آن ست که این عبارت مشعر ست بترک وعدم مبالات وبی پروائی بدان ودر قول و
فراموش گردانیده شد اظهار حسرت وخذلان ست بتقصیر در احیای این سعادت ونگاهداشت این نعمت
یا از جهت احتراز واجتناب از تصریح بارتکاب معصیت که متضمن بیحیائی وبیباکی وترک ادب ست بآن.
واستذکروا القرآن فانه اشد تفصیا من صدور الرجال من النعم. ومذاکره کنید ویاد دارید قرآن را بمداومت بر قراءة

آن نیز باید که بدرستیکه قرآن سخت ترست در گریختن و بیرون آمدن از سینہاے مردان از چارپایانے که اگر نه بندند و محافظت
نکنند بگریزند و برآیند۔ متفق علیه وزاد مسلم بعقلها۔ و زیاده کرده است مسلم در روایت خود لفظ بعقلها را یعنی آن بعقلها
وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما مثل صاحب القرآن کمثل صاحب الابل المعقلة۔ نیست
حال خداوند قرآن در یاد آمدن و فراموش شدن مگر مانند حال خداوندان شتران بسته شده بپاے بند۔ ان عاهد
علیها امسکها۔ اگر محافظت کند بران نگاهدارد آنرا۔ وان اطلقها ذهبت۔ و اگر رها کند شتران را سر خود رود آن شتران
و می گریزند۔ متفق علیه۔ وعن جندب بضم دال و فتح آن۔ بن عبد الله۔ صحابی ست و گاهی جندب بن سفیان
نیز می گویند نسبت بجد بجلی بفتح باء و جیم۔ علقی بفتح عین و لام و بقاف نیز می گویند۔ بکوفه بود پس ازان انتقال کرده ببصره آمد
روایت می کند ازوے حسن و ابن سیرین۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا القرآن ما ائتلفت علیه
قلوبکم۔ بخوانید قرآن را مادام که الفت و جمعیت دارد بقرآن دلهاے شما و ذوق قرأت و نشاط بران حاصل باشد
فاذا اختلفتم۔ پس چون مختلف شوید و متغیر گردید یعنی حاصل گردد شما را ملالت و تفرقه قلوب۔ فقوموا عنه۔ پس برخیزید
از خواندن قرآن و بملالت و بے ذوقے مخوانید اما اینجا نکته ایست که مرد را باید که عادت کند و جد و جهد نماید نفس
را ریاضت فرماید تا بکثرت قرأت ملال نیارد و نشاط افزاید زیرا که کاملان و آسوده دلان که اعتیاد و استیناس نموده
اند و ملول نشوند بلکه باشد که در قرأت جزوے از قرآن ملول گردد و دیگرے ده جزو [illegible] خواند چنانکه اصلا
ملالت راه نیابد۔ وبالله التوفیق۔ و بعضی این اختلاف و قیام وجوه دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور ست۔ متفق علیه
وعن قتادة قال سئل انس کیف کانت قراءة النبی۔ روایت ست از قتاده که از مشاهیر تابعین ست که پرسیده
شد انس را که چگونه بود قرأت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال کانت مدا۔ گفت انس بود قرأت آنحضرت خداوند مد
مد است بوزن ضرب و در روایتے کانت مدا بلفظ مصدر آن نیز بهمین معنی ست و در صحیح بخاری ست کان یمد مدا
یعنی آنحضرت مد می کرد مد کردنی ثم قرأ۔ پس خواند بسم الله الرحمن الرحیم یمد۔ در حالی که مد میکند۔ ببسم الله
یعنی در لفظ الله۔ ویمد۔ و مد میکند۔ بالرحمن یعنی در میم وے۔ ویمد بالرحیم یعنی در حاے وے۔
بدانکه مراد باینجا مد اصلی ست که آنرا طبیعی گویند از جهت بودن وے لازم ذوات حروف مد و طبائع وے چنانکه الف
و واو در قالوا و یا در قیل و حاصل میشود این مد باتمام حرکات یا چیزے از اشباع مقدار الف یا کمتر ازان زیرا که اگر
اینچنین خوانده نشود تمام نمیشود تلفظ باین حروف و مد متعارف که بحث کرده شود ازان نزد ارباب صناعت مد غیر اصلی ست
و او زائد و سبب ست سکون و همزه که بعد ازین حروف واقع میشود و سکون یا بجهت ادغام باشد چنانچه دابة و لا الضالین
یا بے ادغام چنانچه در حروف مد واقع ست در اوائل سور مثل الف لام میم کاف صاد نون قاف و سکون گاهی بجهت
وقف عارض میگردد و مثل نستعین و المفلحون و اولی الالباب و اما همزه یا در یک کلمه باشد مانند السماء و السوء و جیء

یا در دو کلمه مانند ما انزل و قالوا آمنا و فی انفسهم و غیرها را اختلاف ست و مقدار این بعضی مقدار الف و نصف و بعضی
دو الف و نصف تا سه الف و چهار الف و تفصیل آن در کتب تجوید است - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لشیء یعنی استماع نمیکند و گوش نمی دارد یعنی راضی نمیگردد و دوست نمی دارد خدا تعالی
هیچ چیز را از مسموعات - ما اذن لنبی یتغنی بالقرآن چنانکه استماع میکند و گوش مینهد مر آواز پیغمبری را که
تغنی میکند و سرود و خوش آوازی می نماید آن پیغمبر بقرآن و میخواند کتابی را که فرستاده شده بوی متفق علیه
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لشیء ما اذن لنبی حسن الصوت بالقرآن یجهر به
در حالیکه جهر میکند و بلند میگرداند آواز خود را بقرآن و درین حدیث مقید گردانید نبی را بخوش آوازی و در حدیث
دیگر آمده است که نفرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبری را مگر خوش روی و خوش آواز پس مراد آن ست که خوش آوازی
میکند بقرآن و تغنی میکند با آن متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس منا من لم یتغن
بالقرآن نیست از ما یعنی از اهل طریقت و تابعان ما کسیکه تغنی نکند بقرآن - رواه البخاری - بدانکه در احادیث استحباب
تغنی در قرآن واقع شده خصوصا این حدیث که بوعید بر ترک آن تاکید است پس بعضی میگویند که مراد بتغنی جهر است
چنانکه در حدیث یجهر به واقع شده است و بعضی میگویند که مراد بتغنی بقرآن استغنا از مردم است از غنی مقصور بمعنی
بی نیازی نه از غناء ممدود بمعنی سرود یعنی کسیکه او را خدای تعالی علم داده و قرآن عطا کرده باید که از همه مستغنی
گردد و توکل بخدا کند و اعتماد بر مردم نکند و از ایشان طمع نکند و خود را نزد ایشان خوار نگرداند و علم قرآن را
وسیله حطام دنیا نسازد و بعضی گفته اند که تغنی بمعنی استغنا در لغت نیامده است و این سخن خطاست و
صواب آن ست که آمده است و تحقیق آنست که مراد بتغنی تحسین صوت و تطییب و تزیین و ترقیق و تحزین آن
چنانکه شنیدن آن در دلها کارگر افتد و تاثیر کند و موجب خشیت و تهییج هم و زیادت حضور شود و ذوق
و شوق آرد و دل را رقیق گرداند با رعایت قوانین تجوید و مراعات نظم در کلمات و حروف چنانکه در حدیث آمده است
زینوا القرآن باصواتکم و اشارت کرده بآن قول ابی موسی اشعری لحبرته تحبیرا که این لهجه طبعی که عرب دارند و داعی
طبیعت در تحسین آن بکوشند که آنرا لحن عرب گویند اولی و احسن باشد و از تکلف الحان موسیقی مکروه است
و اگر موجب تغییر قرآن گردد حرام ست طیبی گفته تحسین صوت بتغنی و تزیین بالحان جائز ست بهر وجهی که باشد مادام
که خارج نگردد از حد قرائت - وعن عبد الله بن مسعود قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو علی المنبر
گفت ابن مسعود گفت مرا آنحضرت در حالیکه وی بر منبر بود - اقرأ علی بخوان بر من قرآن را چیزی بخوان
قلت گفتم من - اقرأ علیک وعلیک انزل - بخوانم قرآن را بر تو و حال آنکه قرآن بر تو فرستاده شده
است یعنی قرآن خواندن حق تست که آن چنان میخوانی که نازل شده دیگری را چه مجال که در حضرت تو بخواند قال

احب ان اسمعه من غیری - گفت آنحضرت من دوست می دارم که بشنوم قرآن را از غیر خود گو یا حکمت دران ست که در
استماع از غیر فهم معانی و ملاحظهٔ آن و تدبر دران اتم و اکمل ست گو یا از غیب می آید بمثال ظهور کلام از شجره
موسوی واللہ اعلم ابن مسعود میگوید - فقرأت سورة النساء پس شروع کردم در خواندن سورهٔ نساء حتی اتیت هٰذه الآیة
تا آنکه آمدم و رسیدم باین آیت که فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا یعنی آیت این ست
که پروردگار عالم میفرماید پس چگونه باشد حال این کافران وقتیکه بیاریم از هر امت گواهی را که گواهی دهد یعنی پیغمبران
بر ایشان بفساد عقائد و قبح اعمال ایشان و بیاریم ترا ای محمد گواه این پیغمبران که گواهی دهی بر صدق ایشان
درین گواهی یا گواهی دهی بر امت خود که ایشان گواهی خواهند داد بر امتان دیگر مقصود تذکیر روز قیامت ست
که عجیب روزی سخت ست که امتان را خواهند گرفت و پیغمبران بر ایشان گواهی خواهند داد و ابن مسعود میگوید
چون این آیت بخواندم - قال - گفت آنحضرت حسبک الآن - بس ست ترا اکنون یعنی اکنون بس کن و دیگر
مخوان - فالتفت الیه - پس روی گردانیدم بسوی آنحضرت و دیدم - فاذا عیناه تذرفان - پس ناگاه هر دو چشم
آنحضرت اشک میریختند و اشک روان می بود و بکای آنحضرت از تصور هول قیامت و سختی احوال مردم بود
بسبب غایت رافت و رحمت و شفقت آنحضرت بر خلق صلی اللہ علیه وسلم فافهم متفق علیه - وعن انس قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم لابی بن کعب - گفت آنحضرت مر ابی بن کعب را که از اکابر صحابه بود و کاتب وحی
بود و یکی ازان شش تن بود که یاد گرفته بودند قرآن را در عهد آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم و اقرأ صحابه بود و او را
سید القراء میگفتند و آنحضرت او را سید الانصار میگفت و عمر رضی اللہ عنه سید المسلمین می نامید پس آنحضرت بوی گفت که ان اللہ امرنی
ان اقرأ علیک القرآن - بدرستیکه خدای تعالی امر کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن - قال - گفت ابی بن کعب
اللہ سمانی لک - آیا خدا نام برده است مرا یعنی مرا بخصوص نام من یاد کرده و نام من آنجا مذکور شد این را از
جهت شکست نفس و گمنامی خود گفت و تعجبا و استغرابا که من کجا لائق این مقام و منزلتم یا از غایت شوق و لذت
گفت که این چه تشریف و اکرام ست که میکنی - قال نعم - گفت آنحضرت آری نام ترا برد و ترا بنام خواند - قال - باز
گفت ابی بن کعب بطریق تعجب برای تقریر و تحقیق حال خود - وقد ذکرت عند رب العلمین - آیا بتحقیق ذکر
کرده شده ام من نزد پروردگار جهانیان - قال نعم - گفت آنحضرت آری ذکر کرده شده ای تو نزد پروردگار -
فذرفت عیناه - پس اشک ریخت هر دو چشم ابی و روان شد اشک از چشم وی و این گریه شادی ست که نزد
رسیدن محبوب و حصول وصال می آید و بحقیقت غم از راه چشم بدر میرود - وفی روایة - و در روایتی اینچنین آمده
که چون سورهٔ لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد آنحضرت بابی بن کعب گفت که - ان اللہ امرنی ان اقرأ
علیک - بدرستیکه خدای تعالی امر کرده مرا که بخوانم بر تو - لم یکن الذین کفروا قال - گفت ابی - وقد سمانی - آیا بتحقیق

تمام برد وصراخندا۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آرے۔ متفق علیه۔ ودر حدیث استحباب قراءت ست بر حذاق واہل علم و
فضل اگرچه قاری افضل باشد از مقروعلیه وتحقیقت قراءت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروئے قراءت تعلیم واملا بود
که تا یاد گیرد آنرا از دہن مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبود ابی مقدم بر قرائے صحابه وفرمود آنحضرت صلعم اقرأهم ابی
وتحقیق اخذ کرده اند ازوے قومی از اکابر است تابعین ودر وجه تخصیص این سوره گفته اند که این سوره باوجازت
جامع ست مر قواعد کثیره از اصول دین ومهمات آن از توحید وعید واخلاص وتطهیر قلوب کذا قال الطیبی والله اعلم
بالاسرار۔ وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو۔ نهی کرد آنحضرت
از آنکه سفر کرده شود وہمراه برده شود مصحف بسوئے زمین کافران که دشمنان دین اند اگر گفته شود که مصحف نبود در زمان
آنحضرت وتفتیش قرآن در مصاحف بعد از زمان آنحضرت شده جوابش آن ست اگرچه تمام قرآن در مصحف نوشته نشده
بود لیکن آنچه نازل میشد ہر کس برائے خود در صحیفه می نوشت ونگاه میداشت یا این اخبار بغیب ست از آنچه بعد از
زمان آنحضرت واقع شد وبعضی گفته اند که مراد بقرآن مصحف نیست بلکه مراد بعض قرآن ست که ہر کس از صحابه یاد داشت
ونهی از رفتن آنجماعت ست که نزد ایشان محفوظ بود واز سفر کردن بزمین عدو تا کشته نشوند وضائع نگردد آن قدر
از قرآن که نزد اوست اگر گفته شود که بتحقیق ثابت شده است که حفاظ قرآن بغزوات میرفتند وباوجود نهی چه صورت
دارد رفتن ایشان جوابش آن ست که شاید نهی از تفرد ایشان بسفر باشد وہمراہی عسکر متعین نیست ہلاک
ایشان والله اعلم۔ متفق علیه وفی روایة لمسلم۔ ودر روایتے مر مسلم را انچنین آمده که۔ لا تسافروا بالقرآن۔ سفر نکنید
با قرآن۔ فانی لا آمن ان یناله العدو۔ پس بدرستیکه من ایمن نیستم از آنکه بیابند وبگیرند آنرا دشمنان واہانت کنند
بدان وضائع سازند آن را

الفصل الثانی۔ عن ابی سعید الخدری۔ قال جلست فی عصابة من ضعفاء المهاجرین۔ گفت ابوسعید
خدری نشستم من در جماعت از ضعفاء وفقیران مهاجران وعصابه بکسر وعصبه بضم از مردم ما بین عشره تا چهل۔
وان بعضهم لیستتر ببعض من العری۔ وبدرستیکه بعضی از ایشان ہر آئینه پوشیده میشد ببعضی از جهت برہنگی وتنگی جامه
وعری بضم عین وسکون را برہنگی مقصود بیان فقر واحتیاج ایشان ست که جامه درست بر تن نداشتند وباین جهت چسپیده
بیکدیگر می نشستند تا قوتی از پوشیدگی حاصل شود۔ وقاری یقرأ علینا۔ وقاری میخواند قرآن را بر ما۔ اذ جاء رسول الله
ناگاه آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقام علینا۔ پس ایستاد آنحضرت بر سر ما۔ فلما قام رسول الله۔ پس ہرگاه که ایستاد پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم سکت القاری۔ خاموش گشت قاری که قرآن میخواند فسلم۔ پس چون خاموش گشت قاری سلام داد
آنحضرت بر ما از اینجا مفهوم میشود که سلام بر قاری قرآن مکروه ست چنانکه در فقه مذکور ست وگفته اند اگر کسے سلام داد
جواب آن لازم نیست۔ قال ما کنتم تصنعون۔ گفت آنحضرت [illegible] سعید چه میکردید شما اگر آنحضرت قراءت ایشان را

نشنید استفهام بر حقیقت خود ست و المقصود توطیه و تمهید بشارت ست که با ایشان داد - قلنا گفتیم ما - کنا نستمع
الی کتاب الله تعالی - بودیم ما که گوش میداشتیم بسوی کتاب خدای تعالی - فقال پس گفت آنحضرت - الحمد لله الذی
جعل من امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم - حمد خدای راست که پیدا کرد از امت من کسی را که امر کرده شده ام من که صبر فرمایم
نفس خود را با ایشان و نشینم و با ایشان اشارت ست بقول خداوند تعالی واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم الآیة
گفت ابو سعید خدری فجلس وسطنا - پس نشست آنحضرت میان ما وسط بسکون سین میان و بتحریک میانه لتعدل
بنفسه فینا - تا برابر گرداند ذات شریف خود را در میان ما و ممتاز نبود از ما - ثم قال بیده هکذا - پستر اشارت کرد بدست
مبارک خود که همچنین نشینید یعنی حلقه زده نشینید فتحلقوا - پس حلقه زده نشستند صحابه - وبرزت وجوههم له - و بیرون
آمد از صف و ظاهر گشت رویهای ایشان مر آنحضرت را - فقال ابشروا یا معاشر صعالیک المهاجرین پس گفت
آنحضرت شاد و خوش باشید ای گروه فقرای مهاجرین صعالیک جمع صعلوک بمعنی فقیر که مال ندارد چنانکه
ممالیک جمع مملوک - بالنور التام یوم القیمة - بشارت باد مر شما را بروشنائی تمام روز قیامت تلمیح ست بقول حق
سبحانه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا - تدخلون الجنة قبل اغنیاء الناس بنصف یوم
می در آئید شما بهشت را پیش از مردم توانگر به نیم روز - و ذلک خمسمائة عام - و نیم روز آن عالم پانصد سال دنیا ست
چنانکه در قرآن مجید میفرماید وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون و مراد اغنیای شاکر و فقرای صابر
یعنی اغنیا فرضا اگرچه فاضلتر و بیشتر باشند در ثواب چنانکه حدیث دیگر بران دلالت دارد ولیکن با وجود
آن این سبقت فقرا را حاصل ست و ظاهر این حدیث دران ست که این فضیلت و سبقت مخصوص بفقرای
مهاجرین باشد ولیکن چون علت فقرست و آن مشترک ست میان سائر فقرا حکم همه یکی باشد و در حدیثی بلفظ
اطلاق نیز آمده است که یدخل الفقراء قبل الاغنیاء - و کلام درین در باب فضل فقرا بیاید ان شاء الله تعالی
رواه ابوداود - وعن البراء بن عازب - صحابی مشهور ست اول مشاهد او خندق ست و پیش از وی صغیر
بود وی از اتباع امیر المؤمنین علی رض است حاضر شد با وی در جمل و صفین و نهروان و مات فی زمن مصعب
بن الزبیر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم زینوا القرآن باصواتکم - بیارائید قرائت قرآن را بخوش
آوازهای خود زیرا که این جالی کننده تر ست در دل و سخت تر ست از روی تاثیر دران و رقت پیدا کننده
ترست شنوندگان را بعضی مشایخ گفته اند که غنا در حد ذات خود باطل ست ولیکن می آراید حق را چون در نفس
مریدان در بدایت حال حق به تنگی و بزور در می آید با غنا مزج میکنند تا بآسانی و برغبت در آید بمثال داروی
تلخ ناخوش که آن را با قند و سهم گردانیده درباطن در آرند و تحسین صوت در قرآن بغایت مطلوب ست و بعضی گفته اند
که این عبارت محمول بر قلب ست و اصل [illegible] ست کذا [illegible]

ازانکہ اصوات بندگان رامزین قرآن گویند بلکہ قرآن زینت بخش اصوات ست واین سخن سہل ست فرین شئ تابع شئ میباشد
چنانکہ حلی نسبت بعروس گویا قرآن صاحب جمال ست کہ حسن ذاتی دارد وآواز خوب زیوری ست کہ حسن دیگر بران
می افزاید ودر فصل ثالث از حدیث براء بیاید کہ صریح ست درین معنی ومراد اینجا قرارت قرآن ست کہ فعل بندہ است
نذات قرآن کہ صفت باری تعالے ست جل شانہ چنانکہ در ترجمہ اشارت بدان کردیم۔ رواہ احمد وابو داؤد
وابن ماجۃ والدارمے۔ وعن سعد بن عبادۃ بضم عین وتخفیف موحدہ از نقباے دوازدہ انصار ست ومہتر
قوم خود ورایت مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم روز فتح در دست او بود واورا مناقب بسیار ست رضی اللہ عنہ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من امرئ یقرء القرآن ثم ینساہ۔ نیست ہیچ مردے کہ بخواند قرآنرا پستر
فراموش میکند آنرا۔ الا لقی اللہ یوم القیمۃ اجذم۔ مگر آنکہ پیش می آید جناب کبریاے حق را روز قیامت مقطوع
الاعضاے جذم بمعنی قطع واجذم مردیکہ بیفتد اعضاے او بعلت جذام کہ علتی مشہور ست وبعضی گفتہ اند کہ مقطوع
الید یعنی خالی از خیر وبرکت وبعضے گفتہ اند ساقط الاسنان یعنی دندان افتادہ وبعضے گفتہ اند زبان افتادہ
بصورت یا بمعنی یعنی بے حجت وبی زبان وفراموش کردن قرآن را بعد از حفظ از کبائر شمردہ اند ووعید
درین باب بسیار واقع ست وبعضے میگویند مراد بہ نسیان اینجا ترک عمل وقرارت اوست واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد
والدارمے۔ وعن عبد اللہ بن عمرو ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لم یفقہ من قرء القرآن فی اقل من
ثلث۔ فہم نکرد وفقیہ نشد وندانست معانی قرآن را وتامل وتدبر نکرد دران کسیکہ خواند قرآن را در کمتر از سہ شب
رواہ الترمذے وابوداؤد والدارمے۔ بدانکہ عادت سلف مختلف بود در قدرے از زمان کہ ختم می کردند دران
قرآن را از ختم کردن در دو ماہ تا ہشت ختم کردن در روز وشب وبعضے گفتہ اند از سہ روز کم نباید وبر چہل روز
زیادہ نے وبعضے در ہفتہ یک ختم مے کردند واقوال دیگر نیز ہست ومختار آن ہست کہ این مختلف می گردد باختلاف
اشخاص پس کسیکہ ظاہر میگردد مراورا بتدقیق فکر لطائف ومعارف اقتصار کند بران قدر کہ حاصل گردد کمال
فہم انچہ بخواند وہر کہ مشغول ست بہ نشر علم بدرس وتصنیف یا بفصل خصومات ووقائع ومہمات مسلمانان اقتصار
کند بران قدر کہ مانع نیاید ازان تعلم علم وکسب نفقۂ اہل وعیال نیز ہمین حکم دارد وعن عقبۃ بن عامر
صحابی ست والی مصر بود براے معاویہ بعد از برادرش عتبہ بن ابی سفیان۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم الجاہر بالقرآن کالجاہر بالصدقۃ۔ جہر کنندہ بقرآن وبآواز بلند خوانندہ آن ہمچو آشکارا کنندہ
است صدقہ را بہ فقیر کہ فضیلت وثواب دارد۔ والمسر بالقرآن کالمسر بالصدقۃ۔ سر کنندہ بقرآن یعنی آہستہ
خوانندہ قرآن را مانند پنہان دہندہ صدقہ است کہ افضل واکمل ست در ثواب کہ از سمعہ وریا خالص ست
واین در صدقہ نفل ہست ودر جاے کہ بلند خواندن قرآن واجب نیست۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی

وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب ۔ وعن صہیب رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ۔ گفت صہیب
رومی که از فقرای صحابه و عظمای ایشان ست و مناقب او بسیارست که گفت آن حضرت ۔ ما آمن بالقرآن من
استحل محارمه ۔ ایمان نیاورده بقرآن ایمان کامل کسیکه حلال گردانید حرامهای قرآن را یعنی ارتکاب محرمات
و مناهی آن کرد حق ایمان آوردن آن است که عمل کند چنانکه حق محبت آن ست که متابعت کند ۔ رواه الترمذی
وقال ہذا حدیث لیس اسنادہ بالقوی ۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثیست که نیست
اسناد آن قوی از جهت ضعف بعضی رواة وی ۔ وعن اللیث بن سعد ۔ روایت ست از لیث بن سعد که فقیه
تابعی ست و امام اهل مصر ۔ عن ابن ابی ملیکة ۔ بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه که تابعی ثقه است و از مشاهیر علمای
تابعین ست سی صحابه را دریافته و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر ۔ عن یعلی ۔ بفتح تحتانیه و سکون
مهمله و فتح لام ۔ بن مملک ۔ بفتح میم اول و سکون ثانیه و فتح لام و کاف در آخر وی نیز تابعی ثقه است ۔ انه سال
ام سلمة عن قراءة النبی ۔ که وی پرسید ام سلمه را از قرات پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم که چه کیفیت میخواند ۔ فاذا ہی
تنعت قراءة مفسرة ۔ پس ناگاه ام سلمه صفت میکند و بیان میکند بقول یا بفعل قرات پیدا و گشاده و روشن ۔ حرفا حرفا
حرف بعد از حرف جدا جدا ۔ رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی ۔ وعن ابن جریج ۔ بضم جیم اول و فتح را
نام او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج از ائمه دین و اعلام علماست و از تبع تابعین ست و پدرش از تابعین
و وی اعلم و اوثق از پدر ست ۔ عن ابن ابی ملیکة عن ام سلمة قالت کان رسول اللہ ۔ گفت ام سلمه بود
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقطع قراءته ۔ تقطیع می کرد قرات خود را و تقطیع پاره پاره کردن مراد اینجا جدا جدا
خواندن حروف و کلمات را از یکدیگر چنانکه معنی ترتیل ست و وقف کردن بر سر آیات اگرچه تعلقی بما قبل داشته
باشد ۔ یقول ۔ میگفت و میخواند آنحضرت ۔ الحمد للہ رب العالمین ثم یقف ۔ پس وقف میکرد و می ایستاد ۔
ثم یقول ۔ پس میگفت ۔ الرحمن الرحیم ثم یقف ۔ پس وقف میکرد و میگفت ۔ مالک یوم الدین ۔ تا آخر
سوره و تقویة ابن تقریر ۵ از باب قرات در امثال این آیات که متعلق اند بیکدیگر وصل ارجح ست و لیکن اگر چه وقف
ادبی باشد وقف و ابتدا با بعد سنت ست ۔ رواه الترمذی وقال اسنادہ لیس بمتصل ۔ روایت کرد این حدیث
را ترمذی و گفت اسناد این حدیث نیست متصل لان اللیث روی الحدیث عن ابن ابی ملیکة عن یعلی بن مملک
عن ام سلمة ۔ چنانکه فرا گذشت حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکه از ام سلمه بیواسطه سماع ندارد ۔ وحدیث
اللیث اصح ۔ و حدیث لیث که متصل است صحیح تر ست

الفصل الثالث ۔ عن جابر رضی اللہ عنہ قال خرج علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ونحن نقرأ القرآن
گفت جابر بیرون آمد بر ما آنحضرت و حال آنکه ما میخواندیم قرآن را ۔ وفینا الاعرابی والعجمی ۔ و در میان

ناید و یان صحرانشینان و عجمیان غیر عربی نیز بودند ولابد قرأت ایشان در تجوید و رعایت قواعد آن در مرتبهٔ قراءت
عربان فصیح نبود و با وجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجویز کرده و تقریر و تحسین نموده - فقال. پس گفت - اقرؤا فکل حسن
بخوانید قرآن را پس همه نیکوست یعنی بهر نوع که یکی از شما بخواند خواه عرب و خواه عجم و مقصود وے صلی الله علیه وسلم
رفع حرج و مشقت و تکلف در استقصاے رعایت تجوید بمرتبهٔ غایت ست و تنبیه بر تحری حسبه و اخلاص در عمل لوجه الله
و تفکر در معانی و شدت اهتمام بآن اگرچه در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نه باقصی الغایة کوشند زیرا که استقصا در
اهتمام بتأنقی بامساهله و تقصیر در اول چندان نفع نکند و با اهتمام و اعتنا تمامی بامساهله در اول ضرر نیارد و حیث انکه
فرمود - وسیجیئ اقوام یقیمونه - و زود باشد که بیایند گروهها از مردم که راست و درست گردانند قرآن را
برعایت تجوید کلمات و تحسین اصوات کما یقام القدح - چنانکه راست ساخته میشود تیر و قدح بکسر قاف و سکون دال
تیر ناتراشیده و هیچ پا و پیکانها نانهاده - یتعجلونه - زود مے طلبند اجرت آنرا درین جهان - ولا یتأجلونه - و
بمهلت نمی طلبند ثواب آن را در آن جهان یعنی دنیا را بر آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیا می فروشند - رواه ابوداود
والبیهقی فی شعب الایمان - وعن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا القرآن بلحون
العرب واصواتها - روایت ست از حذیفه بن الیمان که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله صلعم ست و نزد او علم
منافقان ست گفت گفت آنحضرت بخوانید قرآن را بلحنهاے عرب و خوش آوازی ایشان فی الصراح لحن آواز و آواز
گردانیدن و لحن در قرأت طرب کردن بدان فلان الحن ست نیکوتر ست از روے خواندن بدان و مراد بلحون
عرب تحسین صوت و تطریب اوست بے تکلف در رعایت قوانین موسیقیه باعانت طبیعت چنانکه از قرأت ایشان
مشاهده مے افتد - وایاکم ولحون اهل العشق ولحون اهل الکتابین - و دور دارید خود را از لحنهاے اهل عشق و لحنهاے
اهل دو کتاب که توریت و انجیل ست و مراد بلحون اهل عشق آنچه میکنند مردم در مغانی و نشار محادثه ایشان در اشعار
از رعایت قواعد موسیقی و تکلف در آن و بخوانند یهود و نصارے کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند در آن
و بعضے اهل العشق را اهل الفسق خوانند و این تصحیف و تحریف ست و صحیح نیست - وسیجیئ بعدے قوم یرجعون
بالقرآن ترجیع الغناء والنوح - و زود باشد که بیایند پس از من گروهے که ترجیع کنند بقرآن مانند ترجیع سرود
و نوحه و ترجیع آواز گردانیدن در حلق و نوح بفتح نوحه در ماتم کردن - لا یجاوز حناجرهم - نمیگذارد قرآن ناے
گلوهاے ایشان را یعنی بالا نمیرود و بمحل قبول نمی رسد - مفتونة قلوبهم - در فتنه و بلا انداخته شده است
دلهاے ایشان بمحبت دنیا و تحسین مردم مر ایشان را - وقلوب الذین یعجبهم شأنهم - مفتون و مبتلاست دلهاے
آن کسانے که خوش مے آید ایشان را حال ایشان - رواه البیهقی فی شعب الایمان و رزین فی کتابه
وعن البراء بن عازب قال سمعت رسول الله - گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول -

میگفت حسنوا القرآن باصواتکم - نیکو گردانید قرآن را بآوازهای خود - فان الصوت الحسن یزید القرآن حسنا -
زیرا که آواز خوب زیاده میکند قرآن را حسن - رواه الدارمی - وعن طاوس مرسلا - روایتست از طاؤس
یمانی که از مشاهیر تابعین ست و بصحبت ابن عباس بود بطریق ارسال - قال - گفت - سئل النبی - پرسیده شد
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ای الناس احسن صوتا بالقرآن - کدام یکی از آدمیان خوش آوازتر ست بقرأت آن
قال - گفت آنحضرت - من اذا سمعته یقرأ - خوش آوازترین مردم بقرآن کسی ست که چون بشنوی او را که میخواند
قرآن را - اریت انه یخشی اللہ - بینداری و گمان بری تو که وی میترسد و هیبت دارد از خدا - قال طاؤس
وکان طلق کذلک - گفت طاؤس و بود طلق بفتح طای مهمله و سکون لام که یکی از تابعین ست همچنین یعنی در خواندن
وی اثر خوف و خشیت و هیبت پیدا بود - رواه الدارمی - وعن عبیدة - بفتح عین و کسر موحده - الملیکی بضم میم
وفتح لام و سکون یای تحتانیه و اکثر بضم جیم و ضم لام نیز آمده شامی ست - وکانت له صحبة مع رسول اللہ - و بود مر او را
صحبت با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - در اصابه گفته یقال له صحبة گفته شده که مر او را صحبت ست و در بعضی نسخ بجای
کلمه مع - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - و برین نسخه این حدیث مرفوع ست و بر نسخه اول موقوف و
این حدیث را بهر دو طریق رفع و وقف روایت کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در اصابه گفته - یا اهل القرآن لا توسدوا
القرآن - ای اهل قرآن نگردانید قرآن را بالین که تکیه کنید بدان و خواب کنید بدان کنایت ست از
تکاسل از تلاوت قرآن و تغافل از قرآن بحقوق آن - واتلوه حق تلاوته من آناء اللیل والنهار - و بخوانید
قرآن را چنانچه سزاوار است در ساعات شب و روز - وافشوه - و آشکارا کنید و بخوانید قرآن را با سماع و تعلیم
و درس و تفسیر و کتابت تا شائع گردد میان مردم - وتغنوه - و تغنی کنید بقرآن بمعنی که گذشت - وتدبروا ما فیه
لعلکم تفلحون - و تامل کنید در معانی آن و بدیدید و دنبال آنچه در وست از معانی و احکام تا تامل و عمل باشید آنکه
رستگار شوید و فیروز یابید - ولا تعجلوا ثوابه - و شتاب نه طلبید در دنیا پاداش آنرا و نگردانید او را از حظوظ
این جهان - فان له ثوابا - زیرا که بدرستی مر قرآن را ثوابی عظیم ست در آن جهان - رواه البیهقی فی شعب الایمان
و این حدیث را بخاری نیز روایت کرده لیکن در تاریخ خود و رفع نکرده و روایت کرده طبرانی به رفع -

باب

این نیز بابی ست بی ترجمه و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القرآن وجمع القرآن - و ظاهر مراد باختلاف قرآن
اختلاف قرأت و لغات اوست و مراد بجمع نوشتن او در مصحف واحد

الفصل الاول - عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنه قال سمعت هشام ابن حکیم بن حزام - بکسر حای مهمله و تخفیف
زای صحابی ست اسلام آورد در روز فتح و از فضلای صحابه است چنانکه پدر او حکیم بن حزام و پدر وی

برادر زادهٔ ام المومنین خدیجه است رضی الله عنها گفت عمر بن الخطاب شنیدم هشام بن حکیم را یقرأ سورة الفرقان
میخواند سورهٔ فرقان را علی غیر ما اقرأها بر وجهی غیر آنچه میخواندم من آن سوره را - وکان رسول الله و بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اقرأنیها خوانانیده بود مرا آن سوره را - فکدت ان اعجل علیه پس چون آنچه من میخواندم آنحضرت
خوانانیده بود و وی مخالف آن میخواند نزدیک بودم من که شتابی کنم بروی و در افتم در وی و غضب کنم بروی
ثم امهلته پس ترک دادم و گذاشتم او را و شتابی نکردم حتی انصرف تا آنکه برگشت وی از قرأت و تمام کرد
ثم لببته بردائه پس گرفتم او را بردای وی در گردن او و کشیدم او را نزد الصراح تلبیب گریبان گرفتن و کشیدن
در خصومت ولبب و لبه محل نحر یعنی پیش سینه که آنجا ذبح می کنند - فجئت به رسول الله پس آوردم من او را نزد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فقلت پس گفتم - یا رسول الله انی سمعت هذا یقرأ سورة الفرقان علی غیر ما اقرأتنیها - بدرستیکه
من شنیدم این را که میخواند سورهٔ فرقان را بغیر وجهی که خوانانیدی تو مرا آن سوره را - فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت - ارسله بگذار او را یعنی رها کن او را فرمود - اقرأ بخوان - فقرأ القرأة
التی سمعته یقرأ پس خواند هشام آن قرأت را که شنیده بودم من او را که میخواند - فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم هکذا انزلت - پس گفت آنحضرت همچنین فرو فرستاده شده است این سوره - ثم قال لی اقرأ
پس گفت آنحضرت مرا بخوان - فقرأت پس خواندم من چنانکه یاد داشتم - فقال هکذا انزلت پس اینجا
نیز گفت همچنین فرو فرستاده شده است این سوره پس چون فرمود که هکذا انزلت گفت - ان هذا القرآن
انزل علی سبعة احرف - بدرستیکه این قرآن فرو فرستاده شده است بر هفت حرف مراد هفت قرأت یا هفت
لغت است و تحقیق این در کتاب العلم گذشت فتذکر - فاقرؤا ما تیسر منه پس بخوانید هرچه آسان باشد از قرآن
و هرچه خوش آید شما را متفق علیه واللفظ لمسلم - وعن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرأ - گفت عبد الله بن مسعود
شنیدم مردی را که خواند یعنی یک قرأت - وسمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ خلافها - و شنیدم آنحضرت را که
میخواند مخالف آن قرأت را که خواند آن مرد - فجئت به النبی پس آوردم آن مرد را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فاخبرته - پس خبر دادم آنحضرت را بحقیقت حال فعرفت فی وجهه الکراهة - پس شناختم من در روی مبارک
آنحضرت ناخوشی را از جهت جدال و خلاف - فقال پس گفت آنحضرت - کلاکما محسن هر دو شما نیک خوانید
فلا تختلفوا پس مختلف نشوید - فان من کان قبلکم اختلفوا فهلکوا پس بدرستیکه کسانیکه بودند پیش از شما اختلاف کردند
پس هلاک شدند مراد باختلاف اینجا انکار یکی از وجوه قرأت ست که فرو فرستاده شده است قرآن بران و قرأت
همه حق اند هیچ یکی را انکار نباید کرد و اگر یکی از آنها انکار کند انکار از قرآن کرده باشد ولیکن قرأت بعضی متواتر
اند و بعضی آحاد چنانکه احادیث متواتر بدین هفت قرأت ست که میخوانند و بعضی در ده قرأت ادعا تواتر کنند

و تخصیص ہمزہ قرأت بقارے مخصوص بجہت اختیار و اعتبار اوست آنرا و الا ہمہ راست۔ رواہ البخاری۔ وعن
ابی بن کعب قال کنت فی المسجد فدخل رجل یصلی۔ گفت ابی بن کعب بودم من در مسجد پس درآمد مردے در
حالیکہ نماز می کند۔ فقرأ قراءۃ انکرتہا علیہ۔ پس خواند آن مرد قرأتی را کہ انکار کردم من آن قرأت را بر وی ثم پیش
دخل آخر فقرأ قراءۃ سوی قراءۃ صاحبہ۔ بعد درآمد مردے دیگر پس خواند قرأتی را جز قرأت آن یار خود ظاہرا این
قرأت نزد ابی منکر نبود و لہذا ذکر نکرد انکار را بر وے۔ فلما قضینا الصلوۃ دخلنا جمیعا علی رسول اللہ۔ پس وقتیکہ
تمام کردیم نماز را درآمدیم ہمہ بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و در بعض نسخ فلما قضیا بہ لفظ تثنیہ یعنی وقتیکہ تمام کردند
آن دو مرد نماز را۔ فقلت ان ہذا قرأ قراءۃ انکرتہا علیہ۔ پس گفتم من کہ این مرد خواند قرأتی را کہ انکار کردم آنرا بر وے
و دخل آخر فقرأ سوی قراءۃ صاحبہ۔ و درآمد مردے دیگر پس خواند جز قرأت یار خود۔ فامرہما النبی۔ پس فرمود آن
دو مرد را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ باز بخوانید۔ فقرأ۔ پس خواندند آن دو مرد۔ فحسن شأنہما۔ پس تحسین کرد
آنحضرت حال آن ہر دو مرد را و مقرر داشت قرأت ہر دو را۔ فسقط فی نفسی من التکذیب۔ پس افتاد در دل
من از تکذیب و انکار از جہت تحسین و تقریر آنحضرت ہر دو قرأت را بگمان آنکہ کلام خدا یکی باید کہ بر یک وجہ شاید
ہر کسی ہر طوریکہ خواند چون روا باشد۔ ولا اذ کنت فی الجاہلیۃ۔ و نبود این تکذیب و انکار وقتیکہ بودم در جاہلیت
و این مبالغہ است از جہت آنکہ در جاہلیت جاہل بود و وقوع تکذیب در انحالت چندان مستبعد نبود و عظیم نمی نمود
بعد از حصول یقین و معرفت عظیم نمود۔ فلما رأی رسول اللہ۔ پس ہنگامیکہ دید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
ما قد غشینی۔ چیزیکہ پوشیدہ و در گرفت مرا از وسواس شیطان کہ بسبب تکذیب و انکار آورد۔ ضرب فی صدری
زد آنحضرت دست مبارک خود را در سینہ من بجہت تصرف کردن و ازالہ وسواس و انکار۔ ففضت عرقا
پس روان شد از من خوے و فیضان کثرت آب چنانکہ روان گردد۔ و ففضت بکسر و سکون ضاد۔ وکانما انظر الی اللہ
فرقا۔ و چنان شدم گویا کہ می بینم بسوے خدا از خوف۔ فرق بفتح فا و را ترسیدن۔ فقال لی۔ پس گفت آنحضرت مرا۔
یا ابی ارسل الی ان اقرأ القرآن علی حرف۔ فرستادہ شد یا فرستاد اللہ تعالی وحی بسوے من کہ بخوانم یا کہ بخوان
قرآن را بر یک حرف ارسل بہ لفظ مجہول و معلوم ہر دو روایت ست و اقرأ بلفظ متکلم و امر و چون دیدم کہ قرأت
را بر یک حرف تنگ خواہد شد بر امت۔ فرددت الیہ ان ہون علی امتی۔ پس مراجعت کردم بدرگاہ حق سبحانہ کہ آسان
گردان کار قرأت را بر امت من و توسعہ کن برایشان۔ فرد۔ پس رد کرد و باز گردانید حق تعالی و جواب داد و وحی
فرستاد الی الثانیۃ بسوے من بار دوم کہ۔ اقرأہ علی حرفین۔ بخوان قرآن را بر دو حرف۔ فرددت الیہ۔
پس مراجعت کردم بسوے وے تعالی دیگر بار۔ ان ہون علی امتی۔ کہ آسان گردان بر امت من و ہنوز
توسعہ کن۔ فرد الی الثالثۃ۔ پس رد کرد و رجوع نمود حق سبحانہ تعالی بسوے من بجواب و وحی فرستاد بسوے من

سوم بار۔ اقرأ علی سبعة احرف۔ بخوان قرآن را بہفت حرف و سابقا معلوم شد کہ مراد بحروف قراءتست یا لغات و در
سوال و جواب و مراجعت کہ ناظر در توقف و تاخر مطلوب و مسئول است میان حق جل وعلا و رسول وے کہ محبوب
و مقبول حضرت اوست سہ بار واقع شد برکت کرد و کرم نمود وے سبحانہ بزیادت برکات و تکریمات متعلق بامر آخرت
مرامت مرحومہ او را بعد از انجاح مرام و اسعاف مسئول وے صلی اللہ علیہ وسلم در حق ایشان در امر دنیا تا جمع
گردد تسہیل و تیسیر در امر دنیا و آخرت پس امر کرد کہ سہ سوال کند بعدد ہر دو مراجعتی کہ واقع شد پس فرمود
ولک بکل ردة رددتکها مسئلة تسألنیها۔ و مر تراست اے محمد و اے محبوب من و اے مقبول درگاہ من بہر یک
مراجعتی کہ کردم آنرا با تو قبولے و عطائے و سوالے کہ بکنی آنرا یعنی سہ چیز بخواہ و سوال کن کہ بدہم بتو آنرا پس آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم ہر سہ سوال را بمغفرت یاد آورد و اشارت بآنکہ اصل ہمین مغفرت ست کہ اگر مغفرت نباشد
ہیچ کس را خلاصی ممکن نیست چنانکہ قول وے سبحانہ وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین بدان اشارت
میکند لیکن مغفرت سہ قسم ساخت دو برائے امت خود در آمرزیدن کبائر و صغائر سوم بہ تمامہ خلائق از اولین
و آخرین چنانکہ فرمود۔ فقلت۔ پس گفتم۔ اللہم اغفر لامتی اللہم اغفر لامتی واخرت الثالثة لیوم یرغب الی الخلق۔
و تاخیر کردم و نگاہ داشتم مغفرت ثالثہ را برائے روزے کہ رغبت کنند و خواہش نمایند و توجہ آرند بسوے من
و شفاعت طلبند از من خلق کلہم۔ ہمہ خلق۔ حتی ابراہیم۔ تا آنکہ ابراہیم خلیل در خاصہ نفس خود چنانکہ قول اوست
علیہ السلام والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین یا در حق امت برائے مغفرت و شفاعت ایشان و تخصیص
ابراہیم نہ مگر از جہت بودن وے افضل انبیا و رسل بعد از حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ تصریح کردہ اند
باین علما و واقع نہ شد تصریحی از جمہور در غیر وے علیہ السلام و بعضی گفتہ اند کہ بعد از ابراہیم موسیٰ افضل انبیا ست
صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین رواہ مسلم وعن ابن عباس قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال
گفت ابن عباس کہ آنحضرت گفت اقرأنی جبریل علی حرف۔ خوانانید مرا جبریل یعنی قرآن بوحی الٰہی نخست بر یک
حرف یعنی بر یک لغت کہ لغت حجاز ست و عرب را ہفت لغت بود معروف بفصاحت چنانکہ در اول کتاب در کتاب
العلم گذشت۔ فراجعتہ۔ پس مراجعت کردم جبریل را کہ عرض کند بدرگاہ حق توسعہ را فلم ازل استزیدہ۔ پس ہمیشہ بودم کہ طلب زیادت
یعنی یک طلب زیادت کردم و یزیدنی و زیادہ میکرد جبریل برائے من حتی انتہی الی سبعة احرف۔ تا آنکہ باز رسید تا ہفت حرف این تکرار
و زیادت و ہمین وقت و در یک مجلس واقع شد یا در رفت کردن جبریل و عرض حال بدرگاہ عزت یا در اوقات متعددہ بود۔ قال
ابن شہاب گفت ابن شہاب کہ زہری مشہور ست و از اعلام علمای تابعین بود۔ بلغنی ان تلک السبعة الاحرف انما ہی فی الامر یکون
واحدا۔ رسید مرا کہ آن ہفت حرف نیستند آنہا در امرے مگر کہ یعنی متحد و متفق اند لا یختلف فی حلال ولا حرام مختلف نمیشوند در
حلال و نہ در حرام یعنی مرجع کل بمعنی واحد است اگرچہ بلفظ مختلف باشند چہ قراءت سبع متناقض نمیباشند [illegible]

که مراد اند بحروف متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال لقی رسول الله صلی الله علیه وسلم جبرئیل فقال - گفت
ابی بن کعب ملاقی شد آنحضرت جبرئیل را پس گفت - یا جبرئیل انی بعثت الی امة امیین - بدرستیکه من فرستاده شده ام
بسوی امتی که ناخوانندگانند و خواندن و نوشتن نیاموخته اند منهم العجوز الکبیر بعضی از ایشان پیرزنی کلان سال ست عجوز زن مسن را
گویند و در قاموس گفته عجوز مرد و پیرزن پیر و عجوزه بتانیا بده و اگر آمده لغت ردی غیر فصیح ست - والشیخ الکبیر بعضی از ایشان
پیرمردی کلان سال ست والغلام والجاریة وبعضی از ایشان کودکانند و دختر انند غلام و جاریه در اصل بمعنی کودک و دختر ست
و بر نمایان و زنان که اطلاق میکنند بجهت حقارت ایشان ست چنانکه فتا و فتاة میگویند نسبت با ایشان معامله
پیران نمی کنند و توقیر و تعظیم نمی نمایند والرجل الذی لم یقرأ کتابا قط - و بعضی از ایشان مردی ست که نخوانده است
کتاب را هرگز اگرچه آموخته باشد و علم آن داشته باشد - قال - گفت جبرئیل - یا محمد ان القرآن انزل علی
سبعة احرف - بدرستیکه قرآن فرو فرستاده شده است بر هفت لغت و هفت قراءت - رواه الترمذی وفی روایة
لاحمد ولابی داود - و در روایتی مر احمد و ابی داود را این زیادت آمده که - قال - گفت جبرئیل - لیس منها الا شاف
کاف - نیست حرفی از ان حروف مگر آنکه وی شافی ست مر هر علتی را که در سینه هاست از کفر و جهل و کافی ست
در اعجاز و حجت بر صدق نبی و حقانیت دین و الزام منکران و معاندان - وفی روایة للنسائی - و در روایتی
مر نسائی را همچنین آمده - قال - گفت آنحضرت - ان جبرئیل و میکائیل اتیانی - آمدند مرا - فقعد جبرئیل عن یمینی
پس نشست جبرئیل جانب راست من - و میکائیل عن یساری - و نشست میکائیل از چپ من -
فقال جبرئیل اقرأ القرآن علی حرف - پس گفت جبرئیل از من بخوان قرآن را در حالی که بود قراءت بر یک حرف
قال میکائیل - گفت میکائیل مر آنحضرت را استزده - طلب زیادتی بکن جبرئیل را یعنی بگو با وی که بحرف دیگر هم بخوان
حتی بلغ سبعة احرف - تا رسید قرآن یا جبرئیل هفت حرف را - وکل حرف شاف وکاف - و هر حرف شافی وکافی ست
و چون توسیع شد و تنگی رفت و امر قراءت تسهیل و تیسیر پذیرفت هر قسمی از امت که مذکور شدند بتوانند خواند بخلاف
آنکه اگر تنگ بشد و بر یک حرف بماند فافهم - وعن عمران بن حصین - صحابی مشهورست که ملائکه را می دید
و بر وی سلام میکردند و سی سال صاحب فراش بود - انه مر علی قاص یقرأ ثم یسأل - روایت می کند که وی گذشت
بر قصه خوانی که قرآن میخواند بعد از مردم سوال میکرد و قص بمعنی اعلام و اخبار ست و قاص کسیکه اخبار و قصص
میکند و قصاص بر وعاظ نیز اطلاق می کنند - فاسترجع - پس استرجاع کرد عمران و گفت انا لله وانا الیه راجعون
چنانکه در مصیبت میگویند گویا این قرآن خواندن و سوال کردن بران مصیبتی ست که بدان قاص رسیده و بدان
مبتلا گشته یا ابتلای عمران بمشاهده این حالت شنیعه مصیبتی ست بدان که بوی رسیده - ثم قال سمعت رسول الله

پس گفت عمران شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت من قرأ القرآن فلیسأل الله به - کسیکه بخواند قرآن را
پس باید که سوال کند خدا را به قرآن و بخواهد حاجت دینیه و دنیویه خود را از وے تعالی چنانکه اگر بآیت رحمت برسد
بخواهد جنت آید بطلبد از وے تعالی آن را و اگر بآیت عذاب و ذکر نار رسد پناه جوید بخدا از آن یا مراد آن ست که دعا
کند بعد از فراغ قرأت بدعوات ماثوره - فانه سیجیٔ اقوام یقرؤن القرآن ویسألون به الناس - پس بدرستیکه
شان این ست زود باشد که بیایند گروههائے که بخوانند قرآن را و سوال کنند بآن از مردم رگدائے کنند از ایشان

رواه احمد والترمذی

الفصل الثالث - عن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از بریدهٔ اسلمی
که از مشاهیر صحابه واز رسائے جمیله است از حضرت نبوت و خلفائے راشدین که گفت گفت آن حضرت - من
قرأ القرآن یتأکل به الناس - کسیکه بخواند قرآن را در حالیکه طلب اکل میکند بقرآن از مردم یعنی قرآن را وسیله
طعام دنیا میگرداند - جاء یوم القیمة ووجهه عظم لیس علیه لحم - بیاید آن کس روز قیامت درحال آنکه روے وے
استخوان ست که نیست بر وے گوشت یعنی زار و نزار و خوار و بے عزت باشد - رواه البیهقی فی شعب الایمان

وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لایعرف فصل السورة - بود آنحضرت نمی شناخت جدا کردن
و فرق نهادن میان دو سوره - حتی ینزل علیه - تا آنکه فرود آمد بر وے بسم الله الرحمن الرحیم - وظاهر حدیث
دلالت دارد بر آنکه بسم الله آیتی ست از قرآن نازل برائے فصل میان دو سوره چنانکه مذهب ما ست - رواه ابوداؤد

وعن علقمة قال کنا بحمص - روایت ست از علقمه که از کبار تابعین و اصحاب عبد الله بن مسعود ست گفت بودیم
ما بحمص بکسر حا و سکون میم که از بلاد شام ست - فقرأ عبد الله بن مسعود سورة یوسف - پس خواند عبد الله بن مسعود
سورهٔ یوسف را - فقال رجل ما هکذا انزلت - پس گفت مردے نه اینچنین فرو فرستاده شده است - فقال
عبد الله والله لقد قرأتها علی عهد رسول الله - پس گفت ابن مسعود بخدا سوگند بتحقیق خوانده ام من آن را در زمان
پیغمبر خدا و در حضرت وے - صلی الله علیه وسلم فقال احسنت - پس گفت آنحضرت نیک خواندی - فبینما هو یکلمه
پس در اثنائے آنکه آن مرد سخن میگوید ابن مسعود را از وجد منه ریح الخمر یافته شد یا یافت ابن مسعود از آن مرد بوے
می وجد بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت شده فقال پس گفت ابن مسعود اتشرب الخمر وتکذب بالکتاب آیا می نوشی خمر را
و تکذیب میکنی به کتاب خدا - فضربه الحد - پس زد ابن مسعود او را حد اگرچه ابن مسعود خوانده بود قرأت
مشهوره بود و یقینا از کتاب الله بود تکذیب و انکار او کفر ست قطعا و اگر اینچنین نبود قرأت
شاذ بود و اطلاق تکذیب کتاب بطریق تغلیظ و تشدید باشد و ظاهر همین ست و لهذا حکم نکرد بارتداد وے
کرد بحد شرب خمر - متفق علیه - وعن زید بن ثابت - از اجله فقهائے صحابه

قال ارسل ابوبکر مقتل اہل الیمامۃ. گفت زید بن ثابت کہ فرستاد کسی را بسوئے من ابابکر صدیق وطلبید مرا پیش
خود در وقت قتل اہل یمامہ واین مقتل بنی حنیفہ بود کہ کشتہ شد در وے مسیلمہ کذاب لعنۃ اللہ علیہ در خلافت صدیق
چنانکہ در کتاب المناقب گذشت ودر وے بسیارے از قراء قرآن کشتہ شدند پس رفتم من نزد ابی بکر فاذا عمر
بن الخطاب عندہ. پس ناگاہ عمر نزد ابی بکر بود رضی اللہ عنہما. قال ابوبکر ان عمر اتانی فقال. گفت ابوبکر کہ عمر آمد
نزد من پس گفت. ان القتل قد استحر یوم الیمامۃ بقراء القرآن. بدرستیکہ کشتن بتحقیق سخت وبسیار شد وگرم
شد روز یمامہ بخوانندگان قرآن وحافظان وے وعرب کار سخت را حار گویند وگفتہ اند عدد کسانیکہ کشتہ شدند
در وے از قراء ہفتصد بود وانی اخشی ان استحر القتل بالقراء بالمواطن وبدرستیکہ من مے ترسم کہ اگر
سخت شود قتل بقراء در جاہاے جنگ. فیذہب کثیر من القرآن پس برود بسیاری از قرآن کہ ہرکس ہر چیزے ازاں
یاد دارند. وانی ارے ان تامر بجمع القرآن. وبدرستیکہ من مصلحتی می بینم کہ تو امر کنی بجمع کردن قرآن
در مصحف. قلت لعمر کیف تفعل شیئا لم یفعلہ رسول اللہ. ابوبکر میگوید گفتم من بعمر چگونہ میکنی تو ودر روایتے
کیف نفعل چگونہ می کنیم ما چیزے را کہ نکردہ است آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال عمر ہذا واللہ خیر
پس گفت عمر این جمع کردن قرآن بخدا سوگند بہتر ست وبدعت حسنہ است وبعضی بدعتہاست کہ واجب ست کردن
آن مثل تعلم صرف ونحو وبعضی مستحب چنانکہ بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ گذشت. فلم یزل عمر یراجعنی
پس ہمیشہ بود عمر کہ مراجعت میکرد وبمن می گفت کہ بباید کرد حتی شرح اللہ صدری لذلک. تا آنکہ کشاد
خدائے تعالی سینہ مرا برائے آن یعنی جمع کردن وپسند افتاد مرا رائے عمر. ورایت فی ذلک الذی رای عمر
ودیدم خیر ومصلحت دراں باب آنچہ خیر ومصلحت دید عمر ورائے زدم من در باب آنچہ رائے زد عمر. قال زید قال
ابوبکر انک رجل شاب عاقل. گفت زید بن ثابت گفت ابوبکر کہ تو مرد جوان عاقلی. لا نتہمک متہم نمیدارم
ترا بہ سہو وغفلت وخیانت. وقد کنت تکتب الوحی لرسول اللہ. وبتحقیق بودی تو کہ می نوشتی وحی برای پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فتتبع القرآن واجمعہ. پس طلب کن قرآن را از ہر جا کہ یابی وجمع کن او را وتتبع طلب چیزے
وبرفتن در پی وے گفت زید بن ثابت. فواللہ لو کلفونی نقل جبل من الجبال. پس بخدا سوگند اگر میفرمودند
وتکلیف می کردند مرا مردم از جائے بجائے بردن کوہے را از کوہہا. ما کان اثقل علی مما امرنی بہ من جمع القرآن
نمی بود این تکلیف گران تر بر من از آنچہ امر کرد مرا ابوبکر از جمع کردن قرآن وتکلیف نہ باندازہ طاقت کار
فرمودن کسی را وامر کردن بچیزے کہ مشقت ست دراں. قال. گفت زید بن ثابت. قلت لابی بکر گفتم مر ابی بکر
را. کیف تفعلون شیئا لم یفعلہ رسول اللہ. چگونہ می کنید شما چیزے را کہ نکرد آن را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
قال ہو واللہ خیر. گفت ابوبکر این یعنی جمع کردن قرآن را امر خیر ست. فلم یزل ابوبکر یراجعنی حتی شرح اللہ صدری

للذی شرح له صدر ابی بکر و عمر. پس ہمیشه بود ابوبکر که مراجعت میکرد مرا و باز می گردید این سخن را تا آنکه کشاد خدای تعالی
سینه مرا بجہت آنکه کشاد خدای تعالی برای آن سینه ابوبکر و عمر فتتبعت القرآن اجمعه من العسب. پس طلبیدم من قرآن را
در جاہائے که فراہم می آرم او را از عسب بضم عین و سین مهملتین جمع عسیب شاخ خرما که برگ نیاورده باشد یا شاخ وے
که برگ از وے جدا کرده باشند و بعضی برگ خرما تفسیر کرده اند. واللخاف. و تتبع کردم قرآن را از لخاف بکسر لام
و تخفیف خا جمع لخفه بفتح سنگ سفید تنک و در روایتے والرقاع و از رقعه ها پاره ها از پوست یا کاغذ و در روایتی
و قطع الادیم و از پوست پاره ہا و در روایتے والاکتاف و از شانه ہائے شتر و گوسفند و در روایتی والاضلاع و استخوانہا
پہلو ہا است آن که ہر یکے پارهٔ از قرآن در نیجا نوشته میداشت. وصدور الرجال و از سینه ہائے مردان که
یاد داشتند از صحابه اصل و معتمد ہمین ست و یافتن آن از عسب و لخاف و غیر آن تقریب و تقریر ست و قرآن
متواتر ست و یقینی ست تا ہمه صحابه اتفاق نمی کردند و اجماع نمی نمودند نوشتن صورت نداشت. حتی
وجدت آخر سورة التوبة مع ابی خزیمة الانصاری. تا آنکه یافتم آخر سوره توبه را با ابی خزیمه بضم خای معجمه و فتح زای معجمه
لم اجدها مع احد غیره. نیافتم آنرا نزد ہیچ یکے غیر او و آخر سوره توبه این ست. لقد جاءکم رسول من انفسکم
حتی خاتمة براءة. تا خاتمه سوره که در اول او براءة من الله و رسوله است و آنرا سوره توبه می گویند یعنی نیافتم آن
که نوشته نزد وے یافتم محفوظ و ہمچنین آنکه در بعضے روایات آمده است که سوگند میدادند کسی را که نزد وے
می یافتند که این قرآن ست یا می گذشت بر وے دو گواه مراد بآن تاکید و تحقیق و مبالغه در احتیاط ست
و شیخ ابن حجر گفته که مراد به دو گواه حفظ و کتاب ست و سخاوی در جمال القراء گفته که مراد این ست که گواہی میدادند
که این مکتوب نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم نوشته شده است و بمجرد حفظ اکتفا نمی نمودند. گفت بنده مسکین
عبد الحق ابن سیف الدین سامحه الله شک نیست که قرآن معلوم بود بالقطع و الیقین و معروف بودند ایشان
بتمیز او ما سوای خود و مجمع علیه میان ہمه و آنکه مشتبه بود و چیزے از آن نزد بعضی بود که مردم دیگران را نمی شناختند
یا منکر بودند قرآنیت آنرا و اثبات میکردند آن را بحلف و شہادت و امثال آن و کلامی دانستند آنرا بتالیف خبر و نظم
معروف و بتحقیق مشاہده می کردند تلاوت آن را از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مدت بیست و سه سال و یاد
داشتند مجموع آن را انتہی از صحابه پس التقاط چیزے که نه از قرآن ست ناممکن بود و این تحقیقات و تنقیحات
برائے تقریر و تاکید بود که اصل و مشہور آن بود. و شیخ از حارث محاسبی نقل کرده که فرمود که کتابت قرآن مستحدثه
نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم که امر میکرد بکتابت آن و لیکن متفرق بود در رقاع و کتف و صدیق
رضی الله عنه امر کرد بانتساخ آن از جاہائے بجائے و مجتمع کنانیدن و این بمنزله آن بود که گویا اوراق متفرق
در خانه آنحضرت یافتند که در آن قرآن نوشته بودند و لیکن منتشر بود مجتمع ساختند و در رشته انتظام و التیام

دادند و تحریفہا کردند گفتہ اند کہ سبب آن بود کہ حق تعالی محافظت و نگاہبانی کتاب ایشان را با ایشان گذاشت چنانکہ فرمود بما استحفظوا من کتاب اللہ لاجرم تغییر و تحریفہا بدان راہ یافت و در شان قرآن مجید فرمود و انا لہ لحافظون خود حافظ و نگہبان این شد و با نگاہبانی وے تعالی خلل و تغییر و تبدیل محال باشد۔

فارسل عثمان الی حفصۃ ان ارسلی الینا بالصحف۔ پس فرستاد امیر المومنین عثمان کسی بسوے ام المومنین حفصہ کہ بفرست بسوے ما آن صحیفہ ہا را کہ پیش تست ننسخہا فی المصاحف نقل بنویسانیم آنہا را در مصحفہائے متعدد۔ ثم نردہا الیک۔ پستر باز می فرستیم آنہا را بسوے تو۔ فارسلت بہا حفصۃ الی عثمان۔ پس فرستاد آن صحیفہ ہا را حفصہ بسوے عثمان فامر زید بن ثابت۔ پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را۔ و عبد اللہ بن الزبیر و سعید بن العاص و عبد اللہ بن الحارث بن ہشام۔ این صحابہ را امر کرد و در میان زید بن ثابت انصاری ست و باقی کسیر قریشی اند فنسخوہا فی المصاحف۔ پس نوشتند آنہا را در مصحفہا۔ وقال عثمان للرہط القرشیین الثلثۃ۔ و گفت عثمان مر گروہ قریشیان را کہ سہ تن بودند۔ اذا اختلفتم انتم و زید بن ثابت فی شیٔ من القرآن۔ چون مختلف شوید شما کہ قریشیانید و زید بن ثابت کہ از انصار ست در چیزے از لغات قرآن۔ فاکتبوہ بلسان قریش۔ پس بنویسید آنرا بزبان قریش۔ فانما نزل بلسانہم۔ زیرا کہ فرود نیامدہ است قرآن مگر بزبان ایشان و لغت ایشان سابقا معلوم شد کہ قرآن در اصل بلغت قریش فرود آمدہ و بالتماس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم توسیع یافت و رخصت آن شد کہ ہر کس بلغت خود بخواند الآن امیر المومنین عثمان باتفاق صحابہ بخوف اختلاف مردم باستعمال آن لغات امر کرد و ہمہ را بقرأت بلغت قریش فرمود این ست معنی قول وے کہ بنویسید آنرا بلغت قریش ففعلوا۔ پس کردند این صحابہ مذکورین آنچہ امر کرد عثمانؓ۔ حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف رد عثمان رضی اللہ عنہ الصحف الی حفصۃ۔ تا آنکہ وقتیکہ نسخہ بردا شتند صحف را در مصاحف باز گردانید عثمان آن صحف را بسوے حفصہ وارسل الی کل افق بمصحف مما نسخوا۔ و فرستاد عثمان رضی اللہ عنہ بسوے ہر ناحیہ از دیار اسلام مصحفی را ازان مصاحف کہ انتساخ نمودند و افق بضمتین و بضم و سکون نیز آمدہ ناحیہ و کرانہ یا آنچہ ظاہر ست از کرانہ آسمان کہ کواکب ازان طلوع و غروب کنند و چون ہر بلد را افقی دیگر ست آفاق میگویند و بلاد میخوانند۔ وامر بما سواہ من القرآن فی کل صحیفۃ او مصحف ان یحرق۔ و امر کرد عثمان رض بآنچہ بود جز آن مصاحف از قرآن در ہر صحیفہ یا مصحف تا کہ سوختہ شود یا پارہ پارہ کردہ شود و ظاہر امر او بصحیفہ آن بود کہ در رقاع و لخاف و غیر آن بود و بمصحف آنچہ نزد حفصہ بود و توانند کہ شک راوے باشد یحرق بجاے حاء و خاے معجمہ ہر دو روایت ست و اول اکثر ست و ظاہر حدیث آن ست کہ آنچہ نزد حفصہ بود بعد از وفاے وے سوختہ نیز سوختند و اختلاف ست در عدد مصاحف کہ فرستاد عثمان رضی اللہ عنہ باتفاق مشہور آن ست کہ پنج بود و ابو داود گفتہ شنیدم ابا حاتم سجستانی را کہ گفت ہفت مصحف

بود که فرستاد آنها را بمکه و شام و یمن و بحرین و بصره و کوفه و نگاه داشت یکی را بمدینه۔ قال ابن شهاب فاخبرني خارجة بن
زید بن ثابت۔ گفت ابن شهاب پس خبر داد مرا خارجه که پسر زید بن ثابت است و از اعلام علمای تابعین و یکی
از فقهای سبعهٔ مدینه مطهره است۔ انه سمع زید بن ثابت۔ که وی شنید زید بن ثابت را که پدر اوست۔ قال۔ که گفت
زید بن ثابت۔ فقدت آیة من الاحزاب۔ گم کردم آیتی را از سورهٔ احزاب۔ حین نسخنا المصحف۔ در وقتی که نوشتیم
با مصحف ظاهر آنست که این وقت استنساخ مصحف در زمان ابوبکر بود و معلوم میشود که آن نیز باتفاق صحابه بود
اگرچه متصدی نوشتن آن زید بن ثابت بود۔ قد كنت اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ بها۔ بتحقیق بودم
که میشنیدم من آنحضرت را که میخواند آن آیت را۔ فالتمسناها فوجدناها مع خزیمة بن ثابت الانصاری۔ پس طلب کردیم
ما آن آیت را پس یافتیم آنرا با خزیمه انصاری که صاحب شهادتین آن آیت این ست۔ من المؤمنین رجال
صدقوا ما عاهدوا الله علیه۔ فالحقناها في سورتها في المصحف۔ پس الحاق گردانیدیم ما آن آیت را در سورهٔ وی که سورهٔ
احزاب ست در مصحف و مثل این کلام در آیت سورهٔ توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود آن ست که نوشته
نزد وی یافتیم چنانکه معلوم شد۔ رواه البخاری۔ تنبیه۔ گفته اند که جمع قرآن سه بار واقع شده۔ یکی در حضور
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیکن نه در مصحف واحد و مرتبهٔ ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از حدیث خیر که یکی از تابعان
علی مرتضی ست رضی الله عنه آمده است که شنیدم علی را رضی الله عنه که می گفت عظیم ترین مردم در مصحف از روی
اجر و ثواب ابوبکر ست رحمت کند خدای تعالی ابوبکر را وی اول کسی ست که جمع کرد کتاب خدا را و قول
و ثالث جمع عثمان ست جمع کرد صحابه را پس نوشتند در مصاحف بلغت قریش و فرستاد در هر افقی مصحفی و بود آن
در سنهٔ خمس و عشرین و از علی رضی الله عنه بسند صحیح آمده که فرمود نگوئید در عثمان مگر خیر بخدا سوگند نکرد وی
آنچه کرد مگر در حضور جماعت صحابه و باتفاق ایشان گفت چه میگوئید در شان این قراءت بتحقیق رسیده است
بمن که بعضی میگویند قراءت من بهتر از قراءت تست و این نزدیک ست که کفر باشد گفتیم پس چه رای ست تراو
مصلحت چه می بینی گفت آن می بینم که جمع کرده شوند مردم بر مصحف واحد پس نباشد در وی افتراقی و اختلافی
گفتیم پس نیکوست آنچه تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر میکردم و عثمان آنچه کرد میکردم من آنرا انتهی
و گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رضی الله عنهما آن ست که جمع ابی بکر از بیم آن بود که برود از قرآن
چیزی بسبب رفتن حمله و جمع عثمان برای آن بود که اختلافی واقع شود در آن چنانچه سابق گفته شد و مشهور بین مردم
آن ست که جامع قرآن عثمان ست رضی الله عنه و نه چنین ست کار بلکه وی رضی الله عنه کرد آن بود که مردم
را جمع کرد بر لغت قریش چون دید وقوع فتنه را میان اهل عراق و اهل شام در وجوه قراءات و پیش از آن
بود مصاحف بر وجوه سبعه که نازل شده بود قرآن بجهت تیسیر و تسهیل و چون رفع حاجت نماند و جمع

آسان شد و همه را بر یک لغت که اصل نزول بر آن بود دا ا سابق بر جمع جمله ابوبکر صدیق بود انتهی و آورده اند که امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند که اگر آن مصحف معمول شدی و مشهور گشتی
علم کثیر از آن حاصل شدی که معرفت ناسخ و منسوخ ست و ناکرده وی رضی الله عنه بترس اختلاف آنرا
بر روی کار نیاورده تا همه عالم بر یک وجه و بر یک نسخ باشند والله اعلم و عن ابن عباس قال قلت لعثمان —
ما حملکم علی ان عمدتم الی الانفال - چه چیز بر داشت شما را برین که قصد کردید بسوی سورهٔ انفال - وهی من المثانی
وحال آنکه این سوره از مثانی ست نزد شما یعنی از سبع مثانی بقولی که مراد بآن سبع سورهٔ طوالست که در اول
قرآن ست - والی براءة - و قصد کردید بسوی سورهٔ براءت - وهی من المئین - و حال آنکه این سوره از
مئین ست نزد شما مئین جمع مائة است بمعنی صد نام آن سورتهاست که بعد از مثانی اند یعنی اکثر سوره از آن
زیاده بر صد آیت ست یا نزدیک بآن و بعد از مئین طوالست و آن سوره که کم از صد آیت باشند گویا که طوالی
و قوارع پیشین اند و مئین اوائل اینها اند و یا از جهت آنکه اینها ثنی و مکرر ساخته میشوند بیشتر از مئین بعد از آن مفصل ست
این چنین تقسیم و تسمیه کرده اند سور قرآنی را کذا ذکره السیوطی فی الاتقان پس ابن عباس به عثمان گفت شما انفال را
داخل مثانی که نام سور سبع طوال ست و براءت را از مئین ساختید با وجود آنکه انفال کوتاه تر از براءت ست
و بر تقدیری که همچنین گردانید و تسمیه میان آنها ننوشتید چنانکه گفت - فقرنتم بینهما - پس نزدیکی کردید میان
این دو سوره - ولم تکتبوا سطر - و ننوشتید سطر بسم الله الرحمن الرحیم - را - ووضعتموها فی السبع الطول —
و نهادید آنرا یعنی سورهٔ انفال را یا براءت را در هفت سورهٔ دراز - ما حملکم علی ذلک - چه حامل و باعث شد شما را بر آن
و در بعضی نسخ ذلکم پس گویا ابن عباس دو سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان با آنچه حاصلش آن ست که در امر این
دو سوره اشتباه است بوجهی که هر دو یکسوره اند باین حیثیت نهادن آنها در سبع طول و ننوشتن بسم الله در میان آنها ویست شد
و بوجه دیگر دو سوره اند بنا بر این وجه فاصله در میان آنها گذاشتیم چنانکه گفت - قال عثمان - گفت عثمان در جواب سوال ابن عباس
کان رسول الله - بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مما یأتی علیه الزمان - از آن جمله که می آید بروی زمان - وهو ینزل علیه السور
ذوات العدد - و حال آنکه آنحضرت فرود می آید یا فرود فرستاده میشد بروی سورتهای متعدده یا سورتهایکه دروی آیات
متعدده است - وکان اذا نزل علیه شیء - و بود آنحضرت که چون فرود می آمد بروی چیزی از آیت - دعا بعض من کان یکتب
میخواند و می طلبید یعنی کسان را که می نوشت وحی را و سورتها را چنانکه زید بن ثابت و غیره - فیقول پس میگفت آنحضرت
ضعوا هؤلاء الآیات فی السورة التی یذکر فیها کذا و کذا - بنهید و بنویسید این آیتها را در سوره که ذکر کرده میشود در وی چنین
و چنین ست - فاذا نزلت علیه الآیة فیقول ضعوا هذه الآیة فی السورة التی یذکر فیها کذا و کذا - پس چون فرستاده آمد
بسوی وی آیت پس میخواند آن کسان را و می گفت بنهید این آیت را در سوره که ذکر کرده میشود در آن سوره

و افضل و وسطی گفته که اختیار آنچه رفته است در ازل بهتر ست از معارضه وقت و در حدیث آمده است که هر کرا باز دارد
ذکر من از سوال از من بدهم او را بهتر و بیشتر از آنچه دهم سائلان را و قومے گفته اند بنده را باید که صاحب دعا باشد
بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع هر دو حال باشد و امام قشیری میگوید اولی آن ست که گفته شود اوقات و
احوال مختلف ست در بعضے اوقات دعا بهتر از سکوت ست و ادب همان ست و در بعضے احوال سکوت افضل از
دعاست و ادب همان ست و این شناخته نمیشود مگر در وقت زیرا که علم وقت هم در وقت حاصل گردد پس اگر در دل
خود اشارتے بدعا یابد پس دعا افضل بود و اگر اشارتے به سکوت یابد سکوت اولے و گفته است که صحیح آنست
که گفته شود بنده را باید که ساهی و غافل نباشد از شهود پروردگار تعالی در حال دعاے خود پس باید که رعایت
کند حال خود را پس اگر بیابد از دعا زیادت بسط در وقت خود پس دعا اولی ست و اگر رجوع کند بدل خود و بیابد
در وقت دعا مثل زجر و قبض پس اولے ترک دعاست درین وقت و اگر نه بسط یابد و نه قبض دعا و ترک دعا هر دو
برابر ست و نیز اگر غالب در وقت علم ست پس دعا افضل ست از جهت بودن وے عبادت و اگر غالب در وقت
معرفت و حال ست سکوت اولے ست و نیز صحیح ست که گفته شود آنچه مسلمان را در آن حق ست یا مر حق سبحانه را
حق ست دعا اولے ست و آنچه در وے نفس را حظ ست سکوت اتم ست و در خبر آمده است که بنده دعا می کند
و خداے تعالی او را دوست می دارد پس می گوید وے تعالی یا جبرئیل تاخیر کن و در توقف دار حاجت بنده
مرا که من دوست میدارم که بشنوم آواز او را و گاہے دعا میکند و الله تعالی دشمن میدارد او را پس میگوید
یا جبرئیل برآر حاجت او را که من مکروه میدارم آواز او را انتهى کلام القشيري در رسالۂ قشیریه و صاحب کلام درین
باب بسیط و طویل و جامع و شامل واقع شده است فلینظر ثمه و دیگر شرائط و آداب و اوقات و احوال اجابت

در ضمن شرح احادیث معلوم گردد ان شاء الله تعالے

الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل نبی دعوة مستجابة مر هر
پیغمبرے را دعائی ست مستجاب یعنی سنت الهی بر آن جاری ست که اذن میکند هر پیغمبرے را بدعا در حق امت
خود خواه براے ایشان یا بر ایشان و استجابت میکند آن دعا را وجوبا فتعجل کل نبی دعوته پس شتابی کرد درین
جهان هر پیغمبر دعاے خود را و یافت در دنیا اجابت آن را و انی اختبات دعوتی شفاعة لامتی یوم القیمة و
بدرستیکه من پوشیده و پنهان داشتم دعاے خود را از براے شفاعت کردن مر امت خود را بروز قیامت
فهی نائلة ان شاء الله تعالی من مات من امتی لا یشرک بالله شیئا پس آن دعوت در یابنده است اگر خواسته است
خدا کسی را که مرد از امت من در حالی که شریک نمیگرداند بخدا چیزے را یعنی با ایمان از عالم دنیا رفت اگرچه
گناهگار بود و اما سائر دعوات انبیا علیهم السلام بعضی گفته اند همه مستجاب اند و این محل توقف ست زیرا که

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ورنہ خواستم از خدا سے خیر برای امت خود پس عطا کرد و دو چیز ومنع کرد از یکی چنانکہ در حدیث
آمدہ است واللہ اعلم - رواہ مسلم وللبخاری - اقصر منہ - روایت کرد این حدیث را باین عبارت مسلم ومر بخاری راکوتہ تر ازین
عبارت ست وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - وہم از ابی ہریرہ است گفت گفت آنحضرت - اللہم انی اتخذت
عندک عہدا لن تخلفنیہ - خداوندا بدرستیکہ من گرفتم نزد تو پیمان کہ ہرگز خلاف نکنی مرا آن پیمان را مقصود مبالغہ
در مطلب وقبول ست وتحقیق رجاست گو یا عہدی ست کہ ہرگز شکستہ نشود ووعدی ست کہ خلاف کردہ نشود
فانما انا البشر - پس نیستم من مگر آدمی کہ خشم می گیرم گاہ گاہ بر کسی بحکم بشریت کہ نگاہداشتہ شدہ است حصہ از ان
در من برا سے مصلحتی کہ تقاضا میکند آنرا - فای المؤمنین آذیتہ شتمتہ لعنتہ جلدتہ - پس ہر کدام از مسلمانان کہ
برنجانم او را دشنام کنم او را لعنت کنم او را بزنم او را - جلد در اصل تازیانہ زدن بر پوست - فاجعلہا لہ صلوٰۃ وزکوٰۃ
وقربۃ - پس بگردان آن مذکورات را برا سے آن مؤمن رحمت وطہارت وسبب قربت بخود - تقربہ بہا الیک یوم القیمۃ
کہ نزدیک گردانی تو او را باین مذکورات بسو سے خود روز قیامت واین کمال شفقت ومہربانی ست از ان حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم - در باب امت مرحومہ خود بدکاران چہ جا سے نیکوکاران پس مراد مستحقان اذیت وغیر مستحقان
آن ہمہ باشند واین اتم وابلغ ست در باب رحمت ورافت واحتمال دارد کہ این حکم مخصوص بغیر مستحقان اذیت
باشد واللہ اعلم - متفق علیہ - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللہم اغفر لی
ان شئت - وہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آنحضرت چون دعا کند یکی از شما پس باید کہ نگوید خداوندا بیامرز
مرا اگر خواہی ارحمنی ان شئت خداوندا مہربانی کن مرا اگر خواہی - ارزقنی ان شئت - خداوندا روزی دہ مرا اگر خواہی
یعنی در دعا طلب بطریق شک وتردد نکند ومعلق بمشیت نگرداند - ولیعزم مسئلتہ باید کہ جزم کند
طلب وسوال خود را - فی الصراح عزم وعزیمت آہنگ کردن ودل نہادن بر چیزے ومعنی القاموس عزم الرأی
فعل وقطع کردن بدان - انہ یفعل ما یشاء - لا مکرہ لہ - بدرستیکہ خدا سے تعالیٰ میکند ہر چیز کہ خواہد نیست اکراہ کنندہ
مر او را واکراہ نا خواست کسی را بر کار سے واداشتن یعنی شما از جانب خود جزم کنید وحق تعالیٰ ہر چیز خواہد میکند
ہیچ حاجت کہ شما آنرا بگوئید - وذکر آن عبث ست وحق تعالیٰ بفضل وکرم خود وعدہ استجابت کردہ است
پس بندہ را باید کہ بدان یقین کند وبہ یقین نشرح مشو د وسوسہ وشک وغفلت ودور گردد شک
بسبب ظلمت ست - رواہ البخاری - وعنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل
اللہم اغفر لی ان شئت ولکن لیعزم ولیعظم الرغبۃ و باید کہ بزرگ وقوی دارد خواہش ورغبت خود را - فان اللہ
لا یتعاظمہ شیء اعطاہ - پس بدرستیکہ خدا سے تعالیٰ بزرگ نمی نماید او را چیزے کہ بدہد وحق تعالیٰ آن چیز را پس باید
کہ رغبت زیادہ بود و مطلوب وے عظیم بود وقاصر نباشد ہمت او در طلب مطالب عظیمہ - رواہ مسلم - وعنہ قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم یستجاب للعبد مالم یدع باثم - قبول کرده میشود دعاء بنده را مادام که دعا نکند بزه و چیزی
که بدان بزه کار شود - او قطیعة رحم - یا دعا کند به بریدن خویشی چنانکه دعا کند که خداوندا مرا از وی بیزار کن و پیوند برای چیزی
دعا کند که از ان قطع رحم لازم آید و در غیر این الله دعا مستجاب ست - مالم یستعجل - مادام که شتابی نکند اجابت دعا و حصول مدعا
قیل - گفته شد - یا رسول الله ما الاستعجال - چه چیز ست صورت استعجال - قال - گفت آنحضرت استعجال این ست که -
یقول - بگوید داعی - قد دعوت وقد دعوت - بتحقیق دعا کردم و بتحقیق دعا کردم یعنی مکرر کردم و بسیار کردم دعا - فلم
ار یستجاب لی - پس ندیدم که استجابت کرده شد مرا - فیستحسر عند ذلک - پس منقطع شود و ملول گردد نزد آن - و یدع الدعاء
و ترک کند دعا را استحسار و تحسر مانده شدن از کاری - رواه مسلم - و شیخ ابن عطاء الله اسکندری شاذلی در کتاب
الحکم کلامی میگوید که ترجمه اش این ست تاخیر وقت عطا با الحاح در دعا باید که موجب یاس و نومیدی تو نگردد زیرا که وی عز و علا
ضامن شده است اجابت را در چیزیکه اختیار کرد وی برای تو نه در چیزی که اختیار کنی تو برای خود و قول شیخ بالحاح در دعا ناظر
بهر دو جانب ست یکی آنکه گوئی چندین دعا کردم والحاح نمودم هیچ مستجاب نشد باز شیخ میگوید چون الحاح در دعا و دوام بران
حاصل ست دیگر غم استجابت مخور که مقصود حاصل ست مقصود همین دعا و تضرع و زاری ست و استجابت حظ نفس ست بعضی
از عارفان گفته اند که فائده دعا اظهار فاقه و احتیاج ست در درگاه حق و الا وی سبحانه میکند هر چه میخواهد و سید احمد بن زروق
در شرح کتاب الحکم میگوید که دعا عبودیتی ست مقترن بسببی که نزول بلا یا خوف نزول اوست همچو اقتران نماز بوقتش و ترتیب
وجود اجابت بر دعا مثل ترتیب وجود ثواب ست بر نماز بی تعیین و تقیید جزا و وقت و در حدیث آمده است که
نیست هیچ عبد داعی مگر آنکه مر او راست شان از میان یکی ازین سه چیز یا میدهد وی را مطلوب او را درین جهان
یا ذخیره می سازد برای او دران عالم یا باز میگرداند ازوی بدی یا مانند آن پس اجابت حاصل ست و منحصر نیست
در عین مطلوب و نه مقید بوقت و وعده که فرموده استجب لکم باجابت مطلقه است نه تعیین آنچه بنده میخواهد و نه
دران وقت که وی میخواهد و گردانیدن الله تعالی اجابت را در مختار خود نه مختار عبد عین لطف به بنده و رعایت
صلاح حال اوست زیرا که بنده جاهل ست گاهی گمان می برد شر را و او خیر خیال میکند فرد پس دعا ها
کان زیان ست و وبال + از کرم می نشنود شان ذو الجلال + و نیز آن برای القای سطوات ربوبیت و استیفاء
احکام عبودیت ست تا ایمن نگردد بنده از فوات ادب پس صدق نورزد در وجود طلب و از برای تحقیق اضطرار
عبدیست یعنی اختیار وی تا همیشه در بساط قربت و ملازم قرع باب باشد که فی الحقیقت فائده دعا همان ست -
مثنوی هیچ نبود از دعا مطلوب شان + جز سخن گفتن بآن شیرین دهان + دل ز حرص مدعا خالی شده +
ذوق عجز و بندگی حالی شده + گر اجابت کردشان فهو المراد + ورنه بود از نقد آنید شاد + ور کند رد لذت
آن بیشتر + سر تقریب سخن بار دگر + وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة المرء المسلم

لاخیه بظهر الغیب مستجابة - دعای مرد مسلمان غائبانه مر برادر خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجاب ست - عند رأسه ملک
موکل - نزد سر دعا کننده فرشته ایست گماشته شده - کلما دعا لاخیه بخیر قال الملک الموکل به آمین - هر گاه که دعا میکند
مر برادر خود را به نیکی میگوید فرشته که گماشته شده است بدان آمین - ولک بمثل - و مر ترا ست مانند آن و با زائدا
مِثل بکسر میم و سکون ثاء مثلثه نیز روایت ست و بر تقدیر مثل در حدیث تنوین ست و بمثلیه نیز روایت یافته بضمیر به لفظ
تثنیه نیز آمده است - رواه مسلم - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدعوا علی انفسکم - دعای
بد نکنید بر ذاتهای خود - ولا تدعوا علی اولادکم - و دعای بد نکنید بر فرزندان خود - ولا تدعوا علی اموالکم - و دعای بد نکنید
بر مالهای خود - لا توافقوا من الله ساعة یسأل فیها عطاء فیستجیب لکم - تا موافق نیفتید از خدا ساعتی را که سوال کرده شود
از خدا دران ساعت چیزی پس اجابت کند وی تعالی برای شما یعنی یک ساعت ست که هر چه دران ساعت بخواهند
بیابند پس شما دعای بد بر خود و بر اولاد خود و اموال خود نکنید مبادا با آن ساعت موافق افتد و قبول گردد پس
پشیمان شوید این نهی مراجعت از زاد اتان را که در وقت خشم و مانند آن برای خود بد خواهند این خوب نیست
و احتمال زیان دارد - رواه مسلم و ذکر حدیث ابن عباس - و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که در اول او این
لفظ ست - اتق دعوة المظلوم - بپرهیز از دعای مظلوم را - فی کتاب الزکوة - و در مصابیح اینجا مذکور ست

الفصل الثانی عن النعمان - بضم نون و سکون عین - بن بشیر - بفتح موحده و کسر معجمه از صغار صحابه است
و در وقت رحلت آنحضرت هشت ساله بود - قال - گفت - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
الدعاء هو العبادة - دعا کردن عبادت ست بلکه مبالغه فرمود که عبادت همین دعاست که او را عبادت توان نام
کرد زیرا که بنده در وی روی آرنده است بجناب حق و روی گرداننده است از سوای وی تعالی و
امید ندارد و نمی ترسد مگر از وی و در دعا اخلاص حمد و شکر ست و سوال و توحید و رغبت و مناجات و تضرع
و تذلل و استعانت و استغاثه - ثم قرأ - پس خواند آن حضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت
این آیت را که - و قال ربکم ادعونی استجب لکم - و گفت پروردگار شما دعا بکنید مرا قبول کنم برای شما پس معلوم
شد که دعا مامور به است و مترتب میگردد بر وی اجر و ثواب و هر چه اینچنین باشد عبادت ست و در
آخر این آیت نیز دلیل ست بر بودن دعا عبادت که فرمود - ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون
جهنم داخرین - بدرستیکه آن کسانی که بزرگی می نمایند از خود و گردن کشی میکنند از عبادت من زود ست
که در آیند دوزخ را خوار و زار - و مراد بعبادت اینجا دعاست و لحوق وعید ناظر در وجوب ست و لیکن دعا
واجب نیست یا مباح ست یا مستحب و لحوق وعید بر استکبار ست فافهم - رواه احمد والترمذی و ابوداود
والنسائی و ابن ماجه - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدعاء مخ العبادة - دعا مغز و خلاصه عبادت ست

زیرا کہ حقیقت عبادت و خلاصۂ وے تضرع و تذلل و خواری ست و این در دعا حاصل ست باکمل وجوہ و اتم آن
و مخ بضم میم مغز استخوان و دماغ و پیہ چشم و خالص ہر چیز - رواہ الترمذی - و در بعضی نسخ رواہ ابو داؤد - وعن
ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس شیء اکرم علی اللہ من الدعاء - نیست ہیچ چیز گرامی
تر بر خدا از دعا بجہت اشتمال او بر معانی و احوال کہ مغز و خلاصۂ عبادت ست - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال
الترمذی ہذا حدیث حسن غریب - وعن سلمان الفارسی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یرد القضاء
الا الدعاء - رد نمی کند قضا را مگر دعا گویا این مبالغہ است در تاثیر دعا در دفع بلا یعنی تاثیر دعا در دفع بلا بحدی ست
کہ اگر ممکن می بود رد قضا حاصل میشد بدعا و بعضی گفتہ اند مراد برد قضا تہوین و تیسیر امر اوست در دعا گویا کہ قضا
نازل نہ شدہ است و بعضی گفتہ اند کہ مراد بقضا چیزے کہ می ترسد بندہ از ان از نزول مکروہ و پرہیز می کند
ازان و چون توفیق دادہ شد بدعا برداشت خدائے تعالی از وے آنرا و این ہمہ تکلف ست و تحقیق معنی آنست
کہ مراد بقضا قضائے ست کہ متعلق ست برد این بلا بدان دعا و گردانیدہ شدہ است سبب آن زیرا کہ قضا منافات
ندارد بسبب و سبب را ہم قضا ست و در قضا رفتہ است کہ این چیز بآن سبب خواہد شد و بآن سبب ممنوع
خواہد گشت اگر گویند پس چہ فائدہ است مر این کلام را و آنچہ رفتہ است بدان قضا البتہ شدنی ست جوابش گویم
کہ شاید مراد و فائدۂ کلام بیان مبالغہ است دران چنانکہ ذکر کردیم واللہ اعلم بحقیقۃ الحال - ولا یزید فی العمر
الا البر - و زیادہ نمیگرداند در عمر مگر نیکی مراد عدم ضیاع و حصول برکت ست و عمر بہ نیکی و تحقیق ہمان ست کہ در قضا
ذکر کردہ شدہ است کہ عمر او چندین ست اگر نیکی کند و چندین ست اگر نکند و محو و اثبات در مقام قدر و تسبیب
واقع ست و در حقیقت نہ تغییر ست و نہ تبدیل ما شاء اللہ کان و ما لم یشا لم یکن - رواہ الترمذی - وعن ابن عمر
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الدعاء ینفع مما نزل و مما لم ینزل - بدرستیکہ دعا سود می کند از آنچہ
فرود آمدہ است از بلا بدفع آن و از آنچہ فرود نیامدہ است برد کردن آن - فعلیکم عباد اللہ بالدعاء - پس بر شما
باد اے بندگان خدا کہ دعا کنید اشارت ست بآنکہ دعا مامور بہ است و طریقہ بندگی آن ست کہ امتثال امر باید کرد
و مر قضا را تسلیم باید نمود - رواہ الترمذی و رواہ احمد عن معاذ بن جبل و قال الترمذی ہذا حدیث غریب -
وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من احد یدعو بدعاء الا آتاہ اللہ ما سال - نیست ہیچ کسی کہ
دعا کند بدعائی مگر آنکہ بدہد او را خدائے تعالی چیزے کہ سوال کردہ است - او کف عنہ من السوء مثلہ - یا باز دارد
از وے بدی و اندوہ مانند آنچہ سوال کردہ است و این لطف ست از خدا در حق بندۂ خود زیرا کہ دفع ضرر اہم ست
از جلب نفع - ما لم یدع باثم او قطیعۃ رحم - مادام کہ دعا نکند بگناہ یا ببریدن خویشی - رواہ الترمذی - وعن ابی مسعود
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سلوا اللہ من فضلہ - سوال کنید خدائے تعالی را از فزونی کرم وے - فان اللہ

يحب ان يسأل - زيرا كه خداى تعالى دوست ميدارد كه سوال كرده شود - وافضل العبادة انتظار الفرج - وافضل
ترين عبادتها انتظار گشايش است يعنى چشم داشتن گشايش از غم واندوه و دراين اشارت ست بصبر وترك شكايت
وبيشك جزاے صبر ثواب آن بيحد واندازه است در قرآن مجيد مذكور ست انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب وبعضى
گفته اند كه اشارت بترك استعجال ست در طلب اجابت دعا - رواه الترمذى وقال هذا حديث غريب - وعن
ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يسأل الله يغضب عليه - كسيكه سوال نكند وخواهش
از خدا خشم مى گيرد وے تعالى بروے از جهت كمال جود ورافت حق به بندگان گفته اند كه چنانكه كسيكه اگر از وے
طلب كنند به درد خشم آيد آنكه اگر سوال نكنند خشم گيرد ومراد ترك سوال بطريق استكبار واستنكاف ست والا عدم
سوال بروجه استسلام ورضا بقضا مقام عالى ست يا مقصود مبالغه است درميان جود ورافت الٰهى چنانچه
اشارت كرديم - رواه الترمذى - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فتح له منكم باب الدعاء
فتحت له ابواب الرحمة - كسيكه گشاده شود براے وے درهاے دعا گشاده ميشود بروے درهاے رحمت واجابت
وما سئل الله شيئا - وسوال كرده نشد از خداے تعالى چيزے يعنى احب اليه يعنى چيزيكه دوست داشته شده
تر ست نزد وے تعالى - من ان يسأل العافية - از سوال كردن عافيت بمعنى صحت ضد مرض آيد ودر حديث بمعنى
سلامت از جميع آفات وعلل وبلاها ومكروهات ظاهره وباطنه در دنيا وآخرت ست واين شامل همه خيرات ست
ودر قواعد الطريقه گفته كه العافية سكون القلب مع الله وهر چه دل با خدا آرام گيرد اگرچه بلا بود عافيت ست
واين عافيت اهل كمال وشامل جميع احوال ست فسأل الله العافية - رواه الترمذى - وعن ابى هريرة رض
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سره ان يستجيب الله له عند الشدائد - كسيكه شاد گرداند او را كه استجابت
كند خداے تعالى دعاے او را نزد بلاهاے سخت فليكثر الدعاء فى الرخاء - پس بايد كه بسيار كند دعا را در نعمت
واين برعكس حال مسرفان ست كه چون بسختى ونشيان برسند دعا كنند وچون دور شود اعراض ورزند - رواه الترمذى
وقال هذا حديث غريب - وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادعوا الله وانتم موقنون بالاجابة - دعا كنيد
خدا را وحال آنكه شما يقين كنندگانيد باجابت - واعلموا ان الله لا يستجيب دعاء من قلب غافل لاه - وبدانيد
كه خداے تعالى قبول نميكند دعا را از دل بى خبر بازے كننده مشغول بغير حق - رواه الترمذى وقال هذا حديث
غريب - وعن مالك بن يسار رض بفتح تحتانيه وتخفيف سين مهمله ودر آخر را - قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا سألتم الله فاسئلوه ببطون اكفكم - چون سوال كنيد از خدا پس سوال كنيد او را بباطن كفهاى دست خود - ولا تسألوه
بظهورها - وسوال مكنيد او را به پشتهاے كف دست زيرا كه سوال به بطون كف صورت طلب ويقين داشتن
باجابت ست وجمع ميان مؤذن بكثرت عطيه است وبه پشت دست سوده ودر استسقا آمده است

که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم به پشتهاے دست اشارت بآسمان کرد و بعضی گفته اند که چون دعا براے طلب چیزی باشد
از جهت حصول نعما مستحب ست که بطون کف بجانب آسمان کند و اگر براے دفع فتنه کند پشتهاے دست بجانب
آسمان کند و کلام درین باب در استسقا گذشت۔ وفی روایة ابن عباس قال سلوا ببطون اکفکم ولا تسألوہ
بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم۔ پس چون فارغ شوید از دعا پس بمالید بکفهاے دست خود روے
خود را از جهت تبرک بانوار اجابت که فائض شده اند و رسانیدن آن بروے که اشرف اعضا و اقرب آنها اولی ست
رواہ ابو داؤد۔ وعن سلمان رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ربکم حیی کریم یستحیی
من عبدہ اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا۔ بدرستیکه پروردگار شما شرمناک و جواد ست شرم دارد از بندۂ
خود چون بردارد بنده هر دو دست خود را بسوے وے که بازگرداند دستهاے بنده را خالی۔ صفر بکسر صاد و سکون فا خالی و اصفار تهیدست و درویش شدن باید دانست که اطلاق حیا و مهربانی و امثال آن از صفات
بر حق سبحانه باعتبار آثار و افعال ست نه مبادی که از قبیل تاثر و انفعال ست۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد
والبیهقی فی الدعوات الکبیر۔ وعن عمر رضی اللہ عنه قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رفع یدیه
فی الدعاء۔ بود آنحضرت که چون برمیداشت هر دو دست خود را در دعا لم یحطهما حتی یمسح بهما وجهه۔ فرو د
نمی آورد هر دو دست خود را تا آنکه مسح میکرد بآنها روے مبارک خود را۔ رواہ الترمذی۔ وعن عائشة
رضی اللہ عنها قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یستحب الجوامع من الدعاء۔ بود آنحضرت که دوست
میداشت دعاها را که جامع مطالب و خیرات دنیا و آخرت بود۔ ویدع ما سوی ذلک۔ و ترک می داد دعاها را
که نه جوامع بودند۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان اسرع الدعاء اجابة دعوة غائب لغائب۔ بدرستیکه شتابترین دعاها از روے اجابت دعاے غائب
مر غائب راست از جهت وجود صدق و اخلاص و محبت دران بی شوب تکلف و ریا۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد
وعن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنه قال استاذنت النبی۔ گفت امیر المؤمنین عمر طلب اذن کردم از نبی
صلی اللہ علیہ وسلم فی العمرة۔ از براے برآوردن عمره۔ فاذن لی۔ پس اذن کرد آنحضرت مرا و رخصت داد
مرا۔ وقال۔ و گفت۔ اشرکنا یا اخی فی دعائک۔ شریک گردان ما را اے برادرک در دعاے خود تصغیر درینجا
براے تعطف و تلطف ست۔ ولا تنسنا۔ و فراموش مکن ما را در وقت دعا۔ فقال کلمة ما یسرنی ان لی بها الدنیا
پس گفت آنحضرت سخنی را که شاد نمی گرداند مرا در بدل آن کلمه اگر تمام دنیا باشد براے من شاید که همین سخن
باشد که مذکور شد یا سخنی دیگر عنایت آمیز زیاده برین سخن گفته باشد۔ رواہ ابو داؤد والترمذی و انتهت
روایته عند قوله ولا تنسنا و تمام شد روایت ترمذی نزد قول آنحضرت ولا تنسنا و این عبارت فقال کلمة الخ

در روایت او نیست - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا ترد دعوتهم - سه کس اند که
رد کرده نمیشود دعای ایشان - الصائم حین یفطر - یکی ازان سه کس روزه دار ست در هنگامی که افطار میکند
والامام العادل - دوم بادشاه دادگستر - ودعوة المظلوم - سوم ازان دعاها که رد کرده نمیشود دعای ستمدیده است
ظاهر عبارت آن بود که گوید والمظلوم یعنی سوم ازانها که رد کرده نمیشود دعای آنها مظلوم ست ولیکن باین عبارت
فرمود از برای اهتمام بشان دعای مظلوم فافهم - یرفعها الله فوق الغمام - برمیدارد دعوت مظلوم را خدای
تعالی بالای ابر کنایت ست از رسانیدن او بجانب فوق و مصعد قبول و اجابت و در بعضی روایات آمده است
که حق تعالی پیدا کرده است غمام فوق سماء چنانکه فرمود ویوم تشقق السماء بالغمام - ویفتح لها ابواب السماء -
وگشاده میشود برای دعوت مظلوم درهای آسمان ویفتح بفتح یا و ابواب بنصب نیز روایت ست یعنی میگشاید
خدای تعالی برای دعوت مظلوم درهای آسمان را - ویقول الرب - ومیگوید پروردگار تعالی -
وعزتی لانصرنک - به بزرگی من سوگند هر آئینه یاری میدهم ترا - ولو بعد حین - واگرچه باشد پس از روزگار
خطاب بمظلوم ست وبکسر کاف تصحیح کرده اند خطاب بدعوت مظلوم و اصل فتح ست - رواه الترمذی - وعنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث دعوات مستجابات - سه دعا مستجابه اند لا شک فیهن - نیست شک
در استجابت این سه دعا - دعوة الوالد - یکی دعا کردن پدر مر فرزند را خواه دعای نیک یا دعای بد و دعای
والده بطریق اولی از جهت وفور شفقت و مهربانی - ودعوة المسافر - دوم دعای مسافر برای خود یا برای
غیر - ودعوة المظلوم - سوم دعای مظلوم - رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه -

الفصل الثالث - عن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیسأل احدکم ربه حاجته کلها - باید که
بخواهد یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را همه - حتی یسأله شسع نعله اذا انقطع - تا آنکه بخواهد ازوی دوال نعل
خود را چون گسسته گردد شسع بکسر شین وسکون مهمله دوال نعل - زاد فی روایة عن ثابت البنانی مرسلا - زیاده
کرده است راوی در روایتی از ثابت بنانی بضم موحده که از تابعین ست بطریق ارسال حتی یسأله الملح -
تا آنکه سوال کند از خدا نمک دیگ را - وحتی یسأله شسعه اذا انقطع - ابو علی دقاق گفته که از نشانهای معرفت آنست
که سوال نکنی حوائج خود را کم یا بیش مگر از خدا چنانکه موسی علیه السلام چون مشتاق رویت شد گفت رب ارنی
انظر الیک وچون محتاج بنان شد گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر - رواه الترمذی - وعنه قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یرفع یدیه فی الدعاء - بود آنحضرت که برمیداشت هر دو دست خود را در دعا -
حتی یری بیاض ابطیه - تا آنکه دیده میشد سفیدی هر دو بغل وی یعنی در بعضی احیان و در بعضی کمتر ازان
برمیداشت ابط بکسر همزه وسکون با وبکسر نیز آمده - وعن سهل بن سعد ان النبی صلی الله علیه وسلم - رفعها ست

از سهل ابن سعد ساعدی که صحابی مشهور است و آخر صحابه است در موت بمدینه - قال کان یجعل اصبعیه حذاء منکبیه ویدعو - گفت بود آنحضرت
که می گردانید انگشتان هر دو دست خود را مقابل دو شانهای خود و دعا می کرد و این مرتبه توسط و اقتصاد است در رفع یدین - وعن السائب
بن یزید عن ابیه - سائب پسر یزید که صحابی مشهور صغیر است و در سال دوم از هجرت زائیده شده و حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش
روایت میکند از پدر خود - ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا دعا فرفع یدیه مسح وجهه بیدیه - بود آنحضرت که چون دعا میکرد پس
بر میداشت هر دو دست خود را مسح میکرد روی مبارک خود را بهر دو دست خود پس مسح وجه بدو دست در صورتی بود که دستها را
بر میداشت و چون بر نمیداشت مسح نمیکرد ولیکن برداشتن دستها از آداب دعاست - روی البیهقی الاحادیث
الثلثة - روایت کرد بیهقی این سه حدیث را که یکی از انس بود و دیگر از سهل و سوم از سائب - فی الدعوات الکبیر
وعن عکرمة عن ابن عباس قال المسئلة ان ترفع یدیک حذو منکبیک - گفت ابن عباس ادب سوال
و دعا این است که بر داری هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود - او نحوهما - یا نزدیک بجانب آنها زیرا که عادت
در شان کسیکه سوال کند چیزی را و به طلبد آن است که فراخ کند کفهای دو دست بجانب مدعو الیه - والاستغفار ان
تشیر باصبع واحدة - و ادب استغفار و طلب آمرزش آن است که اشارت کنی بیک انگشت که سبابه است مقصود
سب نفس اماره و شیطان رجیم است و پناه جستن از شر ایشان بسوی خدا کذا قالوا - والابتهال ان تمد یدیک
جمیعا - و ادب ابتهال آن است که دراز کنی هر دو دست را تمام در قاموس گفته که ابتهال اجتهاد در دعا و خالص
گردانیدن آن و در صحاح آورده ابتهال تضرع قوله تعالی ثم نبتهل ای نخلص فی الدعاء و در مجمع البحار گفته ابتهال
دراز کردن هر دو دست و اصل وی تضرع است و مبالغه در دعا و سوال و طیبی گفته شاید که مراد از ابتهال در حدیث
دفع چیزیست که متصور است از مقابله عذاب پس میگرداند هر دو دست را مانند سپر از اجابت نکرده - وفی روایة قال
و در روایتی این چنین آمده که گفت - والابتهال هکذا - ابتهال اینچنین است - ورفع یدیه - و برداشت هر دو دست
وجعل ظهورهما مما یلی وجهه - و گردانید پشتهای دست را در جانبی که متصل است بروی او را - رواه ابو داود
وعن ابن عمر انه یقول - و روایت است از ابن عمر که وی می گفت - ان رفعکم ایدیکم بدعة - بدرستیکه برداشتن
شما دستهای خود را یعنی بر وجهی که بر میدارید بدعت است و ایشان تا بالای سینه بر میداشتند - ما زاد رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی هذا - زیاده نکرده است آنحضرت برداشتن دستها را برین مقدار یعنی الی الصدر
یعنی تا سینه این تفسیر است از راوی مر آن چیزی را که کرد ابن عمر و اشارت کرد بآن بقول خود هذا یعنی سنت
برداشتن دستها است تا سینه نه بالای سینه طیبی گفت که انکار ابن عمر بر قوم در غالب احوال ایشان است
در دعا و سوال و فرق ناکردن ایشان در حالات که برای امری تا سینه بر دارند و بالای سینه تا دوشها برای
امری دیگر و بالای دوشها برای امری دیگر فافهم - رواه احمد - وعن ابی بن کعب قال کان رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم اذا ذکر احدا فدعا له بدا بنفسه - بود آنحضرت چون یاد می کرد یکی را پس دعا می کرد او را آغاز می کرد
بدعا برای خود چنانکه می گفت اللهم اغفر لی ولفلان وظاهر حدیث دران ست که ابتدا بنفس مخصوص بدعای مغفرت
نیست بلکه در همه دعا نخست برای خود می کرد پس از ان برای وی - رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب
صحیح - وعن ابی سعید الخدری رض ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من مسلم یدعو بدعوة لیس فیها اثم ولا قطیعة
رحم - نیست هیچ مسلمانی که دعا کند بدعائی که نیست دران دعا گناه و نه بریدن خویشی - الا اعطاه اللہ بها احدی
ثلاث - مگر آنکه بدهد او را خدای تعالی بآن دعا یکی از سه خصلت - اما ان یعجل له دعوته - یا آنکه شتابی میکند
برای وی اجابت دعای او را یعنی درین جهان میدهد - واما ان یدخرها له فی الآخرة - ویا آنکه نگاه میدارد
دعوت او را ذخیره می کند برای وی تا دهد در آخرت - واما ان یصرف عنه من السوء مثلها - ویا آنکه بگرداند
از وی از بدی مانند دعائی که کرده است - قالوا اذا نکثر - گفتند صحابه اکنون که دانستیم که دعا البته مستجاب ست
بیکی ازین سه طریق اکثار میکنیم و بسیار میکنیم دعا را - قال - گفت آنحضرت - اللہ اکثر - فضل خدا و ثواب وی
بیشتر ست به بسیاری دعای شما تنگی نمی آرد در ثواب وی و در خزانه فضل وی که بدهید آنچه میخواهید
رواه احمد - وعن ابن عباس رضی اللہ عنهما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خمس دعوات یستجاب لهن -
گفت پنج دعاست که قبول کرده میشود آنها را - دعوة المظلوم - یکی دعای ستمدیده حتی ینتصر - تا آنکه انتقام میکشد
حق تعالی از ستم کننده - ودعوة الحاج حتی یصدر - دوم دعای قصد کننده حج تا آنکه رجوع کند و باز آید بمنزل
خود - ودعوة المجاهد - سوم دعای کارزار کننده بکافران و برآینده از خانه برای آن حتی یقعد - بنشیند تا آنکه
گرمی کند اسباب و آلات آن یعنی فارغ میگردد از جهاد و در بعضی نسخ یقعد بقاف و عین تا آنکه می نشیند از کارزار و در
بعضی یقفل بقاف وفا آنکه باز می آید بخانه وقفول بمعنی رجوع ست - ودعوة المریض حتی یبرأ - وچهارم دعای بیمار
تا آنکه به گردد - ودعوة الاخ لاخیه بظهر الغیب - وپنجم دعای برادر مسلمان برای مسلمان دیگر غایبانه - ثم قال
پس گفت آنحضرت - واسرع هذه الدعوات اجابة - وشتابترین این دعاها از روی اجابت - دعوة الاخ لاخیه بظهر الغیب

رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

باب ذکر اللہ عز وجل والتقرب الیہ

بدانکه ذکر بدل میباشد و بزبان و افضل آن ست که بزبان و بدل هردو باشد و اگر بیکی باشد پس
بدل تنها فاضلتر ست این چنین گفت نووی در شرح مسلم ونیز گفته که ذکر حق سبحانه دو نوع ست ذکر قلب و
ذکر لسان باز ذکر قلب دو نوع ست که یکی از دیگری ارفع و اجل و آن تفکر در عظمت خدا ست و جلال وی
و جبروت و ملکوت و آیات وی در ارض و سموات و این را ذکر خفی گویند و در حدیث آمده که خیر الذکر الخفی

دوم ذکر وے بقلب نزد امر و نہی وے تعالی و تقدس انتہی و بعضی فقہا گویند که ذکر نباشد مگر بزبان و ادنی مرتبۂ وی
آن ست که بشنود اند خود را بر قول مختار بنا بر آن معتبر نیست چنانکه در قرأت در طلاق و عتاق و آنچه بدل ست آن فعل
قلب ست از قسم علم و تصور و ذکر نیست چنانکه قرأت نیست و ذکر نام چیزی ست که فعل لسان ست و معلوم نیست
که مقصود ایشان چیست اگر مراد آن ست که فعل قلب را ذکر در لغت نام نیست پس این خلاف چیزے ست
که در کتب لغت ست در صحاح و قاموس گفته است که ذکر ضد نسیان ست و این خود فعل قلب ست قسم آنچه فعل
لسان ست آن را نیز ذکر میگویند پس لفظ ذکر مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن مجید میفرماید
واذکر ربک اذا نسیت پس ذکر بمعنی قول و کلام نیست و اگر بمعنی کلام باشد کلام نیز نفسی و لفظی ست پس چرا ذکر نیز
قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد آنست که فضائل و خواص که وارد شده است در شان ذکر و مترتب میگردد بر فعل
لسان ثابت نیست مر چیزے را که فعل قلب ست و مترتب نیست بران این نیز قولی بی دلیل ست و چرا نباشد بعد
از آنکه ذکر نام وے باشد و اگر مراد آن ست که افضل آن ست که بزبان باشد با مواطات قلب آن سخن دیگر ست
و نزاع دران نیست و نزد مشایخ طریقت قدس الله اسرارہم ذکر دو نوع ست قلبی و لسانی و اشرف قلبی اقوی و اعظم
و اکثر از ذکر لسانی ست بلکه بحقیقت ذکر قلبی ست و حقیقت ذکر نزد ایشان نسیان ماسوی الله و قیاس
بر قرأت و عتاق فاسد ست زیرا که در شرع صریحاً ثابت شده است که اینها فعل لسانند و مترتب نمیشود حکم
بران بدون فعل لسان و ذکر اینچنین نیست و شاید که مقصود ایشان آن ست که معتبر در اذکار وارده که در شرع
وارد شده اند چنانکه تسبیح و تحمید و تکبیر در نماز و بعد از نماز و امثال آن فعل لسان ست و مترتب نمیگردد ثواب
بران مگر بفعل لسان چنانکه در قرأت در نماز و دلالت میکند برین معنی کلام جزرے در اول حصن حصین نیز ظاہر سیاق
کلام آنکه یاد کردن بدل اصلا ذکر نگویند و یاد خدا نه اند و ثواب و نتیجه بران مترتب نیست محل نظر ست والله اعلم
دیگر آنکه جهر بذکر مشروع ست یا بدعت چنانکه در حدیث آمده است که من ذکرنی فی ملأ مقابل من ذکرنی فی نفسه و از دلائل
آن ست قول حق سبحانه و تعالی کذکرکم آباءکم ابن عباس میگوید بشناختم من بر گشتن مردم را از نماز در عهد رسول الله
صلی الله علیه وسلم مگر بذکر رواه البخاری و جهر بذکر در تکبیرات عید و در اداے صلوٰة و صفا و مروه و منا و حج آن
نیز دلیل آن ست تا آنکه در حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقتیکه بلند کردند صحابه آوازها را خود را بتکبیر و جهر باد
بر آوردند ایها الناس اربعوا علی انفسکم فانکم لا تدعون اصم و لا غائبا گفته بود مر ایشان را مرحمت و آسانی کنید بر نفسهای
خود زیرا که شما نمیخوانید کر و غائب را پس ازین ارشاد دلالت دارد که منع از جهت شفقت ست نه از جهت عدم
جواز و بتحقیق جهر کرده است آنحضرت باذکار و ادعیه در مواطن کثیره چنانکه در حفر خندق و حمل سنگ و خشت
برای مسجد و جز آن و همچنین آنچه آمده است از سلف صحابه و من بعدهم و همه اینها دلالت دارد بر جواز جهر

و اجتماع برائے ذکر ولیکن اینها در قضایائے مخصوصه است احتمال اختصاص آن مواضع که واقع اند دران موارد پس اگر نظر کرده بجانب معنی و علت اجازت کرده اند علی العموم و آنکه نظر بر خصوص کرده قصر کرده اند اینها بر موارد پس و طریق اول انسب است بمقاصد شرع و مطالب آن پس ظاهر گشت از آنچه مذکور شد صحت آنچه استحسان کرده اند بعضی مشائخ صوفیه آن را از اجتماع برائے ذکر و حزب واحد و حلقه بستن برائے آن و حلق الذکر که در حدیث واقع شده است بحث آنست اما مذهب مالک کراهت است از جهت عدم عمل سلف از صحابه و تابعین بدان و از جهت سد ذرائع تا زیاده بران نکنند و تجاوز از حد نکنند و بعضی از متاخرین از مشائخ شاذلیه قدس الله اسرارهم گفته اند که این اجتماع و تحلیق از برائے اذکار و احزاب از رسوم و بدع است که تعیین سنت نسک بدان از جهت فوات حقائق و دیانت در دین از منه و اگر بدعت است مختلف فیه است و نهایت آن قول بکراهت است پس صحیح است عمل بدان بقول کسیکه قائل بدان و شاید که شارع ترغیب کرده باشد دران برائے جماعتیکه بعد از صدر اول پیدا شدند از جهت احتیاج ایشان بدان و گاہے مختلف می گردد حکم بإباحت و ندب باختلاف ازمنه و امکنه بلکه باختلاف اشخاص پس متعین شد قول بجواز آن با رعایت شروط و آداب دران مذکور است و بسد اصح خود و الله اعلم و منه التوفیق

الفصل الاول عن ابی هریرة و ابی سعید رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یقعد قوم یذکرون الله ـ نه نشینند هیچ گروهے در حالیکه ذکر میکنند خدا را ـ الا حفتهم الملائکة ـ مگر آنکه گرد آیند و گرد گیرند و احاطه میکنند ایشان را فرشتگان ـ و غشیتهم الرحمة ـ و میپوشد ایشان را انوار و آثار رحمت ـ و نزلت علیهم السکینة ـ و فرود مے آید بر ایشان آرام و حضور و آنچه حاصل میشود دران وقت از نورانیت و طمانینت و حضور قلب و جمعیت و ذوق و شوق اثر آن ست و تحقیق در معنی سکینه در فصل اول از کتاب علم و فضائل قرآن گذشت ـ و ذکرهم الله فیمن عنده ـ و یاد میکند این قوم را خداے تعالی در آن جماعت که نزد او اند و مقربان جناب قدس اند از جهت مباهات و مفاخرت کردن با ایشان در اظهار فضل و کرامت آدمیان بملائکه زیرا که دعوی میکردند تسبیح و تقدیس برائے خود و فساد و سفک دماء برائے آدمیان ـ رواه مسلم ـ و عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسیر فی طریق مکة ـ بود آنحضرت که سیر میکرد و میرفت در راه مکه که از مکه بمدینه مے آمد ـ فمر علی جبل یقال له جمدان ـ پس گذشت آنحضرت بر کوهے که گفته میشود مر او را جمدان بضم جیم و سکون میم و دال مهمله نام کوہے ست نزدیک مدینه بمسافت یک شب ـ فقال ـ پس گفت آنحضرت ـ سیروا هذا جمدان ـ سیر کنید و تیز روید این جمدان ست نزدیک ست بمدینه سبق المفردون ـ بفتح تا و تشدید را بکسر و فتح و بسکون فا و تخفیف را بکسر و فتح یعنی پیشی گرفتند و تنها روندگان و جدا کنندگان خود را از قوم آنحضرت یا اصحابه از سفر بمدینه می آمدند چون نزدیک رسیدند بعضے از ایشان مشتاق شدند بوطن و باهل و عیال خود و جدا شدند و بشوق و ذوق تمام بسوے منازل

بودور آمدند جماعۃ دیگر بے شوق ونشاط بجال خود ماندند پس آنحضرت آن جماعت گفت شما نیز سیر کنید و تیز روید
کہ منازل نزدیک رسید و مفردان پیشی کردند۔ قالوا۔ گفتند این جماعت۔ وما المفردون۔ وچیستند مفردان
یا رسول اللہ۔ ظاہر آن بود کہ می گفتند کیستند مفردان وچہ کسانند ایشان ولیکن سوال از حقیقت مفردان
وماہیت کردند گویا کہ ایشان دریافتند کہ مقصود آنحضرت ہمین اشخاص کہ پیشتر تیز رفتند نیستند آنہا خود
معلوم اند کہ چہ کسانند پس آنحضرت بجانب حقیقت رفتہ تفسیر مفردان کرد۔ قال الذاکرون اللہ کثیرا والذاکرات
فرمود مفردان آن مردانند کہ ذکر کنندہ اند خدا را بسیار وآن زنانند کہ ذکر کنندہ اند خدا را بسیار یعنی آنہا کہ خالص
جدا کردہ اند خود را یا خالص کردہ شدہ اند برای عبادت خدا و خلوت گزیدہ اند بذکر وے سبحانہ از مردم وگوشہ گرفتہ اند از خلق
ومنقطع شدہ اند از ما سوائے حق وترک دادہ اند صحبت دوستان را وترک کردہ اند اسباب وشہوات را ومشغول شدہ اند
بذکر وے تعالی واین مقام تفرید ست کہ اشارت میکند بوے قولہ تعالی وتبتل الیہ تبتیلا وبعضی گفتہ اند کہ مفردون
موحدانند کہ غیر خدا را نمیدانند۔ وغیر وی را بدیدۂ شہود نمی بینند ویکی میگویند ویکی می بینند وخالص شدہ اند از سوائے
ذکر حق بکلیت خود ودر مشارق مے گوید کہ فرد الرجل میگویند وقتیکہ تفقہ کند وپس از ان گوشہ گیرد از مردم وخلوت
گزیند بعبادت خدا و مراعات امر ونہی کند واشتغال بذکر وے سبحانہ ودر قاموس نیز مثل این گفتہ۔ رواہ مسلم۔
ودر روایتے دیگر اینچنین آمدہ المستہترون وبعضی الذین اہتروا فی ذکر اللہ آن کسانیکہ شیفتہ وحریص شدہ اند
در یاد خدا ومستہتر کسی را گویند کہ مولع شدہ است بکسی وبچیزیکہ سخن نمیکند مگر بوے ویاد نمی کند جز آن یضع الذکر
عنہم اثقالہم فرود می نہد ذکر از ایشان بارہاے گناہ ایشان را فیأتون یوم القیمۃ خفافا پس می آیند روز قیامت
سبکبار وسبک تعلق انتہی ودر حدیث آمدہ است کہ فقراء روز قیامت در محشر با اسلحہ خود بر زانو نشینند وگویند با ایشان
چہ اینجا نگاہداشتہ اید وچہ چیز محاسبہ از حساب وکتاب ما را امر کنید کہ برویم ودر بہشت در آئیم واینجا
بیاساییم چنانکہ در باب فضل الفقراء بیاید۔ وعن ابی موسی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل الذی
یذکر ربہ والذی لا یذکر ربہ مثل الحی والمیت۔ روایت است از ابی موسی اشعری کہ گفت گفت آنحضرت حال وقصہ
آن کسی کہ یاد مے کند پروردگار خود را وآن کسیکہ یاد نمی کند پروردگار خود را ہمچو حال زندہ ومردہ است
ذاکر زندہ حی است وظہور آثار روحانیت از معرفت وذوق وشوق ومحبت مانند ظہور آثار وافعال جسمانیت دارد
در حے وغیر ذاکر برعکس آن بیت زندگانی نتوان گفت حیاتیکہ مراست زندہ آنست کہ با دوست وصالی
متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللہ تعالی انا عند ظن عبدی بی
گفت آنحضرت میگوید خداے تعالی من نزدیک گمان بندۂ خودم کہ بمن دارد یعنی اگر امید آمرزش گناہ او دارد وچون طلب
آمرزش کند وقبول میکنم توبۂ او را چون توبہ کند وبا اینکہ گمان اجابت میکنم وقتیکہ دعا کند وکفایت میکنم

تا بخشش او وقتیکه طلب کند کذا قیل واصح آنست که مراد باین رجا ست وامید واری عفو وکرم پس اگر عفو امید دارد
عفو میکنم واگر عقوبت گمان میبرد عقوبت میکنم اشارت ست بترجیح جانب رجا وگفته اند که حقیقت رجا آنست
که عمل کند وخیر بجا آرد وامید قبول دارد واگر هیچ عمل نکند وعصیان وتمرد ورزد واستغفار نیارد وتوبه
نکند وچشم نگاه دارد آن آرزوی محض ست واین صورت فرق ست بر هر تقدیر از لطف وکرم خدا نا امید
نباید بود بیت نا امید از در لطف تو کجا باید رفت + تو چنان ست که درگاه ترا ثانی نیست + وبعض گفته اند
که مراد بظن اینجا علم یقینی ست یعنی من نزد یقین بنده ام وعلم وی آنکه بازگشت وی بسوی من ست وحساب
وی بر من وآنچه تقدیر کرده ام من برای وی از خیر وشر البته شدنی ورسیدنی ست یعنی چون متمکن گردد
بنده در مقام توحید قرب یگند یعنی چنانکه هرچه دعا کند اجابت می کنم یا مراد بعلم او ست تا آنکه من با ویم
چون یاد میکند مرا یا آنکه من قریب امیدم او بعمل او نهان یا آشکارا واین معنی با بعد وی تفصیل وتفسیر
میشود مراورا چنانکه فرموده وانا معه اذا ذکرنی - یعنی با بنده ام وقریب اویم بتوفیق ومعونت ودر آوردن
نور حضور وشهود در دل وی وقتیکه یاد می کند مرا - فان ذکرنی فی نفسه - پس اگر یاد کند وی مرا در ذات
خود یعنی پنهان - ذکرته فی نفسی - یاد میکنم من اورا در ذات خود یعنی پنهان میدهم ثواب اورا ومتولی میشوم
ثواب خود اثبات آنرا چنانکه نمیداند آنرا هیچکس نه فرشته ونه غیر وی کذا قالوا - وان ذکرنی فی ملأ
ذکرته فی ملأ خیر منهم - واگر یاد کند مرا در جماعتی از آدمیان ذکر کنم اورا در جماعتی بهتر ازان جماعت که جماعت
ملائکه مقربین باشند در ملأ مشتق ست ... وملأ اشراف قوم ورؤساے ایشان را گویند وشک نیست که مرحق سبحانه
را کلام ست نفسی ولفظی چنانکه در جاے خود تحقیق کرده شده است پس ذکر میکند بنده خود را بعبد در کلام
والا محذور نیه وثواب لازم ذکر او ست سبحانه واثر آن ست وقاضی عیاض گفته که محتمل ست بودن ذکر محمول
بر ظاهر حقیقت الکلام وتشریف وے سبحانه مر بنده خود را ودرین حدیث دلیل ست بر جواز ذکر جهر چنانکه گذشت ماند
آنکه باین حدیث استدلال میکنند بر افضلیت ملائکه از بشر طیبی گفته که مراد از ملأ ملائکه مقربین وارواح مرسلین اند
نه ملائکه فقط پوشیده نماند که هنوز اشکال باقی ست بدانکه در مجلس شریف صلی الله علیه وسلم مگر آنکه گویند که روح
مقدس آنحضرت در ملائکه درانوقت بوده است وبهمین سبب آن ملأ خیر شد وآنرا خیر نامیده اند ولازم نیست
که دروقت ذکر آنجا باشند فافهم واحسن آن ست که گفته شود که خیریت از جهت نزاهت وتقدس وقرب و
خلوص ست مر ملأ اعلی را واین منافات ندارد بافضلیت بشر را از جهت کثرت ثواب بجهت تعبد باوجود موانع
... این ست آنچه بعضی گفته که خیریت بجهت بودن ایشان ست نزد خدا عز وجل وبودن
... ایشان چنانکه قول وے تعالی ان الذین عند ربک لا یستکبرون وقول وے سبحانه انی معکم عندیت

رمیت اگرچہ شامل و ثابت ست مر بشر را لیکن ملائکہ را اقدم و اسبق ست در ظہور سلطان سبوحیت و انوار قدس در
عالم ملکوت اکثر و اظہر ست اگرچہ بشر افضل و اشرف ست از وجہ دیگر بیست و تصریح کردہ اند باختلاف جہتین بسیارے
از علما واللہ اعلم۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللہ من جاء بالحسنۃ
فلہ عشر امثالہا۔ گفت ابوذر گفت آنحضرت کہ میگوید خداے تعالے کسیکہ بیارد نیکی را و عمل نیک کند یعنی مر او راست
دہ چندان ثواب کہ کم ازین نیست۔ وازید۔ و بیشتر ہم میدہم ہر کرا خواہم بہ اندازہ صدق و اخلاص در عمل تا کہ
ہفتصد ہم واقع شدہ است۔ ومن جاء بالسیئۃ فجزاء سیئۃ مثلہا۔ و کسیکہ بیارد بدی را پس پاداش بدی مانند
اوست یعنی یک بدی۔ او اغفر۔ یا می آمرزم و اصلا جزا نمیدہم مقصود بیان فضل و کرم اوست تعالے
شانہ و فضل دیگر آنکہ میفرماید۔ ومن تقرب منی شبرا۔ و کسیکہ نزدیکی جوید از من مقدار یک شبر۔ تقربت منہ ذراعا
نزدیکی جویم من بسوے وے مقدار ذراع۔ ومن تقرب منی ذراعا تقربت منہ باعا۔ و کسیکہ نزدیکی جوید بسوے من
یک ذراع نزدیکی جویم من بسوے وے مقدار باع یعنی اگر کسے عمل کند کہ بجا ہر موجب قرب درگاہ میشود بجزا
آن زیادہ انہان و ہم فرما دہ گردانم قرب او را بدرگاہ خود و انچہ مستحق و مستوجب آن ست شبر بکسر شین و سکون
با یک بدست و ذراع یک ارش دست و باع تو لاج کذا فی الصراح و در قاموس گفتہ کہ شبر ما بین اعلی ابہام و اعلی
خنصر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع وسطی و باع قدر یدین۔ ومن اتانی یمشی اتیتہ ہرولۃ۔ و کسیکہ بیاید مرا
روان می آیم من او را دوان و ہرولہ بفتح ہا و سکون را و فتح واو نوعی از رفتار و دویدن کذا فی الصراح
و فی القاموس ہرولہ میان رفتن و دویدن و این کنایۃ ست از سبق رحمت خداوند تعالی و قرب وے
از بندگان و زیادت ثواب و عطا و فضل وے تعالی بر طاعات و اعمال ایشان۔ ومن لقینی بقراب الارض
خطیئۃ لا یشرک بی شیئا۔ و کسیکہ پیش آید مرا بمقدار زمین یعنی پرے آن از روے گناہان در حالیکہ انباز نمی گرداند
بمن چیزے را۔ لقیتہ بمثلہا مغفرۃ۔ پیش می آیم او را بمانند آن از روے آمرزیدن قراب بضم و کسر چیزے
کہ قریب مقدار وے باشد۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان اللہ تعالی قال۔ گفت آنحضرت کہ خداے تعالی گفت من عادی لی ولیا فقد اذنتہ بالحرب۔ کسیکہ
دشمن دارد دوستی از دوستان مرا پس بتحقیق می آگاہانم و خبر میکنم او را بجنگ دشمن و ولی از ولایت ست
بمعنی محبت و نصرت یا از تولیت امور۔ وما تقرب الی عبدی بشئی احب الی مما افترضت علیہ۔ و نزدیکی نجست بسوے
من بندہ من ہیچ چیزے کہ محبوب تر ست بسوے من تقرب او بوے از چیزیکہ فرض گردانیدہ ام بر وے یعنی تقرب
باداے فرائض محبوب تر ست نزد من از تقرب بنوافل چہ اداے فرائض محبوب ست و مرضی خداے سبحانہ ست
نزد وے سبحانہ و تقرب بنوافل نیز نتیجہ عالی و درجہ عظیم دارد از جہت بودن نوافل متمم و مکمل فرائض۔ وما یزال

عبدے تقرب الی بالنوافل و همیشه است بنده من که نزدیکی میجوید بسوے من بنوافل یعنی بعباداتیکه واجب نیستند
حتی احببته تا آنکه دوست میدارم من آن بنده را. فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به پس چون دوست
میدارم او را میباشم من شنوائی وے که میشنود بآن. وبصره الذی یبصر به و میباشم بینائی وے که می بیند
بآن. ویده التی یبطش بها ومیباشم دست آن بنده که میگیرد بآن بطش در اصل حمله کردن وسخت گرفتن است
ومراد اینجا مطلق گرفتن است. ورجله التی یمشی بها. ومی باشم پائے وے که راه می رود بآن ودر بعضی روایات
وفؤاده الذی یعقل به ومیباشم دل وے که ادراک می کند بآن ولسانه الذی یتکلم به وزبان وے که سخن میکند
بآن ودر آخر این حدیث در بعضی روایات این نیز زیاده میکنند که فبی یسمع پس بمن میشنود وبی یبصر وبمن می بیند
وبی یبطش وبمن میگیرد وبی یمشی وبمن میرود یعنی نمی شنود ونمی بیند ونمی گیرد ونمی رود بسوے چیزے مگر آنکه
ملحوظ ومقصود وے رضاے حق وطاعت اوست ونشنود ونبیند وے غیر ذات مقدس من است واول این مرتبه
عمل است از جهت امتثال امر وے ونیت تقرب بسوے وی سبحانه تعالی وآخر وے فنا در توحید ومر این کلام
را بیانے است که در شرح فتوح الغیب آورده شده است ودر شرح نیز چیزے ازان مذکور است وچون بنده باین
مرتبه رسید مستجاب میشود دعاے وے البته از جهت فنا ... ارادت وتحقق عبودیت چنانکه فرموده ان سالنی
لاعطینه واگر سوال کند وطلبد این بنده از من هرآئینه میدهم او را مطلوب او ومسئول او را. ولئن استعاذنی
لاعیذنه واگر پناه جوید آن بنده از شر چیزے البته پناه میدهم او را واین اظهر است از روے معنی اگرچه
اول اشهر است از جهت روایت. لاعیذنه هرآئینه پناه میدهم او را ... پناه وافتتاح کلام بذکر ولایت و
محبت بود وختم کرد بانچه نیز ناظر بدین معنی است وگفت وما ترددت عن شیء انا فاعله. ومتردد نمیشوم وتوقف
نمی کنم از چیزے که من کننده آنم. ترددے عن نفس المومن همچو تردد من از قبض کردن جان مومن
یکره الموت که ناخوش میدارد مومن مرگ را بحکم طبیعت. وانا اکره مساءته ومن ناخوش میدارم اندوهگین کردن
او را ودر بعضی نسخ ولابد له منه وچاره نیست او را از مرگ یعنی من بجهت محبتی که بنده خود دارم تردد میکنم در
میرانیدن او بسبب آنکه ناخوش میدارد او را ... مرگ چاره نیست والبته باید مرد وآن نیز موصل است بکرامات
ودرجات عالی که حضور جناب قرب ورضوان است ... بدانکه اطلاق تردد در شان پروردگار
تعالی وتقدس جائز نیست زیراکه آن عبارت است از تعارض دو راے وترادف دو خاطر متعلق بفعل وترک
واطلاق آن بروے تعالی باعتبار غایت ومنتها است که توقف وتانی است همچنین سائر صفات مخلوقین که اسناد آن
بدرگاه عزت میکنند مثل غضب وحیا ومکر وجز آن ومعنی آن است که من تاخیر میکنم وتوقف مینمایم در امر وے
مثل درنگ وتوقف شخص متردد در کارے مگر در قبض روح بنده مومن که توقف میکنم دران تا آسان گردد

موت بہر چیز مائل گردد دل وی بآن و مشتاق گردد بدان پس متحقق گردد بدان و رسیدن مقربین و جاے گیر و در اعلی علیین
و توریشتی گفتہ کہ مراد بتردد ازالہ کراہت موت ست از بندۂ مؤمن بلطائف کہ پیدا می کند وے تعالی و ظاہر میگرداند
بران بندہ تا برود کراہتی کہ در نفس اوست بجہت آنکہ متحقق میگردد نزد وے از بشارت بہ رضوان حق و کرامت
وے و متقدم میشود این حال را از احوال کثیرہ از مرض و ہرم و فاقہ و جا ماندگی و شدت بلا کہ آسان میگرداند
بر وے مفارقت دنیا را و قطع میکند از دنیا علاقۂ او را تا آنکہ نا امید میشود از وے و امیدوار می گردد انچہ نزد
خدست و مشتاق می گردد بدار کرامت و نعیم باقی تدریج باسباب مذکورہ پس وے تعالی تعبیر کرد ازین فعل خود
بہ تردد فافہم۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ ملائکۃ یطوفون فی الطرق۔ بدرستیکہ مر خدا
تعالی را فرشتگانند کہ مے گردند در راہہا گرد خانہا یلتمسون اہل الذکر۔ میجویند خداوندان ذکر را۔ فاذا وجدوا
قوما یذکرون اللہ تنادوا۔ پس چون می یابند گروہے را کہ ذکر میکنند خدا را آواز میدہند و میخوانند یکدیگر
را و میگویند۔ ہلموا الی حاجتکم۔ بیائید بسوے حاجت خود کہ می جستید۔ قال۔ گفت انحضرت فیحفونہم باجنحتہم
الی السماء الدنیا۔ پس گرد اگرد می گیرند اہل ذکر را ببالہاے خود تا آسمان کہ پایان تر و نزدیکتر ست۔ قال۔
گفت انحضرت کہ چون میروند فرشتگان بدرگاہ عزت۔ فیسألہم ربہم وہو اعلم بہم۔ پس می پرسد فرشتگان را پروردگار
ایشان و حال آنکہ وے تعالے داناترست بحال ایشان و فائدۂ سوال اظہار شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و
تقدیس ایشان ست و تعریض بملائکہ کہ بفساد و فسق ایشان گواہی میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند
می پرسد پروردگار تعالی۔ ما یقول عبادی۔ چہ میگویند و چہ میکنند بندگان من۔ قال۔ گفت انحضرت یقولون
میگویند فرشتگان در جواب سوال رب العزت یسبحونک ویکبرونک ویحمدونک ویمجدونک۔ بپاکی و بزرگی و ثنا
و عظمت یاد مے کنند ترا۔ قال۔ گفت انحضرت فیقول۔ پس میگوید پروردگار تعالی۔ ہل راونی۔ آیا دیدہ اند
ایشان مرا۔ قال۔ گفت انحضرت۔ فیقولون۔ پس میگویند فرشتگان۔ لا واللہ ما راوک۔ ندیدہ اند ترا سوگند
بخدا۔ قال فیقول۔ گفت انحضرت پس میگوید خداے تعالی۔ کیف لو راونی۔ چگونہ بود حال ایشان اگر بہ بینند مرا۔
قال۔ فیقولون۔ گفت انحضرت صلعم پس میگویند فرشتگان۔ لو راوک کانوا اشد لک عبادۃ۔ اگر ببینند ترا
میبودند سخت تر در عبادت کردن مر ترا واشد لک تمجیدا۔ و سخت تر در تعظیم کردن و بزرگی داشتن مر ترا۔
و اکثر لک تسبیحا۔ و اکثر و بیشتر در تسبیح کردن مر ترا۔ قال۔ گفت انحضرت۔ فیقول۔ پس میگوید اللہ تعالی۔
فما یسالونی۔ پس چہ چیز میخواہند۔ قالوا۔ میگویند فرشتگان۔ یسالونک الجنۃ۔ میخواہند از تو بہشت را۔ قال یقول
گفت انحضرت میگوید حق تعالے۔ وہل راوہا۔ آیا دیدہ اند بہشت را۔ فیقولون لا واللہ یا رب ما راوہا۔ پس میگویند
فرشتگان نہ سوگند ست اے پروردگار ندیدہ اند بہشت را یعنی ایمان ایشان بجنت بغیب ست و با وجود

برتقین ثابت اند بخلاف ملائکه که ایمان ایشان عیانی ست - قال یقول - گفت آنحضرت میگوید وے تعالی - فکیف
لو راوها - پس چگونه بود حال ایشان اگر ببینند بهشت را - قال یقولون لو انهم راوها کانوا اشد علیها حرصا - گفت
آنحضرت میگویند فرشتگان اگر ببینند بهشت را باشند سخت تر از روے حرص کردن بدان - واشد لها طلبا -
و باشند سخت تر از روے طلب مر آنرا - واعظم فیها رغبة - و باشند بزرگتر از روے رغبت کردن دران -
قال فمم یتعوذون - گفت آنحضرت پس از چه چیز پناه میجویند - قال یقولون من النار - گفت آنحضرت میگویند
فرشتگان پناه میجویند از آتش دوزخ - قال یقول فهل راوها - گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آیا دیده اند آتش را
قال یقولون - گفت آنحضرت میگویند فرشتگان - لا واللہ یا رب ما راوها - ندیده اند آتش را قال یقول فکیف
لو راوها - گفت آنحضرت میگوید وے تعالی پس چگونه بود حال ایشان اگر بود که ببینند آتش را - قال
یقولون لو راوها - گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر بود که ببینند آتش را - کانوا اشد منها فرارا - باشند سخت تر از روے
گریختن از آتش - واشد لها مخافة - و باشند سخت تر از روے ترسیدن مر آتش را - قال - گفت آنحضرت
فیقول - پس میگوید پروردگار تعالی - فاشهدکم انی قد غفرت لهم - پس گواه میگیرم شما را که بدرستیکه من تحقیق
آمرزیدم ایشان را - قال فیقول ملک من الملائکة - گفت آنحضرت پس میگوید فرشته از فرشتگان - فیهم فلان
لیس منهم - در میان ایشان فلان ست که نیست از ایشان و نیست ذکر کننده - انما جاء لحاجة - نیامده آن فلان
مگر از جهت کارے که احتیاج بدان داشت - قال هم الجلساء لا یشقی جلیسهم - میگوید حق سبحانه تعالی ایشان را که اینها
قوم همنشینانند که بدبخت نمیشود همنشین ایشان اگرچه برائے کار دیگر بیاید و هم کار ایشان نباشد یعنی بخشیدم
وآمرزیدم آنرا نیز - همنشینی اولیا چون کیمیا ست - کیمیائی خود بایں خوبی کجا ست - رواه البخاری
وفی روایة مسلم قال ان لله ملائکة سیارة - گفت آنحضرت بدرستیکه مر خدای را فرشتگانند سیر کننده و گردنده
در زمین - فضلا - بضم فا و سکون ضاد و ضم آن جمع فاضل و در بعضی نسخ فضلاء بروزن فقهاء و علما گفته اند که اگرچه در
ذات خود این لفظ صحیح ست الا انجا وهم ست - یتتبعون مجالس الذکر - طلب میکنند مجلسهائے ذکر را - فاذا وجدوا
مجلسا فیه ذکر قعدوا معهم - پس چون مے یابند مجلسی را که در وے ذکرست می نشینند با ذکر کنندگان - وحف بعضهم بعضا
باجنحتهم - و گرد میکنند یعنی فرشتگان بعضی را بالهائے خود - حتی یملئوا ما بینهم و بین السماء الدنیا - تا آنکه پر میکنند
فضائے راکه میان ایشان و میان آسمان پایان ترست - فاذا تفرقوا - پس وقتیکه پریشان میشوند و جدا
میشوند ذاکران - عرجوا - بالا می برایند فرشتگان - وصعدوا الی السماء - و میروند تا آسمان - قال - گفت آنحضرت
فیسالهم الله - پس مے پرسد فرشتگان را خدائے تعالی - وهو اعلم بهم - و حال آنکه وے تعالی داناتر ست
بفرشتگان و در بعضی نسخ باحوالهم - من این جئتم - از کجا می آئید - فیقولون - پس میگویند فرشتگان

حفّنا من عند عبادك في الارض ـ می آئیم ما از نزد بندگان تو که در زمین اند یسبحونک ویکبرونک ویہللونک ویحمدونک وبعضی نسخ یحمدونک ویذکر
میکنند ترا بانواع اذکار ـ ویسألونک ـ ودعا وسوال میکنند ترا ـ قال میگوید پروردگار تعالی وتقدس ـ ماذا یسألونی چہ چیز
سوال میکنند مرا ـ قالوا یسألونک جنتک میگویند فرشتگان سوال میکنند ترا بہشت ترا ـ قال میگوید حق تعالی ـ هل رأوا جنتی
آیا دیده اند بہشت مرا ـ قالوا لا ای رب ـ میگویند فرشتگان ندیده اند ای پروردگار من ـ قال کیف لو رأوا جنتی میگوید پروردگار
چگونه بود حال ایشان اگر ببینند بہشت مرا ـ قالوا ویستجیرونک میگویند فرشتگان طلب امن میکنند از تو وپناه میجویند بتو ـ قال میگوید
پروردگار ومما یستجیرونی واز چه چیز طلب امن وپناه میکنند بنون مشدده ودر بعضی نسخ بدون نون ست ـ قالوا من
نارک ـ میگویند فرشتگان طلب امن وپناه می کنند از آتش تو وعذاب تو ـ قال میگوید پروردگار ـ
وهل رأوا ناری ـ آیا دیده اند آتش مرا ـ قالوا لا ـ گویند فرشتگان ندیده اند ـ قال وکیف لو رأوا ناری ـ
میگوید حق سبحانه تعالی چگونه بود حال ایشان اگر ببینند آتش مرا ـ قالوا ویستغفرونک ـ میگویند فرشتگان
وطلب آمرزش می کنند از تو ـ قال ـ گفت آن حضرت ـ فیقول ـ پس میگوید پروردگار تعالی ـ فقد غفرت لهم ـ
پس بتحقیق آمرزیدم مر ایشان را ـ فاعطیتهم ما سألوا ـ پس دادم ایشان را چیزے که سوال کردند ایشان
یعنی بہشت ـ واجرتهم مما استجاروا ـ وامان دادم ایشان را از چیزے که امان جستند ایشان یعنی آتش ـ قال
گفت آنحضرت ـ یقولون ـ میگویند فرشتگان ـ رب فیهم فلان عبد خطاء ـ اے پروردگار در میان ایشان
فلان بنده ایست گناهگار بدکار ـ انما مر فجلس معهم ـ نبود آن بنده مگر آنکه میگذشت از ان راه پس نشست
در ایشان بے آنکه ذکر کند ـ قال ـ گفت آنحضرت ـ فیقول ـ پس میگوید پروردگار ـ وله غفرت ـ مر او را
هم آمرزیدم ـ هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم ـ ایشان آن قوم اند که بدبخت نمیشود وبی نصیب نمیباشد بسبب
ایشان ومصاحبت ایشان همنشین ایشان ـ وقال غوث الثقلین الشیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه
شعر انا من رجال لا یخاف جلیسهم ـ ریب الزمان ولا یرے مایرهب ـ وعن حنظلة بن الربیع ـ
بضم را وفتح موحده وکسر تحتانیه مشدده ـ الاسیدی ـ بضم همزه وفتح سین مهمله وکسر تحتانیه مشدده وبسکون
یا نیز گفته اند منسوب باسید بن عمرو بن تمیم صحابی ست کاتب وحی بود واز نبادعرب وعقلاے ایشان بود عمر طویل
یافته ودر اوایل امارت معاویه سفر از عالم رفته ـ قال ـ گفت حنظله ـ لقینی ـ ابو بکر فقال کیف انت یا حنظلة ـ پیش
آمد مرا ابو بکر صدیق گفت ابو بکر چگونه تو وچیست حال تو در یقین ایمانے ای حنظله ـ قلت نافق حنظلة ـ گفتم منافق
شد حنظله ـ قال سبحان الله ما تقول ـ گفت ابو بکر چه میگوئی وبا این خلوص ایمانے که تو دارے چگونه نسبت
نفاق بخود میکنی ـ قلت ـ گفتم ـ نکون عند رسول الله ـ می باشیم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یذکرنا بالنار
والجنة ـ تذکیر میکند ووعظ میگوید آنحضرت مارا بآتش دوزخ وبہشت ـ کانا رأی عین ـ گویا که ما می بینیم بہشت

همه رنج را دیدن بچشم - فاذا خرجنا من عند رسول الله - پس چون بیرون می آئیم از نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
عافسنا الازواج والاولاد والضیعات - مخالطت میکنیم زنان را و فرزندان را و زمینها را و باغها را - نسینا کثیرا - فراموش
میکنیم بسیاری از آن چیز که یاد داشتیم نزد آنحضرت یعنی غفلتی طاری میگردد که آن حالت که داشتیم نمیماند
معافست معالجت و ممارست و مخالطت و ضیعت مر چیزی که معاش وی ازوی بود چنانکه تجارت و زراعت
و جز آن و بمعنی حرفت نیز آید و در قاموس گفته که ضیعت زمینی که حاصل داشته باشد - قال ابو بکر فوالله انا لنلقی مثل هذا
گفت ابوبکر پس بخدا سوگند بدرستیکه ما هر آئینه پیش می آئیم مانند این حالت را که تو میگوئی یعنی ما را نیز همچنین حالت
که بجهت غیبت و حضور تفاوتی در حال پیدا میشود اگرچه یقین ایمانی بر حال خودست حنظله میگوید - فانطلقت
انا و ابوبکر حتی دخلنا علی رسول الله - پس رفتیم من و ابوبکر تا که در آمدیم به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت نافق
حنظلة - پس گفتم من یا رسول الله منافق شد حنظله یعنی من که ظاهر و باطن در همه احوال موافق ندارم - قال
رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما ذاک - چیست این سخن که نسبت نفاق میکنی بخود - قلت گفتم
من یا رسول الله نکون عندک تذکرنا بالنار والجنة کانا رای عین فاذا خرجنا من عندک عافسنا الازواج
والاولاد والضیعات نسینا کثیرا - ترجمهٔ این عبارت سابق ظاهر شد جز آنکه آنجا بلفظ غائب بود اینجا بلفظ حاضر -
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده - پس گفت آنحضرت سوگند بآنکسیکه بقای ذات
من در دست قدرت اوست - لو تدومون علی ما تکونون عندی - اگر دائم باشید شما بر آن حال که میباشید
نزد من - وفی الذکر - و باشید همیشه بر آن حال که میباشید نزد من در حالت ذکر - لصافحتکم الملائکة علی
فرشکم - هر آئینه مصافحه کنند شما را فرشتگان بر جامه های خوابهای شما - وفی طرقکم - و پیش آیند و مصافحه کنند
در راههای شما یعنی دائم در اوقات متضاده و احوال متباینه ملائکه را دریابید - ولکن یا حنظلة ساعة و ساعة -
و در ساعتی چنانست یعنی ساعتی در حضور که ادا کنید حقوق پروردگار خود را و ساعتی در غیبت که قضا کنید
حقوق نفسهای خود را و صبر آدمی و ثبات وی بر حق صرف و جد محض دشوار است بیت اگر درویش بر حالی بماند
سر دست از دو عالم بر فشاندی - گهی بر طارم اعلی نشینم - گهی بر پشت پای خود نه بینم - ثلاث مرات - سه بار
فرمود و ظاهر آن است که مقصود تکرار این عبارت است که یا حنظلة ساعة و ساعة و توانند که مراد تکرار ساعت باشد
یعنی ساعتی در ذکر و ادای حق پروردگار و ساعتی در قضای حاجت نفس و ساعتی در ادای حق

اهل و عیال والله اعلم رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انبئکم بخیر
اعمالکم - گفت آنحضرت آیا نه آگاه کنم و خبر ندهم شما را به بهترین عملهای شما - و ازکاها عند ملیککم و به پاکیزه ترین و گواراترین

علمہاے شما نزد پادشاہ شما۔ وارفعها فی درجاتکم۔ وبلند ترین عملہاے شما در پایہ ہاے و مرتبہ ہاے شما۔ وخیر لکم
من انفاق الذهب والورق۔ وعملی کہ بہتر ست شما را از خرج کردن زر و سیم فی القاموس ورق مثلثہ و بروزن کتف
و جبل دراہم مضروبہ۔ وخیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم ویضربوا اعناقکم۔ و بہتر ست مر شما را از آنکہ
پیش آیید دشمنان خود را یعنی کافران را پس بزنید شما گردنہاے ایشان را و بزنند ایشان گردنہاے شما را
یعنی قتال کردن با کفار۔ قالوا بلی۔ گفتند صحابہ بلی بیا گاہان مرا و خبر دہ باین چنین عملی کہ وصف کردے۔ قال
ذکر اللہ۔ گفت آنحضرت آنچنین عمل ذکر خدا ست ازین جا معلوم مے شود کہ افضل اعمال ذکر خدا است
واز تصدق وجہاد و قتال در راہ خدا نیز فاضلتر ست پس آنکہ گویند عبادت متعدی فاضلتر از لازم ست کلیہ نیست
مخصوص ست بغیر ذکر۔ رواہ مالک واحمد والترمذی وابن ماجہ الا ان مالکا وقفہ علی ابی الدرداء۔ لیکن
این قدر ہست کہ مالک وقف کردہ این را بر ابی الدرداء و رفع نکردہ بحضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و موقوف
قول صحابی را گویند چنانکہ در مقدمہ گذشت۔ وعن عبد اللہ بن بسر بضم موحدہ و سکون مہملہ صحابی ست
پدر و برادر وے کہ عطیہ نام دارد و خواہر او را کہ صما نام ست صحبت ست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بزیارت
ایشان آمد و نزد ایشان طعام خورد و ایشان را دعا کرد و وے آخر صحابی ست کہ در شام وفات یافت بر قول
مشہور۔ قال۔ گفت عبد اللہ۔ جاء اعرابی الی رسول اللہ۔ آمد بادیہ نشینی نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فقال اے الناس خیر۔ پس پرسید آن اعرابی کہ کدام از مردمان بہتر ست۔ قال۔ و در بعضی نسخ فقال لی
پس گفت آنحضرت۔ طوبی لمن طال عمرہ۔ خوشی باد مر کسی را کہ دراز شد عمر وے۔ وحسن عملہ۔ و نیک شد کردار
او یعنی بہترین مردمان این چنین مردی ست۔ قال۔ گفت آن اعرابی۔ یا رسول اللہ اے الاعمال افضل۔
کدام از عملہا فاضلتر و زیادہ تر ست ثواب آن۔ قال ان تفارق الدنیا ولسانک رطب من ذکر اللہ۔ گفت
آنحضرت فاضلترین عملہا آن ست کہ جدا کنی دنیا را و بمیرے در حالی کہ زبان تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی کنایہ
از سہولت و آسانی و روانی زبان چنانکہ خشکی زبان عبارت از ضد آن ست یا کنایت ست از مداومت بر ذکر
تا قریب بموت کہ از ذکر ہنوز زبان خشک نہ شدہ باشد کہ بمیرد۔ رواہ احمد والترمذی۔ وعن انس
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مررتم بریاض الجنۃ فارتعوا۔ چون بگذرید بر مرغزارہاے بہشت
پس بچرید۔ قالوا وما ریاض الجنۃ۔ گفتند صحابہ چیست و کدام ست ریاض جنت۔ قال حلق الذکر۔ گفت
ریاض جنت حلقہاے ذکر ست کہ مردم مجتمع شدہ ذکر خدا میگویند کہ موصل بہ ریاض جنت ست یا ذوق و حضورے
کہ درین مجالس حاصل میشود مثل ذوق نعیم جنت و نمونہ او ست بعضی مشائخ گفتہ اند کہ نمونہ لذت بہشت
در دنیا ذوقی ست کہ از تعلق مناجات وقت سحر حاصل میگردد و حلق بکسر حاء و فتح لام جمع حلقہ است بفتح حا

وسکون لام مثل بدرہ و بدر و قصعہ و قصع و حلق و حلقہ ہر دو بالفتح نیز گفتہ اند و حربی گفتہ کہ حلق جمع حلقہ ہر دو بسکون لام مثل تمر و
تمرہ و درین حدیث دلیل ست بر آنکہ تحلیق برای ذکر مشروع ست ۔ رواہ الترمذی ۔ وعن ابی ہریرۃ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قعد مقعدا لم یذکر اللہ فیہ ۔ کسیکہ بنشیند در مجلس کہ ذکر نکند خدای را در آن
کانت علیہ من اللہ ترۃ ۔ باشد بر وی از خدا حسرت و نقصان ۔ ومن اضطجع مضطجعا لا یذکر اللہ فیہ ۔ وکسیکہ بر پہلو
افتد در جای کہ ذکر نکند خدای را در وی ۔ کانت علیہ من اللہ ترۃ ۔ باشد بر وی از خدا حسرت و نقصان
یعنی در ہمہ حال در نشست و برخاست و در خواب و بیداری و شب و روز بذکر مشغول باید بود و ہر وقت کہ خالی
از ذکر برود موجب حسرت و ندامت خواہد بود در قیامت چہ خوش گفت ۔ چو اول شب آہنگ خواب آورم ۔ بتسبیح دست
شتاب آورم + وگر نیم شب سر بر آرم ز خواب + ترا خوانم و ریزم از دیدہ آب + وگر بامدادست راہم بہ تست +
ہمہ روز تا شب ثنایم بہ تست ۔ رواہ ابوداؤد ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من قوم
یقومون من مجلس لا یذکرون اللہ فیہ ۔ نیست ہیچ گروہی کہ برخیزند از مجلس و ذکر نکنند خدا را در آن مجلس
الا قاموا عن مثل جیفۃ حمار ۔ مگر آنکہ برخیزند از مانند مردار خر ۔ وکان علیہم ترۃ ۔ و باشد آن مجلس بر ایشان
موجب حسرت و ندامت ۔ رواہ احمد و ابوداؤد ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما جلس قوم
مجلسا لم یذکروا اللہ فیہ ۔ ننشیند ہیچ قومی مجلسی را کہ ذکر نکنند خدا را در آن مجلس ولم یصلوا علی نبیہم ۔ و درود نفرستند
بر پیغمبر خود صلی اللہ علیہ وسلم الا کان علیہم ترۃ ۔ مگر آنکہ باشد بر ایشان حسرت ۔ فان شاء عذبہم وان شاء
غفر لہم ۔ پس اگر خواہد خدای تعالی عذاب کند ایشان را بترک ذکر و صلوۃ یا بآنچہ گذشتہ است در مجلس
از آنچہ موجب تعذیب است و اگر خواہد بیامرزد و تقصیر ایشان را ۔ رواہ الترمذی ۔ وعن ام حبیبۃ رضی اللہ
عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل کلام ابن آدم علیہ لا لہ ۔ ہر سخن آدمی زیان ست بر وی
نہ سود مر او را ۔ الا امر بمعروف او نہی عن منکر ۔ مگر امر کردن کسی را بامر مشروع یا باز داشتن از نامشروع ۔ او ذکر
اللہ ۔ یا ذکر خدا ۔ رواہ الترمذی و ابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب ۔ و ازین حدیث معلوم میشود
کہ مباح نیز زیان ست و این تشدید و مبالغہ است و ضرر مباح آن ست کہ در وی خسارت ست و موجب
قساوت قلب ۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تکثروا الکلام بغیر ذکر اللہ ۔ بسیار
نکنید سخن را بغیر ذکر خدا ۔ فان کثرۃ الکلام بغیر ذکر اللہ قسوۃ للقلب ۔ زیرا کہ بدرستی بسیاری سخن بی ذکر
خدا سبب سختی ست مر دل را قساوت کنایت ست از عدم قبول ذکر خدا و خوف و سوای آن از صفات
حمیدہ ۔ وان ابعد الناس من اللہ القلب القاسی ۔ و بدرستیکہ دورترین مردم از خدا صاحب دل سخت
رواہ الترمذی ۔ وعن ثوبان ۔ مولای آنحضرت ست در سفر و حضر ملازم درگاہ بود ۔ قال ۔ گفت ۔ لما نزلت

هرگاه فرود آمد این آیت - والذین یکنزون الذهب والفضة - که در ذم جمع کردن زر و سیم ست - کنا مع النبی
بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی بعض اسفاره - در بعضی سفرهای آنحضرت فقال بعض اصحابه - پس گفتند
بعضی از صحابهٔ آنحضرت - نزلت فی الذهب والفضة - فرود آمده است این آیت در زر و سیم - لو علمنا ای
المال خیر - کاشکی میدانستیم ما که کدام مال خیر و بهتر ست - فنتخذه - پس می گرفتیم ما آن مال را و می نهادیم و مستحق
ذم و وعید نمی‌شدیم - فقال - پس گفت آنحضرت - افضله لسان ذاکر وقلب شاکر - بهترین مال زبان ذاکر و دل
شاکر ست - وزوجة مؤمنة تعینه علی ایمانه - و زن مسلمان که اعانت کند و یاری دهد مرد را بر ایمان او یعنی بر حفظ
احکام ایمان از صدق مقال و اکل حلال و عفت و جمعیت و حضور - رواه احمد والترمذی و ابن ماجه والله اعلم

الفصل الثالث - عن ابی سعید - قال خرج معاویة علی حلقة فی المسجد - گفت ابو سعید خدری بیرون
آمد معاویه رضی الله عنه بر جماعتی که گرد گرفته نشسته بودند در مسجد - فقال ما اجلسکم هنا - پس گفت معاویه چه چیز نشانیده است
شما را درین جا و برای چه نشسته اید و چه کار می کنید - قالوا - گفتند ایشان - جلسنا نذکر الله - نشسته ایم که ذکر
میکنیم خدا را - قال - گفت معاویه - آلله ما اجلسکم الا ذلک - آیا بخدا سوگند نه نشانده است شما را و نه نشسته
اید مگر برای ذکر خدا و الله حرف قسم از وی محذوف ست و بعد از حذف حرف قسم منصوب آید و مجرور نیز می آید بعد از ان
حرف استفهام آورده اند عوض ساخته اند - قالوا آلله ما اجلسنا غیره - گفتند بخدا سوگند نه نشانده است ما را غیر ذکر او و ادخال
حرف استفهام در جواب بمشاکلهٔ سوال ست - قال - گفت معاویه - اما انی لم استحلفکم تهمة لکم - آگاه باشید بدرستیکه
من سوگند ندادم شما را از جهت تهمت نهادن مر شما را بدروغ یعنی بلکه بقصد اتباع آنحضرت که وی صلی الله علیه وسلم
نیز بیرون آمد و حلقه از صحابه دید نشسته در مسجد و سوگند داد و پرسید چنانکه من پرسیدم بعد از ان حدیث روایت
می کند و می گوید - وما کان احد بمنزلتی من رسول الله - و نبود هیچ یکی بمنزله و مرتبهٔ من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اقل عنه حدیثا منی - کمتر از روی حدیث کردن از آنحضرت مقصود بیان واقع ست یا اعلام بعدم نسیان ست
چه هر که بیشتر حدیث می کند احتمال نسیان دارد - وان رسول الله - و بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
خرج علی حلقة من اصحابه - بیرون آمد بر حلقه از اصحاب خود - فقال ما اجلسکم ههنا - پس گفت چه چیز نشانده است
شما را اینجا - قالوا جلسنا نذکر الله - گفتند صحابه نشسته ایم که ذکر می کنیم خدا را - ونحمده علی ما هدانا للاسلام - و حمد میگوییم
خدا را بر راه نمودن ما را برای دین اسلام - ومن به علینا - و منت نهادن وی تعالی باسلام بر ما - قال -
گفت آنحضرت - آلله ما اجلسکم الا ذلک قالوا آلله ما اجلسنا الا ذلک قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما انی
لم استحلفکم تهمة لکم ولکنه اتانی جبرئیل - و لیکن آمد مرا جبرئیل - فاخبرنی ان الله عزوجل یباهی بکم الملائکة - پس خبر داد مرا که
خدای تعالی مباهات و مفاخرت می کند و می نماید بشما فرشتگان را - رواه مسلم - وعن عبد الله بن بسر - ان

رجلا قال - روایت ست از عبد الله بن بسر که عنقریب ذکر وے در فصل ثانی گذشت که مردے گفت که یا رسول الله
ان شرائع الاسلام قد کثرت علی - بتحقیق شرائع اسلام و احکام آن بتحقیق بسیار شده بر من - فاخبرنی بشیء
اتشبث به - پس خبر ده مرا بچیزے که چنگل در زنم و در آویزم بوی یعنی خبر ده مرا بعملی که بسبب ثواب کثیر باشد
که لازم گیرم و ورد خود سازم انرا بعد ادای فرائض و سنن یعنی شوم بوی از سائر نوافل و اوراد و احتمال تفسیر
کرده اند این کلام را - قال لا یزال لسانک رطبا من ذکر الله - گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو تر از ذکر خدا
معنی این عبارت در فصل ثانی گذشت - رواه الترمذی و ابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب -
وعن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ای العباد افضل وارفع درجة عند الله یوم القیمة
روایت ست از ابی سعید خدری بدرستیکه آنحضرت پرسیده شد که کدام بنده از بندگان فاضلتر و بلند
پایه ترست نزد خدا روز قیامت - قال الذاکرون الله کثیرا والذاکرات - گفت آنحضرت مردان و زنان ذکر
کننده خدا را بسیار - قیل - گفته شد - یا رسول الله ومن الغازی فی سبیل الله - ذکر کنندگان خدا از
غزا کنندگان در راه خدا نیز فاضلتر و بلند پایه ترانند - قال - گفت آنحضرت - لو ضرب بسیفه فی الکفار والمشرکین
غازی اگر بزند بشمشیر خود در کافران و مشرکان حتی ینکسر ویختضب دما - تا آنکه شکسته گردد و رنگین شود آن شمشیر
یا غازی - فان الذاکر لله افضل منه درجة - پس بدرستیکه ذکر کننده مر خدا را فاضلتر ست از وے از روی
درجه یعنی اگر غزا و کارزار با کفار باین مرتبه رسیده باشد ذاکر فاضلتر ست چه جای تجهیز جهاد و کارزار - رواه احمد
والترمذی وقال هذا حدیث غریب - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الشیطان جاثم علی قلب ابن آدم - شیطان نشیننده و چسپنده است بر دل آدمی - فاذا ذکر الله خنس - پس
چون ذکر میکند آدمی خدا را پس میرود و جدا میگردد شیطان - واذا غفل وسوس - و چون غافل میگردد
از ذکر خدا وسواس میدهد - جثوم سینه بر زمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جز آن از آنچه بر زمین می چسپد از جانوران
خنوس سپس ماندن و پس چیزے پنهان شدن وسواس اندیشه بد در دل افگندن - رواه البخاری
تعلیقا - روایت کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که بمعنی حذف کردن اسناد ست از اول و بخاری
این قسم احادیث در تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت - وعن مالک قال بلغنی ان رسول الله
روایت کرد امام مالک گفت که رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول - بود که میگفت - ذاکر الله
فی الغافلین کالمقاتل خلف الفارین - ذکر کننده خدا در میان غافلان مانند قتال کننده است از پس گریزندگان
یعنی جماعت گریخته از جنگ که بعد از ایشان شخصی قتال میکند و قتال با کافران همیشه فضل دارد خصوصا بعد از
گریختن جماعت - وذاکر الله فی الغافلین کغصن اخضر فی شجر یابس - همچو شاخ سبز ست در درخت خشک - وفی روایة

و در روایتی گفته مثل الشجرۃ الخضراء فی وسط الشجر - مانند درخت سبز ست در میان درختان - وذاکر اللہ فی الغافلین
مثل مصباح فی بیت مظلم - مانند چراغیست در خانۂ تاریک - وذاکر اللہ فی الغافلین - وذکر کنندۂ خدا در میان
غافلان - یریہ اللہ مقعدہ من الجنۃ وہو حی - می نماید او را خدای تعالی جای نشست او را در بہشت در خواب یا در بیداری
بالیقین می بخشد چنانکہ گویا می بیند - وذاکر اللہ فی الغافلین یغفر لہ بعدد کل فصیح واعجم - آمرزیدہ میشود او را گناہان
بشمار ہر گویا و ناگویا - والفصیح بنو آدم - و مراد بفصیح آدمیانند - والاعجم البہائم - و مراد باعجم چارپایان اند
رواہ رزین - وعن معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ قال ما عمل العبد عملا انجی لہ من عذاب اللہ من ذکر اللہ - گفت
معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ عمل نکرد بندہ ہیچ عملی رستگاری دہندہ تر مر او را از عذاب خدا از ذکر خدا کہ از ہمہ عملہا نجات
دہندہ تر ست بندہ را از عذاب - رواہ مالک والترمذی وابن ماجہ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالی یقول انا مع عبدی اذا ذکرنی - بدرستیکہ خدای تعالی میگوید من با بندۂ خودم
برحمت و اعانت و توفیق وقتیکہ ذکر میکند مرا - وتحرکت بی شفتاہ - وجنبید بذکر من ہر دو لب وے مراد اجتماع
ذکر قلب و لسان ست و آن افضل ست و آنکہ تفسیر ذکر نیست چنانکہ بعضی فقہا میگویند کہ ذکر منحصر ست در ذکر
لسان - رواہ البخاری - وعن عبد اللہ بن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول - آن حضرت بود
کہ میگفت لکل شیء صقالۃ وصقالۃ القلوب ذکر اللہ - مر ہر چیز را از آنچہ زنگ میگیرد زدودن ست و زدودن دلہا
ذکر خداست صقالت زدودن شمشیر و آئینہ و مانند آن وصیقل زدایندۂ شمشیر صیاقلہ جمع آن وصقلہ بالضم اسم آلت
زدودن کذا فی الصراح - وما من شیء انجی من عذاب اللہ من ذکر اللہ - و نیست ہیچ چیزے از اعمال نجات دہندہ
از اعمال از عذاب خدا از ذکر خدا - قالوا ولا الجہاد فی سبیل اللہ - گفتند صحابہ و نہ کارزار کردن در راہ خدا
با وجود آن محنت و مشقت کہ در آن ہست - قال - گفت آنحضرت - ولا ان یضرب بسیفہ حتی ینقطع - و نہ آنکہ بزند شمشیر
خود تا آنکہ بشکند شمشیر یعنی اگر جہاد باین مرتبہ برسد نیز ذکر فاضلتر از آن ست چنانکہ در حدیث ابی سعید گذشت و در
حصن حصین ولا ان یضرب بسیفہ حتی ینقطع بہ فوقانیہ و در بعضی نسخ بنون و از ینجا معلوم میشود کہ این جہاد خاص ست یعنی
و این مخالف احادیث دیگر ست پس چارہ نیست از ترجیح یک حدیث بر دیگری یا قول بتوہم راوی از رواۃ کذا فی شرح
مولانا محمد حنفی یا گویند کہ مراد بجہاد مفضول جہادی ست کہ خالی ست از ذکر خدا و اگر در جہاد نیز اگر یاشد شک نیست
کہ وی افضل خواہد بود واللہ اعلم - رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

کتاب اسماء اللہ تعالی

بدانکہ اسماء اللہ تعالی توقیفی ست یعنی موقوف ست بر سماع و اذن شارع ہر اسمی کہ در شرع اطلاق وے
بر باری تعالی آمدہ ہمان را اطلاق باید کرد و از پیش خود بحکم عقل نامی نباید نہاد اگرچہ ہر دو اسم بیک معنی باشند

مثلا الله تعالی را عالم گویند عاقل وجواد گویند نه سخی و شافی گویند نه طبیب ومختار امام محمد غزالی آن ست که اطلاق
اسماء بعقل بطریق توصیف جائز ست اما بطریق تسمیه روا نبود واین سخن بیانے دارد که در شرح آورده شده است
انچه میگویند که بنده متصف بصفات حق و متخلق باخلاق وے تعالی میگردد معنی این سخن نه آن ست که بنده بعین صفات
حق متصف گردد حاشا یا صفات بنده مثل صفات وے سبحانه شود وچه مثل آنکه گویند که بجمیع وجوه مشارک بود وے
تعالے پس که تشبیهی ست بلکه مراد آن ست که بوجهی از وجوه بهرهٔ از صفات حق مناسب حال بنده بدان می افتد
چنانکه این اسم را بدان اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلا مشارک نیست غیر اطلاق لفظ مثلا رحمت و قدرت
و مغفرت که صفات حق تعالے اند حقیقت دیگر اند و انچه در بنده پیدا می شود نه مثل آن ست
تعالے الله عن ذلک و تخلق نصیب اسم الله است از اسمائے صفات و انچه تعلق دارد بجمیع
اسماء است که اعتقاد معانی آن کرده بصدق همت متوجه بآن باشد و حق عبودیت در آن
ادا نماید و با وجود آن متخلق و متحقق بدان شوند چنانکه در ضمن شرح بیان یابد والا در اسم
الله تعالے تعلق ست نه تخلق

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی تسعة وتسعین
اسما بدرستیکه خدائے تعالی را نود و نه نام ست اگر گویند که بتحقیق ثابت شده از مذهب اهل سنت وجماعت
که خدائے تعالی را هفت صفت ست پس این اسامی کثیره از کجاست ونیز اسمائے تعالی بیشتر از نود و نه است پس
وجه تخصیص این عدد چیست جواب از اول آنکه اگرچه صفات هفت ست ولیکن افعال بسیار ست پس کثرت اسماء
از انجاست و فی الحقیقت راجع بیکی ازین صفات اند و از ثانی آنکه تخصیص باین عدد و حصر در آن باعتبار این صفت ست
که مذکور ست من احصاها دخل الجنة شاید که این خاصیت مخصوص باین اسماست چنانکه پادشاهی که صد هزار سوار دارد
گوید که هزار سوار ست که هر جا که فرمایم بانجا رسند و فتح کنند اگرچه سواران بسیار اند اما این صفت مخصوص باین
هزار ست کذا قالوا و بعضی از متصوفه گفته اند که هر نفسی از نفوس انسانی را نود و نه خصلت مذموم ظلمانی ست پس
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نود و نه اسم از اسماء الهی اختیار فرمود که از هر اسمی نورے مناسب ازالت کدورت
و ظلمت یکی از ان خصلتهائے فائض گردد تا بانوار این اسماء ظلمات آن خصلتها زائل گردد بنور الانوار رسد
والله اعلم مائة الا واحدة و در بعضے نسخ واحدة بی تا صد یک کم این تاکید ست نود و نه را تا زیاده و کم خیال نکنند
و یا در کتابت اشتباه نشود و تسعه و تسعین را سبعه و سبعین یا سبعه و تسعین یا تسعه و سبعین نخوانند من احصاها
دخل الجنة کسیکه احصا کند آن اسماء را در آید بهشت را با مقربان و سابقان و مراد باحصا حفظ ست بعضی گفته اند
که علم بمعانی آن و ایمان بدان و تعظیم مسمائے آن و بعضے گفته اند که عمل بمقتضائے هر اسمی بحسب طاقت که معنی

تعالیٰ نجلی ست - و فی روایة وتر یحب الوتر در روایتی این عبارت را زیاده کرده - و هو وتر یحب الوتر - و وی تعالیٰ وتر است
دوست میدارد وتر را و وتر بکسر واو و فتح آن بمعنی فرد و طاق ست چنانچه یکی و شفع بمعنی جفت و اطلاق این اسم بر حق تعالیٰ
بمعنی فرد است در ذات غیر قابل تجزیه و انقسام و در صفات بمعنی لا شبیه له و لا مثل و در افعال بمعنی لا معین له و لا شریک
و در عدد بودن مناسب بوی تعالیٰ در بعضی این معانی و محبت وتر بمعنی ثواب دادن بران و لهذا رعایت کرده شده است
عدد وتر در مواضع کثیره در شرع شریف علیه -

الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تسعة و تسعین اسما - بدرستیکه
خدای تعالیٰ را نود و نه نام ست من احصاها دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم - ظاهر ادای عبارت آنچه بود
که اسما را بطریق تعداد ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کردند از جهت وصف کردن مر حق سبحانه
را بوحدانیت و اخبار کردن از وی به صفات کمال و تعلیم کردن طریق احصا و ذکر کرده
اسما را تا افاده کند تیقظ و شوق و ذوق و لذت توحید خدا و صفات وی را و اشعار -
بآنکه الله اسم ذات ست و اینها صفات او ویند ثابت مر او را و در ضمن این عدد داخل نیز میگردد و کلمه هو اشارت ست
بذات مجرده و هویت مطلقه و الله اشارت ست به مرتبه جامعه مر صفات را اجمالا و الرحمن الرحیم تفاصیل صفات و اثبات
ذات بآن مفصلا پس هو برای اتصال سر ست و الله برای مشاهده روح و الرحمن الرحیم برای مکاشفه قلب
و مر این قوم را در شرح کلمه هو کلمات عجیب و اشارات غریب ست که نطاق بیان از ان تنگ ست اکنون شروع
کنیم بتوفیق الله و کرم او الله نام موجود حق جامع صفات الوهیت متفرد بوجود حقیقی ست و هر موجودی که غیر او ست
استفاده وجود از وی کرده و در حد ذات خود معدوم ست و وجود وی از انجهت ست که نسبت بوی دارد
و روی بآنجانب دارد و باین معنی راست آید که کل شیء هالک الا وجهه و درست بود که لا موجود فی الحقیقة و بالذات
الا الله و الله علم ست مر ذات واجب الوجود را که معبود بحق ست و اله بمعنی معبود مطلق ست بحق یا باطل و در مفهوم
وی جامعیت جمیع صفات ماخوذ ست و باقی اسما دلالت نمیکنند مگر بر آحاد صفات و این اسم بر غیر وی
تعالیٰ اطلاق نمیکنند نه بحقیقت نه بمجاز و اسماء دیگر را اطلاق میکنند اگرچه بمجاز بود پس وی اعظم اسما باشد و اسمای
دیگر را اسماء الله میگویند نه عکس و معانی سائر اسما متصور ست که متصف شود بنده بآن و متخلق گردد بوجهی که
مذکور شد و این اسم برای تعلق ست نه تخلق و نصیب بنده ازین اسم تاله ست که بتمام دل خود مستغرق
یاد وی گردد و التفات بما سوای وی نکند و امید بغیر وی ندارد و از غیر وی نترسد و در دیده شهود
غیر او را نه بیند بیت رفت او ز میان همین خدا ماند خدا + الفقر اذا تم هو الله این ست + الرحمن الرحیم
این هر دو اسم مشتق از رحمت اند و اسمای مبالغه و رحمن ابلغ ست که شامل رحمت دنیا و آخرت ست و مخصوص ست

بذات مقدس وے تعالیٰ ورحمت افاضهٔ خیر ست بر محتاجان واراده آن برائے ایشان ورحمت حق عام ست
متناول نعم دنیا وآخرت وشامل ضرورات وحاجات ومزایا وخواص بمحض جود وعنایت بے شائبهٔ غرض وعوض ونصیب
بنده ازین دو اسم آن ست که چون شناخت که منعم حقیقی وولی نعمت مطلق اوست باید که توکل بروی کند
وهمه کارهائے خود را بوے سپارد وبکلیت خود متوجه بجناب رحمت او باشد واز غیر وے مدد نجوید وبغیر
او در دے نیارد واین وجه تعلق باین دو اسم ست وتخلق آن ست که رحمت کند بندگان خدا را وبهمه نظر
بعین رحمت کند ودر ازالهٔ مسکنت سعی کند وتا تواند حاجت محتاجان برآرد بطریق عنایت وارادت خیر
بغیر غرض وعوض اگرچه حقیقت رحمت از آدمی وجود نپذیرد وبغرض وعوض نباشد ۔ **الملک** ۔ بادشاهی که
ملک دو عالم در حیطهٔ قدرت وتصرف اوست وبادشاه حقیقی اوست وبر همه اشیا غالب ست ودر همه چیز
تصرف بایجاد واعدام واحیا واماتت ومنع وعطا مر اوراست ومستغنی ست در ذات وصفات خود از هر موجود
ومحتاج ست بوے هر موجود در ذات وصفات ووجود وبقا وافعال وآثار پس هر چیز که ماسوائے اوست
مملوک ومنقاد اوست ووے مستغنی ست از هر چیز منفرد ست بتقدیر وتدبیر خود هیچ کس نیست رد کننده حکم
او را وبرگشته از ارادت وے پس اوست بادشاه وحاکم علی الاطلاق وملک اخص وابلغ ست از مالک
وهر ملک مالک ست وهر مالک ملک نه وچون بنده شناخت که بادشاه علی الاطلاق اوست بندهٔ درگاه وگدای کوے
او باشد وطلب عزت از آستان خدمت وطاعت وے کند وچون دانست که هرچه ماسوائے حق ست محتاج
بوے ومنقاد ومسخر ست حکم او را وقضائے او را واجب ست که تعلق کند بجناب قدرت وتصرف وے وبی نیاز
گردد از مردم بالکلیه وظاهر نگرداند احتیاج خود را بایشان وبیم وامید ندارد از ایشان وتخلق باین اسم آن ست
که تصرف کند ومسلط گردد بر نفس وقلب وقالب خود ومالک گردد جوارح وقوائے خود را ومسخر گرداند ایشان را
بطاعت حق وحکم شرع تا بادشاه عالم وجود خود باشد ودر طالبان ومرشدان نیز تصرف کند از بعضی مشائخ
وصیت خواستند فرمود بادشاه دنیا وآخرت باش یعنی قطع کن حاجت وشهوت خود را از دنیا که بادشاهی
وملک دنیا در آزادی وبے نیازی ست ۔ **القدوس** ۔ بغایت پاک ومنزه از سمات نقصان ولوازم حدوث
وامکان بلکه منزه از هر وصفی که دریابد آن را حس ویا تصور کند خیال وبرسد بآن وهم یا احاطه کند بدان عقل
چنانکه گفته اند کل ما یحسن بالک او خطر فی خیالک فالله وراء ذلک ۔ بیت هرچه اندیشی پذیرای فناست + وانچه در اندیشه
ناید آن خداست + ونصیب بنده ازین اسم آنست که بداند که ممکن نیست وصول بجناب قدس وے مگر بعد از
عروج از عالم حس وخروج از حظوظ جسمانیت وتصفیهٔ روح وقلب از نقوش اغیار وتنزیه باطن از هرچه ماسوائے
حق ست گفت امام غزالی قدس عبد بتطهیر اوست علم خود را از تعلق بتخیلات ومحسوسات وموهومات وارادات

خود را از حظوظ نفس بشریت که راجع اند بشهوت و غضب تا باقی نماند مر او را حظی مگر در رضای خدا و نه شوقی مگر به بقای وی و نه شادی مگر
بقرب وی تعالی. السلام - اصل بمعنی سلامت ست و مراد اینجا بمعنی سالم ست کسی که سالم ست ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان
و افعال وی از شر که نه در ضمن وی خیری باشد و حکمتی بود و افعال وی تعالی همه خیر اند بالذات و شر نیست مگر بعارض طبعی و فرق
در میان قدوس و سلام گفته که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقصی که بمقتضای ذات بود و سلام بریست از نقصی که عارض
گردد و بعروض آفت و بعضی گفته اند که قدوس در ازل ست و سلامت در لایزال و این قریب باول ست و سلام بمعنی سلامت بخش
از آفات کفر و عذاب آخرت و بمعنی سلام کننده در بهشت چنانکه قول وی سبحانه سلام قولا من رب رحیم بران دلالت
دارد و امام غزالی گفت بنده که سلامت ماند از غل و غش و حقد و حسد و اراده شر دل وی و سلامت ماند [illegible]
وی و سلامت باشد از واژگونی صفات و اخلاق وی و اوست سلام از بندگان حق مشرف بقرب بدر جناب
السلام تعالی و تقدس و مراد بواژگونی در صفات آن ست که عقل وی اسیر شهوت و غضب گردد و هوا [illegible]
که شهوت و غضب اسیر عقل و مطیع وی باشند و وصف کرده شود بسلام و اسلام مگر کسی که سلامت مانند مسلمانان
از دست و زبان وی و بیاید خدا را بقلب سلیم - المؤمن امان دهنده خلق را به پیدا کردن اسباب امان و آفات
آن چنانکه اعضا و حواس و اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعوان و انصار در دنیا و امان دهنده
از آفات آخرت بکلمه توحید چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بلکه این کلمه حصین ست از آفات
دنیا و آخرت و این همه جانداران ست و در غیر ایشان مربوط ساخته باسبابی که موجب امان ست از هلاک و عدم
و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فنا و اند پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق سبحانه و اوست مؤمن مطلق
و از جمله افاده امن ست که تلقین کرده است مؤمنان را از حجج و براهین بر صدق دین ما نافع [illegible]
برای حفظ ایمان و تائید نموده است و توفیق داده ست برای حفظ و عصمت از معاصی و مخوفات [illegible]
رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود را بایجاد موجودات و اظهار کرامات نیز گفته اند [illegible]
کر چون دانست که اوست تعالی شانه امان دهنده از شر نفس و مکر شیطان التجا آرد بجناب وی و امن طلبید از
از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و تخلق باین اسم آن ست که امین دارد خلق را از شر خود و سبب دفع خوف
و هلاک ایشان گردد در دین و دنیای ایشان و سزاوار ترین بندگان باسم مؤمن کسی ست که سبب [illegible]
گردد از عذاب خدا بهدایت ایشان بطریق حق و ارشاد و سبیل نجات و این حرفت انبیاست و [illegible]
سید انبیا که هست صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و تابعان و پیروان ایشان از علمای دین و بعد انکه چنانکه وی
تعالی مؤمن ست بخلق اسباب امن همچنین مخوف ست بخلق اسباب خوف و بودن او تعالی مخوف منافات ندارد
به بودن او مؤمن چنانکه بودن او مضر منافات ندارد به بودن او مذل و قابض و باسط و ضار و نافع و لیکن اطلاق

مخوف ور شرع نیامده در اسماء الله توقیفی ست چنانکه سابقاً معلوم شده - المهیمن بود در لغت گواه و نگهبان و آنکه ایمن
کند دیگری را از خوف که معنی رقیب ست یا زیادت مبالغه در حفظ و مراقبه امام غزالی گفته که معنی وی در حق باری تعالی
آن ست که وی سبحانه قائم ست بر خلق باعمال و ارزاق و آجال ایشان و قیام وی تعالی باطلاع و استیلاء و حفظ ست
و هر که مشرف و مطلع ست بر کنه چیزی و مستولی ست بران و حافظ ست مر آنرا مهیمن ست و جمع نمیگردد این معانی
بر وجه اطلاق و کمال مگر در خدای عز و جل و بنده را باید که چون بشناسد که خدای تعالی مهیمن و رقیب ست بر احوال
ظاهر و باطن او مراقبت کند این معنی را در احوال خود و شرم دارد از وی که ناشایسته کند و در زبان قوم این را
مراقبه گویند و تخلق باین اسم آن ست که مراقب و محافظ باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار وی
و غالب و مستولی گردد بر راست و درست از احوال و اوصاف خود پس مهیمن گردد نظر به نفس خود و چون قیام
نماید بحفظ احوال بندگان بر نهج سداد و رشاد حفظ وی ازین صفت اوفر و اتم باشد - العزیز یعنی غالب و
قوی و بی مانند آید و هر آنکه وصول او و بآسانی دست ندهد عزیز گویند و این صفات بر وجه تمام و کمال در حضرت
پروردگار تعالی شانه ثابت نباشد مگر آنکه وی تعالی از فیض عزت خود نصیبی بخشد قوله تعالی من کان
یرید العزة فلله العزة ولرسوله وللمؤمنین و کسیکه شناخت که اوست تعالی عزیز عزت از وی خواهد و عزت خود در
طاعت و خدمت وی بجوید و بهیچ مخلوقی بنظر عزت و جلال ننگرد مگر کسی را که وی عزت بخشیده و عزیز گردانیده
بیت: عزیزی و خواری تو بخشی و بس * عزیز تو خواری نه بیند کس * و وجه تخلق آنکه بر نفس و هوای خود
غالب بود و قوت و صولت وی بر نفس و شیطان سخت بود و آبروی خود در الطمع و سوال و ذلت بر در اهل دنیا
نریزد و اظهار احتیاج بغیر وی تعالی نکند و در علم و عمل عدیم المثل و صعب الوصول گردد چنانکه کسی را معرفت
کنه حال وی راه نبود - الجبار جبر شکسته بستن و نیکو کردن حال کسی را و بزور و غلبه بر کاری داشتن
کسی را و بمعنی علو و ارتفاع نیز آید نخله جبارة میگویند درخت خرما که از بلندی دست بآن نرسد و جبار مبالغه
در جبر ست و تمامه این معنی ثابت ست مر ذات پاک خداوند تعالی را و بتحقیق و کمال منحصر ست در وی اوست
جبر کننده شکسته ها و بصلاح آرنده و نیکو گرداننده کار خراب روزگاران از جمیع موجودات در تحت غلبه و فرمان
مشیت او نیند و هیچکس را مجال خلاف وی نیست و بنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شانه شکسته دل
و نیازمند و ملتجی بجناب وی باشد تا شکستگی او را ببلندی حاصل شود و حال وی رو بصلاح آید و اگر
در اوامر و احکام تشریعی و ارادی امتثال و استسلام نماید و از دل و قوت خود متبری باشد و تدبیر و اختیار
ترک کند تا بصفت عبادت و عبودیت متصف گردد و وجه تخلق باین اسم آن ست که تا نقص نفس خود را تحصیل
کمال و استکمال فضائل جبر نماید و در مقام اصلاح بود و ساحت حال را از فساد و پاک گرداند و نفس سرکش

مسلط و غالب بوده او را بملازمت تقوی و مواظبت طاعات حامل گرداند و همین قیاس نسبت بخلق خدا جبار کسور
و مصلح احوال و دستگیر شکستگان باشند و در اجرای امور شریعت بامر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بود و جبروت
و همت بلند دارد - المتکبر - تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبریا بزرگی و مراد بیان و کمال
در کبریاست و هیچکس مستحق کبریا و لائق آن جز وی تعالی نیست و کبیر علی الاطلاق اوست و هر که کبریای حق را
و علو قدر او را شناسد باید که دل مستغرق کبریائی او گرداند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی وی
نرم گرداند و در ادا اوامر و احکام سرباز نزند و تخلق باین اسم آن ست که همه چیز را غیر وصول بجناب قدس وی
تعالی و آنچه اسباب وصول ست از شهوات دنیا بلکه مستلذات آخرت را نیز حقیر و صغیر داند و بدنیا و اهل دنیا و نیز جاه
و شهوات آن سر فرو نیارد و تقدمه نه نهد از جهت علو شان انسانیت و رفعت مکان دین نه از جهت تعظیم نفس و تکبر
ذات خود - الخالق البارئ المصور - این سه اسم در افادهٔ معنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن
یکی اند اما هر یک معنی خاص دارد خلق بمعنی اندازه کردن ست پیش از پیدا آوردن و برأ بمعنی ایجاد و پیدا کردن
و تصویر بمعنی صورت کردن و هیئت بخشیدن و هرچه از عدم بوجود می آید محتاج ست اولا باندازه کردن پس ازان بآفریدن
و بعد وی صورت دادن بر مثال بنا که نخست اندازه میکند و بعد ازان بوجود می آرد و بعد ازان صورت میکند اگرچه
در پیدا کردن حق سبحانه هر سه معا بوجود می آید ولیکن رتبهٔ یکی متقدم از دیگری ست و هرچه از عالم علوی و سفلی
از عرش تا ثری پیدا شده و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواهد یافت همه بخلق و تقدیر و ایجاد و تصویر
اوست و آفریدگار همه عالم اوست تعالی شانه که بترتیب محکم و صورت بدیع بارعایت حکم و مصالح در ایجاد و وضع ترتیب
خلق فرموده فتبارک الله احسن الخالقین و بنده را باید که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار او یاد آرد و بهر صورت
که نگرد مصور او را مشاهده کند و دائم در تذکر و استبصار و نظر و اعتبار باشد و تخلق بنده باین اسماء هر چند بسبیل مجاز زیبد
چه خالق همه اشیاء پروردگار تعالی ست لکن آنکه آدمی را کسبی و مباشرتی در افعال خود هست که بدان کسب کمالات
و اکتساب طاعات و تحصیل صور علمیه از جسمانیات و روحانیات در ذات خود کند و بتوجه و حضور متعرض نفحات الٰهیه
گردد و بعضی گفته اند که تخلق بنده باین اسما آن ست که وقتی که از ادای وظائف عبادت بپردازد کسبی و کاری کند
که بدان وجه معیشتی برای خود پیدا کند خصوصا کسبی و کاری که اثر آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض بمردم
برسد - الغفار - مغفرت و غفران آمرزیدن و خدای تعالی آمرزندهٔ گناهان بندگان ست و غفار مبالغه
در غافر و غفور سازان بمبالغه تر ست چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آمده و وی سبحانه پوشندهٔ
گناهان ست در دنیا و آخرت و نیز ساتر قبیح و مظهر جمیل ست و ذنوب از جمله قبائح ست و از جملهٔ ستر وی تعالی
بر بنده آن ست که قبائح ظاهر بدن او که در چشم قبیح نماید مثل آنچه در شکم ست در باطن وی بجمال ظاهر پوشیده

و خواطر مذمومه و ارادات قبیحه که در دل اوست از علم خلق پنهان داشته تا هیچکس را بر سر او اطلاع نباشد نعوذ بالله
اگر آنچه در دل آدمی ست از وساوس و خطرات و ارادات قبیحه بر خلق ظاهر شدی دوست ترین خلق نزد وی
دشمن ترین ایشان بودی مر او را و همه در دشمنی و هلاک او کوشیدندی و با آنچه گفته شد معنی غفار و ستار یکی اند ولیکن
درین روایت ستار مذکور نیست و احتیاج به بیان فرق درین دو اسم نه و اگر مذکور بودی غفار را بر مغفرت ذنوب
حمل کرده میشد و ستار را بر ستر عیوب چنانکه در بعضی ادعیه آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون
بداند که وی سبحانه غفار الذنوب ست از مغفرت و رحمت وی نا امید نباشد و دست رد به سینه مجرم نزند و چون
دانست که ستار العیوب ست از شکر این نعمت غافل و فارغ نباشد ولیکن باید که بدان مغرور نگردد و از توبه
و انابت غافل نباشد و تاخیر در آن جائز ندارد که بر کرم اعتماد نیست بیت لطف حق گرچه مداراها کند لیک چون
از حد بشد رسوا کند + نسأل الله العافیة و وجه تخلق باین اسم ظاهرست که از جرائم مردم درگذرد و عیبهای
ایشان را بپوشد + القهار - قهر غلبه کردن و چیره شدن بر کسی و وی تعالی غالب ست که شکننده است پشت
جباران و متکبران را و خوار گردانیده و هلاک کرده است ایشان را و تمامه مخلوقات در تحت صولت قهر وی مقهور
و مغلوب اند و عاجز و خوار اند در قبضه قدرت و عظمت وی و حیران و سرگردانند در وادی قهر و جلال وی
لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و هر که شناخت قهاریت او را از یک قهر ناگهانی او ترسان و لرزان باشد
و از غایت خوف ملتجی بجناب لطف و کرم وی گردد و قهار از بندگان آن ست که بسطوت سلطان عزت و قهرمان
حال بر اعدای دین از جن و انس و شیاطین غالب و چیره باشد و مداخل ایشان بر روی وقت و حال
خود ببندد تا از طریق حق بیرون نیایند و از سلوک آن مانع نه آیند و اعدای عدو وی نفس ست که میان
دو پهلوی اوست که بنورانیت قلب مسخر و مطمئن باشد و بطاعت و بندگی آرام گیرد و خلق را بضرب و زجر و قتل
بترک حدود شرع و نفس را بترک آداب و سنن و اشتغال بما لا یعنی و بیهوده تادیب و سیاست نماید و از جمله
قهاران مردانند که هر که با ایشان بمعارضت و مقاومت بر آید مقهور و مغلوب گردد و صاحب فتوحات مکیه هر یکی
از آیات قرآن را نسبت به یکی از اولیا میکند و میگوید آیت شیخ محی الدین عبدالقادر این ست و هو القاهر فوق عباده
الوهاب - وهب و هبه بخشیدن و عطا کردن موهبت بخشش و وی جل جلاله و عم نواله کثیر الهبة و دائم
العطاست که بخشش او را پایان نیست و فیض او را انقطاع نی و هبه حقیقی عطیه ایست که خالی باشد از غرض و عوض
چه معطی بغرض و عوض که در مقابله عطا چیزی می ستاند در حقیقت واهب نیست بلکه بائع ست پس وهاب بمعنی جواد آمد
و اسم جواد درین روایت نیست و جود و هبه در حقیقت منحصرست در ذات مقدس باری تعالی اوست که می بخشد
هر محتاج را هر چه احتیاج دارد و بیشتر از آن و زیاده بر آن بغیر غرض و بی عوض درین جهان و در آن جهان موافق

حکمت وصلاح کار و بنده چون شناخت که وهاب مطلق اوست تعالی همه از وے خواهد و از وی امید دارد و از غیر وی
طمع ببرد و روی بغیر نیارد و توقع ندارد و خواهش هرچند دشوار بود بلکه محال نماید در طلب آن حیا ندارد و دعاء این
بندهٔ مسکین کاتب حروف در ابتداے حال تعطش که مشوب بنادانی و ناعاقبت اندیشی بود این بود که رب هب لی
ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی اگرچه عموم و اطلاق این دعا از محالات نماید ولیکن نظر بخصوصیت حال و ملاحظهٔ استعداد
نوعی از تاویل استجابت پذیرست ان شاء الله تعالی و اما تخلق باین اسم آن ست که بذل کند هر چیز که در دست
اوست اگرچه جان وے باشد در راه حق بملاحظهٔ حظ عاجل و ثواب آجل و بی طلب حسن صیت اگرچه بحقیقت
وهب وجود از آدمی نزاد نباید که ممکن نبود تا فعل خود وی اولی از ترک نگردد و غرض و غایت در نظر نباید اقدام
بآن نکند و اکمل افراد انسان در هبه وجود سید البشر ست صلی الله علیه وسلم که چندان عطا نمود و انعام
کرد باذن خدا که غرض و عوض را در آن مدخل نباشد بلکه بمحض امتثال امر الهی تعالی و تقدس و هم چنین همه انبیاء
و مرسلین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین - الرزاق - روزی رسانندهٔ خلق را از آدمیان و پریان و سباع
و بهائم و سائر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق دو قسم ست محسوس و معقول محسوس
ابدان راست و معقول ارواح را و نیز رزق مضمون ست که لطف باری تعالی به ضمانت آن ایستاده و این شامل
تمامه جانداران را که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق موعود که برای متقیان بی تعب و مشقت از جایی
که گمان ندارند وعده کرده است که من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و رزق مقسوم که از خیر و شر
کرده اند میرسد خواه رزق مضمون باشد و خواه رزق موعود و چون بنده شناخت که رزاق رزق او تعالی ست
انتظار رزق جز از وے نبرد و توقع از غیر وے ندارد و کار خود را بوے گذارد و توکل بر وے کند و چون شناخت
که روزی وے مقدر ست از جهت روزی دل تنگ نگرداند و گله و شکایت از خلق نکند و تخلق باین اسم آن ست
که دست خود را خزانهٔ ارزاق ابدان و زبان را خزانهٔ ارزاق قلوب گرداند و واسطه باشد میان پروردگار تعالی
و بندگان او در وصول ارزاق جسمانیه و روحانیه بانفاق و تعلیم و ارشاد و دعاء خیر و غیر آن و وجه تخلق ست
که با اهل و عیال و هر که در مؤنت اوست معیشت بگشاد کند و نفقه بر ایشان تنگ نگرداند و در وقت رسیدن
مهمان روے ترش نکند که روزی خود بخوان تو میخورد بیت مرترا منت ز مهمان داشت باید بهر آنکه روزی خود
بخوان انعام تو نان خویشتن - الفتاح - فتح گشادن و بمعنی حکم کردن نیز آمده است و تعالی شانه گشاینده درهای
رحمت بر اصناف بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلائق و گشایش همه کارها از دست فضل همه خصوصا از و
در دنیا بواسطهٔ اسباب و در آخرت بی واسطه و حجاب و فتح بمعنی نصر نیز آمده چنانکه در اذا جاء نصر الله و الفتح و انا
فتحنا لک فتحا مبینا و بتحقیق گشاده است ابواب فضل و کرامت خود بر انبیاء و مرسلین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین

وحکم و فصل کردہ است میان ایشان و کفار و نصرت دادہ است ایشان را و تا ابان ایشان را بر اعداے
دین چنانکہ و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین و انہم لہم المنصورون و ان جندنا لہم الغالبون و وے تعالیٰ کشادہ است
بر دلہاے مومنان درہاے معرفت و کشایندہ است بر عاصیان درہاے مغفرت و یاری دہندہ درماندگان و غمگسار
غمزدگان اوست و بالجملہ فتاح اسم جامع ست مر فتح ابواب خیرات و افاضہ انواع برکات را و چون بندہ دانست
کہ اوست تعالیٰ فتاح باید کہ بہ نشیند بر در کرم وے بامید فتح و نصر و انتظار حصول انفال بی ملال و استعجال با تسلیم
و سکون تحت جریان حکم بیت سر در ہا بگل بر خود فرو بند + در او گیر و آنم دل در و بند + و تخلق بآن آن ست کہ سعی
کند کہ بر روے طالبان خیر از مال و علم بکشاید و فصل خصومت میان مردم بکند و مظلومان و درماندگان را نصرت
دہد العلیم - مبالغہ عالم ست و وے تعالیٰ عالم ست باشکار او نہان و بخطرات دل و آنچہ ہنوز در دل خطور نکردہ و علم
وے محیط ست بکلیات و جزئیات ظواہر اشیاء و بواطن آن و کنہ حقائق آن و غیر متناہی ست معلومات وے
و چون دانستہ شد کہ وے تعالیٰ عالم ست بظواہر و سرائر ظاہر و باطن از ہر چہ نشاید و نباید پاک باید کرد و ملاحظہ
علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و حظ عبد ازین اسم آن ست کہ تحصیل علوم دینیہ و تکمیل آن و حقائق
و معارف کہ سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گردد و موجب صلاح حال ظاہر و باطن شود کہ علم نافع عبارت
ازان ست بر تماد ندارب نردنی علما مشغول و شغوف باشد القابض الباسط - قبض گرفتگی و تنگی و بسط فراخی
و گسترانیدن ضد یکدیگر اند و وے تعالیٰ تنگ میکند رزق را بر ہر کہ میخواہد و فراخ میگرداند بر ہر کہ میخواہد رزق حسی
باشد یا معنوی و قبض میکند ارواح را از اشباح نزد اماتت و بسط میکند ارواح را در ان نزد احیا یا قبض میکند
در نوم و بسط میکند در استیقاظ یا تنگ میگرداند دلہا را بحزن و ملالت بہ تجلی صفات قہریہ جلالیہ و فراخ میکند
بفرح و مسرت بظہور صفات لطیفہ جمالیہ و گفتہ اند کہ قبض میکند صدقات را از اغنیا و بسط میکند آنرا بفقرا و این
قوم را در معنی قبض و بسط و آداب آنہا کلام ست کہ در شرح فتوح الغیب آنرا بہ تفصیل از کلام بعضے مشائخ عظام نقل
کردہ شدہ است و چون بندہ دانست کہ قابض و باسط اوست تعالیٰ شانہ بر قبض صبر میکند و امیدوار میباشد
و بر بسط شکر می ورزد و ترسکار میباشد و ہر جا قبض و بسط می بیند از انجا میداند و امام غزالی گفتہ کہ قابض و باسط
از بندگان آن ست کہ قبض میکند دلہاے بندگان را بتخویف و انذار بجلال خدا و کبریائی او بعنوان عذاب و بلای
او و بسط میکند بہ بشارت دادن بہ لطف و عطاے او بصنوف آلاء و نعماے او و یا قبض میکند و تنگی می آرد و بخل
می ورزد بر حقائق اسرار الٰہیہ از غیر اہل آن و افاضت و نشر میکند بر اہل آن انتہی و بعضی گفتہ اند کہ تخلق باین دو اسم
آن ست کہ با نفس بہ فرمانی و یا ہر کہ در تحت ضبط و سیاست اوست باین دو صفت معاملہ میکند تا تربیت بہ کمال
باشد ہرگاہ بسیار ملالت و سآمت بر ایشان رسد بہ بسط دفع کند و ہرگاہ بسیار جرأت کنند و دلیر شوند بقبض ضبط

ان نهایه وگفته اند که سیاست نفس اگر بر طاعت و بندگی آرام دارد از حد تجاوز نباید کرد تا شیر مرده و ملول کار نکند
که طاعت با انبساط و نشاط بقبول نزدیکتر ست اما اگر در پی هوا و هوس رود و متابعت شیطان کند به سیاست
بلیغ نماید بیت گه گهی یک آرزو ده سے خود تمام ٭ ور تو صد ابلیس زاید والسلام ٭ الخافض الرافع ۔ خفض
فرود داشتن و رفع برداشتن فرود می آرد کافران را بدبختی و بر میدارد مومنان را بنیکبختی و بر میدارد دوستانرا
به نزدیک گردانیدن و فرود می آرد دشمنان را بدور گردانیدن و فرود می آرد کسی را که میخواهد باسفل سافلین طبیعت
و بر میدارد بعضے را باعلی علیین محبت و فرود می آرد یکی را بدرکات جحیم و بر میدارد دیگرے را بجنات نعیم و این دو صفت
را مراتب و درجات بسیار ست و بنده چون شناخت که وی تعالی خافض و رافع ست باید که پناه بوے برد از فرود
مرتبه و مباعدت اشقیا و درخواهد بلندی درجه و مصاحبت سعدا را در هر دو جهان و تخلق باین دو اسم آن ست
که پست گرداند باطل را و بالا کند حق را و خفض کند اعدائے دین را و دشمنی دارد با ایشان و رفع کند دوستان حق را
و دوستی آرد با ایشان که افضل الاعمال الحب لله والبغض لله ست و مرتبه نفس را که اعدا الاعادی ست خفض
کند و مقام دل و روح را رفع کند و مرتبه برادران دین و مشائخ اهل یقین را بلند و بالا بیند و مقام خود را از همه پست
داند و خود را نه بیند و اگر بیند دون و ناکس بیند بیت هنرمندی که ره را پا و سر دید ٭ ز خود عیب و ز بیگانه هنر دید
حکیمانیکه دور اندیش بودند ٭ دوای خلق و درد خویش بودند ٭ المعز المذل ٭ اعزاز عزیز گردانیدن اذلال
خوار کردن عزیز میگرداند آنرا که میخواهد در دنیا بتوفیق طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و ضلالت و در
عقبی بعلو مرتبت و نعیم جنت و رویت ذات پاک خود و خوار میگرداند کسی را که میخواهد باضداد این صفات امام غزالی
گفته است که میدهد ملک را بهر که خواهد و میکشد ملک را از هر که خواهد و عز دائم و ملک حقیقی در خلاص از ذل حاجت و اسیری نفس و غلبه شهوت
و وصمت جهل ست پس کسیکه برداشته شد حجاب از دل وے مشاهده کرد جمال حضرت عزت را و روزی کرده شد
او را ملک قناعت و بے نیازمندی از خلق و مدد کرده شد بقوت و تائید و غالب شد بر صفات نفس پس تحقیق عزت
داد او را و داد او را ملک دین و دنیا و کسی که دراز کرد چشم او را بسوے خلق محتاج کرد او را با ایشان و مسلط گردانید
بروے حرص و محروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید به نفس و استدراج و ماند در تاریکی جهل به تحقیق خوار
گردانید او را و کشید از وے ملک انتهی این اعزاز و اذلال حقیقی روحانی ست که امام ذکر کرده و اعزاز و اذلال
حسی جسمانی نیز از صفات و افعال او عز و علاست چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف نسب
و تظاهر باتباع و انصار و امداد آن اگر ظاهر گردد نفع و ضرر آن در دین و باقی ماند اثر آن در اهل دین و بنده چون
دانست معز و مذل اوست تعالی عزت دنیا و آخرت از وے خواهد و از خواری و مذلت پناه بدرگاه عزت وی
آرد و بداند که عزت در طاعت ست و خواری در معصیت و تجنب از طمع و شهوت نفس خود را خوار نه گرداند

حکایت آورده اند که دو کودک بازی میکردند یکی نان خشک داشت و دیگرے نان خورش آن کودک بدینا
کودک دیگر گفت مرا هم نان خورش بده گفت بیا سگ من باش تا ترا نانخورش دهم آن کودک راضی شد ریسمان
در گردن او کرد سگ شیخ فتح موصلی دید فرمود اگر این کودک بنان خشک قناعت کردے سگ یار خود نگشتی بیت
بنان خشک قناعت کنیم و جامهٔ دلق * که بار محنت خود به نه بار منت خلق * و تخلق آن ست که عزیز دارد آنرا که خدای تعالیٰ
عزیز گردانیده بعلم و معرفت و مخالفت هوا و طویت و خوار دارد آنرا که خوار گردانیده بکفر و ضلالت و مخالطت و موافقت
نفس و جهالت و شهوات ۔ السمیع البصیر ۔ این دو صفت ست مر حق تعالیٰ را که منکشف میگردد بآنها مسموعات
و مبصرات انکشاف تام بے احتیاج بآلت و حاسه و وے تعالیٰ شنواست نه بگوش و بیناست نه بچشم و این کمال ست
زیرا که جوارح و آلات محل تغیر و آفات اند و دور و نزدیک نزد وے برابرست و شنیدن و دیدن چیزے او را
از شنیدن و دیدن چیزے دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل حذر از تشبیه ست و چون ثابت
شده است تنزیه وے تعالیٰ از صفات جسم ثابت شد تنزیه وے ازان و قرآن مجید ناطق ست به ثبوت این
دو صفت و تاویل آن بعلم خلاف حق ظاهر ست و هر که دانست که حق تعالیٰ سمیع و بصیر ست تکلم نمیکند مگر بانچه
راضی ست وے تعالیٰ ازان و هرچه گوید بادب گوید و از غیبت و بهتان و لاف و گزاف و مدح نفس و طعن
بر هیچ کس و نه بیند و نه شنود مگر کلام خدا و رسول خدا و تابعان او و آنچه راضی ست حق تعالیٰ بدان و از نظر حرام
و دراز کردن چشم بزهرت دنیا و زینت آن پرهیزد و نظر کند بصنائع و بدائع الٰهی و عبرت گیرد ازان و لازم
گیرد دوام مراقبه و مطالبهٔ نفس بمحاسبه و اشارت بے یسمع و بی یبصر بهمین ست ۔ الحکم بمعنی حاکم ست
و وے تعالیٰ حاکم علی الاطلاق ست بحکم تشریعی و ارادے و حکم کننده است میان خلائق بدفع قاعدهٔ ظلم و دفع
طریقهٔ جفا و انصاف ستاننده مظلومان ست از ظالمان در روز جزا و حکم کننده بشقاوت و سعادت بر بندگان و
در قاموس گفته است که حکم بمعنی قضاست و امام غزالی گفته که از حکم منشعب میشود قضا و قدر پس تدبیر وی تعالیٰ
اصل وضع اسباب را حکم ست که عبارت از امر ست و کلمح بالبصر ست و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان
و کواکب قضاست و ترتیب مسببات بر اسباب بلحظه بلحظه تقدیر اوست و این را بیانیست که امام در شرح اسمای
حسنی گفته و جملهٔ ازان در شرح آورده ایم و چون وے تعالیٰ حاکم ست باید که بنده استسلام کند حکم او را و انقیاد آرد
مر او را و راضی باشد بقضاے او و ادائے ذمهٔ خود کند از حقوق و از خصومات خلق بر حذر باشد و اگر کسی را با
او خصومتی افتد انصاف نگاه دارد تا در زمرهٔ ظالمان محشور نگردد و در روزی که وے تعالیٰ حکم کند رسوا نشود
و از سابقهٔ حکم ازلی هراسان و اندوهگین باشد و تخلق آن ست که در رفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف
ورزد و بر نفس خود حاکم باشد بمجاهدات و ریاضات و تقدیر سیاسات که مفضی بصلاح دنیا و دین ست العدل

در اصل بمعنی داد و داور شدن است و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی
را بچیزی نیز می آید و وے تعالیٰ منزه است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک اوست
و همه افعال حق مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح لا تعد و لا تحصی چنانکه باید و شاید همچنان است قوله تعالیٰ
ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و وے تعالیٰ با هر کسی معامله برابر عمل وے کند و سزاوار عقوبت و نقمت گرداند
و این از عدل باشد و گاہے عفو کند بلکہ سیئات بحسنات مبدل گرداند و این فضل اوست و چون بنده دانست
که حاکم مطلق اوست و همه بقضا و قدر اوست و در همه افعال او را حکمتهاست باید که در افعال او و تدبیر حکمت
او اعتراض نکند بلکه همه حق و عدل داند و تخلق آنکه در مردم عدالت ورزد و خصوصاً در آنکه رعیت اوست و در مملکت
وجود وی است و شهوت و غضب را در تحت سیاست عقل و دین اسیر گرداند و افعال وے بر حد استقامت و
توسط و اعتدال بود بیت سعدیا راست روان گوے سعادت بردند + راستی کن که بمنزل نرود کجرفتار +

اللطیف ۔ لطف نرمی و نازکی در کار و کردار و نیکی کردن بکسی و لطف خدا بہ بنده توفیق طاعت و عصمت
از معصیت است و از جملہ لطف او به بندگان اعطاے وی است فوق کفایت و تکلیف او دون طاقت و رسانیدن
به سعادت ابدی بسعی خفیف و در مدت قصیر که عمر است بلکہ در یک ساعت چنانکہ کسی ایمان آورد در گاہی مشقت
مجاهدت و کلفت در ریاضت بلطف و نرمی آسان میگرداند و اگر خواهد بے زحمت ریاضت و مجاهدت بمنزل
مقصود میرساند و بقرب و قبول درگاه خود مخصوص و مشرف میگرداند و لطیف را العلیم بدقائق مصالح و خفیات
امور و رسانیدن آن بمستحق بسبیل رفق و نرمی نیز تفسیر کرده اند و این هر دو امر بمعنی احاطۂ حق سبحانه
بدقائق و خفایا و رفق در افعال و لطف وے در آن از احاطۂ حصر و حیطۂ بیان بیرون است و تنبیه کرده است
امام غزالی و بعضی امثلہ آن و گفته چنانکه لطف او در حق جنین تا آخر عمر در رسانیدن غذا چه در شکم و چه در حالت
رضاع و بعد از آن در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرگین و بر آوردن جواهر نفیس از میان
احجار و بیرون آوردن عسل از مگس و ابریشم از کرم و در از صدف و عجیب تر از همه پیدا کردن آدمی که مستودع
معرفت و حامل امانت و مشاهد ملکوت سموات و ارض و عارف ذات و صفات اوست و امثال این بیرون
از حد حصر و احصا است و هر که دانست که وے تعالیٰ لطیف است و عالم بمکنونات ضمایر است و موصل جلائل
نعم باید که ظاهر و باطن را از مکر و تلبیس و ترک ادب و اخلاق ذمیمه نگاه دارد و شکر نعمت وے گوید و توفیق خیر
و طاعت از وے جوید و بتقصیر خود معترف آید و تائب و معتذر گردد و تخلق آن است که به بندگان خدا لطف
ورزد و نرمی کند چه در آفاق حسیه دنیویه و چه در منافع روحانیه دینیه و دعوت الی الله و ارشاد بطریق حق
برفق و لطف و حکمت و موعظۂ حسنه و علم حقایق و فهم دقائق پوشیده با رفق و سهولت و نرمی بخلائق برساند و افادت نماید

الخبیر خبر آگاهی و خبیر آگاه و دانا و نیست هیچ شی در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن نمیشود در زمین و آسمان
و ذره مضطرب و مطمئن نمیگردد در کون و مکان و نفسی نمیزند مگر آنکه نزد اوست تعالی شانه از آن خبر و باین معنی
خبیر راجع بمعنی علیم گردد و مگر آنکه خبیر مخصوص است باخبار دارند و بمعنی عالم باخبار گویند امام غزالی گفته که خبیر بمعنی علیم است لیکن
علم چون اضافت کرده شود بخفایای باطنه خبرت گویند و صاحب آن را خبیر نامند انتهی و گاهی خبیر بمعنی مخبر نیز دارند
یعنی خبر دهنده از مکنون علم خود و وی تعالی خبر دهنده است از گذشته و آینده بکلام خود و باین معنی راجع بصفت
کلام گردد و خبرت و اختبار بمعنی آزمودن نیز آید و وی تعالی آزماینده است بندگان را بامر و نهی و تکلیف و تسخیر
چنانکه فرمود لیبلوکم ایکم احسن عملا و بنده چون دانست که حق تعالی خبیر است مراقبه علم او را از دست نه نهد و تصدیق
نماید انبیا را در آنچه خبر داده اند و امر و نهی را بجا آرد و تخلق آنکه بکارهای دین دانا و باریک بین باشد و از آنچه
در عالم قلب و قالب او میرود خبردار باشد و نه به بصیرت خبردار باشد و از مکائد نفس و مکر و خداع آن پی برده بود و خبر
دهنده باشد مردم را از آن و بنده سزد داعی ایشان بود بطریق نجات از آن و آزماینده بود ایشان را بدان
الحلیم حلم آهستگی و بردباری و حلیم آنکه او را خشم از جای نبرد و باعث بر استعجال عقوبت نشود و مسارعت
انتقام نکند و با وجود اقتدار اگر توبه تدارک کند عفو فرماید و اگر خواهد بی توبه نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق
حق سبحانه است و بنده گاهی استعجال نمیکند در عقوبت ولیکن بعزم آن میباشد و کینه نگاه میدارد و با نزد قدرت
کینه را میکشد و وی سبحانه خود را بانتقام نیز وصف کرده است پس حق عبد آن است که از انتقام وی خائف باشد
و از جهت حلم وی امیدوار عفو باشد که چون در حال حلم کرده است در مآل نیز مغفرت کند و باید که همچنین ذات
را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد و عفو میکند و نعمت که داده است باز نمی ستاند شکر گوید و شرم
دارد که در نظر چنین کریمی بی فرمانی کند و تخلق آن است که بهر ناپسندی که بیند از جا نه رود و تمکین و وقار ورزد
و عقوبت زیر دستان تعجیل نه نماید و صفح و عفو شیمه خود سازد مگر در اجرای حدود شریعت. العظیم عظم و عظمت
بزرگ شدن و عظمت گاهی در اجسام که مدرکات ابصار اند اطلاق یابد و گویند که این جسم عظیم است و آن جسم
عظیم تر از وست و فی که امتداد و مساحت وی در طول و عرض و عمق آن بیشتر ازین باشد. باز این دو قسم است
یکی آنکه بصر بیننده چشم را و محیط میگردد با بصره بدان چنانکه فیل و امثال آن و یکی دیگر است که محیط نمیگردد بصر باطراف
وی چنانکه زمین و آسمان و این اعظم است از اول و گاهی در مدرکات بصائر استعمال کنند و آنها نیز اقسام اند
قسمی است که محیط میشود بادراک کنه حقیقت آن عقل و قسمی است که قاصر است از آن اکثر عقول یا بعضی و قسمی است
که متصور نیست ادراک عقل و احاطه وی بکنه حقیقت آن و عظیم مطلق اوست که عظیم تر از همه است و متجاوز
است از حد عقول و بیرون از دائره ادراک که هیچ عقلی بکنه ذات و صفات وی نرسد و آن ذات حق

است تعالی و تقدس کسی که بشناخت عظمت حق را مستحقر و خوار داند نفس خود را در جنب عظمت او و اقبال کند بامتثال
اوامر و نواهی و احکام وی تعالی شانه و عظم برهانه و بنده را باید که از عظمت و جلال حق چنان و چندان در دل
فرود آورد که هیچکس و هیچ چیز را در جنب وجود وی سبحانه هستی نماند و تخلق آنست که همت بلند دارد و از سراپای
دنیای دون سر فرود نیارد و ملک کونین را در جنب عظمت الهی در نظر همت وی جای نماند و تحصیل کند از کمالات
و صفات شریفه آنچه عظیم گردد بوی قدر وی تا بمرتبه رسد که اکثر عقول بکنه قدر وی نرسند و در حدیث
وارد شده است که عالم عامل که تعلیم میکند مردمان را خیر نام کرده میشود او را در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان
انبیا و علما اند که چون عاقل صفات ایشان تصور کند پر شود عقل وی بهیبت و عظمت و اعظم مخلوقات سید المرسلین
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ست که عظیم تر از وی مخلوقی بوجود نیامده و در عالم اجسام عظیم تر از عرش
آفریده نشده و در عالم معانی از روح انسانی که آن نیز راجع بعظمت روح محمدی ست صلی الله علیه وسلم - الغفور
بمعنی غفار ست و هر دو صیغه برای مبالغه و غفور مبالغه تر از غفار ست یعنی غفار بسیار بخشاینده که مغفرت از وی
بسیار بوجود آید و گناهان بسیار بخشد و غفور آنکه بخشش وی تمام و کامل باشد و گناهان عظیم بخشد و مغفرت او باقصی
مراتب و درجات رسد و بعضی گفته اند که غفور آن ست که چون از بنده نوعی از گناهان بخشید از همه بندگان آن
نوع گناهان را بخشد و چون غفر بمعنی پوشیدن ست غافر آنکه بپوشد گناهان را در دیوان اعمال بندگان و غفور
آنکه از ضمیر نویسندگان نیز محو و پوشیده گرداند تا ذلت آن مستور ماند بلکه بر گناهکار نیز فراموش میگرداند تا از
خجالت و شرمساری در پردهٔ تشویر نماند بیت سر خجالت درویش زان بود در پیش + که گر گناه ببخشند شرمساری هست
و وجه تخلق در اسم غفار مذکور شد - الشکور شکر سپاس داشتن و ثنا گفتن منعم را بسبب نعمت و بمعنی شکر
گذاردن بنده است مر خدا را و شکر را اسناد بخدای تعالی نیز کنند و شاکر و شکور نام وی تعالی دارند و معنی وی
ثواب جزیل دهنده بر عمل قلیل و کدام ثواب جزیل تر و عظیم تر از ثواب آخرت ست بر عمل در ایام معدوده دنیا و بعضی
گفته اند معنی شکور ثنا گوینده بر بندگان مطیع شاکر و این معنی قریب تر ست بمعنی شکر و بعضی گفته اند که جزای شکر را
شکر نام کردند بطریق مشاکلت و چون وی تعالی معطی ثواب جزیل ست ثنا گوینده است بنده را بر طاعت
وی و بنده را باید که در ثنا و شکر و طاعت وی تعالی بیفزاید و صدق و اخلاص نماید و وجه تخلق آن ست که
شاکر بود مر خدا را بنعمت وی و شاکر بود مر کسی را که احسان کند بوی بحق وساطت و مکافات کند و اگر مکافات
از دستش نیاید دعا کند و اقلش این ست که گوید جزاک الله خیرا - العلی - علو بلندی و بلند شدن جای و بمعنی
بلندی مرتبه آمدن و بر زبر چیزی شدن و آن دو قسم ست حسی چنانچه جسمی بر زبر جسمی دیگر باشد و عقلی چنانکه رتبه
چیزی فوق رتبه چیزی باشد و وی تعالی و تقدس در مرتبه بالاتر ست از همه هیچ رتبه فوق رتبه او نیست

و ہمہ مراتب پایان تر از مرتبہ اوست زیرا کہ سبب و علت فوق مسبب و معلول میباشد و وے تعالیٰ سبب و علت جمیع
اسباب و معلولات ست و بذات وے منتہی میگردد مراتب علیت و فاعلیت پس ہیچ چیزے فوق وے نباشد و وے
فوق ہمہ باشد و نیز موجودات منقسم اند بحسیت و حی و حی منقسم ست بچیزے کہ اورا جز ادراک حسی نیست و آن بہیمہ است
و چیزے کہ با وجود ادراک حسی ادراک عقلی نیز دارد و آنکہ اورا ادراک عقلی ست منقسم ست بچیزے کہ معارض ست در معلوم او
از شہوت و غضب و آن انسان ست و چیزے کہ سالم ست ادراک او از معارضہ بکدرات و آن کہ سالم ست یا ممکن ست
کہ مبتلی و ممزوج باشد بدان و لیکن سلامت نصیب وے شدہ و آن ملائک اند و چیزے کہ محال ست در حق او ابتلاء و
امتزاج بدان و آن حق سبحانہ و تعالیٰ است پس وے در مرتبہ فوق کل باشد کہ عالی تر و کامل تر از ان رتبہ نباشد و در
فہم عوام کہ در رتبہ بہائم اند جز علو حسی نیاید و خواص کہ متنبہ شدہ اند بادراک بصائر علو معنوی را و مراتب آن را برفوق
مراتب علو حسی نہند و ازینجا معلوم شد معنی بودن وے سبحانہ فوق العرش زیرا کہ عرش فوق جمیع اجسام است و موجودے
کہ منزہ است از تحدید و تقدیر بحدود اجسام و مقادیر آن فوق تمامہ اجسام باشد در مرتبہ و تخصیص بعرش بجہت فوقیت
اوست از جمیع اجسام کہ چون فوق او شد فوق ہمہ شد و علو بمعنی غلبہ کردن بر کسی نیز آید و وے تعالیٰ غالب ست بر ہمہ
چنانکہ فرمود واللہ غالب علی امرہ پس بندہ باید کہ قیاس عقل و ترتیب فکر را در کنہ ذات و صفات او رہ ندہد و چونی و چگونی
از راہ معرفت برداردو بعجز معترف آید کہ کمال معرفت این ست و خود را در جنب غلبہ امر و حکم وے تعالیٰ نیست و نابود دانہ
و بامتثال و تسلیم پیش آید و تخلق آن ست کہ بذل جہود در تحصیل علم و عمل چندان کند کہ از بنی نوع خود فائق گردد در کمالات
و عالی گردد در مراتب بمقامات و لیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا کہ فوق وے درجات انبیاست باتفاق کہ درانجاست
و اعلیٰ درجات کہ فوق آن درجہ نیست درجہ سید الانبیا صلی اللہ علیہ وسلم ست و اعلیٰ مطلق خداست جل جلالہ و تعالیٰ
شانہ و نیز از وجوہ تعلق آن ست کہ بر نفس و ہوا زبردست باشد و از صحبت اہل دنیا استعلا ورزد و ہمت بغیر امر حق
فرود نیارد و مشائخ گفتہ اند کہ ہر کہ صادق گشت در توجہ بدرگاہ حق اہل آسمان و زمین را ہیبت او در دل نشیند
و ہمہ از وے بترسند - الکبیر - بزرگ و صاحب کبریا و کبریا عبارت ست از کمال ذات و مراد بکمال کمال وجود ست
و کمال وجود وے تعالیٰ راجع بدو چیز ست یکی دوام وجود و چون مدت وجود آدمی دراز گردد گویند کہ وے کبیر السن ست
و چون طویل الوجود کبیر شد پس دائم الوجود ازلے وابدے اولی و احری باشد کہ او را کبیر خوانند دوم آنکہ وجود وے مقام
وجودیست کہ صادر ست از وے ہر موجود پس کبیر بمعنی کامل الذات تام الوجود باشد و عظیم بمعنی کامل الصفات
رفیع القدر عالی مرتبہ بود و وجہ تعلق و تخلق قریب باسم العلی ست - الحفیظ - حفظ نگاہداشتن و نگاہدارندہ
ہر کہ و ہر چہ در عالم ست از آفت و ضیاع اوست تعالیٰ شانہ باتقا و صیانت چیزہا کہ ضد و دشمن یک دیگر اند چنان کہ
عناصر را و موالید نگاہ میدارد بترکیب و مزاج و تعدیل قواے آن و نگاہ میدارد حیوانات را بہ پیدا کردن آلات

و جوارح و ذرات آنها چنانکه شاخها و نبها و چنگالها و خارج ازان چنانکه اسلحه و به پیدا کردن معرفت و هدایت براست کردن
آن و استعمال آن و به پیدا کردن حواس که در رنگ جاسوسان اند که می آگاهند بقرب اعدا و آفات چنانکه چشم و گوش
و جز آن و هم چنین در حفظ اوست تعالیٰ هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین ست حتی گیاهی که از زمین میروید نگاه
میدارد لباب او را بقشر و طراوت او را برطوبت و بخارها که میروید از وی و خار مر سلاح نبات ست چنانکه شاخ
و ناب و چنگل سلاح حیوان و با هر قطره از آب حافظی ست که نگاه میدارد او را ازانکه مبدل بهوا گردد و در خبر آمده است
که فرو نمی آید قطره از باران مگر آنکه با وی فرشته است که نگاه میدارد و آنرا تا میرسد بمستقر خود از زمین امام غزالی
گفته که این حق ست و مشاهده باطن ارباب بصائر بران دال ست و ایشان ایمان می آرند بدان به بصیرت
نه بتقلید و ابواب حفظ آلهی تعالیٰ کثیر ست لا تعد و لا تحصی و از جمله حفظ اوست القای ایمان مر مؤمنان را و حفظ
عقاید ایشان از زیغ و زلل و صیانت عقود ایشان در توحید باقامت دلائل و براهین بر صدق دین و القوای
دلیل و برهان نور یقین ست که در دل انداخته که کسب و اختیار بنده را دران قطعا دخلی نیست بزرگی گفته است
که شکر این نعمت چگونه گویم که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب که در عالم ست اصلا خطور خاطر با نیست و موجب
اشکال و اختلال عقد ایمانی نه و نور ایمان در دل باقی و ثابت ست یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی الایمان و حفظ بمعنی
از بر داشتن چیزی که ضد آن نسیان و فراموش کردن ست نیز آید و باین معنی نیز اطلاق آن بر پروردگار تعالیٰ
صحیح ست که همه اشیا محفوظ ست در علم وی و ممکن نیست زوال آن از وی بسهو و نسیان نقل ست که یکی
از صلحا را مال بسیار بمیراث رسید گفت الٰهی مرا باین در اهم محتاج آفریده اما محافظت این حضور قلب مرا تفرقه
میرساند خداوندا تو خفیظی از برای من نگاهدار هر چه بود همه را بدزدیدند و اوپس هر گاه که او را بچیزی احتیاج
می افتاد حق تعالیٰ آنرا از غیب بوی میرساند و چون بنده دانست که پروردگار او حفیظ ست باید که از همه آفات
و مخافات و از غلبه نفس و هوا پناه بحفظ و حمایت او برد و بیت هر کس بخدا پناه آرد + او را ز بلا نگاه دارد + و تخلق باین است
که حدود و احکام شرع را نگاه دارد و جوارح را از معاصی و دل را از ذکر ما سوی و سر را از ملاحظهٔ اغیار محفوظ دارد
و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فرو ماندگان و عاجزان را دست گیرد و محافظت نماید
و حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاه دارد۔ المقیت خالق اقوات رساننده آن با بدان و قوت
خورش آن چیزی ست که بوی برپا ایستد بدن انسان از اطعمه و اقاتت خورش دادن و این قوت ابدان ست
و قوت ارواح معرفت و ایمان ست و مقیت بمعنی توانا و نگاه دارنده و گواه و حاضر نیز آید قوله تعالیٰ و کان الله علی کل
شیء مقیتا ای مطلعا قادرا پس وی جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت تن و جان از وی
خواهد و بعلم وی اکتفا کند از سهل تستری پرسیدند از القوت قال ذکر الحی الذی لا یموت و بعضی این حکایت

کنند که از وے پرسیدند که قوت تو چیست گفت الله گفتند مقداری که از ان چاره نیست گفت از الله چاره نیست گفتند
از چیزے می پرسیم که قوام جسدها بآنست گفت قوام جسدها الله است اگر شما الله را می شناسید و تخلق آن ست که گرسنگان را
طعام دهد و غافلان را ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اقتدار نماید۔ الحسیب۔ کافی
و بسنده در جمیع کارها و احساب بسنده آمدن چیزے احسبنی الشیء میگویند یعنی کفانی یعنی بسنده شد مرا این چیز پس حسیب
بمعنی محسب ست و این وصفی ست که متصور نیست ثبوت وے حقیقةً مر غیر حق تعالی را زیرا که احتیاج بکفایت از جهت
وجود و دوام وجود و کمال وجود ست و هیچ چیزے نیست که کافی باشد چیزے را مگر الله تعالی زیرا که باوست وجود
اشیا و دوام وجود و کمال وجود آنها و اسبابی که آنها را دخل ست در وجود اشیا و کمال آن همه بخلق او ست پس
او ست حسیب مطلق و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی محاسب ست چنانکه جلیس و ندیم بمعنی مجالس و منادم ست و وے تعالی
حساب میگیرد از خلائق روز قیامت و مے شمارد بر ایشان انفاس ایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که حسیب
بمعنی شریف ست از حسب بمعنی فضائل و مناقب شمردن و چون بنده دانست که وی تعالی کافی ست باید که اکتفا
کند بوے و بحسن تدبیر وے توکل کند در جمیع امور بروے و من یتوکل علی الله فهو حسبه و چون دانست که افعال
او را مے شمرد و بر ان حساب خواهد کرد ضبط کند افعال خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون دانست که مر او را
شرف و کمال ظاهر گردد بسبب وے و بروے خساست نفس و دنائت آن پس تکبر نکند بذات خود و عجب نیارد بافعال خود و تخلق آنست
که سبب کفایت حاجات محتاجان گردد و با نفس خود محاسبه کند پیش از انکه حساب گرفته شود از وے و نفس خود را بمعرفت
و طاعت شریف گرداند الجلیل الجلال و الجلالة بزرگی و بزرگ قدر شدن و او ست تعالی جلیل مطلق جامع نعوت
جلال و صفات کمال امام غزالی گفته رحمة الله علیه کبیر راجع بکمال ذات ست و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات
و صفات هر دو منسوب بادراک بصیرت که محیط بآن نتوان شد انتهی و در اصطلاح قوم ظهور آثار صفات قهریه را جلال خوانند
و ظهور آثار صفات لطفیه را جمال و جمیل نیز در اسماء الٰهی آمده اگرچه در روایت مذکور نیست و جمیل در اصل موضوع ست
مر صور ظاهره را که بصر را از انچه حسن و ملاحت ملائم و موافق آن باشد بعد ازان نقل کرده شد بصور باطنه که
مدرک به بصیرت گردد چنانکه سیرت جمیل و خلق جمیل گویند جمیل مطلق او ست تعالی چنانکه جلیل مطلق او ست عز اسمه زیرا که
هر جا که در عالم حسنی و جمالے و کمالی و جلالی ست پرتو از انوار ذات و آثار صفات او ست و چون بنده شناخت که جلیل
بحق و جمیل مطلق او ست تعالی و تقدس تعظیم نکند مگر او را و دوست ندارد مگر او را و در بزرگی قدر او و بمقابله انوار جلال
و جمال و عظمت و کبریائی او جل جلاله و عظم شانه وجود مجازی خود را در زبان و گذارش نیارد و نیست مطلق گرداند تا هست
مطلق ظهور کند چنانکه گویند شعر شرقی و غربی۔ اغرضی عن وطنی۔ اذا تغیبت بدا۔ وان بدا غیبنی۔ گم شدم در گم شدن
دین منست۔ نیستی در هستی آئین منست۔ قدر در گم شو که تجرید این بود۔ گم شدن گم کن که تفرید این بود۔ و تخلق آن است

که نفس خود را بصفات کمال موصوف گرداند و صفات باطله خود را نیک گرداند و اخلاق ذمیمه را تهذیب کند تا جلیل و جمیل
گردد و خدا و خلق همه دوست دارند — الکریم بزرگ و عزیز گفته اند که چون کسی را وصف به کرم کردی همه صفات نیک را
اثبات کردی و گفته اند که کریم آن ست که چون قادر گردد عفو کند و چون وعده کند وفا کند و چون عطا دهد بیش از امید دهد
و هر که او بوے التجا آرد او را ضائع نگذارد و از جمع وسائل و شفعا بی نیاز گرداند و کریم بمعنی مکرم نیز گفته اند چنانکه جلیل بمعنی
مجل داشته اند و بمعنی جواد نیز آمده و تمامه این معنی بر وجه کمال خاصه ذات کریم متعال ست نقل ست که اعرابی از حضرت
رسول اقدس صلی الله علیه وسلم سوال کرد که یا رسول الله حساب ما روز قیامت که کند رسول فرمود که خدا تعالی بجود
خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و تبسمی کرد پرسیدند که چرا تبسم کردی گفت کریم چون عیب بیند بپوشد و چون قادر
شود عفو کند و بنده باید که وظیفه شکر و کرم و اکرام و عفو و جود کند و دوستی اینچنین کریمی در دل گیرد و تخلق آن نسبت
که سعی کند و تحصیل آن و تکلف کند در اتصاف بدان تا حاصل شود او را چیزے از آن یا همه آن بران وجه که لائق بشان
اوست و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم همه متصف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیاء علیه من الصلوات
افضلها و من التحیات اکملها از همه کامل تر و کریم تر و اوست اکرم الاکرمین بعد الله تعالی و تابعان او از اولیا و علمائے
اهل کرم اند علی حسب درجاتهم و مراتبهم — الرقیب — فی الصراح رقیب نگهبان و چشم دارنده و موکل طیبی گفته رقیب
حفیظ که مراقب باشد اشیا را و ملاحظه کند آنها را پس غائب نگردد از وے مقدار ذره در زمین و نه در آسمان امام
غزالی گفت رقیب علیم حفیظ پس کسی که مراعات کند چیزے را تا آنکه غافل نگردد و ملاحظه کند او را ملاحظه لازم و دائم
او را رقیب خوانند پس رجوع بمعنی رقابت بعلم و حفظ باشد ولیکن باعتبار لزوم و دوام و سابقا گذشت که مهیمن را
تفسیر برقیب کرده اند لیکن اخذ کرده اند در مفهوم وے مبالغه در رقابت و باین وجه فرق بود میان هر دو و وجه تعلق
و تخلق ظاهر ست آنکه نگهبان خود باشد و خود را از عوارض نفسی و قلبی از مکر و تغلب نگاه دارد و دائم در نظر حق با ادب
باشد و از ناشایسته ها پرحذر بود و بداند که وے تعالی رقیب و شاهد اوست در هر حال ظاهر و باطن و باید شد
که نفس و شیطان در کمین او اند و فرصت نگاه میدارند و باعث اند او را بر غفلت تا چون غافل گردد کار خود را بکنند
و کین خود بکشند پس همیشه پرحذر بود از ایشان و هشیار بود از مکر و تلبیس ایشان و بر بندد راههاے در آمد ایشان
معنی مراقبه این ست — المجیب — اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن اوست جواب دهنده هر که او را بخواند
و اجابت کننده هر دعا را و عطا کننده هر سوال را و اوست اجابت کننده دعاے مضطرین بر زبان قال و حال
بلکه اجابت کرده است پیش از آنکه دعا کنند و داده است پیش از آنکه بطلبند و از جمله اجابت اوست دعوت خلق و کفایت
او حاجات ایشان را که تدبیر کرده است کار ایشان را پیش از آنکه پیدا کند ایشان را به پیدا کردن اسباب انها از زراعت
و آلات در آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را در امر و نهی و اجابت کند بندگان او را بانجاح مرام

وبرآوردن حاجات ایشان آن قدر که تواند وممکن باشد واگر عاجز باشد بلطف وسخن نرم وباجابت دعوت ایشان
وقبول هدیه ایشان چنانکه رسول خدا میکرد صلی الله علیه وسلم - الواسع - سعت فراخی وفراخی کردن وسعه را
نیز بمعنی وسعت را اضافت بعلم میکنند ومیگویند که علم وے وسیع ومحیط ست بمعلومات وباحسان میکنند
ومیگویند احسان وے وسیع ونعمت او بسیط ست وبقدرت وملک وغنا میکنند وواسع مطلق در جمیع این صفات
الله تعالی ست وآنکه گویند سعت بمعنی توانگری وتوانائی دوست رس هست بهمین علاقه است وحق ست مر کسی را که
شناخت خدا را وفراخی علم وقدرت وملک وغناے او را که باقی نماند وی را ضیق جهل وعجز وفقر واحتیاج بلکه مستغنی گردد
از همه ودر همه کارها التجا باو کند ودر تنگی ها پناه باو برد وتخلق آن ست که سعی کند در سعت علوم ومعارف واخلاق وجود
وسخاوت ورزد وسینه را گشاده دارد ودل ودست را فراخ گرداند واز آنچه دارد گردد بروے از حوادث وایذاے
جاهلان تنگدل نگردد وهیچ چیز از هیچکس دریغ ندارد وبا همه کس بهر نوع گشاده باشد بیت سینه را بر در اگر خواهی
گشاده دست دل بگشا اگر فراخی مراد ست - الحکیم - حکمت عبارت ست از کمال علم وحسن عمل واتقان واحکام علم و
عمل وحکمت علم محکم را نیز گویند پس بمعنی علیم باشد بزیادت احکام بعضی گویند حکیم مبالغه حاکم ست وحکیم می گویند کسی را
که عالم باشد بحقائق اشیاء ونیک داند دقائق صناعات را ومتقن ومحکم کند صنع آنرا وکمال درین معنی جز خداوند
عز وجل را نباشد ووے تعالی هرچه کند بمقتضاے حکمت واز روے دانش وبینش کند وکارهاے وی از
دهیا وسستی منزه ومبرا است وداناست بحقائق ودقائق اسرار وکسیکه شناخت که پروردگار تعالی حکیم ست
بر وے لازم بود که راضی گردد بحکم او وبداند که وے را دران حکمت بالغه خواهد بود اگرچه ظاهر نگردد بر وے
پس اعتراض نکند وستیزه نگیرد بر وے وبداند که وے فاعل مختار وعالم علی الاطلاق ست یفعل مایشاء ویحکم مایرید
وباید که در فهم حقائق متوجه بفیض اسم الحکیم باشد وتخلق آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه وتحسین
قوت عملیه ونیک داند دقائق وعلوم وصناعات را از آنچه متعلق به تکمیل نفس خود بود وباید که از سفاهت ولغو بپرهیزد
وهیچ کارے بی باعث حقانی وداعیه ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد نقل ست از ذو النون مصرے
قدس الله سره که گفت شنیدم در زمین مغرب مردی بعلم وحکمت معروف ومشهور ست بزیارت وے شدم
چهل روز بر در خانه وے افتاده بودم وقت نماز بمسجد آمدی دهیبان واله وحیران بازگشتی ومن هیچ التفات
نکردی مرا از این حال تنگ آمدم گفتم اے جوان مرد من چهل روز ست که اینجا استاده‌ام هیچ التفات بمن نمیکنی
وسخنی نمیگوئی آخر مرا پندی ده وحکمتی ونصیحتی بیاموز تا یاد گیرم گفت بآن عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد
گفت دنیا را دوست مدار وفقر را غنا شمر وبلا را نعمت دان ومنع را عطا گیر وبا غیر حق انس مگیر وصحبت مدار
وخوارے را عزت پندار وحیات را موت شناس وطاعت را حرفت بین وتوکل را معاش خود ساز

بیت از سینه محو کن همه نام و نشان غیر * الا که میدهد از وی نشان ترا * الودود ودّ بضم و فتح و کسر و همچنین وداد و بکسر
و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی را گوید و وی تعالی دوست میدارد مومنان را
و دوست میدارند ایشان او را چنانکه فرمود یحبهم ویحبونه یعنی رحمت میکند ایشان را و خیر میخواهد ایشان را و نعمت
میدهد و احسان میکند بایشان و ستایش میکند بر ایشان و دوست میدارند مومنان او را یعنی طاعت میکنند و تعظیم
میکنند او را و هیبت میدارند و ذکر میکنند او را و فرمود و هو الغفور الودود اسم غفور را به اسم ودود مقدم داشت
تا عاصیان گناهگاران که آلوده غبار معصیت اند نیز ناامید نباشند یعنی اول غبار معصیت را بعفو و مغفرت از
رخسار حال عاصیان می بر افشانم و پاک میگردانم بعد از آن در دائره محبوبان و مودودان خود می درآرم
بیت از من گنه آید و من آنم -- وز تو کرم آید و تو آنی * و وجه تعلق باین اسم ظاهر ست و تخلق آن ست که دوست دارد
اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمانان را نیز خواهد بلکه ایثار کند ایشان را بر نفس خود و کمال
این اسم آن ست که منع نکند او را از ایثار و احسان و غضب و حقد و ایذا پس بپیوندد با هر که ببرد از وی و عطا
کند آنرا که محروم گرداند او را و عفو کند هر که ظلم کند بر وی و فرد اعلای این آن ست که در محبت محبوبان حق
ثابت قدم باشد و در طریقه محبان نیل محبوب نموده استقامت ورزد و در دوستی دوستان او وسیله عظمی شناسد
خصوصاً محبوب ترین محبوبان و محب ترین محبان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که محبت و طاعت وی عین محبت
حق و طاعت اوست حکایت غریبی ست یکی از دوستان آن حضرت را اعتقاد هزار دینار از میراث پدر رسیده بود ناگاه موئی از حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم پیدا شد آن همه مال را داد و آن موی را بخرید بیت چه داری چند دادم جان خریدم
بحمد الله عجب ارزان خریدم * و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت ست بحضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه وسلم محبت اهل بیت و منتسبان اوست بیت دوستی را
دوست داری دوستش را دوست دار * دوست را بر دیده دار و دیده را بر دوست دار * سگی دو سه روز
پی دوستان قدم زد صورت انسانی نعیم جاودانی یافت آدمی چون ناامید باشد سر سرّ میفرماید قدس الله
سره العزیز چون سنگ را با راست و سگ را دیدار نصیب الله را با نومیدی چه کار * المجید مبالغه ماجد است
فی الصراح مجد بزرگی و مجید بزرگ و فی القاموس المجید نیل الشرف والکرم و طیبی گفته مجید صفت کرم
و امام غزالی فرموده که مجید کسی که شریف باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد عطای او
و نوال او پس مجید جامع معنی اسم جلیل و وهاب و کریم باشد و بنده را باید که وظیفه حمد و ثنای حق بجا
آرد و شکر نعمت و عطای او فرو نگذارد و تخلق آن ست که شرف و بزرگی را به تحصیل اسباب آن از علم
و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و بعطا و نوال افاضه و افاده نماید الباعث بعث بر انگیختن میت از

گوید وبیدار کردن نائم از خواب وفرستادن کسی را برائے کاری وا و تعالی برانگیزندہ مردہ ہاست از قبور وبیدار کنندہ دلہائے غافلان ست از خواب غفلت وغرور وباعث رسل ست بسوئے خلق وبعضی گفتہ اند کہ برانگیزندہ ہمت ہاست بنیکو کارے پس بندہ باید کہ از خواب غفلت بیدار شود واز ہنر بانی رسول بیزار گردد واز روز بعث ونشور یاد آرد وخود را بکار آخرت مشغول دارد وتخلق آن ست کہ دلہائے مردہ را از کو جہل کہ موت اکبرست برانگیزد وبعلم کہ سبب حیوۃ ابدے ست زندہ گرداند وغافلان را از خواب غفلت بیدار سازد واز روح خود داعی خیر کہ بحکم رسول دارد بسوئے جوارح وقوائے خود بفرستد وبسوئے خلق بتعلیم وارشاد ورسل ورسائل ارسال نماید وہمت را بر خیرات ومبرات برگمارد۔ الشہید از شہود ست یعنی حاضر آمدن یا از شہادت یعنی گواہی دادن حق سبحانہ حاضر ومطلع ست بر ظاہر وباطن وبر غیب وشہادت وگواہی دہندہ است بر اعمال واحوال خلق روز قیامت وتواند کہ مراد شاہد بر وحدانیت خود باشد چنانکہ فرمودہ است شہد اللہ انہ لا الہ الا ہو یا شاہد ست بر اخذ میثاق از پیغمبران بایمان ونصرت دادن ہر رسول را کہ بیاید بعد از ایشان ومصدق انچہ با ایشان ست چنانچہ قول وے تعالی واذ اخذ اللہ میثاق النبیین الایہ دال ست بر ان وبعضی گفتہ اند کہ شاہد بمعنی مبین نیز آمدہ ووے تعالی بیان کنندہ است بکلام وطریق وحی والہام احکام دین اسلام را وشہید بمعنی شہود نیز گفتہ اند کہ انبیا واولیا وعلما وملائکہ گواہی میدہند بر وحدانیت ذات وکمال صفات وے اگرچہ از ادراک کنہ ذات وصفات عاجز وقاصر اند ابیات خطبہ ہر نامہ تو خوانند این ہمہ۔ از توجز نامی نداننداین ہمہ اگرچہ توحید تو میخوانیم ما ہم تو میدانی کہ نادانیم ما۔ وبندہ را باید کہ از مراقبہ حضور واطلاع حق را از شہادت وے بر اعمال غافل نباشد وبشہادت وی بر حقیقی رسول وصدق وے مصدق بود واحکام دین اسلام را متبع وبر کمال ذات وصفات وی معترف وتخلق بمعنی اول راجع بمعنی علیم وخبیر ست وبمعنی ثانی سعی کند کہ تحصیل عدالت وتزکیہ وتصفیہ از اہل شہادت در دنیا ودر روز قیامت وشہادت بر وحدانیت حق وبر میثاق انبیا گردد تا از خواص عباد اللہ باشد۔ الحق یعنی ثابت وہست ودر مقابل اوست باطل یعنی نیست وناچیز ومعدوم وثابت وہست مطلق اللہ تعالی ست وسائر موجودات از حیثیت امکان معدوم وناچیز ونیستند کہ در حد ذات ایشان را وجودے وثبوتے نیست چنانچہ گفتہ است الا کل شئی ما خلا اللہ باطل۔ وتفصیل کلام آن ست کہ اینجا سہ چیز ست حق مطلق وباطل مطلق وحق بوجہی وباطل بوجہی پس ممتنع بالذات باطل مطلق ست وممکن لذاتہ حق ست بوجہی وباطل ست بوجہی واو را از جہت ذات خود ش وجودے نیست اصلا پس باطل ست بذات ومستفید ست وجود را از غیر خود واز وجہی کہ بجانب مفیض وجود دارد موجود ست پس او ازین وجہ حق ست واین ست معنی قول وے سبحانہ کل شئی ہالک الا وجہہ پس معلوم شد کہ حق مطلق ہمان موجود حقیقی ست کہ بذات خود موجود ست وہر چیز وجود از وے میگیرد وآن خداست عز وجل

وتعالی و تقدس وحق بمعنی صدق و راستی و درستی که اقوال و اعتقاد و ست و مذاهب را بدان وصف میکنند نیز بنسبتی
بوجود حق داده باعتبار ثبوت ازین جهت او را حق میگویند و حق بمعنی سزاوار نیز می آید و او ست تعالی سزاوار الوهیت
و اقوال و افعال وی از مشابهة البطلان و کذب منزه و مبرا است و تخلق آن ست که مستحق گردد بنده بمتابعت حق که
شریعت نبوی ست صلی الله علیه وسلم تا از انوار وی و حضور وی بر دل مستولی گردد که بدان مستغرق گردد در وجود
حق و ذکر وی و حضور وی تا متصف گردد بمعنی حقانیت امام غزالی گفت رحمه الله علیه رحمة واسعة بنده اگرچه
حق ست ولیکن حق بذات خود نیست بلکه حق ست بخدا و ذات وی تعالی بلکه بنده بذات خود باطل ست اگر
ستوده باشد حق مر او را لکن بوجود پس خطا کرد کسیکه گفت انا الحق مگر به یکی از دو تاویل یکی آنکه این مراد داده
گردد که وی حق ست و میگویند این تاویل بعید ست زیرا که لفظ دلالت ندارد بدان دیگر آنکه این مخصوص بوی
نیست بلکه هرچه ما سوای او ست بحق ست تاویل دوم آنکه مستغرق گردد در وجود حق تا آنکه در باطن وی بحسب
شهود گنجایش غیر نماند و هرچه کلیت چیزیست را و تمامه او را فرو گیرد او در وی مستغرق گردد میگویند و مبالغه میکنند
که او او ست و از ینجا گفته است انا من اهوی و من اهوی انا مراد استغراق و استهلاک داشته است انتهی کلام
الامام ای موجود بحق و ای نور مطلق افاضه کن بر ما از حقانیت و نورانیت وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان
تو و شهود تو و منور گردان بنور اسم خود دل بنده خود را تا چنانکه اسماً و صورةً عبد الحق ست و حقیقةً و معنی نیز گردد و با وجود
آن آگاهی و هوشیاری پیدا آمده از مستی و بیخودی نگاه دارد تا گوید انا عبد الحق بجای آنکه دیگری انا الحق گفته است
انک علی کل شیء قدیر — الوکیل — وکیل آنکه کار را باوی گذارند و تمام تصرف در دست وی دهند و وی تعالی
خود بخود کارهای بندگان را بر خود گرفته و قائم شده بامور عباد و رسد او و معاد به تحصیل هرچه بدان محتاج اند و کفایت
میکند بعنایت و کرم خود مهمات همه را بی آنکه کسی توکیل و تفویض کند و وکیل گاهی وفا نمیکند بتدبیر وی بامری که
وکیل ست در آن و وکیل مطلق آن ست که امور موکول باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و وافی بود باتمام
آن و آن کرم و عنایت باری تعالی ست پس بنده باید که همه کارهای خود را بحضرت وی سپارد و تدبیر وی باز گذارد
و بکلیت خود متوکل گردد بر وی و بسندگی کند باستعانت و استمداد وی از غیر وی بلکه کار خود را بخدا باز گذارد
گشتانی نعیم ازین سنتر کار و حقیقت توکل تنها است اعتماد بر حق و اکثر استعمال توکل در امر رزق ست و مفهوم او عام
و تخلق آن ست که در کارهای ضعیفان و درماندگان سعی کند و در کفایت مهم ایشان کوشش نماید و در انجاح آن
و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که گویا وکیل ایشان ست و وکیل خدا گردد و بر نفس خود خصم نفس گردد و استیفای
حقوق الهی و اقتضای اوامر و نواهی وی ست تعالی القوی المتین — قوی توانا متین استوار امام غزالی گفت قوت
دلالت میکند بر قدرت تامه کامله و متانت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی ازین جهت که قدرت بالغه و کامله

دارد و قوی ست و ازین حیثیت که شدید القوت ست متین گفته و قرآن مجید وصف کرده است خود را بدو القوة المتین
و مرجع این معنی قدرت ست و ذکر آن بباید و وے تعالیٰ از عجز و ماندگی به ضعف و ماندگی منزه و مبرا ست و بعضی گویند
قوی متین یعنی خالق قوت و متانت ست فعیل بمعنی مفعل پس وے بهر کار به قوت و نصرت از و خواهد خود را و همه کس را
و همه چیز را مسخر و منقاد او دانند و وقت حاجات و بلایا از قوت و قدرت او بر اسان باشند و تخلق آن ست
که بر هوای نفس قوی و چیره باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجرای احکام
شرع و همه سستی را انچه در اند بهیبت نفس کافر کیش را بر خویشتن سلطان مکن + دشمن ست او بر هیچ غیر باید کردن
کن آن مکن - الولی بمعنی ناصر و حق سبحانه محب مومنان متقیان ست و نصرت میدهد ایشان را و وے تعالیٰ
دوست میدارد مومنان را الله ولی الذین آمنوا و ولی بمعنی متولی امور نیز آمده و وے حق سبحانه متولی امور عالمیان ست
بلطف و اصلاح که توکل کرده اند به وے و تفویض کرده اند امور خود را به وے و متولی امور تمامه خلائق ست از انچه محتاج
اند بان از امور معاش و معاد و بمعنی قریب نیز آمده و رحمت وے تعالیٰ قریب ست به محسنان و اذا سالک عبادی عنی
فانی قریب پس بنده باید که تکمیل شعب ایمان خود و شایسته مزید دوستی حق سبحانه گرداند و بهمه کار یاری دهد و نصرت
اند و سعی بجد و به تربیت محبت و بنده بنگرید و از قرب وے تعالیٰ آگاه بود و التفات دل بغیر او نکند و تخلق آن ست
که دوست دارد او را و بندهای او و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سعی کند در قضای
حوائج خلق او و نظم مصالح ایشان تا مشرف گردد باین اسم و نامیده شود او را ولی الله و یکی از نشان ولایت انست
که وے تعالیٰ دائم وارد توفیق و بصیرت او را و مخذول و مقهور نگرداند او را تا اگر قصد معصیت و بدی کند نگاه دارد
او را از ان و اگر ناگاه در ان بیفتد بتوبه و انابت زود باز آرد و بر ان مگذارد و این ست معنی اذا احب الله عبدا لم
یضره ذنب و از نشان ولایت ست که او را در دل دوستان خود جاے دهد زیرا که دل ایشان محل نظر حق ست و
چون او را در انجا بیابد لاجرم تو از آن وے نیز دریافت بیت: دل بدست آر گر دلی داری + در ره فقر حاصلی داری
اللهم ارزقنا - الحمید بمعنی محمود ستوده و ستوده شدن و دوست ستاینده ذات خود و ستایش کننده صفات
خود بکلام خود در ازل و بهمه آیات بینات و لایزال لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و لیس آنست ستایش
انبیاء و اولیاء و مقربان ست به نسبت ایمان و احسان و عرفان و ستوده شده است بستایش خود و ستایش جمیع
آفرینش خود که و ان من شئ الا یسبح بحمده و یا حمید بمعنی مستحق جمیع محامد ست که موصوف بکل کمال و عطا کننده نوال ست
و مرجع ثنا راجع بذات قدیم او ست و تخلق باین اسم آن ست که دائم حامد حق بود و جمیع اوقات و احوال و سعی کند
در تحصیل کمال و اعطای نوال تا محمود و ممدوح گردد نزد خدا و نزد بندگان وے و محمود از بندگان کسی ست
که ستوده است صفات وے و اخلاق وے و شمائل وے و اعمال وے و اقوال وے و احوال وے بی شوب نقصان

و طغیان و آن سید رسل است که نام پاک وے محمد است صلی الله علیه وسلم و هر که قریب ست بدو بجهت مقام او و بجهت اقتفاء
مراتب درجات قرب از انبیاء و اولیاء و علماء و صلحاء هر یکے حمید ست بقدر کمال و اندازهٔ نوال خود و حمید مطلق الله است
جل جلاله و عم نواله - المحصی - احصا شمردن و دانستن بسبیل استقصاء و احاطه و امام غزالی محصی را بعالم تفسیر کرده
و گفته که علم را چون اضافت کنند بمعلومات از حیثیت عد و احاطت بدان احصا گویند و محصی مطلق کسی ست که منکشف گردد
در علم وے حد هر معلوم و عدد وے و مبلغ وے و بنده اگرچه ممکن ست که احصا کند بعلم خود بعضی معلومات را ولیکن عاجز ست
از احصای اکثر معلومات و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا این محصی مطلق نیست مگر خدا عز شانه و اوست که داناست بدقائق و
حقائق اشیاء و محیط ست علم او بذرات کائنات و اعداد آن و صفت کمال او این ست که احاط بکل شیء علما و احصی کل شیء
عددا و بنده باید که علم الٰهی را بجزئیات اعمال و احوال مراقب باشد و از حساب روز قیامت غافل نباشد و در معاش
حساب معاد بگیرد و بداند که همچنانکه بترک نیکوئی تاسف خواهد بود بترک نیکوتر نیز تحسر خواهد بود و جهت غافل نشود
که عمرے ازین تانده تر نیابی + وادش بده که چون شد عمرے دگر نیابی + و تخلق عبد باین اسم بقدر کمال اوست چنانکه
در اصل صفت علم و از جمله تخلق این ست که احصا کند از اعمال خود پیش ازانکه احصا کرده شود و محاسبه نفس کند پیش
ازانکه حساب کرده شود و در محاسبه مساهلت نکند و جهد کند تا بدقائق اعمال و احوال ظاهر و باطن خود اطلاع یابد و واقف
گردد - المبدی المعید - ابداء ابتدا کردن و نو آفریدن و اعادت باز گردانیدن و بعد از عدم ایجاد کردن
و بیرون آرنده صنایع و بدائع بفیض و باز گرداننده و احیا بعد العدم اوست تعالی شانه و قدرت او همه را شامل ست
و هر که از عدم بوجود آورد بعد از اماتت احیا نیز تواند کرد - آنکه ما را اول از خاک آفرید + اینچنین شایسته
و پاک آفرید + گر کند ما را پس از مردن درست + نبود از قدرت عجب تر از نخست + و گاهی مبدی را باعاده پروردگار
تعالی عوائد و فوائد الطاف و افضال خود که بر بنده افاضه میکند و بسبب بعضی اعذار و تقصیرات وے بعدم و انقطاع
می رود و بعفو و کرم و احسان خود باز اعاده میفرماید نیز حمل میکنند این چنین جاری شده است سنت الٰهی تعالی
که میدهد و می ستاند و باز میدهد تا قدر نعمت بشناسد و شکر کند و بعضی مبدی بمعنی منشی نعمات بود از وجود و دوام وجود
و مبدی النعم قبل استحقاقها و بهر تقدیر بنده را باید که شکر نعمت حق گوید و در همه حال رضاے او را جوید و شکر نعمت
معاش که حیات این جهانی ست سازگاری معاد که حیات آن جهانی ست کند و تخلق آنست که سعی کند و ابداء
خیرات و تاسیس حسنات و اعاده آنچه منقطع شده از ان خیرات و طاعات - المحیی الممیت - حیه اگر داننده
حیات در جسم و دیگر گردانندهٔ آن از وے که احیاء و اماتت صوری و جسمانی ست بنده گردانیده و لهذا بایمان و معرفت
و میراننده آنها بکفر و غفلت که احیاء و اماتت معنوی و روحانی است از وست تعالی شانه و عظم برهانه و باید که بشکر نعمت
حیات مشغول باشد و زندگانی فانی را در تحصیل حیات ابدی صرف نماید [illegible] را در حیات و موت [illegible]

وتخلق آن ست که زنده گردانیدن دل بمعارف الٰهیه و میرانیدن نفس از قوت غضبیه و شهویه سعی کند بیت حیات القلب
علم فاغتنمه و موت القلب جهل فاجتنبه - و زنده گردانیدن دلها طالبان و مریدان بانوار هدایت و میرانیدن نفوس ایشان
از ظلمات غوایت کذا الشیخ یحیی و ممیت نیز ازین باب ست و اعطای غذا گرسنگان که سبب بقاء ابدان ست و کردن
غذا کافران که سبب نیستی ناپاکان ست نیز داخل تخلق باین دو اسم عظیم الشان ست - الحی زنده ازلی و ابدی او ست
تعالی شانه که هرگز نمیرد و زوال و هلاک نپذیرد و حیات صفتی ست که موجب علم و فعل ارادی ست و هر کرا ادراک
و فعل ارادی نبود میت ست و حی کامل مطلق آنکس ست که منطوی ست جمیع مدرکات تحت ادراک وی و جمیع
موجودات تحت فعل وی تا بیرون نبود هیچ مدرکی از مدرکات وی و هیچ مفعولی از فعل وی و آن خدا ست
پس او ست حی مطلق و هر چه که سوای او ست حیات او بقدر ادراک و فعل او ست و کسیکه شناخت که وی تعالی
حی ست که هرگز نمیرد توکل کند بروی و توکل علی الحی الذی لا یموت و هر که اعتماد بمخلوقی کند احتمال ست که وقت حاجت
بمیرد و ضائع گردد امید وی و تخلق باین اسم آن ست که زنده باشد بوی و بیاد وی تعالی تا هرگز نمیرد بل احیاء عند
ربهم یرزقون و همچنین بیت هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق + ثبت ست بر جریده عالم دوام ما + (ع) قد مات
قوم و هم فی الناس احیاء - القیوم قایم بذات خود و قائم دارنده و زنده کننده مر غیر خود را که ممکن و متصور نیست اشیاء را
وجود و بقا مگر بوی و وجود و بقای جمله موجودات بقیومیت او ست و گفته اند که قیوم مبالغه قیم و مصلح امور را گویند و بعلاج
آرنده و مدبر امور عباد و باز نماینده طریق صلاح و سداد معاش و معاد او ست و هر که دانست که قایم باشیا و مصلح امور
او ست فارغ گردد از تعب تدبیر و کلفت اشتغال در زندگانی و راحت کند در سایه توکل و تفویض و نصیب بنده ازین
صفت بقدر استغنای او ست از ما سوی الله و امداد مردم در اصلاح او امور عباد الله را و گفته اند که الحی القیوم اسم
اعظم ست و هر که در حینه بگوید یا حی یا قیوم برحمتک استغیث حاجت او بر آید - الواجد - وجود هستی و یافتن مطلوب
و وجد و جدة توانگر شدن و وی سبحانه واجب الوجود یست که هیچ کمال و مراد و مقصود از وی مفقود نیست و هیچ
چیز بغیر وجود او موجود نه و غنی ست علی الاطلاق که هیچ چیز و هیچکس محتاج و نیازمند نیست و هر که غیر او ست بوجهی واجد ست
و بوجهی دیگر فاقد و از بعضی چیزها بی نیاز ست و بچیزهای دیگر نیازمند و بعضی گفته اند واجد بمعنی عالم نیز آمده و همه اشیا
بهر صفت که هست در علم او ثابت و موجود ست و فرق میان واجد و غنی و علیم آن توان بود که غنی و چیزیست و وجدان
انچه میخواهد و عدم احتیاج بغیر باعتبار اول واجد باعتبار ثانی غنی و همچنین علیم انکشاف ست و حصول از حیثیت
اول علیم ست و از حیثیت ثانی واجد و الله اعلم و بنده را باید که از حق باشد و احتیاج بوی دارد و از علم وی
آگاه باشد و تخلق آن ست که سعی کند در تحصیل انچه لا بد ست از کمالات تا واجد مراد و مقصود شود و مستغنی گردد بفضل خدا
از ما سوای او ع چون تو داریم یعنی همه داریم همه + الماجد - بمعنی مجید ست چنانکه عالم بمعنی علیم و لیکن در صیغه

مجید مبالغه و تاکید ست و همه صفات الهی تعالی بالغ و کامل ست لیکن گاهی در لفظ اشعار و اعلام بآن میکنند و گاهی باثبات
اصل معنی اکتفا می نمایند که در نفس خود کامل ست احتیاج بدلالت لفظ ندارد و بیان معنی تعلق و تخلق همه در شرح اسم
المجید گذشت - **الواحد** یکی ست و الوحدة یگانه شدن و وی سبحانه یکی ست بذات خود و یگانه است بکمال صفات
خود و این نه آن احد ست که مبداء اعداد ست که محدود و منتهی ست آنحضرت سبحانه را حد و نهایت نیست و جامع اضداد
اوست و واحد معروف بدو معنی ست یکی آنکه تجزی و تبعض نباشد مانند جوهر فرد و دیگر آنکه مثیل و مانند بود چنانکه آفتاب
که نظیر ندارد و لیکن ممکن ست که او را نظیر پیدا شود و موجودی که منفرد ست بخصوص وجود خود و قابل انقسام نیست
و وجود نظیر وی ممکن نیست واحد مطلق اوست ازلاً و ابداً و بنده گاهی واحد میشود وقتیکه پیدا نشود مر او را از ابنا
جنس وی نظیر در خصلتی از خصال در وقتی از اوقات باوجود آنکه در خصلت دیگر در وقت دیگر موجود ست پس
واحد علی الاطلاق نباشد و کسیکه شناخت که خدای تعالی واحد ست در صفات کمال که شریک ندارد باید که متوجه نگردد
مگر بوی و شریک نگرداند غیر او را در وی و تخلق بدان اسم آن ست که سعی کند که متوحد و یگانه گردد بفضل و کمال
بکسی که ممکن ست توحد نسبت بوی و باید که متوحد باشد در عبودیت چنانکه متوحد ست وی سبحانه در الوهیت و یک جهت
و یک روی و یک دل متوجه حضرت واحد گردد تا بفیض وحدت مشرف شود و مستغرق گردد در لجه توحید یکی گوید و یکی داند
و یکی بیند و یکی جوید و هرچه بیند از وی بیند و از وی داند بیت از هر آن یکی دو جهان داده ام بباد عیبم مکن که حاصل
هر دو جهان یکی ست - نقل ست که شبلی قدس الله سره العزیز بدکان فقاعی گذشت فریاد میکرد که یکی بیش نماند
در رقص آمد و فریاد زد که یکی بود جز یکی بد آنکه در روایت ابی هریره در جامع ترمذی و دعوات بیهقی و شرح السنه
اسم الاحد نیامده است و لیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده و فرق می نهند میان این هر دو که احد باعتبار
ذات ست و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این گفته اند و گاهی میگویند واحد بمعنی عدیم التجزی که اجزا ندارد و واحد
عدیم الشریک که نظیر ندارد - **الصمد** - سیدی ست که قصد کرده میشود بدرگاه او در جمیع مطالب در غایت آرزو و از صمد
بمعنی قصد و منزه است از جمیع نقائص و آفات و جامع تمامه کمالات از صمد بمعنی مصمت که میان تهی نباشد و نعت ست
و مصمت پس بنده باید که همیشه بقصد درگاه وی تعالی پوید و جمیع مقاصد و مآرب از وی جوید و او را از جمیع نقائص
و آفات منزه داند و از وی استمداد و استکمال خواهد و روی از وی بجانب دیگر نگرداند و تخلق باین اسم آنکه در کارسازی نیازمندان
و برآوردن حاجات طالبان سعی نماید و از رذائل اخلاق و از احتیاج بلذات و شهوات نفور باشد تا مقصد و مرجع بندگان خدا
شود در جمیع حاجات و محفوظ و معصوم گردد از تمامه آفات و راسخ و صلب بود در رعایت احکام دین و متمکن و مستقیم گردد در طریق علم
و یقین - **القادر المقتدر** - قدر و قدرت و اقتدار و مقدرت توانستن و توانائی و قادر و مقتدر بمعنی خداوند قدرت و در
مقتدر مبالغه ست و قادر آن کسی ست که اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند و قدرت عبارت ست از این معنی که موجود میشود بوی ممکن بر وفق

ارادت و قادر حقیقی آن کسی ست که اختراع کند هر موجود را اختراعی یگانه باشد بوی و مستغنی باشد در آن از معاونت غیر و آن خداست جل جلاله
و اما عبد را قدرتی هست اما قادر گردانیدن حق مر او را فی الجمله بر بعضی اشیاء و بعضی احوال قدرتی ناقص و مخترعات بنده تابع ست قدرت خدا
پس سزاوار است که گفته نشود او را قادر مگر بصورت مجاز و تقیید پس نیست قادر علی الاطلاق مگر وے سبحانه پس کسی که
شناخت که وی است علی الاطلاق قادر بر کمال بهر چه خواهد اگر خواهد نیست را هست گرداند و اگر خواهد هست را نیست گرداند
همیشه خائف باشد از قهر وے و امیدوار بود بلطف وے و تسلیم بود بحکم و ارادت وے و نیز چون دانست که مولی
قادر است بر انتقام ترک کند انتقام کشیدن از هر که ظلم کرده باشد بجای نیاورد را باعتقاد آنکه قدرت حق و انتقام وی
اشد و اتم است از انتقام کشیدن وے برای نفس و تخلق باین اسم آن است که قادر باشد بر کف نفس از مخالفات
و بر منع شیطان از غوایات و بازداشتن طبع و هوا از میل بشهوات و لذات - المقدم المؤخر بکسر دال و کسر خا
تقدیم در پیش کردن و تاخیر از پس افگندن او ست عز و علا که پیش کرده دوستان خود را به نزدیک گردانیدن
از درگاه عزت خود و روا نمودن بجناب قرب خویش و پس افگندن دشمنان دین را به دور افگندن از بساط قرب
و پس وا افگندن میان ایشان و میان شناخت خود کسی را که نزدیک گردانید پیش کرد او را و کسی را که
دور گردانید پس افگند از شرف و رتبه و تقدیم و تاخیر گاهے در مکان میباشد و گاهی در زمان و گاهی بشرف
و رتبه میباشد و رتبه همه انبیا است آدم علیه السلام را در پیش جهان تقدیم کرده محمد را صلی الله علیه و سلم تاخیر و در آن
جهان بعکس ساخته و بهمین حال امم سابقه نسبت با امت محمدیه چنانکه فرموده نحن الآخرون السابقون و در قرآن مجید فرموده
والسابقون السابقون اولئک المقربون و چون بنده دانست که تقدیم و تاخیر از خداست از حول و قوت خود متبری
گردد و بر عمل خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق مقتصر گرداند و تخلق باین اسم آنست که تقدیم کند خود را بسابقات
و مسابقت بخیرات و قربات و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی آورده اند که تخلق آنست که مقدم و معظم دارد هر که را
خدای تعالی مقدم کرده مقرب گردانیده و مؤخر و محقر دارد هر که را وے سبحانه تاخیر کرده و دور افگنده - الاول الآخر
اولیت از آنکه وجود او را ابتداے و هستی او را افتتاحی نیست و آخریت دائمی ابدے که انتهاے او را نهایتی نی
و دوام او را انقضائی نی یا سابق ست بر اشیا بوجود کان الله ولم یکن معه شیء و آخر است باقی بعد فناے
خلق کل من علیها فان و یبقی وجه ربک یا اول ست بوجود و آخر ست بسلوک و از وست مبدا اول و بسوے
اوست مرجع آخر یا اول ست باحسان و آخر ست بغفران یا اول ست که بهدایت و احسان عارفان را بیگانگی
خود شتاب شناسا گردانید و آخری ست که با کمال لطف و امتنان کار ایشان تمام ساخت پس اولیت با ابتدا
و آخریت با انتها بکمال لطف پس کسیکه بدایت کرده و را ابتدا اوست که کفایت میکند در انتها - الظاهر الباطن
ظاهری ست که پیدا است وجود و هستی او بآیات باهره در ارض و سماء و باطنی ست که محتجب ست کنه ذات مقدس او بحجاب

جلال و کبریا یا ظاهر ست به نعمت و باطن ست به رحمت ظاهر ست بقدرت باطن ست از حکمت ظاهر ست به بصائر
باطن ست از ابصار ظاهر ست بی اقتراب باطن ست بی حجاب چه خفاے او از جهت شدت ظهور اوست و ظهور او
سبب بطون او و نور او حجاب نور اوست فسبحان من خفی لشدة ظهوره واحتجب بنوره نبوره پس اوست ظاهرے
که نیست ظاهر تر از وی و باطنی ست که نیست باطن تر از وے و حظ بنده ازین اسما آن ست که اهتمام کند به شان
خود و فکر کند در اول خود و تدبر کند در آخر خود و اصلاح کند ظاهر و باطن خود را و حدوث عالم و فناے آنرا بداند و دل
بران نه نهد و بنظر تدبر از ظاهر اشیا به شناخت صانع باطنے پی برد و در کار دین سابق و اول باشد و در کار دنیا
پسین و آخر بود و باحکام شریعت ظاهر بود و با اسرار حقیقت باطن و ظاهر با خلائق و باطن با خدا چنانکه گفته اند الصوفی
کائن و بائن سخن بیت هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن * بغیر از هو و یا من هو دگر چیزے نمیدانم * الولی
ولایت بالکسر تصرف کردن و دوست یافتن و ولایت بالفتح یارے کردن و پادشاهی راندن و سیبویه گفته که ولایت
بالفتح مصدر ست و بکسر اسم و والی کسی ست که متولی شود امور را و مالک بود جمهور را و ولایت مشعر ست به تدبیر
و قدرت و فعل تا این معنی جمع نه شوند اسم والی اطلاق نکنند و والی امور علی الاطلاق نیست مگر الله سبحانه متفرد ست
به تدبیر آن اولا و منفذ احکام ست در آن ثانیا و قائم ست به وے بالدوام و ابقا ثالثا و بنده باید که اطاعت امر
و قهر با تدبیر باری تعالے لازم داند و مملکت وجود خود را بحسن تدبیر و تنفیذ احکام شریعت مضبوط دارد و از
غارتگران شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و با امر الهی و بحکم وے والی مملکت وجود خود شود و حاکم دران باشد ــ
المتعالے ــ بلند قدر به جمیع ذات و والا از سمات نقائص و آفات مرتفع و عالی و متعالی ابلغ از اعلی ست و معنی
تعالی و تخلق به آنچه گذشته ــ البر ــ بکسر با نیکوئی کردن و بفتح با نیکوئی کننده و بحقیقت نیکوئی کننده و احسان
نماینده اوست جل جلاله و عم نواله و هیچ نیکوئی و احسان نیست مگر آنکه اوست سبحانه متولی آن و تفصیل بر خدا
و احسان وے به خلق از حد حصر و بیان بیرون ست و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و بنده باید که شکر نعمت
و مبرت خدا بجا آرد و به تخلق خدا نیکی و احسان نماید خصوصا با در و پدر و اقارب و همسایه ها و سائر اهل حقوق و مستحقان
بلکه بغیر مستحقان نیز آورده اند که شخصی بحضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مالے آورد از
غیر ال زکوة و گفت مستحق از نا مستحق نمیدانم و تمیز میان ایشان نمیتوانم هر که فرمائی بدهم فرمود بده مستحق را و غیر
مستحق را تا بدهد خداے تعالی ترا نیز آنچه مستحق آنی و مستحق آن نه ــ التواب ــ توبه باز گشتن از گناه و اصل
معنی توبه رجوع ست چون نسبت به بنده کنند رجوع از معصیت مراد دارند و اگر به پروردگار نسبت کنند رجوع به رحمت
و توفیق اراده نمایند و وے تعالی نیز پیدا میکند اسباب توبه را و توفیق میدهد بنده را بآن و بیدار میکند از
از خواب غفلت به تخویفات و تحذیرات و تنبیهات بر وخامت عواقب معاصی پس رجوع میکند بنده به توبه بنابت

ورجوع میکند وی سبحانه بتفضل وکرم است پس بحقیقت توبهٔ حق سابق ست بر توبهٔ بنده چنانکه فرموده ثم تاب علیهم لیتوبوا
ودعا توبه کنیم ونشکنیم توبه دهی ونشکنیم + وبنده باید که دائم در امید زنند و در نومیدی بر بندد و از جناب حق توبه طلب دارد
واز گناهان پشیمان گردد وگوش عبرت باز دارد و در توبه تاخیر نکند و امر عجلوا بالتوبة قبل الموت را امتثال کند حکایت
عیسی ابن عیسی وزیر با کوکبه سواران میراند خلق را چنانکه عادت ست میپرسیدند این کیست زالی بر رهگذری نشسته
بود گفت چند گوئید این کیست این بنده است از چشم عنایت حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی بن عیسی بشنید
و بمنزل خود بازگشت و ترک وزارت کرده بدولت توبه مشرف شد و بمکه مجاور گشت و تخلق آن ست که از زلات
بندگان اعراض کنند و اگر اعتذار نمایند و توبه کنند قبول کند بکرم و انعام بر ایشان رجوع نماید و هر که بعد از نماز چاشت
صد بار بگوید اللهم اغفرلی وتب علی انک انت التواب الرحیم گناهان او آمرزیده شوند کذا جاء فی کتب الحدیث —
المنتقم - انتقام بعقوبت پاداش کردن و یکی از صفات حق سبحانه انتقام ست ان الله عزیز ذو انتقام و این بعد از
انذار و امهال باشد و ابلغ ست از معاجلت و مسارعت و وی سبحانه انتقام میکشد و عقوبت میکند کافران را
و ستمگران را بسبب کفر و گردن کشی و عاصیان و فاسقان را اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد بخشد پس بنده را باید
که از انتقام حق بر حذر باشد و از معاصی مجتنب و متحاشی و تخلق آن ست که در حفظ حدود شرع و احکام آن مسامحه
و مداهنه نکند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و سزاے او این ست که چون
ارتکاب معصیت کند یا در عبادت تقصیرے نماید انتقام از وی کشد و عقوبت کند بایزید بسطامی گفت که نفس من
تکاسل کرد در شبی از شبها از ورد پس عقاب کردم او را و منع کردم او را از آب خوردن یکسال - العفو محو
کننده سیئات و درگذرنده از معاصی قریب بمعنی غفور ست ولیکن ابلغ ست ازان زیراکه غفران منبیٔ از معنے
ستر و کتمان ست پس غفار بمعنی پوشنده گناهان ست و عفو مشعر بمحو و اعدام ست و بنده هر چند گنهگار بود بعفو
پروردگار امیدوار بود پس دست رد بر پیشانی هیچ مجرم نباید نهاد و شاید که مولی کریم بخشد با آنکه مستحق حد شرع
و حکم دین نباید رد مکن برای چه واقفی در ازل + نام او در نامهٔ نیکان بوده و در روز جزاے نیکان این گمان
بر تو در روز جزا تاوان بود + و تخلق آنکه تقصیرات مردم و جرائم ایشان را که در حق او کرده اند عفو نماید تا در جملهٔ
والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس درآید + الرؤف رأفت شدت رحمت و غلبهٔ آن و بعضی گفته اند رأفت
احسانی ست که مبدا ان شفقت محسن ست و رحمت احسانی ست که مبدا آن حاجت کسی ست که احسان کرده بوے
[illegible] مهربان ست بر بندگان بارسال رسل و بیان شریعت که موجب حفظ ایشان ست از اسباب عقوبت
[illegible] از زلت ابلغ ست از غفران مع حیث پس رأفت عبارت از معنی اول ست و رحمت از ثانی و بیان تعلق
[illegible] در باب اسم الرحمن الرحیم گذشت - مالک الملک - نافذ ست حکم او و مشیت او در مملکت وے

بایجاد و اعدام و ابقا و افنا و بتعلق تخلق و شرح اسم الملک گذشت - ذو الجلال والاکرام - آنکه هر جلال و هر کمال ثابت

مر او را و هر کرامت و هر کرمیت صادر ست از وے جل جلاله و عم نواله پس جلال صفت ذات اوست و کرامت فعل از

کہ فائض ست از وے بر بندگان و انواع اکرام او بندگان را خارج از دائرهٔ حصر و شمار ست و مجمل آن در ضمن قول

وے و لقد کرمنا بنی آدم - و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مندرج و مذکور ست و هر که جلال خدا را شناخت تذلل

نماید به درگاه وے و هر که اکرام او را دید شکر گوید مر او را پس خدمت نکند مر غیر او را و سوال نکند از غیر وے و

تخلق آن ست که تجمیل کند مر نفس خود را جلالے و شرفے و کمالی و انعامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکه لائق

و سزاوار ست المقسط - قسوط جور و بیداد وے و اقساط عدل و داد گستردن و مقسط عادل که انصاف بگیرد

مظلوم را از ظالم و کمال این معنی آن ست که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر خشنود گردانند چنانکه در حدیث

آمده است و شرح این در اسم العدل گذشت - الجامع - جمع گرد آوردن و گرد آرنده و خلق متماثلات

چنانچه آدمیان بر روے زمین و بر انگیزنده ایشان در محشر و متباینات چنانچه جمع میان آسمانها و کوکبها و هوا

و زمین و دریاها و حیوانات و نباتات و جماد و معادن مختلفه و همه اینها مختلف اشکال و الوان و طعوم و اوصاف اند و همه را

در زمین جمع کرده و همه را در عالم جمع کرده و همچنین جمع کرده در حیوانات میان استخوان و پی و رگ و مغز و سائر اجزاے حیوان و جمع

کرده میان متضادات چنانکه عناصر و کیفیات آنها در مزاج و این جمع وجوه جمع ست و جمع کرده دلهای عارفان را

بشهود لقائے تا خالص شده اند از اسباب تفرقه و رویت وسایط و حادثات و جمع کرده همم ایشان را در طلب

خود و دلهاے ایشان را بذکر خود الا بذکر الله تطمئن القلوب و جمع کرده فضائل و کمالات در انبیا و اولیا و علما

و جمع کرده در بعضے از کمل اولیا علم و سیادت و کرامت و عزت و قدرت و جمع کرده فضائل اولین و آخرین در سید المرسلین

صلی الله علیه وسلم و اصحابه و اتباعه اجمعین بنده باید که تأمل و تفکر کند در اجتماع صنائع و بدائع الٰهی و افعال غیر متناهی

او و تخلق آن ست که جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانیه و جسمانیه و معرفت ذات و صفات حق و صفات حمیده و

اخلاق گزیده و در وظائف عبادات و اوراد و خیرات و مبرات و سائر فضائل و کمالات و سعی کند در جمع هم و سکون

قلب و جمعیت مع الله بیت در جمعیت کوش تا همه ذات شوی + تا هم که پراگنده شوی مات شوی - الغنی المغنی -

غنا بی نیاز شدن اغنا بی نیاز گردانیدن و وے تعالی غنی ست که در ذات و صفات و افعال از همه بی نیاز ست و با وجود

آن بے نیاز گرداننده است دیگر افراد از بندگان خود و لیکن آنکه غنی گردد با غناے غیر غنی مطلق نخواهد بود فنا

اگر امثال خود غنی گردد و همین خود محتاج ست و غنی مطلق حق ست تعالے و تقدس یا ایها الناس انتم الفقراء الی

الله والله هو الغنی الحمید و بنده چون دانست که حق سبحانه بی نیاز ست نیاز بحضرت او برد و چون دانست

که بے نیاز گرداننده است طمع از همه قطع کند و سوال نکند مگر از وے و در وے نیاز نیارد مگر خوبی و اخلاق بی نیازی

متخلق باسم غنی گردد و باز چون نیازمندان را دست گیرد و بانچه تواند رفع احتیاج ایشان کند و آنچه از فضل نعمت
حق نزد وی است بر فقرا و مساکین افاضه کند و از سوال بے نیاز گرداند حظے از اسم الغنی نیز یابد المعطی المانع ہر کرا
ہرچہ خواہد بدہد و ہر کرا خواہد نہ دہد لا مانع لما اعطی ولا معطی لما منع و بندہ چون دانست کہ حق تعالی معطی و مانع ست بعطاہاے او
امیدوار بود و از منع وے خائف و تخلق آنکہ صالحان و مستحقان را عطا کند و فاسقان و ظالمان را منع نماید یا قلب و روح
از انوار حضور و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از ہوا و شہوات مانع آید و درین روایت ابی ہریرہ کہ در کتاب
مذکور است ذکر المعطی نیست و منع را برین روایت تفسیر میکنند بدرد اسباب ہلاک و نقصان در ابدان و ادیان بخلق
عقل و وضع شرع و باین معنی راجع و مآل بمعنی الحفیظ میشود چہ منع از اسباب ہلاک از ضروریات حفظ و لوازم اوست
و حاصل نتیجہ و حفظ بی او لیکن منع را اضافت بسبب ہلاک میکنند و حفظ را اضافت بمحروس از ہلاک نہایتہ مقصود
از منع و غایت وے حفظ ست پس ہرچہ در اسم الحفیظ از معانی و درجہ تعلق و تخلق مذکور شدہ در اسم المانع نیز ملحوظ
خواہد بود و فرق میان این دو معنی آن ست کہ منع بمعنی اول منع از عطاست و بمعنی ثانی منع از بلا لطف ظاہر ست
از خدا وگاہے منع از عطا نیز لطف میباشد ولیکن خفی و منع میکند وے سبحانہ اندوہاے و شہوتہا را از نفس کسی کہ
میخواہد مخصوص میگرداند بفضل و کرامت خود و از اہل خصوص گرداند و منع ارادات و اختیارات را از قلب کسیکہ میخواہد
خالص گرداند او را برای خود و مقام اہل خلوص از مرتبہ اہل خصوص بلند تر ست و بندہ چون دانست کہ مولی تعالی اسباب
ہلاک و نقصان از وے منع میکند و در حفظ خود نگاہ میدارد شکر گوید حق را برین نعمت و تخلق آنکہ مانع آید و دور باشد
از طرق فساد و ہلاک نجود و باہل صلاح نگاہدارد و دین را و اہل دین را از آفات و مخافات - الضار النافع - خالق
خیر و شر و نفع و ضر اوست تعالی و آفرینندہ درد و دوا و رنج و شفا و گرمی و سردی و خشکی و تری اوست تعالی گمان مبر
کہ دوا نافع بذات خود ست و زہر مہلک بنفس خود و طعام بنفس خود سیر میگرداند و آب بذات خود سیراب میسازد
اینہا ہمہ اسباب عادی اند یعنی آنکہ عادت بآن جاری شدہ کہ وے سبحانہ اینہا را اسباب ساختہ است و بواسطہ
اینہا خلق میکند اگر خواہد بے اینہا نیز پیدا کند و اگر خواہد با وجود اینہا نکند و ہمچنین کل اجزاے عالم از علویات و سفلیات
و وسائط و اسباب مسخر قدرت کاملہ تامہ باری تعالی اند و ہمہ اینہا نسبت بقدرت ازلیہ اند قلم در دست کاتب اند
بے توقف و قدرت صفتی ست شامل اکثر صفات خصوصاً صفات فعلیہ و فرق بعموم و خصوص وجہات و حیثیات است
و بندہ باید کہ ضرر و نفع ہمہ از حق تعالی داند و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسد و حکم قضاے الٰہی را تسلیم
گردد و تفویض امور بوے کند و بندگانی کند و وے از خلق در راحت و خلق از وے در راحت حکایت آوردہ اند
کہ موسی علیہ السلام از درد دندان بحضرت حق بنالید حکم شد کہ فلان گیاہ را بر دندان نہ تا آرام گیرد گیاہ بر دندان
مبارک نہاد و آرام گرفت بعد ازان مدتی باز دندان درد کرد ہم ازان گیاہ بر دندان نہاد درد زیادہ گشت گفت

الآن این همان گیاه است که تو تعلیم فرمودی خطاب با عتاب در رسید که آن کرت توجه بجناب ما کردی شفا دادیم و این کرت توجه به گیاه کردی درد را زیاده گردانیدیم تا بدانی که شفا دهنده ماییم نه گیاه و تخلق آن ست که بامر الهی و حکم شریعت ضرر رساند و زجر کند دشمنان دین را و نفع رساند و یاری کند دوستان را تا بمقتضای ارادت و امر شرع عمل کند که هیچ میان حقیقت و شریعت این ست النور - نور در عرف عام بمعنی روشنی ست و نور در اسم الهی تعالے بمعنی منور و روشن کننده است تعالی روشن گرداننده سموات ست بکواکب و سیارات و روشن گرداننده زمین بانبیا و اولیا و علما و مؤمنین و مؤمنات بیاتین و ریاحین و روشن گرداننده دلهاے مومنان و عارفان ست بنور ایمان و طاعات و اخلاق و معارف و حقائق نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و نزد خواص نور عبارت ست از چیزی که ظاهر بود بخود و ظاهر کننده غیر خود باشد و چون مقابله کرده شود وجود را بعدم ظهور مر وجود را باشد و خفا مر عدم را و هیچ چیز تاریکتر از عدم نیست پس کسیکه بری باشد از عدم بلکه از امکان عدم و بیرون آمده باشد ابیات را از ظلمت عدم سزاوارتر ست از غیر خود که نامیده شود او را بنور و وجود نوری ست که فائض ست بر جمله اشیاء و همه از نور ذات وی ست الله نور السموات والارض و همین هنگام رساله در تفسیر این کریمه بظهور آمده است که متکفل این امر و اظهار او شده است و بالله التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبیعت و کدورات نفس بر آمده و قتها انوار از مشکات هدایات و مصباح شریعت نموده بنور علم و عمل نیک از بد تمیز نماید و خواطر شیطانی و نفسانی را از ملکانی در عالم نیک جدا کند بزرگان گفته اند که هر چیزی که نتیجه علم نباشد اگر چه آن حال عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و هر که رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرو گذاشت کند حقیقت نور بدل او نرسد و تخلق آن ست که منور باشد بنور ایمان و عرفان و مامور باشد احکام دین را و بریاضت و مجاهده و تهذیب نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح و بقا در نور الانوار فنای ظلمات بشریت نموده و بقا بنور الانوار حاصل کرده بهمین نور گردد اللهم اعطنی نورا و اعظم لی نورا و اجعلنی نورا

الهادی - هدایت راه نمودن و بمنزل مقصود رسانیدن راه نماے همه راه بندگان اوست هر که راه دنیا میرود راه نما او ست و آنکه راه عقبی میرود رهبر او ست و آنکه راه وصول بجناب قرب او سپرد میرود هادی جذبات عنایت او ست

بیت گر نه چراغ لطف تو راه نماید از کرم + قافلهاے شب روان پی نبرد بمنزلی + و انواع هدایت پروردگار تعالی را حضرت الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی جنانکه طفل را بمجرد بر آمدن از شکم مادر ان پستان هدایت کرد و چوچه را مجرد بر آمدن از بیضه بچیدن دانه راه نمود و مگس شهد را به بنا نمودن خانه بر شکل مسدس که موافق ترین اشکال ست بوی هدایت فرمود و شرح این دور دراز ست و افضل و اعظم هدایت راه نمودن ست بطریقی که موصل بجناب قدس ربوبیت و جناب کریم او ست و ابداع کردن در باطن خواص عباد انوار توفیق و اسرار تحقیق که سبب هدایت ست بطاعت و بمعرفت و بهره مند ترین بندگان به تعلق و تخلق باین اسم انبیا و اولیا و علما اند که هادی خلایق اند بطرق مستقیم

و طریق قویم خصوصاً سید انبیا و ختم رسل صلی اللہ علیہ وسلم و علی آلہ و اصحابہ و متابعیہ ہداۃ طریق الحق و محیی علوم الدین
اللہم وفقنا واہدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیہم غیر المغضوب علیہم ولا الضالین۔ و ذو النون مصری گفت قدس سرہ
سہ چیز است از اخلاق عارفان ست تنگدلی غمزدگان را بگشادن و آوردن نعمتہاے حق تعالیٰ را بغافلان بیاد دادن
و بزبان توحید مسلمانان را بحق راہ نمودن یعنی روے دل ایشان از دنیا بدین دادن و از معاش بمعاد آوردن۔ البدیع
بے مثل و مانند و ہر کہ در ذات و صفات و افعال بے مثل و مانند ست آن بدیع مطلق ست و آن نیست جز باری تعالیٰ کہ نیست
و بدیع بمعنی مبدع یعنی نو پیرون آرندہ نیز دارند و بہر دو تفسیر کردہ شدہ است قول وے سبحانہ تعالیٰ بدیع السموات
والارض و بندہ را باید کہ در ہر چہ از بدائع و صنائع نظر کند دل بخداے بے مثل و مانند کہ مبدع اوست برد و از حدوث
حوادث بر وجود قدیم استدلال نماید و قول رسول صلی اللہ علیہ وسلم در وقت دیدن نو بادہ ہذا قریب العہد من
ربی اشارت بآن معرفت ست و ہر بندہ کہ مخصوص ست بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم بر وجہ بے مثلی و بے نظیرے
یا نو پیدا آرندہ است چیزے را از امور راجع بصفت کمال در جمیع اوقات یا در عصر خود او را بدیع گویند و ابدع مخلوقات
محمد رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم و اوست فرد کامل و واحد در اتصاف بصفات حق و تخلق باسماے وے
تعالیٰ علی الاطلاق کہ ہیچکس او را مثل و نظیر نیست اللہم صل وسلم علی محمد عبدہ و کل ذریتہ شعر منزہ عن شریک فی محاسنہ
فجوہر الحسن فیہ غیر منقسم۔ علیہ من الصلوات افضلہا و من التحیات اتمہا و اکملہا۔ الباقی۔ دائم الوجود کہ ہرگز فنا
نپذیرد و بندہ باید کہ در پے بقاے حق از خود فانی شود و دل از تعلق بما سواے او نگاہ دارد و تخلق آن ست
کہ سعی کند در تحصیل کمالے کہ باقی ماند آثار آن درین جہان و دران عالم و فانی شود در جلال حق تا باقی ماند بحیات
ابدی۔ الوارث۔ مراد بوارث باقی بعد فناے موجودات کہ تمامہ املاک فانی مالک بعد فناے مالک رجوع بوے گردد
بوے رسد و این نظیر ظاہر ست و الا اوست مالک علی الاطلاق از ازل تا ابد بی تبدل ملک و ملکوت و تمامہ ملک و ملکوت
مر او راست بے شریک و ہمتا و ہمہ ارباب بصائر ہمیشہ نداے لمن الملک الیوم للہ الواحد القہار بگوش ہوش
میشنوند جل جلالہ و عظم شانہ پس بندہ را باید کہ در بند مال و میراث نباشد و داند کہ ہمہ گذاشتنی ست و از وے باز
داشتنی ست موتوا قبل ان تموتوا از اشعار عارفان ست بیت۔ دل بدین منزل فانی چہ نہی۔ رخت بر بند کہ
الا قصر و تخلق آن ست کہ تحصیل علوم و معارف دین کند تا وارث انبیا گردد۔ الرشید۔ رشید در لغت راہ یابان
و براہ شدن بر خلاف غی و رشید آنکہ اقوال او بر منہج رشاد و افعال او بر سنن صواب بود و احکام او بر طرز اتقان
و احکام خلل و زلل ہیچ کار او راہ نیابد و ہمہ تدبیرات او منساق بغایات گردد بر سنن سداد بی استشارہ و بی استرشاد
گفتہ اند کہ رشید اینجا بمعنی مرشد ست کہ بندگان را در مقاصد دینی و دنیاے بسداد رساند بکتاب و شریعت بطریق
ارشاد و سداد خواندہ است و وجہ تعلق و تخلق ظاہر ست۔ الصبور۔ صبر در لغت شکیبائی کردن و صبور آنکہ

درگذشت گناهگاران شتابی نکند و در عقوبت انتقام ایشان تعجیل نورزد و صبور نیز بیک معنی حلیم ست و فرق آن ست
که صبور مشعرست بآنکه اگرچه اکنون صبر کرد و لیکن در آخرت میگیرد و حلیم مطلق ست و بعضی گفته اند که در صبور خوف
عذاب غالب ست و در حلیم امید عفو و بعضی گفته اند که صبور بمعنی صبر دهنده است دهنده صبر مر بنده را بر بلا و
مصیبت و صبر دهنده بر تحمل بار امانت و صبر دهنده بر مخالفت هوا و شهوت و صبر دهنده بر مشقت اداء عبادت
اوست سبحانه و بنده باید که در جمیع بلاها و محنتها و فرقتها صبر از وے خواهد و از بی قراری و بے دور باشد حکایت
آورده اند که یکی از اکابر گفت که در مکه معظمه بودم درویشی دیدم که بمسجد حرام درآمد و طواف کرد و رقعه از جیب بیرون
آورد و در وی نگریست و برفت روز دیگر همچنان کرد و برفت چند روز مراقب حال او بودم بهمان منوال می آمد
و میرفت روزے درآمد و طواف کرد و در رقعه نظر کرد و جان بحق تسلیم کرد برخاستم و رقعه را دیدم نوشته بود واصبر
لحکم ربک فانک باعیننا و تخلق آن ست که در هیچ کارے سبکی و شتابی نکند و آرام و تمکین ورزد و در رنج فراق بنا و باید
وصال بر دود و اشتیاق را بکه محجوب در آن کند تا بمقصود برسد و مظفر و منصور گردد ربنا افرغ علینا صبرا و
ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون یکی از
مشائخ گفته است جام صبر بیاشام اگر کشته شوی شهید شوی و اگر زنده مانی سعید باشی (بیت) صبرے کنیم
تا کرم او چه میکند + با این دل شکسته غم او چه میکند + عیسی دم ست نفس و هوا پیش او بکش + وانگه نظاره کن که دم
او چه میکند + تمام شد شرح نود و نه نام الهی که درین حدیث وارد شده اند – رواه الترمذی – روایت کرد این حدیث
را ترمذی در جامع خود – والبیهقی فی الدعوات الکبیر – و روایت کرد بیهقی در کتاب خود که نام آن دعوات کبیر ست
وقال الترمذی – و گفته است ترمذی – هذا حدیث غریب – و در روایت ابی هریره غیر این اسماء نیز آمده چنانکه
الاحد المنعم الرب المعطی یا در بدل بعضی ازین اسماء یا زیاده بر آن و برین تقدیر زیاده بر نود و نه میشود و حق آن ست که اسماء
الهی در کتاب و سنت زیاده بر آن آمده است بعضی مفرد و بعضی مرکب و منحصر در نود و نه نیست مگر باعتبار اختصاص
بحیثیتی که در حدیث مذکور ست چنانکه گفته شد والله اعلم – وعن بریده – ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
سمع رجلا یقول – روایت ست از بریده اسلمی که آنحضرت شنید مردے را که میگفت – اللهم انی اسئلک بانک انت
لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد – خداوندا بدرستی که من سوال میکنم ترا بسبب آنکه تو
خدا هستی یگانه که قصد کرده میشود بسوے وے در تمام حوائج آن کسی که نزاید و نه زائیده شد و نیست مر او را همتا
هیچ یکی – فقال پس گفت آنحضرت – دعا الله باسمه الاعظم – خواند آن مرد خدا را بنام وے که بزرگترست از نامها
الذی اذا سئل به اعطی – آن نامی که چون خواسته شود بآن نام چیزے از خدا تعالی آن خواسته شده را – واذا دعی به اجاب
و چون دعا کرده شود بآن نام قبول میکند دعا را اینجا فرق نهادند در سوال و دعا سوال طلبیدن و خواستن است

گویا اللہم اعطنی و اعطا داون آن و دعا خواندن و ندا کردن ست چنانکہ گوید یا اللہ و اجابت قبول آن چنانکہ خبر باید
لبیک عبدی و سوال و دعا بمعنی یک دیگر نیز آمدہ اند۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد۔ و بدانکہ بتحقیق وارد شدہ است
اقوال مختلفہ از علما در اسم اعظم و ذکر کردہ است سیوطی در رسالہ مسمی بالدر المنظم فی بیان الاسم الاعظم کہ بعضے بر آنند
کہ اسمائے الٰہی ہمہ اعظم اند و روایت تفضیل بعضے از انہا بر بعضے نسبت کردہ میشود این قول را بشیخ ابو الحسن
اشعری و قاضی ابو بکر باقلانی و جماعت غیر ایشان و ایشان میگویند آنجا کہ ذکر اسم اعظم واقع شدہ است مراد
باسم اعظم عظیم ست و طبرانی گفتہ است کہ اختلاف کردہ شدہ است در تعیین اسم اعظم و نزد من آن ست
کہ ہمہ اقوال صحیح اند زیراکہ در ہیچ خبرے واقع نشدہ است کہ این اسم اعظم ست و اسمی دیگر از وے اعظم نیست
و گویا کہ وے قائل ست کہ ہمہ اسما را اعظم توان گفت پس اعظم راجع بمعنی عظیم گردد و ابن حبان گفتہ کہ اعظمیتی کہ وارد
شدہ است در اخبار مراد بآن مزید ثواب است مر داعی را بدان مثل این معنی در آیات قرآنے نیز جاری ست
کہ قرات بعضی از آیات موجب مزید ثواب ست اگرچہ ہمہ ذات ہمہ عظیم اند کہ کلام خدا اند و بعضے گفتہ اند کہ تعیین
آن در علم الٰہی ست خبر وے کسی ندانند چنانکہ در لیلۃ القدر و ساعۃ الجمعہ گفتہ اند و بعضے تعیین نیز کردہ اند نظر بظاہر
احادیثی کہ وارد شدہ است و ان یکی از ان حدیث بریدہ است کہ مذکور شد کہ اسم اعظم لا الٰہ الا انت الاحد الصمد
الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن لہ کفوا احد و سیوطی از شیخ ابن حجر نقل کردہ کہ وی گفتہ است کہ این قول ارجح ست از
حیثیت سند از ہرچہ وارد شدہ است درین باب و دیگر حدیث انس ست کہ مؤلف گفتہ و عن انس قال کنت
جالسا مع النبی۔ گفت انس بودم من نشستہ با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی المسجد۔ در مسجد و رجل یصلی۔ و حال آنکہ
مردے نماز میگذارد۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ اللہم انی اسألک بان لک الحمد۔ خدا وندا سوال میکنم من بوسیلہ
آنکہ مر تراست ہمہ ستائشہا۔ لا الٰہ الا انت۔ نیست ہیچ معبود بحق مگر تو۔ الحنان المنان۔ مہربان نعمت دہندہ۔
بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام یا حی یا قیوم۔ و معانی اینہا در ذکر اسما گذشت۔ اسألک۔ سوال میکنم ترا
فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم دعا اللہ باسمہ الاعظم الذی اذا دعی بہ اجاب و اذا سئل بہ اعطی رواہ الترمذی و ابو داؤد
و النسائی و ابن ماجہ۔ و دیگر حدیث اسما کہ مؤلف گفت۔ و عن اسماء بنت یزید۔ صحابیہ جلیلہ انصاریہ از خدا وندان
عقل و دین حاضر شد تبوک را و کشتہ نہ کافر را بچوب خیمہ رضی اللہ عنہا۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اسم اللہ الاعظم
فی ہاتین الآیتین۔ گفت آنحضرت اسم اعظم درین دو آیت ست۔ و الٰہکم الٰہ واحد لا الٰہ الا ہو الرحمن الرحیم و فاتحہ آل عمران۔
و در اول سورۂ آل عمران کہ این ست۔ الم اللہ لا الٰہ الا ہو الحی القیوم رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ و الدارمی
پس اسم اعظم باین روایت الرحمن الرحیم و الحی القیوم باشد۔ و عن سعد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
دعوۃ ذی النون اذ دعاہ و ہو فی بطن الحوت۔ دعاے یونس پیغمبر علیہ السلام وقتیکہ دعا کرد و حال آنکہ در شکم

ماہی بود دعا این ست - لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لم یدع بہا رجل مسلم فی شیٔ - دعا نکرد بوے ہیچ
مردے مسلمان در ہیچ چیزے - الا استجاب لہ - مگر آنکہ قبول کرد خداے تعالیٰ دعاے اورا - رواہ احمد والترمذی
پس اسم اعظم باین روایت لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ست اگرچہ صریح درین حدیث نفرمود کہ این اسم اعظم
است ولیکن استجابت دعا اختصاصی از خواص اسم اعظم ست با رعایت آداب وشروط کہ قرار یافتہ است ودر بعضی
روایات صریح نیز آمدہ

الفصل الثالث - عن بریدۃ رضی اللہ عنہ قال دخلت مع رسول اللہ - گفت بریدہ درآمدم با پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم المسجد عشاء - مسجد را در وقت عشا - فاذا رجل یقرأ ویرفع صوتہ - پس ناگاہ مردے میخواند
وبلند میکند آواز خود را - فقلت - پس گفتم من - یا رسول اللہ اتقول ہذا مراء - آیا میگوئی تو کہ این مرد ریائی ست
قال بل مؤمن منیب - گفت آنحضرت بلکہ مسلمان رجوع کنندہ بخداے ودر وے آرندہ باوست - قال - گفت بریدہ
وابو موسی الاشعری یقرأ ویرفع صوتہ - ابو موسیٰ اشعری میخواند وبلند میکرد آواز خود را پس آن مرد کہ در صدر حدیث
مذکور بود ابو موسیٰ بود - فجعل رسول اللہ - پس گشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یتسمع لقرأتہ - می شنید قرأت
اورا وگوش می نہاد آنرا - ثم جلس ابو موسیٰ یدعو - پس نشست ابو موسیٰ اشعری درحالیکہ دعا میکند - فقال -
پس گفت - اللہم انی اشہدک انک انت اللہ - خداوندا من گواہ میگیرم ترا کہ توئی خدا - لا الہ الا انت - نیست معبود
بحق مگر تو - احدا صمدا - بنصب ودر روایت برفع آمدہ - لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد فقال رسول اللہ -
پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لقد سأل اللہ باسمہ الذی اذا سئل بہ اعطی واذا دعی بہ اجاب قلت - گفت
بریدہ گفتم من - یا رسول اللہ اخبرہ بما سمعت منک - آیا خبر دہم من ابو موسیٰ را بچیزیکہ شنیدم از تو - قال نعم - گفت
آنحضرت آرے خبر دہ اورا - فاخبرتہ بقول رسول اللہ - پس خبر دادم من اورا بقول پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
فقال لی انت الیوم لی اخ صدیق - پس گفت ابو موسیٰ مرا تو امروز مرا برادر دوستی - حدثتنی بحدیث رسول اللہ
حدیث کردی تو مرا بحدیث پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - یعنی این حدیث کہ در وے بشارت استجابت ست
را مطلق حدیث آورد اشارت کرد کہ موجب اخوت وصداقت مجرد تحدیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم ست رواہ رزین
آنچہ مؤلف آوردہ از احادیث این ست ودرینجا اقوال دیگر ست بعضی بسم اللہ الرحمن الرحیم گفتہ وبعضی اللہ گفتہ اند
روایت کرد ابن ابی حاتم از جابر بن زید بعضی ہو گفتہ وبعضی الحی القیوم وبعضی مالک الملک وبعضی کلمہ توحید وبعضی اللہ
لا الہ الا ہو رب العرش العظیم وفخر رازی نقل کرد از امام زین العابدین رضی اللہ عنہ کہ وے سوال کرد از حضرت عزت
کہ تعلیم کند اورا اسم اعظم پس نمود در خواب کہ اسم اعظم لا الہ الا اللہ است وبعضی گفتہ اند کہ اسم اعظم مخفی ست
در اسماے حسنیٰ ومؤید ست این قول را حدیث عائشہ کہ وے چون دعا کرد بہ بعضی اسماے حسنیٰ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

اسم اعظم و درین اسماست که دعا کردی بآن و بعضی اللهم گفته اند زرکشی در شرح جمع الجوامع از بعضی سلف نقل کرده که گفته اند که
هر کسیکه اللهم گفت دعا کرد خدا را بجمیع اسما و مثل این از حسن بصری نیز نقل کرده اند و بعضی الم گفته اند نقل کرده شده است
این از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی گفته اند هر اسمی از اسمای الهی که بخوانند او را بنده بطریق حضور و استغراق
چنانکه در باطن او در ان حالت غیر حق تعالی نباشد هر گاه این حالت دست داد مستجاب شد دعای او والبته و این
قول از امام جعفر سلام الله علیه و علی آبائه الکرام و از شیخ جنید و غیر وی رضی الله عنهم منقول ست و ابن نعیم در حلیه
از بایزید بسطامی آورده که شخصی از وی از اسم اعظم سوال کرد فرمود آن را حدی محدود نیست آن فراغ قلب است
بوحدانیت حق و چون باین حال باشی قصد کن بهر اسمیکه باشد میروی بمشرق و مغرب و از ابی سلیمان دارانی آورده
که گفت پرسیدم بعضی مشائخ را از اسم اعظم گفت دل خود را می شناسی گفتم نعم گفت وقتیکه بینی دل خود را که اقبال کرده
بخدا و رقیق شد سوال کن حاجت خود را که همین اسم اعظم ست و از ابی الربیع سائح آورده که پرسید از وی مردی
که گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کند ترا و گفته اند اللهم الله
الرحمن الرحیم از عبارت هیچکس نیست از پروردگار تعالی و تقدس والله اعلم

باب ثواب التسبیح والتحمید والتهلیل والتکبیر

تسبیح بپاکی تنزیه کردن و بپاکی یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و مکرر و باین معنی ست اشتقاق محمد که محمود ست
مکرر و تکبیر بزرگ گردانیدن و تهلیل لا اله الا الله گفتن و مراد بیان احادیث ست که وارد شده است در ثواب
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و تهلیل مشتق از لا اله الا الله است و عرب چون بسیار گردد استعمال
ایشان دو کلمه را ضم میکنند بعضی حروف یک کلمه را ببعض حروف کلمهٔ دیگر مثل حمدله و حوقله و بسمله و میگویند هلل الرجل
و هلل وقتیکه گوید لا اله الا الله و حیعل وقتیکه گوید حی علی الفلاح

الفصل الاول

عن سمرة — بفتح سین و ضم میم — بن جندب — بضم دال و فتح آن صحابی مشهور ست کثیر الحدیث
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الکلام اربع — فاضلتر و زیاده تر از روی ثواب چهار کلمه اند سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وفی روایة احب الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
لا یضرک بایهن بدأت — زیان نمیکند ترا بهر کدام ازان کلمات که آغاز کنی زیرا که هر کدام ازین کلمات مستقل ست در افادهٔ
مقصود که جلال حق و کمال اوست و تقدیم و تاخیر دران تفاوت نمیکند و لیکن این ترتیب را معانی تناسب هست زیرا که
ناظر در معرفت خدا بحسب تنزیه وی می یابد بعد ازان منحصر می یابد نعم و کمالات در ذات مقدس وی تعالی بعد ازان
منکشف میگردد بروی توحید بعد ازان عاجز می یابد خود را از ثنا و توحید پس میگوید الله اکبر کذا قال الغزالی و مراد
اجلیت ست بعد از کلام خدا و خود این کلمات نیز از قرآن اند جز کلمهٔ رابع و در روایتی آمده است افضل الذکر بعد از

رواه مسلم - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان اقول سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر احب الی مما طلعت علیه الشمس - هر آئینه گفتن من این چهار کلمه را دوست داشته شده تر ست بسوی
من از هر چیزی که بر آمده است بر وی آفتاب یعنی دنیا و ما فیها گویا که این کنایت ست از همه مخلوقات و مخصوص نسبت
احدیت نسبت بفعلیات زیرا که ذکر خدا افضل و احب ست از تمامه عالم - رواه مسلم - وعنه - وهم از ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه من قال - کسیکه بگوید - سبحان الله وبحمده فی یوم مائة مرة - در روزی صد بار حطت
خطایاه - افگنده شود و کم کرده شود گناهان او وان کانت مثل زبد البحر - اگرچه باشد گناهان او مانند کف دریا در کثرت
متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح وحین یمسی - کسی که بگوید در هنگامیکه
صبح کند و در هنگامی که شام کند یعنی در صبح و شام گوید - سبحان الله وبحمده مائة مرة - صد بار - لم یات احد یوم القیمة
بافضل مما جاء به - نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر را از انچه آورده است وی آن عمل را - الا احد قال مثل ما قال
او زاد علیه - مگر یکی که گفته است مانند انچه گفته است وی یا زیاده کرده است بر انچه وی گفته است متفق علیه -
اینجا دو اشکال می آرند یکی آنکه از ظاهر عبارت این مفهوم میشود که هر که گفت مانند انچه وی گفت و آورد مثل وی
آورده باشد نه افضل از ان و این ظاهر ست اشکال دوم آنکه زیادت بر تحدیدات شرع در اعداد جائز نیست چنانکه
در چهار رکعت ظهر پنج رکعت گزارد مثلا پس زیاده آوردن چون جائز باشد جواب از اول آنکه تقدیر کلام و معنی
وی آن ست که نیارد و مساوی انچه وی آورده و نه افضل از انچه وی آورده مگر کسیکه گفت و [illegible] انچه گفت یعنی
وی مساوی آورد یا کسیکه زیادت گفت از انچه وی گفت پس وی افضل از ان آورده جواب از اشکال ثانی آنکه
زیادت بر تقدیری جائز نیست که از شارع اجازت و تجویز در زیادت نیامده است و در حدیث چون تصریح بزیادت کرد
جواز آن معلوم شده پس این مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت ظهر نباشد بلکه مثل آنکه در نماز تسبیح یا در ضحی هشت
رکعت آمده است و اگر تا سیزده و دوازده بگزارد نیز جائز ست بلکه افضل ست و تواند که مراد بازاد اعمال خیر دیگر
باشد نه نفس تسبیح فافهم - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان
فی المیزان حبیبتان الی الرحمن - دو کلمه اند سبک بر زبان گران در میزان اعمال دوست داشته شده بسوی رحمان
آن دو کلمه کدام ست - سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم متفق علیه - وعن سعد بن ابی وقاص قال کنا عند
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال - روایت ست از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم نزد آنحضرت
پس گفت آنحضرت - ایعجز احدکم ان یکسب کل یوم الف حسنة - آیا عاجز می آید یکی از شما از آنکه کسب کند هر روز
هزار نیکی - فسأله سائل من جلسائه کیف یکسب احدنا الف حسنة - پس پرسید آنحضرت را پرسنده از هم نشینان
وی صلی الله علیه وسلم چگونه کسب کند یکی از ما هزار نیکی را یعنی هر روز - قال یسبح مائة تسبیحة - گفت آنحضرت

تسبیح گوید صد بار۔ فیکتب له الف حسنة۔ پس نوشته میشود مر او را هزار نیکی بحساب مشهور که هر نیکی را ده حسنه است۔
او یحط عنه الف خطیئة۔ یا افگنده میشود از وی هزار گناه و این نیز حکم کتابت هزار حسنه دارد و از انچه تقریر کرده شد ضمیر
علیه راجع بانحضرت رفت اما اطلاق این لفظ در احادیث مانوس و معهود نیست و تواند که ضمیر بسعد ابن وقاص رود و این
قول راوی سعد بود گویا که کسی از هم نشینان وی اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از وی سوال کرد
فافهم۔ رواه مسلم وفی کتابه فی جمیع الروایات عن موسی الجهنی او یحط۔ و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی از موسی جهنی بضم جیم
و فتح ها که از ثقات است او یحط آمده بکلمه او برای تردید چنانکه تقریر کرده شد۔ قال ابو بکر البرقانی۔ گفت ابوبکر
برقانی بفتح با و ضم و کسر آن نسبت به برقان که نام قریه ایست از خوارزم۔ ورواه شعبة و ابو عوانة و یحیی بن سعید القطان
عن موسی۔ روایت کرده اند این حدیث را این ائمه از موسی جهنی مذکور۔ فقالوا و یحط بغیر الف۔ پس گفته اند و
یحط بواو بی الف پس هم کتابت الف حسنة میشود و هم حط الف خطیئة و ظاهر همین ست زیرا که حسنات دور میکنند
سیئات را۔ هکذا فی کتاب الحمیدی۔ همچنین بیان کرده است حمیدی در جمع بین الصحیحین۔ وعن ابی ذر قال
سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الکلام افضل۔ گفت ابوذر که پرسیده شد آنحضرت را که کدام کلام فاضلتر
قال ما اصطفی الله لملائکته۔ گفت آنحضرت فاضلترین کلام کلامی ست که برگزیده و اختیار کرده است خدای تعالی
مر فرشتگان خود را که تسبیح و تحمید میکنند او را بدان کلام تلمیح ست بقول حق سبحانه تعالی و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک زیرا که
این تعلیم وی تعالی ست مر ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمتنا آن کلام کدام ست۔ سبحان الله وبحمده
رواه مسلم۔ وعن جویریة۔ بضم جیم و فتح واو و سکون تحتانیه که یکی از امهات المؤمنین ست۔ ان النبی صلی الله علیه وسلم
خرج من عندها بکرة۔ روایت ست از جویریه که آنحضرت بیرون آمد از نزد وی در بامداد۔ حین صلی الصبح یعنی هنگامیکه
گزارد آنحضرت نماز بامداد را۔ وهی فی مسجدها۔ بفتح جیم و حال آنکه جویریه در سجده گاه خود بود یعنی در جائیکه نماز گزارده بود
نشسته ذکر و تسبیح میکرد و شاید که مراد مکانیست که ساخته بود در خانه خود برای نماز گزاردن و آن را مسجد گاهی بکسر
جیم نیز میگویند۔ ثم رجع۔ پس تر باز گشت آنحضرت و بر وی در آمد۔ بعد ان اضحی۔ بعد از آنکه چاشت کرد آنحضرت یعنی در آمد
وقت چاشت۔ وهی جالسة۔ و حال آنکه جویریه نشسته بود۔ قال ما زلت علی الحال التی فارقتک علیها۔ گفت آنحضرت
آیا همیشه هستی تو بر حالتیکه جدا شدم از تو بران حال یعنی وقت از صبح تا الآن که وقت چاشت ست بر حال خود
نشسته ذکر میگوئی قالت نعم۔ گفت جویریه آری بر همان حال خودم۔ قال النبی۔ گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
لقد قلت بعدک اربع کلمات ثلث مرات۔ هر آئینه گفتم من بعد از تو یعنی بعد از بر آمدن از پیش تو چهار کلمه سه بار۔ لو وزنت
بما قلت منذ الیوم۔ همچنین کلمات اند که اگر برکشیده شوند و مقابل کرده شوند بهر چیز که گفته و خوانده تو امروز۔ لوزنتهن۔
هر آئینه برابر آیند این کلمات بان تسبیحات و تحمیدات که گفته تو۔ سبحان الله وبحمده عدد خلقه و رضی نفسه و زنة عرشه

ومداد کلماتہ۔ چہار کلمہ ہست کہ مفید مبالغہ وکمال اند وتسبیح وتحمید مشترک ست میان اینہا نزدیک بدان نیست یعنی تسبیح وتحمید میگویم ترا بشمار مخلوقات تو کہ بشیار۔ وبی اندازہ اند چنانکہ موجب رضا ے تو شوند وبوزن عرش تو کہ عظیم ست وبمقدار کلمات تو کہ مراد کلام اوست یا اسماء وصفات او یا علم اوست۔ رواہ مسلم۔ **وعن ابی ہریرۃ** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال۔ کسیکہ بگوید لا الٰہ الا اللہ وحدہ لاشریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر مائۃ مرۃ۔ صدبار۔ کانت لہ عدل عشر رقاب۔ باشد مر اورا ثواب برابر دہ بردہ کہ آزاد کند وعدل بکسر عین وفتح آن ہر دو روایت ست بمعنی مثل وبرابر چیزے وبعضی گفتہ اند بفتح برابر چیزے از غیر جنس وے بکسر از جنس با وکتب لہ مائۃ حسنۃ۔ ونوشتہ شود براے وی صد نیکی۔ ومحیت عنہ مائۃ سیئۃ۔ ومحو کردہ شود از وے صد بدی انچہ مؤید آن ست کہ در حدیث سعد بن ابی وقاص ست وحط بواو بی الف ست۔ وکانت لہ حرزا من الشیطان یومہ ذلک حتی یمسی وباشند این کلمات مر اورا پناہ از شیطان وشر وے دوران روز کہ گفتہ است این کلمات را حتی یمسی۔ تا آنکہ شبانگاہ کند حرز بکسر حاء استوار وتعویذ۔ ولم یأت احد بافضل مما جاء بہ الا رجل عمل اکثر من ذلک۔ ونیارد ہیچ یکی علی فاضلتر را از انچہ او وردہ است او مگر مردیکہ عمل کردہ بیشتر از انچہ او کردہ از جنس ہمین تسبیح یا دیگر از اعمال واین حدیث از اشکال اول کہ در حدیث ابی ہریرہ می آید سالم ست متفق علیہ۔ **وعن ابی موسیٰ الاشعری** قال کنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی سفر۔ گفت ابو موسیٰ اشعری بودیم با آنحضرت در سفرے فجعل الناس یجہرون بالتکبیر پس در ایستادند مردم کہ آواز بلند میکنند بتکبیر۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الناس اربعوا علی انفسکم۔ ای مردم نرمی کنید بر ذاتہاے خود وتعب نکشید بہ بلند کردن آواز درین اشارت ست کہ منع از جہر براے آسانی ونرمی ست نہ از جہت نامشروعیت ذکر جہر وحق آن ست کہ ذکر جہر مشروع ست بے شبہہ نکہ بعارض اینہا در رسالہ اورا د اثبات نمودیم پس ازان تاکید کرد منع را بقول خود۔ انکم لا تدعون اصم ولا غائبا بدرستی کہ شما نمیخوانید کر را ونہ غائب را۔ انکم تدعون سمیعا بصیرا۔ بدرستی کہ شما میخوانید شنواے بینا را۔ وہو معکم۔ واو باشماست بعلم وحضور وزیادت بصیر با آنکہ حاجت ندکر او نیست بمناسبت سمیع ست کہ ہر دو در اکثر مواضع معانکورانند وباوجود آن اشارت ست بآنکہ وے می بیند شما را ومی داند احوال شما را ومیداند احوال شما را از ہیئت شما وصورت شما وطیبی گفتہ کہ بصیر بجہت آن زیادہ کرد کہ سمیع بصیر ادراک کنندہ تر ست از سمیع اعمی فافہم۔ والذی تدعونہ اقرب الی احدکم من عنق راحلتہ۔ وآن کسیکہ میخوانید شما اورا نزدیکتر ست بیکی از شما از گردن شتر وی قال ابو موسیٰ وانا خلفہ گفت ابو موسیٰ اشعری ومن پس آنحضرت بودم بر شتر یا پیادہ۔ اقول۔ میگویم۔ لا حول ولا قوۃ الا باللہ فی نفسی۔ در نفس خود آہستہ۔ فقال پس گفت آنحضرت۔ یا عبد اللہ بن قیس۔ اسم ابو موسیٰ اشعری ست الا ادلک علی کنز من کنوز الجنۃ۔ آیا راہ نمایم ترا بر گنجی از گنجہاے بہشت۔ فقلت بلی۔ پس گفتم من آرے نما ـــ

الله قال - گفت آنحضرت - لاحول ولاقوة الا بالله - آن گنج از گنجهاے بهشت این کلمه ست باین معنی که گفتن
ہر گوینده خود را ثواب می بخشد که مثل گنجهاے دنیا ست بلکه گنجهاے دنیا در جنب آن لاشی ست و مشائخ گفته اند
ذکر معین و مجرب عمل از این کلمه نیست که معنی آن تبری از حول و قوة خود و عدم اعتماد و اتکال بر نفس ست و درو تشکیک
فقیر این حدیث پیش از حضرت شیخ عبدالوهاب متقی اندو از کیفیت و حقیقت این گنج پرسید فرمودند همانجا معلوم
خواهد شد انشاء الله تعالی حاجت به بحث نیست - متفق علیه -

الفصل الثانی - عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال - کسی که گوید سبحان الله العظیم
وبحمده غرست له نخلة فی الجنة - نشانده شود براے او درخت خرما در بهشت - رواه الترمذی - وعن الزبیر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من صباح یصبح العباد فیه - نیست هیچ صباحی که صبح میکنند
درو بندگان - الا مناد ینادی - مگر آنکه آواز کند آواز کننده یعنی فرشته آواز میکند - سبحوا الملک القدوس
تسبیح و تنزیه کنید خدا را که بادشاه است الملک پاک از جمیع نقائص ست یعنی بگوئید سبحان الملک القدوس -
رواه الترمذی - وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الذکر لا اله الا الله
فاضلترین ذکر لا اله الا الله است اگرچه اذکار بسیار ست و هر چه بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال
ذکر ست ولیکن این کلمه توحید ست و ایمان بی آن صحیح نه و اشتغال و مداومت این کلمه را خواص عجیب و اسرار
غریب ست و تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سرے که موضوع ست در دل و لهذا اختیار کرده اند مشائخ آن را
و رتبت بیشتر [illegible] - وافضل الدعاء الحمد لله - و فاضلترین دعا الحمد لله است تسمیه حمد به دعا بجهت آن ست که ثنا
بر کریم در معنی دعا و سوال ست و افضل از جهت آن شده زیرا که حمد خدا که منعم حقیقی ست در معنی شکر ست بلکه حمد
راس شکر ست و شکر موجب مزید نعمت ست - رواه الترمذی وابن ماجه - وعن عبدالله بن عمر قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الحمد راس الشکر - حمد سر شکر ست زیرا که شکر تعظیم منعم ست و فعل لسان اظهر و اول ست
از فعل قلب خفی ست و در دلالت افعال جوارح زیرا که شکر تعظیم منعم ست یا به محبت داشتن بدل یا بثنا کردن
بزبان یا خدمت کردن با اعضاء و در دلالت افعال جوارح قصور و اشتباه است - ما شکر الله عبد لم یحمده - شکر کامل
نگفت خدا را بنده که حمد نگفت او را و درین کلام اشارت ست بآنکه آدمی باید که با وجود تصفیه باطن حفظ ظاهر نیز کند
و با تنویر قلب تکمیل آن به فعل زبان نیز نماید تا ظاهر و باطن کمال و تمام پذیرد - وعن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یدعی الی الجنة یوم القیمة الذین یحمدون الله فی السراء
والضراء - نخستین کسانیکه خوانده شوند بسوے بهشت روز قیامت آنکسانی اند که حمد و شکر میگویند خدا را
در خوشی و ناخوشی کنایت ست از جمیع احوال - رواهما البیهقی فی شعب الایمان - وعن ابی سعید الخدری

رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال موسیٰ علیہ السلام یا رب علمنی شیئا اذکرک بہ ۔ گفت آنحضرت
گفت موسیٰ اے پروردگار من بیاموز مرا چیزے کہ ذکر کنم ترا بدان چیز ۔ او ادعوک بہ ۔ یا بخوانم ترا بدان چیز شک
راوی ست کہ اذکرک بہ گفت یا ادعوک بہ گفت و در بعضی نسخ و ادعوک بہ است بواو پس مطلوب ذکر و دعا ست
ہر دو ۔ فقال ۔ پس گفت پروردگار تعالیٰ ۔ یا موسیٰ قل ۔ اے موسیٰ بگو ۔ لا الٰہ الا اللہ فقال ۔ پس گفت موسیٰ
یا رب کل عبادک یقول ہذا ۔ اے پروردگار من ہر بندۂ تو میگوید این را ۔ انما ارید شیئا تخصنی بہ ۔ میخواہم من
مگر چیزے را کہ مخصوص و ممتاز گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکرے و دعاے خاص مرا سے کہ دیگران بہ من شریک
دران نباشند ۔ قال ۔ گفت پروردگار تعالیٰ ۔ یا موسیٰ لو ان السموات السبع وعامرہن غیری ۔ اگر ثابت شود کہ ہفت
آسمان و آباد دارندگان آنہا غیر من یعنی تمامہ اہل آسمانہا از ملائکہ و استثناے حق تعالیٰ از عامر سموات بطریق مجاز
انقطاع ست و عامر بمعنی اصلاح دہندہ و نگاہدارندہ از خلل و اختلال نیز آمدہ و برین معنی استثناے وے تعالیٰ
بر حقیقت ست ۔ والارضین السبع ۔ و ہفت زمین و عامر زمینہا ذکر نکرد از جہت قلت یا اکتفا کرد بذکر عامر سموات
وضعن فی کفۃ ۔ نہادہ شوند این آسمانہا و زمینہا در یک پلہ ترازو ۔ ولا الٰہ الا اللہ فی کفۃ ۔ و نہادہ شود لا الٰہ الا اللہ در پلہ
دیگر ترازو ۔ لمالت بہن ۔ ہر آئینہ میل میکند کفۂ لا الٰہ الا اللہ ۔ و راجح می آید از آسمانہا و زمینہا و اہل آنہا ۔ رواہ
فی شرح السنۃ ۔ وعن ابی سعید ۔ وابی ہریرۃ رضی اللہ عنہما قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال ۔
کسی کہ بگوید ۔ لا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر صدقہ ربہ ۔ تصدیق میکند و راست گو میگرداند او را پروردگار او ۔ وقال ۔
و میگوید پروردگار ۔ لا الٰہ الا انا انا اکبر ۔ نیست الٰہ مگر من و من بزرگترم ۔ واذا قال ۔ و چون میگوید بندہ ۔
لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ یقول اللہ ۔ میگوید خداے تعالیٰ ۔ لا الٰہ الا انا وحدی لا شریک لی واذا قال ۔ و چون
میگوید بندہ ۔ لا الٰہ الا اللہ لہ الملک ولہ الحمد قال ۔ میگوید خداے تعالیٰ ۔ لا الٰہ الا انا لی الملک ولی الحمد واذا قال ۔ و چون
میگوید ۔ لا الٰہ الا اللہ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ قال ۔ میگوید خداے تعالیٰ لا الٰہ الا انا ولا حول ولا قوۃ الا بی ۔ یعنی مقرر میدارد پروردگار تعالیٰ
این اقوال بندہ را و میگوید موافق آنچہ میگوید بندہ و قبول میکند از وی و درین فضیلت ست مر این کلمات را ۔ وکان یقول ۔
و بود آنحضرت کہ میگفت من قالہا فی مرضہ ۔ کسی کہ بگوید این کلمات را در بیماری خود ۔ ثم مات ۔ پس بمیرد دران بیماری ۔ لم تطعمہ النار ۔
نہ خورد او را آتش دوزخ ۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ ۔ وعن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ انہ دخل مع النبی
صلی اللہ علیہ وسلم علی امرأۃ ۔ روایت ست از سعد بن ابی وقاص کہ وے در آمد با آن حضرت بر زنی و در بعضی روایات
آمدہ است کہ آن زن از امہات المؤمنین بود جویریہ یا غیر وے واللہ اعلم ۔ وبین یدیہا نوی ۔ و پیش آن زن خستہ ہا
خرما بود ۔ او حصی ۔ یا سنگریزہ ہا بود شک راوی ست ۔ تسبح بہ ۔ تسبیح میکرد آن زن بآن خستہ ہا یا بآن سنگریزہ ہا تسبیح
باین وضع کہ الآن متعارف ست در زمان شریف نبود و بعضی خستہ ہا یا سنگریزہ ہا نگاہ میداشت و بآن شمار میکردند بعضی

درشته هاے دراز گره هامی بستند مانند آن کذا حققه السیوطی فی رسالته - فقال الا اخبرک بما هو ایسر علیک من هذا او افضل
شک راوی ست پس گفت آنحضرت آیا خبر ندهم ترا اے زن به تسبیحی که آن آسان تر یا فاضلتر ست بر تو ازین تسبیح کردن
بسنگ‌ها یعنی بسیار یا باعتبار کمیت و فاضلتر ست از روی کیفیت و آن تسبیح کدام ست سبحان الله عدد ما خلق فی السماء پاکی ست خدای را عزوجل بشمار
چیزے که پیدا کرده هست در آسمان - وسبحان الله عدد ما خلق فی الارض - و پاکی خدا را بشمار چیزے که پیدا کرده هست در زمین وسبحان الله عدد ما بین
ذلک و پاکی خدا را بشمار چیزے که میان آسمان و زمین ست - وسبحان الله عدد ما هو خالق - و پاکی خدا را بشمار هر چیزیکه پیدا کننده است
وے تعالی تا ابد - والله اکبر مثل ذلک یعنی گفت عدد ما خلق فی السماء آخره و احتمال دارد که لفظ مثل ذلک را
گفته باشد بجاے عدد ما خلق فی السماء الی آخره والله اعلم - والحمد لله مثل ذلک ولا اله الا الله مثل ذلک ولا حول ولا قوة
الا بالله مثل ذلک رواه الترمذی وابو داود وقال الترمذی هذا حدیث غریب - وعن عمرو بن شعیب عن ابیه
عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سبح الله مائة مرة بالغداة - کسیکه بپاکی یاد کند خدا را و بگوید
سبحان الله صد بار در بامداد - ومائة بالعشی - و صد بار در شبانگاه - کان کمن حج مائة حجة - باشد همچو کسیکه گزارده است
صد حج این را از باب الحاق ناقص بکامل میدانند از براے مبالغه در بیان فضل این عمل و بعضی گویند شاید که
تضاعیف این با اصل ثواب آن برسد و با وجود آن دلالت دارد بر فضل ذکر خدا و کمال آن و فضل الله واسع -
ومن حمد الله مائة بالغداة ومائة بالعشی - وکسی که حمد گوید خدا را و بگوید الحمد لله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه -
کان کمن حمل علی مائة فرس فی سبیل الله - باشد همچون کسیکه سوار کرده است مردم را بر صد اسپ در راه خدا - ومن
هلل الله مائة بالغداة ومائة بالعشی - وکسیکه تهلیل کند و بگوید لا اله الا الله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه - کان کمن
اعتق مائة رقبة من ولد اسمعیل - باشد مانند کسی که آزاد کرده صد بنده را از اولاد اسمعیل علیه السلام اختلاف ست علما را در استرقاق
عرب بعضی می گویند و مشرکان ایشان یا قتل ست یا ایمان و این حدیث مثبت قول اول ست یا تواند که کسی [illegible]
اسیر و استرقاق کرده باشد و بعضی گفته اند که این مبالغه است - ومن کبر الله مائة بالغداة ومائة بالعشی - وکسی که
ببزرگی یاد کند خدا را و بگوید الله اکبر صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه - لم یأت فی ذلک الیوم احد باکثر مما اتے
به الا من قال مثل ذلک - نیارد در آن روز هیچ کس عملی بیشتر از آنکه آورده است آن کس آن را مگر کسیکه گفته است مثل آن
او زاد علی ما قال - یا زیاده کرده است بر آن و درین حدیث مثل آنچه گذشت در فصل اول در حدیث ابی هریره سخن ست
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب - وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التسبیح
نصف المیزان - سبحان الله گفتن نیم ترازوی اعمال ست یعنی تسبیح یک طرف و تمامه اعمال طرف دیگر - والحمد لله یملأه -
والحمد لله گفتن پر میکند میزان را یعنی حمد تمام میزان را پر میکند و فاضلتر ست از سبحان الله زیرا که الحمد لله شکر ست
بر نعمتهاے خدا و شکر مستجلب مزید ست پس ثواب وے اکثر و اوفر باشد و تواند که مراد بآن آن باشد که وے معادل

ومساوی سبحان الله است نصف آن ونصف این وهر دو میزان پر میشود والله اعلم - ولا اله الا الله لیس لها حجاب
دون الله - نیست مر این کلمه را پرده فرود خدای تعالی - حتی تخلص علیه - تا آنکه میرسد بسوی خدا ودر راه محجوب
وموقوف نمی ماند زیرا که این توحید حق ست وتوحید حق با حق ست - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس اسناده
بالقوی - وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما قال عبد - نگفت هیچ بنده —
لا اله الا الله مخلصا - بر وجه اخلاص در توحید قط - هرگز - الا فتحت له ابواب السماء - مگر آنکه گشاده میشود مر آن بنده
را درهای آسمان - حتی یفضی الی العرش - تا آنکه میرسد بعرش که مقام کبریا وعظمت حق ست کنایت ست از سرعت
او بسوی خدا چنانکه در حدیث سابق گذشت - ما اجتنب الکبائر - ما دام که پرهیز کند گناهان کبیره را [illegible]
تقیید او باجتناب کبائر از برای سرعت قبول ووصول ست زیرا که ایمان بی عمل ناقص [illegible]
قوله تعالی والعمل الصالح یرفعه - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب - وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لقیت ابراهیم - گفت آنحضرت پیش آمدم ابراهیم علیه السلام را - لیلة اسری بی -
در شب اسری که مرا از مسجد حرام بمسجد اقصی بردند که شب معراج بود - فقال یا محمد اقرئ امتک منی السلام - گفت
ابراهیم ای محمد بخوان امت خود را از جانب من سلام اقرئ بفتح همزه وکسر راست از اقراء یعنی خوانانیدن ودر بعضی
نسخ اقرا بکسر همزه وفتح را از قرأت یعنی بخوان وبگو امت خود را از من سلام وتحقیق این لفظ در جای دیگر از کتاب
کرده شده است - واخبرهم ان الجنة طیبة التربة - وخبر ده ایشان را که بهشت خاک او خوش وپاک ست —
وعذبة الماء - وشیرین وخوش ست آب او - وانها قیعان - وخبر ده که بهشت یعنی زمینهای او در اصل هموار ست
خالی از درختان که نیست نبات در وی - وان غراسها - وخبر ده که درختان وی این کلمات ست سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر - یعنی درختان بجزای اعمال مردم در انجا نشانده هر کلمه از کلمات مذکوره که
کسی میگوید درختی در بهشت برای وی می نشانند وچون درختان جزای این کلمات اند گویا عین این کلمات
اند قیعان جمع قاع زمین هموار وزمینی که [illegible] وبنا شده وغرس درخت نشاندن وغراس بکسر نهال -
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب اسنادا - وعن یسیرة - بضم تحتانیه اولی وسکون ثانیه وفتح مهمله
وبهمزه مضمومه بجای یا نیز میگویند بنت یاسر صحابیه است - وکانت من المهاجرات - وبود این زن از زنانیکه
هجرت کرده بودند از مکه بمدینه وبعضی میگویند از انصاریات ست وقول اول صحیح تر ست - قالت - گفت یسیره
قال لنا رسول الله - گفت ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علیکن بالتسبیح والتهلیل والتقدیس - بر شما باد ای
جماعت زنان که یاد کنید خدا را بتنزیه وپاکی یا گفتن سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح یا گفتن سبحان الملک القدوس
یا آنچه در معنی اوست کذا قالوا - واعقدن بالانامل - وعقد کنید وگره بندید بسر انگشتان یعنی بشمارید آنها را با انامل

حساب را عقدہ ہاست موضوع از براے اعداد مشہور میان ایشان - فانہن مسؤلات - زیرا کہ بدرستیکہ انامل یا اصابع پرسیدہ میشوند روز قیامت از انچہ کسب میکنند - مستنطقات - فتح طا طلب نطق کردہ شدہ گویا گردانیدہ میشوند چنانکہ تمامہ اعضاء وجوارح گویا میکردند و گواہی میدہند بر ایشان - فلا تغفلن فتنسین الرحمۃ - و غافل مباشید اے زنان از ذکر خدا و تسبیح و تقدیس وے پس فراموش کردہ میشوید و محروم گردانیدہ شوید از رحمت و تنسین بلفظ معلوم نیز روایت ست یعنی در نیابید رحمت را - رواہ الترمذی و ابوداؤد -

الفصل الثالث - عن سعد - بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ قال جاء اعرابی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال - گفت سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ آمد و بادیہ نشینی نزد آنحضرت پس گفت - علمنی کلاما اقولہ - بیاموزان مرا کلامے و ذکری و دعائے کہ میگفتہ باشم من آنرا - فقال قل - پس گفت آنحضرت بگو - لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ اللہ اکبر کبیرا والحمد للہ کثیرا سبحان اللہ رب العالمین لا حول ولا قوۃ الا باللہ العزیز الحکیم - و در روایت العلی العظیم - قال فہؤلاء لربی فمالی - گفت اعرابی این ذکرہا براے خداست و حمد و ثناے اوست پس چیست براے من کہ دعا کنم براے خود و خیر خواہم براے خود بدان - فقال قل - پس گفت آنحضرت بگو - اللہم اغفرلی وارحمنی واہدنی وارزقنی وعافنی شک الراوی فی عافنی - شک کردہ است راوی در عافنی کہ ہست یا نیست - رواہ مسلم - وعن انس - رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر علی شجرۃ یابسۃ الورق - آنحضرت گذشت بر درخت خشک برگہا - فضربہا بعصاہ - پس آنحضرت صلعم زد آن درخت را بچوبیکہ در دست آنحضرت بود فتناثر الورق - پس افتادند و پراگندہ شدند برگہا - فقال ان الحمد للہ وسبحان اللہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر لیساقط ذنوب - پس گفت آنحضرت کہ گفتن این کلمات می افگند گناہان بندہ میں میریزد گناہان وے - کما یتساقط ورق ہذہ الشجرۃ چنانکہ میریزد برگہاے این درخت - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب - وعن مکحول عن ابی ہریرۃ قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثر من قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ - روایت کرد مکحول شامی کہ از مشاہیر تابعین ست از ابی ہریرہ کہ گفت گفت مرا آنحضرت بسیار گو لا حول ولا قوۃ الا باللہ را زیرا کہ درین براءت ست از عینیۂ نفس و توانائی وے کہ مانع ست از سلوک طریق فنا و توکل شیخ امام قطب ابوالحسن شاذلی رہ گفت صحبت داشتم در سیاحت خود با مردے پس وصیت کرد مرا گفت نیست اقوال چیزے معین تر و مدد تر بر افعال از قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ و نیست در افعال چیزے ممد و معین تر از گریختن بسوے خدا و اعتصام بفضل وے ومن یعتصم باللہ فقد ہدی الی صراط مستقیم انتہی - فانہا من کنز الجنۃ - پس بدرستیکہ این کلمہ گنجی از گنجہاے بہشت ست - قال مکحول فمن قال - گفت مکحول پس کسیکہ گوید - لا حول ولا قوۃ الا باللہ - نیست حیلت و بازگشتن از معصیت و قدرت و توانائی بر طاعت مگر بتوفیق خدا - ولا منجا من اللہ الا الیہ - و نیست رستگاری و گریختن از خدا مگر بسوے او و در بعضی

روایات و لا ملجا نیز روایت کردہ اند و منجا مقصور ست و ملجا مہموز ۔ کشف اللہ عنہ سبعین بابا من الضر ادناہا الفقر ۔ کشادہ کند و دور گرداند خدائے تعالیٰ ازان کس ہفتاد در از گزند کہ کمترین آن ہفتاد در فقر ست ۔ رواہ الترمذی ۔ وقال ہذا حدیث لیس اسنادہ بمتصل ۔ وگفتہ است ترمذی این حدیثی ست کہ نیست اسناد وے متصل ۔ ومکحول لم یسمع من ابی ہریرۃ ۔ زیرا کہ مکحول نہ شنیدہ است از ابی ہریرۃ در کاشف ذہبی گفتہ کہ مکحول روایت میکند از عایشہ رضی اللہ عنہا و از ابی ہریرہ بطریق ارسال ۔ وعن ابی ہریرۃ ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاحول ولا قوۃ الا باللہ دوا من تسعۃ وتسعین داء ایسرہا الہم ۔ این کلمہ دارو است از نود و نہ درد کہ آسان ترین آن دردہا اندوہ ست مراد دردہاے باطنی ست از گرفتارے نفس و نبہ خود بینی و خود پرستی و شرک خفی یا عام تر از باطنی و ظاہر وہذا اظہر ۔ وعنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا ادلک الی کلمۃ من تحت العرش من کنز الجنۃ ۔ وہم از ابی ہریرہ است کہ گفت آنحضرت آیا راہ نمایم ترا بر کلمہ کہ نازل شدہ است از زیر عرش کہ مقام خاص کبریا و عظمت و قدرت حق سبحانہ است کہ آن کلمہ از گنج بہشت ست وآن کلمہ کدام ست ۔ لاحول ولا قوۃ الا باللہ یقول اللہ تعالیٰ ۔ میگوید خداے تعالیٰ یعنی در وقتیکہ میگوید بندہ این کلمہ را ۔ اسلم عبدی ۔ اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد بندہ من با اعتقاد و اخلاص ۔ واستسلم ۔ وتفویض کرد امر خود را یا امور کائنات را بسوے من وبعضی گفتہ اند اسلم واستسلم بیک معنی ست ومقصود از تکریر تاکید و تقریر ست ۔ رواہما البیہقی فی الدعوات الکبیر ۔ روایت کرد این دو حدیث را بیہقی در دعوات کبیر ۔ وعن ابن عمر ۔ رضی اللہ عنہما انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ ہی صلوۃ الخلائق این کلمہ صلوۃ تمامہ خلق و عبادت ایشان ست زیرا کہ خلائق ہمہ بتسبیح و تنزیہ الٰہی قائل و ناطق اند چنانکہ فرمودان من شئی الا یسبح بحمدہ و جائے دیگر فرمود کل قد علم صلوتہ و تسبیحہ خواہ بلسان حال یا قال ۔ والحمد للہ کلمۃ الشکر ۔ والحمد للہ کلمہ شکر ست کہ ہر چیز و ہر کس شکر نعمت الٰہی میگوید ۔ ولا الہ الا اللہ کلمۃ الاخلاص ۔ ولا الہ الا اللہ کلمہ اخلاص و توحید ست واللہ اکبر تملاء ما بین السماء والارض ۔ واللہ اکبر پر میکند چیزے را کہ میان آسمان و زمین ست زیرا کہ کبریا و عظمت الٰہی را محیط و شامل ست و تواند کہ ما بین السماء والارض کنایت از تمامہ عالم باشد ۔ واذا قال العبد ۔ و وقتیکہ میگوید بندہ ۔ لاحول ولا قوۃ الا باللہ قال اللہ تعالیٰ ۔ میگوید خداے تعالیٰ ۔ اسلم واستسلم ۔ اسلام آورد و استسلام کرد بندہ من ۔ رواہ رزین

باب الاستغفار والتوبۃ

استغفار در لغت طلب غفر بمعنی ستر و در شرع طلب پوشیدن گناہ و بخشیدن آن و توبہ در لغت بمعنی رجوع و در شرع رجوع از معصیت و پشیمان شدن ازان با صدق عزم بر آنکہ باز نگردد و توبہ را گاہے اسناد کنند بحق تعالیٰ و گویند تاب اللہ علیہ یعنی رجوع برحمت و توفیق توبہ یا رجوع از تشدید بتخفیف یا از حظر باباحت ۔ واز سید الطائفہ

جنید بغدادی را پرسیدند که توبه چیست فرمود فراموش کردن گناه یعنی چنان که حلاوت گناه از دل برآید که هرگز آن شود که گویی هرگز آن
گناه را نکرده‌ای و از سهل تستری پرسیدند که توبه چیست گفت توبه آن ست که فراموش نکنی گناه را کذا فی التعرف و در شرح آن
گفته که سهل اشارت کرد باحوال مریدان از جهت خوف عقوبت و فرط مجاهدت ایشان و جنید اشارت بتوبه محققین کرد
که ذکر ذنوب نمیکنند بجهة غلبه عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان مراد از انچه ذکر جفا در حال وفا تبیح ست و بعضی گفته اند
مراد به نسیان ترک عود ست

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والله انی لاستغفر الله
واتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة فرمود آنحضرت بخدا سوگند هر آئینه بدرستی که من استغفار کنم خدا را و توبه میکنم
بسوی خدای تعالیٰ در روزی بیشتر از هفتاد بار رواه البخاری وعن الاغر بفتح همزه و غین معجمه مفتوحه
و تشدید را المزنی بضم میم و فتح زای نسوب بمزینه که قبیله مشهور ست از عرب صحابی ست معدود ست در اهل کوفه
و بعضی گفته اند در اهل بصره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لیغان علی قلبی بدرستی که هر آئینه پرده کرده
میشود بر دل من و غین غیم ست بمعنی ابر فی الصراح غین ابر و تیرگی و بعضی گفته اند غین ابر رقیق را گویند وانی لاستغفر
الله فی الیوم مائة مرة و بدرستیکه من هر آئینه استغفار میکنم خدا را در روز صد بار رواه مسلم بدانکه علما و عرفا در بیان
معنی این حدیث و در دریافت این سر حیران اند و سزاوار ست مر ایشان را که حیران شوند و توقف کنند زیرا که مجال
نیست هیچ یکی را که بداند حقیقت قلب مصطفوی را و احوالیکه عارض میگردد بر آن و هر چه در وی گفته اند و گویند همه
بظن و تخمین ست اگرچه دعوی کشف و یقین کنند مگر آنکه در بواطن بعضی از محققین عارفین از نور مبین آنحضرت
پرتو افتد والله اعلم پس بعضی علما گفته اند که این از جهت غم و اندوه امت بود در مبدا و معاد از انچه مطلع شده بود وی
صلی الله علیه وسلم از احوال ایشان بعد از خود و استغفار هم برای ایشان بود با لفظ اتوب الیه که در حدیث سابق
گذشت ابا گوشه ازین معنی دارد و هم چنین حدیث آینده که یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الیه فی الیوم مائة
مرة فافهم مگر آنکه طلب توبه و توفیق آن باشد مر ایشان را و بعضی می گویند که آن چیزی بود که مشتغل بود آنحضرت
بدان از نظر کردن در کار و بار امت و مصالح ایشان بر شد و ارشاد و هدایت و مخالطت ازواج و اکل و شرب
و محاربه با عدای دین تا چنان می نمود که گویا شاغل ست از کمال جمعیت و حضور اگرچه اعظم طاعت و اشرف
عبادت بود از جهت علو مقام و رفعت درجت وی و تفرد وی صلی الله علیه وسلم به پروردگار و خلوص قلب
و همت وی از هر چه ماسوای اوست و این را گناهی میدانست و از آن استغفار می کرد چنانکه گفته اند
حسنات الابرار سیئات المقربین و بعضی از صوفیه گفته اند که این غین انوار بود نه غین اغیار و این اشارت
بانچه بعضی از عرفا گفته اند که کشف کرده می شد بر قلب شریف وی صلی الله علیه وسلم در هر ساعت از انوار صفات

ترقی میکرد در ہر آن در بین تجلیات وے شمردے مرتبہ تحت را بعد از ترقی بہ مرتبہ فوق بمثابہ ذنب کہ استغفار کردہ شود
از آن و ہمچنین بود حال قلب شریف وے دائم بانوار صفات کہ حجاب ذات اند تا آنکہ حجاب نورانی اند و باین اشعار
نسبت قول وے صلی اللہ علیہ وسلم ان للہ سبعین الف حجاب من نور وظلمۃ دارد فیہ کلام ودرین مقام قول اصمعی ست
وے وقتیکہ پرسیدہ شد از معنی این حدیث گفت اے سائل اگر از قلب دیگرے می پرسیدی میگفتم وبیان میکردم
آنچہ میدانستم اما از حال قلب مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم من نمیدانم کہ چیست وحال وے از جملہ متشابہات ست
کہ در انجا دم نتوان زد وشیخ توربشتی میگوید رحمۃ اللہ علیہ کہ غیر خدا اصمعی را در رفتن وے بہ نہج ادب
اجلال واعظام وے شان وے آنکہ متوقع بود کہ نزول قرآن ست بعد از آن میگوید کہ ما در این مسلک
سیر میکنیم آنکہ گوئیم ہر گاہ قلب مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم تمامترین وکاملترین وروشن ترین وعارف ترین دلہا بود
و اعتنا و اہتمام واشتغال وجود آنکہ بہ تشریع احکام و تاسیس سنت ناچار بود اورا از فرود آمدن بمرتبہ رخص واقتضات
بعضی حظوظ نفسانی متحقق بود با حکام شریعت چون ارتکاب میکرد میگذشت نزدوی و میدید چیزے از اینہا کدورتا یا بود
از جہت کمال رقت وفرط نورانیت چنانچہ انکہ رقیق تر وصافی تر بود تاثیرات ہر دو ظاہر تر و پیدا تر بود آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم ہر گاہ چیزے از آن میدید آنرا از جملہ گناہان میشمرد واز آن استغفار میکرد وازین باب بود
استغفار وے نزد بیرون آمدن از متوضا میگفت وے صلی اللہ علیہ وسلم غفرانک از جہت فقدان ذکر لسان ودوم
آنکہ گوئیم خداے تعالیٰ چنانکہ برگزید اورا از عالمیان وفرستاد بر ایشان خواست کہ باقی دارد در میان ایشان
تا منتفع میشوند بوے تا آن زمان کہ بہ تمام وکمال رسد ہم ارشاد وہدایت وتکمیل وآنحضرت اگر گذاشتہ میشد بر آنچہ
دروے بود از حضور وتجلیات الٰہیہ فراغ وفرصتے نمی یافت برائے تعریف جاہل وتعلیم جاہل پس اقتضا کرد حکمت
الٰہیہ کہ برگماشتہ شود نوعے از احتجاب واستتار بر قلب شریف وے تا مشغول گردد باین عالم تا متمکن گردد حفظ وانتفاع
مردم از وے اما وے صلی اللہ علیہ وسلم نسبت بحال خود این را گناہ می پنداشت واستغفار میکرد این حاصل
کلام توربشتی ست ووجہ اول راجع بوجہی ست کہ سابقاً مذکور شد ووجہ ثانی آن نیز موجہ است وطیبی نیز دو وجہ
از افادات شیخ الوقت شہاب الدین سہروردی نقل کردہ کہ ثانی آن قریب بثانی دو وجہی ست کہ توربشتی ذکر کردہ
ودر رسالہ مرج البحرین این وجوہ مقرون بحسن تقریر بیان وتحریر نمودہ شدہ است ونزد این ضعیف سخن اصمعی از ہمہ
خوش تر ست واللہ اعلم - وعنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الناس توبوا الی اللہ - ای آدمیان
توبہ کنید ورجوع آرید بسوے خدا - فانی اتوب الیہ فی الیوم مائۃ مرۃ - پس بدرستیکہ من توبہ میکنم بسوے وی تعالیٰ

در روز صد بار - رواہ مسلم - وعن ابی ذر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فیما یروی
عن اللہ روایت است از ابی ذر کہ گفت آنحضرت در آنچہ روایت میکند از خداے تبارک وتعالیٰ سبحانہ قال

خدائے تعالیٰ گفت - یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی - اے بندگان من بدرستیکہ من حرام گردانیدہ ام ظلم را بر نفس
خود یعنی سلب کردہ ام آنرا از ذات خود کنایت ست از تنزہ و تقدس وے تعالیٰ و ذکر تحریم از جہت مشاکلت ست
بقول او کہ فرمود - و جعلتہ بینکم محرما - و گردانیدہ ام ظلم را در میان شما حرام کردہ شدہ - فلا تظالموا - پس ظلم نہ کنید بر یکدیگر
و تجاوز نکنید از حد اعتدال و انصاف - یا عبادی کلکم ضال الا من ہدیتہ - اے بندگان من ہمہ شما گمراہید مگر
آن کسی را کہ راہ نمودم من او را - فاستہدونی اہدکم - پس طلب ہدایت کنید از من تا ہدایت کنم شما را - یا عبادی کلکم
جائع الا من اطعمتہ - اے بندگان من ہمہ شما گرسنہ اید مگر کسیکہ طعام بخورانم من او را - فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام
کنید از من تا اطعام کنم شما را - یا عبادی کلکم عار الا من کسوتہ فاستکسونی اکسکم - اے بندگان من ہمہ شما برہنہ اید مگر کسیکہ
جامہ پوشانم من او را پس طلب کسوت کنید از من تا کسوت دہم شما را یعنی ہمہ از من ست چہ نعمت دینی کہ ہدایت ست
و چہ نعمت دنیا کہ طعام و جامہ است لیکن اول مخصوص ست ببعضی و ثانی عام ست ہمہ را پس متوجہ نشود سوال
کہ چیست معنی استثناء الا من اطعمتہ و الا من کسوتہ و حال آنکہ آن ہمہ را ثابت ست و ہیچکس محروم نیست ازان
و طیبی گفتہ است کہ مراد اطعام و کسوہ بسط در رزق و اغناست فافہم - یا عبادی انکم تخطئون - بضم تا و سکون خا و
کسر طا - باللیل و النہار و انا اغفر الذنوب جمیعا اے بندگان من بدرستیکہ شما گناہ میکنید شب و روز و من می آمرزم
گناہان را ہمہ - فاستغفرونی اغفر لکم - پس طلب آمرزش کنید از من بیامرزم من شما را - یا عباد انکم لن تبلغوا
ضری فتضرونی - اے بندگان من بدرستیکہ شما ہرگز نمیرسید بگزند من تا کہ گزند رسانید مرا یعنی بمعصیت و ضر
گزند رسانیدن بضم ضاد و فتح آن ضد نفع یا بالفتح مصدر ست و بضم اسم کذا فی القاموس و در مشارق گفتہ کہ ضر چون مقرون
بنفع شود گفتہ نشود مگر بفتح - و لن تبلغوا نفعی فتنفعونی - و ہرگز نمی رسید بسود من تا سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی از
معصیت بندگان زیانی و نقصانی بدرگاہ صمدیت حق نمیرسد و از طاعت سودی و کمالی نہ بلکہ سود و زیان ایشان ست
یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم - اے بندگان من اگر باشند این کہ اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما
کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم - باشند ہمہ بر پرہیزگارترین دل یک مرد از شما یعنی اگر فرض کردہ شود دل یک کسی
از شما کہ متقی ترین دلہا باشد و شما ہمہ برین صفت باشید - ما زاد ذلک فی ملکی شیئا - زیادہ نمیکند آن در ملک پادشاہی
من چیزی را - یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شیئا
اے بندگان من اگر باشند این کہ اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند بر بدکاری کنندہ و گناہ کنندہ ترین دل یکی از
شما کم نکند آن از ملک من چیزی را - یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم قاموا فی صعید واحد - اے
بندگان من اگر باشند اینکہ اول شما و آخر شما آدمیان شما و جنیان شما بایستند در یک روئے زمین - فسألونی
پس سوال کنند مرا و بخواہند ہرچہ بخواہند - فاعطیت کل انسان مسئلتہ - پس بدہم ہر آدمی را خواست او را -

ذلک مما عندی - کم نگرداند آن دادن از آنچه نزد من ست از نعمت - الا کما ینقص المخیط اذا ادخل البحر مگر چنانچه کم میگرداند
سوزن یعنی از آب دریا چون درآورده شود در دریا یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم - ای بندگان من نیست آن
عملهای نیک و بد مگر عملهای شما که میشمارم و نگاه میدارم بر شما - ثم اوفیکم ایاها پس تمام میدهم شما را جزای اعمال را - فمن وجد
خیرا فلیحمد الله پس کسی که بیابد نیکی یا نیک در عملهای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای
خیر بدان مترتب گردانید - ومن وجد غیر ذلک فلا یلومن الا نفسه - و کسیکه بیابد غیر نیکی را در عملهای خود پس باید که نکوهش
نکند مگر نفس خود را که شومی آن بجزای بد رسید - رواه مسلم - وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة وتسعین انسانا - بود در بنی اسرائیل مردی که کشت
نود و نه آدمی را ثم خرج یسأل - پس بیرون آمد در حالی که می پرسید مردم را از قبول توبه خود یا سوال میکند مغفرت
را از خدا و استغفار میکند و معنی اول انسب و الیق ست بقول وے فاتی راهبا فسأله اله توبة - پس آمد راهبی را پس پرسید
او را آیا هست مرا توبه و قبول می افتد از وے توبه و در بعضی نسخ الی توبة آیا مرا است توبه و این اگرچه بحسب معنی
ظاهر ست اما اول انسب است و روایت صحیح تر ست - قال لا - گفت راهب نیست ترا توبه - فقتله - پس کشت آن مرد راهب را
وجعل یسأل - و در ایستاد که سوال میکند مردم را - فقال له رجل ائت قریة کذا وکذا - پس گفت مر او را مردے بیا قریه
چنین و چنین را که محل رحمت ست و در بعضی روایات آمده که در وے عالمی هست یعنی در وے کسی ست که حل
مشکل تو خواهد کرد - فادرکه الموت - پس دریافت او را امارات و علامات مرگ یعنی مرگش در رسید - فناء بصدره
نحوها - پس میل کرد آن مرد بسینه خود بجانب آن قریه یعنی در همان حالت در رسیدن مرگ سینه را بزمین کشیده
بآن جانب رفت تو میل کردن و نگرانی بجانستن - فاختصمت فیه ملائکة الرحمة وملائکة العذاب - پس پیکار کردند
و نزاع نمودند در شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بران شدند که وے مرحوم
و مغفور ست و فرشتگان عذاب بران آمدند که وے مغضوب و معذب ست - فاوحی الله الی هذه ان تقربی - پس وحی
فرستاد خداے تعالی بسوے این قریه که متوجه شده بود بجانب آن نزدیک شو - والی هذه ان تباعدی -
و وحی فرستاد بسوے این قریه ظالمه که وے ازان هجرت کرده بود که دور شو - فقال قیسوا ما بینهما - پس گفت
خداے تعالی فرشتگان را اندازه کنید و بپیمائید مسافتے را که میان دو قریه است تا نسبت بوے کدام ازین دو
نزدیکتر ست بوی - فوجد الی هذه اقرب بشبر - پس یافته شد بسوے این قریه رحمت که نزدیکتر بود بیک
شبر بدست - فغفر له - پس آمرزیده شد مر او را و درین حدیث کمال مبالغه است در بسط رحمت الهی را امید داشتن
بمغفرت وے تعالی و آن بصدق نیت او بود در توبه و استغفار - متفق علیه - وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم - سوگند بخداے که بقا سے ...

من بدست قدرت اوست اگر گناه نمیکنید شما هر آئینه ببرد خداے تعالے شما را - ولجاء بقوم یذنبون - و هر آئینه می آرد قومی
را که گناه کنند - فیستغفرون الله - پس طلب آمرزش کنند از خدا - فیغفر لهم پس بیامرزد مر ایشان را مقصود بیان عفو
و مغفرت الٰہی سبحانه است گناہان را از براے اظہار مقتضاے اسم عفو و غفور - بیت گر جرم ز بندگان نیاید بوجود عفو
تو جمال کے نماید - تا رغبت کنند در توبه و استغفار نه حث بر ذنوب و عدم مبالات بدان زیرا که خداے تعالے
نہی کرده است از ذنوب و فرستاده است پیغمبران را تا باز دارند از آن فافهم و بالله التوفیق - رواه مسلم - وعن ابی موسیٰ
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یبسط یده باللیل لیتوب مسیء النهار - بدرستیکه خداے تعالے
فراخ میکند دست رحمت خود را بشب تا توبه کند بدی کننده در روز ویبسط یده بالنهار لیتوب مسیء اللیل و فراخ
میکند دست خود بروز تا توبه کند بدی کننده شب و بسط ید کنایت ست از توسع در غفران و اظہار کرم - حتی تطلع
الشمس من مغربها - تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب خود که دران وقت درہاے توبه بسته گردد و بیان این در
اواخر کتاب در بیان علامات ساعت بیاید - رواه مسلم - وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا اعترف - بدرستیکه بنده وقتیکه اقرار میکند یعنی بگناه خود - ثم تاب - بعده توبه میکند
و رجوع مینماید بدرگاه رحمت حق - تاب الله علیه قبول میکند خداے تعالے توبه او را و رجوع میکند برحمت بر وے
متفق علیه - وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تاب قبل ان تطلع
الشمس من مغربها تاب الله علیه - کسیکه توبه کند پیش از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خداے تعالے
بر وے و قبول توبه او واجب ست بفضل الٰہی و کرم وے - رواه مسلم - وعن انس رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لله اشد فرحا بتوبة عبده حین یتوب الیه - هر آئینه خداے تعالی سخت تر ست از روے
شادمانی بتوبه بنده خود و رضاے وے تعالے از بنده هنگامیکه توبه میکند بنده و رجوع میکند بسوے خداے تعالی -
من احدکم کانت راحلته بارض فلاة - یکی از شما که بود شتر سواری وے بار کش وے بزمین دشت - فانفلتت منه پس
برمید و گریخت راحله از وے - وعلیها طعامه وشرابه و بر آن راحله بود خورش وی و آب وی - فایس منها پس ناامید
شد آن کس از آن راحله - فاتی شجرة - پس آمد آن کس درختی را فاضطجع فی ظلها پس پهلو نهاد در سایه آن درخت
بسبب کلفت و ملالت وے - قد ایس من راحلته - در حالی که به تحقیق ناامید شده است از راحله - فبینما هو
کذلک اذ هو بها قائمة عنده - پس در اثناے آنکه آن کس همچنین به پهلو افتاده بود ناگاه آن کس متلبس و حاضر ست
به راحله در حالتی که ایستاده است راحله نزد وے - فاخذ بخطامها - پس گرفت مهار راحله را - ثم قال من شدة
الفرح - پس گفت آن کس از سختی شادمانی - اللهم انت عبدی و انا ربک - خداوندا تو بنده منی و من خداوند تو
اخطأ من شدة الفرح - خطا کرد آن کس از سختی فرح و گفت تو بنده منی و من پروردگار تو بجاے آنکه بایستی گفت

تو پروردگار منی و منم بندهٔ تو مقصود بیان شدت رضامی حق و تشبیه آن ست که بفرح شخصیکه گم شده وگریخته خود را
یابد و بندهٔ گناهگار بندهٔ گریخته از پروردگار تعالی است و توجه کی باز آوردن و باز یافتن دارد و فاکہم رواه مسلم
وعن ابی هریرة رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عبدا اذنب ذنبا - بدرستیکه بنده از بندگان
کرد گناهی - فقال رب اذنبت فاغفره - پس گفت آن بنده ای پروردگار من گناهی کردم پس بیامرز این گناه را
فقال ربه - پس گفت پروردگار او یعنی با ملائکه - اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و یاخذ به - آیا دانست بنده
من که مرا پروردگاری ست که می آمرزد گناهان را و میگیرد به گناه - غفرت لعبدی - آمرزیدم مر بندهٔ خود را همین
ثم مکث ما شاء الله - پس درنگ کرد آن بنده در گناه کردن مدتی که خواسته بود خدا - ثم اذنب ذنبا - پس گناه
کرد بار دیگر - فقال رب اذنبت ذنبا فاغفره - پس گفت آن بنده در این بار ای پروردگار من گناه کردم پس
بیامرز این گناه را - فقال - پس گفت پروردگار در این بار نیز - اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و یاخذ به غفرت
لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا آخر فاغفره لی - در این مرتبه لفظ آخر و لی
زیاده است و در بعضی نسخ در اول لی و در دوم آخر و لی نیز موجود ست و در نسخ مصحح همین قدر ست که ذکر کردیم - فقال
اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنوب و یاخذ به غفرت لعبدی فلیفعل ما شاء - پس گو بکند بنده هر چه خواهد از گناهان مادام
که استغفار آرد مقصود بیان فضیلت استغفار ست و تاثیر وی در غفران نه امر بگناه متفق علیه - وعن جندب
بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابوذر غفاری ست که از اکابر صحابه و زهاد ایشان ست و جندب نام بعضی
صحابه دیگر هم هست و ظاهر آن ست که مراد اینجا ابوذر باشد والله اعلم - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حدث ان
رجلا قال والله لا یغفر الله لفلان - روایت ست از جندب که آن حضرت حکایت کرد که مردی گفت بخدا سوگند
که نمی آمرزد خدای تعالی مر فلان را ظاهر آن مرد فاسق مصر بود و این مرد سخن فضول گفت و سوگند خورد که خدای تعالی
او را نمی آمرزد - وان الله تعالی قال - و بدرستی که خدای تعالی گفت - من ذا الذی یتالی علی ان لا اغفر لفلان
کیست آنکه سوگند میخورد بر من که نمی آمرزم فلان را یا مراد این عمل ست که سوگند خوردی یعنی دروغ گو ساختم ترا و
باطل گردانیدم سوگند ترا و امرزیدم او را تالی بهمزه و کسر لام مشدده ایلاء سوگند خوردن - فانی قد غفرت لفلان
پس بدرستیکه تحقیق آمرزیدم مر فلان را و احبطت عملک - و باطل گردانیدم عمل ترا خطاب بآن مرد ست که گفت خدای تعالی
نمی آمرزد فلان را یا مراد این عمل ست که سوگند خوردی یعنی دروغ گو گردانیدم ترا و باطل گردانیدم سوگند خوردن ترا و بیامرزیدم
او را - او کما قال - یا چنانچه گفت راوی یا آن حضرت این عبارت را در جائی میگویند که راوی را لفظ حدیث بعینه محفوظ
نمانده ست - رواه مسلم - و در این حدیث زجر ست کسی را که شخصی حکم کند بعدم مغفرت اگر چه فاسق و بدکار باشد شاید که حق تعالی
او را ببخشد و این را بگیرد و اینجا گفته است - بیت - نا امید هم مکن از سابقهٔ روز ازل - تو چه دانی که پس پرده که خوبست

گذشت وعن شداد بشین معجمه وتشدید دال اولی بن اوس بفتح همزه وسکون واو صحابی انصاریست برادرزاده
حسان بن ثابت ووالد او نیز صحابی است — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سید الاستغفار ان تقول —
افضل استغفار این ست که بگوئی اللهم انت ربی — خداوندا توئی پروردگار من — لا اله الا انت — نیست معبود بحق
مگر تو خلقتنی — پیدا کردی تو مرا — وانا عبدک — ومن بنده توام — وانا علی عهدک ووعدک — ومن ثابتم دایم بر عهد عبودیت
که با تو بسته ام ووعده که با تو کرده ام اگرچه وفا بآن از من نمی آید یا عهدیست ووعده که تو بفضل وکرم خود برای اهل ایمان
وطاعت کرده ای — ما استطعت — مقیم بر عهد ووعده تو هستم به عهده تو دل بسته بعهد او امید نشسته ام اگرچه هیچ طاعتی چنانکه
باید از من نمی آید — ما استطعت — آن قدر که استطاعت دارم وتوانم شد آن چنانکه لائق درگاه تو باشد وادای حق
تو توانم کرد که آن مقدور بشر نیست واز طاقت آدمی بیرون ست — اعوذ بک من شر ما صنعت — پناه میجویم بتو از بد
آنچه کرده ام از گناهان بلکه ازین طاعت وعبادت که میکنم که از معنی حسن واحسان خالی ست وبنقص وعیوب
ومقرون ست نعوذ بالله من ذلک — ابوء لک بنعمتک علی — اعتراف میکنم برای تو بتو اثر فیضان نعمت تو بر من — وابوء
بذنبی — واعتراف میکنم بدوام واستمرار بگناه خود وتقصیر از شکر نعمتهای تو واین معنی دایم ست بی انقطاع وجود
نعمت از جانب مولی وصدور گناه از بنده ودر اخبار آمده است که پروردگار تعالی میگوید که ای بنده تا کی خیر و
نعمت من بر تو نازل باشد وشر وکفران از تو بسوی من صادر گردد من محبت وتودد میکنم بسوی تو بآنکه
بی نیازم از تو وتو دشمنی میکنی بمن به معصیت وبی نیازی با آنکه محتاجی بمن — فاغفرلی — پس بیامرز مرا — فانه لا یغفر
الذنوب الا انت — پس بدرستیکه نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو ودرین غایت عجز واعتذار ونهایت ذلت وافتقار
وانکسار ست ولهذا سید الاستغفار نام کرده از جهت اجتماع معانی آن در وی وسید قوم رئیس ومقدم را گویند
که بر او مصالح امور رجوع بوی باشد وحاصل معنی ازین استغفار این ست که بنده باید که همیشه نظر بر گناهان
وتقصیرات خود داشته فقیر ومحتاج محض باشد زیرا که اگر تفتیش کند عیوب نفس خود را معلولیت عمل خود را
که صلاحیت عرض ندارد بدرگاه وقابلیت قبول وی ندارد ونشناسد اعمال بیت طاعت ناقص ما موجب غفران نشود
راضیم گر عمل ما سبب نقصان نشود — وقال آخر بیت گر طاعت خود نقش کنم بر نانی + وان نان نهم پیش سگی بر خوانی
وان سگ سالی گرسنه در زندانی — از ننگ بر آن نان نزند دندانی — رحم الله قائله واگر فرضا عملی خالص گردد و
حالی صحیح شود درستی کمالی گردد منت وفضل الهی را شناسد که وی را از خود نداند وبدان مغرور نگردد وخود را اهل و
مستحق آن نشمرد پس بنده دایم در میان دیدن عیوب نفس خود وعمل خود ودیدن منت وفضل خداست واین از اجل
مقامات سالکین واعلی احوال ایشان ست برای بنده وبا وجود آن متمسک بوعده حق ومستوثق بعهد وی باشد و
علامت آن ثبات واستقامت است بر وفای عهد عبودیت وادای حق ربوبیت رزقنا الله تعالی بعد ازان

فضیلت این سید الاستغفار را بیان میکند ومیگوید - قال - گفت آن حضرت - ومن قالها من النهار - وکسیکه بگوید این کلمات
را در جزوے از روز - موقنا بها - درحالی که یقین دارنده واعتقاد آرنده است بآن - فمات من یومه قبل ان یمسی - پس بمیرد در آن
روز قبل ان یمسی پیش از آنکه شام کند فهو من اهل الجنة - پس آنکس از کسان بهشت ست - ومن قالها من اللیل وهو
موقن بها فمات قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة - وکسیکه بگوید آن را در جزوے از شب وحال آنکه وے یقین دارنده است
بآن پس بمیرد پیش از آنکه صبح کند پس وے از اہل بہشت ست - رواه البخاری -

الفصل الثانی عن انس - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم
انک ما دعوتنی ورجوتنی غفرت لک علی ما کان فیک - گفت آنحضرت که گفت خدائے تعالی اے فرزند آدم بدرستیکه تو
مادام که دعا کنی مرا بآمرزیدن وامیدواری آمرزش از من ببخشم هر گناهی که باشد در تو از گناهان - ولا ابالی - وباک ندارم
از اینکه گویند چرا گناهگاری را که سزاوار عقاب گناه بود بخشید - یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی
غفرت لک ولا ابالی - اے فرزند آدم اگر برسد گناهان تو بعنان آسمان ونواحی آن بعد از آن طلب آمرزش میکنی از من
آمرزم ترا وباک ندارم وعنان بفتح عین ابر واضافت ابر بآسمان برائے مبالغه در علو وارتفاع است
وعنان بکسر عین نیز روایت ست یعنی آنچه ظاهر شده ترا از آسمان چون بر داری سر خود را وبنگری بجانب آن
واعنان یعنی نواحی جمع عنان نیز روایت است - یا ابن آدم انک لو لقیتنی بقراب الارض خطایا - ای فرزند آدم
بدرستیکه تو اگر پیش آئی مرا بنزدیک بپری زمین از روے گناهان - ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئا - پس پیش آئی
مرا درحالیکه شریک نگردانی بمن چیزے را کفر ونیز شرک - لاتیتک بقرابها مغفرة - هر آئینه می آیم من ترا نزدیک
بپری زمین از روے آمرزیدن یعنی هر مقدار که گناه کنی ترا بیامرزم من بشرط ایمان بمن وقراب بضم وکسر
که قریب مقدار چیزے باشد پس قراب الارض قریب بپری زمین ودر مشارق گفته که قراب بکسر ظرفی است مثل
انبان دراز که در وے شمشیر که با نیام وکارد وتازیانه ونحو آن نگاه دارند وتوشه سوار که سبک باشد نیز سوار نهد
وبضم یعنی قریب ودر حدیث بضم ست وبکسر نیز آمده است انتهی - رواه الترمذی ورواه احمد والدارمی عن ابی
ذر وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب - وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم انی ذو قدرة علی مغفرة الذنوب غفرت له ولا ابالی - روایت میکند ابن عباس
از آن حضرت که گفت گفت خدائے تعالی کسی که دانست که بدرستی که من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان آمرزم
مر آنکس را وباک ندارم - ما لم یشرک بی شیئا - مادام که شریک نگرداند بمن چیزے را نیز اگر چون میداند که وے تعالی قادر
بر آمرزیدن گناهان امیدوار شود او بوے وهرکه امیدوار کریم را محروم نگرداند با آنکه در ذکر قدرت ایمائی بجواز
تعذیب نیز هست پس خوف نیز دارد وهرکه بترسد قادر را رحم میکند او را ونیز این شخص مؤمن ست بخلاف دعا

و مؤمن مغفور است پس ذکر بالمغفرت در حکم تاکید است - رواه فی شرح السنة وعنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من لزم الاستغفار جعل الله له من کل ضیق مخرجا کسی که لازم گیرد استغفار را میگرداند خدای تعالی مر او را
از هر تنگی بیرون شدن یا جای بیرون شدن ومن کل هم فرجا - ومیگرداند او را از هر اندوه کشادگی - ورزقه
من حیث لا یحتسب - وروزی میرساند او را از انجا که گمان ندارد و امید ندارد زیرا که کسی ملازمت کند استغفار
را مر ثمره میشود مر او را گناهان او پس باشد در حکم متقی بیاشد که هیچ گناه ندارد وحال متقی این است که ذکر کرده شده
رواه احمد وابوداود وابن ماجه - وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما اصر من استغفر - اصرار نکرد کسیکه استغفار کرد - وان عاد فی الیوم سبعین مرة - واگرچه باز گردد به معصیت
یعنی با اصرار دائم بودن و مقیم شدن و برچیزی و اصرار بر گناه مذموم است و اصرار بر صغیره کبیره است پس
هر که استغفار بکند از اصرار می بر آید به سبب استغفار مصر نیست و بعضی گفته اند مصر اصرار تکرار ذنب است
هر چند باشد پس با استغفار اصرار نبود - رواه الترمذی وابوداود - وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل بنی آدم خطاء - اکثر فرزندان آدم که در حکم کل اند خطا کننده اند و صیغه مبالغه باعتبار کثرت است
فی الجمله یا برای مبالغه وخطا ضد ثواب و اثم وگناه و هر که هست از آدمیان جز انبیا صلوات الله وسلامه علیهم که
معصوم اند از خطا خالی نباشند واگر خطا شامل صغائر باشد بقول کسی که صدور صغیره را از ایشان روا میدارد
انبیا نیز داخل این حکم باشند - وخیر الخطائین التوابون - وبهترین خطاکنندگان توبه کنندگان اند - رواه الترمذی
وابن ماجه والدارمی - وعن ابی هریرة رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المؤمن اذا اذنب
کانت نکتة سوداء فی قلبه - بدرستیکه مؤمن چون گناه میکند پیدا میشود نقطه سیاه در دل وی و نکته سوداء
نصب خبر مراد است یعنی میگردد آن گناه سبب پیدا شدن نقطه سیاه و نکته بمعنی نقطه می آید و در اصل اثر چوبی
که بدان زمین بکاوند - فان تاب واستغفر صقل قلبه - پس اگر توبه کند و استغفار نماید زدوده میشود دل وی
ومیرود سیاهی آن - وان زاد زادت - واگر بیفزاید میکند گناه بیشتر میشود آن نقطه حتی تعلو قلبه - تا آنکه بالا می آید
دل او را و در میگیرد تمام دل را و سیاه میگردد دل - فذلکم الران الذی ذکر الله تعالی - پس آن زنگی ست که
ذکر کرده است خدای تعالی و فرموده است - کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون - زنگ گرفته و غالب آمده است
بر دلهای ایشان کارهای که میکردند - رواه احمد والترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر
بدرستیکه خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غرغره نکند یعنی نرسد روح در حلقوم و غرغره آمد شد کردن
آواز در گلو و جان در حلق و غرغره در اصل تردید آب در حلق و وقت مردن در حلق آوازی مثل غرغره پیدا

نشود و ظاهر این حدیث آنست که توبه نزد حضور موت خواه از کفر یا معصیت قبول نمی افتد و ظاهر کریمه انما التوبة الآیة
نیز همینست ولیکن بعضی علما بر آن رفته اند که توبه از معصیت صحیح ست نه از کفر پس نزد ایشان ایمان یأس غیر مقبول ست

و توبه یأس مقبول۔ رواه الترمذی و ابن ماجه۔ وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان
قال وعزتك یا رب لا ابرح اغوی عبادك بدرستیکه شیطان گفت سوگند بعزت تو ای پروردگار من همیشه دوام
از جای خود که گمراه میکنم بندگان ترا مادامت ارواحهم فی اجسادهم۔ مادام که جانهای ایشان در بدنهای ایشان است
فقال الرب پس گفت پروردگار عز وجل وعزتی وجلالی وارتفاع مکانی۔ سوگند بعزت خود و بزرگی و
بلندی مرتبه خود۔ لا ازال اغفر لهم ما استغفرونی۔ همیشه ام که می آمرزم بندگان را مادام که طلب آمرزش میکنند از من
رواه احمد۔ وعن صفوان بن عسال بفتح عین و تشدید سین مهملتین صحابی ست ساکن کوفه مرادی و از دوازده
غزوه است در گوشه عبد الله بن مسعود روایت دارد از وی رض۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله تعالی جعل بالمغرب بابا عرضه مسیرة سبعین عاما للتوبة۔ بدرستیکه خدای تعالی گردانیده است در جانب
مغرب دری که پهنای وی مسافت هفتاد سال ست مر توبه را۔ لا یغلق ما لم تطلع الشمس من قبله بسته نشود
آن در مادام که نه برآید آفتاب از جانب مغرب۔ وذلك قول الله تعالی۔ واین ست مراد بقول الله تعالی
که فرموده است یوم یأتی بعض آیات ربك لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل ولیکن ظاهر این آیت عدم
قبول ایمان ست که توبه از کفر ست و حدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلق چنانکه گفته شد۔ رواه الترمذی
وابن ماجه۔ وعن معاویة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة بریده نمی گردد و بس نمی شود
هجرت۔ حتی تنقطع التوبة تا آنکه بریده نمی گردد توبه۔ ولا تنقطع التوبة حتی تطلع الشمس من مغربها۔ و بریده نمی گردد
توبه تا آنکه برآید آفتاب از جانب مغرب خود مراد از هجرت اینجا هجرت متعارف که از مکه بمدینه باشد نیست زیرا که
منقطع شد بلکه مراد هجرت از ذنوب و خطایاست چنانکه در حدیث آمده است المهاجر من هاجر الذنوب والخطایا
یا هجرت از مقامی که در وی امر معروف و نهی منکر نباشد و این منقطع میگردد با نقطاع حکم الهی و شریعت و
سبحانه تعالی بقبول توبه که در وقت مذکور باشد۔ رواه احمد و ابو داود والدارمی۔ وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رجلین کانا فی بنی اسرائیل متحابین۔ بدرستیکه دو مرد بودند در بنی اسرائیل
دوست گیرنده یکدیگر را۔ احدهما مجتهد فی العبادة یکی از آن دو مرد کوشش کننده بود در عبادت۔ والآخر یقول
انا مذنب۔ و مرد دیگر میگفت آنحضرت که آن مرد گناهگار ست یا گفت آن مرد من گنهگارم و معنی ثانی اظهر ست بسیاق
حدیث۔ فجعل یقول اقصر عما انت فیه۔ پس در ایستاد آنکه عبادت میکرد میگوید آن مرد دیگر را که گناهگار بود باز آ
از آنچه تو در آنی یعنی از گناه کردن۔ فیقول خلنی وربی۔ پس میگوید بگذار مرا با پروردگار من۔ حتی وجده

صغیره وقلیل باشد بدرستیکه پروردگار تو فراخ مغفرت ست و فے الصراح لمم گناه صغیره کردن - قال رسول الله - گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم درین آیت این کلام را که - ان تغفر اللهم تغفر جما - اگر می آمرزی بار خدایا می آمرز گناه بزرگ را
جم بفتح جیم وتشدید میم بمعنی کبیر عظیم - وای عبد لک لا الما - وکدام بنده است مرترا که گناه صغیره نکرده است یعنی
شان تو وفضل تو آن ست که اگر خواهی می بخشی گناه کبیره را صغائر خود چه باشد وکیست از بندگان تو که صغائر را نمی کند
وتو نمی بخشی بلکه بکفر میگردانی بحسنات واین بیت امیه بن ابی الصلت ست که از شعرای جاهلیت بود ودران زمن
تدین می نمود وتکلم بحکمت میکرد وآنحضرت شعر او را می شنید وخوش می آمد واحوال او در باب بیان الشعر بیاید
انشاء الله تعالی وصحیح آن ست که معنی ازان حضرت انشاد شعر ست نه انشاء آن - رواه الترمذی وقال هذا حدیث
حسن صحیح غریب - وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی - میگوید خدای
تعالی - یا عبادی کلکم ضال الا من هدیت - ای بندگان من همه شما گمراهید مگر کسی را که راه نمایم من - فسلونی
الهدی اهدکم - پس سوال کنید ودرخواهید از من راه راست تا نمایم شما را راه راست - وکلکم فقراء الا من اغنیت
وهمه شما فقرائید ونیازمندید مگر کسیکه غنی گردانم من او را وبے نیاز سازم - فسلونی ارزقکم - پس سوال کنید
ودرخواهید از من رزق خود را تا دهم شما را وغنی گردانم - وکلکم مذنب الا من عافیت - وهمه شما گناه کنندگانید
مگر کسیکه عافیت بخشم وسلامت دارم او را از گناه کردن این کلام اشعار دارد بآنکه عافیت در ترک گناهگاری ست
واتم واکمل افراد اوست - فمن علم منکم انی قدرت علی المغفرة - پس کسیکه بداند که من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان
فاستغفرنی - پس طلب آمرزش کند از من - غفرت له ولا ابالی - من می آمرزم او را وباک ندارم - ولو ان اولکم واخرکم
وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم - پس اگر ثابت شود که اول شما وآخر شما وزنده شما ومرده شما وتر شما وخشک شما کنایت ست
از جمیع بندگان بهر صفت که باشند چنانکه فرموده است ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین وبعضی گفته اند که مراد برطب
نبات وشجر ست ویابس حجر ومدر یعنی اگر فرض کنند که هرچه در زمین ست از سنگ ودرخت انسان شوند وبعضی
گفت که مراد برطب ویابس انس وجن باشند زیرا که خلق انس از آب ست وخلق جن از آتش ومؤید این معنی ست
آنچه در حدیث ابی ذر که در فصل اول گذشت جنکم وانسکم واقع شده وتفسیر باید اگر تمام بندگان - اجتمعوا - جمع شوند -
علی اتقی قلب عبد من عبادی - بر پرهیزگارترین دل بنده از بندگان من - مازاد ذلک فی ملکی جناح بعوضة
زیاده نگرداند در ملک من مقدار بازوے پشه - ولو ان اولکم واخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم اجتمعوا علی اشقی قلب
عبد من عبادی ما نقص ذلک من ملکی جناح بعوضة واگر همه بندگان جمع شوند بر بدبخت ترین قلب بنده از بندگان
من کم نگرداند آن از ملک من مقدار بازوے پشه - ولو ان اولکم واخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم اجتمعوا فی صعید واحد
واگر همه بندگان جمع شوند در یک روے زمین - فسال کل انسان منکم ما بلغت امنیته - پس سوال کند وطلب کند

مر آدمی را از شما چیزی که به نهایت رسید آرزوی وی — فاعطیت کل سائل مسألته — پس بدهم هر سائل را هر چه خواهد
ما نقص ذلک من ملکی الا کما لو ان احدکم مر فی البحر فغمس فیه ابرة — مگر چنانکه اگر بگذرد یکی از شما در دریا و فرو برد در دریا
سوزنی را ثم رفعها پس برآورد آن سوزن را معلوم است که چه قدر از آب دریا بر آن می آید هنوز دریا همچنان
وافر و آنجا که نهایت نیست و این مثالیست که برای تفهیم ذکر کرده — ذلک بانی جواد ماجد — آن بجهت اینست
که من بخشنده و بخشایش کننده بزرگم و جود صفت ذاتی منست و تمام عالم پرست از آثار جود من و انوار وجود من
و هیچ چیز نقص نمی آید در عطا و افاضه انعام و بزرگی و کرمم و تفصیل این معانی در شرح اسما گذشت — افعل ما ارید میکنم
هر چه میخواهم یعنی این همه جود و کرم باراده و اختیار منست اراده بنده و خواهش او را دخل نیست — عطائی کلام
و عذابی کلام — یاد می بخشم بسخن و عذاب کردن من بسخن منست یعنی بیک سخن این همه را میکنم و محتاج و موقوف باسباب
نیستم و این تمثیل است مر قول وی را که گفت — انما امری لشیء اذا اردت ان اقول له کن فیکون — نیست امر من
مر چیزی را وقتی که خواهم که آنرا بگویم مر آن چیز را شو پس میشود آن چیز بدرنگ این تمثیل ست برای سرعت
ایجاد و وجود زیرا که سنت الهی بر آن جاری شده باشد که در وقت ایجاد این لفظ میگوید پس موجود میگردد
والله اعلم — رواه احمد والترمذی وابن ماجه — وعن انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قرأ
روایت ست از انس که آنحضرت خواند این آیت را — هو اهل التقوی واهل المغفرة — وی جل و علا اهل تقوی
و اهل مغفرت — قال — گفت آنحضرت در تفسیر این آیه قال ربکم — گفت پروردگار شما — انا اهل ان اتقی من سزاوارم
که پرهیز کرده شوم و ترسیده شود از عذاب من — فمن اتقانی فانا اهل ان اغفر له — پس کسیکه تقوی کند و ترسد از من
پس من سزاوارم که بیامرزم آنکس را — رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی — وعن ابن عمر
رضی الله عنهما قال ان کنا لنعد لرسول الله — گفت ابن عمر بتحقیق بودیم که می شمردیم مر پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم فی المجلس — در یک مجلس که با ما می نشست — یقول — می گفت — رب اغفرلی وتب علی انک انت التواب
الغفور مائة مرة — صد بار — رواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجه — وعن بلال بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف سین
مهمله بن زید مولی النبی صلی الله علیه وسلم — این صفت زید ست و این غیر زید بن حارثه است درست
زید بن بولا بفتح موحده و سکون واو مقصور بنده آزاد کرده نبی بود و صحابی ست و ابن بلال و پدرش یسار از تابعین اند
بلال روایت میکند از پدرش از جدش — قال — گفت بلال — حدثنی ابی — حدیث کرد مرا پدر من که یسار ست
عن جدی — از جد من که زید ست — انه سمع رسول الله — که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول
میگفت — من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه غفر له — هر که بگوید این استغفار آمرزیده شود
مر او را وان کان قد فر من الزحف — و اگر چه گریخته باشد از جنگ کافران که گناه کبیره است — رواه الترمذی

وابوداود ولکن عند ابی داؤد هلال بن یسار - و در قاموس نیز بلال بن یسار گفته و مشهور بلال بن یسار است و در اکثر
کتب مثل جامع الاصول والکاشف وغیرهما همچنین است - وقال الترمذی هذا حدیث غریب

الفصل الثالث عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله
عزوجل لیرفع الدرجة للعبد الصالح فی الجنة - بدرستیکه خدای تعالی هر آئینه بلند میگرداند پایه مر بنده صالح را
در بهشت - فیقول یا رب انّی لی هذه - پس میگوید آن بنده صالح ای پروردگار من از کجاست مرا این درجه
فیقول باستغفار ولدك لك - پس میگوید پروردگار تعالی این درجه بسبب استغفار فرزند تست مر ترا - این حدیث
یکی از منافع نکاح و اعظم فوائد آن است و یکی از آن چیزیست که لاحق میشود مؤمن را از عمل او و حسنات وی بعد از
موت چنانکه در اول کتاب گذشت - رواه احمد - وعن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث - نیست مرده در گور مگر مانند کسیکه آب از سر وی گذشته
و فریاد می کند که کسی دست وی بگیرد - ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام - انتظار دعائی کند که برسد او را از پدر
یا مادر - او اخ - یا از برادر - او صدیق - یا از دوستی - فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا وما فیها - پس چون
برسد میت را دعا باشد آن دعا بسوی وی دوست داشته شده تر از دنیا و چیزیکه در دنیا است
از متاع دنیا - وان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال - و بدرستیکه
خدای تعالی هر آئینه می درآرد بر مرده ها از دعای اهل زمین مانند کوهها یعنی از ثواب - وان هدیة الاحیاء الی
الاموات الاستغفار لهم - و بدرستیکه تحفه زندگان بسوی مرده ها طلب آمرزش کردن است مر ایشان را
رواه البیهقی فی شعب الایمان - وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی است پدر و مادر
و برادر و خواهر او همه صحابی اند و آنحضرت بزیارت ایشان آمده و طعام بر ایشان خورده و ایشان را دعا بخیر
کرده و نزول کرده بشام و وفات یافت بحمص - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا
کثیرا - خوشی و خوبی باد مر کسی را که یافت در صحیفه خود استغفار بسیار را - مقصود مدح استغفار و بشارت اهل استغفار است
رواه ابن ماجه وروی النسائی فی عمل یوم ولیلة - وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان
یقول - روایت است از عائشه که آنحضرت بود که میگفت و میخواند این دعا را اللهم اجعلنی من الذین اذا احسنوا
استبشروا واذا اساؤا استغفروا - خداوندا بگردان مرا از آن کسانیکه چون نیکی کنند خوش و شادمان شوند از جهت
شکر توفیق الهی و رؤیت فضل و رحمت وی و چون بدی کنند استغفار کنند از جهت رؤیت تقصیر را سستم
نستند عمل ایشان در نظر ایشان و گفته اند که نشان زنده دلی این است که چون عمل نیک بوجود آید شاد گردد و چون
کار زشت صادر گردد غمگین شود - رواه ابن ماجه والبیهقی فی الدعوات الکبیر - وعن الحارث بن سوید

بضم سین وفتح واو وسکون یا از کبار تابعین کوفہ وثقات ایشان ست امام احمد را از حال وے پرسیدند گفت وے ازانہا نیست کہ از حال وے پرسیدہ یعنی حال وے بیرون از حیطہ بیان ست - قال - گفت حارث - حدثنا عبد اللہ بن مسعود حدیثین - حدیث کرد مارا ابن مسعود دو حدیث - احدہما عن رسول اللہ - یکی ازین دو حدیث از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم والآخر عن نفسہ - وحدیث دیگر از خود ش وحدیثی کہ از خود ش ست این ست کہ - قال ان المؤمن یرى ذنوبہ کانہ قاعد تحت جبل - گفت ابن مسعود بدرستیکہ مؤمن مے بیند وے پندارد گناہان خود را اگرچہ کبیرہ باشد یا صغیرہ مانند کوہہا مے بیند خود را گویا وے نشستہ است زیر کوہی - یخاف ان یقع علیہ - می ترسد کہ بیفتد بروے از جہت غایت خوف واستعظام وے گناہ را - وان الفاجر یرى ذنوبہ کذباب مر علی انفہ - وبدرستیکہ فاسق کہ مبالات ندارد و بذنب می بیند گناہان خود را مانند مگس کہ گذشت بر بینی وے - فقال بہ ہکذا - پس اشارت کرد بآن مگس این چنین - ای بیدہ - یعنی اشارت کرد بدست خود - فذبہ عنہ - پس براند او را از بینی خود یا از خود بے آنکہ بترسد از گناہ و وقوع در ہلاک بجزاے آن وآن حدیثے کہ از آن حضرت تحدیث کرد این ست - ثم قال سمعت رسول اللہ - بعد ازان گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - للہ افرح بتوبۃ عبدہ المؤمن - ہر آئینہ خداے تعالیٰ خوش وشادمان شوندہ ترست بتوبہ بندۂ خود کہ مومن ست - من رجل نزل فی ارض دویۃ - از مردیکہ فرود آمد در زمین بیابان - مہلکۃ - کہ جائی ہلاک ست بفتح میم وکسر لام نیز آمدہ ومہلکہ بضم میم وکسر لام نیز روایت ست یعنی ہلاک کنندہ و دویہ بفتح دال وکسر واو مشددہ وتشدید یا بمعنی بیابان وزمین خالی کہ در وے گیاہ نروید و دوایۃ بزیادت الف نیز روایت ست واصل دو بہ تشدید واو بمعنی بیابان ارض را بوے نسبت کردند والف در نسبت زیادہ کنند چنانکہ نسبت بطی طائی میگویند - معہ راحلتہ - بآن مرد شتر سواری او بود - علیہا طعامہ وشرابہ - بران راحلہ خوراک وآب او بود کہ با خود برداشتہ بود - فوضع راسہ - پس نہاد آن مرد سر خود را یعنی بر زمین - فنام نومۃ - پس خواب کرد خواب کردنے - فاستیقظ وقد ذہبت راحلتہ - پس بیدار شد آن مرد وحال آنکہ تحقیق رفتہ وگریختہ بود راحلہ وے - فطلبہا - پس جست راحلہ را - حتی اذا اشتد علیہ الحر والعطش - تا آنکہ وقتیکہ سخت شد بروے گرمی وتشنگی - او ما شاء اللہ - یا سخت شد بلا ومحنت دیگر کہ خواستہ بود خدا - قال ارجع الی مکانی الذی کنت فیہ فانام - گفت آن مرد باز میگردم بجاے خود کہ بودم دران پس خواب کنم - حتی اموت - تا آنکہ بمیرم - فوضع راسہ علی ساعدہ لیموت - پس نہاد سر خود را بر بازوے خود چنانکہ عادت ست تا بمیرد - فاستیقظ فاذا راحلتہ عندہ - پس بیدار شد پس ناگاہ شتر او حاضر ست نزد او - علیہا زادہ وشرابہ - بر او ست توشہ او وآب او - فاللہ اشد فرحا بتوبۃ العبد المؤمن من ہذا براحلتہ وزادہ - پس خدا سخت ترست از روے خوشی وشادمانی ازین مرد کہ خوش وشادمان شد بیافتن راحلہ خود وتوشہ خود کہ گریختہ بود وگم شدہ بود ہمچنین بندہ گناہگار

گوینده است از موالاے تعالی و توبه باز یافتن اوست — روی المسلم المرفوع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم منه فحسب
روایت کرد مسلم ازین دو حدیث همین که مرفوع ست بسوے پیغمبر خدا کرد و وے قصه که تحقیق را لله هست و باز یافتن
او یعنی حدیث موقوف ست بر ابن مسعود که دیدن مومن ست گناه را مانند کوه و دیدن منافق مثل ذباب روایت نکرده
و روی البخاری الموقوف علی ابن مسعود ایضا — و روایت کرد بخاری حدیث موقوف را نیز — وعن علی رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یحب العبد المؤمن المفتن التواب — بدرستیکه خداے تعالے
دوست میدارد بنده مسلمان مبتلی و ممتحن بمعاصی را که توبه بسیار کند و رجوع می آرد بجناب رحمت و مغفرت حق و محبت
از جهت توبه است نه معصیت و همین جهت بعضی تفضیل داده اند تائب را که لذت شهوت و معصیت چشیده و خود را
ازان کشیده است بخلاف آنکه از اول بر نشاة عصمت و صلاح پیدا شده — وعن ثوبان رضی قال سمعت رسول
صلی الله علیه وسلم یقول ما احب ان لی الدنیا بهذه الآیة — گفت ثوبان که مولاے آنحضرت بود و در سفر و حضر ملازم
درگاه بود شنیدم آنحضرت را که میگفت که دوست ندارم من که مرا تمام متاع دنیا باشد در بدل این آیت که بشارت
به مغفرت تمامه گناهان میدهد — یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله الآیة فقال رجل — پس گفت
مردے و هر کس که من اشرک — پس کسیکه شرک آرد و کفر ورزد چه حال دارد و را هم می آمرزد — فسکت النبی — پس
خاموش ماند پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم قال — پس گفت — الا ومن اشرک — آگاه باشید و بشنوید می آمرزد کسی را که
شرک آورده نیز و لیکن بتوبه و جز شرک بے توبه هم می آمرزد اگر خواهد بهذا المذهب ثلث مرات — سه بار گفت آنحضرت
این کلمه را — وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی لیغفر لعبده — بدرستیکه
خداے تعالی هر آئینه می آمرزد مر بنده خود را — ما لم یقع الحجاب — مادام که واقع نشود پرده میان بنده و رحمت حق — قالوا
گفتند صحابه — یا رسول الله و ما الحجاب — چیست پرده — قال ان تموت النفس وهی مشرکة — گفت آنحضرت پرده این ست
که بمیرد نفس و حال آنکه وے شرک آرنده است — روی الاحادیث الثلثة احمد — روایت کرده است این حدیثها
را امام احمد — و روی البیهقی الاخیر فی کتاب البعث والنشور — و روایت کرد بیهقی حدیث اخیر را که از ابی ذر است
در کتاب بعث و نشور که نام کتاب اوست — وعنه — قال قال رسول الله — و هم از ابی ذر است رض که گفت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم من لقی الله تعالی لا یعدل به شیئا فی الدنیا — کسیکه پیش آید خداے تعالی را در آخرت در حالیکه برابر
نمیسازد یعنی شریک نمیگرداند بوے تعالے چیزے را در دنیا ثم کان علیه مثل جبال ذنوب — پس باشد بر وے مانند
کوهها گناهان — غفر الله له — می آمرزد خداے تعالے مراورا اگر میخواهد — رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور — وعن عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التائب من الذنب کمن لا ذنب له — توبه کننده از گناهان مثل
کسی ست که نیست گناه مراورا چنانستی که گویا نکرده است آن گناه را و نارسیدن زیان گناه و گفته اند که این از باب الحاق

تا نفس به کامل ست والله اعلم - رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان وقال تفرد به النهرانی وهو مجهول - وگفت بیهقی متفرد ست باین حدیث نهرانی ونهرانی مجهول ست - وفی شرح السنة روی عنه موقوفا - ودر شرح السنة روایت کرده است از ابن مسعود بطریق موقوف - قال - گفت ابن مسعود - الندم توبة - پشیمان شدن از گناه توبه است وعزم بعدم رجوع را نیز در مفهوم ندم داخل ساخته اند - والتائب کمن لا ذنب له - وتوبه کننده همچو کسی ست که نیست گناه مر او را هرگز

باب در تتمات ولواحق ابواب سابقه

ودر بعضی نسخ باب فی سعة رحمة الله واین ترجمه مناسب احادیث باب ست

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قضی الله الخلق کتب کتابا - نوشت کتابی چون پیدا کرد خدای تعالی خلق را وتقدیر نمود وحکم کرد باحکام خود نوشت کتابی را - فهو عنده فوق عرشه پس آن کتاب نزد خداست بالای عرش خود تخصیص بالای عرش تنبیه است بر تعظیم امر وجلالت شان آن کتاب ان رحمتی سبقت غضبی - آن کتاب یعنی مکتوب این ست یا در آن کتاب این ست که رحمت من پیشی کرده است غضب مرا وفی روایة غلبت غضبی - ودر روایتی بجای سبقت غلبت ذکر یافته ومقصود یکی ست متفق علیه - یعنی سبقت رحمت وغلبه وی بر غضب به غلبه آثار رحمت وجود وانعام اوست تعالی که تمامه کائنات را در گرفته است وغیر متناهی ست بخلاف اثر غضب که در بعضی بنی آدم ظاهر ست ببعضی وجوه چنانکه فرموده وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها وفرموده ورحمتی وسعت کل شیء ونیز تهاون وتقصیر بندگان در ادای شکر انعامش نظر بجلال وعظم نوال او بسیار زیاده از حد وعد واحصاست چنانکه فرموده ولو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علی ظهرها من دابة پس از رحمت حق تعالی است که باقی میدارد ایشان را ورزق میدهد ونعمت میرساند وعذاب نمیکند ایشان را در دنیا وظهور رحمت وی سبحانه در آخرت حدیث آینده متکفل بیان اوست که فرمود - وعنه - ومروی است از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله مائة رحمة مر خدای تعالی را صد رحمت است وظاهر آن ست که کنایت از کثرت اوست یا مراد انواع کلیه آن ست که در تحت هر نوعی افراد غیر متناهی ست یا حصر باعتبار این وصف ست چنانکه ان لله تسعة وتسعین اسما گفته شد والله اعلم انزل منها رحمة واحدة بین الجن والانس - فرو فرستاده است از آن صد رحمت یک رحمت را میان پریان وآدمیان والبهائم - ومیان چارپایان - والهوام - ومیان هر جنبنده بر روی زمین - فبها یتعاطفون پس بآن رحمت مهربانی میکنند بر یکدیگر - وبها یتراحمون - وبآن رحمت می بخشایند بر یکدیگر - وبها تعطف الوحش علی ولدها - وبآن رحمت مهربانی میورزند جانوران وحشی بر فرزندان خود تخصیص وحوش بذکر جهت آن ست که انس والفت ومهربانی از ایشان مستغرب ومستبعد ست - واخر الله تسعا وتسعین رحمة یرحم بها عباده یوم القیمة - وپس گذاشته ونگاه داشته است خدای تعالی نود ونه رحمت را که رحم میکند وبخشایش مینماید بآن بندگان خود را روز قیامت وچون مقرر ست که بخشش ورحمتی در آخرت مخصوص بمومنان ست مراد بندگان

مومن خواهند بود. متفق علیه. وفی روایة لمسلم عن سلمان نحوه. و در روایتے مر مسلم را از سلمان فارسی مانند این آمده است
که در معنی متفق علیه است و در لفظ اختلافے وارد. وفی آخره. و در آخر حدیثیکه بروایت مسلم از سلمان آمده این عبارت است
که قال. گفته است آنحضرت یا راوی. فاذا کان یوم القیمة اکملها بهذه الرحمة. پس چون باشد روز قیامت تمام و کامل
گرداند خدای تعالی آن نود و نه رحمت را باین رحمت که در دنیا فرستاده بود بر حسن و افضل جزا ایشان و ازین روایت
لازم می آید که در روز قیامت این رحمت هم باشد نود و نه دیگر با او ضم کنند تا مجموع صد رحمت همه کار خود کنند
وعنه. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة. اگر بداند مومن چیزے را که نزد خدا ست
از عذاب که بآن سزا میدهد. ما طمع بجنته احد. طمع نمی کند و امید نمی دارد در بهشت خدا هیچ یکی از مومنان. ولو یعلم الکافر
ما عند الله من الرحمة ما قنط من جنته احد. و اگر بداند کافر چیزے را که نزد خدای تعالی است از رحمت نا امید نگردد
از بهشت او هیچ یکی از کافران. وقنط بفتح نون و بکسر نیز روایت است و در صراح او را از نصر و ضرب و سمع گفته و در قاموس
از نصر و ضرب و حسب و کرم داشته. متفق علیه. و سیاق این حدیث برائے بیان صفت لطف و قهر و رحمت و غضب است
که هیچ یکی بکنه آن نمی رسد یعنی مومنان که مظهر رحمت و لطف خدا اند اگر قهر او را تصور کنند هیچ یکی از ایشان طمع بهشت
ندارد و کافران که مظهر غضب و قهر اند اگر نظر بر رحمت و لطف او دارند نومید نشوند و این مقصود دیگر است که منافات
بسبق و غلبه رحمت بر غضب بروجهی که مبین گشت ندارد نظم گو یا درین معنی گفته است تهدید اگر برکشد تیغ حکم + بمانند
کروبیان صم و بکم. و گر در دهد یک صلائے کرم + عزازیل گوید نصیبی برم + قدرت او همه را شامل است و لیکن بآنچه
ارادت او رفته بآن میشود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید. ان الله علی کل شیء قدیر. وعن ابن مسعود رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجنة اقرب الی احدکم من شراک نعله. بهشت نزدیکتر است بیکی از شما از دوال
نعل. والنار مثل ذلک. و آتش مانند آن است یعنی دوزخ نیز نزدیکتر است از شراک نعل این تمثیل و تشبیه است
برائے قرب جنت و نار از مردم زیرا که سبب دخول جنت و نار سعی بنده و حکم خدا است و این هر دو بالفعل موجود اند
و حاصل اند. رواه البخاری. وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رجل
لم یعمل خیرا قط. گفت آنحضرت که گفت مردیکه نکرده بود هیچ عمل خیر را هرگز. لاهله کسان خود را. وفی روایة
و در روایتے این چنین آمده است که. اسرف رجل علی نفسه. ظلم کرد مردے بر نفس خود و از حد در گذرانید گناهان را
فلما حضره الموت اوصی بنیه. پس هنگامیکه حاضر شد وے را مرگ اندرز کرد پسران خود را. اذا مات فحرقوه
فچون بمیرد وے پس بسوزید او را. ثم اذروا نصفه فی البر و نصفه فی البحر. بعد ازان بپاشید و بپرانید نیمه او را در دشت
و نیمه او را در دریا. اذروا از ذر بمعنی پراگندن باد خرمن و غیر آن را و ذاریات بادهائے پراکننده و اذروا بوصل همزه
آن هر دو روایت است و قدر علی بفتح دال و ضم آن و تشدید آن نیز روایت کرده اند از قدر بمعنی تنگ گرفتن و لطف کو نایست

مرد گمان می برد که عذاب مخصوص بکسی ست که او را گور کنند و با وجود آن گفت فو الله لان قدر الله علیہ لیعذبنی عذابا اسوگند
اگر قادر شود خدای تعالی بر وے لیعذبنہ عذابا لا یعذبہ احدا من العالمین - هر آئینه عذاب کند او را عذابی که نکند آن عذاب
هیچ یکی از جهانیان را - فلما مات فعلوا ما امرهم - پس هنگامیکه مرد آن مرد کردند کسان او و پسران او آنچه که امر کرده بود ایشان را
فامر الله البحر فجمع ما فیہ - پس امر کرد خدای تعالی دریا را پس فراهم آورد دریا هر چیزیکه در وے بود از اجزای خاکستر که
در وے بود - وامر البر فجمع ما فیہ وامر کرد بر را پس جمع کرد آنچه در وے بود از اجزا - ثم قال لم فعلت ھذا - پس گفت خدای تعالی
مر آن مرد را بعد از زنده گردانیدن برای چه کرده بودی این وصیت را - قال من خشیتک یارب - گفت از ترس عذاب
تو ای پروردگار من - وانت اعلم - و تو دانا تری بحال من - فغفر لہ - پس بیامرزید خدای تعالی مر او را - متفق علیہ -
بدانکه در قول او لئن قدر الله اشکال کرده اند که این شک ست در قدرت باری تعالی و آن کفر ست و از این توجیهات
و تاویلات بسیار کرده اند بعضی گفته که قدر اینجا از قدرت نیست بلکه از قدر ست بمعنی قضا و قدر و در روایتی قدر آمده بتشدید
دال و آن صریح ست در معنی تقدیر و این توجیه در قول یونس پیغمبر علیہ السلام فظن ان لن نقدر علیہ نیز کرده اند و بعضی
گفته اند که قدر بمعنی ضیق ست چنانکه در قول وے تعالی فقدر علیہ رزقہ آمده است و بعضی گفته اند که این عبارت
از کلام عرب که او را تجاهل العارف و مزج الشک بالیقین میگویند اگرچه در صورت شک ست ولیکن مراد بوے یقین ست
و بعضی گفته اند که این مردی ست که جاهل ست بصفتی از صفات حق سبحانہ و متکلمین خلاف دارند در آنکه جهل به بعضی
از صفات کفر ست یا نه یا وے در زمان فترت نبوت بود که مجرد توحید در آن زمان کافی و نافع ست و بعضی گفته اند
که این کلامی ست که واقع شده است در غلبه حیرت و دهشت و خوف و خشیت که مرد در وے حکم مجنون مغلوب العقل
دارد و بدان ماخوذ نیست چنانکه قول آنکس که در وقت وجدان راحله و غایت فرح و سرور وے بخود دی گفت انت عبدی
وانا ربک والله اعلم - وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنہ قال قدم علی النبی صلی الله علیہ وسلم سبی - فرود آورده شد
بر آنحضرت برده بندگان اسیران از بعضی غنایم - فاذا امرأۃ من السبی قد تحلب ثدیھا - پس ناگاه زنی از آن بندیان
بتحقیق جوشید پستان او بشیر چنانکه سیلان کردن گرفت - تسعی - در حالیکه می دوید آن زن و در روایتی مسلم تبتغی -
یعنی می طلبد فرزند خود را - اذا وجدت صبیا فی السبی اخذتہ - چون می یافت کودکی را در بندیان میگرفت او را بمحبت
فرزند خود - فالصقتہ ببطنہا وارضعتہ - پس می چسپاند او را بشکم خود و شیر میداد - فقال لنا النبی - پس گفت پیغمبر
خدا ما را صلی الله علیہ وسلم اترون ھذہ طارحۃ ولدہا فی النار - آیا گمان می برید شما و میدانید این زن را اندازنده
فرزند خود را در آتش و ترون بضم تاست و بفتح نیز روایت ست - فقلنا لا - پس گفتیم ما که گمان نمی بریم آن را -
وھی تقدر علی ان لا تطرحہ - و حال آنکه آن زن توانا باشد بر آنکه نیندازد او را - فقال الله ارحم بعبادہ من ھذہ بولدہا
پس گفت آنحضرت صلی الله علیہ وسلم هر آئینه خدای تعالی مهربان تر است به بندگان خود ازین زن که مهربان ست بفرزند خود وے

تعالی خود قادر ست بر آنکه بمیرانند و اورا در آتش پس اگر گویند پس چون می اندازد خدای تعالی کافران را مؤبد و عاصیان را
تا وقتیکه خواهد جوابش این ست که کافران بانکار و استکبار و عاصیان بعدم انقیاد و ترک اطاعت از بندگی بر آمدند و
عبد نمانند چنانکه در فصل ثالث از حدیث عبد الله بن عمر بیاید. متفق علیه. وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن ینجی احدا منکم عمله. هرگز رستگاری نمی دهد هیچ یکی از شما را عمل او بلکه نجات
بفضل و رحمت الهی ست. قالوا. گفتند صحابه بطریق استفهام. ولا انت. و نه تو رستگاری می یابی بعمل خود با وجود
عمل عظیم کامل که تو داری. یا رسول الله قال ولا انا. گفت آنحضرت و نه من. الا ان یتغمدنی الله منه برحمته. مگر آنکه
بپوشد مرا خدای تعالی از جانب خود برحمت خود ماخوذ ست از غمد بکسر غین معجمه غلاف شمشیر و چون این کلام مشعر بود
بالغای عمل در علیت نجات و این منافی نیست سببیت عمل را و در علیت او در نجات پس بحکم تعالی و وضع وی
اشارت کرد باثبات آن و فرمود. فسددوا. پس راست و درست کنید عمل را بی افراط و تفریط چنانچه تیر راست
می رود. فی الصراح سداد بفتح درستی کردار و گفتار. وقاربوا. و میانه روی کنید در عمل بی افراط و تفریط این
در معنی تفسیر و تاکید سددوا است. واغدوا وروحوا. و سیر کنید در بامداد و شبانگاه. وشیء من الدلجة. بضم دال
و سکون لام و بکنید چیزی از سیر در شب کنایت ست از نماز تهجد. و شیء بجر و رفع هر دو روایت ست. والقصد القصد
و لازم گیرید میانه روی را. تبلغوا. تا برسید بمنزل مقصود و این جواب امر سه است از سیر غدوه و روحه و دلجه
یا متعلق ست بالتزام قصد زیرا که افراط و تفریط هر دو مانع وصول بمقصد ست. متفق علیه. وعن جابر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل احدا منکم عمله الجنة. و در نمی آرد هیچ یکی از شما را عمل او در بهشت
ولا یجیره من النار. و نمی رهاند عمل او را از آتش دوزخ. ولا انا. و نه من می درآیم و می رهم. الا برحمة الله. مگر برحمت خدا
رواه مسلم. وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اسلم العبد فحسن اسلامه.
وقتیکه اسلام آورد مرد پس نیک شود اسلام وی یعنی صحیح شود به یقین و اخلاص بی شائبه شک و نفاق
چنانکه باید. یکفر الله عنه کل سیئة کان زلفها. بپوشد و می بخشد خدای تعالی از وی هر بدی که بود آنکس که
پیش گذرانیده و سابق کرده است و زلفها بتشدید لام ست و بتخفیف لام نیز روایت کرده شده است
و زلف و ازلف همه بیک معنی ست و اصل او از زلفی ست بمعنی قرب. وکان بعد ذالک القصاص. و می باشد بعد از آن
قصاص یعنی مجازات و مماثلت در عمل و جزای آن مشتق از قصص بمعنی در پی اثر رفتن و بازگشتن مرد بانجاهی
که از انجا آمده است و چون جزا در پی عمل می آید آنرا قصاص نام کردند و جزای عمل چیست. الحسنة بعشر امثالها
نیکی بده چند مانند وی. الی سبع مائة ضعف. تا هفتصد مثل یعنی یکی بده بلکه یکی بهفتصد. الی اضعاف کثیرة. تا امثال
بسیار و بیشتر از هفتصد نیز بحسب شفقت و صدق اخلاص. والسیئة بمثلها. و بدی بیک مانند وی. الا ان یتجاوز الله

عنها ـ تا آنکہ بگذرد و خداے تعالیٰ از ان ویک بدی هم نه بداین فضل و کرم و رحمت الٰهی ست کہ جزاے نیکی را تا آن مرتبہ
میرساند و بدی میگذرد و اگر جزا هم بدهد یکی دهد ـ رواه البخاری ـ وعن ابن عباس رضی اللہ عنهما قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ کتب الحسنات والسیات ـ بدرستیکہ خداے تعالیٰ نوشت نیکیها را و بدیها را
فمن هم بحسنۃ ـ پس کسیکہ قصد کند نیکی را فلم یعملها ـ پس عمل نکند آنرا و بفعل نیارد ـ کتبها اللہ عندہ حسنۃ کاملۃ ـ بنویسد
آنرا خداے تعالیٰ نزد خود نیکی کامل کاملہ براے تاکید ست و عندہ نیز افادہ تاکید و اهتمام میکند ـ فان هم بها فعملها
پس اگر قصد کند بحسنات پس در عمل در آرد ـ کتبها اللہ لہ عندہ عشر حسنات ـ می نویسد آن را خداے تعالیٰ براے
وے نزد خود دہ نیکی ـ الی سبعمائۃ ضعف ـ تا هفتصد مثل ـ الی اضعاف کثیرۃ ـ تا مثلهاے بسیار ـ ومن هم بسیئۃ فلم
یعملها کتبها اللہ عندہ حسنۃ کاملۃ ـ و کسیکہ قصد کند بدی پس نکرد آنرا بنویسد آنرا خداے تعالیٰ نیکی کامل ـ فان هو هم
بها فعملها کتبها اللہ لہ سیئۃ واحدۃ ـ پس وے اگر قصد کرد ببدی پس کرد آن را بنویسد آنرا یک بدی حقیر قلیل

در ین حدیث مبالغہ ها است در فضل خدا و کرم و عفو وے چنانکہ ظاهرست ـ متفق علیہ

الفصل الثانی ـ عن عقبۃ بن عامر رضی اللہ عنہ صحابی مشهورست ـ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان مثل الذی یعمل السیات ثم یعمل الحسنات ـ بدرستی حال و قصۂ آن کسی کہ میکند بدیها را پستر میکند نیکیها را ـ
کمثل رجل کانت علیہ درع ضیقۃ قد خنقتہ ـ هم چو حال مردی ست کہ هست بر وے زرہ تنگ کہ بتحقیق خفہ کردہ است
او را ثم عمل حسنۃ فانفکت حلقۃ ـ پستر کرد نیکی را پس جدا شد و کشادہ شد حلقۂ او ـ ثم عمل اخری ـ پستر کرد نیکی دیگر را
فانفکت اخری ـ پس جدا شد حلقۂ دیگر ـ حتی تخرج الی الارض ـ تا آنکہ بیرون می آید درع از تن او و می افتد بر زمین حاصل
آنکہ نیکی کردن سبب کشادگی سینہ و فرح است و بدی کردن موجب ضیق صدر و تنگدلی ست و تشبیہ کرد آنرا بپوشیدن
زرہ تنگ کہ سبب خفہ شدن ست و کشودہ شدن وے سبب فراخی و خوشدلی ست ـ رواہ فی شرح السنۃ ـ
وعن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ انہ سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقص علی المنبر وهو یقول ـ روایت ست از
ابی الدرداء کہ وے شنید آنحضرت را کہ تحدیث میکرد و وعظ میگفت بر منبر و حال آنکہ وے میگفت ـ ولمن خاف
مقام ربہ جنتان ـ و هر کسی را کہ بترسد پروردگار خود را یا ایستادن براے حساب در درگاہ وے دو بهشت ست
قلت وان زنی وان سرق ـ گفتم من بطریق سوال و استفهام و اگرچہ زنا کند و دزدی کند یا رسول اللہ فقال الثانیۃ
پس گفت آنحضرت بار دوم ولمن خاف مقام ربہ جنتان فقلت الثانیۃ پس گفتم من بار دوم ـ وان زنی وان سرق یا رسول اللہ
فقال الثالثۃ ولمن خاف مقام ربہ جنتان فقلت الثالثۃ پس گفتم من بار سوم ـ وان زنی وان سرق یا رسول اللہ قال ـ
گفت آنحضرت ـ وان رغم انف ابی الدرداء ـ اگرچہ بخاک رسد بینی ابی الدرداء کنایت ست از کراهت و خواری
چون ابی الدرداء درین حکم ایستادگی کردہ و استبعاد نمود آنحضرت بر ضد و خلاف قول وے مکرر فرمود درین

میان خواری بحال ابی الدرداء راه یافت و آنکه در عرف میگویند برغم وی چنین کردم و چنین گفتم بمعنی دارد و این گفتن مسامحه است آن نیست که خلاف نفس الامر باشد چنانکه در عرف مردم این معنی متوهم میگردد - رواه احمد و عن عامر الرام صحابی ست و رام مخفف رامی ست بمعنی تیرانداز و بعضی عامر بن الرام گفته اند و اول صحیح تر ست - قال بینا نحن عنده - گفت عامر در اثنای آنکه با نزد وی بودیم یعنی عند النبی یعنی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذ اقبل علیہ رجل علیہ کساء - ناگاه روی آورد و پیش آمد بآنحضرت مردی که بروی گلیمی ست - وفی یده شیء قد التف علیہ - و در دست او چیزی ست که تحقیق پیچیده است گلیم را بران چیز - فقال پس گفت آنمرد - یا رسول اللہ مررت بغیضۃ شجر - گذشتم به بیشۂ درختان و غیضہ بفتح غین معجمہ و سکون تحتانیہ و ضاد معجمہ بیشہ و جنگل که درو درختان باشند - فسمعت فیہا اصوات افراخ طائر پس شنیدم دران بیشہ آوازهای جوجه های پرندگان و افراخ بکسر همزه جمع فرخ بفتح جوجه پرنده - فاخذتہن - پس گرفتم آن جوجه ها را - فوضعتہن فی کسائی پس نهادم آن جوجه ها را در گلیم خود - فجاءت امہن - پس آمد مادر این جوجه ها - فاستدارت علی راسی پس گرد بر گردید مادر ایشان بر سر من - فکشفت لہا عنہن - پس کشادم و دور کردیم برای مادر ایشان پرده از روی این جوجه ها - فوقعت علیہن - پس افتاد مادر بران جوجه ها - فلففتہن بکسائی - پس پیچیدم من آن جوجه ها را بگلیم خود - فہن اولاء معی پس این جوجه ها اینها اند با من - قال ضعہن - گفت آنحضرت بنه جوجه ها را - فوضعتہن پس نهادم اینها را - وابت امہن الا لزومہن - و اباکرد و امتناع آورد مادر ایشان که لازم بودن و چسپیدن ایشان را مگر همراه ایشان - فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اتعجبون لرحم ام الافراخ فراخہا - آیا شگفت دارید شما مهر کردن مادر جوجه ها جوجه های او را و بعضی نسخ لفراخہا و رحم بضم را و سکون حا و ضم آن بمعنی رحمت و مهربانی - فوالذی بعثنی بالحق پس سوگند بآنکسی که فرستاده است مرا براستی - اللہ ارحم بعبادہ من ام الافراخ بفراخہا هر آینه خدای تعالی مهربان تر است به بندگان خود از مادر جوجه ها که چندین نعمتها و کرامتها شامل حال ایشان کرده است و می خواهد که بسوی وی بیایند و توبه کنند و در درگاه قبول وی حاضر باشند - ارجع بہن - باز گردان این جوجه ها را - حتی تضعہن من حیث اخذتہن - تا آنکه نهی ایشان را از آنجا که گرفتۀ ایشان را - وامہن معہن - و مادر ایشان با ایشان بود فرجع بہن

پس باز گردانید آن مرد ایشان را - رواه ابو داود

الفصل الثالث - عن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما قال کنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی بعض غزواتہ - گفت ابن عمر بودیم با آنحضرت در بعضی جنگهای او با کافران - فمر بقوم - پس گذشت آنحضرت بگروهی - فقال - پس گفت آنحضرت - من القوم - کیستند این گروه - قالوا نحن المسلمون - گفتند این قوم ما همه مسلمانان ایم - وامراۃ تحضب بقدرہا فی التنور - می افروخت زنی دیگ خود حضب بحای مهمله و ضاد معجمه آتش افروختن و چیزی که بوی آتش افروزند مثل حصب بالصاد و مهمله و حصب جہنم را ابن عباس حضب جہنم نیز خوانده اند - ومعہا ابن لہا - و بود با آن زن پسری مر آن زن را - فاذا ارتفع وہج پس چون بالا میشد گرمی آتش تفته

بکیو میگیرد آن زن پسر خود را تا از گرمی آتش بوے آزارے نرسد وفی الصراح وہیج بفتحتین سوزانی آتش۔ فاتت
النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس آمد آن زن نزد آنحضرت۔ قالت انت رسول اللہ۔ پس پرسید آن زن توئی پیغمبر خدا
قال نعم۔ گفت آنحضرت آرے منم پیغمبر خدا۔ فقالت بابی انت وامی۔ پس گفت آن زن مادر و پدر من فدای تو باد
الیس اللہ ارحم الراحمین۔ آیا نیست خدا مہربان ترین مہربانان۔ قال بلی۔ گفت آنحضرت آرے۔ قالت الیس اللہ
ارحم بعبادہ من الام بولدہا قال بلی۔ گفت آن زن آیا نیست خدا مہربان تر با بندگان خود از مادر بر فرزند خود
گفت آنحضرت آرے۔ قالت ان الام لا تلقی ولدہا فی النار۔ گفت آن زن کہ مادر نمی اندازد فرزند خود را در آتش
یعنی پس خدا چون اندازد بندگان خود را در آتش۔ فاکب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یبکی۔ پس شروع کرد
ولازم گرفت پیغمبر خدا گریہ می کند اصل اکباب بمعنی بروے افتادن ست واینجا بمعنی لزوم واقبال وباین معنی
نیز استعمال می یابد چنانکہ در قاموس گفتہ ودر بعضی احادیث آمدہ است وبعضی گویند بمعنی سر فرو افگندن ست
کذا قالوا واللہ اعلم۔ ثم رفع راسہ الیہا۔ پس بر داشت آنحضرت سر مبارک خود را بسوے آن زن فقال ان اللہ
تعالی لا یعذب من عبادہ الا المارد والمتمرد۔ پس گفت آنحضرت در جواب آن زن کہ خداے تعالی عذاب نمیکند از
بندگان خود مگر مارد ومتمرد را۔ الذی یتمرد علی اللہ۔ آنکہ تمرد وسرکشی کند بر خدا۔ وابی ان یقول لا الہ الا اللہ۔
وسرکشی میکند از اقرار بتوحید الہی مارد ومرید از شیاطین جن وانس آنکہ مجرد وعاری ست از خیرات وبیرون
آمدہ است از حکمی کہ واجب ست بر فرع وے ومتمرد مبالغہ است دران واصل مادہ مرد برائے تجرد وتعری ست
امرد میگویند جوان بی ریش را وشجر امرد درختی را کہ برگ ندارد۔ رواہ ابن ماجہ۔ وعن ثوبان رضی اللہ عنہ
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان العبد لیلتمس مرضاۃ اللہ۔ گفت آنحضرت بدرستی کہ بندہ ہر آئینہ طلب میکند
رضاے خدا را بطاعات ومرضات بسکون را بمعنی رضا است ولفظ مفرد ست۔ فلا یزال بذلک۔ پس ہمیشہ است ملتبس
ومتعلق باین معنی یعنی بطلب رضاے حق۔ فیقول اللہ عز وجل لجبرئیل۔ پس میگوید خداے تعالی مر جبرئیل را۔
ان فلانا عبدی یلتمس ان یرضینی۔ بدرستی کہ فلان بندہ من طلب می کند ومیخواہد کہ راضی میگرداند مرا۔ الا وان
رحمتی علیہ۔ دانا وآگاہ باش وبدرستی کہ رحمت من بر اوست۔ فیقول جبرئیل رحمۃ اللہ علی فلان۔ پس میگوید جبرئیل
رحمت خداست بر فلان۔ ویقولہا حملۃ العرش۔ ومیگویند این کلمہ را یا رحمت را بردارندگان عرش۔ ویقولہا
من حولہم۔ ومیگویند آنرا کسانی کہ گرد ایشان اند از فرشتگان۔ حتی یقولہا اہل السموات السبع۔ تا آنکہ میگویند آنرا
کسان ہفت آسمان۔ ثم تہبط لہ الی الارض۔ پس فرود آوردہ میشود رحمت براے وے بسوے زمین وتہبط
بلفظ معلوم نیز روایت ست ہبوط فرود آمدن اہباط فرود آوردن۔ رواہ احمد۔ مثل این حدیثی ست آنچہ آمدہ است
در تفسیر قول سبحانہ ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لہم الرحمن ودا۔ بدرستی آن کسانی کہ ایمان آوردند وعمل کردند

صالحات را سرانجام ست که بگویند اند ایشانرا خدا اے مهربان محبت را در تفسیر این آیه آمده است که چون دوست میدارد خدا تعالی بنده را از بندگان خود خبر میدهد خدا اے تعالی جبرئیل کہ من دوست میدارم فلان بنده را تو نیز دوست دار او را و خبر کن ملائکه که دوست دارند او را بعد ازان بمه اند از محبت او را در دلهاے آدمیان تا بمه دوست دارند او را انتهی این ست سبب قبول و شهرت اولیا و دوستان حق که بمه دوست میدارند ایشان را و آنکه بحیله و اسباب و تلبیس جلب قلوب عوام میکنند و گروے آرد خارج از دائرهٔ اعتبار ست اعاذ الله الصادقین عن ذلک — وعن اسامة بن زید عن النبی صلی الله علیه وسلم فی قول الله عز وجل — اسامه بن زید بن حارثه که محبوب و مقرب درگاه نبوت بوده و او را حب رسول الله میگفتند و زید بن حارثه پدر وے متبنا سے آنحضرت بوده روایت میکند از آنحضرت در قول خداے تعالی — فمنهم ظالم لنفسه — اول آیت این ست که ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه الآیة تفسیر این ست که میراث دادیم کتاب و شریعت آن کسانے را که برگزیده ایم از بندگان ما بایمان و اسلام پس بعضی ازین بندگان برگزیده کسی ست که ظلم کننده است نفس خود را بتقصیر در عمل — ومنهم مقتصد — و بعضی از ایشان کسی ست که میانه روست در عمل میکند در اغلب اوقات اما آن جهد و اجتهاد که میباید کرد نمیکند — ومنهم سابق بالخیرات — و بعضی از ایشان کسی ست که پیشرو است بخیرات که نهایت جهد و اجتهاد در عمل دارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی گفته اند که ظالم جاہل و مقتصد متعلم و سابق عالم و ہمچنین قیاس در انواع خیرات و مبرات مرتبه ادنی و متوسط و اعلی متصور ان قرار داده و این ہر سه قسم بندگان از برگزیدگان اند — قال — گفت آنحضرت کلهم فی الجنة ہمه ایشان در بهشت اند بحسب تفاوت مراتب و درجات و ازینجا سعت رحمت الٰہی معلوم شد — رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور

باب مایقال عند الصباح والمساء والمنام

صباح و صبح بمعنی اول نهار و برآمدن آفتاب نیز اطلاق کنند و مساء ضد صباح و ادعیه مذکوره شد در صباح و مساء شامل ست آنرا که خوانده شود پیش از صلوٰة فجر و مغرب و بعد از وے و منام بمعنی نوم و زمان نوم و ظاہر آن ست که مراد نوم لیل ست و شامل قیلوله نیست و دلالت میکند برین قول وے در حدیث ثانی اذا اخذ مضجعه من اللیل فتدبر والله اعلم

الفصل الاول عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا امسی قال بود آنحضرت چون شبانگاه میکرد میگفت — امسینا وامسی الملک لله شب کردیم و شب کرد ملک مر خدا را لا اله الا الله

لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسألک من خیر هذه اللیلة خداوندا

من سوال میکنم ترا از نیکی این شب — وخیر ما فیہا — و نیکی کائنات و حوادث کہ درین شب است — واعوذ بک

من شرہا وشر ما فیہا و پناہ میجویم بتو از بدی این شب و بدی چیزے کہ درین شب است — اللہم انی اعوذ بک من الکسل

خداوندا پناہ میجویم بتو از کاہلی — والہرم — و ہمچنین و پناہ میجویم از نہایت کلان سالی — وسوء الکبر — بکسر کاف

وفتح با از بدی پیری گویا تفسیر ہرم و تاکید اوست و بکسر کاف و سکون با نیز روایت ست بمعنی تکبر و روایت

اولی اصح و اظہر ست — وفتنۃ الدنیا — و پناہ میجویم از فتنہا ے دنیا و بلاہا و آزمایشہاے آن — وعذاب القبر

و از عذاب قبر یا فتنہ عذاب قبر — واذا اصبح قال ذلک — و چون صبح میکرد میگفت آنرا و در بعضی نسخ لفظ ایضا

نیز ہست و میگفت — اصبحنا و اصبح الملک للہ — بجاے امسینا و امسی الملک للہ — وفی روایۃ و

در روایتی آمدہ است کہ میگفت — رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار وعذاب فی القبر رواہ مسلم —

وعن حذیفۃ رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اخذ مضجعہ من اللیل — بود آنحضرت کہ چون میگرفت

خوابگاہ خود را بشب مضجع پہلو نہادن بر زمین مضجع بفتح میم و جیم جاے پہلو نہادن مضطجع نیز میگویند — وضع

یدہ تحت خدہ — می نہاد آن حضرت دست خود را زیر رخسارہ خود مراد دست راست ست چنانکہ در حدیث

آمدہ است علی شقہ الایمن — ثم یقول — پس میگفت اللہم باسمک اموت واحیی — خداوندا بنام تو می میرم

و میزیم یعنی خواب میکنم و بیدار میشوم و تواند کہ مراد حقیقت موت و حیات باشد — واذا استیقظ قال —

و چون بیدار میشد میگفت — الحمد للہ الذی احیانا بعد ما اماتنا — شکر مر خدا را کہ زندہ گردانید ما را بعد از انکہ

میرانید ما را ظاہر این عبارت معنی اول ست — والیہ النشور — و بسوے اوست باز گشتن بہ بیدار

شدن یا در روز رستخیز — رواہ البخاری — روایت کرد این حدیث را از حذیفہ بخاری — ورواہ مسلم

عن البراء — و روایت کرد مسلم از براء بن عازب و اگر گوئی چون این حدیث را بخاری و مسلم ہر دو روایت

کردہ اند چرا متفق علیہ نگفت جوابش آن ست کہ حدیث متفق علیہ بحسب اصطلاح شیخ آن ست از یک

صحابی روایت باشد و چون بخاری از حذیفہ کرد و مسلم از براء این حدیث متفق علیہ نبود کذا قال الشیخ

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اوی احدکم الی فراشہ چون

پناہ آرد و جاے گیرد یکی از شما بسوے بساط خود کہ افگندہ است براے خواب اوی بالقصر بمعنی پناہ آورد

و آوی بالمد بمعنی پناہ داد و گاہی بمعنی یکدیگر نیز آیند و اول اکثر و افصح ست پس اینجا بالقصر باشد و بمد نیز روایت

وارد کہ در حدیث انس بیاید پس بست بیاید چون بیاید یکی از شما بجامہ خواب خود — فلینفض فراشہ بداخلۃ

ازارہ پس باید کہ بیفشاند فراش خود را بجانب درونی لنگ خود و آن اطراف ازارست کہ متصل تن ست — فانہ

لا یدری ما خلفہ علیہ — زیرا کہ وے در نمی یابد کہ چہ چیز پس از وے آمدہ است و افتادہ است بر فراش یعنی نشست

باید که بیفشاند بجامهٔ خود فراش را پس ازان بخسپد شاید که کرمی و خسی و خاشاکی بر وے افتاده باشد — ثم یقول پس بگوید بعد از پهلو
نهادن این دعا را — باسمک ربی وضعت جنبی — بنام تو اے پروردگار من نهادم پهلوے خود را — وبک ارفعه و بنام تو بر میدارم آنرا
ان امسکت نفسی فارحمها — اگر باز داری و قبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا جسم من او را — وان ارسلتها فاحفظها — و اگر باز گذاری
نفس مرا پس نگاهدار آن را — بما تحفظ به عبادک الصالحین — بچیزے که نگاه میداری بآن چیز بندگان خود را که صالح اند آدمی
چون بخواب میرود حکم مرده دارد که حق تعالیٰ روح او را می ستاند پس ازان یا نگاه میدارد روح او را و می میراند و یا باز
می فرستد و بر میگرداند پس دعا میکند خداوندا اگر نگاه داشتی و میرانیدی بیامرز و اگر باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ دار
چنانکه بندگان صالح خود را می داری — وفی روایة — و در روایتی این چنین آمده است که چون بنیاید یکے از شما فراش
خود را بیفشاند — ثم لیضطجع علی شقه الایمن — پس باید که پهلو نهد بر جانب راست خود — ثم لیقل پس باید که بگوید — باسمک
تا آخر — متفق علیه — وفی روایة — و در روایتی باین لفظ آمده است — فلینفضه بصنفة ثوبه ثلث مرات — پس باید که بیفشاند فراش
خود را بکناره جامه خود که ازار باشد سه بار — و بصنفه بفتح صاد و کسر نون و بفا طرف ازار ازان جانب که طره اوست
و درین روایت وان امسکت نفسی فاغفر لها واقع شده بجای فارحمها — گفته اند که حکمت در خواب بر پهلوی راست آنست
که دل در پهلوی چپ است پس چون خواب کند بر پهلوی راست دل معلق می ماند و حاصل نمی شود او را زیاده استقرار و راحت
کردن و گران نمی آید خواب و آسان میگردد بیداری برای نماز شب و بخواب کردن بر پهلوی چپ دل قرار میگیرد و
راحت بسیار حاصل می شود و خواب گران می شود و در شرح سفر السعادت این سخن را بیان زیاده برین ست آنجا
باید نگریست — وعن البراء بن عازب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اوی الی فراشه نام علی شقه
الایمن — بود آنحضرت که چون پناه می آورد بسوے فراش خود خواب میکرد بر جانب راست خود — ثم قال — پس میگفت — اللهم
اسلمت نفسی الیک — خداوندا سپردم نفس خود را بسوی تو — ووجهت وجهی الیک — و آوردم روی خود را بسوی تو — وفوضت امری
الیک — و سپردم کار خود را بتو — والجأت ظهری الیک — و تکیه دادم پشت خود را بسوے تو یعنی اعتماد کردم
بر تو و پناه آوردم بتو در همه کارها — رغبة ورهبة الیک — از جهت میل و خواهش کردن بسوے تو و از جهت
ترسیدن از تو — لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک — نیست پناه و نه رهائی از تو مگر بسوے تو یعنی از صفات
قهریه تو بصفات لطیفه تو — ملجا بهمزه است و منجا بالف — آمنت بکتابک الذی انزلت — گرویدم
بکتاب تو که فرو فرستادی — ونبیک الذی ارسلت — و به پیغمبر تو که فرستادی یعنی هر کتابے و هر
پیغمبر یا قرآن و ذات شریف خود را اراده نموده و بر آنحضرت واجب بود ایمان آوردن بوجود قرآن
و او اول مؤمنان اوست و هم چنین به پیغمبری صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین — وقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من قالهن — کسیکه بگوید این کلمات را — ثم مات تحت لیلته — پس بمیرد در زیر چادر شب خود یعنی همین شبیکه در وی

این کلمات گفته است — مات علی الفطرة — بمیرد بر دین اسلام — وفی روایة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لرجل گفت
گفت آن حضرت مردی را — یا فلان اذا اویت الی فراشک فتوضأ وضوءک للصلوة — ای فلان وقتی که خواهی که پناه آری و بخفتن کنی
بسوی فراش خود پس وضو کن همچو وضوئی که برای نماز میکنی — ثم اضطجع علی شقک الایمن — پس بر پهلو بخسپ بر پهلوی راست خود — ثم
قل — پس بگو — اللهم اسلمت نفسی الیک الی قوله — تا قول او — ارسلت یعنی تمام آن ذکر که گذشت — وقال — و گفت آنحضرت — فان مت
من لیلتک مت علی الفطرة — پس اگر بمیری در همین شب بمیری بر دین اسلام — وان اصبحت اصبت خیرا — و اگر صبح کنی می یابی
تو خیر کثیر — و در روایتی ان اصبحت اصبت خیرا — متفق علیه — وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا
اوی الی فراشه قال — بود آنحضرت چون می آمد بفراش خود میگفت — الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وکفانا — حمد مر خدای را که خورانید
ما را و نوشانید ما را و کفایت کرد تمام مهمات ما را و دفع کرد شر موذیات ما را — وآوانا — و پناه و جای آسایش داد ما را و آوانا اینجا بمعنیست
و بعضی روایت است — فکم ممن لا کافی له ولا مؤوی — پس بسا مردم از آنکس است که نیست هیچ کفایت کننده مر ایشان را بلکه گذاشته است
ایشان را با خود ایشان و نه جای دهنده مر ایشان را بلکه گذاشته است ایشان را هم چنان سرگردان و نه مر او را کفایت و نصرت مخصوص
مومنان است چنانکه در قرآن مجید فرموده است ذلک بان الله مولی الذین آمنوا وان الکافرین لا مولی لهم — رواه مسلم — وعن علی رضی الله عنه ان
فاطمة رضی الله عنها اتت النبی صلی الله علیه وسلم — روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت — تشکو الیه ما تلقی فی یدها
من الرحی — در حالتی که گله میکند مشقتی را که می یابد در دست خود از آسیا گردانیدن — وبلغها انه جاءه رقیق — و رسیده بود فاطمه را
که بتحقیق آمده است آن حضرت را بنده ها از غنائم — فلم تصادفه — پس نیافت فاطمه زهرا آنحضرت را و نیافت تا بخواهد و عرض کند این حال کند —
فذکرت ذلک لعائشة — پس ذکر کرد حال خود را بعائشه که چون آنحضرت بیاید بگوید — فلما جاء اخبرته عائشة — پس هنگامیکه آمد آنحضرت خبر کرد
عائشه آنحضرت را بانچه ذکر کرده بود فاطمه رضی الله عنها — قال — گفت علی رضی الله عنه — فجاءنا — پس چون شنید آنحضرت این خبر را
از عائشه آمد نزد ما — وقد اخذنا مضاجعنا — و حال آنکه بتحقیق گرفته بودیم ما خوابگاه های خود را — فذهبنا نقوم — پس در ایستادیم
و قصد کردیم تا بایستیم برای آنحضرت — فقال — پس گفت آنحضرت — علی مکانکما — بر جای خود باشید و بجای
خود باشید — فجاء فقعد بینی وبینها — پس آمد آنحضرت و نشست میان من و میان فاطمه و این نهایت لطف و شفقت و بی تکلفی
است از آنحضرت نسبت بایشان چنانکه گفته اند اذا حصلت الالفة سقطت الکلفة — حتی وجدت برد قدمه علی بطنی — تا آنکه
یافتم من سردی قدم آنحضرت را بر شکم خود و قید اند والله اعلم که مراد سردی لیقین باشد که از پای مبارک آنحضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم بباطن شریف مرتضی سرایت کرد — فقال الا ادلکما علی خیر مما سألتما — پس گفت آنحضرت
آیا دلالت نمایم شما را بر بهتر از آنچه سوال کرده اید و خواسته اید که خدمتگار باشد و آن این است که — اذا اخذتما مضاجعکما
وقتی که بگیرید شما خوابگاه خود را — فسبحا ثلثا وثلثین — پس سبحان الله بگوئید سی و سه بار — واحمدا ثلثا وثلثین والحمد لله بگوئید
سی و سه بار — وکبرا اربعا وثلثین — والله اکبر گوئید سی و چهار بار — فهو خیر لکما من خادم — پس این ورد بهتر است شما را از خادم که طلبیده بودید

وخادم واحد خدم ست واقع میشود بذکر وانثی فی الصراح خادم چاکر وظاهر آن ست که سوال فاطمه از جاریه بود —
متفق علیه — وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال جاءت فاطمة رضی الله عنها الی النبی صلی الله علیه وسلم تسئله خادما
گفت ابو هریره آمد فاطمه نزد آنحضرت در حالی که سوال میکند و می طلبد خادم را فقال الا ادلک علی ما هو خیر من خادم
پس گفت آیا راه نمایم ترا بچیزے که آن چیز بهتر ست از خادم تسبحین الله ثلاثا وثلثین وتحمدین الله ثلاثا وثلثین
وتکبرین الله اربعا وثلثین عند کل صلوة وعند منامک سنت در هر نماز ونزد خواب خود درین حدیث بعد از نماز و
نزد خواب گفتن هر دو واقع شده ودر حدیث سابق نزد خواب ست فقط وخواندن آن بعد از هر نماز متقرر و
مشهور ست واز امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که فرمود هرگز این ورد از من فوت نشد حتی در شب
صفین نیز رواه مسلم

الفصل الثانی — عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصبح قال
بود آنحضرت چون صبح میکرد میگفت — اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت خداوندا بتو یعنی بقدرت تو
وبحفظ تو وبنام تو صبح کردیم وبتو شام کردیم وبتو میزییم وبتو میمیریم — والیک المصیر ویسوے تست بازگشت —
واذا امسی قال — وچون شبانگاه میکرد میگفت — اللهم بک امسینا وبک اصبحنا وبک نحیی وبک نموت والیک النشور —
درین حدیث در صبح ومسا هر دو ذکر اصبحنا و امسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا ست بر امسینا ودر
مسا تقدیم امسینا بر اصبحنا ودر صبح الیک المصیر ودر مسا الیک النشور ومشهور روایت اصل انقط
والیک النشور در صبح ودر مسا امسینا والیک المصیر وهمه صحیح ست فافهم وبک نحیی وبک نموت در صبح مذکور شده
نه در مسا — رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه — وعنه قال قال ابوبکر قلت — وهم از ابی هریره است گفت
گفت امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه گفتم — یا رسول الله مرنی بشیء اقوله اذا اصبحت واذا امسیت — امر کن مرا بچیزے
یعنی بفرما که بگویم وبخوانم آنرا چون صبح کنم وچون شام کنم — قال قل — گفت آنحضرت بگو — اللهم عالم الغیب والشهادة
اے خداے داناے پدید وحاضر وغائب — فاطر السموات والارض — ای آفریننده آسمانها وزمینها — رب کل شیء
وملیکه — اے پروردگار هر چیز ومالک وبادشاه وے — اشهد ان لا اله الا انت — گواهی میدهم که نیست معبود بحق مگر تو
اعوذ بک من شر نفسی — پناه میجویم بتو از بدی نفس خود — ومن شر الشیطان وشرکه — وپناه میجویم از شر شیطان
واشراک وے که میخواند وباعث میشود مردم را بران وشرکه بفتح شین وراء نیز روایت شده یعنی دام صیاد ودر آنچه
در فتنه وابتلای اندازد وگرفتار میکند شیطان آدمیان را بسبب آن مثل نساء واموال واولاد وکه از یاد
خدا دانفرموده وے باز میدارند — قال قله اذا اصبحت واذا امسیت بگو این را چون صبح کنی وشام کنی — واذا اخذت
مضجعک — وچون بگیرے خوابگاه خود را وبخواب روے — رواه الترمذی وابوداود والدارمی — وعن ابان

بفتح همزه وتخفیف موحده - بن عثمان - از تابعین ست ودر حدیث مرجل با عائشه بود ونخست کسی که گر سخنت وی بود واحوال
دابرص واصم بود ودر آخر بفالج در مانده شده روایت وا داز پدر خود وغیر وے از صحابه رض - قال سمعت ابی یقول
قال النبی صلی الله علیه وسلم - گفت شنیدم پدر خود را که میگفت گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم - ما من عبد یقول فی
صباح کل یوم ومساء کل لیلة - نیست هیچ بنده که بگوید در صباح هر روز ومساء هر شب بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
شئی فی الارض ولا فی السماء - صبح کردیم وشام کردیم بنام خدائے که زیان نمیکند با نام وے هیچ چیز در آسمان
وزمین - وهو السمیع العلیم - واوست شنوائے ودانا - ثلث مرات - بگوید سه بار فیضره شئی - پس زیان کند او را چیز
در رسد او را آفتے - فکان ابان قد اصابه طرف فالج - پس بود ابان بتحقیق رسیده بود او را بعضے از فالج بفتح لام
نام مرضی مشهور ست که بر جائے ماندگی آرد وآن سست شدن یکی از دو شق بدن ست بسبب ریختن خلط
بلغمی که سد مسالک روح میکند - فجعل الرجل ینظر الیه - پس شروع کرد ایستاده مردے که روایت حدیث میکند از وے
که می نگرد بسوے ابان یعنی شما روایت میکردید که هر که این دعا هر روز بخواند هیچ آفتی بوے نرسد وشما میخوانید
این اکنون چون بشما آفت فالج رسید - فقال له ابان ما تنظر الی - پس گفت مر آن مرد را ابان چه نگاه میکنی بسوے
من - اما ان الحدیث کما حدثتک - آگاه باش بدرستی که حدیث همچنان ست که حدیث کردم من ترا یعنی صحیح ست
ولکنی لم اقله یومئذ - ولیکن من نگفتم ونخواندم آنرا امروز وتوفیق نداد خدائے تعالیٰ مرا بدان - لیمضی الله علی قدره
تا بگذراند وجاری گرداند خدائے تعالیٰ بر من تقدیر خود را - رواه الترمذی وابن ماجه وابو داود وفی روایته -
ودر روایت ابی داود اینچنین آمده است که هر که بگوید این را هر مساء سه بار - لم تصبه فجاءة بلاء حتی یصبح - نرسد
او را ناگهانی بلائے تا آنکه صبح کند وفجاءة بفتح فا وسکون جیم وفتح همزه وبضم فا وفتح جیم وبمد هر دو جائز ست - ومن قالها
حین یصبح لم تصبه فجاءة بلاء حتی یمسی - وکسیکه بگوید آنرا وقتیکه صبح میکند نرسد او را بلائے ناگهان تا وقتیکه شام کند
وعن عبد الله رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول اذا امسی - روایت ست از عبد الله بن مسعود
که آنحضرت بود که میگفت چون شب میکرد - امسینا وامسی الملک لله - شبانگاه کردیم وشبانگاه کرد تمام
ملک خدا را - والحمد لله ولا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئی قدیر رب اسألک
خیر ما فی هذه اللیلة - اے پروردگار من سوال میکنم ترا نیکی آنچه درین شب واقع شود - وخیر ما بعدها - ونیکی آنچه
واقع شود بعد ازین شب - واعوذ بک من شر ما فی هذه اللیلة وشر ما بعدها رب اعوذ بک من الکسل ومن سوء
الکبر او الکفر - بجائے الکبر بمعنی عدم ایمان یا بمعنی کفران نعمت وفی روایة ودر یک روایت - من سوء الکبر
والکبر بکسر کاف وفتح با وبکسر کاف وسکون با هر دو روایت آمده ونیز هر دو وجه روایت ست - رب اعوذ بک
من عذاب فی النار وعذاب فی القبر - واذا اصبح قال ذلک ایضا - وچون صبح میکرد میگفت آنرا ومیگفت

اصبحنا واصبح الملک للہ ۔ رواہ ابوداؤد والترمذی ۔ وانہ لم یذکر من سورۃ الکفر وعن بعض بنات النبی روایت ست
از بعضی دختران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ان النبی ۔ کہ بدرستی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کان یعلمہا بود کہ تعلیم میکرد
پیغمبر خدا او را ۔ فیقول ۔ پس میگفت آنحضرت ۔ قولی حین تصبحین ۔ بگو هنگامیکہ صبح کنی ۔ سبحان اللہ وبحمدہ ولا حول
ولا قوۃ الا باللہ ۔ ودر روایتی ۔ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ ماشاء اللہ کان ومالم یشألم یکن اعلم ان اللہ علی کل شیٔ قدیر
وان اللہ قد احاط بکل شیٔ علما فانہ من قالہا حین یصبح ۔ پس بدرستی کسیکہ بگوید این کلمات را هنگامیکہ صبح میکند ۔
حفظ حتی یمسی ۔ نگاہداشتہ شود از آفات انفسی وآفاقی تا آنکہ شب کند ۔ ومن قالہا حین یمسی حفظ حتی یصبح ۔ وکسیکہ
بگوید آنرا هنگامیکہ شب کند نگاہداشتہ شود تا آنکہ صبح کند ۔ رواہ ابوداؤد وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یصبح ۔ کسیکہ میگوید هنگامیکہ صبح کند این آیت را کہ ۔ فسبحان اللہ
حین تمسون وحین تصبحون ۔ پس پاکی یاد کنید خدا را هنگامیکہ شام میکنید وهنگامیکہ صبح میکنید ۔ ولہ الحمد فی السموات والارض ۔ ومر خدا راست
حمد در آسمانہا وزمین ۔ وعشیا وحین تظہرون ۔ ودر وقت شبانگاہ اند وقت مغرب تا عشاء ودر هنگام پیش از
زوال ۔ الی قولہ تا قول وے تعالی ۔ وکذلک تخرجون ۔ درین آیت اشارت بصلوۃ خمس واقع شدہ چنانکہ
در مجالس بیان کردہ شدہ است وکسیکہ بخواند این آیت را در وقت صبح ۔ ادرک ما فاتہ فی یومہ ذلک ۔ دریابد
چیزے را کہ درگذشتہ است او را از اوراد دوران روز ۔ ومن قالہن حین یمسی ادرک ما فاتہ فی لیلتہ ۔ وکسیکہ بگوید
این را هنگام کہ شام کند دریابد چیزے را کہ فوت شدہ است دران شب ۔ رواہ ابوداؤد ۔ وعن ابن عیاش
بتشدید تحتانیہ وشین معجمہ صحابی ست نام وے زید بن صامت انصاری ۔ وابو عیاش تابعی نیز ہست ودی زید بن
عیاش مخزومی ست روایت میکند ابو عیاش صحابی ۔ ان رسول اللہ بدرستی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
قال ۔ گفت ۔ من قال اذا اصبح ۔ کسی کہ بگوید چون صبح کند ۔ لا الہ الا اللہ وحدہ لاشریک لہ لہ الملک ولہ الحمد
وہو علی کل شیٔ قدیر کان لہ عدل رقبۃ من ولد اسمعیل ۔ باشد مر او را ثواب برابر ثواب آزاد کردن بندہ وبردہ
از اولاد اسمعیل علیہ السلام بیان این در فصل ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح وتحمید در حدیث عمرو بن شعیب
گذشتہ است ۔ وکتب لہ عشر حسنات ۔ ونوشتہ میشود برائے وی دہ نیکی ۔ وحط عنہ عشر سیئات ۔ وفرو افگندہ میشود ازو
دہ بدی ۔ ورفع لہ عشر درجات ۔ وبلند گردانیدہ شود برائے وے دہ پایہ ۔ وکان فی حرز من الشیطان ۔ وباشد
در پناہ وجائے استوار از شیطان ۔ حتی یمسی ۔ تا آنکہ شب کند ۔ ومن قالہا اذا امسی کان لہ مثل ذلک حتی یصبح
وکسیکہ بگوید این کلمہ را چون شب کند باشد مر او را مانند آنکہ مذکور شد از ثواب تا آنکہ صبح کند ۔ راوے از ابی
عیاش میگوید کہ فراسے رجل رسول اللہ ۔ پس دید مردے پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فیما یری النائم
درانچہ می بیند خواب کنندہ یعنی در خواب دید ۔ فقال ۔ پس گفت آن مرد ۔ یا رسول اللہ ان ابا عیاش یحدث

عنک کذا وکذا - بدرستیکه ابو عیاش حدیث میکند از تو چنین و چنین کنایت از مضمون این حدیث ست که مذکور شد
فقال صدق ابو عیاش - گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش - رواه ابوداؤد وابن ماجه - وعن الحارث
بن مسلم التمیمی - روایت ست از حارث بن مسلم که تابعی ست - عن ابیه - از پدر خود - عن رسول الله - از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم انه اسر الیه - که آنحضرت پوشیده و پنهان گفت بوی سخن سر را از اسرار یکسر بهره را گفتن -
فقال - پس گفت آنحضرت - اذا انصرفت من صلوة المغرب فقل قبل ان تکلم احدا - وقتیکه برگردی از نماز مغرب
وسلام دهی بگو پیش از آنکه سخن گوئی کسی را - اللهم اجرنی من النار - خدایا پناه ده مرا از آتش سبع مرات - بگو
هفت بار - فانک اذا قلت ذلک - پس بدرستیکه تو وقتی که بگوئی آنرا - ثم مت فی لیلتک - پس بمیری تو در همین شب
کتب لک جوار منها - نوشته شود مر ترا رهائی و گذشتن از آتش - واذا صلیت الصبح فقل کذلک - وچون بگذاری
نماز صبح را پس بگو هم چنین این کلمه را هفت بار - فانک اذا مت فی یومک - پس بدرستیکه تو چون بمیری در آن
روز کتب لک جوار منها - رواه ابوداؤد - وعن ابن عمر قال لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یدع هؤلاء الکلمات
حین یمسی وحین یصبح - نبود آنحضرت که ترک میداد و نمیگفت این کلمات را هنگامیکه شب میکرد و هنگامیکه صبح میکرد
اللهم انی اسالک العافیة فی الدنیا والآخرة - خدایا من سوال میکنم و می خواهم از تو سلامت از جمیع آفات در دنیا و آخرت
اللهم انی اسالک العفو والعافیة - خدایا سوال میکنم عفو و عافیت و سلامت را - فی دینی ودنیای - در دین من
و دنیای من واهلی ومالی - و در کسان من و مال من - اللهم استر عوراتی - خدایا بپوش عیبهای من قال فی الصراح
عورت اندام شرم مردم و هرچه از دیدن و نمودن آن شرم آید عورات جماعت - وامن روعاتی - وامین کردان
ترسهای مرا - اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی - خدایا نگاه دار مرا از پیش من و از پس من - وعن یمینی و
عن شمالی - و از جانب راست من و از جانب چپ من - ومن فوقی - و نگاهدار مرا از بالای من که عذابی
دا فتی از آسمان نازل شود - واعوذ بعظمتک من ان اغتال من تحتی - و پناه میجویم به بزرگی تو از آنکه بناگاه
هلاک کرده شوم من از زیر من از انجا که شعور ندارم و معنی اغتیال این ست یعنی الخسف - می خواهد باغتیال
خسف را یعنی بزمین فرو بردن - رواه ابوداؤد - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من قال حین یصبح - کسیکه بگوید هنگامیکه صبح کند - اللهم اصبحنا نشهدک ونشهد حملة عرشک خدایا صبح کردیم ما در حالی
که گواه میگیریم ترا و گواه میگیریم بردارندگان عرش ترا و ایشان هشت فرشته اند که میان گوش و دوش ایشان
دو هزار ساله راه ست و در روایتی هفت صد ساله راه ست - وملائکتک - و گواه میگیریم همه فرشتگان ترا
وجمیع خلقک - و گواه میگیریم همه خلق ترا - انک انت الله - بر آنکه توئی خدا - لا اله الا انت - نیست خدا غیر تو - وحدک
تنها - لا شریک لک - نیست انباز مر ترا در خدائی و در آفرینش و در معبودیت - وان محمدا عبدک ورسولک

و پیداست که مغفرت بنده شده بخشیده است او - الا غفر الله له ما اصابه فی يومه ذلك من ذنب - نگوید کسی این کلمات را وقت
صبح مگر آنکه بیامرزد خدای تعالی مر او را چیزی که رسیده است او را در آن روز از گناه - وان قالها حين يمسي غفر الله
له ما اصابه فی تلك الليلة من ذنب - و اگر گوید این کلمات را هنگام شب کندی آمرزد خدای تعالی مر او را چیزی
که رسیده او را در آن شب از گناه و در شب اللهم امسینا بگوید - رواه الترمذی و ابوداود و قال الترمذی
هذا حدیث غریب - وعن ثوبان رضی الله عنه روایت است از ثوبان - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما من عبد مسلم یقول اذا امسی واذا اصبح ثلثا - نیست هیچ بنده مسلمان که بگوید چون شام کند و چون صبح کند
سه بار این کلمات را - رضیت بالله ربا - راضی شدم بخدا بآنکه پروردگار است - وبالاسلام دینا - و راضی
شدم باسلام بآنکه دین من است - وبمحمد نبیا - و راضی شدم بمحمد بآنکه پیغمبر است شرح این کلمات در اول کتاب فصل اول از کتاب الایمان
گذشته است فتذکر - الا کان حقا علی الله ان یرضیه یوم القیمة - مگر آنکه باشد حق واجب بر خدا بفضل و کرم وے
اینکه راضی گرداند او را روز قیامت یعنی بدهد او را ثواب چندانکه راضی گردد - رواه احمد والترمذی وعن حذیفة
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان ینام وضع یده تحت راسه - بود آنحضرت وقتیکه میخواست
که خواب کند می نهاد دست مبارک خود را زیر سر خود سابقا در فصل اول هم از حدیث حذیفه گذشت و در حدیث
حفصه بیاید که دست مبارک می نهاد زیر رخساره پس احتمال دارد که بجهت قرب سر و رخساره بیکدیگر باشد
یا گاهی زیر رخساره می نهاد و گاهی زیر سر و بهر تقدیر حکمت در آن تهیئی برای تیقظ است چنانکه حکمت در نوم بر شق
ایمن نیز همین است چنانکه گذشت - ثم قال اللهم قنی عذابك - خدایا نگاهدار مرا از عذاب خود - یوم تجمع عبادك -
در روزیکه فراهم می آری بندگان خود را یعنی روز محشر - او تبعث عبادك - شك راوی است یعنی بجای
تجمع تبعث گفت یعنی برانگیزی بندگان خود را - رواه الترمذی و رواه احمد عن البراء وعن حفصة رضی الله
عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یده الیمنی تحت خده ثم یقول اللهم قنی عذابك یوم
تبعث عبادك مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است باز کرده زیادت ثلث مرات یعنی سه بار -
رواه ابوداود - وعن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول عند مضجعه اللهم انی اعوذ بك
بوجهك الکریم وکلماتك التامات - خداوندا بدرستیکه من پناه میجویم بذات بزرگ تو و بکلمه های تو که تام و کامل اند
مراد اسماء و صفات او ست یا کلمات قرآنی - من شر ما انت آخذ بناصیته - از بدی چیزیکه تو گیرنده موی
پیشانی آنرا یعنی هر جنبنده بر زمین بحکم قول وے سبحانه و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها - اللهم انت تکشف المغرم
والماثم - خدایا تو میکشائی و دور میکنی دام گرفتاری آنرا و بنده آن را یعنی چیزی که از آن بنده لازم آید - اللهم
لا یهزم جندك - خدایا شکسته نشود لشکر تو - ولا یخلف وعدك - و خلاف کرده نشود وعده تو و در بعضی نسخ

ولا تخلف وعدک بضم تا و کسر لام بہ لفظ خطاب یعنی خلاف نمیکنی وعدۂ خود را۔ ولا ینفع ذا الجد منک الجد۔ و سود نمیکند
خداوند بخت را از عذاب تو بخت و جد بمعنی پدر پدر نیز اراده نموده اند یعنی سود نمیکند نسب و جد بکسر جیم بمعنی کوشش
نیز گفته اند و در باب رکوع ذکر آن گذشته است وجه اول اصح و اشهر و اظهر ست۔ سبحانک و بحمدک۔ تنزیہ میکنیم
ترا تنزیہی کہ لائق ذات تو است و متلبس بحمد تو تسبیح میکنیم۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی سعید رضی قال قال رسول
صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یاوی الی فراشہ۔ کسیکہ بگوید هنگامیکہ پناه آرد و قصد بازگشتن کند بسوے جامۂ
خواب خود این کلمہ را استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم واتوب الیہ ثلث مرات سہ مرتبہ غفر اللہ لہ ذنوبہ
می آمرزد خداے تعالیٰ مر او را گناهان او را۔ وان کانت مثل زبد البحر او عدد رمل عالج۔ و اگرچہ باشند گناهان
وے مانند کف دریا در بسیارے یا باشند گناهان وے بشمار ریگ عالج بفتح لام و کسر آن نام وادی ست
در زمین عرب کہ ریگ وے بسیار ست و بعضی عالج را بمعنی ریگ بسیار بہم افتاده گفتہ اند۔ این معنی عالج
رمل ست۔ او عدد ورق الشجر۔ یا باشند بشمار برگ درختان۔ او عدد ایام الدنیا۔ یا باشند بشمار روزهای
دنیا و در چهار چیز تردید واقع شده تا مبالغہ در کدام یکی نہایت بیشتر ست۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب
وعن شداد بن اوس صحابی ست برادرزادۂ حسان بن ثابت۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ما من مسلم یاخذ مضجعہ بقراءة سورة من کتاب اللہ۔ نیست هیچ مسلمانی کہ بگیرد خوابگاه خود را بخواندن سورہ
از کتاب خدا۔ الا وکل اللہ بہ ملکا۔ مگر آنکہ وکیل میگرداند خداے تعالیٰ بروے فرشتہ را توکیل گذاشتن کار
بکسی۔ فلا یقربہ شیء یؤذیہ۔ پس نزدیک نشود او را چیزے کہ ایذا کند او را۔ حتی یہب متی ہب۔ تا آنکہ بیدار شود هرگاه کہ بیدار شود
رواہ الترمذی۔ وعن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلتان
لا یحصیہما رجل مسلم الا دخل الجنة۔ دو خصلت اند کہ محافظت نکند و بجاے نیارد آنهارا مرد مسلمان
مگر آنکہ در آید بہشت را۔ الا وہما یسیر۔ و آگاه باشید کہ آن دو خصلت اندک و آسان اند۔ ومن یعمل بہما قلیل
و کسی کہ عمل کند بآن دو خصلت اندک ست۔ یکی خصلت این ست کہ یسبح اللہ فی دبر کل صلوة عشرا۔ تسبیح
کند خداے تعالیٰ را یعنی سبحان اللہ گوید در پس هر نماز ده بار۔ ویحمدہ عشرا۔ و حمد گوید او را یعنی والحمد للہ
گوید ده بار۔ ویکبرہ عشرا۔ و تکبیر گوید او را یعنی واللہ اکبر گوید ده بار۔ قال۔ گفت عبد اللہ بن عمرو۔ فانا رأیت
رسول اللہ۔ پس من دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یعقدہا بیدہ۔ میشمرد این کلمات را و عقد می کرد
آنهارا بدست خود۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فتلک خمسون ومائة باللسان۔ پس آن صد و پنجاه است در شب
و روز بزبان۔ والف وخمسمائة فی المیزان۔ و هزار و پانصد ست در ترازوے اعمال بحساب یکی بده۔ و خصلت
دوم این ست۔ واذا اخذ مضجعہ یسبحہ ویکبرہ ویحمدہ مائة۔ و وقتیکہ بگیرد و بیاید خوابگاه خود را تسبیح کند خدا را و تکبیر گوید

وحمد گوید او را صد بار سی و سه بار تسبیح و سی و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر چنانکه گذشت - فتلک مائۃ فی اللسان والف فی المیزان
پس آن صد ست در زبان و هزار ست در میزان و مجموع این دو خصلت دو هزار و پانصد شد - فایکم یعمل فی الیوم
واللیلۃ الفین وخمسمائۃ سیئۃ پس کدام یکی از شما میکند در روز و شب دو هزار و پانصد بدی تا کفر گردد بدان پس
لابد بانچه باقی اند بعد از تکفیر سیئات درجات شود - قالوا وکیف لا نحصیہا گفتند چگونه احصا نکنیم این کلمات را یا این
مذکورات را یعنی هرگاه که احصای این کلمات را چنین ثواب ست چرا نکنیم آنرا و در بعضی نسخ لانحصیہا ست
بضمیر تثنیه راجع بخلتین - قال - گفت آنحضرت - یأتی احدکم الشیطان وهو فی الصلوٰۃ - می آید یکی از شما را شیطان
و حال آنکه آن یکی در نماز خود ست - فیقول اذکر کذا اذکر کذا - پس میگوید شیطان یاد کن چنین را یاد کن چنین را
کنایت ست از خطرات و وساوس که شیطان در دل مصلی می اندازد - حتی ینفتل فلعله ان لا یفعل - تا آنکه باز
می گردد یکی از شما از نماز بهان خواطر پس شاید که نکند و نگوید آن اذکار و کلمات را یعنی چون در نماز حضور از دست
رفت و بخواطر گرفتار شد شاید که یاد نماید و گفتن میسر نگردد این بیان عدم احصاء و اتیان خصلت اولی باشد
که ذکر این کلمات ست بعد از نماز را بیان عدم احصای خصلت ثانیه که ذکر ست در وقت بخواب رفتن این ست
که فرمود - ویأتیه فی مضجعه - و می آید یکی از شما را شیطان در خوابگاه وی - فلا یزال ینومه - پس همیشه است
شیطان که می خواباند او را - حتی ینام - تا آنکه خواب میکند پس فرصت ذکر نمی یابد - رواه الترمذی وابو داود
والنسائی وفی روایۃ ابی داود - و در روایت ابی داود اختلافی در بعضی الفاظ ست یکی آنکه در روایت
وی اینچنین آمده است - خصلتان او خلتان - شک در لفظ که خصلتان گفته یا خلتان دیگر اختلاف این ست
که گفته - لا یحافظ علیہما عبد مسلم - بجای لا یحصیہما رجل مسلم - وکذا فی روایتہ بعد قوله - وهما یسیر - اینچنین است در روایت ابی داود
بعد از قول وی که گفته والف وخمسمائۃ فی المیزان - اینچنین واقع شده است که - قال ویکبر اربعا وثلثین اذا
اخذ مضجعه ویحمد ثلثا وثلثین ویسبح ثلثا وثلثین - بتقدیم یکبر اربعا وثلثین بر قول وی اذا اخذ مضجعه و بذکر حمد
و تسبیح و بیان عدد هر یک و در روایت دیگران اذا اخذ مضجعه مقدم ست و ایضا ذکر تسبیح و حمد مقدم ست بر ذکر
تکبیر و بیان عدد نیست فافهم - وفی اکثر نسخ المصابیح عن عبد اللہ بن عمر - این بیان فائده دیگر ست که مولف روایت
این حدیث را از عبد اللہ بن عمرو بن العاص و در اکثر نسخ مصابیح از عبد اللہ بن عمر بن الخطاب کرده - وعن عبد اللہ
بن غنام - بفتح غین معجمه و تشدید نون صحابی ست انصاری معدود ست در اهل حجاز - قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یصبح - کسیکه بگوید هنگامیکه صبح کند - اللّٰہم ما اصبح بی من نعمۃ او باحد من خلقک
فمنک وحدک - خدایا آنچه صبح کرده است بمن از نعمت یا صبح کرده است به یکی از خلق تو از نعمت پس از تست
تنها - لا شریک لک - نیست انباز مر ترا در دادن آن نعمت اگرچه سبب و واسطه باشد اما آن سبب و واسطه

هم از تست و بقدرت و ارادت تست - فلک الحمد و لک الشکر - پس مر تراست ستایش و مر تراست سپاس و مخصوص ست
بتو و غیر تو در ان شریک نباشد پس کسیکه در وقت صبح این دعا بخواند - فقد ادی شکر یومه پس بتحقیق ادا کرد
شکر روز خود را - ومن قال مثل ذلک حین یمسی فقد ادی شکر لیلته - و کسیکه بگوید مانند این هنگامیکه شب کند
پس بتحقیق ادا کرد شکر شب خود را از اخبار وارد شده است که داؤد علیه السلام گفت پروردگارا نعمتهای
تو بنزد من بسیار شده شکر آن چگونه گویم فرمان آمد یا داؤد چون دانستی که انچه نزد تست از نعمت همه از من ست
بتحقیق شکر گفتی تو آنرا - رواه ابوداؤد - وعن ابی هریرة رضی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اذا اوی
الی فراشه - روایت میکند ابوهریره از آنحضرت که میگفت که چون می آمد بسوے فراش خود - اللهم رب السموات
ورب الارض - اے خدا پروردگار آسمانها و پروردگار زمین اشارت ست باصول اسباب کلیه بقاے عالم -
ورب کل شیء - و پروردگار هر چیز تعمیم ربوبیت ست نسبت بهر چیز از انکه در میان آسمان و زمین ست از عناصر
موالید و افراد و جزئیات آن - فالق الحب والنوی - شگافنده دانه و خسته اشارت ست بارزاق جسمانیه که آن
بقاے اجسام ست و حب در اطعام استعمال یابد و نوے در ثمر و مانند آن - منزل التوریة والانجیل والقران
فرو فرستنده این سه کتاب بزرگ جلیل الشان اشارت ست بارزاق روحانیه متعلق به بهر احوال آخرت و ذکر
زبور نکرد از جهت عدم اشتمال آن بر احکام و شرائع چه اکثر انچه در وے مذکور ست اذکار و دعوات و مناجات ست
و بتحقیق وے جزوے توریت ست کذا قالوا - اعوذ بک من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته - پناه میجویم
بتو از بدی هر خداوند بدی که تو گیرنده موے پیشانی اویی و او مسخر داری او را بقدرت خود - انت الاول فلیس
قبلک شیء - توئی اول پس نیست پیش از تو چیزے - وانت الآخر فلیس بعدک شیء - و توئی آخر پس نیست پس
از تو چیزے - وانت الظاهر فلیس فوقک شیء - و توئی ظاهر و پیدا پس نیست بالاے تو چیزے - وانت الباطن
فلیس دونک شیء - و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزے هر چه بالا ست ظاهر پیدا شد و هر چه پایان
باطن پس نفی فوقانیت مناسب ظهور باشد و نفی دونیت مناسب بطون و دون اینجا بمعنی غیر تو ست
اقض عنی الدین - بگذار از من وام را یعنی بری گردان مرا از ان و توفیق ده که قضا کنم آنرا یا عطاے اسباب
و قضا وام گذاردن و رسانیدن و روا کردن حاجت - واغننی من الفقر - و غنا ده مرا از فقر و من بمعنی بعد ست
رواه ابوداؤد والترمذی وابن ماجه ورواه مسلم مع اختلاف یسیر - و روایت کرد آنرا مسلم با اندک اختلافی در
الفاظ - وعن ابی الازهر الانماری - بفتح همزه و سکون نون صحابی ست که ساکن شام بود - ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه من اللیل - بود آنحضرت چون فرو گرفت خوابگاه میرفت در شب - قال - میگفت
بسم الله وضعت جنبی - بنام خدا نهادم پهلوے خود را - اللهم اغفر لی ذنبی واخسأ شیطانی - و بران و دور کن

شیطان مرا و قرین اوست یا هر که قصد اغوای او کند و خبائث اندرون سگ ست - و فک رهانی - و رهان و بیرون کن
کردن مرا و خلاص کردن نفس ست که بجزای عمل خود در گرو می باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بما کسبت
رهینة و فک خلاص کردن و بیرون آوردن از گرو و رهان بکسر راء گرو - واجعلنی فی الندی الاعلی - و بگردان
مرا در مجلس اعلی که ملائکه کرام مقربین اند و ندی بفتح نون و کسر دال و تشدید یاء بمعنی مجلس ست و اهل مجلس را نیز
خوانند و آنحضرت اگرچه در مرتبه عزت و فضیلت و کرامت اعلا و اکمل از ملائکه است اما شوق لقای قرب درگاه
علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بایشان میداد که همیشه در آنجا بیاشند و از مباشرت و مخالطت ناسوت که تکلف بشریت
در اینجاست مرا و را ملال باشد فافهم وبالله التوفیق - رواه ابوداود - وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی واوانی واطعمنی وسقانی - شکر مر خدای را که کفایت
کرد مرا و جای پناه داد مرا و خورانید مرا و نوشانید مرا - والذی من علی فافضل - و آن کسیکه نعمت داد مرا پس
زیاده و افزون داد مرا - والذی اعطانی فاجزل - و آن کسیکه عطا کرد مرا پس بسیار کرد و قریب بفقره اولی ست
آن باعتبار کیفیت ست و این باعتبار کمیت - الحمد لله علی کل حال - حمد مر خدای راست بهر حال فقر و غنا و شدت و رخا و نعمت و بلا که هر دو نعمت
و لطف وی ظاهر یا خفی شامل حال بنده است - اللهم رب کل شیء وملیکه واله کل شیء اعوذ بک من النار رواه ابوداود
وعن بریدة بضم باء صحابی مشهور ست - قال شکی خالد بن الولید الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال - گله کرد خالد
بن الولید بسوی آنحضرت پس گفت - یا رسول الله ما انام اللیل من الارق - خواب نمیتوانم کرد شب از
بیداری و ارق بفتح همزه و راء بیخوابی علتی ست که خواب نمی برد - فقال نبی الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله
علیه وسلم اذا اویت الی فراشک فقل - وقتیکه بیائی تو بفراش خود پس بگو این کلمات را - اللهم رب السموات
السبع وما اظلت - ای خدا پروردگار هفت آسمان و پروردگار هر چیزی که سایه افگنده آسمانها بران چیز -
ورب الارضین وما اقلت - و پروردگار زمینها و بارها که بر داشته اند زمینها آنرا ارض را گاهی مفرد می آرند باعتبار
آنکه طبقات وی همه حکم یک طبقه دارند و گاهی جمع نیز می آرند که متعدد اند و گاهی تاویل میکنند لفظ جمع را با آفاق و اقالیم
والله اعلم - ورب الشیاطین وما اضلت - و پروردگار شیطانان و کسیکه گمراه میکنند شیاطین مراد عموم شیاطین اند تا شامل
جن و انس باشند - کن لی جارا من شر خلقک - باش مرا همسایه و پناه از شر خلق خود - کلهم جمیعا - همه - ان یفرط
علی احد منهم - ازین که پیش دستی کند و بگذرد و بشتابد بر من یکی از ایشان از اذان می - یا این که ستم کند بر من و از
حد درگذرد و یعنی بفتح عین مهمله عز جارک - غالب و قوی ست همسایه تو و کسیکه همسایه تو که در پناه عزت و قدرت
تو آمده و جا گرفته است - وجل ثناؤک - و بزرگ ست ستایش تو که هیچکس چنانکه باید بجا آورد - ولا اله غیرک -
لا اله الا انت تاکید و تقریر توحید ست و اشعار بمعلوم شود که ارتفاع از تصرفات شیطان و جن با سمت - ولله الحمد

وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی ومحمد الحکم بفتحتین ـ بن ظهیر بضم ظای معجمه وفتح هاء ـ الراوی ـ که راوی این حدیث
است ـ قد ترک حدیثه بعض اهل الحدیث ـ بتحقیق ترک داده اند حدیث او را بعضی از اهل حدیث این چنین گفته اند
بخاری وابوزرعه ونسائی وابن ابی حاتم وگفته است ابن معین که وی چیزی نیست وابن عدی گفته که اکثر
احادیث وی غیر محفوظ است ودر بعضی نسخ الحکیم بیاء است ودر حاشیه نوشته که صواب حکم است بی یا چنانکه در تقریب
وکاشف وغیر آن مذکور است

الفصل الثالث ـ عن ابی مالک ـ روایت است از ابی مالک اشعری وبعضی گفته اند اشجعی صحابی است
که در نام وی اختلاف است اشهر آن است که نام وی کعب بن مالک است ـ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال اذا اصبح احدکم فلیقل اصبحنا واصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی اسألک خیر هذا الیوم ـ خدایا من سوال
میکنم ترا نیکی این روز را وبیان کرد خیر را بقول خود فتحه ـ گشایش او را که ابواب خیرات در روی گشاده گردد
ونصره ـ ویاری دادن تو مرا درین روز که بر نفس وشیطان وخلق مرا یاری دهی ونصرت بخشی ومخذول
نگردانی ـ ونوره ـ وروشنائی دل که بنور ایمان وطاعت ومعرفت نورانی باشد ـ وبرکته ـ وافزونی لطف وکرم
وفضل تو که برسد مرا درین روز ـ وهداه ـ وراه راست که در عمل واعتقاد بر حق و ثواب باشم واصل همه برکات
وشامل همه خیرات این است واین خیر بتوفیق وتائید الهی میسر گردد رزقنا الله ـ واعوذ بک من شر ما فیه ـ وپناه
میجویم بتو از بدی چیزی که درین روز است ذکر این مبالغه وتاکید است از اضداد این خصال مذکوره ـ وشر ما بعده ـ
وپناه میجویم بتو از شر چیزی که بعد ازین روز است ذکر این مبالغه وتاکید است در استعاذه از شر که مستولی
ومتواتر نگردد نعوذ بالله من ذلک ـ ثم اذا امسی فلیقل مثل ذلک ـ پس چون شب کند میباید که بگوید مانند
این ـ رواه ابوداود ـ وعن عبد الرحمن ـ بن ابی بکرة ابوبکره بفتح باء آمده تا صحابی مشهور است که خود را در روز طائف از
درون حصن بچرخ چاه پایان افگنده ودر خدمت آنحضرت آمده اسلام آورده وآنحضرت او را بابی بکره کنیت کرده بکره
البکره چرخ چاه وعبد الرحمن بن ابی بکره تابعی کثیر الحدیث است ـ قال ـ گفت ـ قلت لابی ـ گفتم مر پدر خود را
که ابی بکره است ـ یا ابت اسمعک تقول کل غداة ـ ای پدر من میشنوم ترا که میگوئی هر بامداد مراد بغداة اینجا
یوم است شامل صبح ومسا ـ اللهم عافنی فی بدنی ـ خداوندا عافیت وسلامت ده مرا در تن من ـ اللهم عافنی
فی سمعی ـ خداوندا عافیت بخش مرا در شنوائی من ـ اللهم عافنی فی بصری ـ خداوندا عافیت وسلامت ده مرا در بینائی
من تخصیص سمع وبصر از جمله اعضا واجزای بدن بجهت شرف آنها است وتقدیم طلب عافیت سمع تلویح است
باشرفیت وی از بصر چنانکه اکثر علما بر آنند واکثر ذکر این دو صفت بهمین ترتیب است ـ لا اله الا انت تکررها
ثلثا حین تصبح وثلثا حین تمسی ـ مکرر میگردانی این کلمات را سه کرت هنگامیکه صبح میکنی وسه کرت هنگامی

کرشب میکنی فقال یا بنی سمعت رسول اللہ - پس گفت پدر من اے پسرک شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یدعو بہن - دعا میکرد باین کلمات ومیخواند این دعا را - فانا احب ان استن بسنتہ - پس من دوست میدارم کہ عمل کنم واتباع کنم بطریقۂ آنحضرت اشارت کرد بآنکہ در عمل از دعا وجز آن منظور اصلی باید کہ امتثال امر واتباع سنت باشد نہ جزائے عمل واستجابت دعا - رواہ ابوداؤد - وعن عبد اللہ - بن ابی اوفیٰ صحابی مشہور ست

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اصبح قال - بود آنحضرت کہ چون صبح میکرد میگفت - اصبحنا واصبح الملک للہ والحمد للہ والکبریاء والعظمۃ للہ والخلق والامر واللیل والنہار وما سکن فیہما للہ - وہمہ مر خدا راست وملک اوست وصفات اوست ومخلوق او آفرینش وحکم اوست - اللہم اجعل اول ہذا النہار صلاحا - خداوندا بگردان اول این روز را نیکی وصلاح ضد فساد - واوسطہ نجاحا - دیگران میان این روز را پیروزی وبرآمد حاجت - وآخرہ فلاحا - وبگردان پایان این روز را رستگاری - یا ارحم الراحمین - ای مہربان ترین مہربانان کہ مہر تو شامل تمامہ اوقات واحوال ست - ذکرہ النووی فی کتاب الاذکار بروایت ابن السنی - بضم سین وتشدید نون

وعن عبد الرحمن - بن ابزیٰ - بفتح ہمزہ وسکون موحدہ وبزاء معجمہ مقصورہ آنحضرت را دریافتہ وپس وے صلی اللہ علیہ وسلم نماز گزاردہ وعامل امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ بود بخراسان واکثر روایات وے از امیر المومنین عمر وابی بن کعب ست - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا اصبح - میگفت آنحضرت چون صبح میکرد

اصبحنا علی فطرۃ الاسلام - صبح کردیم بر دین اسلام - وکلمۃ الاخلاص - وبر کلمۂ اخلاص کہ لا الہ الا اللہ است - وعلی دین نبینا محمد - وبر دین پیغمبر ما کہ محمد ست صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر آن ست کہ این لفظ آنحضرت ست وآنحضرت مبعوث بود بسوئے خلق وبسوئے خود - وعلی ملۃ ابینا ابراہیم - وبر دین پدر ما کہ ابراہیم علیہ السلام است - حنیفا - مائل از باطل بحق واز شرک بتوحید - وما کان من المشرکین - ونبود ابراہیم علیہ السلام از مشرکان رواہ احمد والدارمی

باب الدعوات فی الاوقات

باب در ذکر دعاہا کہ خواندن آن در اوقات مخصوص آمدہ است ووقت زمانی را گویند کہ برائے چیزے مخصوص گردانیدہ شدہ است چنانکہ وقت نماز ووقت روزہ ووقت حج ہمچنانکہ دعا در اوقات مخصوص آمدہ در احوال مخصوص نیز آمدہ چنانکہ در حال غضب ودر حال صف بستن در جنگ کافران ومانند آن وچون آن مستلزم اوقات ست مؤلف ہمہ را داخل اوقات ساخت وبعضی اوقات را جدا ذکر کردہ اند واحوال را جدا زیرا کہ معتبر در آن ہمان حال ست نہ وقت فافہم

الفصل الاول - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو ان احدکم

اذا اراد ان یاتی اہلہ قال - اگر ثابت شود اینکہ یکی از شما وقتی کہ خواہد بیاید زن خود را و جماع کند بگوید بسم اللہ اللھم
جنبنا الشیطان - خدایا یکسو دار و دور دار مرا از شیطان - وجنب الشیطان ما رزقتنا - ویکسو دار و دور دار شیطان
را از چیزے کہ روزی کنی ما را از ولد - فانہ ان یقدر بینھما ولد فی ذلک - پس بدرستیکہ شان این ست کہ اگر تقدیر کردہ
شود میان زن و مرد دادہ شود فرزندی در ان جماع - لم یضرہ شیطان ابدا - زیان نمیکند او را شیطان ہرگز -
متفق علیہ - و از نیجا مفہوم میشود کہ گر نگوید این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر دعا کردن نیابد کنند شیطان در ان راہ
بیابد و زیان میکند و کیست کہ در ان وقت توفیق ذکر و دعا می یابد و از نیجاست فساد احوال اولاد و تباہکاری
ایشان - وعنہ ان رسول اللہ - و ہم از ابن عباس ست کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول عند الکرب - بود
کہ میگفت نزد اندوہ فی الصحاح کرب اندوہ کہ دم باز گیرد از وے یعنی اندوہ سخت - لا الہ الا اللہ العظیم الحلیم
لا الہ الا اللہ رب العرش العظیم لا الہ الا اللہ رب السموات ورب الارض ورب العرش الکریم عظیم و کریم صفت
عرش ست یا صفت اللہ اگر گفتہ شود کہ این ذکر ست نہ دعا جوابش آنکہ ذکر در حکم دعاست زیرا کہ ثنائے کریم در معنے
سوال ست و نیز وارد شدہ است کہ حق تعالیٰ میگوید اگر کسی کہ باز دارد او را ذکر من از سوال من بدہم او را
زیادہ تر از انچہ میدہم سائلان را - متفق علیہ - وعن سلیمان بن صرد - بضم صاد و فتح را صحابی بود حبر فاضل عابد بس
عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر لشکرے کہ بکینہ کشی خون امام شہید حسین بن علی ابن ابی طالب بیرون آمدند
ولہ قصۃ - قال - گفت سلیمان - استب رجلان عند النبی - دشنام یکدیگر کردند دو مرد نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
ونحن عندہ جلوس - و ما صحابہ نزد آنحضرت نشستہ بودیم - واحدھما یسب صاحبہ مغضبا قد احمر وجہہ - ویکی از ان دو مرد
دشنام میداد یار خود را در حالی کہ در غضب آوردہ شدہ است کہ بتحقیق سرخ شدہ است روی وے - فقال النبی
پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انی لاعلم کلمۃ لو قالھا - بدرستیکہ من ہر آئینہ میدانم کلمہ را کہ اگر میگفت وی آن
کلمہ را - لذہب عنہ ما یجد - ہر آئینہ میرفت از وے انچہ می یابد از غضب آن کلمہ این ست - اعوذ باللہ من الشیطان
الرجیم فقالوا للرجل - پس گفتند صحابہ مر آن مرد را - الا تسمع ما یقول النبی - آیا نمی شنوی چیزے کہ میگوید پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت - انی لست بمجنون - بدرستیکہ من نیستم دیوانہ و این کلمہ کسی را گویند کہ مجنون باشد
و گفتہ اند کہ این کلام کسی ست کہ آراستہ نیست بانوار شریعت و تفقہ نکردہ در دین پس توہم کرد کہ استعاذہ
مخصوص بمجنون می باشد و ندانست کہ غضب از نزغات شیطان است و گفتہ اند کہ احتمال دارد کہ آن مرد
منافق باشد یا از درشت خویان عرب باشد واللہ اعلم متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا سمعتم صیاح الدیکۃ - وقتیکہ بشنوید بانگ خروس ان را و دیکۃ بکسر دال و فتح یائے تحتانیہ جمع دیک
بکسرہ وسکون تحتانیہ مثل قرۃ وقردۃ - فاسألوا اللہ من فضلہ - پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم وے

فانها رأت ملکا - پس بدرستیکه مرغ دیده است فرشته را و وے بانگ می کند بدیدن فرشته پس دعا کنید و بامید آمین
فرشته بدانکه احادیث در فضائل خروس بسیار آمده است و محدثان را در اکثر آنها سخن ست و در حدیث خروس سفید
که در زیر عرش ست که چون وے آواز کند همه خروسان آواز کنند نیز سخن است و این بحث بتفصیل در شرح سفر السعادة
مذکور و مسطور ست - واذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان - و وقتی که بشنوید آواز خر را پس پناه جوئید
بخدا از شیطان و بگوئید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فانه رأی الشیطان - پس بدرستیکه وے دیده است شیطانی
را از شیاطین - متفق علیه - وعن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا استوی علی
بعیره - بود آنحضرت چون بر می آمد و قرار میگرفت بر پشت شتر خود - خارجا الی سفر - بیرون آینده بسوے سفر
کبر ثلثا - تکبیر می گفت سه بار - ثم قال - پس میگفت - سبحان الذی سخر لنا هذا - پاکی آن خدایرا که فرمان
بردار گردانید برائے ما این را یعنی شتر را و مانند آن از مراکب - وما کنا له مقرنین - ونبودیم ما مر او را اطاعت آرنده
و در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسخیر الٰهی نباشد آدمیان کجا طاقت سواری و رام کردن اینها
دارند محض قدرت و اقتدار اوست که اینها رام آدمیان شده اند فی الصراح مقرن بالکسر آنکه او را یارے گرنباشد
در ستور راندن و کشاورزی - وانا الی ربنا لمنقلبون - و بدرستیکه ما بسوے پروردگار خود هر آئینه باز گردنده
ایم و مرجوع کننده ایم و وجه اتصال این کلام بکلام سابق آنست که رکوب از برائے انقلاب و انتقال از مکانی
بمکانی ست و انتقال عظمیٰ انقلاب بسوی خداست جل جلاله و نیز سواری محل خطر و هلاک ست پس سوار را باید
که غافل نباشد ازان و مستعد باشد از برائے لقائے خدا که مرگ ست - اللهم انا نسألک فی سفرنا هذا البر والتقوی
خداوندا سوال میکنیم ترا درین سفر نیکی و پرهیزگاری - ومن العمل ما ترضی - و سوال می کنیم از عمل آنچه خشنود باشی
تو - اللهم هون علینا سفرنا - خداوندا آسان و سبک گردان بر ما این سفر ما را تا تعب و رنج نکشیم در وے - واطو لنا
بعده - و درنورد برائے ما دورے این سفر را - اللهم انت الصاحب فی السفر - خداوندا توئی یار و همراه در سفر
والخلیفة فی الاهل - و نگاهبان و متولی امور پس از ما در اهل خانه - اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر - خداوندا
پناه میجویم بتو از مشقت سفر که در رویم دران باسانی و وعث جائے نرم که پائے فرو رود و در وے بآسانی
نتوان رفتن بر وجهے که پائے بلغزد - و من کآبة المنظر - و از شکستگی نفس که جائے نگریستن ست و کآبه بفتح کاف
بروزن رافت و بمعنی شکستگی و بدحالی از غم و اندوه - وسوء المنقلب - بفتح لام فی المال والاهل - و از
بدی باز گشتن در مال و کسان خانه یعنی غم و اندوه کشم بسبب آنکه در ایشان مکاره ببینم از فقد و نقصان
یا بر گردم بحالت بد بنے قضائے حاجت و حصول مقصود - واذا رجع قالهن وزاد فیهن - و چون بر می گشت
از سفر میگفت این کلمات مذکوره را و زیاده میکرد در آنها این کلمات را که آئبون تائبون عابدون رجوع

و این امر جی ست مشهور و مستفیض ست که بر هیچ احد مخفی نیست — ربنا صاحبنا — پروردگار ما صاحب شو ما را الحفظ و
کلاءت و رعایت — و افضل علینا — و احسان کن بفزونی کرم و عنایت طالب ست مزید عنایت را دوام نعمت و
حصول برکت را و درین اشارت ست بآنکه بنده باوجود افاضت نعم و توالی آن مستغنی نیست از طلب مزید
ع آنانکه غنی تر اند محتاج تر اند — عائذا بالله من النار — میگویم این را در حالتیکه پناه جوینده ام بخدا از آتش یا معنی
آن ست که میگفت آن حضرت این قول را در حالی که عائذ بود بر تقدیر اول قول رسول الله است و بر تقدیر ثانی
قول راوی ست فافهم — رواه مسلم — وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قفل
من غزو او حج او عمرة — بود آنحضرت چون باز میگشت از غزا یا از حج یا از عمره — یکبر علی کل شرف من الارض ثلث
تکبیرات — تکبیر می گفت بر سر هر جای بلند از زمین سه تکبیر و این عادت مستمره وی بود صلی الله علیه وسلم در جمیع
احوال که چون بر جای بلندی بر آمد تکبیر می بر آورد و تورپشتی گفته است که سبب استحباب ذکر بست نزد صعود و
احوال و تقلب در آن و رعایت میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در زمان و مکان چنانکه در صباح و مساء و یقظه
و منام ذکر میکرد و اشارت بآنکه آدمی را باید که در تقلب احوال از مقلب احوال غافل نباشد بعضی گفته اند تواند که
وجه در تشریع تکبیر این باشد که چون بر آمدن بر جای بلند علو و ارتفاع حسی حاصل میگردد و شاید که در نفس وی
چیزی از آن راه یابد پس رفع کرد آنرا بشهود کبریای حق و عظمت وی و میتوان گفت که بر آمدن به مکان عالی تذکر
میگردد عاقبت را بکبریای حق و علو و شهود عظمت وی بی آنکه در نفس وی چیزی از آن حاصل گردد و این معنی
احسن و اوفق ست بحال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در آخر فصل ثالث بیاید که وی تسبیح میگفت نزد نزول
و در بعضی اخبار آمده است که تهلیل میکرد نزد هبوط و آن بجهت آنچه حاصل شده از ذلت و انکسار در نزول پس تنزیه
میکرد حق تعالی را از آن چنانچه ظاهر شود از قول وی — ثم یقول — پس میگفت — لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده — راست کرد خدا وعده
خود را در تقویت و تائید دین اسلام و نصر عبده — و یاری داد بنده خود را که عبارت از ذات شریف وی ست
وهزم الاحزاب وحده — و شکست داد گروهای کفر را تنها اگرچه مسلمانان جهاد کردند و شکست دادند لیکن حقیقت
جهت آن بقدرت اوست تعالی و احتمال دارد که مراد باحزاب گروهها است از طوائف مشرکین و قبائل یهود که جمع شده
بودند در خندق که آنرا غزوه احزاب نیز میگویند جمع شده و لشکرها ساخته و در محاربه رسول خدا صلی الله علیه وسلم اتفاق نمود
بودند پس پروردگار تعالی باد فرستاد و لشکرهای ملائکه برگماشته و بار از روزگار آنها بر آورد و قول وی وحده
تلمیح ست بقول سبحانه وکفی الله المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا متفق علیه وعن عبد الله بن ابی اوفی
تابعی هم و مکنون او و پدرش صحابی مشهور ست و آخر کسی ست که مرد در کوفه از صحابه رضی الله عنهم قال گفت

دعا رسول اللہ - دعا کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یوم الاحزاب علی المشرکین فقال - دعاے بد کرد آنحضرت روز غزوۂ
احزاب کہ غزوۂ خندق است بر مشرکان پس گفت - اللھم منزل الکتاب - ای خداے فرستندۂ کتاب یعنی قرآن یا جنس
کتاب سماوی - سریع الحساب - شتاب گیرندۂ حساب از بندگان بجہت علم و احاطۂ تمامہ اعمال بندگان قلیل و کثیر -
اللھم اھزم الاحزاب - خداوندا شکست دہ این گروہہاے کافران را - اللھم اھزمھم وزلزلھم - خداوندا شکست دہ ایشان را
و بجنبان ایشان را و بلرزان پاے ثبات ایشان را متفق علیہ - وعن عبد اللہ - ابن بسر بضم موحدہ و سکون
مہملہ صحابی مشہور است کہ او را و پدر و مادر او را و برادر و خواہر او را صحبت است با آنحضرت و بخانۂ ایشان آمد و طعام
خورد و دعا کرد ایشان را چنانکہ درین حدیث آمدہ کہ - قال نزل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ابی - گفت نزول
کرد آنحضرت و آمد بر پدر من - فقربنا الیہ طعاما ووطبۃ - پس نزدیک گردانیدیم و پیش آوردیم بسوے آنحضرت طعامی را و وطبہ کہ
فاکل منھا - و پیش آوردیم وطبہ را پس خورد آنحضرت از وطبہ این لفظ را بر وجوہ متعدد روایت کردہ اند و اختلاف
کردہ اند کہ اصح کدام است قاضی عیاض در مشارق الانوار در حرف واو گفتہ کہ وطبہ بکسر طا و ہمزہ ممدودہ بعد وی تفسیر
کردہ اند او را بہ آرد و روغن و شیر خرما کنند و این و بعضی گفتہ کہ وطبہ عصیدہ تمر است و اختلاف و وہم درین لفظ بسیار است
و صحیح این است و در حرف را گفتہ است کہ سمرقندی بضم را و فتح طا و اعجام رطبہ یعنی خرماے تر روایت کردہ و وطبہ
بسکون الطاء بعدہ باء موحدہ انتہی و نقل کردہ اند از نووی کہ روایت اکثر بواو و اسکان طا و باء موحدہ است
و موجود در نسخ مشکوٰۃ ہمین است و معنی وے مشک شیر واللہ اعلم - ثم اتی بتمر - پس آوردہ شد خرماے خشک فکان
یاکل ویلقی النوی بین اصبعیہ - پس بود آنحضرت کہ میخورد خرما را و می انداخت خستہ را میان دو انگشت خود ویجمع السبابۃ
والوسطی - و جمع میکرد این دو انگشت را - وفی روایۃ - و در روایتی اینچنین آمدہ است کہ فجعل یلقی النوی علی ظہر
اصبعیہ السبابۃ والوسطی - پس گردانید کہ می انداخت خستہ را بر پشت این دو انگشت خود - ثم اتی بشراب فشرب - پس
آوردہ شد آب خوردن پس نوشید او را - فقال ابی - پس گفت پدر من با آنحضرت - واخذ بلجام دابتہ -
و گرفت لگام چارپایہ او را کہ بر وے سوار بود - ادع اللہ لنا - دعا کن خدا را براے ما - فقال - پس گفت آنحضرت
اللھم بارک لھم فیما رزقتھم - خداوندا برکت دہ مر ایشان را در چیزے کہ رزق دادہ ایشان را - واغفر لھم وارحمھم -
و بیامرز ایشان را و رحمت کن ایشان را رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن طلحۃ بن عبید اللہ - روایت است از طلحہ رضی اللہ عنہ کہ از عشرۂ مبشرہ است - ان النبی
صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا رای الھلال - قال - بود آنحضرت چون میدید ماہ نو را میگفت - اللھم اھلہ علینا بالامن والایمان
خداوندا طالع گردان ہلال را بر ما و بنما مارا با امن از آفات نفس و مخافات دہر و بہ ثبات ایمان - والسلامۃ والاسلام
و بہ سلامت قلب و احوال اسلام و استسلام احکام الٰہی یعنی مقرون گردان رویت آنرا براے ما باین اشیا

کہ اصول عطا و عطائم نعیم ست بلکہ شامل ست تمامہ نعمتہا را و ہلال مشہور آن ست کہ تا سہ شب از اول ماہ است و بعد از وی
قمر گویند و در قاموس گفتہ کہ ہلال غرۂ قمر تا دو شب یا تا سہ شب یا تا ہفت و دو شب کہ از آخر ماہ بیست و شش و بیست
و ہفت و در غیر آن قمر گویند انتہی و ظاہر آن ست کہ معتبر در دعا اول شہر باشد و آنچہ مشہور ست از اقوال واللہ اعلم
ربی وربک اللہ پروردگار من و پروردگار تو اے ہلال خداست و درین تنزیہ است مر آنرا کہ خالق ست از تعبد کہ
در روا ست و ہر یہ و در حدیث تنبیہ است بر استحباب دعا نزد ظہور آیات و تقلبات احوال و عبور بمشاہدۂ صانع
بنظر در مصنوعات - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب وعن عمر بن الخطاب وابی ہریرۃ رضی اللہ
عنہما قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مامن رجل رای مبتلی فقال - نیست ہیچ مردے کہ دید شخصی را
کہ بہ بلائے گرفتار ست پس گفت - الحمد للہ الذی عافانی مما ابتلاک بہ - شکر مر خدایرا کہ عافیت داد مرا از آنچہ
مبتلا گردانیدہ است ترا بدان - وفضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا - و فضیلت داد و زیادتی بخشید مرا بر بسیاری
از کسانیکہ پیدا کردہ است فضیلت دادنی - الا لم یصبہ ذلک البلاء - مگر آنکہ نرسد او را آن بلا - کائنا ما کان - ہر
بلائے کہ باشد - لیکن گفتہ اند کہ این گفتن و خطاب کردن بہ بدن کسی ست کہ مبتلاست بہ فسق و معصیت
و مجاہر ست آن تا متاثر و منزجر گردد اما اگر بیمارے و ناقص الخلقی را بیند یا فاسق مستور الحال را بہ بیند خطا
کند و باید کہ پنہان و در دل بگوید پس تا متاذی و مشکر نگردد - رواہ الترمذی ورواہ ابن ماجہ عن ابن عمر وقال
الترمذی ہذا حدیث غریب وعمرو بن دینار الراوی لیس بالقوی - وعن عمر رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم قال من دخل السوق فقال - کسی کہ در آید در بازار پس بگوید - لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ
الحمد یحیی ویمیت وہو حی لا یموت بیدہ الخیر وہو علی کل شیء قدیر کتب اللہ لہ الف الف حسنۃ بنویسد خداے تعالی مر او را
ہزار ہزار نیکی - ومحی عنہ الف الف سیئۃ - و بستردہ پاک کند از وے ہزار ہزار بدی - ورفع لہ الف الف درجۃ - و بلند
میکرداند برائے آن شخص ہزار ہزار پایہ - وبنی لہ بیتا فی الجنۃ - و برآرد برائے وے خانہ در بہشت طیبی در تقریر
این حدیث اطناب و بیان وافی کردہ حاصلش این ست کہ این ہمہ ثواب از جہت آن ست کہ دفع میکند از
اہل بازار کہ محل زور و سوگندہائے دروغ ست ظلمت غفلت را و چون در ظلمت اطناب غلظت و شدت ست
اجر در آن نیز کثیر و عظیم شد بجہت وجود اشتہار و ہدایت کہ اعلی مرتبہ کمال ست - رواہ الترمذی وابن ماجہ وقال
الترمذی ہذا حدیث غریب وفی شرح السنۃ - این عبارت آوردہ کہ - من قال فی سوق جامع یباع فیہ - کسی کہ
بگوید در بازاریکہ جمع کنندہ است مردم را کہ خرید و فروخت کردہ میشود در وے - بدل من دخل السوق - بجای
این عبارت کہ در روایت اولے مذکور ست وعن معاذ بن جبل رضی قال سمع النبی - گفت معاذ کہ شنید
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم رجلا یدعو یقول - مردیرا کہ دعا میکند میگوید - اللہم انی اسالک تمام النعمۃ - خداوندا

من یطلبہ از تو تمامی نعمت ۔ فقال اے شیٔ تمام النعمۃ ۔ پس گفت آنحضرت و پرسید ازان مرد داعی چہ چیز ست تمامی نعمت
کہ تو می طلبی ۔ قال دعوۃ ارجو بھا خیرا ۔ پس گفت آنمرد این دعائی ست کہ امید میدارم بآن نیکی را و مجملاً میدانم کہ نزد
خدا نعمتی تمام ست و من می طلبم آنرا و حقیقت آنرا بتفصیل نمیدانم پس آنحضرت تعلیم کرد آن را ۔ فقال ۔ پس گفت
آنحضرت ۔ ان من تمام النعمۃ دخول الجنۃ والفوز من النار ۔ بدرستیکہ از جملۂ تمام نعمت در آمدن در بہشت ست
و رستگاری یافتن از آتش دوزخ کہ در دنیا بہ نعمتہائے حق تعالیٰ محظوظ و مسرور شدہ در آخرت از آتش دوزخ
امان یافتہ در بہشت در آید و در وے بدیدار وے جل جلالہ مشرف گردد و زیادہ برین چہ نعمت باشد ۔ وسمع رجلا
یقول ۔ و شنید آنحضرت مرد را کہ میگفت ۔ یاذا الجلال والاکرام فقال ۔ گفت آنحضرت ۔ قد استجیب لک فسل
بتحقیق قبول کردہ شد و آمادہ کردہ شد جانورے چو جائے اجابت دعا برائے تو پس سوال کن ہرچہ خواہی
وسمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجلا وھو یقول ۔ و شنید آنحضرت مرد را در حال آنکہ آنمرد میگوید اللھم انی اسألک
الصبر ۔ خداوندا من می طلبم از تو صبر ۔ فقال سألت اللہ البلاء ۔ پس گفت آنحضرت صبر کہ می طلبی از خدا بلا می طلبی
چہ صبر بہ بلا میباشد ۔ فاسألہ العافیۃ ۔ پس بطلب از خدا عافیت را کہ از جمیع آفات و بلایا نگاہ دارد کہ تحمل بلا سخت ست
بلا نباید طلبید و اگر بلا نازل گردد صبر باید کرد و طریقہ این ست و آداب و صلاح حال ہمین ست ۔ رواہ الترمذی

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من جلس مجلسا فکثر فیہ لغطہ ۔
کسیکہ بنشیند نشستگاہی را پس بسیار گردید دران مجلس بانگ و خروش وے و در قاموس گفتہ لغط بغین
معجمہ مفتوحہ و سکون نیز آمدہ و طائے مہملہ آواز یا آوازہا کہ فہمیدہ نشود معنی آن و مراد اینجا کلام لاطائل و لاغی
ست ۔ فقال قبل ان یقوم ۔ پس بگوید پیش از آنکہ برخیزد ۔ سبحانک اللھم وبحمدک اشھد ان لا الہ الا انت
استغفرک واتوب الیک الا غفر لہ ما کان فی مجلسہ ذلک ۔ نگوید این کلمات را مگر آنکہ آمرزیدہ شود مر او را ہرچہ
بود گذشتہ دران مجلس ۔ رواہ الترمذی والبیہقی فی الدعوات الکبیر ۔ وعن علی رضی اللہ عنہ انہ اتی
بدابۃ لیرکبھا ۔ روایت ست از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ کہ آوردہ شد نزد وے چارپائے تا سوار شود
بر وے ۔ فلما وضع رجلہ فی الرکاب قال ۔ پس ہنگامیکہ نہاد وے رضی اللہ عنہ پائے خود را در رکاب گفت ۔
بسم اللہ فلما استوی علی ظہرہا قال ۔ پس ہرگاہ کہ برآمد و نشست بر پشت دابہ گفت الحمد للہ ثم قال ۔ پس گفت
سبحان الذی سخر لنا ہذا وما کنا لہ مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون ۔ ترجمہ این در فصل اول گذشت ثم قال
پس گفت ۔ الحمد للہ ثلثا ۔ سہ کرت ۔ واللہ اکبر ثلثا ۔ سہ کرت سبحانک انی ظلمت نفسی پاکی یاد میکنم خدا را بدرستیکہ من ظلم کردہ ام نفس
خود را فاغفر لی ۔ پس بیامرز مرا ۔ فانہ لا یغفر الذنوب الا انت ۔ پس بدرستیکہ شان این ست کہ نمی آمرزد
گناہان را ہیچ کس مگر تو ۔ ثم ضحک ۔ پس خندید وے رضی اللہ عنہ ۔ فقیل من ای شیٔ ضحکت ۔ پس گفتہ شد

از چه چیز خنده کردی یا امیر المؤمنین قال رأیت رسول الله - گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم صنع کما صنعت -
کرد چنانکه من کردم از ذکر و تسبیح - ثم ضحک - پستر خنده کرد آنحضرت فقلت من ای شیء ضحکت - پس گفتم از کدام چیز
خنده کردی یا رسول الله - قال ان ربک لیعجب من عبده - گفت آنحضرت از این جهت خنده کردم که پروردگار تو
هر آئینه عجب دارد و خوش و راضی میگردد از بندهٔ خود - اذا قال - وقتیکه میگوید بنده - رب اغفر لی ذنوبی یقول الله
یعلم انه لا یغفر الذنوب غیری - میگوید خدای تعالیٰ میداند بنده که نمی آمرزد گناهان را کسی مگر من پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از قول رب العزت جل شانه خنده کرد و حضرت امیر بقصد اتباع آنحضرت یا از همان قول - رواه
احمد والترمذی وابوداود - وعن ابن عمر رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا ودع رجلا اخذ
بیده - بود آنحضرت چون بدرود میکرد مردی را میگرفت دست او را - فلا یدعها - پس نمیگذاشت آنحضرت
دست او را و این از غایت تواضع آنحضرت و رفق او ست بامت - حتی یکون الرجل هو یدع ید النبی - تا آنکه
بود آن مرد که وی میگذاشت دست پیغمبر را صلی الله علیه وسلم - عجب از آن مرد که میگذارد دست آنحضرت
را بعد از آن که دست داده باشد مصرع خوش دولتی ست اینکه ترا دست داده است - ویقول استودع
الله دینک - ومیگفت ودیعت می نهم و نگاه میدارم نزد خدای تعالیٰ دین ترا - وامانتک - وامانت ترا یعنی
اموال که معامله کنی آنرا - مردم دعا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحفظ امور دین و دنیای وی بسبب
آنچه میرسد آدمی را در سفر از مشقتی که سبب اهمال طاعات داو را در معامله و معاشرت با مردم میشود و بعضی میگویند
که مراد بامانت اهل و اولاد اند - وآخر عملک - وآخر عمل تو - وفی روایة وخواتیم عملک - و در روایتی بجای
وآخر عملک خواتیم عملک واقع شده و تخصیص بآخر عمل بجهت آن ست که اعتبار خاتمه است - رواه الترمذی
وابوداود وابن ماجة وفی روایتهما - و در روایت ابی داود وابن ماجة - لم یذکر - ذکر کرده نشده است -
وآخر عملک لاجرم وخواتیم عملک که بدال اوست نیز نخواهد بود - وعن عبد الله الخطمی
بفتح معجمه و سکون طاء مهمله صحابی انصاری ست هفده ساله بود که در غزوه حدیبیه حاضر شد - قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یستودع الجیش قال - بود آنحضرت چون میخواست که بخدا سپارد در وقت وداع لشکر
را میگفت - استودع الله دینکم وامانتکم وخواتیم اعمالکم رواه ابوداود - وعن انس رضی الله عنه قال جاء رجل
الی النبی صلی الله علیه وسلم قال - گفت انس آمد مردی نزد آنحضرت گفت - یا رسول الله انی ارید سفرا فزودنی
بدرستیکه من میخواهم سفری را پس توشه ده مرا یعنی دعا کن که برکت آن با من در سفر مانند توشه باشد و احتمال
دارد که مراد آن مرد توشه متعارف باشد - فقال - پس گفت آنحضرت - زودک الله التقوی - توشه دهد ترا
خدای تعالیٰ را که توشه راه آخرت ست - فقال زدنی - پس گفت آن مرد زیاده دعا کن مرا - قال - گفت آنحضرت

يغفر ذنبك - و بيامرزد خداے تعالیٰ گناهان ترا - قال زدني بابي انت وامي - گفت زياده كن پدر و مادر من فداے
تو باد - يا رسول الله قال ويسر لك الخير - گفت و آسان گرداند خداے تعالیٰ مر ترا و توفيق دهد خير را حيثما كنت هر جا كه
باشى - رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان رجلا قال - روايت ست
از ابي هريره كه مردے گفت - يا رسول الله اني اريد ان اسافر فاوصني - ميخواهم كه مسافرت كنم پس وصيت كن مرا -
قال عليك بتقوى الله - فرمود لازم گير بر خود تقوى را - والتكبير على كل شرف - و لازم گير تكبير گفتن را چون بر جاے
بلند روے - فلما ولى الرجل - پس هنگامى كه پشت داد آن مرد - قال - گفت آنحضرت و دعا كرد - اللهم اطوله البعد
خداوندا بپيچان براے وے درازى راه - وهون عليه السفر - و آسان كن بر وے سفر را - رواه الترمذي
وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سافر فاقبل عليه الليل - بود آنحضرت
چون مسافرت ميكرد و پيش روے مى آورد بر وے شب - قال - ميگفت - يا ارض ربي وربك الله - اے
زمين پروردگار من و پروردگار تو خداست - اعوذ بالله من شرك - پناه ميجويم بخدا از شر تو يعنى شرى كه در ذات
تو حادث گردد مثل خسف و تحير در بيابانها - وشر ما فيك - و از شر چيزے كه قرار كرده است در تو از حيوانات مثل حشرات
و جن و انس - وشر ما خلق فيك - و از شر چيزے كه پيدا كرده شده است و زندگانى ميكند در درون تو در غارها
و مغاكها - وشر ما يدب عليك - و از شر چيزے كه مى جنبد و ميرود بر تو از تمامى حيوانات كه بر زمين ميروند - و
اعوذ بالله من اسد واسود - و پناه ميجويم بخدا از شير و مار سياه كه بدترين مارهاست - ومن الحية والعقرب -
و از هر جنس مار و كژدم و در بعضى نسخ من الحية بى واو ست - ومن شر ساكن البلد - و از شر سكونت كننده شهر
مراد آدميان اند و بعضى گفته اند مراد جنيانند كه در شهرے و هر سرزمينى ميباشند و اگر هر دو مراد دارند نيز وجهى
دارد - ومن والد وما ولد - مراد بوالد ابليس ست و بما ولد نسل وے و بر عموم اولى ست تا همه را شامل باشد
والله اعلم - رواه ابو داود - وعن انس رضي الله عنه قال كان رسول الله - بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذا قال
چون جنگ ميكرد بكافران ميگفت - اللهم انت عضدي ونصيري - خداوندا تو بازوے منى و يارے دهنده
منى عضد بفتح عين و ضم ضاد باستعمال اشهر نام عضو مشهور ست و در عرف بمعنى ناصر و معين آيد پس قول وے
ونصيري تفسير بيان اوست - بك احول - بقدرت تو حيله ميكنم در دفع كردن اعدا يا متوجه ميشوم از حالى بحالے
وبك اصول - و بقوت تو حمله ميكنم بر دشمنان دين - وبك اقاتل - و بتائيد و نصرت تو كارزار ميكنم - رواه الترمذي
وابو داود - وعن ابي موسى رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا خاف قوما قال - بود آنحضرت
چون مے ترسيد گروهى را ميگفت - اللهم انا نجعلك في نحورهم - خداوندا ميگردانيم ترا در نحرهاے ايشان نحر نام
بالاى سينه است كه محل ذبح ست و منحر جاى قربان عرب ميگويند جعلته في نحر العدو گردانيدم او را در نحر عدو وقتيكه او را در مقابله

عدو به گماری تا قتال کند از جانب تو و حائل گردد میان تو و میان عدو و تخصیص نحر بذکر زیرا که عدو بنحر استقبال
میکند نیز و استادان بقتال یا آنکه درین اشارتی بذبح و قتل او نیز هست۔ ونعوذبک من شرورهم۔ و پناه میجوییم
بتو از شرهاے ایشان۔ رواه احمد وابوداود۔ وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان اذا خرج من بیته قال۔ بود آنحضرت وقتی که بیرون می آمد از خانه خود میگفت بسم الله توکلت علی الله اللهم انا
نعوذبک من ان نزل۔ خداوندا پناه میجوییم بتو از آنکه بلغزیم زلت لغزیدن پاے در راه رفتن بقصد یا بغیر قصد کنایت
است از وقوع ذنب بی قصد۔ او نضل۔ یا گمراه شویم در راه راست بگذاریم و براه کج رویم کنایت است از صدور
ذنب باختیار۔ او نظلم۔ بفتح نون وکسر لام او نظلم بضم نون وفتح لام یا ظلم کنیم بر کسی یا ظلم کرده شویم و کسی که بر ما ظلم
کند این نیز مکروه و مذموم است بسبب ذلت و اهانت و زبونی اگرچه اجرے باشد و در دست آنچه دیگر است
کسیا و دعاے بد کند بر ظالم و از حد تجاوز نماید یا در مکافات و مجازات آن زیادتی کند و ظلم بوے عود کند و سلامت
درین است نه ظالم باشد و نه مظلوم۔ او نجهل۔ یا جهل کنیم بر کسی و فعل کارهاے جاهلان کنیم از ایذا و اضرار۔ او یجهل
علینا۔ یا جهل کرده شود بر ما و مردم ما را ایذا کنند۔ رواه احمد والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث صحیح
حسن صحیح وفی روایة ابی داود وابن ماجه۔ و در روایت این دو کس انچنین آمده است که۔ قالت ام سلمة گفت
ام سلمه۔ ما خرج رسول الله۔ بیرون نیامد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بیتی قط۔ از خانه من هرگز۔ الا رفع طرفه
الی السماء۔ مگر آنکه برداشت نظر خود را بسوے آسمان طرف به سکون چشم و نگه بستن۔ فقال پس گفت۔ اللهم انی
اعوذبک من ان اضل۔ پناه میجویم بتو از آنکه گمراه شوم من۔ او اضل۔ یا گمراه گردانم کسی را یا گمراه گردانیده شوم
یعنی گمراه گرداند مرا کسے۔ او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی۔ درین روایت ازل نیامده است و اضل بصیغه
مجهول زیاده است و دعا بلفظ مفرد است وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا خرج الرجل من بیته فقال۔ چون بیرون آید مرد از خانه خود پس بگوید بسم الله توکلت علی الله لا حول
ولا قوة الا بالله یقال له حینئذ۔ گفته میشود مر آن مرد را درین هنگام که این کلمات گفت۔ هدیت۔ راه راست
نموده شدی تو یعنی بعد از برآمدن که راه روی و کار کنی بر وفق صواب و رسد او یا مراد آن است که این نام خدا
را گرفتی و توکل بر وے کردی و از حول و قوت خود برآمدی هدایت یافتی براه راست و راه راست این است که
بنده و دنیا و خدا باشد و کارهاے خود را بوے سپارد و بیت کار خود را بخود باز گذارد کت نمی خیم از این بهر کاره
وکفیت و وقیت۔ و کفایت کرده شدی در جمیع مهمات و نگاه داشته شدی از جمیع شرور۔ فتنحی له الشیطان۔
پس یکسو میشود شیطان برائے وے و باز ایستد از اضلال و اغوا و ایذاے وے۔ ویقول له شیطان آخر
و میگوید شیطان دیگر با آن شیطان که یکسو شده و خاسر و خائب شده از اغوا و اضلال وی آیس شده گشت از براى تسلیه وے۔

الیف لک بحبل تسددی و تعفی و تقی - چگونه میسر شود ترا التعرض و تسلط بر مردی که بتحقیق هدایت و کفایت و وقایت
کرده شده است تقریر طیبی این ست و میتوان گفت که شاید آن شیطان ابتدا از تنحی و تحسر و خیبت و خسران
از خیال اغوا و اضلال میکرده باشد و در فکر و مکر دیگر حیله دیگر شده باشد که برانگیزد و کار خود بکند این
شیطان بوی میگوید از این خیال برگرد و در بند آن مباش که بی فائده است فافهم - رواه ابوداود و روی
الترمذی الی قوله الشیطان - و روایت کرده ترمذی تا قول تنحی له الشیطان و قول شیطان دیگر را وی
روایت نکرده - وعن ابی مالک الاشعری رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ولج الرجل بیته
فلیقل - وقتیکه در آید مرد در خانه خود پس باید که بگوید - اللهم انی اسالک خیر المولج - خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی
در آمدن درین خانه - وخیر المخرج - و نیکی برآمدن ازان خانه که برآمدن و در آمدن هر نیک باشد و متضمن نیکی گردد
و مولج بکسر لام ست و مخرج بفتح را بسم الله ولجنا - بنام خدا در آمدیم - و علی الله ربنا توکلنا - و بر خدا که پروردگار ما
کار و بار گذاشتیم - ثم لیسلم علی اهله - پس باید که سلام کند بر کسان خانه خود و گفته اند اگر در خانه کس نباشد نیز سلام
گوید باین عبارت السلام علی عباد الله الصالحین به نیت ملائکه که در آنجا اند - رواه ابوداود - وعن ابی هریرة
رضی ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا رفأ الانسان اذا تزوج قال - بود آنحضرت چون دعا میکرد مرد
را وقتیکه تزوج کرده زنی خواسته میگفت - بارک الله لک - برکت دهد خدای تعالی ترا خطاب بمرد میکرد یا بر خطاب
بهر دو زن هر دو میکرد و مفید میبود - بارک علیکما - و برکت کند بر هر دو شما و برکت در لغت گوالیدن و افزودن است
و تبریک دعا کردن ببرکت - وجمع بینکما فی خیر - و جمع کند و التیام و اتفاق دهد میان شما در خیر و رفاء بکسر را بتشدید
ناد همزه در آخر از ترفیه در فو در لغت پیوستن و نیکو کردن سپیدگی و دریدگی جامه و در جاهلیت دعای متزوج باین
لفظ میکردند که بالرفاء والبنین یعنی اتفاق و التیام باد میان شما و پسران زاییده باد و باین جهت ترفیه نام دعای
متزوج شده و در شرع ازان نهی کرده اند جهت اشعار آن بکراهیت بنات و آنحضرت چون ترفیه میکرد میگفت بارک الله
لک الخ - رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه - وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال اذا تزوج احدکم امرأة او اشتری خادما فلیقل - چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخرد خدمتگاری را خادم
مذکر و مونث هر دو اطلاق میکنند پس باید که بگوید - اللهم انی اسالک خیرها و خیر ما جبلتها علیه - خداوندا من سوال
میکنم ترا نیکی این زن یا خادم را و نیکی خصلتها و خلقها که پیدا کرده تو او را بران - و اعوذ بک من شرها و شر ما جبلتها علیه
و پناه میجویم بتو از بدی آن و بدی چیزی که پیدا کرده تو او را بران - و اذا اشتری بعیرا - و چون بخرد یکی از شما شتر را
فلیاخذ بذروة سنامه - پس باید که بگیرد بلندی کوهان او را - ولیقل مثل ذلک - و باید که بگوید مانند آن که در تزوج
امرأة و شرای خادم میگفت و ذروه بضم و الکسر بالای هر چیز و بالای کوهان و کوه و سنام بفتح کوهان - و فی روایة

في المرأة والخادم - و در روايتی در زن و خادم اين آمده كه ثم ليأخذ بناصيتها وليدع بالبركة - پس بايد كه بگيرد موی پيشانی
زن يا خادم را و بايد كه دعا كند ببركت - رواه ابوداود و ابن ماجه - وعن ابي بكرة - بفتح با و سكون كاف و تا در آخر
صحابی مشهور است چنانكه گذشت - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوات المكروب - دعاهاے كسی كه اندوهگين
يعنی دعائے كه اگر بخواند هيچ اندوه نماند و چون اين دعا مشتمل بر معانی كثيره و دعاهاے متعدده بود بلفظ جمع آورده
دعوات گفت دعا اين است - اللهم رحمتك ارجو - خداوندا رحمت ترا اميد ميدارم - فلا تكلني الى نفسي طرفة عين
پس مگذار مرا بنفس من يک چشم زدن - واصلح لي شأني كله - و نيک گردان مر كار مرا و حال مرا همه - لا اله الا انت
رواه ابوداود - وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رجل - گفت ابوسعيد كه گفت مردے هموم لزمتني
وديون - اندوهها چسپيده و لازم است مرا و وامها - يا رسول الله - ای پيغمبر خدا هم اندوه و گرد انتقش جدا است من را -
قال - گفت آنحضرت - افلا اعلمك كلاما اذا قلته اذهب الله همك - آيا نه بياموزم ترا كلامے كه چون بگوئی آنرا ببرد
خداے تعالی اندوه ترا - وقضى عنك دينك - و بگذارد از تو قرض ترا يعنی سببی سازد كه وام تو گزارده شود -
قال - گفت آن مرد - قلت بلى - گفتم بياموزان مرا آن كلام - قال قل - گفت آنحضرت بگو - اذا اصبحت واذا امسيت
چون صبح كنی و چون شبانگاه كنی - اللهم اني اعوذ بك من الهم والحزن - خداوندا پناه ميجويم من بتو از هم و حزن هر دو
يعنی اندوه است وليكن هم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع - واعوذ بك من العجز والكسل - و پناه ميجويم بتو از
ناتوانی و كاهلی - واعوذ بك من البخل والجبن - و پناه ميجويم بتو از بخيلی و ناجوانمردی و بددلی و ترسندگی - واعوذ بك
من غلبة الدين وقهر الرجال - و پناه ميجويم بتو از چيره شدن وام و چيره شدن مردان بسبب دين و جز آن - قال
ففعلت ذلك - گفت آن مرد پس كردم من آنرا كه فرمود آنحضرت و گفتم در صباح و مسا اين كلمات را - فاذهب الله همي
پس برد خداے تعالی اندوه مرا - وقضى عني ديني - و گزارد خداے تعالی از من وام مرا - رواه ابوداود - وعن علي
رضي الله عنه انه جاءه مكاتب - روايت است از امير المومنين علی كه آمد او را مكاتبی و مكاتب آن بنده كه بهاے خود را
بر خود نوشته كه اگر اداے آن كند آزاد شود - فقال اني عجزت عن كتابتي - پس گفت آن مكاتب كه بتحقيق من عاجز
آمده ام از وجه كتابت خود - فاعني - پس يارے كن مرا بچيزے كه بدل كتابت من شود يعنی از مصارف
زكوة مكاتب است كه در بدل كتابت او را اعانت كنند يا بچيزے بياموزان مرا دعائی كه بخوانم و بدان از بدل كتابت
خلاص شوم - قال الا اعلمك كلمات علمنيهن رسول الله - گفت علی رضي الله عنه آيا نه بياموزم ترا چند كلمه كه آموخته است
مرا آن كلمات را پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لو كان عليك مثل جبل كبير دينا اداه الله عنك - اگر باشد بر تو مانند كوه
بزرگ از وام بگزارد آن وام را خداے تعالی از تو - قل - بگو - اللهم اكفني بحلالك عن حرامك - خداوندا كفايت كن
مرا بحلال خود از حرام خود يعنی رزق حلال برسان كه با آن از حرام بی نياز شوم - واغنني بفضلك عمن سواك -

عربی بنا و گردان مرا بفضل و کرم خود از کسی که جز تست - رواہ الترمذی والبیہقی فی الدعوات الکبیر و سنذکر حدیث جابر -
و سیر انجام ست که ذکر کنیم حدیث جابر را که در اول او نیست - اذا سمعتم نباح الکلاب نسے باب تغطیۃ الاوانی - و در باب
پوشیدن اوند باد رتب ان شاء اللہ تعالیٰ

الفصل الثالث عن عائشۃ - رضی اللہ عنہا قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا جلس مجلسا او صلی تکلم
بکلمات گفت عائشہ که بود آنحضرت چون می نشست در نشستگاہی یا چون نماز میگذارد تکلم میکرد بچند کلمہ - فسألتہ عن الکلمات
پس پرسیدم آنحضرت را از ان کلمات که کدام از کلمات و چیست فضیلت آن کلمات - فقال - پس گفت آنحضرت نسخت
در فضیلت آن - ان تکلم - اگر کلام کردہ شود بخیر - یعنی واقع شود کلامی نیک که در وے ثواب ست یا در وے عقاب
نیست و بریں تقدیر تکلم بضم تا و کاف و کسر لام ست یا اگر تکلم کند متکلمی یا مردے بخیر و بریں تقدیر بفتحات ست کان
باشد آن کلمات که مذکور اند در مابعد - طابعا علیہن - مہر و دلیل بر صحت و حقیقت آن کلمات که تکلم کردہ شدہ است
بآنہا - الی یوم القیامۃ و ان تکلم بشر - و اگر تکلم کردہ شدہ است بدی - کان کفارۃ لہ - باشد سبب پوشیدن و بخشیدن
مراو را و آن کلمات که در مجلس یا بعد از نماز میگفت اینہا اند - سبحانک اللہم و بحمدک لا الہ الا انت استغفرک و اتوب
الیک - رواہ النسائی - و عن قتادۃ - از اجلہ علما تابعین و مشاہیر ایشان ست و اکثر روایت وے از انس
است و از ابو الطفیل و سعید بن المسیب خبر میکند - بلغہ - رسیدہ است قتادہ را - ان رسول اللہ - بدرستیکہ
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا رای الہلال قال - بود آنحضرت چون میدید ماہ نو را میگفت - ہلال خیر و رشد
ہلال خیر و رشد ہلال خیر و رشد - سہ بار مکرر میگفت و رشد بضم را و سکون شین معجمہ بمعنی راہ راست و بمعنی ہدایت و رہ بودن خلاف غی ہست و این عبارت خطاب بہلال
میکرد و میگفت - آمنت بالذی خلقک - ایمان آوردم من بآن کسیکه پیدا کردہ است ترا ثلث مرات - این عبارت را ہم سہ بار میگفت
ثم یقول - پس میگفت - الحمد للہ الذی ذہب بشہر کذا و جاء بشہر کذا - شکر مر خدا را که برد ماہ چنین را و نام ماہ گذشتہ را می برد و آورد
ماہ چنین را و نام ماہ آیندہ میگفت شکر بر گذشتن و آمدن ہر دو ماہ بخیر باشد یا بر بقاے عمر و سلامت -
رواہ ابو داود - و عن ابن مسعود - رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من کثر ہمہ فلیقل - روایت ست
از ابن مسعود که آنحضرت گفت کسیکه بسیار گردانند و سے باید که بگوید - اللہم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک
خداوندا من بندہ توام و پسر بندہ توام و پسر داہ توام که پدر و مادر من اند - و فی قبضتک - و در پنجہ قدرت توام
کنایت ست از ملک و تصرف میگویند فلان در قبض تست یعنی در ملک تست و قبضہ بضم قاف و فتح ہر دو روا ست
ناصیتی بیدک - موے پیشانی من در دست تصرف و ارادت تست - ماض فی حکمک - گذارندہ است در من
حکم تو یعنی حکم ترا توقفی و مانعی نیست ہرچہ گوئی و خواہی ہمان شود - عدل فی قضائک - عدل ست در من قضاے تو
عدل داد خلاف جور - اسألک بکل اسم ہو لک سمیت بہ نفسک - سوال میکنم ترا بہر نامی که آن نام تراست نام نہادہ

خواندہ بآن نام ذات خود را بہر وجہ کہ باشد و این عام ست شامل ہمہ اقسام کہ بعد ازوی ذکر میکند بقول خود ۔
او انزلتہ فی کتابک ۔ یا فرستادہ آن نام را در کتابہای خود ۔ او استاثرت بہ فی مکنون الغیب عندک ۔ یا استبدادہ تفرد و
بآن نام در پردۂ غیب نزد تو و در بعضی نسخ در حاشیہ بعلامت ج لحق لعبہ بعد او انزلتہ فی کتابک نوشتہ ۔ او اعلمتہ
احدا من خلقک ۔ یا دانانیدہ آنرا بیکی از خلق خود را ۔ ان تجعل القرآن ربیع قلبی ۔ سوال میکنم کہ بگردانی قرآن را بہار دل
من چنانکہ بہار سبب ظہور آثار رحمت و زندگی زمین ست معارف قرآنی دل مرا زندہ سازد و مورد رحمت
گرداند ۔ وجلاء ہمی و غمی ۔ و بگردانی قرآنرا سبب بردن ہم و غم من ہر دو بمعنی اندوہ است ولیکن ہم مستقبل باشد
و غم در ماضی ۔ الا قالہا عبد قط الا اذہب اللہ غمہ ۔ نگوید این کلمات را ہیچ بندہ ہرگز مگر آنکہ ببرد خدای تعالیٰ غم و اندوہ
او را وابدلہ بہ فرجا ۔ و بدہد او را عوض غم کشاد و راحت را فرج بجیم و فتح را کشایش میگویند فرج اللہ عنک غمک فرح بحای مہملہ شادمانی
و در کتب احادیث در امثال این مقام بجیم ست و در ینجا در بعضی نسخ بحای مہملہ نیز ضبط کردہ است ۔ رواہ رزین ۔ وعن جابر
رضی اللہ عنہ قال کنا اذا صعدنا کبرنا واذا نزلنا سبحنا ۔ گفت جابر بودیم ما چون می برآمدیم زمین بلند را تکبیر میکردیم
و چون فرود می آمدیم از ان تسبیح میکردیم و در بعضی روایات تہلیل نیز آمدہ وجہ این در باب التسبیح والتکبیر والتہلیل
گذشت ۔ رواہ البخاری ۔ وعن انس رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا کربہ امر یقول ۔
بود آنحضرت چون اندوہگین میگردانید او را کاری میگفت ۔ یا حی یا قیوم برحمتک استغیث ۔ ای زندہ بحیات حقیقی
ای بپا دارندہ خلق را برحمت و مہربانی تو فریاد میکنم ۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب ولیس بمحفوظ ۔
وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال قلنا یوم الخندق ۔ گفت ابو سعید خدری گفتیم بروز خندق ۔ یا رسول اللہ
ہل من شیء نقولہ ۔ ہست چیزی یعنی ذکری و دعائی کہ بگوئیم آنرا و بخوانیم تا کشادی در کار ما پیدا آید ۔ فقد بلغت القلوب
الحناجر ۔ پس بتحقیق رسیدہ دلہا بگلوہای ما کنایت ست از اندوہ و تنگدلی و ضیق ۔ وی گفتہ یعنی از ترس
شش می ماند از بیخ مقر خود پس بالا میگردد و میرسد تا راس حنجرہ و آن منتہای حلقوم ست کہ مدخل طعام و شراب
است و در قول او مدخل طعام و شراب نظر ست و صواب آن ست کہ آن مجرای نفس ست و مدخل طعام و شراب
مری ست و آن زیر حلقوم ست ۔ قال نعم ۔ آنحضرت گفت آری ہست چیزی کہ گوئید آنرا ۔ اللہم استر عوراتنا ۔ خداوندا بپوش
عیبہای ما را و عورت ہر چیز از نمودن و دیدن آن شرم آید ۔ وآمن روعاتنا ۔ و ایمن گردان و امن دہ ترسہای
ما را ۔ روع بفتح را ترسیدن و بضم را بمعنی دل می آید ۔ قال فضرب اللہ وجوہ اعدائہ بالریح ۔ گفت ابو سعید پس
بزد خدای تعالیٰ رویہای دشمنان خود را بباد کہ فرستاد ۔ فہزمہم بالریح ۔ پس شکست داد لشکر دشمنان را
بباد و این بمعنی منطوق قرآن ست و قصہ غزوۂ خندق کہ آنرا غزوۂ احزاب نیز گویند در کتب سیر مسطور ست ۔
رواہ احمد ۔ وعن بریدۃ رضی قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل السوق قال ۔ بود آنحضرت چون

می در آید بازار را میگفت بسم اللہ۔ بنام خدا در آمدم۔ اللہم انی اسألک خیر ہذہ السوق وخیر ما فیہا۔ خداوندا من سوال میکنم نیکی این بازار را و نیکی چیزے را کہ درین بازارست۔ واعوذ بک من شرہا وشر ما فیہا۔ و پناہ میجویم از شر این بازار و از شر چیزے کہ درین بازارست۔ اللہم انی اعوذ بک ان اصیب فیہا صفقۃ خاسرۃ۔ خداوندا من پناہ میجویم بتو از این کہ برسم در وے بیع و شرائے یا کارے را صفق دست بہم زدن کہ آواز آید و دست بر دست کسے دیگر زدن در بیع و بیعت۔ رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

باب الاستعاذۃ

عوذ و عیاذ و معاذ استعاذہ اند چنانکہ عذت بہ استعذت بہ پناہ بردم بوے و ہو عیاذی و اوست پناہ من و اختلاف کردہ اند کہ افضل اعوذ باللہ است یا استعیذ باللہ اکثر بر قول ثانی اند کہ مدلول ظاہر قرآن مجید ست قولہ تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ باللہ من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار در اول نیز وارد شدہ اند و این در قرأت قرآن ست ودر ادعیہ ماثورہ بلفظ اعوذ واقع شدہ و معنی یکی ست سخن در لفظ ست

الفصل الاول۔ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعوذوا باللہ من جہد البلاء۔ پناہ جوئید بخدا از مشقت بلا در غایت آن بلا حالی کہ امتحان کردہ شود و در فتنہ انداختہ شود آدمی در آن و دشوار آید بر وے و جہد بضم وسع و طاقت و بفتح مشقت در غایت و اینجا بفتح مناسب ست بعضی گفتہ اند مراد بآن حالتی ست کہ اختیار کند موت را بر حیات و بعضی گفتہ کہ قلت مال و کثرت عیال مرادست و صواب آن ست کہ عام تر ازان ست۔ ودرک الشقاء۔ و پناہ جوئید از لاحق شدن و در یافتن سختی و دشواری شقا بفتح بمعنی شدت و عسرت۔ وسوء القضاء۔ و پناہ جوئید از قضاے بد و مراد بقضاے بد انچہ بد آید انسان را و مکروہ دارد آنرا و بدی راجع بمقضی ست نہ قضا بر عکس انچہ میگویند کہ رضا واجب ست بقضا نہ مقضی۔ وشماتۃ الاعداء۔ و پناہ جوئید از شاد شدن دشمنان دین و دنیا کہ متعلق بدین و دنیا باشد و اما اگر شخصی باشد کہ بقوت دنیا اسراف میکند و فسق و فجور و ظلم میکند و دشمنان بزوال آن شاد میشوند ازان استعاذہ نیست و استعاذہ ازان در معنی طلب فسق و ظلم ست و دوام آن جانب فی متفق علیہ و عن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللہم انی اعوذ بک من الہم والحزن والعجز والکسل والجبن والبخل وضلع الدین وغلبۃ الرجال۔ معانی این الفاظ در باب سابق معلوم شدہ است وضلع بفتح ضاد معجمہ و فتح لام بار گران متفق علیہ۔ و عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان النبی۔ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت۔ اللہم انی اعوذ بک من الکسل والہرم والمغرم والماثم اللہم انی اعوذ بک من عذاب النار و فتنۃ النار یعنی فتنہ کہ برساند بعذاب نار سبب در آمدن در وی شود۔ و فتنۃ القبر و عذاب القبر و من شر فتنۃ الغنی و من شر فتنۃ الفقر۔ زیادت شر گویا اشارت بآن ست کہ در غنی و فقر ابتلا البتہ ہست و بی بد خلیت آن نیست استعاذہ از شر

کہ بسبب غنی در فسق و اسراف و بسبب فقر در جزع و فزع نیفتد - ومن شر فتنۃ المسیح الدجال - بیان این نیز در اوائل
کتاب کردہ شدہ است و در علامات ساعت نیز بیاید انشاء اللہ تعالی - اللہم اغسل خطایای بماء الثلج والبرد - خداوندا بشوی
گناہان مرا بآب برف و ژالہ و در بعضی روایات بالماء والثلج والبرد - و بآب و برف و ژالہ - ونق قلبی کما ینقی الثوب
الابیض من الدنس - و پاکیزہ گردان دل مرا چنانکہ پاکیزہ گردانیدہ میشود جامۂ سفید از چرک - و تخصیص جامۂ سفید
بجہت آن ست کہ نظافت و نزاہت در وے بیشتر ظاہر مے شود و در وے اشارت ست بصفاے
فطرت و طہارت آن و وسخ عارض ست بران - وباعد بینی وبین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب
و دور کن اندازمیان من و میان گناہان من چنانکہ دوری افگندہ میان مشرق و مغرب - شرح این نیز در کتاب
الصلوٰۃ در باب ما یقرأ بعد التکبیر واقع شدہ است - متفق علیہ - وعن زید بن ارقم - صحابی انصارے ست با
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ہفدہ غزوہ حاضر بود و از خواص امیر المومنین علی ست رضی اللہ عنہما - قال کان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - بود آنحضرت کہ میگفت - اللہم انی اعوذ بک من العجز والکسل والجبن والبخل
والہرم وعذاب القبر اللہم آت نفسی تقواہا - خداوندا بدہ نفس مرا التقوی و پرہیزگاری کہ حاصل شود اورا - وزکہا
انت خیر من زکاہا - و پاکیزہ گردان او را تو کہ بہترین کسی کہ پاکیزہ گرداند او را - انت ولیہا ومولاہا - توئی متولے
امر و صاحب نصرت وے و خداوند یارے کردن - اللہم انی اعوذ بک من علم لا ینفع - خداوندا من پناہ میجویم بتو از
دانشی کہ سود نکند چنانکہ علمہاے کہ تعلق بدین ندارد یا دارد و عمل بدان نکنم - ومن قلب لا یخشع - و از دلی کہ ترس
و فروتنی نکند - ومن نفس لا تشبع - و از نفس کہ سیر نشود از دنیا - ومن دعوۃ لا یستجاب لہا - و از دعائیکہ اجابت
کردہ نشود آنرا - رواہ مسلم - وعن عبد اللہ بن عمر قال کان من دعاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - بود از جملہ
دعاے آن حضرت - اللہم انی اعوذ بک من زوال نعمتک - خداوندا پناہ میجویم بتو از در رفتن نعمت تو کہ عطا
کردہ - وتحول عافیتک - و از بر گشتن عافیت تو کہ روزی کردہ - وفجاءۃ نقمتک - و ناگہان عتاب کردن تو
فجاءۃ بضم فاء بہمزہ و بفتح فاء و سکون جیم بی ہمزہ نیز ضبط کردہ اند ناگاہ گرفتن و نقمت بفتح نون و کسر آن - وجمیع
سخطک - و پناہ میجویم بتو از ہمہ ی رضاے و خشم گرفتن تو - رواہ مسلم - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت
کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - گفت عائشہ بود آنحضرت کہ میگفت - اللہم انی اعوذ بک من شر ما عملت
ومن شر ما لم اعمل - خداوندا پناہ میجویم از بدکاری کہ کردہ ام و از بدکاری کہ نکردہ ام یعنی در مستقبل کاری میکنم کہ راضی نباشی تو ازان
یا نپندارم تبرک قبایح باوجود عدم ترک آنہا - رواہ مسلم - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کان یقول اللہم لک اسلمت - خداوندا مر ترا اسلام آوردم و انقیاد و اطاعت کردم - وبک آمنت - و بتو ایمان
آوردم و بتو گرویدم - وعلیک توکلت - و بر تو توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم - والیک انبت - و بسوے تو

باز گشتم در روی آوردم - وبک خاصمت - وبقدرت تو ویاری دادن تو پیکار کردم - اللهم انی اعوذ بعزتک
خداوندا من پناه میجویم بغلبه قوت تو - لا اله الا انت - نیست اله مگر تو - ان تضلنی - از اینکه گمراه کنی تو مارا - انت الحی
الذی لا یموت - توئی زنده که نمیرد - والجن والانس یموتون - و پریان و آدمیان همه می میرند - متفق علیه
الفصل الثانی - عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم
انی اعوذ بک من الاربع - خداوندا پناه میجویم بتو از چهار چیز - من علم لا ینفع ومن قلب لا یخشع ومن نفس لا تشبع
ومن دعاء لا یسمع - آن چهار اینها اند از علمیکه نفع نکند واز دلی که نترسد واز نفسی که سیر نشود واز دعائیکه شنیده
نشود یعنی مستجاب نگردد - رواه احمد وابو داود وابن ماجه ورواه الترمذی عن عبد الله بن عمرو والنسائی عنهما
این حدیث را احمد وابو داود وابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند وترمذی از عبد الله بن عمرو بن العاص
ونسائی از هر دو - وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتعوذ من خمس - بود آنحضرت
که پناه میجست از پنج چیز - من الجبن والبخل وسوء العمر - از بدی عمر ودرازی آن چنانچه قوی وحواس وقوت
طاعت وبندگی نماند - وفتنة الصدر - واز فتنه وابتلای سینه که در وی اخلاق ذمیمه وعقاید باطله جای کند
یا تنگی آرد از قبول حق وتحمل بلایا - وعذاب القبر - رواه ابو داود والنسائی - وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الفقر - مراد فقر است که در وی صبر نباشد
پس در حقیقت استعاذه از فتنه فقرست - والقلة - واز کمی خیرات ومبرات - والذلة بکسر ذال واز خواری نفس
که نزد خداوند وارباب دین عزتی که اشارت میکند بدان قول حق سبحانه ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین نماند
واعوذ بک من ان اظلم - وپناه میجویم من از اینکه ظلم کنم یا ظلم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت - رواه ابو داود
والنسائی - وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الشقاق - بکسر شین پناه میجویم
از خصومت وعداوت اهل دین - والنفاق - واز نفاق اصل معنی نفاق در دین اضمار کفرست واظهار ایمان وشاید
که مراد اینجا عام تر از آن است شامل ریا وعلامات نفاق از کذب وخیانت وخلف وعده واظهار آنچه خلاف مضمر است
با احباب واصحاب - وسوء الاخلاق - وپناه میجویم از بدی اخلاق - رواه ابو داود والنسائی - وعنه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الجوع - خداوندا پناه میجویم بتو از گرسنگی - فانه بئس الضجیع
پس بدرستیکه بد هم خوابه است گرسنگی استعاذه از گرسنگی از جهت تضرر انسان است بدان در بدن وقوی
وحواس ظاهره وباطنه وحصول فتور در جمعیت حضور ومنع وی از طاعت وخدمت ولهذا تعبیر کرد از وی
بضجیع که ضجیع یعنی لزوم وصحبت است ودرین اشارت است که جوع مذموم آن است که ملازم حال انسان ومورث
ضرر باشد وآنکه باعتیاد وارتیاض بر وجه اعتدال موافق حال گردد مضر نیست بلکه موجب صفای باطن و

نورانیت دل وصحت وسلامت بدن ست از امراض واعراض - واعوذبک من الخیانة - وپناه میجویم بتو از بی امانتی وبی دیانتی فی الصراح خیانت ناراستی وکم کردن حق کسی را - فانها بئست البطانة - پس بد رفیقیکه در باطن ست خیانت بطانه بکسر با در اصل بمعنی استر جامه ضد ظهاره ابره جامه را گویند استعاذه میکنند برای سریت انسان که در باطن مضمر دارد ودوستی در ونی خالصه را نیز گویند رواه ابوداؤد والنسائی وابن ماجه وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذبک من البرص - بفتح با وراء پیسی وپیسه شدن وسفیدی که در ظاهر بدن پیدا شود بجهت فساد مزاج آن - والجذام - بضم جیم وذال معجمه بیماریست مشهور که عادث میگردد از انتشار سودا در بدن وفاسد میگرداند مزاج اعضاء وهیأت آنها را - والجنون - واز دیوانگی وپوشیده شدن عقل - ومن سئ الاسقام - واز همه بیماریهای بد - رواه ابوداؤد والنسائی وعن قطبة بن مالک - بضم قاف وسکون طای مهمله وبای موحده صحابی کوفی ست - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذبک من منکرات الاخلاق والاعمال والاهواء - خداوندا من پناه میجویم بتو از خلقهای بد واز کارهای بد واز هواها وخواستهای بد که نفس بدان میل دارد ومنکر انکار کرده شده در شرع وناآشنا که در دین وجود او شناخته نشود وضد معروف - رواه الترمذی - وعن شتیر - بضم شین معجمه وفتح ثنای مثلثه وسکون تحتانیه وراء در آخر - بن شکل - بشین معجمه وفتح کاف - بن حمید - بضم حا وفتح میم تابعی کوفی ست وپدر وی شکل بن حمید صحابی کوفی ست عن ابیه - روایت میکند شتیر از پدر خود شکل وغیر پسر وی هیچکس از وی روایت نکرده است - قال قلت یا نبی الله علمنی تعویذا اتعوذ به - گفتم ای پیغمبر خدا بیاموزان مرا افسونی که پناه جویم بوی فی الصحاح التعویذ الرقیة - قال قل - گفت آنحضرت بگو - اللهم انی اعوذبک من شر سمعی - خداوندا پناه میجویم بتو از بدی شنوائی من که سخن بد را بشنوم - وشر بصری - واز بدی بینائی من که چیز بد را ببینم - وشر لسانی - واز بدی زبان من که سخن بد را بگویم - وشر قلبی - واز بدی دل من که خاطر بد را نشانم - وشر منیی - وپناه میجویم از بدی منی خود که در زنا بیفتد ونظر بمحارم وشهوت نکند که آن نیز از نشائی منی ست - رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی - وعن ابی الیسر - بفتح تحتانیه وفتح مهمله صحابی مشهور ست از انصار حاضر شده عقبه را وبدر را - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یدعو - بود آنحضرت که دعا میکرد باین دعا - اللهم انی اعوذبک من الهدم - بفتح ها وسکون دال مهمله افگندن وویران کردن بنا یعنی از مردن زیر دیوار که افتد و هدم بفتح دال نام آن خانه که بیفتد وگفته اند دال آن مضموم کسر میرود زیر آن ومشهور در روایت حدیث به سکون دال ست چنانچه در قرائن اوست وبفتح آن نیز روایت است - واعوذبک من التردی - وپناه میجویم بتو از افتادن از جای بلند - واعوذبک من الغرق والحرق - وپناه میجویم بتو از غرق شدن در آب وسوختن در آتش وغرق وحرق هر دو بحرکت را وسکون مروی ست ونوری

گفته که اسکان در حرق خطاست - والهرم - و پناه میجویم بتو از پیری سخت - واعوذ بک من ان یتخبطنی الشیطان
عند الموت - و پناه میجویم بتو از این که مساس کند مرا شیطان نزد مردن یعنی - در وسواس افگند و ایذا کند و تباه گرداند
فی الصراح تخبط به دیوانگی داشتن و دیو مردم را و منه قوله تعالی کالذی یتخبطه الشیطان من المس ای یفسده - واعوذ بک
من ان اموت فی سبیلک مدبرا - و پناه میجویم بتو از این که بمیرم در راه تو پشت دهنده مراد گریختن از جنگ کافران است
و تواند که گریختن از لشکر شیطان و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و توحش بود از انس و سردی طلب پس از
گرمی نعوذ بالله من ذلک - واعوذ بک من ان اموت لدیغا - و پناه میجویم بتو از اینکه بمیرم گزیده مار و کژدم و جز آن
رواه ابو داؤد والنسائی وزاد فی روایة اخری - و زیاده کرده است نسائی در روایت دیگر بلفظ - والغم - و پناه میجویم
بتو از غم و اندوه - وعن معاذ رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال استعیذوا بالله من طمع یهدی
الی طبع - پناه جوئید بخدا از طمعی که راه نماید بعیب و زشتی در دین و نقصان در مروت و مردانگی طمع متحرک امید داشتن
مال از مردم و طبع بفتح در اصل زنگ گرفتن شمشیر و جز آن و ریمناک شدن و مراد اینجا عیب و شین است و در مجمع
البحار گفته که طبع به سکون مهر کردن و بحرکت دنس و شیخ رحمه الله میفرمود که طمع امید داشتن مالی که مشکوک
باشد رسیدن آن و اگر یقین بود چنانکه مشاهره و ادرار یا وعده صادق یا محبت راسخ بود طمع نباشد و میفرمود
چون کشتی با بجزیره بکران رسیده و سه عرب در کسوت صوفیه نزد ما آمدند و گفتند که چون موسم کشتی در رسید ما را طمع
و امیدی پیدا آید که مردم خواهند رسید و چیزی خواهند داد آیا این از باب طمع و اشراف که نزد این طایفه
مذموم است باشد یا نباشد در جواب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد اگر کسی در موسم
باران امید باران دارد مذموم نبود و اشراف نباشد - رواه احمد والبیهقی فی الدعوات الکبیر - وعن عائشة
رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم نظر الی القمر فقال - روایت میکند عائشه که آنحضرت نگاه میکند بسوی
ماه پس گفت - یا عائشه استعیذی بالله من شر هذا - ای عائشه پناه جو بخدا از شر این اشارت بقمر کرد - فان هذا
هو الغاسق اذا وقب - پس بدرستیکه این است غاسق وقتی که غروب کند و در قرآن مجید در سوره فلق
واقع شده است و من شر غاسق اذا وقب و غاسق اذا وقب را تفسیر کرده اند به شب چون تاریک گردد بغیبوبت
شفق و بقمر وقتیکه گرفته شود و بآلت مرد وقتیکه غائب گردد در فرج زن یا قایم گردد و وقب بمعنی فرو شدن آفتاب
و جز آن است و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و درین حدیث تفسیر کرده بقمر وقتیکه خسوف کند
و سبب استعاذه ازان آن است که خسوف و کسوف از آیات خداوندی است که منذر است بوجود حوادث و نزول آفات
چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترسان هولناک
و نیست مراد باین حوادث و نوائب که منجمان از احکام کسوف و خسوف را اثبات کنند زیرا که آن نزد

اصلا بیان معتمد علیہ نیست بلکہ مراد آیات خداکہ شدہ است بدان مثل آن کہ عبرت گیرند وبترسند کہ چون قمر باین نورانیت گشت
در ساعت منخسف شد ونور از وے مسلوب گشت مبادا نور ایمان وعقل از وے زائل گردد وامثال آن
رواہ الترمذی - وعن عمران بن حصین بضم حاء وفتح صاد رضی اللہ عنہ صحابی مشہور است وپدر او نیز صحابی است
قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لابی - گفت عمران بن حصین کہ گفت آنحضرت مر پدر مرا پیش از آنکہ اسلام آرد
یا حصین کم تعبد الیوم الہا - چند خدا را عبادت میکنی امروز - قال ابی سبعة - گفت پدر من ہفت خدا را عبادت
میکنم - ستا فی الارض وواحدا فی السماء - شش خدا در زمین وآن یغوث ویعوق ونسر ولات ومنات وعزی واین
شش در قرآن مجید مذکور اند ویکی در آسمان کہ خالق ہمہ اشیا است - قال - گفت آنحضرت - فایہم تعد لرغبتک
ورہبتک - پس کدام یکی از ایشان را می شماری ومہیا میداری برای امید وبیم خود - قال الذی فی السماء -
گفت حصین آنکہ در آسمان است - قال - گفت آنحضرت - یا حصین اما انک لو اسلمت علمتک کلمتین تنفعانک
ای حصین آگاہ باش بدرستی کہ تو اگر مسلمان می شدی دانانیدم ترا دو کلمہ کہ سود میکردند ترا - قال - گفت عمران
فلما اسلم حصین - پس ہنگامیکہ مسلمان شد حصین پدر من - قال - گفت حصین - یا رسول اللہ علمنی الکلمتین اللتین
وعدتنی - بدانان مرا آن دو کلمہ را کہ وعدہ کردہ بودے مرا - فقال قل - پس گفت آنحضرت بگو - اللہم الہمنی
رشدی - خدایا در دل من افگن رشد مرا ورشد بضم را وسکون شین براہ شدن - واعذنی من شر نفسی - وپناہ دہ
مرا از بدی نفس من - رواہ الترمذی - وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال اذا فزع احدکم فی النوم فلیقل - گفت آنحضرت چون بترسد یکی از شما در خواب پس باید کہ بگوید - اعوذ بکلمات
اللہ التامات - پناہ میجویم بکلمات خدا التام وکامل وبری از نقصان - من غضبہ - از خشم وے - وعقابہ - واز
عذاب کردن وے بر گناہان - وشر عبادہ - واز شر بندگان وے - ومن ہمزات الشیاطین - وپناہ میجویم از
وسواسہاے شیطانان وخطرات ایشان کہ در دل اندازند - وان یحضرون - واز حاضر شدن شیاطین مرا -
فانہا لن تضرہ - پس بدرستی کہ شیاطین زیان نمی رسانند گویندہ این کلمات را از ینجا معلوم میشود کہ ترس در
خواب از تصرف شیطان است - وکان عبد اللہ بن عمرو یعلمہا من بلغ من ولدہ - وبود عبد اللہ بن عمرو کہ جد شعیب اند کور است وراوی
این حدیث است تعلیم میکرد این کلمات را کسی کہ بالغ بود از اولاد وی - ومن لم یبلغ منہم - وکسی کہ ہیچ بالغ نشدہ بود از اولاد وی
کتبہا فی صک ثم علقہا فی عنقہ - می نوشت این کلمات را در چک یعنی در کاغذ پارہ پس در می آویخت آن کلمات را
در گردن او واز ینجا جواز آویختن تعویذات در گردن معلوم میشود وبعضی علما را درینجا اختلاف است مختار آن
است کہ تعلیق حرزات ومانند آن حرام ومکروہ است اما اگر قرآن یا اسمار الہی تعالیٰ نویسند باکی نیست چنانکہ
در رقیہ این تفصیل کردہ اند - رواہ ابو داود والترمذی وہذا لفظہ - وآنچہ مذکور شد عبارت ترمذی است

و عبارت ابی داؤد دیگر ست - وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الله
الجنة ثلث مرات - کسی که بخواهد از خدا بهشت سه بار یعنی سه بار بگوید اللهم ادخلنی الجنة قالت الجنة - می گوید بهشت ناطق
گردانیدن حق تعالی او را - اللهم ادخله الجنة - خداوندا درآر او را در بهشت - ومن استجار من النار ثلث مرات - وکسیکه
امان جوید از آتش دوزخ و بگوید - اللهم اجرنی من النار - سه بار - قالت النار اللهم اجره من النار - بگوید آتش
خداوندا امان ده او را از آتش - رواه الترمذی والنسائی -

الفصل الثالث - عن القعقاع - بفتح قافین و سکون عین مهمله تابعی ست - ان کعب الاحبار قال -
او نیز تابعی ست از دانشمندان یهود زمان نبوت را دریافته اما آنحضرت را ندیده و در زمان عمر بن الخطاب ایمان
آورده گفت کعب - لولا کلمات اقولهن لجعلتنی یهود حمارا - اگر نمی بود چند کلمه که میگویم من آنها را هر آئینه میگردانیدند
مرا یهود خر یعنی که ایمان من بر ایشان دشوار آمد و مراد بخر ساختن یا ذلیل و پلید و مسلوب العقل ساختن ست
یا انقلاب حقیقت کذا ذکره الطیبی - فقیل له ما هن - پس گفته شد مر کعب را چه چیز اند و کدام اند آن کلمات - قال
گفت کعب آن کلمات این ست که - اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه - پناه میجویم بذات خدای بزرگ
که نیست هیچ چیز بزرگتر از آن - وبکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر - و پناه میجویم بکلمات خدا که تام
اند که نمیگذرد از آن هیچ کس نه نیکوکار و نه بدکار اگر مراد بکلمات اسماء و صفات اند پس همه اشیا در احاطهٔ آیند
و اگر کلمات قرآنیه ست از وعد و وعید قرآن بثواب و عقاب نیز هیچکس خارج نیست - وباسماء الله الحسنی
و پناه میجویم باسمای خدا که نیکوتر اند از همه اسماء و اشیا - ما علمت منها و ما لم اعلم - آنچه میدانم از آن اسماء و آنچه نمیدانم
من شر ما خلق - از شر چیزی که پیدا کرده - و ذرأ - و پراگنده گردانید - و برأ - و برانگیخت و پیدا آورده از کتم
عدم این سه لفظ نزدیک اند در معنی با اندک تفاوت در حواشی در تفسیر برأ نوشته و جدا گردانید مخلوقات
را از نقصان و تفاوت و رانچه تقاضا کرد حکمت - رواه مالک - وعن مسلم بن ابی بکرة - تابعی ثقه است
قال - گفت - کان ابی یقول فی دبر الصلوة - گفت بود پدر من که میگفت در پس نماز - اللهم انی اعوذ بک
من الکفر والفقر وعذاب القبر فکنت اقولهن - پس بودم من هم میگفتم این کلمات را - فقال ای بنی عمن اخذت
هذا - ای پسرک من از که گرفته تو این را - قلت عنک - گفتم گرفته ام از تو و از اینجا معلوم میشود که دعا و اوراد
و اذکار اخذ از مشائخ مستحسن ست - قال ان رسول الله - گفت پدر من بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم کان یقولهن فی دبر الصلوة - بود که میگفت این کلمات را در پس نماز - رواه النسائی والترمذی
الا انه لم یذکر - مگر آن ست که ترمذی ذکر نکرده است این لفظ را که - فی دبر الصلوة وروی احمد لفظ الحدیث
و روایت کرده است احمد لفظ حدیث را الی ذکر قصهٔ پدر و پسر - وعنده - و نزد احمد این چنین ست که -

ی دہم کل بعلوا ہ - نیز باوت لفظ کل وظاہر آن ست کہ در روایت نسائی نیز ہمین مرادست و عن ابی سعید
رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - گفت ابو سعید خدری شنیدم آنحضرت را کہ میگفت
اعوذ باللہ من الکفر والدین - پناہ میجویم بخدا از کفر و وام - فقال رجل - پس گفت مردے - یا رسول اللہ تعدل
الکفر بالدین آیا برابر میکنی و ذکر میکنی کفر را با وام - قال نعم - گفت آنحضرت آرے برابری کنم این ہر دو را و وجہ آن ذکر
نمودہ و جہتش آن ست کہ مردم بسبب وام دروغ میگویند و خلاف وعدہ میکنند و این از صفات کافران و
منافقان ست چنانچہ در احادیث آمدہ است - و فی روایۃ - و در روایتی این چنین آمدہ است - اللہم انی اعوذ بک
من الکفر والفقر - کہ کفر و فقر برابری نہادہ و معادلہ کردہ - قال رجل ایعدلان - گفت مردے آیا برابر ساختہ
برابر کردہ میشوند کفر و فقر - قال نعم - گفت آنحضرت آرے برابر اند زیرا کہ فقر گاہی بکفر میکشد اگر فی صبر
کند و چیزے بگوید یا بکند کہ مستلزم کفر ست - رواہ النسائی -

باب جامع الدعاء

انچہ در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا باستعاذہ و مخصوص اند باوقات و احوال و این باب
در ذکر ادعیہ کہ جامع اند مقاصد و مطالب را و مخصوص نیستند بوقتی و حالی یا مراد ادعیہ است کہ جامع اند معانی
کثیرہ را در الفاظ مثل جوامع الکلم

الفصل الاول عن ابی موسی الاشعری رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یدعو بہذا الدعاء
روایت ست از ابی موسی اشعری کہ آنحضرت علیہ السلام دعا میکرد باین دعا اللہم اغفرلی خطیئتی - خداوندا بیامرز برائے مرا
گناہان مرا - وجہلی - و نادانی مرا یعنی بحکم نادانی اگر کارے کردہ باشم - و اسرافی - و بیامرز اسراف مرا
و از حد در گذشتن مرا و اسراف ضد قصد کہ بمعنی میانہ روے کردن ست در ہر چیزے - فی امری - در کار کردن
و اسراف کردن من در کار من - و ما انت اعلم بہ منی - و بیامرز مرا چیزے یعنی گناہان کہ تو داناتری بدان از من
اللہم اغفرلی جدی و ہزلی و خطائی و عمدی - جد بالکسر درستی و کوشیدن بکار ضد ہزل و ہزل بیہودہ گفتن
و خطائی قصد و نادانستہ کارے کردن و عمد ضد وی ست - وکل ذلک عندی - و ہمہ این اقسام نزد من ست
این تواضع و ہضم نفس و تضرع ست از آن حضرت بجناب عزت و کبریائے حق و در حقیقت این تعلیم ست امت را
کہ این چنین استغفار کنند و توجیہات دیگر کہ در قول وے تعالی لیغفرلک اللہ گفتہ اند نیز جاری ست - اللہم
اغفرلی ما قدمت و ما اخرت - خداوندا بیامرز مرا چیزے کہ پیش کردہ ام از گناہان و چیزے کہ پس کردہ ام کنایت
از جمیع گناہان با قطع نظر از معنی پیش و پس یا مراد پیش از نبوت و بعد از وے ست یا اعتبار کردہ شود فیہما بعضی
از گناہان بہ بعض چہ گناہان کہ واقع میشود بعضی پیشتر از بعضی واقع میشود و بعضی پستر یا مراد بما آخرت گناہان آئندہ

بوقوع نیامده مراد غفران آنهاست بر تقدیر وقوع - وما اسررت وما اعلنت - وچیزیکه نهان کرده ام از گناهان
وچیزیکه آشکارا کرده ام از گناهان - وما انت اعلم به منی - وچیزیکه تو داناتری بآن از من -
انت المقدم وانت المؤخر - توئی پیش کننده هر کسی را که خواهی بتوفیق وقرب درگاه خود وتوئی پس
افگننده هر کرا خواهی وتحقیق این معنی در باب اسماء الله معلوم شد - وانت علی کل شیء قدیر وتو بر
هر چیزی قادری - متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری - خداوندا نیک گردان برای من دین مرا که آن نگاهداشت کار من
است زیرا که عصمت در نفس وبال وعرض بدین حاصل میشود وباعث بر عصمت از ذنوب وامان از عذاب آخرت ایمان
کامل است - واصلح لی دنیای التی فیها معاشی - ونیک گردان برای من دنیای مرا که در وی زیست وزندگانی
من است - واصلح لی آخرتی التی فیها معادی - ونیک گردان برای من آخرت مرا که در وی بازگشت وجای
قرار من است وصلاح نیکی ضد فساد واصلاح دنیا بحصول کفاف است از وجه حلال تا تمام گردد بآن امر معیشت و
حاصل گردد عون بر طاعت وسلامت از آفاتی که موجب خلل وتشویش در وقت گردد واصلاح آخرت توفیق
بچیزیست که سبب نجات از عذاب وفوز بسعادت آن جهان بود - واجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر - وبگردان
حیات را سبب زیادتی برای من در هر نیکی که بجا آرم وکارهای خیر بسیار کنم وخود کار خیر سبب زیادتی حیات
وبرکت در آن است - واجعل الموت راحة لی من کل شر - وبگردان موت را سبب آسایش ورهائی مرا
از هر بدی یعنی اگر فتنه پیدا گردد که باعث بر ارتکاب گناه وبیرون آمدن از دین واحکام ایمان گردد ویرا
مرا پیش از آنکه در بلا افتم اشارت بقول وی صلی الله علیه وسلم واذا اردت بقوم فتنة فتوفنی غیر مفتون رواه مسلم
وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اللهم انی اسألک الهدی
خداوندا میخواهم از تو راه راست - والتقی - وپرهیزگاری - والعفاف - وباز داشتن از آنچه حلال نیست
ومحمود نیست مانند سوال کردن وخوار شدن فی الصراح عفت پارسائی وباز ایستادن از حرام واز سوال - والغنی
وتوانگری بمال وبدل اصل توانگری دل است وبی نیازی از ما سوای حق - رواه مسلم وعن علی رضی الله
عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم قل - گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت مرا آنحضرت علیه السلام بگو -
اللهم اهدنی - خداوندا راه راست نما - وسددنی - وبراست گردان مرا فی الصراح سداد وبستی کردار وگفتار
واذکر بالهدی - ویاد کن وتصور کن در معنی هدایت - هدایتک الطریق - بیاد افگندن نمودن تو راه راست را چنانکه راهی
میباشد راست وبیانحراف وانحنا - دیگر چیزی یعنی چون بگوئی اللهم اهدنی این معنی را در دل بگذران این تشبیه وتفهیم
معقول است بمحسوس - والسداد سداد السهم - ویاد کن در طلب راستی راستی تیر را یعنی چنانچه تیر راست کن مرا -

رواہ مسلم - وعن ابی مالک الاشجعی عن ابیہ - روایت میکند از پدر خود رضی اللہ عنہ - قال کان الرجل اذا اسلم
علمہ النبی گفت بود مرد چون اسلام می آورد تعلیم میکرد او را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم الصلوٰۃ - نماز را - ثم امرہ ان
یدعو بہولاء الکلمات - پس امر میکرد او را کہ دعا کند باین کلمات - اللہم اغفرلی وارحمنی واہدنی وعافنی وارزقنی
رواہ مسلم وعن انس - قال کان اکثر دعاء النبی - گفت انس بود بیشتر دعا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اللہم آتنا
فی الدنیا حسنۃ وفی الآخرۃ حسنۃ وقنا عذاب النار - این دعا جامع خیرات وحسنات ست طالب صادق اگر در وقت
حضور مناجات در خلوت وصفاے باطن ہر یکے از افراد حسنات دنیا وآخرت ظاہر وباطن را تصور نمودہ در
خواہد داند کہ چہ ذوق وجمعیت ونورانیت وسعادت در کار روے کند واشرف واجل افراد آن ست کہ مراد
بحسنہ دنیا اتباع وتحصیل کمال آنحضرت را باشد وبحسنہ آخرت حصول رویت جمال وے صلی اللہ علیہ وسلم
ودر رویت حق سبحانہ وتعالیٰ در انجا اتم واکمل ست اللہم ارزقنا - متفق علیہ

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یدعو ویقول -
بود آنحضرت کہ دعا میکرد ومیگفت - رب اعنی - پروردگارا یاری دہ مرا بر دشمنان من در دین ودنیا از
نفس وشیطان وجن وانس - ولا تعن علی - ویاری مدہ ایشان را بر من - وانصرنی ولا تنصر علی - وفتح وظفر دہ
مرا بر ایشان ومدہ بر من ایشان را ونصر نیز بمعنی یاری دادن ست وحمل بر اثر ونتیجہ آن کردیم تا مغایر شود
باعانت ودر غیراع نصر بمعنی عطا نیز گفتہ - وامکر لی ولا تمکر علی - ومکر کن با اعداے من وبجہت یاری دادن من ومکر کن
بر من مکر بمعنی خدا [illegible] است ومراد بمکر خدا فرستادن بلا بر اعداے دین از انجا کہ گمان ندارند چنانکہ در معنی استدراج
گفتہ اند فی [illegible] - واہدنی ویسر الہدی لی - وراہ است نما مرا وآسان گردان
راہ راست [illegible] - وانصرنی علی من بغی علی - ونصرت دہ مرا بر کسے کہ ستم کند بر من - رب اجعلنی لک شاکرا
اے پروردگار من بگردان مرا شکر گویندہ تا ابد تا نعمتہا [illegible] شود - لک ذاکرا - بگردان مرا ذکر کنندہ مر ترا در ہمہ
احوال - لک راہبا - بگردان مرا ترسندہ مر ترا این ترس ہیبت وتعظیم ست کہ باعث بر انقیاد وامتثال امر است
نہ وحشت ونفرت کہ باعث بر فرار وفراق بود ودر روایات دیگر شکارا وذکارا ورہابا بالصیغۂ مبالغہ واقع شدہ
لک مطواعا - بسیار طاعت وفرمانبرداری کنندہ مر ترا - لک مخبتا - تواضع وفروتنی کنندہ مر ترا وخبت در اصل
زمین پست نرم ریگناک - الیک اواہا منیبا - آہ ونالہ کنندہ وتوبہ کنندہ در ہر چہ آرزدہ بسوے تو واواہ بتشدید
واو کثیر التاوہ از ذنوب وہر کلامیکہ کہ دلالت بر حزن کند آنرا تاوہ گویند واواہ یقین کنندہ ودعا مہربان ونرم
دل ونقیہ ومومن وفروتنی کنندہ را نیز گویند - رب تقبل توبتی - خداوندا بپذیر توبہ مرا - واغسل حوبتی -
بفتح حاء وبضم آن وبشوے گناہ ونیزہ مرا - واجب دعوتی - وقبول کن دعاے مرا - وثبت حجتی - وبرجا ونگاہ دار

دلیل وحجت مرا۔ وسدد لسانی۔ وراست ودرست گردان زبان مرا۔ واهد قلبی۔ وراه راست نما دل مرا۔
واسلل سخیمة صدری۔ وبکش سیاهی دل مرا تا از غل وحقد وحسد وسائر صفات ذمیمه صفیه وپاک گردد۔ رواه الترمذی
وابوداود وابن ماجه۔ وعن ابی بکر رضی قال قام رسول الله۔ گفت ابوبکر رضی الله عنه که استاد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم علی المنبر۔ بر منبر۔ ثم بکی۔ پس گریست۔ فقال۔ پس گفت۔ سلوا الله العفو والعافیة۔ بخواهید از خدا
عفو از گناهان وسلامت از فتنه وبلا۔ فان احدا لم یعط بعد الیقین خیرا من العافیة۔ زیرا چه هیچ یکی را داده نشده
بعد از یقین ایمانی نعمتی بهتر از عافیت وگویا گریه آنحضرت به سبب توقع فتن وابتلا در امت بود از جهت قتال
وشهوات وحرص وغفلت وتقصیرات وسائر خصائل ذمیمه والله اعلم۔ رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی
هذا حدیث حسن غریب اسنادا۔ وعن انس رضی ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال۔ روایت
از انس که مردی آمد نزد آنحضرت پس گفت۔ یا رسول الله ای الدعاء افضل۔ کدام دعا فاضلتر وافزونتر است
در منفعت۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ سل ربک العافیة۔ سوال کن از پروردگار خود سلامت از آفات وبلیات
ظاهر وباطن۔ والمعافاة۔ وآنکه عافیت دهد ترا خدا تعالی از مردم وبگرداند از تو آزار ایشان را وازایشان آزار ترا
تا همه از شر یکدیگر سلامت باشند۔ فی الدنیا والآخرة۔ در دنیا وآخرت۔ ثم اتاه فی الیوم الثانی۔ پس آمد آنحضرت
را در روز دوم۔ فقال یا رسول الله ای الدعاء افضل فقال له مثل ذلک۔ پس گفت آنحضرت مر او را جواب
مانند آنکه در روز اول گفته بود۔ ثم اتاه فی الیوم الثالث فقال له مثل ذلک۔ پس آمد آنحضرت را در روز سوم
وهمان سوال کرد پس گفت آنحضرت مر او را مانند آن۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فاذا اعطیت العافیة والمعافاة
فی الدنیا والآخرة۔ پس چون داده شوی تو عافیت ومعافات را در دنیا وآخرت۔ فقد افلحت۔ پس به تحقیق
رستگاری وظفر یافتی تو۔ رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب اسنادا۔ وعن
عبد الله بن یزید الخطمی۔ بفتح خاء معجمه وسکون طاء مهمله نسبت بخطمه قبیله ایست از اوس صحابی است
هفده ساله بود که در حدیبیه حاضر شد۔ عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه کان یقول فی دعائه۔ روایت میکند
از آنحضرت که میگفت در دعای خود۔ اللهم ارزقنی حبک۔ خداوندا روزی کن مرا دوستی خود را۔ وحب من
ینفعنی حبه عندک۔ وروزی کن دوستی کسی را که سود کند مرا دوستی او نزد تو۔ اللهم ما رزقتنی مما احب۔ خداوندا
چیزی که روزی کرده تو مرا از آنچه دوست میدارم من۔ فاجعله قوة لی فیما تحب۔ پس بگردان آنرا سبب توانائی
مرا در آنچه دوست میداری تو یعنی چنانکه داده از مال وعافیت وسائر نعم دنیا باعث شکر وطاعت خود ساز۔
اللهم وما زویت عنی مما احب فاجعله فراغا لی فیما تحب۔ خداوندا چیزی که قبض کرده ودور کرده از من از آنچه دوست
میدارم از اشیا که نکرده پس بگردان او را سبب فراغ در چیزی که دوست میداری تو تا بفراغ بال بی موانع

وصوا فیض مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنکہ اگر خیرے از دنیا دہی توفیق شکر آن بدہ تا از اغنیاے شاکر باشم واگر
منع کنی و نہی مرا ازان فارغ دار دل مرا ازان و غیر متعلق بآن تا از فقراے صابر باشم۔ رواہ الترمذی وعن ابن عمر
رضی اللہ عنہما قال قلما کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقوم من مجلس حتی یدعو بہؤلاء الدعوات لاصحابہ۔ کم بود
آنحضرت کہ می استاد از مجلس تا آنکہ دعا میکرد باین دعاہا مریاران خود را نیز کہ ایشان داخل اند دران یا برای
تعلیم ایشان اللہم اقسم لنا من خشیتک ما تحول بہ بیننا و بین معاصیک۔ خداوندا بخش و بہرہ دہ مارا از ترس خود
چیزے کہ حائل شود بآن قسم از خشیت میان ما و میان گناہان تو یعنی چون قصد گناہ کنیم ترس تو درمیان
آید و باز دارد کہ گناہ کنیم۔ ومن طاعتک ما تبلغنا بہ جنتک۔ وبخش و دہ از طاعت و فرمانبرداری خود چیزے کہ
برسانی مارا بسبب آن طاعت بہشت خود را۔ ومن الیقین ما تہون بہ علینا مصیبات الدنیا۔ و بدہ از یقین
چیزے کہ آسان گردانی بآن یقین بر ما مصیبتہاے دنیا را و مصیبت تفریط و تنگی و اندوہ رسیدہ بہ کسے
ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوتنا۔ وبہرہ مند گردان مارا بشنوائیہا و بینائیہاے ما و بقوت و توانائی ما و یعنی
سرایت قوی ما الصحیح تا شامل جمیع قوت کہ اندر حواس خواند۔ ما احییتنا۔ تا آنکہ زندہ داری مارا۔ واجعلہ الوارث منا
و بگردان آن بہرہ مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از رفتن ما از عالم زیرا کہ وارث مردہ کسی بود
کہ بعد از وے باقی بود مراد ابقاے حسن صحت بخیرات ست یا گردان مذکور را کہ اسماع و ابصار و قوی باشد وارث
یعنی باقی تا وقت موت یعنی تا آخر حیات اعضا و حواس ما را سلامت دار۔ واجعل ثارنا علی من ظلمنا۔
و بگردان کینہ کشی مارا بر کسی کہ ظلم کردہ بر ما یعنی قادر گردان مارا کہ از ظالمان کینہ کشیم یا از جانب ما تو کینہ کشی بی آنکہ
ما کشیم و گفتہ اند کہ معنی این عبارت این ست کہ کینہ کشی مارا مقصور بر ظالم ساز کہ تعدی و تجاوز نکنیم در کینہ کشی
بغیر ظالم چنانکہ در جاہلیت میکردند کہ از متعلقان ظالم نیز کینہ میکشیدند و ہر کرا از قبیلہ و خویشان وے می یافتند
می کشتند و میزدند۔ وانصرنا علی من عادانا۔ و یاری و ظفر دہ مارا بر کسی کہ دشمن دارد مارا از اعداے دین و دنیا۔ ولا تجعل مصیبتنا فی
دیننا۔ و مگردان مصیبت مارا در دین ما۔ ولا تجعل الدنیا اکبر ہمنا ولا مبلغ علمنا۔ و مگردان دنیا را بزرگتر اندوہ و اندیشہ ما و نہ محل رسیدن
علم ما کہ تمام و کمال در فکر دنیا و اہتمام مہمات آن باشیم و اکبر از جہت آن گفت کہ ہیچ کس بی اندیشہ دنیا کہ ضروری باشد از طعام و شراب
و لباس خالی نیست۔ ولا تسلط علینا من لا یرحمنا۔ و مسلط مکن بر ما بقہر و غضب کسی را کہ مہربانی نکند بر ما۔ رواہ الترمذی
وقال ہذا حدیث حسن غریب۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول
اللہم انفعنی بما علمتنی۔ خداوندا سود مند گردان مرا بچیزے کہ تعلیم کردہ مرا یعنی توفیق دہ کہ عمل بآن کنم۔ وعلمنی ما ینفعنی
وتعلیم کن مرا چیزے کہ سود کند اشارت ست بآنچہ وارد شدہ است کہ ہر کہ عمل کند بآنچہ دانستہ است بدہد او را
علمی کہ ندانستہ است چنانچہ فرمود۔ وزدنی علما۔ و زیادہ گردان مرا علم را۔ الحمد للہ علی کل حال۔ شکر مر خداے را

در حال نعمت وبلا وشدت ورخا كه هيچ حال خالي از لطف نيست ظاهر يا خفي واقلش آن ست كه زياده ازين بلا نيست
ودرين دليل ست بر آنچه بعضي عرفا گفته اند كه وظيفه در بلا نيز شكر ست بلاحظه لطف خفي وتضمن آن جزا وثواب آخرت
را وحصول تعرف بصفات قهريه جلاليه وليكن نظر بضعف طبيعت وبشريت اقتصار بر صبر كرده اند - واعوذ
بالله من حال اهل النار - وپناه ميجويم بخدا از حال اهل دوزخ اشارت ست بشكر نعمت ايمان كه متضمن تمامه
نعم ست اگر فرضا تمامه بلاها در دنيا باشد نجات از آتش دوزخ در آخرت بس ست ومستوجب شكر ست
رواه الترمذي وابن ماجه وقال الترمذي هذا حديث غريب اسنادا وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال
كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا انزل عليه الوحي - بود آنحضرت وقتي كه فرو فرستاده ميشد بر وے وحي يسمع عند
وجهه دوي كدوي النحل - شنيده ميشد از جانب روے وے مانند آواز زنبور دوي بفتح دال وكسر واو وتشديد يا
آواز وروے الريح وزنش بادو آواز رعد را ميگويند وهم چنين دوے نحل ظاهر اين دوي يا آواز وحي بود كه
مي شنيدند آن را صحابه ومنكشف نميشد بر ايشان انكشاف تام ونمي فهميدند آنچه مي شنيدند چنانكه از كسي دور وقتي
مي شنوند ونمي فهمند يا آوازے بود كه مي شنيدند از ان حضرت از سختي نفس وے صلى الله عليه وسلم از ثقل وحي
واول ظاهرتر ست زيرا كه وصف كرده شده است وحي كه گاهي مانند آواز جرس بود - فانزل عليه يوما - پس
فرو فرستاده شد وحي بر وے روزي - فمكثنا ساعة - پس درنگ كرديم ساعتي - فسري عنه - پس كشاده شد
ودور كرده شد آن حالت وحي از وے كه عارض شده بود واصل تسرية كشاده شدن اندوه - فاستقبل القبلة
پس روے آورد آنحضرت قبله را - ورفع يديه - وبرداشت هر دو دست خود را - وقال - وگفت آنحضرت -
اللهم زدنا ولا تنقصنا - خداوندا زياده گردان مرا نعمتهاے دنيا وآخرت وكم مگردان - واكرمنا ولا تهنا - وگرامي دار
مارا واهانت مكن مارا بهوان ومهانت خواري وسبك داشتن واهانت تنگ داشتن وسهل انگاشتن - واعطنا ولا تحرمنا - وبده
مارا خير دنيا وآخرت ومحروم مگردان وحرمان وحرم نوميد كردن كسے را از چيزے - وآثرنا ولا تؤثر علينا - وبرگزين
مارا بر اعداے دين وبرمگزين بر ما ايشان را - وارضنا وارض عنا - وراضي گردان مارا از خود يعني چندان ده
كه راضي شويم وراضي شو از ما يعني توفيق كار ده كه سبب رضاے تو باشد رضا خشنود شدن وپسنديدن
ثم قال - پس گفت آنحضرت - انزل علي عشر آيات من اقامهن دخل الجنة - فرو فرستاده شده بر من ده آيت
هر كه بپا دارد آنها را وعمل كند بهان در آيد بهشت را - ثم قرأ - پس تر خواند آنحضرت اين آيت را - قد افلح
المؤمنون حتى ختم عشر آيات - تا آنكه تمام كرده آيت را از اول اين سوره - رواه احمد والترمذي -

الفصل الثالث

عن عثمان - بن حنيف - بضم حاي مهمله وفتح نون وسكون تحتانيه صحابي ست
از اشراف انصار معدود ست در اهل كوفه - قال ان رجلا ضرير البصر اتى النبي - گفت بدرستيكه مردي

نابینا آمد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال ادع اللہ ان یعافینی - پس گفت دعا کن خدا را کہ عافیت دہد و شفا بخشد
مرا یعنی از نابینائی - فقال ان شئت دعوت وان شئت صبرت - پس گفت آنحضرت اگر میخواہی دعا میکنم و اگر میخواہی
صبر میکنی - فہو خیر لک - پس صبر کردن تو بر نابینائی بہتر ست مر ترا بجہت ثواب آخرت زیرا کہ ثواب آن بہشت ست
در حدیث آمدہ است کہ فرمود حق تعالیٰ چون مبتلا گردانم من بندۂ خود را بدو چشم وے دیدہ صبر کند عوض آن
بہشت دہم بوے - قال فادعہ - پس گفت آن مرد عافیت میخواہم پس دعا کن خدا را و این از جہت اضطرار
و عدم تصبر و اختیار او بود مر ثواب را و لہٰذا آنحضرت راضی نشدہ از وے و بنفس شریف متقید بدعا نشد
و ہم او را فرمود کہ دعا کند و لیکن چون مضطر دید دعا تلقین کرد مر او را و خود را شفیع و وسیلۂ استجابت ساخت
چنانکہ میفرماید - قال - گفت عثمان بن حنیف - فامرہ ان یتوضأ فیحسن الوضوء - پس امر کرد آنحضرت آن مرد را
کہ وضو کند پس نیک کند وضو را برعایت شرائط و آداب و اسباغ و اکمال - ویدعو بہذا الدعاء - و دعا کند باین
دعا - اللہم انی اسألک واتوجہ الیک - خداوندا بدرستیکہ من سوال میکنم و در بسوے تو می آیم - بنبیک محمد
بوسیلۂ پیغمبر تو کہ نام پاک وے محمد ست - نبی الرحمۃ - کہ پیغمبر رحمت ست و او را رحمۃ للعالمین فرستادہ و نبی الرحمۃ
یکی از نامہاے آنحضرت ست - انی توجہت بک الی ربی - بدرستیکہ من روے آوردم بوسیلۂ تو بسوے
پروردگار خود و خطاب بآنحضرت ست و در بعضی روایات صریح آمدہ کہ یا محمد انی توجہت بک الی ربی لیقضی لی
فی حاجتی ہذہ - تا حکم کند براے من در حاجت من کہ این ست و زیادت کلمہ فی چنانکہ در قول وے سبحانہ است
واصلح لی فی ذریتی - اللہم فشفعہ فی - خداوندا پس قبول کن شفاعت او را در حق من - رواہ الترمذی وقال ہذا
حدیث حسن صحیح غریب وعن ابی الدرداء - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان من دعاء داؤد
یقول - بود از جملہ دعاے داؤد پیغمبر علیہ السلام این کہ میگفت - اللہم انی اسألک حبک وحب من یحبک -
خداوندا من میخواہم دوستی ترا و دوستی کسی را کہ دوست میدارد ترا - والعمل الذی یبلغنی حبک - و میخواہم
کاری را کہ برساند مرا دوستی ترا - اللہم اجعل حبک احب الی من نفسی ومالی واہلی - خداوندا بگردان دوستی ترا
دوست تر بسوے من از دوستی نفس من و از مال من و کسان من - ومن الماء البارد - و از آب سرد و در بعضی
روایات الی العطشان زیادہ کردہ یعنی از آب سرد نزد تشنہ - قال وکان رسول اللہ - گفت ابو درداء و بود پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم اذا ذکر داؤد یحدث عنہ یقول - چون ذکر میکرد داؤد علیہ السلام را در حالیکہ حکایت میکرد
از وے میگفت - کان اعبد البشر - بود داؤد بندگی کنندہ ترین آدمیان یعنی در زمان خود - رواہ الترمذی
وقال ہذا حدیث حسن غریب وعن عطاء بن السائب عن ابیہ قال - عطاء کہ از ثقات تابعین ست
روایت میکند از پدر خود سائب کہ صحابی ست کہ گفت - صلی بنا عمار بن یاسر صلوٰۃ - بگذارد با عمار بن یاسر نماز را

یعنی را امامت میکرد مارا - فاوجز فیہا - پس کوتاہی کرد دران نماز یعنی قراءت دراز نخواند یا دعا بسیار نکرد چنانکہ سیاق
حدیث ناظر دران ست - فقال لہ بعض القوم - پس گفتند عمار را بعضی ازین گروہ کہ با وے نماز گزاردند - لقد خففت
او اوجزت الصلوٰۃ - ہر آئینہ بتحقیق سبک گردانیدی و کوتاہ کردی نماز را - فقال اما علی ذلک - پس گفت عمار اما بر
فلان نیست بر من موجب نقصان این تخفیف و ایجاز - لقد دعوت فیہا بدعوات - بتحقیق دعا کردم درین نماز بدعاہا
سمعتہن من رسول اللہ - شنیدہ ام آن دعاہا را از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - ظاہر آن ست کہ این دعاہا را
در تشہد خواندہ باشد احتمال دارد کہ در استفتاح خواندہ باشد و این جواب بر تقدیری ست کہ مراد ایجاز در قراءت
باشد بان معنی ست کہ گفت اگرچہ ایجاز در قراءت کردہ ام ولیکن تطویل دعا جبر نقصان آن نمودہ ام و اگر
ایجاز در دعا باشد ظاہر ست یعنی من دعائیکہ از حضرت شنیدہ ام خواندہ ام دیگر سخن چیست نافہم - فلما قام
تبعہ رجل من القوم - پس ہنگامیکہ برخاست عمار پیروی کرد او را مردے از قوم و در پے او رفت - ہو ابی
یگوید عطاء آن مرد پدر من بود سائب - غیر انہ کنی عن نفسہ - جز آنکہ وے کنایت کرد از نفس خود و صریح نگفت کہ من
در پے او رفتم - فسالہ عن الدعاء - پس پرسید آن مرد کہ پدر من باشد عمار را از آن دعا - ثم جاء فاخبر
القوم - بعدہ آمد پس خبر داد بآن دعا قوم را و دعا این ست - اللہم بعلمک الغیب - خداوندا سوال میکنم ترا بحق
دانستن تو غیب را کہ پوشیدہ است بر جز تو - وقدرتک علی الخلق - و بقدرت و توانائی تو بر خلق کہ ہر چہ خواہی بیافرینی
و ہر حکمی کہ خواہی برانی - احینی ما علمت الحیوۃ خیرا لی - زندہ دار مرا تا آنکہ دانی زندگی را بہتر و لائق تر برائے من
و توفنی اذا علمت الوفاۃ خیرا لی - و بمیران مرا وقتی کہ دانی مردن مرا بہتر و مصلحت تر برائے من - اللہم اسألک
خشیتک فی الغیب والشہادۃ - خداوندا سوال میکنم از تو ترس ترا در نہان و آشکارا - واسألک کلمۃ الحق فی الرضا
والغضب - و سوال میکنم ترا سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی حالت رضائے خلق و غضب ایشان
یعنی حق بگویم خواہ خلق راضی باشند خواہ ناراض چنانکہ گفتہ اند قل الحق وان کان مرا یا مراد آن ست کہ در رضا
راضی باشم از خلق یا در خشم باشم بر ایشان نہ چنانکہ ثنا گویم و دشنام دہم ایشان را اگر راضی باشم از ایشان و بد گویم
و نکوہش کنم اگر ناراض باشم چنانکہ عادت عوام خلق ست - واسألک القصد فی الفقر والغنی - و سوال میکنم
از تو میانہ روی در فقیری و توانگری کہ نہ بسیار فقیر باشم بسختی و اضطرار کشم و نہ بغایت توانگر کہ اسراف
و اسراف کنم و گفتہ اند کہ کفاف افضل ست از فقر و غنا - واسألک نعیما لا ینفد - و سوال میکنم از تو نعمتی کہ ہرگز
نشود و آن نعمت بہشت باشد یا نعمت دنیا کہ آثار خیر او تا ابد باقی ماند - واسألک قرۃ عین لا تنقطع - و سوال میکنم
ترا قرۃ عینی کہ گسستہ و فانی نگردد مراد بقائے اولاد ست بعد از وے چنانکہ در قرآن مجید مذکور ست ربنا ہب
لنا من ازواجنا وذریاتنا قرۃ اعین یا نماز و ادامت قراءت آن چنانکہ فرمودہ است و جعلت قرۃ عینی

فی الصلوة وقرة عین یعنی خنکی چشم وقرار روے ودیده بدیدن محبوب خنک گردد وقرار یابد وجیب ور است نه بنید
واسالك الرضا بعد القضاء - وسوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضا - واسالك برد العیش بعد الموت -
وسوال میکنم ترا سردی زندگانی وآسایش بعد از مردن - واسالك لذة النظر الی وجهك - وسوال میکنم ترا لذت
دیدن بروے تو اگر دیدن بچشم سر اوست آن در آخرت خواهد بود واگر بدیده دل ست هم در دنیاست -
والشوق الی لقائك - وسوال میکنم آرزومندی بسوی لقای تو که کنایت از موت ست - فی غیر ضراء مضرة - در غیر
حالت سخت که زیان کننده است این متعلق ست بشوق لقا - ومراد آن ست که شوقے میخواهم که زیان
نکند در سیر وسلوک من واستقامت من بر طریق ادب ورعایت احکام زیرا که گاهی شوق بدان میکشد که
زیان میکند ونغلبه حال وطغیان سکر وهمچنین ست مراد بقول وے که فرمود - ولا فتنة مضلة - ونه آزمایش
وابتلاے گمراه کننده واین متعلق ست باچیزی که در بالا مذکور ست تا همه را شامل باشد یعنی زنده دار مرا باین نعمتهای
مذکوره وحال بودن من بر غربتی که در ان صبر نکنم وشکر نگزارم - اللهم زینا بزینة الایمان - خداوندا آراسته گردان
ما را به آراستگی ایمان - واجعلنا هداة مهتدین - وگردان ما را راه نماینگان براه راست روندگان یعنی چنانکه
دیگران را راه نمایم خود نیز براه راست روم وانقبیل لم تقولون ما لا تفعلون نباشیم رواه النسائی - وعن ام سلمة
رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر الفجر - ودر بعضی نسخ وبر صلوة الفجر بود آنحضرت که میگفت
در پس نماز بامداد - اللهم انی اسالك علما نافعا - خداوندا من سوال میکنم ترا علم سود کننده - وعملا متقبلا - وعملی
قبول کرده شده - ورزقا طیبا - ورزقی پاک یعنی حلال ذکر صلوة الفجر اتفاقی ست یا راوی درین وقت شنیده
که میخواندند یا تخصیص بصلوة فجر حکمة آن ست که ابتداء نهار ووقت ظهور آثار علم وعمل وحصول رزق ست
والله اعلم - رواه احمد وابن ماجه والبیهقی فی الدعوات الکبیر - وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال دعاء
حفظته من رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ادعه - گفت ابو هریره که دعائی ست که یاد گرفته ام از آنحضرت
که ترک نمیکنم آنرا - اللهم اجعلنی اعظم شکرك - خداوندا گردان مرا که بزرگ دارم وبزرگ کنم شکر نعمتهاے ترا
واعظم را از اعظام وتعظیم بر دو ضبط کرده اند - واکثر ذکرك - وبسیار گویم ذکر ترا واکثر را نیز بهمان دو وجه تصحیح نموده اند
واتبع نصحك - وپیروی کنم نصیحت ترا - واحفظ وصیتك - ونگاه دارم اندرز ترا نصیحت در اصل خالص
شدن عسل ناصح میگویند شهد خالص را یعنی براه صدق وخلوص تو روم در اداے حقی که ترا ست بر من و
نگاهداشت وصیتی که تو کرده در حفظ حقوق بعضی گفته که نصح ووصیت در حدیث قریب اند در معنی - رواه الترمذی
وعن عبد الله بن عمرو قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اسالك الصحة - ظاهر آن ست
که مراد صحت بدن ست - والعفة - وپارسائے وباز ایستادن از حرام وسوال - والامانة - ودر اموال مردم

یا در جمیع حقوق شرعی ـ وحسن الخلق ـ ونکو خوئی ـ والرضا بالقدر ـ وخشنودی بتقدیر
وعن ام معبد رضی الله عنها ـ نام دو زن ست هر دو صحابیه یکے آنکه آن حضرت در سفر هجرت در منزل
وے نزول فرمود دوم بنت کعب بن مالک وظاهر آن ست که مراد اینجا این باشد والله اعلم ـ
قالت سمعت رسول الله ـ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ـ میگفت ـ اللهم طهر قلبی
من النفاق ـ خداوندا پاک گردان دل مرا از نفاق وصفات وعلامات آن ـ وعملی من الریاء ـ و
پاک گردان عمل مرا از ریا یا خویشتن را به نیکی به خلق نمودن ـ ولسانی من الکذب ـ وپاک گردان زبان مرا
از دروغ ـ وعینی من الخیانة ـ وچشم مرا از بی دیانتی که نظر حرام باشد فی الصراح خیانت ناراستی وکم کردن حق کسی
فانک تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور ـ پس بدرستیکه تو میدانی نظر را که خیانت کنند چشمها ست در نظر حرام و
چیزے را که می پوشند سینها از شهوات ومعاصی واز ابن عباس در تفسیر خائنة الاعین مروی ست که مثلا جماعتے
از مردان نشسته اند ناگاه زنی از پیش ایشان گذشت واز شرم یکبارگی نگاه بآن نکردند چون چشمها غافل یابند مردی
درین میان چشم بردارد وبدزدیده بوے نگاه کرد ـ رواهما ـ روایت کرد این هر دو حدیث را ـ البیهقی فی الدعوات
الکبیر ـ وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد رجلا من المسلمین قد خفت ـ روایت ست از انس
که آن حضرت عیادت کرد مردے را از مسلمانان که بتحقیق ضعیف شده بود چنانکه آواز وے شنیده نمیشد خفت پستی
وآرامیدن آواز خفت المیت میگویند وقتیکه خاموش گردد ومنقطع شود کلام او ـ فصار مثل الفرخ ـ پس گشته بود
مانند چوزه مرغ ـ فقال له رسول الله ـ پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هل کنت تدعو الله بشیء
او تسأله ایاه ـ آیا بوده تو که دعا میکردی ومیخواستی خدا را بچیزے از دعا یا سوال میکردی ومیخواستی از خدا
چیزے را بکلمه او احتمال شک دارد وتنویع هر دو ـ قال نعم کنت اقول ـ گفت آن مرد آرے بودم من که دعا وسوال
میکردم ومیگفتم این را که ـ اللهم ما کنت معاقبی به فی الاخرة فعجله لی فی الدنیا ـ خداوندا عذابی که هستی تو عذاب کننده
من آن عذاب را در آخرت پس شتاب کن آن عذاب را برائے من در دنیا ـ فقال رسول الله ـ پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم سبحان الله لا تطیقه ـ عجب ست طاقت نمی آری تو عذاب خدا را ـ ولا تستطیعه ـ ونمی توانی
برداشتن آن را ـ افلا قلت ـ آیا پس چرا نگفتی این دعا را که ـ اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار قال فدعا الله به ـ گفت انس پس دعا کرد آن مرد خدا را باین قول ـ فشفاه الله ـ پس تندرستی
داد او را خدا به برکت این دعا ـ رواه مسلم ـ وعن حذیفة ـ رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا ینبغی للمؤمن ان یذل نفسه ـ نمی باید ونمی سزد مسلمان را که خوار وزبون گرداند نفس خود را ـ قالوا وکیف یذل
نفسه ـ گفتند صحابه وچگونه خوار میگرداند نفس خود را مسلمان ـ قال یتعرض من البلاء لما لا یطیق ـ گفت آنحضرت

خوار کردن مومن نفس را باین طریق ست کہ پیش می آید مر چیزے را از بلا کہ طاقت ندارد۔ رواہ الترمذی وابن ماجہ والبیہقی فی شعب الایمان وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب وعن عمر رضی اللہ عنہ قال علمنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قل گفت عمر بن الخطاب تعلیم کرد مرا آنحضرت گفت بگو۔ اللہم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی بخدا وندا بگردان نہان مرا بہتر از آشکارا ے من وظاہر مرا نیکو تر از باطن من۔ واجعل علانیتی صالحۃ۔ وبگردان آشکارا ے مرا نیک این را از برا ے آن فرمود کہ شاید سریرت بہتر از علانیہ بد باشد پس فرمود علانیہ صالح باشد وسریرت بہتر از ان اللہم انی اسئلک من صالح ما تؤتی الناس من الاہل والمال والولد۔ خدا وندا سوال میکنم ترا از نیک آنچہ تو میدہی مردم را از اہل ومال وولد۔ غیر الضال ولا المضل۔ کہ این اہل وولد ومال گمراہ وگمراہ کنندہ نباشد۔ رواہ الترمذی

تمام شد کتاب الدعوات بتوفیق واہب العطیات وتوالی ست اورا

کتاب المناسک

جمع منسک بفتح سین وکسران بمعنی مصدر وزمان ومکان ومشتق از نسک مثلثۃ النون وبضمتین بمعنی عبادت ونسک بمعنی ذبح نیز آید ونسیکہ ذبیحہ را گویند وغالب آمدہ استعمال وے در امور حج مر حج بفتح حا وکسر آن نقیضہ ہر دو وبہر دو وجہ خواندہ اند در قول وے سبحانہ تعالی وللہ علی الناس حج البیت وصحیح آن ست کہ فرضیت حج بعد از ہجرت ست وآنکہ از حج گزاردن آنحضرت پیش از ہجرت مروی ست بنا بر عادت قریش ست کہ در جاہلیت حج میکردند وجمہور بر آنند کہ در سال ششم از ہجرت ست وطائفہ میگویند کہ در سال نہم ست ودر ہمین سال حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بتجہیز اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن بسبب اشتغال بامر غزوات وتشیید احکام شریعت وتعلیم وفود میسر نشد پس ابابکر صدیق را امیر حاج ساختہ بمکہ فرستاد تا حج با مردم بگذارد ودر عقب ابی بکر صدیق علی مرتضی رض را فرستاد چون علی آنجا رسید ابو بکر گفت امیر ادامور علی گفت بل مامور وعلی مرتضی را برا ے مصلحت دیگر فرستادہ بودند کہ خواندن سورۃ توبہ ونقض عہد منافقین بود زیرا کہ عہد ونقض آن باہل بیت مرد مفوض مے باشد

الفصل الاول۔ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال خطبنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا ایہا الناس قد فرض علیکم الحج۔ اے مردمان بتحقیق فرض گردانیدہ شدہ است بر شما حج۔ فحجوا۔ پس بکنید حج را۔ فقال رجل اکل عام۔ پس گفت مردے کہ نام وی اقرع بن حابس بود آیا ہر سال حج کنیم۔ یا رسول اللہ۔ گویا این مرد قیاس کرد بغیر الفن دیگر کہ مکرر اند۔ فسکت حتی قالہا ثلثا۔ پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکہ گفت آن مرد این کلمہ را سہ بار فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ لو قلت نعم لوجبت۔ اگر میگفتم من آرے ہر آئینہ واجب میشد حج ہر سال۔ ولما استطعتم وہر آئینہ نمی توانستید کرد ظاہر آنحدیث دبان ست کہ احکام مفوض اند بآنحضرت چنانکہ مذہب بعضی ست ولہذا

در بعضی روایات آمده است که آن مرد فرمودند که تا دو بار جواب میدهم که قول عام ست بوحی باشد یا از پیش خود فافهم
ثم قال ذرونی ما ترکتکم - پس گفت آنحضرت بگذارید مرا بپرسید از من که چند ست و چون ست که مادامیکه ترک دهم
شما را و بیان نکنم که چند ست و چون ست یعنی هرچه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعدد وی عمل باطلاق آن کنید
و اگر بیان کنم که چندین بار کنید همچنان چند بار کنید زیرا که مرا برای بیان شرائع و رسانیدن احکام فرستاده اند
هرچه هست من خود بیان خواهم کرد و حاجت به سوال شما ندارد - فانما هلک من کان من قبلکم بکثرة سوالهم - پس هلاک
شدند آنکسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار پرسیدن ایشان - واختلافهم علی انبیائهم - و بسبب اختلاف
کردن ایشان بر پیغمبران ایشان چنانکه از قوم بنی اسرائیل منقول ست - فاذا امرتکم بشیء فاتوا منه ما استطعتم -
پس چون امر کنم من شما را بچیزے پس بیارید از آن و بکنید آنچه می توانید و در طاقت شما ست و این تاکید و مبالغه
است در اتیان مامور به و بذل طاقت مجهود در آن و با اشارت ست بتیسیر و رفع حرج چنانکه در نماز و ارکان
و شرائط وے و جز آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجاے آرد آنرا که تواند و این در امر ست اما در نهی
باید که احتیاط کرده شود در ترک آن و بذل مجهود نماید چندانکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود - واذا نهیتکم عن شیء فدعوه
چون نهی کنم و باز دارم شما را از چیزے پس بگذارید آنرا به تمام و کمال - رواه مسلم - وعنه قال سئل رسول الله صلی الله
علیه وسلم - پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای العمل افضل - کدام کار افزون تر ست در ثواب - قال ایمان بالله ورسوله - گفت
آنحضرت بهترین عمل ایمان آوردن بخدا و رسول خدا است - قیل ثم ماذا - گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر ست - قال
الجهاد فی سبیل الله - گفت بعد از ایمان فاضلتر کارزار کردن ست در راه خدا که فرض باشد - قیل ثم ماذا -
گفته شد پس کدام - قال - فرمود - حج مبرور - حج مقبول متفق علیه - بدانکه حج مبرور کدام ست گفته اند آنکه در وے
ارتکاب مناهی نکند و سمعه و ریا نباشد و این صحیح ست و اصح آن ست که مراد بدان حج ست که بدرگاه حق مقبول
افتد و اگرچه سبب قبول همان ست که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است گاهی قبول میکند از بنده و میگذارد
از تقصیرات وے و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور آن ست که بهتر از آنکه رفته است برگردد و باید راغب
در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی عود نکند تنبیه احادیث مختلفه در بیان افضل اعمال آمده و وجه توفیق اختلاف
جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائلین و مخاطبین ست چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت کردیم
فتذکر - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حج لله فلم یرفث ولم یفسق رجع کیوم ولدته امه - کسیکه
حج کند برای خدا نه برای ریا و اغراض دیگر پس رفث نکند و فسق نورزد باز گردد پاک از گناهان همچو پاک
بودن او از گناهان در روزی که زائیده است او را مادر او و مراد برفث بفتح را و فا جماع و فحش و سخن کردن
با زنان در جماع است و در نهایه گفته رفث منهی عنه آن ست که خطاب کرده شود با آن زن را و اگر بے شنیدن

زن گوید رفث نبود و مراد بفسوق خروج از حدود شرع ست بارتکاب حرام و در قرآن مجید نهی از جدال نیز کرده و مراد بجدال
جنگ و جدال با رفیقان و خادمان و دشنام کردن یکدیگر نیست و در حدیث ذکر آن نکرد گویا آنرا داخل فسوق داشت متفق علیه
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما۔ عمره تا عمره دیگر کفارت ست مر گناهان
را که واقع شده میان هر دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علما در اینجا مخصوص بصغائر داشته اند
و ظاهر آن ست که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارات از کبائر مخصوص بحج ست والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة۔ حج مبرور
نیست مر او را جزا مگر بهشت متفق علیه۔ وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان العمرة فی رمضان تعدل حجة۔ بدرستی که عمره بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن ست در ثواب و در بعضی روایات
آمده برابر حجی که همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گزارده و این مبالغه است بطریق الحاق ناقص بکامل چنانکه در تشبیهات
این واقع شده است متفق علیه۔ وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم لقی رکبا بالروحاء۔ وهم از ابن عباس ست
که آنحضرت پیش آمد سواری چند را و روحاء بفتح را و سکون واو و حای مهمله بنام جائی ست بر سه مرحله از مدینه مطهره۔
فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروه۔ قالوا المسلمون۔ گفتند مسلمانیم۔ فقالوا من انت۔
پس گفتند تو کیستی۔ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ گفت پیغمبر خدا ام۔ فرفعت الیه امرأة صبیا۔ پس برداشت
بسوی آن حضرت و پیش آورد زنی کودکی را۔ فقالت الهذا حج۔ پس گفت آن زن آیا مر این کودک را اگر
حج کند ثوابی و اجری ست با وجود آنکه بالغ نیست و حج بروی فرض نه۔ قال نعم ولک اجر۔ گفت آنحضرت آری
او را ثوابی هست و مر ترا هم که او را به بیداری و غمخواری میکنی اجری و ثوابی هست و صبی اگر در حالت
صبا حج کند واجب ست بروی حج چون بالغ گردد و همچنین بنده چون آزاد گردد اما فقیر اگر حج کرد از واجب واقع شود
و بعد از غنا اعاده واجب نبود۔ رواه مسلم وعنه قال ان امرأة من خثعم قالت۔ وهم از ابن عباس ست گفت که
زنی از قبیله خثعم بفتح خاء معجمه و سکون مثلثه و فتح مهمله گفت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده فی الحج۔ بدرستی که فرض
خدا بر بندگان او در حج گزاردن ست۔ ادرکت ابی شیخا کبیرا۔ دریافته است و رسیده پدر مرا در حالیکه
وی کبیرست و ضعیف ست چندی که۔ لا یثبت علی الراحلة۔ نمیتواند برجای ماندن بر شتر۔ افاحج عنه۔ آیا پس حج
کنم من از جانب وی۔ قال نعم۔ گفت آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز ست نزد عجز
اگر عجز دگیر تا وقت مرگ و امر کند آن غیر را و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل ست جائز ست
با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جائز ست بی امر و بی وصیت و تفصیل این در کتب
فقه است۔ وذلک فی حجة الوداع۔ و این گفتن زن خثعمیه حال پدر خود را و جواب دادن آنحضرت او را در حجة
الوداع بود و آنجا قصه دیگر ست که نقل ابن عباس ردیف آنحضرت بود و در غایت حسن و جمال و جوانی بود و بسیار

این زن بمشاہدہ جمال او و اله و نگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان خثعمیہ صاحب حسن بیانست
سر و چشم یکدیگر دوختند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چو این حال مشاہدہ کرد دست بر چشمان فضل بن عباس نہاد و گردن
او را بر تافت عباس گفت یا رسول اللہ چرا بر می تابی گردن پسر عم خود را فرمود ای عم شیطان مسلط ست بر بنی آدم
و در آینده است در رگ و پوست ایشان کما قال - متفق علیہ - وعنہ قال اتی رجل النبی صلی اللہ علیہ وسلم
فقال ان اختی نذرت ان تحج وانہا ماتت - وہم از ابن عباس ست کہ گفت آمد مردے نزد آنحضرت پس گفت
بدرستی کہ خواہر من نذر کردہ کہ حج کند و وے مردہ است - فقال النبی - پس گفت پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم
لو کان علیہا دین اکنت قاضیہ - اگر می بود بر خواہر تو وامی آیا میبودی تو کہ میگذاردی وام وے را - قال نعم -
گفت آنمرد آری میگذاردم - قال فاقض دین اللہ - گفت آنحضرت پس بگذار وام خدارا - فہو احق بالقضاء
زیرا کہ وام خدا سزاوار تر ست بگذاردن و درین صورت نیز جائز نیست مگر بوصیت و اتفاق و این مذہب
ما است و نزد شافعی ہر کہ مرد و در گردن وے حق خدا است حج یا غیر حج واجب ست قضای آن از راس
مال وے مقدم بر وصایا و میراث - متفق علیہ - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یخلون رجل
بامرأۃ - باشد کہ خلوت نسازد مردی با زنی یعنی زن بیگانہ خواہ جوان باشد یا پیر و خلوت تنہائی ساختن - ولا تسافرن
امرأۃ الا ومعہا محرم - و باید کہ سفر نکند زنی مگر آنکہ باشد با وے محرمے و محرم کسی ست کہ نکاح با وے جائز نباشد ابدا خواہ
جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فقہیہ آمدہ است کہ اگر با وے زنی باشد کہ بر وے وثوق و اعتماد و صلاح ست
جائز ست و بعضی گفتہ اند زنان باشند متعددہ ثقات و با یک زن روا نیست و بعضی گفتہ اند کہ در ہجرت از دار حرب
صحبت شرط نیست زیرا کہ اقامت وے دران حرام ست - فقال رجل یا رسول اللہ اکتتبت - بضم ہمزہ و سکون
کاف و ضم تای اولی و کسر تاے ثانیہ و سکون با نوشتہ شدہ ام و ثابت کردہ شدہ است نام من در دیوان - فی غزوۃ
کذا و کذا - در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعہ کہ بجنگ کافران در غزوات فرستند نوشتہ اند کہ ہمراہ ایشان بغزا روم
وخرجت امرأتی حاجۃ - و بیرون آمدہ است زن من قصد کنندہ خانہ کعبہ را چکار کنم بجہاد روم و زن را تنہا بگذارم
کہ بحج رود یا ہمراہ زن روم - قال اذہب فاحجج مع امرأتک - گفت آنحضرت برو و پس حج کن با زن خود زیرا کہ
غازیان بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست کہ برود - متفق علیہ - وعن عائشۃ - رضی اللہ عنہا قالت استأذنت
النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الجہاد - گفت عائشہ طلب دستوری کردم آنحضرت را در جہاد یعنی اذن طلبیدم کہ اگر
بفرمائید بجہاد روم - فقال جہادکن الحج - پس گفت آنحضرت جہاد شما اے طائفہ زنان حج ست یعنی بس ست مر زنان
را کہ بحج بیرون می آیند و حاجت نیست کہ بجہاد بیآیند - متفق علیہ وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تسافر امرأۃ مسیرۃ یوم ولیلۃ الا ومعہا ذو محرم - سفر نکند زنے در سیر یک روز و شب

مگر آنکه باشد با وی محرم و لفظ ذو نیز آمده است و در بعضی روایات مسیرة سه روز واقع شده و گفته اند بر هر تقدیر مراد تحدید
نیست بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر و نزد محدثین در سفر و احکام وی حدی معین از شارع ثابت نه شده است
و تحقیق این در باب صلوة سفر گذشت متفق علیه۔ و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال وقت رسول الله
صلی الله علیه وسلم لاهل المدینة ذا الحلیفة۔ میقات گردانیده است آنحضرت برای اهل مدینه ذو الحلیفه را که نام جایی است
قریب بمدینه پنج شش میل و وقت هنگام و میقات هنگام کار و جای آن و غالب آمد این اسم بر جای احرام بستن که
از آنجا بی احرام نگذرند و مردم آفاق را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام به بندند پس اهل مدینه را ذو الحلیفه
میقات ساخته اند۔ و لاهل الشام الجحفة۔ و برای اهل شام را جحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و فا نیز نام موضعی است میان
مدینه و مکه۔ و لاهل نجد قرن المنازل۔ و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل است و نجد در اصل بمعنی
زمین بلند است ضد غور که بمعنی زمین پست است و الآن نام بلاد عرب است که از تهامه تا زمین عراق است و قرن
بفتح قاف و سکون را که او را قرن المنازل هم گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن که اویس رضی الله
عنه را بوی نسبت کنند بفتح را است از بلاد یمن کذا فی القاموس۔ و لاهل الیمن یلملم۔ و برای اهل یمن یلملم
بفتح تحتانیه و فتح لام و سکون میم هر دو که نام موضعی است۔ فهن لهن و لمن اتی علیهن من غیر اهلهن پس این
مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شدند و هر کسانی را که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند
ازان چنانکه اهل مدینه بر سر راه شام برسند از جحفه احرام بندند و اهل هندوستان بر راه یمن برسند از سمت یلملم
احرام بندند مثلا۔ لمن کان یرید الحج و العمرة۔ این مواقیت است هر کسانی را که اراده میکنند حج و عمره را ازین حدیث
معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد بی اراده حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه و صحیح از مذهب
شافعی همین است و نزد ما روا نیست در آمدن مکه بی احرام اگرچه اراده حج و عمره ندارد از جهت قول آن حضرت
صلی الله علیه وسلم لا یجاوز احد المیقات الا محرما و این حدیث مطلق است مقید باراده حج و عمره نه بلکه وجوب
احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر است حاج و معتمر و جز ایشان و اما هر که داخل میقات است او را
جائز است دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیرا که در آمدن او بمکه بسیار میشود و در ایجاب احرام بر وی
حرج است پس حکم او حکم اهل مکه است کذا فی الهدایة۔ فمن کان دونهن فمهله بضم میم و فتح ها و تشدید لام من اهله
پس کسیکه باشد ورای این مواضع داخل آن پس اهلال و احرام وی از جای اوست که در آنجا ساکن است
و اهلال در اصل بمعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مراد است که در وی به تلبیه آواز بلند میکنند۔ وکذاک وکذاک
و همچنین و همچنین یعنی هر که آن طرف تر مواضع احرام وی از همانجاست که ساکن است در آن۔ حتی اهل مکة
یهلون منها تا آنکه ساکنان مکه احرام می بندند از مکه و این مخصوص است بحج و از برای عمره اهل مکه از حیث حل

احرام می‌بندند و آن متعارف موضعی ست که نام آن تنعیم ست و این موضع قریب ترین مواضع حل ست بمکه و عائشه
صدیقه رضی الله عنها از حیض برای عمره احرام بست بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در اینجا موضعی ست
که در آن مسجد عائشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عائشه نماز گزارد و احرام بست چنانکه در باب حجة الوداع بیاید متفق علیه

وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مهل اهل المدینة من ذی الحلیفة والطریق الآخر الجحفة ومهل اهل العراق
من ذات عرق ومهل اهل نجد قرن ومهل اهل الیمن یلملم رواه مسلم ـ ترجمه این حدیث از شرح حدیث سابق
مفهوم شد و مراد بقول وی والطریق الآخر الجحفة آن ست که گفته شد که اهل مدینه چون بسر راه شام بیایند جحفه
میقات ایشان میگردد و روا ست که از آنجا احرام بندند و ذات عرق که میقات اهل عراق گفته در این حدیث مذکور
نیست و عراق بلاد معروفه ست طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادسیه تا حلوان و تسمیه او بعراق
بجهت آن ست که این بلاد بر عراق دجله و فرات ست و عراق ساحل بحر را گویند و ذات عرق نام موضعی ست از شرقی
مکه بدو مرحله محاذی قرن و عرق بکسر عین کوهچه خرد را گویند ـ وعن انس رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله
صلی الله علیه وسلم اربع عمر ـ گفت انس عمره کرد آنحضرت چهار عمره کلهن فی ذی القعدة ـ همه این چهار عمره
در ماه ذی القعدة بودند ـ الا التی کانت مع حجته ـ مگر آن عمره که بود همراه حج آنحضرت که آنرا در ذی الحجه در ایام حج آورد
عمرة من الحدیبیة فی ذی القعدة ـ اول عمره از آن چهار عمره که آنحضرت کرده از حدیبیه است
بضم حاء و فتح دال مهملتین و کسر موحده و تخفیف تحتانیه و تشدید نیز آمده و تخفیف اشهر و اکثر ست نام قریه ایست
بنزدیک مکه که اکثر آن در حرم است باقی در حل و بعضی گویند نام چاهی ست و بعضی گویند نام درختی ست که آن بقعه
را بوی نام کردند و بیعة الرضوان که تحت شجره بود و قرآن مجید در شان آن میگوید لقد رضی الله عن المؤمنین
اذ یبایعونک تحت الشجرة آنجا بود بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه روز دوشنبه غره ذی القعده در
سال ششم از هجرت بقصد عمره در یک هزار و چهار صد یا بیشتر نفر و جمع شدند قریش و باز داشتند او را از
در آمدن بمکه پس صلح کرده بازگشت و عهد کردند که سال آینده بیاید و عمره بگذارد پس بحقیقت اینجا عمره نبود
ولیکن آنرا از عمره شمرده اند و حکم احصار از اینجا مشروع شد و این را فتح نیز گفته اند که مبدا فتوحات بود و بعد
از وی فتح خیبر بود و جز آن و تمامه قصه حدیبیه در کتب سیر مذکور ست و در کتاب الجهاد جمله از آن مذکور شد
وعمرة من العام المقبل فی ذی القعدة ـ دوم عمره بود از سال آینده نیز در ذی القعده که در وقت صلح قرار
یافته بود و آن حضرت بمکه در آمد و عمره بگذارد و سه روز در آنجا بود و روز چهارم برآمد و این عمره را عمرة القضا گویند
و اطلاق این اسم بر وی در احادیث واقع شده و این مؤید مذهب حنفیه است میگویند که محرم باحصار
از احرام برآید و واجب ست قضا بعد از فوات و نزد شافعی بروی قضا نیست و لفظ قضا که در احادیث

واقع شدہ است یعنی صلح است وقضا بمعنی صلح می آید نہ عمرۂ قضا شدہ وایشان آن را بمعنی ست کہ بمقاضات ومصالحۂ قریش
در سال آیندہ کردہ شد - وعمرۃ من الجعرانۃ حیث قسم غنائم حنین فی ذی القعدۃ - سوم عمرہ ایست کہ از جعرانہ بمکہ رفتہ بود و
آنجا قسمت کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم غنیمتہاے فتح حنین را جعرانہ بکسر جیم وعین مہملہ وتشدید را وتخفیف
بریک مرحلہ از مکہ ودر سنۂ ثامنہ بعد از فتح مکہ غزوۂ حنین بضم حا وفتح نون کردہ وغنائم بیشمار آنجا حاصل شدہ ودر
جعرانہ پانزدہ شبانہ روز اقامت فرمودہ آن غنایم را آنجا قسمت نمود گویند کہ آنحضرت شب بعد از گزاردن
نماز عشا سوار شدہ وبمکہ آمدہ عمرہ گزاردہ وہمان شب بازگشت ونماز صبح بجعرانہ گزاردہ - وعمرۃ مع حجتہ - وعمرہ
چہارم با حج وے بعد از فرضیت حج کردہ ولا بد این در ذی الحجہ بود واین چہار عمرہ است کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
کردہ وبا حج اسلام جز یکی نبود ودر ایام جاہلیت قریش حج میکردند وآنحضرت نیز میکردند وتعیین عدد آن در ضبط
علما نہ درآمدہ است واللہ اعلم متفق علیہ - وعن البراء بن عازب رضی قال اعتمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فی ذی القعدۃ قبل ان یحج مرتین - گفت براء عمرہ کرد آنحضرت در ذی القعدہ پیش از حج گزاردن دو بار
گویا براء بن عازب عمرۂ حدیبیہ را نشمرد زیرا کہ بحقیقت درو ے عمرہ نبود چنانکہ معلوم شد پس عمرۂ آنحضرت سہ
باشد ودو پیش از حج یکی عمرۂ قضا دیگر از جعرانہ ویکی بعد از حج کہ ہمراہ حجۃ الوداع کرد - رواہ البخاری - بیان کیفیت
حج وعمرہ خواہد آمد مجملش آن ست کہ حج وقوف بعرفہ وطواف زیارت وسعی میان صفا ومروہ است وعمرہ طواف وسعی
است واحرام در ہر دو شرط ست وحج فرض میباشد ونفل وعمرہ نفل ست مگر آنکہ کسی نذر کند

الفصل الثانی - عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت آنحضرت
بعد از نزول فرضیت حج - یا ایہا الناس ان اللہ کتب علیکم الحج - ای مردمان بدرستی کہ خداے تعالی نوشت
یعنی فرض گردانید بر شما حج - فقام الاقرع بن حابس - پس ایستاد اقرع بن حابس کہ در فتح مکہ ودر وقت قسم اسلام
آوردہ واز مولفۃ القلوب بود در اسلام ودر جاہلیت شریف بود وشانی داشت - فقال افی کل عام - پس گفت آیا
در ہر سال فرض ست حج یا رسول اللہ قال لو قلتہا نعم لوجبت - گفت آنحضرت اگر بگویم من آن کلمہ را یعنی برای
وجوب وے آری ہر سال فرض ست ہر آئینہ واجب میگردد در ہر سال - ولو وجبت لم تعملوا بہا ولم تستطیعوا
واگر واجب گردد در ہر سال عمل نکنید بدان ونمی توانید کرد بجہت غایت مشقتی کہ در وے ست بذل اموال و
ہجران اہل واولاد ومفارقت اوطان خصوصا اہل بلاد بعیدہ - والحج مرۃ - پس حج در عمر یکبار فرض ست فمن زاد
فتطوع - پس کسیکہ زیادہ بر یکبار کند نفل ست - رواہ احمد والنسائی والدارمی - وعن علی رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ملک زادا وراحلۃ تبلغہ الی بیت اللہ - کسیکہ مالک شد توشہ را وشتر
سواری را کہ برساند او را تا خانہ خدا ولم یحج - وحج نگزارد - فلا علیہ ان یموت یہودیا او نصرانیا - پس نیست

تفاوت بوده است که بمیرد کافر بر دین یهود یا دین نصاری و درین نهایت تغلیظ و تشدید است بر تارک حج و یهود و نصاری گفته شد چراکه صاحب کتاب و دیانت اند اگرچه کافر اند نه مانند مشرکان که هیچ بهره ندارند از ادیان و ملت هیچ و محروم اند و ذلک ان الله تبارک و تعالی یقول - و آن وعید بجهت آن است که خدای تعالی میگوید - ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا - و حق است مر خدا را بر مردم قصد خانه کعبه هر که بتواند راه رفت بسوی وی و در آخر آیت میگوید ومن کفر فان الله غنی عن العالمین و کسیکه کافر شد و کفران نعمت خدا کند پس خدا بی نیاز است از عالمیان بکنند یا نکنند او را از ان سودی و زیانی نیست سود و زیان ایشان راست و تغلیظ در اینجا موافق انچه حدیث واقع شده گویا مراد تمام این است - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وفی اسناده مقال وهلال بن عبد الله مجهول والحارث یضعف فی الحدیث - و این هر دو راوی این حدیث یکی مجهول است و دیگر ضعیف - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صرورة فی الاسلام - صرورت بفتح صاد مهمله بر وزن ضرورت بمعنی ترک نکاح و حج و فی الصراح آنکه حج نکرده باشد و گردن نگردیده صار ورده و صرارة نیز گویند و اصل کلمه از صر است بمعنی حبس و منع یعنی باید مسلمان را که ترک تزوج و حج نکند - رواه ابوداود - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد الحج فلیعجل - کسیکه خواهد حج را و قادر باشد بر ادای او بوجود استطاعت پس باید که شتابی کند و فرصت غنیمت داند و تاخیر نکند ع که آفتهاست در تاخیر طالب را زیان دارد - رواه ابوداود والدارمی - وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تابعوا بین الحج والعمرة متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد از دیگری - فانهما ینفیان الفقر والذنوب - پس بدرستی که حج و عمره دور میکنند فقر را و گناهان را - کما ینفی الکیر خبث الحدید والذهب والفضة - چنانکه دور میکند دمه آهنگری چرک آهن و سیم و زر را کیر بکسر کاف و تحتانیه مشک که دمی دمد بدوی آهنگر و کوره بضم آن خانه که آهنگر از گل میسازد کذا فی القاموس و بعضی کیر را نیز بدین معنی گفته اند و خبث بفتحتین چرک که بیرون می اندازد آن را آتش از جواهر معدنیه و بضم خاء و سکون با نیز روایت کرده بمعنی شیء خبیث و اول اشهر و اظهر است و ما ناکه سبب نفی حج و عمره فقر و گناهان را آن باشد که دران صرف اموال کرده میشود پس جزای آن اغنا فا مضاعفه بیابند و تعب و مشقت بسیار میکشند و موجب عفو و مغفرت میگردد - ولیس للحجة المبرورة ثواب الا الجنة - و نیست مر حج مبرور را ثواب مگر بهشت - رواه الترمذی والنسائی ورواه احمد وابن ماجه عن عمر الی قوله خبث الحدید - وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال - آمد مردی بسوی پیغمبر پس گفت - یا رسول الله ما یوجب الحج - چه چیز واجب میگرداند حج را بعد از بلوغ بر بنده مکلف - قال الزاد والراحلة - گفت آنحضرت واجب میگرداند حج را ملک توشه آن قدر که در رفتن و آمدن او را و عیال او را کافی باشد و راحله که بر آن سوار رود

و آمدہ از امام مالک آمدہ است کہ اگر قوت پائے داشتہ باشد راحلہ شرط نیست۔ رواہ الترمذی وابن ماجہ —
وعنہ۔ قال۔ سأل رجل رسول اللہ۔ وہم از ابن عمرست کہ گفت پرسید مردے پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
فقال۔ پس گفت آنمرد۔ الحاج۔ چیست حاج کنندہ وچیست صفت او۔ قال الشعث۔ بفتح شین وکسر عین ژولیدہ
موے گرد آلودہ سر۔ والتفل۔ بفتح فوقانیہ وکسر فاء بوے ناک از عرق وچرکین وچون این دو صفت ابلغ بودند
در ہیئت محرم در ریاضت ومشقت وے تخصیص کردہ شدہ اند بذکر۔ فقام آخر فقال۔ پس ایستاد مردے دیگر
پس گفت۔ یا رسول اللہ اے الحج افضل۔ کدام از اعمال حج فاضلتر وافزون ترست در حصول ثواب۔ قال
گفت آنحضرت۔ العج۔ بفتح عین مہملہ وتشدید جیم آواز بر داشتن بتلبیہ۔ والثج۔ بفتح ثاء مثلثہ وجیم مشددہ
روان کردن خون قربانی۔ فقام آخر فقال۔ پس ایستاد مردے دیگر پس گفت۔ یا رسول اللہ ما السبیل۔
چیست سبیل کہ در آیت قرآنے مذکورست۔ من استطاع الیہ سبیلا قال الزاد والراحلۃ گفت توشہ وسواری
رواہ فی شرح السنۃ وروے ابن ماجہ فی سننہ الا انہ لم یذکر الفصل الاخیر۔ لیکن آن ست کہ ابن ماجہ ذکر نکردہ است
فصل اخیر را کہ در وے بیان سبیل ست۔ وعن ابی رزین۔ بفتح راء وکسر زائے۔ العقیلی۔ بضم عین وفتح
قاف نام او لقیط صحابی مشہورست اعداد وے در اہل طائف ست۔ انہ اتی النبی۔ روایت ست از وے
کہ وے آمد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت۔ یا رسول اللہ ان ابی شیخ کبیر لا یستطیع الحج والعمرۃ۔
بدرستی کہ پدر من پیر کبیر السن ست کہ توانائی ندارد حج را ونہ عمرہ را بسبب عدم اسباب سفر از زاد وراحلہ
ولا الظعن۔ ونہ طاقت سوار شدن دارد وظعن بفتح ظاء معجمہ وسکون عین مہملہ وفتح وے سیر وسفر وفی الصراح
ظعن بسکون وحرکت رفتن وکوچ کردن۔ قال حج عن ابیک واعتمر۔ گفت آنحضرت حج کن از جانب پدر خود وعمرہ کن
اگر حج فرض ست چنانچہ ظاہر آن ست بامر ونفقہ وے خواہد بود واگر نفل ست ثواب آن بوے می بخشد وآن
درست ست با اختلافے کہ در عبادت بدنی ست ونزد بعضی از اہل الدین درست ست مطلقا واین حدیث وجز آن
حجت ست مر او را واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح۔
وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سمع رجلا یقول۔ گفت آنحضرت شنید
مردے را کہ تلبیہ میکند ومیگوید۔ لبیک عن شبرمۃ۔ بضم شین معجمہ وسکون موحدہ وضم راء نام مردے کہ این مرد تلبیہ
از جانب او میگفت وے خواست کہ حج گزارد از وے۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ من شبرمۃ۔ کیست شبرمہ
قال اخ لی۔ گفت برادر ست مرا۔ او قریب لی۔ یا گفت خویش ست مرا شک راوی ست۔ قال احججت عن نفسک
گفت آنحضرت آیا حج کردہ تو از ذات خود۔ قال لا۔ گفت آنمرد نکردہ ام۔ قال حج عن نفسک ثم حج عن شبرمۃ۔ گفت حج کن از خود
بعد از ان حج کن از شبرمہ این حدیث دلالت دارد کہ نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از ادائے فرض حج خود

در باب پیوسته اند جماعت از ائمه شافعی و احمد از ایشان ست و جماعت دیگر میگویند جائز ست و مذهب مالک نیست
رواه الشافعی و ابوداؤد و ابن ماجه وعنه قال وقت رسول الله - توقیت کرد یعنی میقات گردانید رسول پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم لاهل المشرق العقیق - مراهل مشرق را عقیق بفتح عین و کسر قاف موضعیست قریب ذات عرق
که میقات اهل عراق ست لیکن پیش از عقیق ست پس امام شافعی میگوید که باید از عقیق احرام بست احتیاطاً و جمعا
بین الحدیثین و عقیق نام وادی مدینه مطهره است بسیار محل اند و ظاهر آن ست که آن مراد نیست
مگر آنکه از جانبی باین موضع رسیده باشد و الله اعلم و طیبی گفته است که اصح آن ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بیان نکرده مر اهل مشرق را میقات بلکه امیر المومنین عمر تعیین وقتی که فتح کرده عراق را - رواه الترمذی و ابوداؤد
وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق - اهل مشرق
و اهل عراق یکی اند و ذات عرق و عقیق نیز یکی اند باعتبار قرب یکی اند دیگر چنانکه گفته شد رواه ابوداؤد و النسائی وعن ام سلمه
رضی قالت سمعت رسول الله - گفت ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت من اهل بحجة او عمرة من المسجد
الاقصی الی المسجد الحرام - کسیکه احرام بندد به حج یا عمره از مسجد اقصی که نام بیت المقدس ست تا مسجد حرام که نام کعبه است
غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر - آمرزیده شود مر او را چیزیکه پیش رفته است از گناهان او و چیزیکه پس
مے آید یعنی همه گناهان او از اول و آخر - او وجبت له الجنة شک از راوی ست و چون از مسجد اقصی بیاید به مدینه مطهره
در راه ضرور باید رسید پس مشرف میشود بافضل مقامات در اول و اوسط و آخر و لابد آنرا این ثواب عظیم روزی
گردد فافهم - رواه ابوداؤد و ابن ماجه

الفصل الثالث عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان اهل الیمن یحجون - گفت ابن عباس
بودند اهل یمن می برآمدند به حج - فلا یتزودون - پس توشه برنمیداشتند - ویقولون نحن المتوکلون - ومیگفتند ما
متوکلانیم - فاذا قدموا مکة سألوا الناس - پس وقتیکه قدم می آوردند به مکه سوال میکردند مردم و گدائی
میکردند - فانزل الله تعالی - پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیت را - وتزودوا فان خیر الزاد التقوی
یعنی توشه بردارید و تقوی کنید و بپرهیزید از سوال زیرا که تقوی بهترین توشه است برای سفر آخرت و گویا
که ایشان توکل را توشه خیال کرده بودند پس فرمود تقوی بهترین توشه از ان ست که او را توشه گیرند و آن حقیقت
توکل هم خود در و باقی آن که وند فافهم - رواه البخاری - وعن عائشة رضی الله عنها قالت قلت -
روایت ست از عائشه گفت گفتم یا رسول الله علی النساء جهاد - آیا بر زنان جهاد هست - قال نعم علیهن جهاد
لا قتال فیه - گفت آنحضرت آرے بر زنان جهادے هست که نیست قتال در وی آن جهاد که نیست قتال در وی
کدام ست - الحج والعمرة یعنی حج و عمره از زنان بمنزله جهاد ست از مردان - رواه ابن ماجه - وعن ابی امامة -

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یمنعه من الحج حاجة ظاهرة کسیکه باز ندارد او را از حج حاجتی ظاهر که عدم
زاد و راحله است او سلطان جائر - یا ستمگر سلطان در اصل بمعنی سلطنت و قهران ست و الآن استعمال می یابد
در ذوات صاحب سلطنت - او مرض حابس - یا بیماری باز دارنده یعنی بیماری که نتواند با آن سفر کرد - فمات ولم یحج -
پس بمیرد آنکس و حج نکرد که این موانع ندارد - فلیمت ان شاء یهودیا و ان شاء نصرانیا - پس گو بمیرد آنکس اگر خواهد
یهودی و اگر خواهد نصرانی شرح این در حدیث علی رضی الله عنه در فصل ثانی گذشت و مولف از ترمذی و بعضی را دیگر آن
آن حدیث طعن کرد اما درین حدیث دارمی طعنی مذکور نیست والله اعلم - رواه الدارمی وعن ابی هریرة -
رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال - روایت ست از ابی هریره از آنحضرت که گفت - الحجاج والعمار حج
کنندگان و عمره برآرندگان یعنی آنها که حج و عمره برآمده اند یا آنها که حج و عمره کرده اند هر دو را شامل ست و حج در اصل بمعنی قصد ست - وفد الله - قوم
قدم آرندگانند و رسانندگانند بدرگاه وی و وفادت بالکسر رسولی برآمدن و وافد رسولی برآینده و وفد بفتح الواو
وسکون فا و نیز بضم واو و فا جماعت آن - ان دعوه اجابهم - اگر دعا میکنند خدا را اجابت میکند ایشان را و قبول
میکند دعاے ایشان را - وان استغفروه غفرلهم - و اگر طلب آمرزش گناهان میکنند از خدا می آمرزد ایشان را -
رواه ابن ماجه - وعنه - قال سمعت رسول الله - از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را -
صلی الله علیه وسلم یقول وفد الله ثلثة - وافدان خدا سه کسانند - الغازی والحاج والمعتمر رواه النسائی والبیهقی
فی شعب الایمان - وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لقیت الحاج فسلم
علیه وصافحه - چون ملاقی شوی حاج را پس سلام کن بر وے و دست وے را بگیر مصافحه دست یکدیگر را گرفتن و علاج
نفر دست و بر جاعت نیز اطلاق میکنند - ومره ان یستغفر لک - و بفرما او را که طلب آمرزش کند ترا - قبل ان یدخل بیته
پیش از آنکه در آید بخانه خود را - فانه مغفور له - زیرا که وے آمرزیده شده است مر او را و استغفار او مقبول و دعاے
او مستجاب ست و قید قبل ان یدخل بیته برای آن ست که وے هنوز در راه خدا است و باهل و عیال مشغول نشده
پس این وقت خاص و حالتی مخصوص ست که دعاے وے اقرب باجابت ست و حقیقت مراد آن ست که ثواب
حاج موجود و او از وفد الله ثابت ست از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست برجوع از حج - رواه احمد
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج حاجا او معتمرا او غازیا - کسیکه
بیرون آید بحج یا بعمره یا بغزا - ثم مات فی طریقه - پس بمیرد در راه - کتب الله له اجر الغازی والحاج والمعتمر - نوشت
خدای تعالی مر او را اجر غزو کننده و حج گزارنده و عمره برآرنده و در حکم او ست هر که بطلب علم و احکام و دین برآمده - رواه البیهقی فی شعب الایمان

باب الاحرام والتلبیه

احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزے را و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمه نماز نیز ازین باب

یا احرام یعنی در حرم در آمدن ست و چون احرام سبب استباحت دخول حرم ست نام کرده شد بدان و تلبیه لبیک گفتن چنانکه بیاید

الفصل الاول — عن عائشة — رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه قبل ان یحرم

گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را یعنی میمالیدم طیب را برای احرام وی پیش از انکه احرام بندد — ولحله قبل ان یطوف بالبیت — و برای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از انکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که اضحیٰ و لغه بمنا می آیند بعد از رمی جمره عقبه از احرام بر می آیند و همه چیز حلال میشود الا زنان پس بمکه می آیند و طواف میکنند بعد از ان بمنا رجوع میکنند و زنان نیز حلال میشوند — بطیب فیه مسک — تطییب میکردم بطیبی که در وی مشک می بود و مستحب ست که در احرام مشک و گلاب استعمال کنند — کانی انظر الی وبیص الطیب فی مفارق رسول الله عائشه میگوید گویا من می بینم درخشیدن طیب را در تارک سر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم — وبیص بصاد مهمله درخشیدن برق و جز آن و مفرق بکسر را تارک سر و مفارق بلفظ جمع نیز میگویند گویا هر موضع از تارک را مفرق نام نهادند — وهو محرم و حال آنکه آنحضرت محرم بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی میماند — متفق علیه — و درین حدیث دلیل ست بر آنکه بقای اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام نیست مفسد استعمال طیب ست بعد از احرام و آنکه از طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی میماند زیان ندارد و مشهور در مذهب ما و احمد انیست مستند باین حدیث و نزدیک مالک و شافعی و بروایتی از احمد مکروه است تطییب بچیزیکه باقی ماند اثر آن بعد از احرام و طیبی اباحت قول شافعی و کراهت قول مالک و ایجاب فدیه قول ابی حنیفه ساخته وانچه ما ذکر کردیم مذکور ست در هدایه و شروح آن و در شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست ذکر کرده که از عبدالله بن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطییب کرد و بر فردا صباح کرد بوی طیب می آید از وی گفت اگر من بکنم بقطران دوست تر دارم که آنرا کنم و این خبر بعائشه رسید پس انکار کرد بر ابن عمر و روایت کرد این حدیث را و عبدالله بن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود و در سر و ریش وی طیب بود والله اعلم — وعن ابن عمر — قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یهل ملبدا — بکسر باء مشدده گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را که اهلال میکرد در حالتیکه ملبد ست اهلال بلند کردن آواز در تلبیه و تلبید گردانیدن محرم در سر خود چیزی از خطمی تا بهم چسپد موی و ژولیده و غبار آلوده نگردد و از هوام محفوظ ماند یقول میگفت آن حضرت — لبیک اللهم لبیک لاشریک لک لبیک — می ایستم برای خدمت و طاعت تو ای بار خدایا نیست شریک مر ترا در استحقاق خدمت و طاعت — ان الحمد للّه — بکسر همزه و بفتح نیز روایتی ست — والنعمة لک یعنی که ستایش و نیکوئی و منت مر تراست — والملک بضم میم یعنی بادشاهی — لاشریک لک لا یزید علی هؤلاء الکلمات — زیاده نمیکرد آنحضرت در تلبیه برین کلمات و در بعضی روایات زیاده هم آمده و ابن عمر میگوید آنچه من شنیدم همین کلمات ست زیاده بران فی حین مقدار کافی ست فافهم — متفق علیه — وعنه — قال کان رسول الله صلی الله

علیه وسلم اذا ادخل رجله فی الغرز - وسلم از ابن عمر ست گفت بود آنحضرت چون می درآورد پای مبارک خود را در رکاب غرز بفتح معجمه
وسکون راء وزای در آخر رکاب که از چرم باشد و چون از چوب و یا از آهن باشد آنرا رکاب خوانند - واستوت به ناقته قائمة - و راست
ایستاد آنحضرت را بر پشت خود ناقه وی ایستاده - اهل من عند مسجد ذی الحلیفة - بانگ می آورد آنحضرت بتلبیه از مسجد ذی که در ذی الحلیفة است
که میقات اهل مدینه است و مسجد را بیدا نیز نامند آن آنحضرت بنا کرده اند و در زبان ایشان مسجد شجره نیز گویند و در آنجا سخن موافق این زبان گذرد
آنحضرت نماز ظهر گزارده از مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفة گزارد و شب آنجا گذرانید صباح احرام بست و چون
بر پشت ناقه برآمد و بایستاد تلبیه گفت - متفق علیه - از این حدیث معلوم میشود که آنحضرت بعد از برآمدن بر پشت شتر
وایستادن شتر تلبیه گفت و باین اخذ کرد شافعی و نزد ما تلبیه بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز همین ست و در هدایه
میگوید که تلبیه کند عقیب صلوٰة که مروی است از آنحضرت و اگر بعد از استوا بر پشت راحله کند نیز درست است
ولیکن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذهب امام احمد بعد از نماز ست و مختار نزد بعضی از اصحاب وی
بعد از استوا است و در شرح کتاب خرقی گفته که سعید بن جبیر گفت گفتم با ابن عباس عجب از صحابهٔ رسول صلی الله علیه وسلم
که اختلاف کرده اند در اهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه پس گفت
ابن عباس بدرستی که من داناترم بحقیقت حال اهلال کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد از فراغ رکعتین احرام
پس شنیدند از وی قومی و یاد گرفتند پس از آن سوار شد آنحضرت و اهلال کرد پس شنیدند از وی قومی گفتند اهلال آنحضرت
بدین حال بود و بعد از آن روان شد و چون برسید از که موضعی بلند است برآمد و اهلال کرد و شنیدند قومی و گمان
بردند که الآن ابتداء اهلال کرد و والله اعلم ابتداء اهلال وی صلی الله علیه وسلم در مصلای او بود و از اینجا
حاصل شد توفیق میان روایات و ازدحام و اجتماع صحابه در حج بسیار بود تا گفته اند که از شمار بیرون بود و از حد گذشته
و از سر حد آنجا که چشم کار میکرد آدمی بود - وعن ابی سعید الخدری رضی قال خرجنا مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم نصرخ بالحج صراخا - بیرون آمدیم با آنحضرت در حالتیکه فریاد میکردیم بحج فریاد برآوردنی یعنی نیت حج کرده
بودیم تنها و این موضع اختلاف ست در شرح احادیث آینده مبین گردد صراخ بضم صاد وخای معجمه و آخر او از فریاد -
رواه مسلم - وعن انس قال کنت ردیف ابی طلحة - گفت انس بودم من در پس ابی طلحه انصاری که وی بود
سوار شونده - وانهم لیصرخون بهما جمیعا الحج والعمرة - بدرستی که ایشان یعنی صحابه هر آئینه آواز می برآوردند بحج و عمره -
رواه البخاری - وعن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حجة الوداع
بیرون آمدیم با آنحضرت برای حجة الوداع که آنحضرت حج برآمده بود و وجه تسمیه حجة الوداع معلوم خواهد شد - فمنا من
اهل بعمرة - پس بعضی از ما کسانی بودند که بانگ می آوردند بعمره تنها - ومنا من اهل بحج وعمرة - وبعضی از ما کسانی بودند
که تلبیه میگفتند بحج و عمره هر دو - ومنا من اهل بالحج - وبعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میگفتند بحج تنها - واهل رسول الله

و اہلال کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بالحج بحج تنہا۔ فاما من اہل بعمرۃ فحل۔ اما کسیکہ اہلال کرد بعمرہ پس حلال شد یعنی بیرون آمد از احرام بعد از ادائے عمرہ پیش از ایام حج۔ واما من اہل بالحج او جمع الحج والعمرۃ فلم یحل۔ واما کسیکہ اہلال کرد بحج تنہا یا جمع کرد حج و عمرہ پس حلال نشد و نہ بر آمد از احرام و در بعضی نسخ فلم یحلوا بضمیر جمع۔ حتی کان یوم النحر۔ تا آنکہ شد روز نحر یعنے روز عید کہ وقت تمام شدن حج و بر آمدن از احرام ست اگرچہ طواف باقی ست متفق علیہ۔ وعن ابن عمر قال تمتع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع بالعمرۃ الی الحج۔ تمتع کرد آنحضرت در حجۃ الوداع بعمرہ بسوے حج تفسیرش آن ست کہ گفت۔ بدأ فاہل بالعمرۃ۔ آغاز کرد بعمرہ۔ ثم اہل بالحج۔ پس تر اہلال کرد بحج متفق علیہ۔ تنبیہ ناسکان مناسک حج بر سہ قسم اند یکی مفرد بضم میم و سکون فا و کسر را یعنی افراد کنندہ کہ احرام برائے حج تنہا بست یا برائے عمرہ تنہا دوم قارن یعنی قران کنندہ کہ احرام برائے حج و عمرہ ہر دو بست سوم متمتع و صورت تمتع آنست کہ اول عمرہ میکند اگر سوق ہدی کردہ است ہم بر احرام می ماند و اگر نکردہ است از احرام می بر آید بعد از ان در مکہ می نشیند و چون ایام حج می در آید احرام حج می بندد و حج میکند چنانچہ در بیان این احکام بیاید و فضیلت تمتع آن ست کہ این ہر دو نسک در یک سال بدست آمدہ و احادیث و اخبار مختلف آمدہ کہ صحابہ سفر در حج بودند یا قارن یا متمتع و ہمچنین در فعل آنحضرت اکثر احادیث صحیحہ در ان آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قارن بود و ہفدہ صحابہ آنرا روایت کردہ اند و در افراد حج نیز احادیث بسیار آمدہ و در تمتع نیز احادیث مروی شدہ و در توفیق و تطبیق این احادیث و روایات علما تکلم کردہ اند و قران را ترجیح دادہ اند و در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کردہ شدہ است آنجا باید نگریست بعضی از ملاحدہ بر اہل اسلام در اینجا راہ طعن کشادہ شد و گفتہ اند چہ شد شمارا اے معاشر مسلمانان کہ ضبط نتوانستید کرد حال پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وسلم کہ قارن بود یا مفرد باوجود این ہمہ کثرت و اجتماع کہ شما را در ان مواطن بود و ندانستند این گروہ نادانان کہ ہمین کثرت و اجتماع و ازدحام مانع تشخیص و تعیین شد و باوجود آنکہ تحقیق و تطبیق مشخص ہست کہ حال چہ بود شما ئید کہ بی تشخص زبان طعن میکشائید۔ ع خوے بد را بہانہ بسیار ست

الفصل الثانی۔ عن زید بن ثابت رضی اللہ عنہما انہ راے النبی صلی اللہ علیہ وسلم تجرد لاہلالہ واغتسل روایتی ست از زید بن ثابت کہ از فقہاے صحابہ و کبار ایشان و کاتب وحی و جامع قرآن و عالم بفرائض بود کہ وی دید آنحضرت را کہ برہنہ شد برای احرام خود و غسل کرد اہلال یعنی آواز بلند کردن ست برائے تلبیہ و مراد اینجا احرام ست کہ سبب اہلال ست و در نسخہ مصابیح لاحرامہ واقع شدہ و غسل کردن برائے احرام افضل و اکمل داکر وضو کند نیز کفایۃ ست۔ رواہ الترمذی والدارمی۔ وعن ابن عمر۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لبد راسہ بالغسل۔ در روایت آمدہ است از ابن عمر کہ آنحضرت چسپانید موے سر مبارک خود را غسل بکسر غین معجمہ

سر سنتی چنانکه خطمی وگل وجز آن تلبید برای آن بود تا منتشر نگردد موی سر لبیده نشود چنانکه در فصل اول گذشت
وبعضی غسل را عسل خوانده یعنی شهد واین تصحیف وخطاست - رواه ابوداود - وعن خلاد - بفتح خای معجمه وتشدید
لام - ابن السائب - از ثقات تابعین ست - عن ابیه - روایت میکند از پدر خود که سائب ست - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل - آمد مرا جبرئیل - فامرنی ان امر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالاهلال -
پس امر کرد مرا جبرئیل که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهای خود را بااهلال - او التلبیة - یا لفظ تلبیه گفت بجای
اهلال ومراد یکیست اگرچه اخفا در ذکر افضل ست اما اینجا افضل رفع صوت ست - رواه مالک والترمذی
وابوداود والنسائی وابن ماجه والدارمی - وعن سهل بن سعد - روایت ست از سهل بن سعد ساعدی
که از کبار صحابه است وآخر صحابی ست که مرد بمدینه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یلبی الا لبی من
عن یمینه وشماله - نیست هیچ مسلمانی که تلبیه کند مگر آنکه تلبیه کند کسیکه از جانب دست راست و دست چپ اوست
من حجر او شجر او مدر - از سنگ یا درخت یا کلوخ - و در روایتی ما عن یمینه وشماله - حتی تنقطع الارض من ههنا وههنا
تا آنکه منقطع ومنتها میگردد زمین از اینجا واز اینجا عبارتست از منتهای ارض از جانب یمین وشمال - رواه الترمذی
وابن ماجه - وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرکع بذی الحلیفة رکعتین - بود
آنحضرت که میگزارد برای احرام بذی الحلیفه دو رکعت - ثم اذا استوت به الناقة قائمة عند مسجد ذی الحلیفة - پس
وقتیکه برمیداشت او را ناقه ایستاده نزد مسجد ذو الحلیفه که در جای نزول آنحضرت بنا کرده اند - اهل بهولاء
الکلمات ویقول - بلند میکرد آواز را باین کلمات ومیگفت - لبیک اللهم لبیک لبیک وسعدیک - معنی لبیک معلوم
شد ومعنی سعدیک یاری میدهم ترا یاری دادنی بعد از یاری دادنی یعنی یکدیگر دائم در نصرت وتقویت
دین وامتثال امر تو ام - والخیر فی یدیک لبیک - ونیکی در دو دست تو وقدرت وتصرف تست - والرغباء الیک
ومیل ورغبت وطلب نیز بسوی تست زیراکه خیر در دست تست ورغبا بفتح را وسکون معجمه وبمد وبضم را وبقصر
هر دو روایت ست - والعمل - وعمل نیز منتهی بسوی تست واو مقصود ست از عمل وبسوی تو صعود میکند آن
متفق علیه - ولفظ لمسلم - وعن عمارة - بضم عین وتخفیف میم وتا در آخر - ابن خزیمة - بضم خای معجمه وبفتح زای
ابن ثابت - از ثقات تابعین ست - عن ابیه - روایت میکند از پدر خود که خزیمه بن ثابت ست که او را ذو الشهادتین
گویند - عن النبی - از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه کان اذا فرغ من تلبیته سال الله رضوانه والجنة - روایت میکند
که آنحضرت بود چون می پرداخت از تلبیه خود سوال میکرد از خدای تعالی رضای او را واگر این حج وعمره مرضی او
مقبول وی گردد وسوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر فرمود الحج المبرور ثوابه الجنة
واستعفاه برحمته من النار - وطلب عفو میکرد برحمت وی تعالی از آتش دوزخ ودرسنت آن ست که سر یا بس

که تلبیه کند این دعا کند - رواه الشافعی

الفصل الثالث - عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اراد الحج اذن فی الناس - روایت است از
جابر که آنحضرت هنگامی که خواست حج برآید ندا داد در مردم و خبر کرد که برآید - فاجتمعوا پس فراهم آمدند مردم -
فلما اتی البیداء احرم - پس هنگامیکه رسید آنحضرت به بیدا که نام موضعی ست و معنی بیابان نیز آید احرام بست و تلبیه کرد
احرام خود را در مسجد ذی الحلیفه بسته بود و تلبیه اینجا کرد و به روایتی تلبیه هم در مسجد کرد و به روایتی بعد از برآمدن بر پشت
ناقه چنانکه گذشت و وجه تطبیق میان روایات نیز معلوم شده - رواه البخاری - وعن ابن عباس - رضی الله عنهما قال
کان المشرکون یقولون - بودند مشرکان در وقتیکه تلبیه میکردند میگفتند - لبیک لا شریک لک فیقول رسول الله
صلی الله علیه وسلم ویلکم - وای بر شما - قد قد - بس بس بفتح قاف و سکون دال و به تنوین آن هر دو روایت ست
الا شریکا هو لک تملکه وما ملک - مگر شریکی که او مر تراست مالک هستی تو او را و چیزی را که مالک ست آن شریک
آن چیز را - یقولون هذا وهم یطوفون بالبیت - میگفتند مشرکان این را و حال آنکه ایشان طواف میکردند خانه
کعبه را مشرکان نیز حج و عمره و طواف و استلام حجر میکردند و این خانه را بغایت تعظیم میکردند ولیکن بجهت شرک
تلبیه را باین عبارت میکردند که لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک نفی شریک از حق تعالی میکردند و بتان را
استثنا میکردند که اینها شریک خدا اند ولیکن مملوک اویند و اگر مالک هم باشند آن چیز را آن نیز مملوک خداست
و چون تا اینجا میرسیدند لبیک لا شریک لک آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود بس بس همین مقدار بگویید
که نفی شریک مر خدا راست و زیاده بر آن نگویید که الا شریکا الخ و بحقیقت شرکت با مملوکیت منافات دارد و مملوک
شریک مالک نمیباشد - رواه مسلم

باب قصة حجة الوداع

وداع بفتح واو به معنی تودیع یعنی رخصت کردن و حج را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرد حجة الوداع گویند زیرا که
مردم را تعلیم شرائع نموده وداع کرد و خبر داد به رحلت خود و ایشان را گواه گرفت بر اداء رسالت و تبلیغ
احکام و این در سنه عاشره بود که آخر سنوات عمر شریف وی بود صلی الله علیه وسلم و حدیث جابر اجمع و اتم
احادیث ست درین باب و وی مروی ست از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر
و امام محمد باقر شاگرد جابر بود و سماع حدیث از وی دارد گویند که آنحضرت بشارت داده بودند
جابر را که یکی از اولاد من از تو اخذ علم خواهد کرد و امام محمد باقر از عظمای تابعین و کبار علما بوده
رضی الله عنه وعن آبائه الکرام

الفصل الاول - عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

مکث بالمدینة تسع سنین لم یحج - روایت ست از جابر که آنحضرت درنگ کرد بمدینه نه سال که حج نگزارد - ثم اذن فی الناس
فی العاشرة ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حاج - پس ندا درداد یا ندا داده شد در سال دہم که آنحضرت حج گزارنده است
یعنی اراده دارد که بحج بیرون آید - فقدم المدینة بشر کثیر - پس آمدند بمدینه مردم بسیار و بعضی روایات آمده که مردم
بیشتر از حصر و احصا بودند و تعیین نکرده اند عدد ایشان را و در غزوه تبوک که آخر غزوات آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم
سی هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وے بود و لابد زیاده بر آن شده باشند و در روایتے یکصد و چهارده هزار
بودند و در روایتے صد و بیست و چهار هزار واللہ اعلم - فخرجنا معه - پس بیرون آمدیم با وے یعنی صحابه با آنحضرت -
حتی اذا اتینا ذا الحلیفة - تا آنکه چون آمدیم ذو الحلیفه را رسیدیم باین موضع - فولدت اسماء بنت عمیس محمد بن ابی بکر
رضی اللہ عنهما - پس بزائید اسماء دختر عمیس بضم مهمله و فتح میم زوجهٔ ابی بکر صدیق بود محمد بن ابی بکر را و این اسماء بنت
عمیس زنی بود جمیله عاقله که بهر کس او را میخواست بنکحت و در تحت ابو بکر صدیق بود و بعد از ان علی مرتضی خواست
بعد از وے جعفر بن ابی طالب رضی اللہ عنهم اجمعین و در وقتیکه حضرت ﷺ برآمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر
را زائیده - فارسلت الی رسول اللہ - پس کس فرستاد اسماء نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کیف اصنع - که چه
کنم حکم چیست احرام بندم یا نه و چگونه بندم - قال - گفت آنحضرت - اغتسلی - غسل کن - و استثفری بثوب -
و بر بند جائے خون را بجامه - و احرمی - و احرام بند - و صورت استثفار بثوب بثائے مثلثه و نفا آن ست که چیزے را در
خود بندند و خرقه پهن گرفته بر جائے خون بنهند و هر دو طرف آنرا از پیش و پس بآن کمر بند محکم کنند تشبیه داده آنرا
بثفر بفتح ثا و فا یعنی پاردم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا و این مجمع علیه است - فصلی رسول اللہ -
پس گزارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی نماز احرام دو رکعت - فی المسجد - در مسجد ذی الحلیفه - ثم رکب القصواء -
پس سوار شد ناقه خود را که نام وے قصواء است بفتح قاف و سکون صاد مهمله و تسمیه او بقصواء بجهت آن ست که
سابق بود در سیر و در اقصاے سیر و غایت وے بود و بعضی گفته اند که تسمیه او بقصوی بجهت آن بود که جانب
گوش وے بریده بود و قصوی آن ناقه را گویند که طرف گوش وے بریده باشد و شاة قصوی و ناقه قصوے
و جمل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عضبا بفتح عین مهمله و سکون ضاد معجمه و با موحده و جدعا بجیم و دال مهمله نام یک ناقه
است که آنحضرت را بود صلی اللہ علیہ وسلم و گفته اند که اگر کمتر از ربع بریده اند جدعا ست و اگر بربع رسیده
قصوا و اگر زیاده بر ربع عضبا ست و اگر از بیخ بریده اند صلما ست بصاد مهمله و بهر این الفاظ روایات
واقع شده است و گفته اند که طرف گوش ناقه آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت بتخفیف واقع شده - حتی اذا استوت
به ناقته علی البیداء اهل بالتوحید - تا آنکه چون برداشت آنحضرت را ناقهٔ وے بر بیدا آواز بلند کرد بتوحید مراد
تلبیه است چنانکه بیان کرد - لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک

قال جابر لسنا ننوی الا الحج - گفت جابر نبودیم ما که نیت میکردیم مگر حج را - لسنا نعرف العمرة - نبودیم ما که می شناختیم
عمره را یعنی در اشهر حج - حتی اذا اتینا البیت معه استلم الرکن - تا آنکه چون آمدیم بخانه کعبه با آنحضرت بوسه داد آنحضرت
حجر اسود را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وے حجر اسود مرکوز ست و اینرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا
که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد و مراد باستلام بوسه دادن اوست یا بسودن بدست افتعال ست از سلام
بمعنی تحیت و سلام بر وے همین ست که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن این رکن را محیا گویند بضم میم و فتح یا یعنی که
او را تحیت میکنند یعنی سلام میکنند و بعضی گویند از سلام ست بکسر سین یعنی حجاره را یعنی دست سوده بکسر لام پس
استلام از دست چنانکه اکتحال از کحل استلمت الحجر یعنی لمسته و وجوه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم -
فرمل ثلاثا ومشی اربعا - پس رمل کرد آنحضرت در طواف در سه گشتن و مشی کرد در چهار و ذکر طواف نکرد از جهت
ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرمل الی آخره و رمل جنبیدن دوشها ست و مشی که سخت نبود یا جنبانیدن
دوشها چنانکه پهلوانان و مبارزان در میان دو صف قتال کنند و یا بمعنی که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل
در تشریع این فعل آن ست که چون آنحضرت در عمرة القضا بمکه آمد مشرکان گفتند که ایشانرا تب یثرب
لاغر و سست ساخته است لهذا آنحضرت مسلمانانرا فرمود که باین نوع مشی و حرکت و اظهار جلادت و قوت
کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگرچه گاهی بزوال علت حکم نیز زائل میگردد چنانکه نصیب
مؤلفة القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون ست در هر طوافی که بعد از وی سعی هست چنانکه طواف عمره و
طواف قدوم و طواف افاضت نه طواف وداع کذا قیل و در آخر باب خطبه یوم النحر از ابن عباس بیاید که آنحضرت
در طواف افاضت رمل نکرد فتدبر و معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم گردد ان شاء الله تعالی و در نسخه
ذکر اضطباع بقضا در نسخه های موجوده نیست با آنکه این نیز مسنون ست و در احادیث دیگر ذکر آن یافته و کیفیت اضطباع ردا از زیر بغل
راست بر کتف چپ انداختن و ضبع بمعنی بازو ست و معنی زیر بغل نیز آمده و وجه نیز بسبب آن تعلق است چنانکه در رمل - ثم تقدم الی مقام
ابراهیم - پس بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی ست که در وی نشان پایهای ابراهیم ست علیه السلام و الآن قدر پایش
خانه در حجره نهاده اند فقرا - پس خواند آنحضرت این آیت را - واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی - و بگیرید مقام ابراهیم را جای نماز
اتخذوا بفتح خا و کسر آن در قرآن هر دو قرائت ست و در روایت و در حدیث بکسر آمده - فصلی رکعتین - پس گزارد
آنحضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب ست نزد ما بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان و نزد شافعی
سنت ست - فجعل المقام بینه و بین البیت - پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف
مقام ایستاد و این افضل مواضع ست برای گزاردن این دو رکعت و جائز ست هر جا که گزارند - وفی روایة انه
قرأ فی الرکعتین - و در روایتے آمده است که آنحضرت خواند در این دو رکعت - قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون

و تقدیم قل هو الله احد بر قل یا ایها الکافرون واقع ست در صحیح مسلم و در یک روایت از شرح السنة و توجیه میکنند آنرا که
قل هو الله احد برای اثبات توحید ست و قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت
اهتمام بحال اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهر ست و این حدیث دلالت
کرد بر آنکه تقدیم سورهٔ متاخر بر سورهٔ متقدم جائز ست و این را شواهد کثیر ست در احادیث - ثم رجع الی الرکن
فاستلمه پس برگشت آنحضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسه داد آنرا - ثم خرج من الباب الی الصفا - پس
بیرون آمد از در مسجد بسوی کوه صفا و هم برآمدن از در صفا بود و صفا در لغت سنگ سطبر صلب املس آلان نام
کوهی ست متصل با بوقبیس - فلما دنا من الصفا قرأ - پس هنگامیکه نزدیک شد آنحضرت بصفا خواند این آیت را
ان الصفا والمروة من شعائر الله - بدرستی که صفا و مروه از نشانها اند که ساخته است خدای تعالی برای حج
و فرمود آنحضرت - ابدأ بما بدأ الله به - آغاز کنم بچیزی که آغاز کرد خدای تعالی بآن - فبدأ بالصفا - پس
آغاز کرد آنحضرت بصفا چنانچه خدای تعالی در آیت کریمه آغاز بآن کرده - فرقی علیه - پس برآمد آنحضرت بصفا
حتی رأی البیت - تا آنکه دید خانه را و در آن زمان کعبه از صفا نمودار میشد و حجابی در میان نبود و الآن بناهای
حرم پوشیده است آنرا و با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درهای حرم که محاذی اوست می افتد - فاستقبل
القبلة - پس روی آورد آنحضرت قبله را - فوحد الله وکبره - پس بیگانگی یاد کرد خدا را و به بزرگی یاد کرد او را
و قال - و گفت - لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده انجز
وعده - بر آورد و راست گردانید وعدهٔ خود را که بفتح مکه و حصول فتوحات عظیم کرده بود همه بوجود آورد -
ونصر عبده - و یاری داد بندهٔ خود را که ذات شریف وی باشد - وهزم الاحزاب وحده - و شکست داد
گروههای کافران و دشمنان دین را تنها - ثم دعا بین ذلک - پس دعا کرد میان این اذکار - قال مثل هذا ثلث
مرات - گفت مانند این سه بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد و باز ذکر و دعا کرد تا سه کرت اینچنین کرد - ثم نزل - پس
فرود آمد از صفا - ومشی الی المروة - و رفت بسوی مروه که کوهی دیگر ست طرف دیگر از صفا - حتی انصبت قدماه
فی بطن الوادی ثم سعی - تا آنکه بپستی فرود آمد هر دو پای آنحضرت در مغاک وادی یعنی از بلندی وادی
به پستی آمد و دوید و شتاب رفت انصباب در اصل ریخته شدن آب ست و صبب بفتحتین نشیب چون پای
از بلندی به پستی زیر آن می آید تعبیر بانصباب کرده و بطن شکم و مغاک زمین - حتی اذا صعدتا مشی - بفتح عین و سکون
صاد تا آنکه چون شروع در بالا برآمدن کرد هر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی به بلندی برآمد مشی کرد یعنی آهسته
رفت و سعی بگذاشت و اصعاد در اصل رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی و اینجا ارتفاع
مراد ست کذا قیل و قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی ست و اصل درین باب آن ست

که هاجره بفتح جیم ام اسمعیل علیه السلام در وقتیکه اسمعیل علیه السلام طفل بود روزی به طلب آب رفت و چون در درون وادی می درآمد
اسمعیل از نظر وی پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می برآمد تا بر وی نگاه کند پس این سنت از وی ماند و آنحضرت
نیز کرد و الآن چون زمین بلند را خاک پر کرده مغاک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نمانده نگاه باید کرد
در سعی بجهت بجای آوردن سنت - حتی اتی المروة - تا آنکه آمد آنحضرت بر مروه که کوهی دیگر است مقابل صفا و مروه
در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش جهد - ففعل علی المروة کما فعل علی الصفا - پس کرد بر مروه آنچه
کرد بر صفا از تکرار توحید و تکبیر و دعا و سعی بین الصفا و المروة واجب هفت بار است از صفا بمروه یکی و از مروه به صفا
دیگر پس ابتدا از صفاست و ختم بمروه چنانکه فرمود - حتی اذا کان آخر طوافه علی المروة - تا آنکه چون یافته شد آخر طواف
بر مروه - فقال - پس گفت آنحضرت - لو انی استقبلت من امری ما استدبرت - اگر پیش میدیدم که من پیشتر میدانستم
از امر خود و حال خود چیزی که از پس دانستم - لم اسق الهدی - نمی راندم هدی را و نمی آوردم با خود و هدی بفتح ها و سکون
دال قربانی که بحرم فرستند - و جعلتها عمرة - و میگردانیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام - فمن کان منکم لیس معه هدی
فلیحل - پس کسیکه هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و برآید از احرام - ولیجعلها عمرة - و بگرداند
آنرا عمره - شرح این کلام بسطی طلبد حاصلش آن است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از وصول بمکه معظمه و ادای عمره
امر کرد اصحاب را که هر که سوق هدی نموده با خود قربانی که آنرا در ایام نحر ذبح کنند نیاورده عمره کند و از احرام
برآید فسخ حج بعمره کند و بعد از آن در ایام حج احرام بندد و حج گزارد و هر که سوق هدی نموده است عمره کند بر احرام
خود بماند تا حج گزارد و بعد از آن از احرام برآید و آنحضرت خود سوق هدی نموده بود در احرام باقی ماند این معنی بوجوه
بر صحابه گران آمد یکی بجهت آنکه از احرام برآیند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم محرم باشد و ترک متابعت او کنند دوم
آنکه گفتند میان ما و عرفه پنج روز مانده پس مناسب نیست که از احرام برآئیم و پیش زنان برویم و منی از
ذکر ما می چکیده باشد و بعرفه درآئیم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع شنائع بود پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در غضب آمد و فرمود چه کار کنم حکم الهی چنین است که اگر من پیش از این می دانستم برآمدن
از احرام بر شما شاق خواهد آمدن نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام می برآمدم و فسخ حج بعمره میکردم و من نمیدانستم
که حکم الهی چنین خواهد شد - فقام - پس ایستاد - سراقة - بضم سین مهمله - بن مالک بن جعشم - بضم جیم و سکون عین
و شین معجمه - فقال - پس گفت سراقه - یا رسول الله العامنا هذا ام لابد - آیا برای امسال است این حکم یا برای
همیشه است - فشبک رسول الله - پس درهم آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اصابعه - انگشتان خود را -
واحدة فی الاخری - یک انگشت را در انگشت دیگر برای تمثیل - وقال دخلت العمرة فی الحج - و گفت درآمد
عمره در حج مرتین - دو بار گفت این کلام را و گفت - لا - نه چنین نیست که تو گفتی این حکم با امسال مخصوص باشد

بل لابد ابد۔ بلکہ برای ہمیشہ ہمیشہ مقصود ابطال آن ست کہ در جاہلیت بود از امتناع عمرہ در اشہر حج۔ وقدم علی رضی اللہ
عنہ من الیمن۔ امیر المومنین علی را کہ بقضاے یمن فرستادہ بودند در ہمین ایام حج قدوم آورد۔ ببدن النبی۔ ببدنہای
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ وبدن بضم با وسکون دال جمع بدنہ بفتح با و دال شتر وگاو قربانیکہ بحرم کنند ونزد شافعی
مخصوص بہ شتر ست یعنی علی رضی اللہ عنہ آمد وبدن بسیار براے آنحضرت آورد فقال ماذا قلت حین فرضت الحج
پس گفت آنحضرت بعلی چہ چیز گفتی ونیت کردے تو ہنگامیکہ فرض کردی حج را واحرام بستی۔ قال۔ گفت علی
رضی اللہ عنہ قلت۔ این گفتم ونیت کردم کہ۔ اللہم انی اہل بما اہل بہ رسولک۔ خداوندا بدرستی کہ من احرام بستم بچیزیکہ
کہ احرام بست بآن چیز پیغمبر تو۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فان معی الہدی۔ پس بدرستی کہ با من ہدی ست واز احرام
نمی برایم۔ فلا تحل۔ پس حلال مشو واز احرام بیرون میا۔ قال۔ گفت جابر کہ راوے این حدیث ست۔ فکان جماعۃ
الہدی الذی قدم بہ علی من الیمن۔ پس بود مجموع شتران کہ آورد آنہا را علی رضی اللہ عنہ از یمن۔ والذی اتی بہ النبی
وآن شتران کہ آورد آنہا را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از مدینہ ہمراہ خود۔ مائۃ۔ صد۔ قال۔ گفت۔ جابر۔ فحل الناس
کلہم۔ پس حلال شدند وبرآمدند از احرام مردم ہمہ۔ وقصروا۔ وموے قصر کردند مردم ہمہ گویا قصر موے با وجود
افضلیت حلق چنانچہ در حدیث آمدہ است براے آن بود تا بقیہ از موے بماند کہ در حج حلق کنند یا ہنوز در طبیعت
ایشان تنگی بود از برآمدن از احرام پس تقصیر کردند در ابقاے حکم آن تمام کہ حلق ست واقتصار کردند بر قدر کفایت
واللہ اعلم۔ الا النبی۔ مگر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ از احرام نبرآمد۔ ومن کان معہ ہدی۔ ودیگر کسی کہ بود با وی ہدی
فلما کان یوم الترویۃ۔ پس ہرگاہ کہ شد روز ترویہ۔ توجہوا الی منی۔ روے آوردند بسوے منی ومنی را منی ازان گویند
کہ در وے ریختہ میشوند خونہا یا بجہت آنکہ چون جبرئیل خواست کہ مفارقت کند آدم را علیہما السلام گفت تمنی کن چہ خواہی
گفت بہشت تمنی اہم۔ واہلوا بالحج۔ واحرام بستند براے حج یوم الترویہ نام روز ہشتم از ذی الحجہ است زیرا کہ در وے
سیراب میکردند شتران را یا بجہت آنکہ ابراہیم علیہ السلام را می بود وتفکر میکرد در رؤیاے خود کہ در خواب دیدہ بود
کذا فی القاموس ودر رفتن بمنی وبیتوتت دران نہ رکن ونہ واجب نیست بلکہ سنت ست۔ ورکب النبی صلی اللہ علیہ وسلم
فصلی بہا الظہر والعصر والمغرب والعشاء والفجر۔ وسوار شد آنحضرت بسوے منی ورسید بمنی پس بگذارد در منی این
پنج نماز وشب در منی بیتوتت کرد۔ ثم مکث قلیلا۔ پس درنگ کرد اندکی بعد از گزاردن نماز فجر۔ حتی طلعت الشمس۔
تا آنکہ برآمد آفتاب۔ وامر بقبۃ من شعر تضرب لہ بنمرۃ۔ وامر کرد بخیمہ از موے کہ زدہ شود براے وے صلی اللہ علیہ وسلم
در وادی نمرہ بفتح نون وکسر میم کہ قریب وادی عرفات ست در انتہاے زمین حرم ست تا آنجا کوہے ست کہ بر وے
منارہ است کہ امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ از براے نشان حرم بنا کردہ وعرفات از حل ست ونمر نام حیوان مشہور ست
کہ او را پلنگ گویند این کوہ را کہ نکتہاے سیاہ وسفید دارد بآن تشبیہ کردند۔ فسار رسول اللہ۔ پس رفت پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم - بجانب عرفات - ولاتشک قریش الا انه واقف عند المشعر الحرام - و گمان نمی بردند قریش مگر آنکه آنحضرت
وقوف کننده است نزد مشعر حرام که نام کوهی ست بمزدلفه که آنرا قزح میگویند - کما کانت قریش تصنع فی الجاهلیة - چنانکه
بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان وقوف بمزدلفه میکردند و آنرا موقف حمس و اهل حرم الله میگفتند و
بعرفات نمیرفتند بخلاف سائر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آنحضرت نیز وقوف بمزدلفه خواهد کرد -
فاجاز رسول الله - پس تجاوز کرد و درگذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - از مزدلفه - حتی اتی عرفة - تا آنکه آمد عرفه را
و عرفه بفتح راء مفرد بمعنی مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان ست و وجه تسمیه بعرفه بیاید -
فوجد القبة قد ضربت له بنمرة - پس یافت خیمه را که بتحقیق زده شده است برای وی بنمره - فنزل بها - پس
فرود آمد بنمره - حتی اذا زاغت الشمس امر بالقصواء - تا آنکه چون گشت آفتاب و وقت زوال شد امر کرد که پالان
کرده شود قصواء را که ناقه آنحضرت بود - فرحلت له - پس پالان کرده شد قصواء برای آنحضرت - فاتی بطن الوادی
پس آمد آنحضرت در میان وادی نمره و عرفات آنرا - فخطب الناس - پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم را - وقال
و گفت - ان دماءکم واموالکم حرام علیکم - بدرستی که خونهای شما و مالهای شما بناحق حرام ست بر شما - کحرمة
یومکم هذا - چو حرام بودن این روز شما که عرفه است - فی شهرکم هذا - درین ماه شما یعنی ذی الحجه - فی بلدکم هذا درین
شهر شما یعنی مکه و این تاکید و تقریر حرمت دماء و اموال را و عرب همه قائل بودند بحرمت این روز و ماه و
شهر که تا اینها همگی حرام ست - الا کل شیء من امر الجاهلیة تحت قدمی موضوع - آگاه باشید که هر چیز از رسم
از کار جاهلیت زیر هر دو پای من نهاده شده و پست و پامال ست یعنی خوار و باطل و متروک ست - ودماء
الجاهلیة موضوعة - و خونهای زمان جاهلیت موضوع و متروک و هدر ست یعنی رسم اهل جاهلیت آن بود که کینه
نگاه میداشتند هر کس از هر قبیله که خون کرده هر چند که بعد تا پیران میگذشت کینه میکشیدند و می کشتند پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آن همه را باطل گردانید و هدر نمود - وان اول دم اضع من دمائنا دم ابن ربیعة بن الحارث
و بدرستی نخست خونی که می نهم و هدر میکنم از خونهای قبیله ما دم پسر ربیعة بن الحارث بن عبد المطلب است
حارث عم رسول الله است صلی الله علیه وسلم و ربیعه پسر وی صحابی ست در خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله
عنه وفات یافت و او را پسری بود نامش آدم یا تمام یا ایاس در جنگی که میان سعد و هذیل بود سنگی بوی رسیده و کشته شد
وکان مسترضعا فی بنی سعد - و بود پسر ربیعه شیر داده شده در قبیله بنی سعد - فقتلته هذیل - پس کشتند او را هذیل بضم
ها و فتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد و هذیل شده و ازینجا معلوم شد که صحیح دم ابن ربیعه است بزیادت لفظ
ابن چنانکه در عبارت مشکوة از روایت مسلم واقع شده است و در نسخ مصابیح که دم ربیعه واقع شده بی ذکر لفظ
ابن و جمعی از اهل علم گفته که راویان این حدیث خطا کرده اند که دم ربیعه نقل کرده اند و صواب دم ابن ربیعه است

پس بعضے لفظ ابن را در نسخ مصابیح الحاق کردہ اند و توربشتی میگوید کہ ما تسلیم نمیکنیم این تخطیہ را با وجود امکان تقریر معنی حدیث بر وجہ صواب و حال آنکہ این روایت بخاری ست و جماعۂ از علما نقل کردہ و حفاظ روایت کردہ اند کہ دم ربیعہ و وجہ صحت آنست کہ اضافت دم بر ربیعہ بجہت آن ست کہ وے ولی دم ست و دم را چنانکہ اضافت بمقتول توان کرد بولی وے نیز توان کرد و ضمیر در کان مستر ضعا راجع بمقتول ست فافہم باز فرمود آنحضرت ۔ و ربا الجاہلیۃ موضوع ۔ و ربا زمان جاہلیت نہادہ شدہ و ساقط گردانیدہ شدہ است ۔ و اول ربا اضع من ربانا ربا عباس بن عبد المطلب ۔ و نخست ربائیکہ مے نہم از ربا ہائے قبیلہ ما ربا ہائے عباس بن عبد المطلب ست ۔ فانہ موضوع کلہ ۔ پس بدرستیکہ ربا ہائے عباس موضوع و باطل ست و عباس بن عبد المطلب عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در جاہلیت ربا مے خورد و اموال وے بحکم ربا بر ذمہ مردم بود و آن ہمہ را از ذمہ ایشان نہاد و باطل گردانید و باز فرمود ۔ فاتقوا اللہ فی النساء ۔ پس تقوے و پرہیز کنید از عذاب خدا در زنان و اداے حقوق ایشان ۔ فانکم اخذتموہن بامان اللہ ۔ پس بدرستی کہ شما گرفتہ اید زنان را بامان خدا و عہد وے کہ باشما کردہ یا عہدے کہ شما با وے کردہ اید در رعایت حقوق ایشان ۔ و استحللتم فروجہن بکلمۃ اللہ ۔ و حلال کردہ اید فرجہائے زنان را بکلمۂ خدا کہ امر فانکحوا ست یا بایجاب و قبول کہ بدان امر کردہ یا بکلمۂ توحید زیرا کہ حلال نیست زن مسلمان غیر مرد مسلمان را ۔ ولکم علیہن ان لا یوطئن فرشکم احدا تکرہونہ ۔ و مر شما را حق ست بر زنان این کہ پامال نگردانند فراشہاے شما ہیچ یکی را کہ ناخوش میدارید شما او را و ایطاء از وطی ست بمعنی پی سپر کردن کنایت ست از قادر گردانیدن غیر بدر آمدن بر ایشان و اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکہ عادت عرب بود فان فعلن ذلک فاضربوہن ضربا غیر مبرح ۔ پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشان را زدنی غیر مؤثر و مؤلم و بیح بجارعہد سختی و گزند و مشقت و اینجا سلامیۃ شود کہ ایطاء فرش کنایت از زنا نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا می بود ۔ ولہن علیکم رزقہن وکسوتہن بالمعروف ۔ و مر زنان راست بر شما روزے ایشان و جامۂ ایشان بر وجہ مشروع و اعتدال و رزق روزے و روزینہ دادن و کسوت جامہ و جامہ پوشانیدن کسے را ۔ وقد ترکت فیکم ما لن تضلوا بعدہ ان اعتصمتم بہ ۔ و بتحقیق گذاشتہ ام در شما چیزے را کہ ہرگز گمراہ نشوید بعد از وجود وے و گذاشتن وے باختیار و قبول وے و عمل بوے اگر چنگ در زنید و پناہ گیرید بآن چیز و کدام ست آن چیز کتاب اللہ ۔ کتاب خدا است کہ قرآن مجید ست و سنت و حکم وے و تتمہ اوست یا آنچہ نوشتہ است خدا و فرض گردانیدہ است بر شما فرمودہ ۔ وانتم تسألون عنی ۔ و شما پرسیدہ شوید روز قیامت از من کہ چہ معاملہ کردم با شما در رسانیدن احکام دین و اداے امانت و نصیحت ۔ فما انتم قائلون ۔ پس چہ خواہید گفت شما ۔ قالوا نشہد انک قد بلغت و ادیت و نصحت ۔ گفتند صحابہ گواہی میدہیم ما یعنی پیش خدا کہ تو بتحقیق رسانیدی رسالت را و ادا کردے امانت را و نصیحت کردے امت را و نصیحت خالص شدن و خیر خواہی نمودن ۔ فقال باصبعہ السبابۃ پس اشارت

کرد آنحضرت بانگشت شہادت خود۔ یرفعها الی السماء۔ درحالیکہ برمیداشت آن انگشت را بسوے آسمان۔ وینکبها الی
الناس۔ و مائل میگردانید وی خمیده آن را بسوے مردم وفی الصراح النکت کالنقط یعنی نجکک۔ اللہم اشہد اللہم اشہد۔ خداوندا گواه باش
ثلث مرات۔ سہ بار گفت این کلمہ را یا سہ بار کرد اشارت و نکث است شہادتہا و بعضی گفتہ اند کہ ینکبہا صواب آن ست کہ
بباے موحده باشد بجاے تاے فوقانیه و در مشارق گفته که روایت با تا بود و نقطه فوق اوست و بعضی متقنین گفته
که صوابش بباے یک نقطه و معنے کب برگردانیدن و نگیسو کردن یعنی رو و قلب وے بجانب مردم اشارت کننده
بجانب ایشان زیرا که آنحضرت سوار بود انتہی و نظر بانصاف معنی نکت بتوقانیه بغیر ظاهرست اگرچه بقرینه کلمه الی مجاز
از اشارت تواند بود و در مجمع البحار ہم در روایت آورده و گفته بتوقانیه بعید المعنی۔ ثم اذن بلال۔ پس بانگ نماز گفت
بلال۔ ثم اقام۔ پس اقامت گفت و تکبیر بپا آورد۔ فصلی الظہر۔ پس گذارد آنحضرت نماز پیشین را۔ ثم اقام۔ پس اقامت
گفت بلال۔ فصلی العصر۔ پس گذارد آنحضرت نماز دیگر را۔ ولم یصل بینهما شیئا۔ ونگذارد میان نماز ظہر و عصر چیزے را
از سنن رواتب و نوافل و در بین استعجال وقوف ست اینجا می پرسند ہیچ جاے ست که فرض را بجہت نفل ترک دہند
جواب میگویند در عرفات ست که فرض وقت نماز عصر ست بجہت استعجال وقوف که نفل ست ترک مینهند۔ ثم رکب
حتی اتی الموقف۔ پس سوار شد آنحضرت تا آنکه آمد بجاے ایستادن را در عرفات۔ فجعل بطن ناقته القصواء الی الصخرات
پس گردانید شکم ناقه خود را که قصوا بود بسوے صخرات جمع صخره سنگ بزرگ و در روایتے صخیرات بلفظ تصغیر سنگہاے خرد
وسیاه نزدیک بجبل رحمت که در آنجا موقف آنحضرت بود صلی اللہ علیه وسلم۔ وجعل حبل المشاة بین یدیه واستقبل
القبلة۔ وگردانید حبل المشاة را که نام موضعی ست ہم در آنجا پیش دو دست خود یعنی پیش خود در روے آورد بجانب قبله
حبل بفتح حاے مہمله و سکون باے موحده ریگ که دراز افتاده باشد وگفته اند توده ریگ مستطیل و جمع وی حبال ست
و بعضے گفته اند حبال بجا در ریگ مانند جبال بجیم در غیر ریگ و مشاة بضم میم جمع ماشی و اضافت حبل بمشاة از جہت اجتماع
ایشان ست بروے و قاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة صف مشاة و محل اجتماع ایشان ست تشبیه کرد صف
ایشان را بحبل رمل و موقف آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم در عرفات در اینجا بود و اگرچه موقف شریف مشخص متعین نشده است
اما باید که در گرد ہمین موضع می گشته باشد گاہے اینجا و گاہے آنجا نزدیک به بناے قدم که آنجا ست که عامه مردم آنرا مطبخ
آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف قائم گردد و باین نعمت مشرف شود۔ فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس
پس ہمیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه فرو رفت آفتاب۔ وذہبت الصفرة قلیلا۔ و رفت زردی اندکے۔ حتی
غاب القرص۔ تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب ست تا کسے گمان نبرد که مراد قرب غروب ست
واردف اسامة۔ و پس خود سوار کرد اسامه بن زید را۔ ودفع۔ و برگشت بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر
حتی اتی المزدلفة۔ تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی ست در میان عرفات و منی و بتوقف در وے نزد ما واجب ست

وہمچنین نزد امام احمد وبعضی شافعیہ ونزد بعضے از ایشان فرض ست ووجہ تسمیہ وی بمزدلفہ بجہت آنست کہ مشتق از زلف
بمعنی قرب ست ومردم در وے قریب بمنی کہ محل مناسک ست می آیند ونیز زلف بمعنی زمین ہموار جابجا ورب وادہ را
گویند وزمین این موضع ہمچنین واقع شدہ است ومزدلفہ را جمع بفتح جیم وسکون میم نیز گویند وہمرویست از ابن
عباس کہ میان آدم وحوا درین موضع اجتماعی واقترانی حاصل شد وتعارف در عرفات شدہ بود واللہ اعلم
بالصواب - فصلی بہا المغرب والعشاء - پس گزارد آنحضرت در مزدلفہ مغرب وعشا را - باذان واحد واقامتین
بیک اذان ودو اقامت چنانکہ ظہر وعصر را بعرفات گزاردہ بود واین مذہب شافعی ونزد بعضے دیگر از ائمہ
ونزد امام ابوحنیفہ بروایتے از امام احمد وبسیارے از علما بیک اذان ویک اقامت زیرا کہ عشا در جای وقت
خود ست پس احتیاج باقامت جدا واعلام نباشد وعصر در غیر وقت بود وپس محتاج بود بزیادت اعلام ودر
صحیح مسلم این را از ابن عمر روایت کردہ وترمذی نیز این را تحسین وتصحیح نمودہ - ولم یسبح بینہما شیئا - ونگزارد نماز
نفل درمیان مغرب وعشا چیزے وسبحہ بضم سین نماز نفل را گویند - ثم اضطجع - پس بپہلو نہاد آنحضرت وبخواب
رفت - حتی طلع الفجر - تا آنکہ طلوع کرد صبح ودرین شب بہ تہجد برنخاست باوجود آنکہ سنت دائمی وی صلی اللہ
علیہ وسلم بود - فصلی الفجر حین تبین لہ الصبح - پس بگزارد نماز فجر را ہنگامیکہ ظاہر شد مر او را فجر واز این کلام
میگردد کہ بر دیگران طلوع صبح ظاہر نشدہ تا آنکہ بعضے روایت کردہ اند کہ گزارد نماز صبح را در غیر وقتش ومراد آنست
گزارد در تاریکی وصواب آنست کہ در وقت گزارد ولیکن مردم شک داشتند کہ صبح طلوع کردہ یا نکردہ آنحضرت
را صلی اللہ علیہ وسلم بوحی یا بجہت کمال علم وے ظاہر شد کہ طلوع کردہ است ومراد بآنکہ در غیر وقت گزارد یعنی
در غیر وقت معہود گزارد وسخن درین باب در مواقیت صلوۃ گذشتہ است فلینظر - باذان واقامۃ - پس گزارد نماز
فجر باذان واقامت این را برائے دفع توہم گفت کہ باوجود آنکہ استعجال نمود ودر تاریکی گزارد اما اذان واقامت کہ سنت
مستمرہ بودہ ترک نداد - ثم رکب القصواء حتی اتی المشعر الحرام - پس سوار شد ناقہ را تا آنکہ آمد بمشعر حرام کہ نام موضعی ست
در مزدلفہ کہ آنرا قزح میگویند بضم قاف وفتح زاے وحاء مہملہ در آخر کہ قریش در جاہلیت وقوف در آن میکردند چنانکہ
گذشت بدانکہ در باب حج مشعر حرام ومشاعر حج وشعائر حج مذکور میگردد ومشاعر جمع مشعر ست وشعائر جمع شعیرہ
مراد امور حج ومناسک وعلامات آنست واصل از شعور بمعنی علم ست - فاستقبل القبلۃ - پس روے آورد
آنحضرت بقبلہ - فدعاہ وکبرہ وہللہ ووحدہ - پس دعا کرد حق سبحانہ را وتکبیر وتہلیل وتوحید یاد کرد او را - فلم یزل
واقفا حتی اسفر جدا - پس ہمیشہ بود آنحضرت ایستادہ تا آنکہ روشن شد صبح خوب وتمام جد کوشیدن در کار واین
وقوف بمزدلفہ واجب ست نزد ما - فدفع قبل ان تطلع الشمس - پس براند وبیرون آمد از مزدلفہ پیش از آنکہ
برآید آفتاب - واردف الفضل بن عباس - در ردیف گردانید فضل بن عباس را چنانکہ از عرفات اسامہ

بن زید را ردیف ساخته بود. حتی اتی بطن محسر تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم میم وفتح حاء وکسر سین
مشدده که میان مزدلفه ومناست ودر شرح ست میان سر دو پاره کوه ازان ست وپاره ازین مشتق ازحسیر یعنی مانده شدن
وتحسیر مانده کردن واین وادی مانده میگذارند گذرندگان را یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را چنانکه در بیان حکمت
آن معلوم کرده. فحرک قلیلا پس جنبانید ناقه را اندکی وتیز راند واز بعضی احادیث مفهوم میشود که سخت تر راند و
شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی ست ومستحب ست شتاب رفتن ازین وادی واگر
پیاده است تیز رود واگر سوار ست تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع واختلاف کرده اند در سبب وحکمت تیز راندن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ناقه را درین وادی ومشهور آن ست که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قصد
هدم بیت الله زاده الله تعظیما وتکریما آمده بودند پس مستحب داشت شتاب رفتن وگذشتن ازان وثابت شده است
در صحیح امر کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذرندگان از دیار لوط ودیار ثمود را به تیز گذشتن وگریه کردن وعبرت
گرفتن ازان وهمچنین بود عادت شریف در مواضع که نازل شده در وی عذاب خدا ودر مواهب لدنیه از مسعودی
که از علمای شافعیه است نقل کرده که سبب وی آن ست که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی
گفته یا مشرکان عرب می ایستادند چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شدیم بمخالفت ایشان وامام شافعی در املا گفته
که جائز ست که این تیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد وبعضی گفته از جهت آنکه این جای بودن شیاطین ست
وشاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را در اینجا متمسکی بتوهم گردد که چون تیز گذشتن از مکان نزول عذاب
مشروع ست این نیز ازین باب ست واین از نادانی وعدم فهم وغلط محض ست زیرا که امر حضرت گذرندگان را
به تیز گذشتن بجهت خوف حق وشهود قهر وجلال اوست تعالی ونیز از شومی آن موضع نه آنکه آنجا عذابی نازل شده
تا آنکه اگر می ایستد نازل میگردد بعذاب اینجا بان اصلا نمی ماند وبا وجود آن چون صریح نهی ومنع در گریختن
از طاعون وارد شده این قیاس در مقابل نص ست وفائده ندارد ودر گریختن در بعضی مواضع دیگر آمده است چنانکه
کسی در خانه نشسته وزلزله آید چنانکه غالب ظن بافتادن خانه است یا خانه را آتش گرفت واگر می ایستد میسوزد
ازانجا باید برآید واگر این را بدان قیاس کنند نیز صحیح نیست چه آنجا غالب ظن واینجا توهم محض ست وفرق ست
میان اسباب ظنیه ووهمیه ومباشرت این منافی توکل نیست ووهمیه منافی ست واینجا خود منع ونهی واقع شده
وبه ارتکاب آن وعید وبه ترک مواعید واقع شده ودیگر چه جای سخن ست اعاذنا الله من موجبات سخطه وغضبه
وعذابه. ثم سلک الطریق الوسطی پس در رفت آنحضرت میانه راه را واین غیر راهی ست که ازان رفته بود وآن راه
ضب ست را طریق ضب میگویند بفتح ضاد معجمه وتشدید باء موحده واین را طریق مأزمین که نام دو کوه ست بکسر زای
وفتح میم ولهذا در وقت رفتن بعرفات بمحسر نگذشته بود. التی تخرج علی الجمرة الکبری آن راهی که بیرون می آید

به جمره اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف است و مقصود تعیین طریق است اما امروز از آن جمره میگذرند به جمره وسطی و بعد
که در جانب مکه است و او را جمرهٔ عقبه میگویند و عقبه بفتح عین و قاف بالا و دیگر و این جمره در بلندی اوست و بیعة العقبه که انصار
کردند نیز منسوب بآن است و احکام رمی جمار تفصیل در باب خود بیاید. حتی اتی الجمرة التی عند الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت
جمره را که نزدیک درخت است مراد همین جمرهٔ عقبه است که مذکور شد. فرماها بسبع حصیات پس انداخت در وی هفت سنگریزه
تکبیر میگفت مع کل حصاة منها در حالیکه تکبیر میگفت با هر سنگریزه از آن سنگریزه ها مثل حصی الخذف مانند سنگریزه های خذف
بفتح خاء و سکون ذال معجمتین سنگریزه انداختن بانگشتان خذفه بکسر و سکون خا فلاخن و صورت خذف آن است
که سنگریزه را گرفته در دو انگشت سبابه میگیرند تا میان دو انگشت و سبابه نهاده می اندازند یا خذفه میسازند از چوب
و لیکن می اندازند و عبث است. خذف منهی واقع شده است و این تشبیه بیان مقدار سنگریزه هاست در صغر و کبر
یعنی نه آنکه کیفیت انداختن چون خذف را بتجربه روا دارند بالاتفاق بعضی گفته اند که آن قدر [illegible] بعضی مثل پشک
گوسفند. رمی من بطن الوادی انداخت آنحضرت سنگریزه را از بطن وادی که جمره در آنجاست ثم انصرف الی
المنحر پس بازگشت آنحضرت بسوی قربانگاه [illegible] پس نحر کرد آن حضرت
شصت و سه شتر را بدست مبارک خود [illegible] بیان نحر و ذبح و آنکه سنت در شتر نحر است
و در غیر وی ذبح در باب اضحیه گذشت. ثم اعطی علیاً رضی الله عنه فنحر ما غبر پس داد آنحضرت یعنی شتران را با کارد تا
علی پس نحر کرد علی چیزی را که باقی ماند بعد از آنچه آن حضرت از شتران [illegible] معلوم شد که همه صد شتر بودند پس باقی
سی و هفت باشد. و اشرکه فی هدیه و شریک گردانید آنحضرت علی را رضی الله عنه در قربانی خود. ثم امر من کل بدنة
ببضعة پس امر کرد آنحضرت بگرفتن گوشت پاره از هر شتر [illegible] بفتح و سکون فجعلت فی قدر
پس گردانیده شد این گوشت پاره ها در دیگی فطبخت پس پخته شد آن گوشت پاره ها فاکلا من لحمها پس خوردند
هر دو یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت علی رضی الله عنه از گوشت [illegible] از گوشت قدری و قدری شوربا
می آید. وشربا من مرقها و نوشیدند از شوربای آن. مرق بفتح میم و راء شوربا بجهت آنکه مستحب است که از قربانی
خود چیزی بخورند و باقی گوشت را بخش کردند [illegible] آمده که [illegible] فرمودند که هر که خواهد بگیرد تا تاراج کنند
ثم رکب رسول الله بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فافاض الی البیت پس شتابی راند
بسوی خانه کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر است از حج بعد از وقوف بعرفه و باین
تمام میشود حج و این افضل است روز نحر و بعد از وی نیز جایز است فصلی بمکة الظهر پس گزارد در مکه نماز پیشین را
این روایت جابر است و عائشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گزارد پیشین را بمنا بعد از
برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است و سخن درینجا بسیار است در شرح مبین شده والله اعلم. [illegible]

تا مر جد آنحضرت است ومنصب سقایۂ زمزم بدست ایشان بود یستقون علی زمزم - درحالیکه آب میدادند مردم را بر زمزم - فقال - پس گفت آنحضرت - انزعوا بنی عبد المطلب - بکشید آب از زمزم اے پسران عبد المطلب - فلولا ان یغلبکم الناس علی سقایتکم - پس اگر نمیبود خوف آنکه غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم و اتباع وازدحام ایشان بر آن از جهت اتباع فعل من و بیرون آید این منصب از دست شما - لنزعت معکم - هر آئینه میکشیدم من آب از زمزم از جهت فضل و شمرت این فعل - فناولوه دلوا فشرب منه - پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید آنحضرت از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا میکنند هم در محل خود ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی - رواه مسلم - وعن عائشة - رضی الله عنها قالت خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع - گفت عائشه بیرون آمدیم ما با آنحضرت در حجة الوداع - فمنا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحج پس بعضے از ما کسی بود که احرام بست و تلبیه کرد بعمره و بعضے بود که احرام بست بحج و تلبیه کرد بحج - فلما قدمنا مکة پس هنگامیکه قدوم آوردیم بمکه - فقال - پس گفت - رسول الله پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم من اهل بعمرة ولم یهد فلیحلل - کسیکه اهلال کرد بعمره و هدی نه فرستاد پس باید که حلال شود و بر آید از احرام یعنی احرام نبندد بحج در ایام حج - ومن احرم بعمرة واهدی فلیهل بالحج مع العمرة - وکسیکه احرام بست بعمره و هدی فرستاد پس باید که اهلال کند بحج با عمره - ثم لا یحل حتی یحل منهما - بعد از آن حلال نشود تا آنکه حلال شود از هر دو - وفی روایة فلا یحل حتی یحل بنحر هدیه - و در روایتے اینچنین آمده که پس حلال نشود تا آنکه حلال شود به نحر کردن هدی خود و حل بعمره این حکم دارد - ومن اهل بحج فلیتم حجه - وکسیکه احرام بست بحج پس باید که تمام کند حج خود را - قالت - گفت عائشه - فحضت - پس حیض کردم من - ولم اطف بالبیت - و طواف نکردم بخانه کعبه برائے عمره - ولا بین الصفا والمروة - و نه طواف کردم میان صفا و مروه مراد به طواف اینجا سعی است و بر سعی نیز اطلاق طواف آمده است - فلم ازل حائضا - پس همیشه بودم من حائض - حتی کان یوم عرفة - تا آنکه شد روز عرفه - ولم اهلل الا بعمرة - واحرام نبسته بودم من مگر برائے عمره - فامرنی النبی صلی الله علیه وسلم ان انقض راسی وامتشط پس امر کرد مرا آنحضرت که بکشایم سر خود را و شانه کنم یعنی بر آیم از احرام و مباح گردانم آنچه حرام شده بود باحرام - واهل بالحج واحرام بندم بعد از آن بحج - واترک العمرة - و ترک کنم عمره را - ففعلت - پس کردم من آنچه فرمود آنحضرت - حتی قضیت حجی - تا آنکه تمام کردم حج خود را - بعث معی عبد الرحمن بن ابی بکر - فرستاد با من برادر مرا که عبد الرحمن بن ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر عائشه بود از یک مادر - وامرنی ان اعتمر مکان عمرتی - وامر کرد مرا که عمره کنم در بدل عمره من که فوت شده بود از من بجهت حیض و بر آمده بودم از احرام آن - من التنعیم - احرام بندم این عمره را از تنعیم که جای است بیرون مکه بر دو سه میل نزدیکترین زمین حل بحرم و در آنجا جای است که آنرا مسجد عائشه میگویند یعنی جاے احرام بستن وے از آنجا و عوام الناس این تنعیم را عمره گویند چون از برائے عمره احرام از آنجا می بندند - قالت - گفت عائشه -

فطاف الذين كانوا اهلوا بالعمرة بالبيت - پس طواف کردند آن کسانی که احرام بسته بودند برائے عمره بخانه کعبه - وبين الصفا
والمروة - وسعی کردند میان صفا و مروه - ثم حلوا - پس حلال شدند و برآمدند از احرام - ثم طافوا بعد ان رجعوا من منى -
بعد از آن طواف کردند بعد از آن که باز گشتند و آمدند از منا روز نحر طواف زیارت - واما الذين جمعوا الحج والعمرة فانما
طافوا طوافا واحدا - واما آن کسانی که جمع کردند حج و عمره را و قران کردند پس طواف نکردند مگر یک طواف روز نحر برائے
حج و عمره معا - متفق عليه - وعن عبد الله بن عمر قال تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع بالعمرة
الى الحج - تمتع کرد آنحضرت بعمره بسوئے حج - فساق معه الهدى من ذى الحليفة - پس راند و برد با خود هدی را از ذی الحلیفه
که آنجائے احرام ست - وبدأ فاهل بالعمرة - و آغاز کرد پس اهلال کرد بعمره - ثم اهل بالحج - پس اهلال کرد بحج - فتمتع
الناس مع النبي - پس تمتع کردند مردم با پیغمبر - صلى الله عليه وسلم بالعمرة الى الحج - بعمره بسوئے حج چنانکه صورت
تمتع ست - فكان من الناس من اهدى ومنهم من لم يهد - پس بودند از مردم کسیکه هدی برد با خود و بعضے از ایشان کسے
بود که هدی نبرد - فلما قدم النبي صلى الله عليه وسلم مكة قال للناس - پس هنگامیکه قدوم آورد آنحضرت بمکه گفت مردم
را - من كان منكم اهدى فانه لا يحل من شيء حرم منه - کسیکه هست از شما که اهدا کرده پس بدرستی که وے حلال نشود
از هیچ چیزے که حرام شده اند وے یعنی از احرام بر نیاید و هم بران حال که بوده باشد - حتى يقضي حجه - تا آنکه بگذارد
حج خود را - ومن لم يكن منكم اهدى فليطف بالبيت وبالصفا والمروة - وکسیکه نباشد از شما که اهدا کرده پس باید که طواف
کند بخانه کعبه و بصفا و مروه - وليقصر - و باید که قصر کند موئے خود را و فی این ست والاحلق افضل ست - وليحلل
و باید که حلال شود و آنچه از مناسک و اعمال عمره است بجا آرد چنانکه در حدیث جابر گذشت سخن در اینجا آنست
که ازین حدیث معلوم میشود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم متمتع بود و اصح آن ست که آنحضرت قارن بود و تاویل
این حدیث آن ست که مراد تمتع معنی لغوی ست که انتفاع و التذاذ ست و شک نیست که این معنی در قران موجود ست
از جهت اکتفا از دو نسک بنسک واحد یا مراد آنست که امر کرد اصحاب را بتمتع و اسناد تمتع بحضرت وے بطریق
اسناد بسبب ست چنانکه میگویند بنا کرد بادشاه شهرے را زیرا که چون بنا بامر اوست گویا خود بنا کرده اما روایت آنکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم منفرد بود پس وجه آن ست که نخست احرام حج بست پس از ان نیت عمره کرد و قارن
شد هر که لفظ اول را شنید خیال کرد که تنها برائے حج احرام بست و افراد کرد و این تاویلات بجهت تطبیق میان
روایات کرده اند و کلام درین مقام بسیار ست در شرح سفر السعادت ذکر کرده شده است والله اعلم بالصواب بعد ازان
حال تمتع را که هدی نکرده بیان نمود که چون از احرام برآمد و طواف و سعی نمود و عمره تمام کرد - ثم ليهل بالحج - پس باید که
چون ایام حج رسد احرام بندد برائے حج - وليهد - و باید که اهدا کند که هدی کردن و اراقت دم نمودن واجب ست
بر متمتع برائے شکر گذاری این نعمت که توفیق اداے هر دو نسک یافت - فمن لم يجد هديا - پس کسیکه نیابد هدی را

فليصم ثلثة ايام في الحج پس بايد كه روزه دارد سه روز در حج سه روز كه باشد وافضل آن ست كه سابع وثامن وتاسع بدارد وبعضى گفته اند كه پيش از تاسع دارد وسبعة اذا رجع الى اهله وروزه دارد هفت روز وقتيكه برگردد بسوے خانهٔ خود كه مجموع ده روز باشد ودر قرآن مجيد مطلق رجوع واقع شده است زيرا كه فرموده وسبعة اذا رجعتم پس بعضى تفسير كرده اند آنرا برجوع باهل وبعضى بفراغ از اعمال حج وبر آمدن از منا ورجوع بمكه بنياد ے گفته كه مذهب ابى حنيفه اين ست وطيبى نيز موافق آن گفته اما در هدايه گفته كه اذا رجع الى اهله وظاهر اين حديث مؤيد اين مذهب ست وچون آنحضرت قدوم آورد بمكه وامر كرد اصحاب را بانچه كرد طاف حين قدم مكة پس طواف كرد هنگاميكه رسيد بمكه واستلم الركن اول شئ ودر بوسه داد حجر اسود را نخست از هر چيزے ثم خب ثلثة اطواف پس تر پويه كرد ورمل كرد در سه طواف كه از اشواط ميگويند كه يكبار گرد كعبه گشتن ست ومشى اربعا ورفتن كرد برطريق معتاد آهسته چهار از هفت طواف وشوط كه آنرا طواف گويند ثم ركع حين قضى طوافه بالبيت عند المقام ركعتين پس گزارد هنگاميكه تمام كرد طواف بيت نزد مقام ابراهيم دو ركعت نماز را ثم سلم پس تر سلام داد فانصرف پس برگشت از نماز فاتى الصفا پس آمد كوه صفا را فطاف بالصفا والمروة سبعة اطواف پس طواف كرد بصفا ومروه هفت طواف ومراد بطواف اينجا گشتن ست ميان اين دو كوه هفت بار كه آنرا سعى بين الصفا والمروة گويند ثم لم يحل من شئ حرم منه پس تر حلال نشد آنحضرت از هيچ چيزے كه حرام شده بود واز احرام نيز آمد زيرا كه قارن بود واگر متمتع هم بود هدى باخود داشت حتى قضى حجه ونحر هديه يوم النحر تا آنكه گذارد حج خود را ونحر كرد هدى خود را روز نحر وافاض وبشتافت بسوے مكه يعنى از منى بمكه آمد فطاف بالبيت پس طواف كرد بخانهٔ كعبه طواف زيارت ثم حل من كل شئ حرم منه پس تر حلال شد از هر چيزے كه حرام شده بود بروے حتى نساء وپيش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غير نساء واينجا حج تمام شد ومطلق از احرام بر آمد وفعل مثل ما فعل رسول الله وكردند مانند آنچه كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من ساق الهدى من الناس كسيكه سوق هدى كرد از مردم متفق عليه وعن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه عمرة استمتعنا بها اين عمره است كه منفعت گرفتيم با او ان فمن لم يكن عنده الهدى فليحل الحل كله پس كسيكه نباشد نزد وے هدى پس بايد كه حلال شود حلال شدنى همه فان العمرة قد دخلت في الحج الى يوم القيمة زيرا كه عمره بتحقيق در آمد در حج تا روز قيامت شرح اين معنى گذشت رواه مسلم وهذا الباب خال عن الفصل الثاني واين

باب تهى ست از فصل ثانى

الفصل الثالث عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله في ناس معى روايت ست از عطا گفت شنيدم جابر را ودرميان مردمى كه شريك بودند بمن در شنيدن قال گفت جابر اهللنا اصحاب محمد احرام بستيم ما كه اصحاب محمديم صلى الله عليه وسلم بالحج خالصا وحده حج ساده وبى آميزش عمره تنها قال عطاء قال جابر گفت عطا كه گفت جابر

فقدم النبی پس قدوم آورد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صبح رابعۃ مضت من ذی الحجۃ۔ در صبح شب چہارم کہ گذشتہ بود از ماہ
ذی الحجہ۔ فامرنا ان نحل۔ پس امر کرد آنحضرت ما را کہ حلال شویم و از احرام برآئیم۔ قال عطاء۔ گفت عطاء در تفسیر
قول جابر کہ امر کرد آنحضرت ما را کہ حلال شویم۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ حلوا واصیبوا النساء۔ از احرام برآئید و برسید
زنان را۔ قال عطاء ولم یعزم علیہم۔ و واجب نگردانیدہ شد بر ایشان رسیدن بزنان۔ ولکن احلہن لہم۔ و لیکن حلال
گردانید زنان را برائے ایشان و مباح گردانید وطی ایشان را۔ فقلنا لما لم یکن بیننا وبین عرفۃ الا خمس۔ پس گفتیم
ما کہ ہنگامیکہ نباشد میان ما و میان عرفہ مگر پنج شب۔ امرنا ان نفضی الی نسائنا۔ امر کرد ما را کہ برسیم بسوئے زنان
خود و مباشرت کنیم ایشان را۔ فنأتی عرفۃ تقطر مذاکیرنا المنی۔ پس بیائیم عرفہ را در حالیکہ می چکاند آلتہائے مردی ما
ما آب منی قطر چکیدن و چکانیدن و مذاکیر جمع ذکر است بفتحتین بر خلاف قیاس۔ قال۔ گفت عطاء۔ یقول جابر بیدہ۔
در حالیکہ اشارت میکند جابر بدست از برائے تمثیل چکانیدن مذاکیر منی را۔ کانی انظر الی قولہ بیدہ یحرکہا۔ عطا میگوید
گویا کہ من نگاہ میکنم الآن بسوئے اشارت جابر بدست خود کہ می جنباند دست خود را از برائے نمودن صورت ذکر
قال۔ گفت جابر۔ فقام النبی۔ پس ایستاد و خطبہ خواند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فینا۔ در میان ما۔ فقال قد علمتم
انی اتقاکم للہ۔ بتحقیق دانستہ اید شما کہ بدرستی کہ من پرہیزگار ترین شمام مر خدا را و در بعضی نسخ علی اللہ یعنی گرامی
ترین شما بر خدا۔ واصدقکم۔ و راست گو ترین شمام۔ وابرکم۔ و نیکوکار ترین شمام۔ ولولا ہدیی لحللت کما تحلون
و اگر نمی بود ہدی من ہر آئینہ حلال می شدم من چنانچہ شما حلال میشوید۔ ولو استقبلت من امری ما استدبرت لم اسق
الہدی۔ و اگر پیش میدانستم از کار خود چیزے را کہ پس دانستم یعنی اگر میدانستم کہ برآمدن از احرام این چنین بشما
شاق خواہد آمد نمی راندم ہدی را و من نیز از احرام می برآمدم۔ فحلوا۔ پس حلال شوید و برآئید از احرام کہ حکم الہی در شان شما
چنین است۔ فحللنا وسمعنا واطعنا۔ پس حلال شدیم ما و شنیدیم قول آنحضرت را بسمع رضا و اطاعت و فرمانبرداری کردیم
قال عطاء قال جابر۔ گفت عطاء کہ گفت جابر۔ فقدم علی رضی اللہ عنہ من سعایتہ۔ پس قدوم آورد امیر المؤمنین علی رضی
از یمن کہ برائے گرفتن صدقات رفتہ بود و سعی و سعایت خراج و باج ساعی باج ستان۔ فقال بم اہللت۔ پس گفت آنحضرت
علی را بچہ چیز یعنی بچہ نوع احرام بستی تو۔ قال بما اہل بہ النبی۔ گفت علی رضی اللہ عنہ احرام بستم بچیزے و نوعی کہ احرام
بست بآن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال رسول اللہ۔ پس گفت مر علی را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاہد وامکث حراما
پس اہدا کن یعنی بران ہدی با خود و درنگ کن و بایست کہ در حالیکہ محرمی چنانکہ من کردہ ام۔ فقال واہدی لہ علی
ہدیا۔ گفت جابر پس گرفت ہدی برائے خود علی رضی اللہ عنہ۔ فقال سراقۃ بن مالک بن جعشم۔ پس گفت سراقہ۔
یا رسول اللہ العامنا ہذا ام لابد۔ آیا برائے امسال ماست این حکم یا برائے ہمیشہ است۔ قال لابد۔ گفت آنحضرت
برائے ہمیشہ است چنانکہ در فصل اول گذشت۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا انہا قالت قدم رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم لاربع مضین من ذی الحجۃ - گفت عائشہ قدوم آورد آنحضرت یعنی بمکہ هنگامیکہ چهار شب گذشتہ بودند از ذی الحجہ - او خمس - یا پنج شب - فدخل علی وہو غضبان - پس در آمد آنحضرت بر من وحال آنکہ وے خشمناک ست فقلت من اغضبک - پس گفتم من کہ در غضب آورد ترا یا رسول اللہ ادخلہ اللہ النار - در آرد او را خدائے تعالی در آتش دوزخ - قال - گفت آنحضرت - او ما شعرت انی امرت الناس بامر - آیا نمیدانی و خبر نداری کہ من امر کردم مردم را بامرے - فاذا ہم یترددون پس ناگاہ مردم تردد و توقف میکنند در امتثال آن - ولو انی استقبلت من امری ما استدبرت ما سقت الہدی معی - و اگر می بود کہ پیش میدانستم من از کار خود چیزے را کہ پس دانستم نمی آوردم و نمی راندم ہدی را ہمراہ خود حتی اشتریہ - تا آنکہ می خریدم ہدی را اکنون بعد از احرام - ثم احل کما حلوا - پس حلال میشدم چنانکہ حلال شدند

مردم - رواہ مسلم

باب دخول مکة والطواف

ذکر کرده درین باب کیفیت دخول مکہ کہ از کدام سو در آید و از کدام جانب بدر رود و در چہ وقت در آید و ذکر کرده کیفیت طواف را و آنچہ لازم ست او را از استلام حجر و جز آن و بک بمعنی ہلاک و نقصان کردن ست پس این باد تعریف از تہنیت مکہ میگویند کہ وے ہلاک میکند و ناقص و خوار میگرداند گناہان را و ہلاک میکند ہر کسے را کہ ظلم کند و الحاد ورزد در آن و بکہ نیز میگویند و بک بمعنی کوفتن ست از جہت کوفتن وے اعناق جباران را یا از جہت ازدحام خلایق نزد وے کہ موجب دق اعناق ست یا از جہت آنکہ وے میگوید مردان را و میشکند قوت و تیزی ایشان را بریاضت و مجاہدہ و طواف گشتن گرد چیزے اکنون غالب آمده و اسم شده گشتن گرد کعبہ زادہا اللہ تعظیما و تشریفا

الفصل الاول - عن نافع - قال ان ابن عمر کان لایقدم مکة الا بات بذی طوی - گفت نافع کہ ابن عمر بود کہ قدوم نمی آورد مکہ را مگر آنکہ شب میکرد بذی طوی بفتح طائے مہملہ و بضم و کسر نیز آمده و فتح اصح و افصح و اشہر ست بتنوین و بے تنوین نام موضعی قریب مکہ داخل حرم در طرف راہ عمرہ - حتی یصبح و یغتسل و یصلی - تا آنکہ صبح میکرد ابن عمر و غسل می بر آورد و نماز میگزارد و ظاہر آن ست کہ مراد نماز نفل ست برای در آمدن مقام شریف فیدخل مکة نہارا - پس در آمد مکہ را روز انہ - واذا نفر منہا مر بذی طوی و بات بہا حتی یصبح و یذکر ان النبی - و ذکر میکرد ابن عمر کہ پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم کان یفعل ذلک - بود کہ میکرد آنرا کہ ابن عمر کرد از بیتوتت بذی طوی و غسل و صلوة و درین حدیث استحباب در آمدن مکہ در روز ست تا ببیند کعبہ را و دعا کند و الان عادت جاری شده بدر آمدن وقت سحر کسانی را کہ می آیند از جده و سنت موافق اول ست و اگر چہ جلوه جمال سحر ذوقے و حالے دیگر مے بخشد و لیکن ظہور سلطان عزت و ابہت و جلالت بیت اللہ زادہا اللہ تعظیما و تشریفا در وقت چاشت اظہر و ابہر ست عرف ذلک بالذوق و الحمد للہ - متفق علیہ - و عن عائشة رضی اللہ عنہا قالت ان النبی صلی اللہ

علیه وسلم لما جاء مکة دخلها من اعلاها - گفت عایشه که آنحضرت هنگامی که می آمد مکه را در می آمد او را از بالای او که همان جانب
ذی طوی ست و معلا که مقبره مکه است همان جانب ست و معلا بفتح میم و بسکون عین مهمله و تخفیف لام ست و عامه معلا میگویند
بضم میم و تشدید لام - و خرج من اسفلها - و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر ست متفق علیه - وعن عروة بن الزبیر
عروه بن الزبیر از کبار تابعین و ثقات ایشان ست و خواهرزاده عایشه صدیقه است و پسر اسماء بنت ابی بکر ست میگوید
از عایشه که گفت - قد حج النبی - به تحقیق حج کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبرتنی عایشة ان اول شیء بدأ به حین قدم انه
توضأ ثم طاف بالبیت - پس خبر داد مرا عایشه که نخست چیزے که آغاز کرد آنحضرت به آن چیز وقتیکه قدوم آورد مکه را
این بود که آنحضرت وضو کرد و پس طواف کرد بخانه کعبه و این طواف را طواف قدوم گویند - ثم لم تکن عمرة - پس نبود عمره -
ثم حج ابو بکر - پس حج کرد ابو بکر - وکان اول شیء بدأ به الطواف بالبیت ثم لم تکن عمرة ثم عمر ثم عثمان مثل ذلک یعنی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و این خلفای ثلثه رضی الله عنهم بمکه آمدند نخست کاری که کردند طواف کردند و هیچ عمره بجا نیاوردند و در بعضی
روایات ثم لم یکن غیره یعنی نبود غیر طواف و بعضی گفته اند که این تصحیف ست ولیکن معنی صحیح ست پوشیده نماند که در احادیث
سابق معلوم شد که آنحضرت و صحابه بعد از قدوم بمکه عمره کردند ولیکن هر که سوق هدی کرده بود بر احرام باقی ماند و هر که سوق
نکرده بود از احرام بر آمد مگر آنکه مراد نفی عمره فسخ حج بعمره و بر آمدن از احرام ست و عروه این کلام را رد کسی گفت که زعم کرد
که آنحضرت فسخ حج بعمره نمود و بیان کرد که آنحضرت بر قران خود باقی ماند مگر آن کسی که سوق هدی نکرد او را فرمود که از احرام
بر آید و فسخ حج بعمره کند و بعد از عمره احرام دیگر برای حج به بندد متفق علیه - وعن ابن عمر قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا طاف فی الحج او العمرة اول ما یقدم - بود آنحضرت که چون طواف میکرد در حج یا در عمره در اول قدوم
آوردن سعی ثلثة اطواف - سعی میکرد یعنی تیز میرفت در سه شوط مراد رمل ست که بیان آن گذشت - ومشی اربعة
و میرفت به روش معتاد در چهار شوط طواف که عبارت ست از هفت بار گشتن گرد خانه کعبه و هر یک گشتن را شوط گویند
بفتح شین و در رسائل مناسک همین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته است که جماعه از فقها اطلاق این لفظ را مکروه
داشته اند بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند که طواف دلالت بر تعظیم دارد و نیز شوط لفظ جاهلیت
ست چنانکه در کراهت اطلاق یثرب به مدینه مطیبه گفته اند - ثم سجد سجدتین - پس میگزارد بعد از طواف دو رکعت - ثم یطوف
بین الصفا والمروة - پس طواف میکرد یعنی سعی میکرد میان صفا و مروه و رمل طوافی بود که بعد از وی سعی ست متفق علیه -
وعنه قال رمل رسول الله صلی الله علیه وسلم - و هم از ابن عمر ست که گفت رمل کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من الحجر الی الحجر ثلثا
از حجر اسود تا حجر اسود سه بار - ومشی اربعا و مشی کرد چهار بار - وکان یسعی ببطن المسیل اذا طاف بین الصفا والمروة - و بود آنحضرت
که سعی میکرد در مغاک جای سیلان آب چون طواف میکرد میان صفا و مروه بیان این در حدیث جابر گذشت - رواه مسلم -
وعن جابر قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قدم مکة اتی الحجر فاستلمه - هنگامیکه قدوم آورد آنحضرت مکه را آمد حجر اسود را

یعنی ابتدائے طواف از حجر اسود کرد۔ ثم مشی علی یمینه۔ پس تر مشی میکرد بر دست راست خود از برائے طواف۔ فرمل
ثلثا ومشی اربعا۔ پس رمل کرد در سہ طوف ومشی کرد در چہار۔ رواہ مسلم۔ وعن الزبیر بن عربی۔ تابعیست روایت
میکند از ابن عمر وغیر وے۔ روایت ست از وے یک حدیث در استلام حجر۔ قال سأل رجل عن ابن عمر عن استلام
الحجر۔ گفت سوال کرد مردے از ابن عمر از بوسہ دادن حجر اسود۔ فقال۔ پس گفت ابن عمر۔ رأیت رسول اللہ
دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یستلمه ویقبله۔ استلام میکرد او را وبوسہ میداد او را سابقا معلوم شد کہ استلام
شامل لمس بید وتقبیل ہر دو است وگویا مراد باستلام اینجا لمس بید ست بقرینہ مقابلت بہ تقبیل
رواہ البخاری۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال لم ار النبی صلی اللہ علیہ وسلم یستلم من البیت الا الرکنین
الیمانیین۔ گفت ابن عمر ندیدم من آنحضرت را کہ استلام میکرد از خانہ کعبہ مگر دو رکن یمانی را کہ حجر اسود ست ورکن
یمانی کہ محاذی اوست۔ رکن یمانی نام ہمین رکن ست ولیکن اینجا ہر دو رکن را یمانی خواند بطریق تغلیب وبیت را
دو رکن دیگرست یکی رکن عراقی دیگر رکن شامی وہر دو را شامیان میگویند ودو رکن یمانی را فضل ست
باعتبار بقاے ایشان بر اصل بناے خلیل علیہ السلام ازین جہت تخصیص کردہ شدہ اند باستلام ورکن
اسود را فضل ست بوجود حجر اسود در وے ولہذا تقبیل کردہ میشود ودر رکن یمانی اکتفا بلمس میکنند واز حضرت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تقبیل رکن یمانی ثابت نشدہ وجمہور برین اند ودر استلام رکنین شامیین کلام ست
ذکر کردہ ایم آنرا در شرح سفر السعادت تصحیح لفظ یمانی در شرح کردہ شدہ است۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عباس
رض قال طاف النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع علی بعیر۔ گفت ابن عباس طواف کرد آنحضرت در حجۃ الوداع
بر شتر یستلم الرکن بمحجن۔ در حالیکہ استلام میکرد حجر اسود را بچیزے کہ در دست وے بود بآن چوب اشارت
بحجر میکرد وچوب را بوسہ میداد ومحجن بکسر میم وسکون حائے مہملہ وفتح جیم چوب سرکج مانند چوگان۔ متفق علیہ
وعنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طاف بالبیت علی بعیر۔ وہم از ابن عباس ست کہ آنحضرت طواف
کرد بخانہ بر شتر کلما اتی الی الرکن اشار الیہ بشئ فی یدہ ہرگاہ کہ می آمد ومیرسید بہ حجر اسود اشارت میکرد
بسوے وے بچیزے یعنی بہ چوبی کہ در دست مبارک وے بود۔ وکبر۔ وتکبیری بر آورد ودرین حدیث
بوسہ دادن آن چیز مذکور نیست۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی الطفیل۔ صحابی ست آخر الصحابہ
موتا واز خواص یاران وتابعان امیر المومنین علی بود رضی اللہ عنہما۔ قال رأیت رسول اللہ۔ گفت دیدم
پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یطوف بالبیت ویستلم الرکن بمحجن معہ ویقبل المحجن۔ طواف میکرد بخانہ واستلام میکرد
رکن را بمحجن کہ با او بود وبوسہ میداد محجن را ودرین حدیث استلام رکن ست بچوب وتقبیل آن ودر حدیث
سابق اشارت بمحجن بود وتحصیل آنکہ ہر چہ استطاعت دارد بکند بوسہ یا استلام یا اشارت بدست یا بچوب

و مانند آن. رواه مسلم. وعن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله. گفت عائشه بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
لا نذکر الا الحج. در حالیکه ذکر نمیکردیم در تلبیه مگر حج را. فلما کنا بسرف طمثت. پس هنگامیکه بودیم به سرف حیض کردم من. سرف بفتح سین و کسر را نام
موضعی ست به یک مرحله از مکه و در آنجا است مزار ام المؤمنین میمونه است رض و نکاح وی رضی الله عنها و زفاف
و موت وی همه درین موضع اتفاق افتاده بودند. فدخل النبی صلی الله علیه وسلم وانا ابکی. پس در آمد آنحضرت و حال
آنکه من گریه میکنم از وقوع حیض که مبادا مانع شود از گزاردن حج. فقال لعلک نفست. بلفظ معلوم پس گفت آنحضرت
شاید که تو حیض کردی مراد از نفاس اینجا حیض است و در ولادت نفست بلفظ مجهول میگویند. قلت نعم. گفتم آری. قال فان ذلک
شیء کتبه الله علی بنات آدم. گفت آنحضرت اندیشه مکن زیرا که حیض چیزی ست که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است خدای تعالی
آنرا بر دختران آدم بی واسطه و در بعضی روایات آمده است که ابتدای آن از نساء بنی اسرائیل ست و کلام در وی
در باب حیض گذشت. فافعلی ما یفعل الحاج. پس بکن ای عائشه چیزی که میکنند حاجیان. غیر ان لا تطوفی بالبیت
حتی تطهری. جز آنکه طواف مکنی بخانه تا آنکه پاک شوی. متفق علیه. وعن ابی هریرة رض قال بعثنی ابوبکر
رضی الله عنه فی الحجة التی امره النبی صلی الله علیه وسلم علیها. گفت ابوهریره فرستاد مرا ابوبکر در حجی که امیر گردانیده بود
او را آنحضرت برای حج یعنی بر اهل حج قبل حجة الوداع. یعنی پیش از حجة الوداع که آنحضرت بنفس شریف خود گزاردند سابقاً معلوم شد که چون حج
فرض شد آنحضرت بجهت اشتغال بغزوات نتوانست رفت ابوبکر رضی الله عنه را امیر حاج ساخت. یوم النحر فی رهط
فرستاد مرا ابوبکر روز نحر میان گروهی که. امره ان یؤذن فی الناس. امر کرد ابوبکر آن گروه را که اذان گویند یعنی اعلام
کنند مردم. احتمال دارد که ضمیر امره با بوهریره رود. الا لا یحج بعد العام مشرک. آگاه باشید که حج نکند بعد ازین سال
هیچ مشرکی حج کردن مخصوص بمسلمانان باشد. ولا یطوفن بالبیت عریان. و باید که طواف نکند بخانه کعبه هیچ برهنه
و این عادت اهل جاهلیت بود که برهنه طواف میکردند و میگفتند عبادت نکنیم خدا را در جامهای که گناه میکنیم در آن.

متفق علیه

الفصل الثانی عن المهاجر المکی. قال سئل جابر عن الرجل یری البیت یرفع یدیه. گفت مهاجر که از
تابعین ست پرسیده شد جابر از مردی که می بیند بیت را برمیدارد هر دو دست خود را. فقال قد حججنا مع النبی
گفت جابر بتحقیق حج کردیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم نکن نفعله. پس نبودیم که بکنیم آنرا و بیا نیز روایت
است یعنی نبود آنحضرت که میکرد آنرا که مذهب ائمه ثلثه این ست و امام احمد گفته دستها بردارد و دعا کند و در شرح
کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست حدیثی درین باب روایت کرده است و در بعضی رسائل که در مذهب حنفی
ذکر کرده اند که در اول که نظر بر بیت افتد دعا کند و لا بد [illegible] از سنن و جماعت والله اعلم. رواه الترمذی
و ابو داود. وعن ابی هریرة قال اقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم فدخل مکة. رو آورد آنحضرت

پس چون آمد مکہ را - فاقبل الی الحجر - پس روی آورد بسوی حجر اسود - فاستلمہ - پس استلام کرد حجر را - ثم طاف بالبیت
پس طواف کرد بخانہ - ثم اتی الصفا - پس آمد بجبل صفا - فعلاہ - پس بالا بر آمد او را - حتی ینظر الی البیت - تا آنکہ نظر میکرد
بخانہ - فرفع یدیہ - پس بر داشت ہر دو دست را - فجعل یذکر اللہ ما شاء - و یدعو - پس گشت کہ ذکر میکرد خدا تعالی را
آنکہ بخواہد و دعا میکند پس ازین معلوم میشود کہ نظر بسوی خانہ و دست بر داشتن و دعا کردن مراد از حدیث
سابق در غیر این حالت کہ صعود صفا است باشد واللہ اعلم - رواہ ابوداود - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان النبی
صلی اللہ علیہ وسلم قال الطواف حول البیت مثل الصلوٰۃ - طواف کردن گرد خانہ مانند نماز است در ثواب - الا
انکم تتکلمون فیہ - پس فرق این ست کہ شما سخن میکنید در آن و سخن کردن مبطل نیست آنرا چنانکہ نماز را و درین عبارت
ایمائی ست کہ اگر سخن نکند بہتر ست - فمن تکلم فیہ فلا یتکلمن الا بخیر - پس کسیکہ سخن کند در طواف پس باید کہ تکلم نکند
مگر بہ نیکی یعنی سخن نیک کند اگرچہ از جنس کلام ناس باشد و باین حدیث استدلال کردہ شدہ است بر اشتراط طہارت
در طواف چنانچہ در نماز شرط است مذہب ائمہ ہمین ست و لیکن پوشیدہ نماند کہ حقیقت تشبیہ من کل الوجوہ مراد
نیست زیرا کہ طہارت ثوب و استقبال قبلہ و قراءت و سائر ارکان معتبر نیست و لیکن طہارت افضل ست نزد ما
و اتفاق دارند بر آن کہ نماز افضل ست از طواف و بعضی میگویند کہ برای غریب طواف افضل ست کہ غنیمت ست و
جای دیگر نخواہند یافت - رواہ الترمذی والنسائی والدارمی وذکر الترمذی جماعۃ وقفوہ علی ابن عباس - و ذکر کردہ است
ترمذی جماعہ را از رواۃ کہ وقف کردہ اند این حدیث را بر ابن عباس و گفتہ اند کہ این قول ابن عباس ست و لیکن
ظاہر آنست کہ این موقوف در حکم مرفوع خواہد بود واللہ اعلم - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
نزل الحجر الاسود من الجنۃ - فرود آمدہ است حجر اسود از بہشت - وہو اشد بیاضا من اللبن - و وی در حال نزول سخت تر بود در سفیدی
از شیر - فسودتہ خطایا بنی آدم - پس سیاہ گردانیدہ است او را گناہان اولاد آدم و رسیدن دستہای ایشان
رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح - و گفتہ اند کہ درین حدیث امتحان ایمان مراد ست اگر کامل الایمان
است قبول میکند آنرا بی تردد و بی تاویل و ضعیف الایمان متردد میگردد و کافر منکر میشود و لعمری درین حدیث
چیزی نیست کہ مخالف دلیل قاطع کہ حکم باستحالہ آن کند باشد تا تاویل کنند و صرف از ظاہر نمایند و قول اہل شرع کہ آنرا دانستہ
ایم منصوص کہ بہشت و آنچہ در وی ست از جواہر مباین و مخالف ست بحقیقت چیزہائی کہ مخلوق اند درین دار فانیہ
از خواص و لوازم و زوال و فنا و احاطہ آفات بدان و باین حجر نیز آفات برسید تا آنکہ از دست قرامطہ ملاحدہ
شکست کہ مشہور ست از آن و صدمہ باقی ست و جواب آنست کہ تواند کہ بعد از نزول در دار دنیا آن احوال
متغیر و متبدل شدہ باشد چنانکہ در آدم علیہ السلام شدہ از گرسنگی و تشنگی و مانند آن و بعضی میگویند کہ مراد
بودن او از جنت جہت وجود یمن و برکت و شرف و کرامت ست گویا چیزی ست کہ از بہشت آمدہ است

سفید بودن او و سیاه گشتن او بگناهان آدمیان تشبیه است مراد بیان رنگ عبرت گیرند که گناهان در جماد تاثیر میکنند
چه در دلهای ایشان و این همه بود و بی شک و تاویل از ظلمت باطن و حیله نفس ست و راه راست آن ست که بظاهر
آن ایمان آورند و حقیقت آنرا بعلم الهی تفویض نمایند و بگویند که ان الله علی کل شیء قدیر و در شرح زیاده برین تبیین
و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است و بالله التوفیق - فائده مشهور شده میان مردم که باقی مانده است
در حجر اسود سفیدی چند که آن سفیدی سیر شود و چون آید قیامت یا نزدیک میشود قیامت و فقیر حقیر درین تحیر بود که این
را اصلی باشد یا نه پس در تاریخ مکه فارسی که تصنیف کرده گفته که این چنین ذکر کرده است که در حجر اسود نقطه سفید
صغیر مشرق و بود در حالت این چنین در سنه پانصد و هشتاد و نه و فقیه سلیمان عسقلانی در مناسک خود گفته که دیدم من
در حجر اسود سه جا سفیدی و بعد از آن دیدم که هر وقت در نقصان بود و این در هفتصد و هشت بود والله اعلم
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الحجر - و هم از ابن عباس ست که گفت آنحضرت در شان حجر اسود
والله لیبعثنه الله یوم القیمة - بخدا سوگند هر آینه می برانگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت - له عینان یبصر بها
و لسان ینطق به - مر او را دو چشم ست که می بیند بآن و چشم بینا شناسد کسی را که استلام کرده است او را و زبان ینطق به
زبانی ست که سخن میگوید بآن - یشهد علی من استلمه بحق - گواهی میدهد و شفیع و حافظ میگوید هر کسی که استلام
کرده است او را بحق یعنی بایمان و صدق و یقین حسبة لله - گواهی میدهد بحق و براستی و این حدیث نیز محمول ست
بظاهر زیرا که حق سبحانه قادر ست بر ایجاد بصر و نطق در جمادات و تاویل میکنند آن کسانی که در دل ایشان زیغ
و تفلسف ست و میگویند که این کنایت ست از تحقق ثواب مستلم و عدم ضیاع اجر و سعی او و عجب ست از بیضاوی
که میگوید غالب بظن آن ست که مراد همین ست اگرچه ممتنع نیست حمل او بر ظاهر و هیچ عجب نیست از بیضاوی
زیرا که وی مجبول است بر تفلسف و تاویل در تفسیر قرآن و شرح احادیث تجاوز الله عنه - رواه الترمذی
و ابن ماجه والدارمی - وعن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الرکن والمقام
یاقوتتان من یاقوت الجنة - گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم آنحضرت را که میگفت بدرستی که رکن یعنی حجر اسود
و مقام یعنی مقام ابراهیم و آن سنگی ست که در وی اثر پایهای اوست علیه السلام هر دو یاقوت اند از جنس یاقوت بهشت
و یاقوت نام جوهری مشهور ست - طمس الله نورهما - محو و ناپدید کرده است خدای تعالی نور این هر دو را - ولو لم یطمس
نورهما لاضاءتا ما بین المشرق والمغرب - و اگر ناپدید نکردی نور این هر دو را هر آینه روشن میشد هر چه میان
مشرق و مغرب ست یعنی تمام دنیا و گویا حکمت در طمس نور آن ست تا ایمان بغیب باشد و امتحان ایمان درین
صورت ست - رواه الترمذی و امام احمد حنبل در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود نیز روایت کرده اند
وعن عبید بن عمیر بر وزن تصغیر ست از کبار تابعین و ثقه است و در زمان نبوت ولادت یافته

بعضی گفتہ اند آنحضرت را دیدہ و اللہ اعلم روایت میکنند — ان ابن عمر کان یزاحم علی الرکنین — کہ ابن عمر بود کہ انبوہی میکرد
بر ہجوم در رکن ہر رکن اسود و رکن یمانی — زحاما ما رایت احدا من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یزاحم علیہ —
انبوہی کردنی کہ ندیدم من ہیچ یکی از یاران آنحضرت را کہ انبوہی میکرد بر ہیچ یکی ازین دو رکن — قال ان افعل فانی سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم — گفت ابن عمر اگر میکنم انبوہی منکر نشوید بر من کہ حجت دارم برآن زیرا کہ من شنیدہ ام
پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول — میگفت — ان مسحہما کفارۃ للخطایا — بدرستی کہ مالیدن این دو رکن کفارت و پوشندہ
است مر گناہان را — وسمعتہ یقول — وشنیدم آنحضرت را کہ میگفت — من طاف بہذا البیت اسبوعا — کسیکہ بگردد گرد این
خانہ ہفت طوف — فاحصاہ — پس محافظت کند برعایت واجبات و سنن و آداب آن — کان کعتق رقبۃ — باشد ثواب
آن مانند ثواب آزاد کردن بندہ — وسمعتہ یقول — وشنیدم آنحضرت را کہ میگفت — لا یضع قدما ولا یرفع اخری —
ننہد کسی قدمی را در طواف و برندارد بار دیگر — الا حط اللہ عنہ بہا خطیئۃ — مگر آنکہ فرود می آرد و محو میکند خدا تعالی
از آن کس بسبب آن قدم نہادن و برداشتن گناہان او را — وکتب لہ بہا حسنۃ — و می نویسد برای وی نیکی یعنی
در ہر قدم گناہی کم میکند و حسنہ ای می نویسد — رواہ الترمذی — وعن عبد اللہ بن السائب — صحابی ست اہل مکہ
قرآت از وی روایت دارند و علماء حدیث خواندہ — قال سمعت رسول اللہ — گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
یقول ما بین الرکنین — میگفت آنحضرت میان رکن یمانی و رکن اسود این دعا را — ربنا آتنا فی الدنیا حسنۃ وفی الآخرۃ حسنۃ
وقنا عذاب النار — گفتہ اند کہ ہیچ نشدہ از آنحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعائی در طواف مگر این دعا و دعاہای
دیگر کہ فقہا ... رواہ ابوداود — وعن صفیۃ بنت شیبۃ — بعضی گفتہ اند کہ وی آنحضرت را
دیدہ و بعضی گفتہ اند ندیدہ ... در کتاب ثقات نوشتہ و وی صفیہ بنت شیبہ بن عثمان بن ابی طلحہ حجبی ست
کہ کلید دار کعبہ و حجبہ ایشان بود — قالت اخبرتنی — گفت صفیہ خبر داد مرا بنت ابی تجراۃ بضم فوقانیہ و سکون جیم
و فتح را پیش از الف ... فتح ہمزہ — قالت دخلت مع نسوۃ من قریش دار آل ابی حسین — گفت بنت
ابی تجراۃ در آمدم با زنانی چند از قریش سرای آل ابی حسین را — ننظر الی رسول اللہ — در حالیکہ نگاہ میکنیم بسوی پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم وہو یسعی بین الصفا والمروۃ — و آنحضرت سعی میکرد میان صفا و مروہ — فرأیتہ یسعی وان مئزرہ لیدور
من شدۃ السعی — پس دیدم من او را کہ سعی میکرد و بدرستی کہ مئزر آنحضرت ہر آئینہ میگردید از سختی دویدن مئزر
بکسر میم و سکون ہمزہ ... یعنی لحاف و ملحفہ بکسر میم بمعنی لباس کہ بالای ہمہ لباسہا باشد
نیز ... وسمعتہ یقول — وشنیدم آنحضرت را کہ میگفت — اسعوا فان اللہ کتب علیکم السعی — سعی
کنید ... است بشما سعی را و سعی فرض ست نزد مالک و شافعی
و احمد ... بعضی تطوع گفتہ اند بظاہر کریمہ فلا جناح علیہ ان یطوف بہما — رواہ فی شرح السنۃ

ورواه احمد مع اختلاف - روایت کرده است این حدیث را در شرح السنة باین لفظ که گذشت و روایت کرده
آنرا احمد با اختلاف در لفظ - وعن قدامة بضم قاف وتخفیف دال مهمله بن عبد الله بن عمار - صحابی است
قدیم الاسلام ساکن شد بمکه و هجرت نکرد ازان - قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسعی بین الصفا
والمروة علی بعیر - گفت دیدم آنحضرت را که سعی میکرد میان صفا و مروه بر شترے سوار - لا ضرب ولا طرد
نه زدن بود و نه راندن و دور کردن مردم را چنانکه پیش ملوک جبابره میکنند ولا الیک الیک - دور شو و یکسو شو
یکسو شو - رواه فی شرح السنة - وعن یعلی بفتح تحتانیه وسکون عین مهمله - بن امیة بضم همزه و فتح میم
و تشدید یا صحابی است حلیف قریش اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را عامل عمر بن الخطاب
بود بر نجران - قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طاف بالبیت مضطبعا - گفت که پیغمبر خدا طواف کرد بخانه کعبه در
حالیکه مضطبع است واضطباع ردا از زیر بغل راست برکتف چپ انداختن - ببرد اخضر - بچادر سبز - رواه ابو داؤد
و ابن ماجه والدارمی - وعن ابن عباس رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحابه اعتمروا من الجعرانة
روایت است از ابن عباس که آنحضرت و اصحاب وے عمره کردند از جعرانه که نام موضعی است چنانکه در میان
عمرهاے آنحضرت سابقا معلوم شد - فرملوا بالبیت ثلثا - پس رمل کردند طواف بیت در سه شوط - وجعلوا
اردیتهم تحت آباطهم - وگردانیدند رداهاے خود را زیر بغلهاے خود - ثم قذفوها علی عواتقهم الیسری - پس انداختند
رداها را بر دوشهاے چپ خود که معنی اضطباع است مشهور آن است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جعرانه شبانه
بمکه آمده هیچکس را خبر نکرد و ظاهر صحابه اوقات دیگر کرده باشند آنرا روایت میکنند والله اعلم - رواه ابو داؤد -

الفصل الثالث عن ابن عمر - قال ماترکت استلام هذین الرکنین الیمانی والحجر فی شدة ولا رخاء -
گفت ابن عمر رضی الله عنهما ترک نکردم من بوسه دادن این دو رکن را که یمانی و حجر اسود است در سختی و نرمی یعنی
در ازدحام و خلوت - منذ رأیت رسول الله - ازان باز که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یستلمهما - که بوسه
میداد آن دو رکن را - متفق علیه وفی روایة لهما - و در روایتی مر بخاری و مسلم را ا چنین آمده است
که - قال نافع رأیت ابن عمر یستلم الحجر بیده - گفت نافع دیدم ابن عمر را بوسه میداد حجر اسود را بدست خود - ثم قبل یده
پس بوسه داد دست خود را - وقال ماترکته منذ رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعله - وگفت ابن عمر
ترک نکردم این را ازان باز که دیدم آنحضرت را که میکرد این را - وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت شکوت
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اشتکی - گفت ام سلمه گله کردم بسوی آن حضرت که من بیماری دارم
یعنی پیاده طواف نمی توانم کرد شکوا و شکایت بمعنی گله کردن و بمعنی بیمار شدن نیز می آید و اینجا بمعنی اول
گویا عضوے گله میکند از حال خود - فقال طوفی من وراء الناس وانت راکبة - گفت آنحضرت طواف

کرده اند - ومنی کلها منحر - ومنا ہمہ محل نحر ست در ہر موضعی از منی کہ نحر کنند جائز ست - فانحروا فی رحالکم پس نحر کنید
شما در منزلہا وجا یہاے سخت خود این را در منی گفت و در عرفات گفت - ووقفت ہہنا وعرفۃ کلها موقف - وقوف
کردم من اینجا وعرفات ہمہ محل وقوف ست ومزدلفہ کہ او را جمع نیز گویند بفتح جیم بجہت اجتماع آدم وحوا در وے واز ولا
نیز بمعنی قرب واجتماع ست گفت - ووقفت ہہنا وجمع کلها موقف - ووقوف کردم من اینجا وجمع ہمہ موقف ست وشک
نیست کہ مکان آنحضرت افضل واشرف خواہد بود اما جواز شامل ست ہمہ را - رواہ مسلم - وعن عائشۃ رضی اللہ
عنہا قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من یوم اکثر من ان یعتق اللہ فیہ عبدا من النار من یوم عرفۃ
گفت آنحضرت نیست ہیچ روزی بیشتر از روے آزاد کردن خداے تعالی در ان روز بندہ را از آتش دوزخ از
روز عرفہ - وانہ لیدنو - وبدرستی کہ وے تعالی نزدیک میشود برحمت ومغفرت - ثم یباہی بہم الملائکۃ پس مفاخرت
می نماید ونازش میکند ببندگان کہ حاضر اند در ان موقف ملائکہ را - فیقول ما اراد ہؤلاء - پس میگوید ملائکہ چہ خواہ
این بندگان من بلفظ استفہام تعجب تا ملائکہ اعتراف کنند بفضل بنی آدم ونیست شوند از طعن کہ در ایشان میکردند

رواہ مسلم

الفصل الثانی

عن عمرو بن عبد اللہ بن صفوان تابعی قرشی ست ذکر کردہ او را ابن حبان در ثقات
عن خال لہ یقال لہ یزید بن شیبان - روایت میکند عمرو از خالیکہ مر او راست گفتہ میشود او را یزید بن شیبان
صحابی ست - قال کنا فی موقف لنا بعرفۃ - گفت یزید بن شیبان بودیم ما در موقفی کہ بود ما را در عرفہ در قدیم الزمان
در عہد جاہلیت بمیراث آبا واجداد وقوم آنجا وقوف کردہ آمدہ اند - یباعدہ عمرو من موقف الامام جدا - دور می
انداخت یعنی وصف میکرد بعید آن موقف را عمرو بن عبد اللہ از موقف امام بسیار دور - فاتانا - پس آمد ما را
ابن مربع الانصاری - بکسر میم وسکون را وفتح موحدہ نام او زید ست یا یزید بن عبد اللہ - فقال انی رسول
رسول اللہ - پس گفت من فرستادہ پیغمبر خدایم صلی اللہ علیہ وسلم الیکم - بسوے شما - یقول کونوا علی مشاعرکم
میگوید آنحضرت شما وقوف کنید شما بمشاعر خود - فانکم علی ارث من ارث ابیکم ابراہیم - پس بدرستی کہ شما بمیراث
از میراث پدر کلان شما کہ ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام ست حاصل معنی حدیث آن ست کہ ہر قومی وقبیلہ
را از عرب پیش از زمان اسلام موقفی معین بود از عرفات کہ در آنجا وقوف میکردند وموقف قبیلہ این یزید
بن شیبان دور جائے بود کہ بسیار دور بود از موقف آنحضرت کہ موقف امام عبارت از ان ست پس ایشان میترسیدند کہ وقوف
نمایند کہ نزدیکتر باشند با حضرت خود تفرس نمودند کہ خواہند در خواست پس صحابی را کہ ابن مربع میگفتند
بسوے ایشان فرستاد کہ بجاے خود باشند از موقف قدیم کہ از پدران آمدہ است ومشاعر ایشان عبارت
از ان ست انتقال نکنند کہ عرفات ہمہ موقف ست و دوری ونزدیکی از موقف امام تفاوتے ندارد تا در تلاش

وتخالفت نیفتند - رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجه - وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال کل عرفة موقف همه عرفه وهر جزو وے موقف ست هر جا که وقوف کنند صحیح ست - وکل منی منحر - وهمه منا منحر ست
در هر جاے وی که نحر کنند روا ست - وکل المزدلفة موقف - وهمه مزدلفه موقف ست - وکل فجاج مکة طریق ومنحر
وهمه راهہاے مکه راه ومنحر ست فجاج بکسر فا جمع فج بفتح راه کشاده میان دو کوه یعنی از هر راه که بمکه درآیند درست ست
وهر جائیکه در مکه نحر کنند روا ست نحر در حرم باید وکه حرم ست لیکن در منی اعتیاد شده است وروز نحر که هم روز حج
است در منی می باشند آنجا قربانی میکنند ودر جاہاے دیگر مثل هدی ودم شکر تمتع وقران وجز آنہا اگر در مکه کنند
تصویب نزد ومقصود از تسویه مواضع مذکوره اصل جواز وخروج از عهده است والا فضیلت موقف آنحضرت
ومنحر وطریق وے باقی ست کما لا یخفی - رواه ابوداؤد والدارمی - وعن خالد - بن هوذة - بفتح ها وسکون
واو وذال معجمه - قال رایت النبی - گفت دیدم پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم یخطب الناس یوم عرفة - خطبه میکرد
مردم را روز عرفه یعنی در عرفات - علی بعیر قائما فی الرکابین - بر شتر سوار ایستاده در هر دو رکاب گو یا که این بقصد
ارتفاع وحصول قوت در کلام بود تا از دور رونق دیدہ ہمه بشنوند - رواه ابوداؤد - وعن عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الدعاء دعاء یوم عرفة - بهترین دعاها دعای روز عرفه است
که در عرفات کنند یا هر جا که کنند ومقصود اصلی ذکر احوال حج وحاجیان ست - وخیر ما قلت انا والنبیون من
قبلی - وبهترین دعا وذکرے که گفتم من وپیغمبران که پیش از من بوده اند این ست - لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر - رواه الترمذی - وروے مالک عن طلحة بن عبید الله الی قوله لا شریک له
وعن طلحة - بن عبید الله بن کریز - بفتح کاف وکسر را وسکون مثناة تحتانیه ودر آخر زاے وعبید الله بلفظ
تصغیر اینچنین واقع شده است در نسخ مشکوة موافق آنچه واقع شده است ودر بعضی نسخ مصابیح وکاشف
ذهبی وبعضی کتب دیگر وصواب عبید الله بدون یا موافق آنچه در اکثر کتب اسماء الرجال ست تابعی ست روایت
میکند از وے حمید الطویل وحماد بن سلمه ومالک وغیر ایشان وحدیث او مرسل ست وطلحه بن عبید الله
از عشره مبشره است ووے طلحه بن عبید الله بن عثمان ست وعثمان نام ابوقحافه است والد ابی بکر صدیق
رضی الله عنه - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما رئی الشیطان یوما هو فیه اصغر - گفت آنحضرت دیده نشده
است شیطان در هیچ روزے که وے دران روز خوردتر باشد - ولا ادحر - بدال وحاے مهملتین ونه دور تر
رانده تر - ولا احقر - ونه خوارتر وخوردتر - ولا اغیظ منه - ونه خشم وغصه خورنده تر از خود وے - فی یوم عرفة
که در روز عرفه پیدا شد یعنی شیطان همیشه از مشاهده خیر وخوبی از آدمیان غصه میخورد وخوار میگردد ودر روز
عرفه از همه روز ها بیشتر وزیاده ترست خواری وغصه وے - وما ذلک الا لما یری من تنزل الرحمة - ونیست آن

روندگی و خواری و غصه و غم شیطان در روز عرفه مگر بجهت چیزے که می بیند از فرود آمدن رحمت بر آدمیان - و تجاوز
الله عن الذنوب العظام - و در گذشتن خدائے تعالی از گناهان بزرگ ایشان - الا ما رأی یوم بدر - مگر آنچه
دیده شد از خواری و زاری و نزاری شیطان روز بدر که روز فتح و نصرت مسلمانان و عزت و شوکت اسلام
بود در آن روز خواری وے مانند روز عرفه بود یا بیشتر - فانه قد رای جبرئیل یزع الملائکة - پس بدرستی که
که شیطان بتحقیق دید جبرئیل را در روز بدر که ترتیب میداد ملائکه را و صفها راست میکند برائے جنگ مشرکان
و وزع بمعنی برائے حمله باز داشتن و منع کردن و لشکر را فراهم آوردن و وزعه تقدیم داد و سرهنگ و سالار
لشکر و باز دارنده - رواه مالک مرسلا و فی شرح السنة بلفظ المصابیح - روایت کرد این حدیث را در شرح سنه بلفظے
که در مصابیح مذکور است - و عن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عرفة ان الله
ینزل الی السماء الدنیا - چون باشد روز عرفه بدرستی که خدائے تعالی فرود می آید بآسمانے که پایان تر است
یعنی قریب میشود برحمت و احسان و کرم - فیباهی بهم الملائکة - پس می نازد بایشان میان فرشتگان را فیقول
انظروا الی عبادی - پس میگوید وے سبحانه بنگرید بسوے بندگان من - اتونی شعثا غبرا ضاجین - آمده اند
درگاه رحمت مرا ژولیده موی غبار آلوده فریاد کننده بر آرنده آواز بلند بتلبیه و ذکر - شعث بضم شین
جمع اشعث و غبر بضم غین جمع اغبر و ضج بضاد معجمه بانگ و فریاد کردن - من کل فج عمیق - از هر راه کشاده دور دراز -
اشهدکم انی قد غفرت لهم - گواه میگیرم شما را به اینکه بدرستی که من آمرزیدم ایشان را - فیقول الملائکة یا رب فلان کان
یرهق - پس میگویند فرشتگان اے پروردگار فلان کس [illegible] این حاضران بود که نسبت برهق کرده میشد
و رهق بدی کردن و ارتکاب محارم کردن و ظلم کردن - و فلان و فلانة - و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان
اند - قال - گفت آنحضرت - یقول الله - میگوید خدائے - عز و جل قد غفرت لهم - بتحقیق آمرزیدم مر ایشان را
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فما من یوم اکثر عتیقا من النار من یوم عرفة - گفت آنحضرت پس نیست
هیچ روزی بیشتر از روی آزاد شدن و رسته از آتش دوزخ از روز عرفه - رواه فی شرح السنة

الفصل الثالث - عن عائشة رضی الله عنها قالت کان قریش و من دان دینها - گفت عائشه بودند
قریش و کسانے که گرفته بودند دین قریش را و تابع ایشان بودند - یقفون بالمزدلفة - وقوف میکردند بمزدلفه
از جهت ترفع و تفوق بر مردم و میگفتند ما اهل الله و ساکنان حرم اوئیم بیرون نمی آئیم از حرم و مزدلفه حرم است
و عرفات حل - و کانوا یسمون الحمس - و بودند قریش که نام کرده میشدند حمس بضم حاء و سکون میم بمهمله
جمع احمس بمعنی شجاع از حماسة بمعنی شدت و شجاعت یا از جهت شدت ایشان در دین خود یا از جهت التجاء
ایشان بحمسا که نام کعبه است زیرا که سنگهاے او سیاه اند مائل به سفیدی و آن سخت میباشد - فکان سائر العرب

یقفون

یقفون بعرفۃ - پس بودند باقی عرب کہ وقوف میکردند بعرفہ - فلما جاء الاسلام امر اللہ نبیہ - پس ہنگامیکہ آمد دین اسلام
امر کرد خداے تعالی مر پیغمبر خود را - صلی اللہ علیہ وسلم ان یاتی عرفات کہ بیاید عرفات را ثم یقف بہا پس وقوف کند دروے
ثم یفیض منہا پس بر انداز سیر کند بشتابی از وے یفیض بضم یا از افاضت ریختن اشک و آب بکثرت و یکبار
روان شدن از عرفات - فذلک قولہ تعالی پس آنست معنی قول خداے تعالی - ثم افیضوا من حیث افاض الناس
پس روان شوید و بر آئید از انجا کہ روان میشوند و میرانند مردم این خطاب براے قریش ست و لازم می آید ازین
امر مسلمانان را نیز - متفق علیہ - وعن عباس بن مرداس - صحابی ست از مولفۃ القلوب اسلام آوردہ
پیش از فتح باندک زمانے و نیکو شد اسلام وے و شریف بود در قوم خود حاضر شد فتح را با یانصد کس از قوم خود وے
از جماعہ است کہ حرام گردانیدہ بودند خمر را بر نفس خود در جاہلیت - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روایت ست
از وے کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - دعا لامتہ عشیۃ عرفۃ بالمغفرۃ - دعا کرد مر امت خود را در شبانگاہ روز عرفہ بامرزیدہ
شدن گناہان مراد امت ست کہ حاضر شدہ اند بعرفات یا مطلق ست و اول ظاہر تر است - فاجیب انی قد غفرت
لہم ما خلا المظالم - پس اجابت کردہ شد و قبول کردہ شد دعاے آنحضرت باین طریق کہ بدرستی کہ من تحقیق آمرزیدم
مر ایشان را ہمہ گناہان را غیر مظالم کہ مراد بآن حقوق عباد ست جمع مظلمہ بکسر لام و فتح آن و بعضی فتح را منکر اند و بعضی
ضم را نیز تجویز کردہ اند مظالم عام ترست کہ در مال باشد یا در عرض - فانی اخذ للمظلوم منہ پس بدرستی کہ من گیرندہ ام در بدل الثقہ
از براے مظلوم حق او را و این قسم از گناہان را نمی بخشم و اخذ بلفظ متکلم نیز روایت ست - قال ای رب ان شئت
اعطیت المظلوم من الجنۃ - گفت آن حضرت اے پروردگار من اگر میخواہی میدہی مر مظلوم را از نعیم بہشت یعنی
در بدل حق وے کہ ظالم گرفتہ است - وغفرت للظالم - و می آمرزی مر ظالم را - فلم یجب عشیتہ - پس اجابت نکردہ شد
و قبول کردہ نشد دعاے آنحضرت در شبانگاہ عرفہ - فلما اصبح بالمزدلفۃ - پس ہنگامیکہ صبح کرد آنحضرت بمزدلفہ
عاد الدعاء - باز کرد دعا را - فاجیب الی ما سال - پس اجابت کردہ شد آنحضرت بسوے چیزے کہ سوال
کرد و قبول افتاد دعاے آنحضرت در آمرزیدہ شدن تمامہ گناہان اگرچہ مظالم باشند - قال فضحک رسول اللہ
گفت راوی پس خندہ کرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم او قال تبسم - یا گفت راوی بجای ضحک تبسم - فقال
لہ ابو بکر و عمر - پس گفتند مر آنحضرت را ابو بکر و عمر - بابی انت و امی ان ہذہ الساعۃ ما کنت تضحک فیہا - پدر
و مادر من فداے تو باد بدرستی کہ این ساعتی ست کہ نبودی تو کہ خندہ میکردی در وے یعنی شان و مقتضا
حال این ساعت نیست کہ خندہ کنی یا مراد مثل این ساعت ست این تاویل از براے آن میکنم کہ ابو بکر
و عمر آنحضرت را ہرگز پیش ازین در مزدلفہ ندیدہ بودند تا گویند کہ نبودی تو کہ خندہ میکردی درین ساعت
فما الذی اضحکک اضحک اللہ سنک - پس چہ چیز خندانید ترا ہمیشہ بخنداند خداے تعالی دندان ترا کنایت

دست انبساط و خوشحالی - قال - گفت آنحضرت - ان عدو الله ابلیس لما علم ان الله عزوجل قد استجاب دعائی
وغفر لامتی - بدرستی که دشمن خداے که ابلیس ست هنگامیکه دانست که خداے تعالی بتحقیق قبول کرد دعاے
مرا و بیامرزید مر امت مرا - اخذ التراب فجعل یحثوه علی راسه - گرفت خاک را پس گشت که می انداخت بر سر و دست
خاک را بر سر نهاد - ویدعو بالویل والثبور - و دعا میکند بویل وثبور - هلاک - میگوید یا ویلاه و یا ثبوراه و ویل بمعنی وای
و سختی و ثبور بمعنی هلاک و در قاموس گفته که ویل بمعنی حلول شر ست وثبور یا بمعنی فضیحت و گفته اند که ویل نام
وادی ست در دوزخ - فاضحکنی ما رایت من جزعه - پس در خنده آورد مرا چیزی که دیدم من از بی صبری
وناشکیبائی او - رواه ابن ماجه وروی البیهقی فی کتاب البعث والنشور - بدانکه ازین حدیث معلوم میگردد که
حج کفاره مظالم نیز میشود و طبرانی گفته که این محمول ست بر ظالمی که توبه کرده و عاجز آمده از وفاے حقوق و بیهقی گفته
که مر این حدیث را شواهد بسیارست اگر صحیح ست حجت ست والا پس قول حق سبحانه ویغفر مادون ذلک کافی ست
و ظلم داخل در مادون شرک ست و در مواهب لدنیه میگوید که و نیز گفته است که آنچه در حدیث صحیح آمده است
که کسیکه حج کند و رفث نکند و فسق نورزد بیرون آید از گناهان خود همچو روزی که زائیده است او را مادر او مخصوص
بمعاصی متعلقه بحقوق الله است خصوص حقوق العباد و در حقوق الله نیز ساقط نمیگردد نفس حقوق پس کسیکه بر ذمه او نماز
یا کفارت ست و مانند آن از حقوق الله ساقط نمیگردد زیرا که آن حقوق ست نه ذنوب و ذنب نیست مگر تاخیر و
پس نفس تاخیر ساقط میگردد بحج نه آن حقوق بانفسها پس حج مبرور ساقط میگرداند اثم مخالفت را نه حقوق
وابن تیمیه که از مشاهیر علماء محدثین ست گفته کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میگرداند چیزی را که واجب ست بر وی
از حقوق خدا هم چنانکه برذمه او ست مثلا توبه داده شود او را ازین قول او و اگر توبه نکند قتل کرده شود و ساقط
نمیگردد حق آدمی بحج اجماعا انتهی و درین کلام از تشدید و تضییق چیزی ست که مخفی نیست و مشهور آن ست که حقوق
الله مغفور ست بحج و در حقوق عباد خلاف ست و جمهور برآنند که مغفور نیست و ظاهر احادیث عموم ست والله اعلم

باب الدفع

من عرفة والمزدلفة - باب در بیان گشتن و بیرون آمدن و شتاب راندن از عرفه و مزدلفه ظاهر آن ست که بجاے
ازدفع گوئیند زیرا که دفع بمعنی بگردانیدن و بیرون آوردن ست نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن
دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب ست تعبیر بدفع بجهت آن کرده اند که چون ازدحام بود وقت برگشتن بعضی مردم بعضی
دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب ست و ذکر آن در احادیث فصول سابقه معلوم شد و اینجا بیان کیفیت آن میکنند

الفصل الاول - عن هشام - بن عروة - تابعی ست مثل پدرش - عن ابیه قال - روایت میکند
از پدر خود که گفت - سئل اسامة بن زید کیف کان رسول الله - پرسیده شد اسامه بن زید را که چگونه بود پیغمبر خدا

صلی اللہ علیہ وسلم یسیر فی حجة الوداع حین دفع۔ چہ کیفیت سیر میکرد در حجة الوداع ہنگامیکہ بازگشت از عرفات۔ قال
گفت اسامہ۔ کان یسیر العنق۔ بود آنحضرت کہ سیر میکرد شتاب۔ و عنق بہ تحتین سیریست و بعضی گفتہ اند میان آہستگی
و شتابی زیادہ بہ شتی و بعضی گفتہ گام کشادہ نہادن۔ فاذا وجد فجوة نص۔ پس چون می یافت فرجہ تیز تر میرفت فی الصراح
فجوة بفتح فاء و سکون جیم قولہ تعالی فی قصة اصحاب الکہف وہم فی فجوة منہ و نص بصاد مہملہ سیر شدید فوق عنق و فی الصراح
نص نیک راندن نص ناقة میگویند وقتیکہ بیاید نہایت آنچہ در و است از سیر و اصل وے استقصاء و رسیدن نہایت
چیزی است متفق علیہ۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما انہ دفع مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم عرفة۔ روایت است از
ابن عباس کہ وے دفع کرد و بیرون آمد ہمراہ آنحضرت روز عرفہ فسمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم وراءہ زجرا شدیدا
وضربا للابل۔ پس شنید آنحضرت در پس خود منع سخت و زدن مر شتران را کہ مردم مبالغہ میکردند در تیز راندن
و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند۔ فاشار بسوطہ الیہم۔ پس اشارت کرد آنحضرت بتازیانۂ خود بسوے مردم
وقال۔ و گفت۔ ایہا الناس علیکم بالسکینة۔ ای مردمان بر شما باد کہ آہستگی و آرام و وقار ورزید۔ فان البر لیس
بالایضاع۔ زیرا کہ نیکی کردن و ثواب یافتن در باب حج و جز آن نیست بہ تیز راندن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن
و شتابی کردن بلکہ باجتناب از محرمات و مکروہات نمودن و از رفث و فسوق و جدل بودن۔ رواہ البخاری
وعنہ ان اسامة بن زید کان ردف النبی صلی اللہ علیہ وسلم من عرفة الی المزدلفة۔ و ہم از ابن عباس است
کہ اسامہ بن زید بود سوار در پس آنحضرت در سوار شدن از عرفہ بسوے مزدلفہ۔ ثم اردف الفضل من المزدلفة
الی منی۔ پیشتر سوار کرد آنحضرت در پس خود فضل بن عباس را در سواری کہ اسن اولاد عباس بود از مزدلفہ بسوے
منی۔ فکلاہما قال لم یزل النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس ہر دو یعنی اسامہ و فضل گفتند و روایت کردند کہ ہمیشہ بود
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یلبی حتی رمی جمرة العقبة۔ تلبیہ میکرد تا آنکہ رمی کرد در جمرۂ عقبہ در روز نحر و بعد از رمی تلبیہ
تمام کرد و ذکر جمرة العقبة در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز بیاید۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عمر
رضی قال جمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم المغرب والعشاء بجمع۔ گفت ابن عمر جمع کرد آنحضرت نماز مغرب و عشا را
در یک وقت کہ وقت عشا است بگزارد در مزدلفہ و جمع نام مزدلفہ است چنانکہ گذشت۔ کل واحدة منہما
باقامة۔ گزارد ہر یکی از این دو نماز را باقامت یعنی ہر یکی را تکبیر جدا بیاورد و اگرچہ اذان یکی بود چنانکہ در فصل اول
از باب حجة الوداع گذشت۔ ولم یسبح بینہما۔ و نگزارد نماز نفل میان این دو نماز۔ ولا علی اثر کل واحدة منہما۔
و نہ در پے ہر یکی از ینہما یعنی نماز نفل اصلا نگزارد نہ راتبہ مغرب و نہ عشا۔ رواہ البخاری۔ وعن عبد اللہ
بن مسعود رضی قال ما رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی الصلوٰة الا لمیقاتہا۔ گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر
کہ گزارده ہیچ نمازے را مگر در وقتش۔ الا صلوٰتین المغرب والعشاء بجمع۔ مگر دو نماز را کہ مغرب و عشا باشد در مزدلفہ

از ینجا معلوم شد که جمع میان صلوٰة که در سفر روایت میکنند بران وجهی که شافعیه فهمیده اند محل سخن ست و آنکه جمع میان
ظهر و عصر در سفر عرفه نگفت از جهت شهرت امر اوست - وصلی الفجر یومئذ قبل میقاتها - وگزارد نماز بامداد را در روز مزدلفه
پیش از وقت وے یعنی از وقت معتاد وے که همیشه میگزارد در وقت تاریکی گزارد چنانکه مردم در شک و شبهه بودند که وقت
شده است یا نه و فجر طلوع کرده یا نه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریافت نمود وحی یا بمزید علمی که داشت و در حدیثی
دیگر در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر این حدیث ست و صریح ست باآنکه بعد از طلوع فجر گزارد و نه پیش از وے
و در بعضی روایات بخاری هم از ابن مسعود درین آمده که وے گزارد نماز فجر را بمزدلفه بعد از طلوع فجر و گفت که گزارد
آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضے توهم کرده اند که پیش از دخول وقت گزارده و این خطا ست و مخالف اجماع —
متفق علیه - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال انا ممن قدم النبی صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة فی ضعفة اهله
گفت ابن عباس من از جمله کسانے بودم که پیش فرستاده بود آنحضرت شب مزدلفه در ضمن ضعیفان اهل و عیال
خود از نساء و اطفال چنانکه در احادیث بیاید خود بعد از اسفار فجر پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این
و این جماعه را در شب فرستاد و فرمود که رمی جمرة العقبه نکنید مگر بعد از بر آمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس
بیاید و قول امام ابی حنیفه همین ست و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و رمی جمرة العقبه بکنید و نظر باین اطلاق
امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر نظر بقاعده مقرره شافعیه آن ست
که مطلق را حمل بر مقید میکردند والله اعلم - متفق علیه - وعن الفضل بن عباس وکان ردیف رسول الله
صلی الله علیه وسلم - روایت ست از فضل و بود وے پس آنحضرت نشسته بر ناقه - انه قال فی عشیة عرفة و غداة
جمع للناس حین دفعوا - که آنحضرت گفت در شبانگاه عرفه و بامداد مزدلفه مردم را هنگامیکه تیز راندند و دفع و زجر و ضرب
بسیار کردند - علیکم بالسکینة - بر شما باد اے مردم که قرار و آرام کنید و شتابی و اضطراب نورزید - وهو کاف
ناقته - وحال آنکه آنحضرت باز دارنده بود ناقه خود را از تیز رفتن کاف بتشدید فا از کف بمعنی باز داشتن - حتی
دخل محسرا - تا آنکه در آمد وادی محسر را بفتح میم و کسر سین مشدده - وهو من منی - و این وادی محسر از منا ست بعضی
میگویند از مزدلفه است و تحقیق آن ست که برزخ ست میان هر دو چنانکه گزشت - قال علیکم بحصی الخذف
الذی یرمی به الجمرة - گفت آنحضرت بر شما باد که بردارید سنگریزها از زمین وادی مانند سنگریزه خذف که رمی کرده میشود
بآن جمره و سابقا میان حصی الخذف گذشت ظاهر این حدیث آن ست که سنگریزه ها از راه برداشتند و در بعضی
روایات آمده که از مزدلفه برداشته بودند و این منقول ست از ابن عمر و سعید بن جبیر و از مجاهد گفتنی که بردارند چنانکه
مگر آن جمرات که بوے رمی کرده شده است که آنها را نباید برداشت و اگر از آنها بردارند اصل جواز باقی ست لیکن
خلاف اولی و افضل ست و نیز اختلاف کرده اند که هفت سنگریزه بردارند که برائے رمی جمرة العقبه امروز بکار خواهد

یا ہفتاد کہ ہفت امر وز خواہند انداخت وتتمت مدسہ برائے روزہای دیگر۔ وقال لم یزل رسول اللہ۔ وگفت فضل
ابن عباس ہمیشہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یلبی۔ تلبیہ میگفت۔ حتی رمی جمرۃ العقبۃ۔ بعد از رمی جمرہ ترک تلبیہ یا جماع
رواہ مسلم۔ وعن جابر۔ قال افاض النبی صلی اللہ علیہ وسلم من جمع وعلیہ السکینۃ۔ افاضہ کرد یعنی روان شد
آنحضرت از مزدلفہ وحال آنکہ بود برومی قرار وآرام۔ وامرہم بالسکینۃ وامر کرد مردم را نیز بسکینہ وآرامگی وافاضہ
دتیز راندو رواد می مجسپران این سابقا گذشت۔ وامرہم ان یرموا بمثل حصی الخذف۔ وامر کرد مردم را کہ رمی کنند بمانند
سنگریزہ خذف کہ مقدار نخود یا مقدار پیک باشد چنانکہ گذشت۔ وقال لعلی لا اراکم بعد عامی ہذا۔ وگفت آنحضرت
با صحاب شاید کہ من نہ بینم شما را بعد ازین سال یعنی پس بیاموزید احکام دین را وازین جہت این حج را حجۃ الوداع
گویند کہ آنحضرت تعلیم کرد احکام را ووداع کرد یاران را۔ مؤلف میگوید کہ۔ لم اجد ہذا الحدیث فی الصحیحین۔ نیافتم
من این حدیث را در احادیث صحیح بخاری وصحیح مسلم وذکر کردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول دلالت میکند
بر وجود آن در صحیحین۔ الا فی جامع الترمذی۔ مگر در جامع ترمذی آنرا یافتم۔ مع تقدیم وتاخیر۔ با تقدیم بعضی الفاظ
بر بعضے وتاخیر بعضے از بعضے ومقتضای این آن ست کہ در فصل ثانی ذکر کردہ بشد

الفصل الثانی

عن محمد بن قیس بن مخرمۃ۔ بفتح میم وسکون خائے معجمہ وفتح را ومیم تابعی ثقہ است۔
قال خطب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ان اہل الجاہلیۃ کانوا یدفعون من عرفۃ حین تکون الشمس کانہا عمائم
الرجال فی وجوہہم۔ خطبہ خواند آنحضرت پس گفت بدرستی کہ اہل جاہلیت بودند کہ روان میشدند از عرفہ تا آنکہ
میبود آفتاب گویا کہ وے دستارہائے مردان ست در رویہائے ایشان۔ قبل ان تغرب۔ یعنی پیش ازان
کہ فرو رود آفتاب۔ طیبی در بیان وجہ تشبیہ از قاضی نقل کردہ کہ تشبیہ کردہ است چیزے را کہ می افتد از نور
آفتاب ہنگامی کہ نزدیک بشود بافق بعمامہ زیرا کہ نور آفتاب می درخشد در روئے مردان مانند درخشیدن
بیاض عمامہ انتہی وبعضی گفتہ اند کہ گویا آفتاب ہنگامی کہ غائب میگردد نصف گویا عمامہ است بر سر کوہ زیرا کہ شکل
عمامہ نصف کردہ است ومن المزدلفۃ بعد ان تطلع الشمس حین تکون کانہا عمائم الرجال فی وجوہہم۔ وروان
میشدند از مزدلفہ بعد از طلوع کردن آفتاب ہنگامیکہ میشد آفتاب گویا کہ عمامہ مردان ست در روئے ایشان
وانا لا ندفع من عرفۃ حتی تغرب الشمس۔ وبدرستی کہ ما روان نمیشویم از عرفہ تا آنکہ غروب کند آفتاب۔ وندفع من المزدلفۃ
وروان شویم از مزدلفہ۔ قبل ان تطلع الشمس۔ پیش از آنکہ طلوع کند آفتاب۔ ہدینا مخالف لہدی عبدۃ الاوثان
سیرت وروش ما بان مخالف ست مر سیرت پرستندگان بتان را۔ والشرک۔ مخالف ست سیرت شرک یعنی اہل شرک را
رواہ البیہقی فی شعب الایمان وقال فیہ۔ وگفتہ است بیہقی در وے۔ خطبنا مرسافہ نحوہ۔ وراندہ است حدیث
وذکر کردہ مانند حدیثی کہ گذشت یعنی مختلف ست در بعضی الفاظ در اصل کتاب اینجا بیاض ست واین عبارا

را خبر رسے نوشته و در تخریج ابن حجر اخرجه البیهقی من حدیث اسامة بن زید نحوه - وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قدمنا رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة - پیش فرستاد ما را آنحضرت در شب مزدلفه - اغیلمة بنی عبد المطلب
یا کودکان عبد المطلب یا شیم - علی حمرات - سوار بر خرکان - فجعل یلطخ افخاذنا - پس گشت آنحضرت که میزد بکف دست
ران های ما را بوجه لطف در وداع فی الصحاح لطخ لطا وهاے مهملتین بکف دست به پشت زدن کسے را نرم نرم
و یقول - و میگفت - ابینی - بضم همزه و فتح موحده و سکون تحتانیه و کسر نون و فتح یاے مشدده اے پسرکان من
در تصغیر این لفظ سخن بسیار است در شرح بیان کرده ام - لاترموا الجمرة حتی تطلع الشمس - رمی مکنید جمره را تا آنکه
طلوع کند آفتاب و وقت مستحب برائے رمی نزد ما این ست تا وقت زوال و بعد از طلوع فجر نیز جائز ست ولیکن
اساءت دارد و نزد شافعی و احمد رمی و اقع پیش از طلوع فجر هم روا ست بی اساءت لیکن بعد از نصف لیل باشد
رواه ابوداؤد والنسائی وابن ماجه - وعن عائشة رضی الله عنها قالت ارسل النبی صلی الله علیه وسلم بام سلمة
لیلة النحر - گفت عائشه فرستاد آنحضرت ام سلمه را در شب نحر - فرمت الجمرة قبل الفجر - پس رمی کرد جمره را پیش از فجر
ثم مضت فافاضت - پس تر گذشت ام سلمه پس طواف افاضه کرد - وکان ذلک الیوم الذی یکون رسول الله صلی الله
علیه وسلم عندها - و بود آن روز که می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت ست
بسبب استعجال وے در رمی و افاضت والله اعلم وگفته اند که این رخصتی بود خاص بام سلمه و درین حدیث
مقال ست و اساطین علم حدیث منکر اند آنرا - رواه ابوداؤد - و در فرستادن ام حبیبه و سوده نیز احادیث آمده
و ظاهر آنست که همه را فرستاده بودند - وعن ابن عباس - رض قال یلبی المقیم او المعتمر حتی یستلم الحجر - تلبیه
میکند مقیم یا معتمر تا آنکه استلام حجر میکند و شروع در طواف می نماید و کلمه او برائے شک راوی ست و مراد بمقیم
کسی ست که اقامت بمکه کرده است و عمره بجای آرد پس مراد بمعتمر و مقیم یکی می افتد و مقصود آن ست که در عمره
قطع تلبیه نزد استلام حجر میکنند چنانچه در حج بر می جمرة العقبة می نمایند - رواه ابوداؤد - روایت کرده است
این حدیث را ابوداود و لیکن مرفوعا بحضرت - وقال - وگفته است - وروے موقوفا علی ابن عباس - و روایت
کرده شده است موقوف بر ابن عباس ولیکن اینها موقوف در حکم مرفوع خواهد بود -

الفصل الثالث

عن یعقوب - بن عاصم بن عروة انه سمع الشرید - روایت ست از یعقوب
بن عاصم بن عروة بن مسعود ثقفی تابعی ثقه است که وے شنید شرید را بفتح شین معجمه و کسر راء و سکون تحتانیه و دال
مهمله در آخر که از صحابه است و وے نیز ثقفی ست و بعضی گفته اند از حضرموت ست - یقول - میگفت شرید
افضت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم - افاضه کردم از عرفات همراه آنحضرت - فما مست قدماه الارض حتی اتی جمعا
پس فرسود پاهای آنحضرت زمین را تا آنکه آمد مزدلفه را مقصود آن ست که در تمام راه سوار رفت و پیاده راه نه رفت

تا آنکه اصلاح فرمود بنا بر آنکه در حدیث بخاری از حدیث اسامه آمده است که وی رسانید بجانب شعب رفت و بول
کرد و وضو ساخت پس اسامه گفت الصلوة یا رسول الله فرمود که نماز در پیش تست یعنی در مزدلفه است۔ رواه ابوداود
وعن ابن شهاب - از مشاهیر تابعین است زهری که گویند او است - قال اخبرنی سالم ان الحجاج بن یوسف
عام نزل بابن الزبیر - گفت ابن شهاب خبر داد مرا سالم بن عبد الله بن عمر که حجاج بن یوسف ثقفی ظالم مشهور در
سالے که فرود آمد یعنی به جنگ عبد الله بن الزبیر از جانب عبد الملک بن مروان و حج گزارد در سال عبد الله کیف
نصنع فی الموقف یوم عرفة - پرسید از عبد الله بن عمر که چگونه کنیم نماز را روز عرفه - فقال سالم - پس گفت سالم که پسر
عبد الله بن عمر است به حجاج - ان کنت ترید السنة فهجر بالصلوة یوم عرفة - اگر هستی تو که میخواهی سنت را پس تهجیر کن
بنماز و در نیمروز بگذار روز عرفه و تهجیر را معنی گرمی در نیمروز و تهجیر در اینجا سیر کردن در نیمروز - فقال عبد الله
بن عمر صدق - پس گفت ابن عمر راست گفت سالم - انهم کانوا یجمعون بین الظهر والعصر فی السنة - بدرستی که ایشان
یعنی اصحاب آنحضرت بودند که جمع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از جهت سنت و در روایتی آمده است که گفت ابن عمر
راست و درست نام کرده است او را اد را و سالم یعنی کلمه حق گفت نزد آن ظالم و سلامت ماند از مداهنت در پیش
اینچنین ظالمی - فقلت لسالم - زهری میگوید پس گفتم مر سالم را ابن عمر فعل صحابه نقل کرد - افعل ذلک رسول الله
آیا کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال سالم پس گفت سالم - وهل تتبعون فی ذلک الا سنته - و آیا هست که پیروی
میکنید در آن یعنی در تهجیر و گزاردن نماز در نیمروز مگر سنت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم - رواه البخاری

باب رمی الجمار

جمار در اصل بمعنی سنگهاے خرد می آید و جمار جمع نام سنگریزه هاست که رمی کرده میشود و آن مواضع را که انجا رمی سنگریزه
جمرات میگویند بجهت رمی جمار در آن یا بجهت آنکه محل اجتماع حصاست و جمره بمعنی جمع می آید و بعضی گویند که اجمار بمعنی
اسراع است یعنی شتابی کردن آمده است که آدم علیه السلام رمی کرد ابلیس را جمار پس بگریخت ابلیس از پیش
وے بشتابی

الفصل الاول - عن جابر رضی الله عنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یرمی علی راحلته یوم
النحر - گفت جابر دیدم من آنحضرت را که رمی میکرد سواره بر شتر خود روز نحر - ویقول لتاخذوا مناسککم - و میگوید
باید که بگیرید و بیاموزید مناسک خود را و مناسک در اصل بمعنی عبادات است و اکثر اطلاق وے در اعمال
و عبادات حج است و درین کلام اشارتے هست از سواری هم هست که تا همه ببینید و در یابید - فانی لا ادری
لعلی لا احج بعد حجتی هذه - نمیدانم که بدرستی که من در نمی یابم شاید که حج کنم بعد از حج من که این است - رواه مسلم
و درین حدیث دلیل است بر جواز رمی سواره و در هدایه گفته است که هر رمیے که بعد از وے رمی است پیاده

رمی جمرات دیگر بجمرۂ العقبہ افضل آنست کہ پیادہ کنند زیرا کہ بعد از وے ایستادن و دعا کردن و تضرع نمودن ست
و حالت مشی اقرب ست بتضرع و بیان افضلیت مروی ست از ابی یوسف حکایت کردہ شدہ است از ابراہیم
بن جراح کہ گفت در آمدم بر ابی یوسف در مرض موت وے پس بکشاد چشم خود را و گفت رمی سوارہ فاضلتر ست
یا پیادہ گفتم پیادہ فاضلتر ست گفت خطا کردے پس گفتم سوارہ فاضلتر ست گفت خطا کردی و بعد ازان گفت ہر جمرہ
کہ بعد از وے ایستادن ست پیادہ فاضلتر ست و آنکہ بعد از وے ایستادن نیست سوارہ فاضلتر ست
پس برخاستم از وے تا در خانہ رسیدہ بودم کہ آواز موت وے برخاست پس تعجب کردم و حیران شدم از
حرص وے بر علم در مثل این حالت رحمۃ اللہ علیہ و آنچہ در احادیث صحیحہ آمدہ آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
رمی جمرۂ عقبہ کرد روز نحر سوارہ و در روزہاے دیگر رمی کرد پیادہ در کل۔ وعنہ قال رایت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم رمی الجمرۃ بمثل حصی الخذف۔ و ہم از جابر ست کہ گفت دیدم آنحضرت را کہ رمی جمرہ میکرد در مانند
حصی خذف شرح این گذشت در باب حجۃ الوداع۔ رواہ مسلم۔ وعنہ۔ رمی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الجمرۃ یوم النحر ضحی۔ و ہم از جابر ست کہ رمی کرد آنحضرت جمرہ را روز نحر وقت چاشت۔ واما بعد ذلک فاذا زالت
الشمس۔ و اما بعد از روز نحر در سہ روز دیگر پس رمی کرد کہ بگشت آفتاب چنانکہ بیان آن بیاید۔ متفق علیہ
وعن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما انہ انتہی الی الجمرۃ الکبری۔ روایت ست از ابن مسعود کہ وے
رسید بجمرۂ کبری کہ در جانب مسجد خیف ست فجعل البیت عن یسارہ ومنی عن یمینہ۔ پس گردانید خانہ
کعبہ را بجانب دست چپ خود و گردانید منا را از جانب دست راست خود۔ ورمی بسبع حصیات۔ و انداخت
ہفت سنگریزہ را۔ یکبر مع کل حصاۃ۔ تکبیر میگفت با ہر سنگریزہ۔ ثم قال۔ پس گفت ابن مسعود۔ ہکذا رمی
الذی انزلت علیہ سورۃ البقرۃ۔ ہمچنین رمی کرد آن کسی کہ فرود آوردہ شدہ است بر وے سورۂ بقرہ عبارت
است از ذات شریف حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و تخصیص سورۂ بقرہ بجہت آنست کہ در وی مناسک
حج مذکور ست یا مقصود انزال قرآن ست و سورۂ بقرہ اطول و ارفع سورۂ قرآنی ست چنانکہ در حدیث آمدہ
است کہ لکل شیء سنام و سنام القرآن سورۃ البقرۃ متفق علیہ۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم الاستجمار تو۔ بفتح مثناۃ و تشدید واو یعنی فرد و طاق و مراد باستجمار مسح کردن نجاست و استنجا
از غایت یعنی منفذ و پاک کردن موضع استنجا آنست کہ بسہ کلوخ و سنگ کنند شرح این در کتاب الطہارۃ
در باب آداب الخلاء گذشت و بعضی گفتہ اند بخور مراد ست کہ در مجمر میسوزند یعنی سہ قطعہ از عود و مثلہ بگیرند
یا سہ بار بگردانند۔ ورمی الجمار تو۔ و انداختن سنگریزہا در حج نیز طاق ست کہ ہفت سنگریزہ می اندازند و در بعضی
روایات رمی جمار مذکور نیست و مراد باستجمار ہمین ست۔ والسعی بین الصفا والمروۃ تو۔ وسعی در میان

صفا و مروه نیز هفت بار است - والطواف توٌ - وگشتن گرد کعبه نیز هفت بار است - واذا استجمر احدکم فلیستجمر توٌ -
و چون استجمار کند یکی از شما باید که استجمار کند بطاق تکرار برای تاکید است مر حکم سابق را بجهت اهتمام و مبالغه
در رعایت تثلیث - رواه مسلم

الفصل الثانی - عن قدامة بضم قاف و تخفیف دال - بن عبد الله بن عمار - بفتح عین و تشدید میم
صحابی است قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بمکه و هجرت نکرد بمدینه - قال رأیت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یرمی الجمرة یوم النحر علی ناقة صهباء - گفت دیدم آنحضرت را که رمی میکرد جمره را روز نحر بر شتر ماده
سفید موی که سرهای موی وے سرخ بود و فی الصراح اصهب شتری که سفیدی وے با سرخی آمیخته بود یا بدان
نوع که بالای پشم وے سرخ بود و درون وے سفید - لیس ضرب ولا طرد - و نبود زدن و نه راندن یعنی مردم
را از پیش می رانده باشند و میزده باشند چنانکه پیش ملوک و امرا میکنند - ولیس قیل الیک الیک -
و نبود گفتن یکسو شود و شنو قیل بمعنی قول است - رواه الشافعی والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی

وعن عائشة - رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انما جعل رمی الجمار والسعی بین الصفا والمروة
لاقامة ذکر الله - فرمود آنحضرت مشروع گردانیده نشده است انداختن سنگریزه ها و دویدن میان صفا
و مروه مگر از برای یاد کردن خدای تعالی چون افعال حج اکثر از ان قبیل بود که در عقل نمی آید اسرار آن
و درک نمیکنند معنی عبادت دران خصوصاً سنگریزه ها بکیفیت مخصوص انداختن و ازین جا تا آنجا دویدن که
این امور تعبد محض اند اشارت فرمود بآنکه تشریع این امور از برای اقامت ذکر خدا و یاد کردن اوست
تعالی و در ذات شان بانچه مقارن آنهاست از ادعیه و اذکار اگرچه ظاهر نشود و عقل شما نرسد یا آنکه عاقل اگر
تفکر کند در معنی رمی مثلاً متحیر میشود و فهم نمیکند مگر از ان تعبد محض می یابد و عقل خود را معزول و منهمل می شمارد و
نمی بیند مگر امر شارع را و یاد نمی آرد ما سوای حق را و این قسمی از فناست که اخص انواع ذکر حقیقی است و این
باعتبار اصل سنت اما الآن تصور فعل آنحضرت و وجود وقوف آنحضرت دران اماکن در موافقت و اتباع و متابعت
وے صلی الله علیه وسلم و رسیدن دران و دست و پای در آنجا که وے نهاده لذت و نورانیت و ذوق و حالت
می بخشد و اثرها و ذوقها در باطن می آرد که زبان تعبیر از بیان آن عاجز است عرف من ذاق [illegible] ذوق این
نمی شناسی بخدا تا نچشی - اللهم ارزقنا واذقنا - رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح

وعنها قالت قلنا - و هم از عائشه است که گفت گفتیم ما اهل بیت یا رسول الله الا نبنی لک بناء یظلک بمنی - آیا
نه بنا کنیم برای تو بنائی و خانه که سایه کند ترا بمنی - قال لا - گفت آنحضرت نه بنا کنید و منا خانه - منی مناخ من سبق
مناجای فرود آمدن و نشستن کسی است که پیشی کرده و پیشتر آنجا رسیده مناخ در اصل لغت جای خوابانیدن شتر

ست ومراد اینجا منزل ست یعنی مناخ جائے نیست که مخصوص کسی باشد جائے عبادت ست اگر در آنجا بناها کنند
تنگ گردد جائے بر بندگان خدا این توجیه شافعیه است ونزد ما وجه نهی آن ست که زمین حرم وقف ست زیرا که
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فتح کرد مکه را و وقف کرد اند زمین حرم را پس مالک نشود آنرا هیچ یکی و الان عربان
جابجا ساخته و محلها بنا کرده اند و عمارتهائے عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که در آن تواند نشست حکایتی
از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی یاد می آید رحمة الله علیه که خادمان ایشان جائی بکار بنا گرفته و زمین
ساخته بودند چنانکه الان عادت ست قاضی صالح سندی مدنی که مرد صالح و اعلم و فاضل بود آنجا آمد نشست
خادمان آن حضرت شیخ آمده گفتند که قاضی صالح آمده از بام و در آنجا ساکن نشسته است فرمودند تعرض نکنید
ونگذارید وچند طبق از فواکه و طعام مهیا ساخته نزد قاضی صالح فرستادند و فرمودند با ایشان عرض کنید که ملازمان ما جا
کرده بودند که اینجا آمده نشسته اید جای شماست غایت آنچه مقتضائے حسن خلق و مباسطت ست کار فرمودند۔

رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی

الفصل الثالث — عن نافع قال ان ابن عمر کان یقف عند الجمرتین الاولیین — گفت نافع که
ابن عمر بود که می ایستاد نزد دو جمره اولی یعنی بعد از رمی — وقوفا طویلا — ایستادنی دراز یعنی بسیار می ایستاد
یکبر الله — تکبیر میگفت خدا را — ویسبحه — تسبیح میکرد وے تعالی را — ویحمده — وحمد میگفت او را تحمید و ثنا
میکرد و دعا میگفت — ویدعو الله — ودعا میکرد خدا را بسیار ایستادن ودرین دو مقام و دعا کردن
مستحب ومسنون ست وگفته اند بقدر قرائت سوره بقره می باید ایستاد وبعضی از عزیزان متعطش
زلال رحمت چندان ایستاده اند که پاهائے ایشان آماس شده وبالله التوفیق — ولا یقف عند جمرة العقبة
ونمی ایستاد نزد رمی جمره عقبه در روز نحر ونه در ایام دیگر ودر باب یوم نحر بیاید که گفت ابن عمر هم چنین
دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وعقبه را از بر آمدن بکوه واین جمره در پایان کوه واقع شده است
ووجه عدم وقوف نزد این جمره عقبه وطول وقوف نزد دو جمره دیگر بیاید مذکور گردد ان شاء الله تعالی — رواه مالک

باب الهدی

بفتح وسکون و بفتح وکسر وتشدید هر دو آمده اول لغت اهل حجاز ولغت قرآن ست وثانی لغت بنی تمیم و هر دو
قرائت ست و واحد هدیه است و وے چیزی ست که فرستاده میشود از چهارپایان که تا ذبح کرده شود
وگاهی بر مطلق ابل نیز اطلاق می یابد ووجه تسمیه بهدی آنست که بنده هدیه می فرستد بجناب حق وتقرب
میجوید نزد وے بدان وهدیه از ابل وبقر جائز ست باتفاق ودر غنم خلاف ست ونزد ما جائز ست و
جائز نیست در هدایا مگر آنچه جائز ست در ضحایا

الفصل الاول - عن ابن عباس - قال صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الظهر بذی الحلیفۃ - گفت ابن عباس گزارد آنحضرت نماز پیشین را در وقتیکه به آهنگ حج در ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است ثم دعا بناقته پس طلبید و خوانده ناقه خود را که میخواست آنرا هدی گرداند - فاشعرها فی صفحة سنامها الایمن - پس نیزه زد آن ناقه را در کرانه راست کوهان وے فی الصراح صفحه کرانه هر چیز صفح انسان پهلوی وی - وسلت الدم عنها - و پستر و پاک کرد خون را از آن - وقلدها نعلین - و آویخت در گردن ناقه دو نعل را فی الصراح تقلید چیزی در گردن ستور قربانی در آویختن بجهت علامت هدی و این از عادت جاهلیت بود که میکردند تا معلوم گردد که هدی است و هیچکس نزند و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض ثم رکب راحلته - بعد از آن سوار شد آنحضرت بر شتر سواری خود که ناقه قصوا بود - فلما استوت به علی البیداء اهل بالحج - پس هنگامیکه برداشت ناقه آنحضرت را بر بیداء که نام موضعی ست بلبیک گفت بحج - رواه مسلم - بدانکه اشعار پاره کردن یکجانب کوهان تا آنکه روان شود از وے خون مشتق از شعور ست بمعنی علم یعنی تا بدانند که این هدی ست و تمیز گردد و نه اختلاط و نشناخته شود و نزد گم شدن د باز آید از آنها و روان و بخورند آنرا فقرا اگر هلاک گردد و اتفاق دارند بر ترک اشعار در غنم بسبب ضعف وے و نیز مستور می گردد در موی های او و در غنم تقلید بس ست و اشعار سنت ست نزد جمهور ائمه و روایت کرده شده است از امام ابوحنیفه که مستحب ست تقلید و مکروه است اشعار زیرا که این مثله است و تعذیب حیوان ست و آن حرام ست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که کرده بودند جهت آن کرد که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن مگر باشعار و مردم بر سر این سخن بسیار پیچیده و گفته اند که این مخالف احادیث صحیحه است که وارد شده اند در اشعار و این مثله نیست بلکه در حکم فصد و حجامت و ختان و داغ ست که برای مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در آن وقت بغایت بعید بود از جهت قوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیثیة لا یعد و لا یحصی این کلام مشهور ست میان قوم و گفته اند که کراهت ابی حنیفه مر اشعار را از اهل زمان خود بود که مبالغه میکردند در آن چنانکه خوف سرایت جراحت و فساد عضو بود پس میگفت تقلید بس ست در احرام و حصول غرض و باشعار حاجت نیست نه آنکه اصل اشعار را مکروه می پنداشت یا آنرا مکروه می پنداشت که اشعار کنند و تقلید نکنند نیز در زمان وے مردم اشعار ترک داده بودند و اشعار که میکردند به مبالغه میکردند و اشعار علامت احرام نمانده بود پس مکروه پنداشت از جهت آن واللہ اعلم و توربشتی از توجیه این سخن زیاده تقریر و تحریر کرده و شرح آنرا نقل کرده ایم و باللہ التوفیق - وعن عائشة رضی اللہ عنها قالت اهدی النبی صلی اللہ علیہ وسلم مرة الی البیت غنما - گفت عائشه هدی فرستاد آنحضرت یکبار بخانه کعبه گوسفندی را - فقلدها - پس تقلید کرد آنرا و اشعار نکرد

متفق علیه- وعن جابر- رضی الله عنه قال ذبح رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عائشة بقرة یوم النحر- گفت جابر
ذبح کرد آنحضرت از جانب عائشه و از جهت وے گاو بیار و روز نحر و گفته اند شاید این باذن وے بود زیرا که تضحیه
از غیر بے اذن وے روا نبود- رواه مسلم- وعنه نحر النبی صلی الله علیه وسلم عن نسائه بقرة فی حجته- وهم از جابر است
که نحر کرد آنحضرت از جانب زنان خود گاو وے در حج خود نحر اینجا بمعنی ذبح ست زیرا که نحر بمعنی نیزه زدن ست مخصوص
بشتر ست و مشهور نزد ائمه آن ست که گاو از هفت کس بود و نزد امام مالک از اهل بیت تمام کفایت میکند و اینجا
صلاحیت احتجاج مالک دارد اگر زیاده از هفت کس کرده باشند- رواه مسلم- وعن عائشة- رضی الله
عنها قالت فتلت قلائد بدن النبی- گفت عائشه بافتم من گردن بندهای شتران پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
بیدی- بدو دست خود بدن بضمتین و سکون جیم بدنه بفتحات- ثم قلدها و اشعرها- پس تقلید کرد بدن را و اندا
آنها را در گردن آنها و اشعار کرد آنها را- واهداها- و فرستاد آنها را بکعبه یعنی همراه ابی بکر که در سال اول فرضیت حج
امیر حاج کرده فرستادند- فما حرم علیه شیء کان احل له- پس حرام نشد بر آنحضرت چیزی که حلال کرده شده بود مر او را
یعنی جاری نشد احکام احرام عائشه این را بر است آن گفت که روی بود که ابن عباس میگوید که هر که هدی بکعبه
فرستد حرام میگردد بر وے آنچه حرام میشود بر محرم تا برسد هدی بحرم و نحر کرده شود پس رد کرد بر ابن عباس این
قول وے را متفق علیه وعنها قالت فتلت قلائدها من عهن کان عندی- وهم از عائشه است که گفت بافتم قلائد
بدن آنحضرت را از صوفی که بود نزد من عهن بکسر و سکون ها و پشم یا پشم رنگین- ثم بعث بها مع ابی- پس فرستاد
آنحضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی الله عنه متفق علیه- وعن ابی هریرة- رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای رجلا یسوق بدنة- آنحضرت دید مردے را که میراند شتر را- فقال ارکبها
پس گفت آنحضرت سوار شو آنرا- فقال انها بدنة- پس گفت آن مرد این بدنه است یعنی شتر هدی است چون
سوار شوم- قال ارکبها ویلک- باز فرمود سوار شو آنرا ای وای بر تو من میفرمایم که سوار شو تو عنادی نمائی-
فی الثانیة او الثالثة- در کرت دوم گفت آنحضرت این را یا در کرت سوم و از آنچه ذکر کرد درین حدیث معلوم
میشود که در کرت سوم فرمود اما این درین روایت ست و در روایت دوم باز آمده است و علما اختلاف
کرده اند که سوار شدن بر هدی درست ست یا نه قومی بر آنند که درست ست اگر زیان نکند او را و بعضی میگویند
اگر مضطر گردد درست ست والا نه و قول امام ابو حنیفه است و حال این رجل معلوم نیست که چه بود والله اعلم
متفق علیه- وعن ابی الزبیر- نام وے محمد بن مسلم مکی ست تابعی ست واسع العلم- قال سمعت رسول الله
عبد الله سئل عن رکوب الهدی- گفت شنیدم جابر را در حالتی که پرسیده شد جابر از سوار شدن بر هدی
فقال سمعت النبی- پس گفت جابر شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقول- میگفت- ارکبها بالمعروف

سوار شو او را باعتدال و اندازه بی افراط و تجاوز از حد اعتدال - اذا الجئت الیها - این نیز وقتیکه مضطر گردانیده شوی
و ضرورت افتد و تواند که این سوال بالمعروف باشد - حتی تجد ظهرا - تا آنکه بیابی تو پشت را یعنی مرکب را که بر پشت
او سوار شوی - رواه مسلم - وعن ابن عباس - رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم
ستة عشر بدنة مع رجل - گفت ابن عباس فرستاد آنحضرت شانزده بدنه بمکه همراه مردی و گفته اند که نام
آن مرد ناجیه بن جندب اسلمی ست - وامره فیها - وامیر و صاحب کار گردانید او را در آن بدنها که نگاهبانی آن بکند و خبردار
باشد - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع علی منها - چگونه کنم و چه سازم بدنه که
مانده شود و هلاک گردد - ابداع بازماندن شتر از جهت ماندگی یا بار گران ابدع بضم همزه و سکون موحده
و کسر دال تحقیق این عبارت بیانی وارد در بیان علم و شرح ذکر کرده شده است حاصلش همین ست
که گفته شد - قال - گفت آنحضرت - انحرها - نحر کن او را - ثم اصبغ نعلیها فی دمها - پس رنگ کن هر دو نعل
بدنه را که تقلید کرده شده است بدان در خون وی - ثم اجعلها علی صفحتها - پس بگردان نعل را گویا هر دو
نعل یکی اند و اند او در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید نعل بلفظ مفرد ذکر کرد و صفحه سنام بدنه تا ببینند آنرا گذریان
که هدی است پس نخورند از وی فقرا نه اغنیا که خوردن آن بر ایشان حرام ست - ولا تأکل منها انت ولا احد
من اهل رفقتک - و مخور از آن بدنه تو و نخورد هیچ یکی از رفیقان تو که در سفر با تو همراه اند خواه فقرا باشند یا اغنیا
و حکمت در نهی ایشان از اکل هر چند فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان ست از آن و دفع تهمت تا کسی بکشد و بخورد
و ابداع را بهانه سازد و رفقه بضم را و کسر نیز گفته اند و سکون فا جماعت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظ اهل نیست لیکن
صحیح ثبوت اوست در روایت و اضافت بیانیه است و گفته اند این در بدنه که واجب گردانیده است بر خود و از
بدنه تطوع بخورد ان خورد اگر گویند چه حکمت نخورد و سباع میخورند و درین تضییع مال ست جوابش آنکه عادت بر آن
که اهل بوادی می آیند و پس ایشان میخورند و نفع میگیرند و گاهی قافله دیگر هم میرسد و منتفع میگردد - رواه مسلم -
وعن جابر - قال نحرنا مع رسول الله - گفت جابر نحر کردیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عام الحدیبیة
البدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة - در سال حدیبیه که بعمره آمده و محصر شدند شتر را از هفت کس و بدنه نزد شافعیه
مخصوص بشتر ست و نزد حنفیه بقره را هم بدنه میگویند و این حدیث بظاهر مؤید قول شافعیه است که بدنه را با بقره
مقابل نهاده و در باب الجمعه نیز هم چنین آمده است غالب این ست ولیکن ما میگوییم که اینجا بقرینه مقابله شتر
مراد ست و اگرنه شامل ابل و بقر و غنم ست کذا قال اهل اللغة - رواه مسلم - وعن ابن عمر رضی الله عنه انه اتی علی
رجل قد اناخ بدنته ینحرها - و از ابن عمر آمده است که بدرستی وی آمد بر مردی که نشانده است بدنه خود را
در حالیکه نحر میکند آنرا - قال - گفت ابن عمر - ابعثها قیاما مقیدة - بر انگیز آنرا در حالیکه ایستاده است

بسته شده یعنی پاے چپ بسته محمد. لازم گیر سنت محمد را صلی الله علیه وسلم. سنت در شتر نحر ست و طریق نحر نیست
که پاے چپ شتر را به پیشانی ببندند و در بالاے سینه وے نیزه زنند تا خون رود و بنشیند و در گاو و گوسفند ذبح سنت
و در شتر نیز ذبح روا است ولیکن سنت نحر ست به وجه مذکور. متفق علیه. وعن علی رضی الله عنه قال
امرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اقوم علی بدنه. گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که امر کرد مرا آنحضرت
که با ایستم به بدن وے و خبر دار باشم از کار و بار آن. وان اتصدق بلحمها. وامر کرد که تصدق کنم بگوشت آن
وجلودها. و پوستهای آن واجلتها. وجلهای آن. وان لااعطی الجزار منها. وامر کرد که ندهم شتر کشنده را یعنی اجرت او را از آن
قال. گفت آنحضرت نحن نعطیه من عندنا. ما میدهیم جزار را از پیش خود. متفق علیه. وعن جابر رضی
قال کنا لاناکل من لحوم بدننا فوق ثلث. گفت جابر بودیم ما که نمیخوردیم از گوشتهای قربانیهای خود بالا سه روز
یعنی در سه روز بخش میکردیم و میخوردیم و بمردم میدادیم و زیاده تر سه روز جائز نبود نگاه داشتن آن. فرخص
لنا رسول الله. پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال کلوا وتزودوا. پس گفت بخورید و توشه
سازید یعنی زیاده بر سه روز. فاکلنا وتزودنا. پس خوردیم و توشه کردیم چون احتیاج بمردم و ابتدای امر
بسیار بود حکم کرده بودند که تصدق کنند و توشه نسازند و زیاده بر سه روز نگاه ندارند بعد از آن که احتیاج
برطرف شد و قربانی کردن همه کس را میسر شد رخصت کردند که اگر زیاده بر سه روز نگاه دارند باکی نیست
چنانکه در حدیث سلمه بن الاکوع بیاید. متفق علیه. و ضابطه در خوردن ذبایح آنست که از اضحیه و دم تمتع
و قران بخورد و از دم جنایات نخورد

الفصل الثانی. عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم اهدی عام الحدیبیة
فی هدایا رسول الله صلی الله علیه وسلم جملا کان لابی جهل. روایت ست از ابن عباس که آنحضرت فرستاد در
سال حدیبیه که محصر شده و نگذاشتند او را قریش که بمکه در آید و عمره در آید و عمره بر آرد در هدایاے خود شتری را
که مر ابو جهل را بود و در روز بدر بغنیمت بدست آمده بود. فی راسه برة من فضة. در سر آن شتر یعنی در
بینی وے حلقه بود از نقره برة بضم با و فتح راے مخففه حلقه که در بینی شتر یا در لحمهٔ بینی وے اندازند کذا فی القاموس
یغیظ بذلک المشرکین. و خشم می انداخت و غمگین میساخت به سبب آن مشرکان را تا ببینند آنرا در دست
مسلمانان افتاده و ذبح گشته و از اینجا معلوم میشود که غمگین گردانیدن کفار و در غم و غصه انداختن ایشان
مستحسن و مستحب ست قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار. رواه ابوداود. وعن ناجیة الخزاعی صحابی
است نام وے ذکوان بود و آنحضرت ناجیه نام کرده و بدایاے خود را بوے سپرده و بمکه فرستاده بود چنانکه در فصل
اول گذشت در آنکه قسمیه او بناجیه بجهت نجات یافتن او بود از قریش. قال قلت. گفت ناجیه گفتم

گفتم من یا رسول الله کیف اصنع بما عطب من البدن۔ چگونه کنم معامله بچیزے که هلاک و مانده گردد از بدن۔ قال انحرها
ثم اغمس نعلها فی دمها۔ گفت آنحضرت نحر کن آنرا پس غوطه ده نعل او را که قلاده اوست۔ ثم خل بین الناس
وبینها۔ پس سرده و بگذار و دفع بردار میان مردم و میان آن بدنه۔ فیاکلونها۔ پس بخورند مردم آنرا یعنی فقرا
غیر جماعه که رفیقانند چنانکه گذشت۔ رواه مالک والترمذی وابن ماجه ورواه ابوداؤد والدارمی عن ناجیة
الاسلمی۔ ظاهر آن ست که اختلاف در نسبت ست وذات یکی ست نه آنکه ناجیه دو صحابی یکی ست و در کتب
او را اسلمی گفته اند و مولف خزاعی گفته۔ وعن عبد الله بن قرط بضم قاف و سکون را در آخر طای مهمله
صحابی ست نام او شیطان بود آنحضرت عبد الله نام نهاد۔ عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان اعظم الایام
عند الله یوم النحر۔ گفت آنحضرت بدرستی که بزرگترین روزها نزد خدا روز نحر ست۔ ثم یوم القر۔ بفتح قاف
وتشدید را۔ قال ثور۔ گفت ثور که راوی حدیث ست۔ وهو الیوم الثانی یعنی یوم القر عبارت دوم از روز
نحر ست نامیده شد بآن از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت در منی زیرا که ایشان در منی فارغ اند از تعب کشیدن
در ادای مناسک و مراد آن ست که از جمله اعظم ایام روز نحر ست والا در حدیث آمده است که افضل ایام
روز عرفه است پس افضل ایام عشره ذو الحجه است و روز نحر از جمله این ایام ست و در حدیث جمعه نیز آمده است
که افضل ایام ست و مردم اختلاف کرده اند در عرفه و جمعه بعضی گفته اند که افضل ایام هفته جمعه است و افضل
ایام سال روز عرفه است والله اعلم۔ قال۔ گفت عبد الله بن قرط۔ قرب لرسول الله صلی الله علیه وسلم
بدنات خمس او ست۔ نزدیک گردانیده شد از برای نحر برای آنحضرت بدنها پنج یا شش۔ فطفقن یزدلفن
الیه بایتهن یبدأ۔ پس در ایستادند بدنها که نزدیک میشدند بسوی آنحضرت تا بکدام از ایشان آغاز کند
در نحر۔ فلما وجبت جنوبها۔ پس هنگامیکه ساقط شد و افتاد بزمین پهلوهای بدنها یعنی سرد شدند و افتادند
قال۔ گفت راوی۔ فتکلم بکلمة خفیة۔ پس تکلم کرد آنحضرت بکلمه پنهان یعنی آهسته گفت۔ لم افهمها۔ که نفهمیدم
من آن کلمه را۔ قال فقلت ما قال۔ گفت راوی پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسی که در پهلوی آنحضرت بود
و در بعضی نسخ فسالت الذی یلینی پس پرسیدم من کسی را که پیوسته بود با آنحضرت که چه گفت آنحضرت
قال قال۔ گفت آنکس که گفت آنحضرت۔ من شاء اقتطع۔ هر که خواهد ببرد ازین شتران برای خود تا
رواه ابوداؤد۔ و ازینجا استدلال کرده اند بعضی علما بر جواز نهب و غارت در نثار بعد از اذن مالک۔ وذکر حدیثا
ابن عباس وجابر رض فی باب الاضحیة۔ و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس وجابر که در مصابیح درین باب
مذکور اند در اضحیه

الفصل الثالث

عن سلمة۔ بن الاکوع صحابی مشهور ست از شجاعان و تیراندازان نامے بود

وپیادہ باسواران جنگ میکرد وسبقت می نمود۔ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من ضحی منکم فلا یصبحن بعد ثالثۃ۔ گفت
سلمہ گفت آنحضرت آن کسے کہ قربانی کند از شما پس باید کہ صبح نکند آنکس کہ بعد از شب سوم۔ وفی بیتہ منہ شیئی۔ وحال
آنکہ باشد در خانۂ وے ازان چیزے۔ فلما کان العام المقبل قالوا۔ پس ہنگامیکہ شد سال آئندہ گفتند۔ یارسول اللہ
نفعل کما فعلنا العام الماضی۔ بکنیم چنانکہ کردیم در سال گذشتہ یعنی نگاہ نداریم گوشت اضحیہ را بعد از سہ روز۔
قال۔ گفت آنحضرت کلوا واطعموا وادخروا۔ بخورید وبخورانید وذخیرہ کنید۔ فان ذلک العام کان بالناس
جہد۔ زیرا کہ بدرستی دران سال بود بمردم مشقت ورنج یعنی فقر واحتیاج۔ فاردت ان تعینوا فیھم۔ پس خواستم
من یعنی از او خواہ کہ اعانت کنید در مردم بخورانیدن آن چون امسال احتیاج برطرف شد نہی نیز برطرف گشت
واگر نہی رخصت ست۔ متفق علیہ۔ وعن نبیشۃ بضم نون وفتح موحدہ وسکون تحتانیہ وشین معجمہ صحابی ست
او را نبیشۃ الخیر میگویند۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا کنا نھیناکم عن لحومھا ان تاکلوھا فوق ثلث۔
گفت آنحضرت بدرستی ما بودیم کہ نہی میکردیم شمارا از گوشتہائے قربانی ہا کہ بخورید آنرا بالائے سہ روز زیادہ بران
لکی تسعکم۔ برای آنکہ تا گنجایش کند شمارا وفراخی شود میان شما وہمہ کس برسد۔ جاء اللہ بالسعۃ۔ آورد خدا تعالی
فراخی وگنجایش را۔ فکلوا وادخروا۔ پس بخورید ونہید۔ واتجروا۔ بجز یعنی طلب کنید بوی اجر وثواب را نہ از
تجارت والا تشدید تائی بود وتجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید وبخورانید مردم را
شاید کہ در خوردن نیز اجرے وثوابی باشد کہ ایام ضیافۃ اللہ است چنانکہ فرمود۔ الا ان ھذہ الایام ایام اکل
وشرب۔ وآنا وآگاہ باشید بدرستی کہ این روزہا یعنی روزہائے منی روزہائے قربانی وروزہائے خوردن
وآشامیدن ست چون سال تمام ریاضت کشیدید ومحنت دیدید درین چند روز کہ حج کردید ومغفور شدید
بخورید وبنوشید ودروے آسایش بنید اما با وجود آن خدارا یاد دارید واز ذکر خدا غافل مباشید چنانکہ فرمود
وذکر اللہ۔ واین روزہائے ذکر خدا است۔ رواہ ابوداؤد۔

باب الحلق

حلق سر دران موسے واتفاق دارند بر آنکہ حلق افضل ست از قصر حاج ومعتمر را مگر زنان را کہ حلق حرام ست بر
ایشان ووجہ افضلیت آن ست کہ مقصر باقی دارندہ است بر نفس خود زینت را از موی وحاج ومعتمر مامور اند
بترک زینت وتبذل وانکسار واد فی قصر آن ست کہ بگیرند از موسے سر خود بقدر سر انگشت وکفایت میکند
در حلق نزد ما حلق ربع راس وحلق تمام سر اقرب ست بسنت چنانکہ در مسح وثابت نشدہ است حلق از آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم در غیر حج وعمرہ ودر حلق سائر شعور بدن کلام ست مذکور در موضع خود ونیست کلام
در اصل جواز ولیکن اولی ترک آن ست

الفصل الاول — عن ابن عمر — ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حلق راسہ فی حجۃ الوداع — آنحضرت حلق کرد سر مبارک خود را در حجۃ الوداع — وأناس من اصحابہ — وحلق کردند جماعۃ از اصحاب وے نیز از جہت دریافت شرف متابعت وفضیلت حلق کہ بیان کرد آنحضرت آنرا بدعا مر محلقین را چند بار — وقصر بعضہم — وتقصیر کردند بعضی از اصحاب جہت اخذ بہ رخصت بعد از دعاے آنحضرت مقصران را نیز در مرہ اخیر بالتماس ایشان چنانکہ در حدیث بیاید —

متفق علیہ — وعن ابن عباس — رضی اللہ عنہما قال قال لی معاویۃ انی قصرت من راس النبی صلی اللہ علیہ وسلم عند المروۃ بمشقص — گفت ابن عباس کہ مرا گفت معاویہ کہ من قصر کردہ ام موی از سر آنحضرت نزد مروہ بمشقص ودرین حدیث اشکال ست کہ در شرح بیان کردہ شد ومشقص بکسر میم وسکون شین معجمہ وفتح قاف پیکان عریض یا طویل یا تیر کہ این پیکان در وے ست وبعضی گفتہ اند کہ مشقص نام جلم ست بفتح جیم ولام مقراض کہ بوی موی وپشم وجز در گوسپند وشتر را ببرند واین معنی انسب واظہر ست متفق علیہ — وعن ابن عمر — ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال فی حجۃ الوداع — روایت ست از ابن عمر رضی اللہ عنہما کہ آنحضرت گفت در حجۃ الوداع در وقت برآمدن از احرام — اللہم ارحم المحلقین — خداوندا رحمت کن موے سر ستردگان را — قالوا والمقصرین — گفتند صحابہ وکوتاہ کنندگان موے را نیز دعا برحمت کن — یا رسول اللہ قال اللہم ارحم المحلقین — باز آنحضرت دعا کرد محلقان را وگفت خداوندا رحمت کن محلقان را — قالوا والمقصرین یا رسول اللہ — التماس دعا باز کردند صحابہ مقصران را درین مرتبہ — قال — گفت — والمقصرین — ومقصران را ہم رحمت کن درین روایت دو بار تخصیص بمحلقین کردہ در بار سوم مقصران را جمع کرد با ایشان ودر روایتی دیگر سہ بار گفت چہارم بار گفت والمقصرین

متفق علیہ — ازین حدیث معلوم شد کہ این دعا مر محلقین را والتماس صحابہ دعا مر مقصرین را در حجۃ الوداع بود واین دو احتمال دارد کہ در عمرہ بود کہ صحابہ را ببرآمدن از احرام امر کرد یا در روز نحر بود کہ از احرام حج برآمدند وبعضی گفتہ اند کہ در حدیبیہ بود کہ بعلت احصار از احرام برآمد وحلق کرد وصحابہ را نیز امر کرد بحلق وایشان در تثاقل این امر توقف کردند چنانکہ در باب الاحصار بیاید واللہ اعلم وعن یحیی بن الحصین — بضم حای تابعی ثقہ صدوق ست عن جدتہ — روایت میکند از جدہ خود کہ صحابی ست وکنیت وی ام الحصین ست — انہا سمعت النبی — کہ جدہ او شنید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع دعا للمحلقین ثلثا وللمقصرین مرۃ واحدۃ — کہ دعا کرد آنحضرت مر محلقین را سہ بار ومر مقصرین را یکبار ظاہر حدیث آن ست کہ سہ بار گفت اللہم ارحم المحلقین چہارم بار گفت والمقصرین واحتمال دارد کہ دو بار گفتہ باشد وثالث دعای محلقین در قول او والمقصرین کہ مفید اشتراک آنہاست با مقصرین فافہم وچہ عجب ست موقع لفظ والمقصرین درینمقام کہ بسبب تقصیر خود را در اقبال امر محروم شدند از دعاے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم — رواہ مسلم متفق علیہ — وعن انس رضی ان النبی صلی اللہ

علیہ وسلم اتی منا فاتی الجمرۃ فرماہا۔ روایت ست از انس کہ آنحضرت آمد بمنا پس آمد جمرۃ العقبہ را پس رمی کرد آنرا و این در روز نحر ست کہ از مزدلفہ آمد چنانکہ گذشت۔ ثم اتی منزلہ بمنا ونحر نسکہ۔ پستر آمد در منزل خود کہ بمنا داشت ونحر کرد قربانی خود را۔ ثم دعا بالحلاق۔ پستر طلبید سر تراش را کہ نام وے معمر بن عبد اللہ است قرشی عدوے قدیم الاسلام است ودر روایت امام احمد آمدہ کہ چون معمر آمد واسترہ در دست گرفتہ بر سر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایستادہ آنحضرت گفت یا معمر تمکن گردانید ترا پیغمبر خدا بر دو نرمۂ گوش خود ودر دست تو استرہ است یعنی ہشیار باش وقدر این نعمت بدان معمر گفت یا رسول اللہ بدرستی کہ این از نعمتہاے خداست ومنت اوست بر من آنحضرت گفت آرے ہمچنین ست۔ وناول الحالق شقہ الایمن۔ وداد سر تراش را جانب راست خود وظاہر این حدیث آن ست کہ مقسم در اتبہ الایمن مخلوق ست وبعضی یمین حالق اعتبار کنند۔ فحلقہ۔ پس حلق کرد جانب راست آنحضرت را۔ ثم دعا ابا طلحۃ الانصاری فاعطاہ ایاہ۔ پستر خواند آنحضرت ابو طلحہ انصارے را کہ از مشاہیر صحابہ است واو ست کہ لحد قبر شریف را حفر کردہ وزوج ام سلیم ست کہ مادر انس بن مالک ست واز ین جہت در بعضی روایات آمدہ کہ بام سلیم داد۔ ثم ناول الشق الایسر فقال احلق۔ پستر داد آنحضرت جانب چپ خود را پس گفت تراش۔ فحلق۔ پس تراشید۔ فاعطاہ ابا طلحۃ۔ پس داد موے را بابی طلحہ۔ فقال اقسمہ بین الناس۔ پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس بہر یکے را یکتارہ موے ودو تارہ موی نصیب رسیدہ گویا شاعر این قصہ اشارت کردہ است۔ بیت۔ مرا از زلف تو موی بسند ست۔ فضولے مکن بوے بسند ست۔ و پیغمبر ناخنہان نیز تقلیم کردہ وبر حاضران قسمت فرمودہ واین برکات درمیان امت تا الی یومنا ہذا باقی ماند کہ باعث تذکرہ وپاد داشتن بود از اخراجی وجود شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گویا بوے بسند ست کہ گفتہ است انیس مراد وست۔ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کنت اطیب رسول اللہ۔ گفت عائشہ بودم من کہ طیب میکردم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم قبل ان یحرم۔ پیش ازانکہ احرام بندد۔ ویوم النحر قبل ان یطوف بالبیت۔ وطیب میکردم روز نحر پیش ازانکہ طواف کند بخانہ کعبہ بعد از حلق۔ وبلبس ثیاب بطیب فیہ مسک۔ بخوشبوی کہ در وے مشک می بود وگفتہ اند کہ افضل اولی در طیب احرام مشک وگلاب ست کہ بوے دارد ورنگ ندارد روز نحر از احرام بیرون آید وہمہ چیز حلال میشود مگر نساء وبعد از طواف نساء نیز حلال میشود۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عمر رض ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افاض یوم النحر ثم رجع فصلی الظہر بمنا۔ روایت ست از ابن عمر کہ آنحضرت آمد روز نحر بمکہ وطواف کرد پستر بازگشت بمنی پس بگذارد ظہر را بمنی۔ رواہ مسلم۔ ودر حدیث جابر وعائشہ آمدہ کہ گذارد ظہر را بمکہ ودرین دو حدیث تعارض ست ومن ودر ترجیح یکی بر دیگری ست وحدیث جابر وعائشہ از افراد مسلم ست وحدیث ابن عمر

در صحیحین ست متفق علیہ اگرچہ اینجا از مسلم آوردہ

الفصل الثانی عن علی و عائشۃ رضی اللہ عنہما قالا نہی رسول اللہ ۔ گفتند نہی کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان تحلق المرأۃ رأسہا ۔ از حلق کردن زن سر ش را ۔ رواہ الترمذی وعن ابن عباس رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس علی النساء الحلق نیست بر زنان حلق و چون این عبارت محتمل جواز حلق بود دفع این توہم کرد بقول خود انما علی النساء التقصیر ۔ نیست بر زنان مگر تقصیر ۔ رواہ ابوداؤد والدارمی وہذا الباب

خال عن الفصل الثالث

باب در لواحق و تتمات ما سبق

الفصل الاول ۔ عن عبد اللہ ۔ بن عمرو بن العاص ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقف فی حجۃ الوداع بمنی للناس یسألونہ ۔ آنحضرت توقف کرد و ایستاد در جائے در حجۃ الوداع بمنا برای خاطر مردم کہ سوال میکردند و استفسار می نمودند و تعلیم احکام و انکشاف ابہام می نمودند ۔ فجاءہ رجل فقال لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح ۔ پس آمد آنحضرت را مردے پس گفت آمر و آگاہ نشدم پس حلق کردم پیش از آنکہ ذبح کنم و حال آنکہ حلق بعد از ذبح باید کرد ۔ فقال اذبح ولا حرج ۔ پس گفت آنحضرت ذبح کن ہیچ تنگی و باکی نیست ۔ فجاءہ آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی ۔ پس آمد آنحضرت را مردے دیگر پس گفت آگاہ نشدم پس نحر کردم پیش از آنکہ رمی کنم ۔ فقال ارم ولا حرج ۔ گفت آنحضرت بینداز و نیست ہیچ حرج ۔ فما سئل النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج ۔ پس پرسیدہ نشد آنحضرت در ہیچ چیز کہ تقدیم کردہ شدہ و نہ در چیزیکہ تاخیر کردہ شدہ مگر آنکہ گفت بکن ہیچ باکی نیست ۔ متفق علیہ وفی روایۃ لمسلم ۔ و در روایتی مر مسلم را چنین آمدہ کہ ۔ اتاہ رجل فقال حلقت قبل ان ارمی ۔ آمد آنحضرت را مردے پس گفت حلق کردم من پیش از آنکہ رمی کنم ۔ قال ارم ولا حرج گفت آنحضرت رمی کن ہیچ باکی نیست ۔ واتاہ آخر فقال افضت الی البیت قبل ان ارمی قال ارم ولا حرج ۔ تقدیم و تاخیر درین صورت بدو سہ واسطہ است ۔ وعن ابن عباس ۔ رض قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یسأل النحر بمنی فیقول لا حرج ۔ گفت ابن عباس بود آن حضرت کہ پرسیدہ میشد روز نحر بمنی پس میگفت نیست ہیچ حرج ۔ فسألہ رجل فقال پس پرسید آن حضرت را مردے پس گفت رمیت بعد ما امسیت ۔ رمی کردم بعد از آنکہ شام کردم و حال آنکہ رمی وقت بامداد است ۔ فقال ۔ پس گفت آنحضرت ۔ لا حرج ۔ و نزد ائمہ اگر تاخیر کند تا غروب لازم میگردد دم و مراد از مسا نزد ایشان بعد از عصر ست و نزد ما اگر در شب کرد لازم نشود چیزے و اگر تاخیر شد تا فردا لازم شود ۔ رواہ البخاری ۔ بدانکہ افعال روز نحر چہار است ۔ رمی و ذبح و حلق و طواف و اختلاف کردہ اند کہ این ترتیب سنت ست یا واجب اکثر علماء برانند و شافعی

واحمد از ایشان گفته اند که سنت ست متمسک باین حدیث و جماعت که امام ابوحنیفه و مالک از ایشان ست میگویند واجب ست و میگویند مراد بنفی حرج رفع اثم ست از جهت جهل و نسیان و لیکن دم واجب ست و طیبی گفته که ابن عباس روایت کرده مثل این حدیث و واجب گردانیده دم را پس اگر نفی فهمیده وی این معنی را امر نمیکرد بخلاف آن والله اعلم —

الفصل الثانی — عن علی رضی الله عنه قال اتاه رجل فقال — گفت علی آمد آنحضرت را مردے پس گفت یا رسول الله انی افضت قبل ان احلق — من طواف افاضه کردم پیش از حلق — قال احلق او قصر ولا حرج — گفت آنحضرت مر آن مرد را حلق کن یا تقصیر کن و نیست حرج چون تخفیف کرده بود و ترتیب را یاده کرده در تخییر یعنی اگر حلق هم نکنی بقصر اکتفا کنی نیز جائز ست — وجاء آخر فقال ذبحت قبل ان ارمی — و آمد دیگرے پس گفت ذبح کردم پیش از رمی — قال ارم ولا حرج — این دو صورت در احادیث سابق مذکور نشده بود —

رواه الترمذی

الفصل الثالث — عن اسامة بن شریک — بفتح شین و کسر را صحابی ست نزول کرد کوفه را و حدیث او در کوفیان ست — قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حاجا فکان الناس یاتونه — گفت بر آمدم من با آنحضرت در حج کننده پس بودند مردم که می آمدند نزد آنحضرت — فمن قائل — پس بعضی گوینده بود این را که یا رسول الله سعیت قبل ان اطوف — سعی کردم میان صفا و مروه پیش از آنکه طواف کنم — و اخرت شیئا او قدمت شیئا — یا گوینده بودند که تاخیر کردم چیزے را یا پیشتر کردم از وقتش یا پیشتر کردم ازان — فکان یقول لا حرج — پس بود آنحضرت که میگفت هیچ باک نیست هیچ بزه نیست — الا علی رجل اقترض عرض مسلم — و لیکن حرج و بزه بر مردی ست که ببرید و پاره کرد آبروے مسلمان را بغیبت و اهانت و جز آن فی الصحاح عرض بکسر عین حسب مرد و فی القاموس عرض محل مدح و ذم از آدمی خواه در نفس وے باشد یا در پدران یا در هر چه لازم امر او ست و فخر میکند بدان از حسب و شرف و نگاه میدارد آن را از نقص و عیب کردن — وهو ظالم — و حال آنکه او ستم کننده است و بناحق آزار رساننده است و برائے غرض صحیح و شرعی نکرده چنانکه جرح رواة و شهود بتفسیق و تکذیب و مانند آن میکنند — فذلک الذی حرج و هلک — پس آنکس ست که بزه کار شده و هلاک گشته بمعصیت و حرج بکسر است بمعنی اثم — رواه ابوداود

باب خطبة یوم النحر و رمی ایام التشریق و التودیع

خطب بفتحتین بیان و امر که واقع شود و در وی مخاطبت و خطبه کلام منثور مسجع که در اصل بمعنی خطاب کردن شیرین آید و غالب آمده در موعظت و نصیحت چنانکه خطبه بکسر خا سے در طلب امراءة و ایام التشریق نام سه روز ست بعد از روز نحر و تشریق قدید کردن

گوشت وچون گوشتهای قربانی بنهادرین ایام قدید میکنند ایام تشریق گفتند و از جهت آنکه نیز گفته اند که قربانیها را ذبح در وقت طلوع آفتاب میکنند پس از شروق یعنی ضو شمس باشد و در حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیعد و مراد از تودیع وداع کردن کعبه است بطواف وداع یا وداع کردن آنحضرت ست مردم را و از اینجا حج آنحضرت را حجة الوداع نام کرد

الفصل الاول عن ابی بکرة - بفتح با و سکون کاف تا در آخر صحابی مشهورست - قال خطبنا النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم النحر خطبه کرد با آنحضرت در روز نحر - قال ان الزمان قد استدار کہیئتہ یوم خلق اللہ السموات والارض - گفت آنحضرت که زمان یعنی سال بتحقیق بازگشت بهمچو هیئة و حالت وی یعنی وضع و حساب وی که در روز پیدا کردن خدا تعالی آسمانها و زمینها را بود - اثنا عشر شهرا - یعنی دوازده ماه گشت که در اول خلقت بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ان عدة الشهور عند اللہ اثنا عشر شهرا فی کتاب اللہ یوم خلق السموات والارض الآیة یعنی کلام آن ست که عرب تاخیر میکردند محرم را تا صفر تا قتال کنند در وی و میکردند این را در هر سال و از هر سالی یک روز می افزودند تا سال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کبیسة العرب میگویند و این سال که حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در وی حج گذارد و بهمان زمان مخصوص بجای خود باز آمدند محرم با صل خود و همچنین هر ماه بجای خود آمد و میگویند از این جهت تاخیر کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حج را تا حج در ذی الحجة واقع شود که میقات اوست - منها اربعة حرم - از آن دوازده ماه چهار ماه حرام ست که قتال در آنها حرام ست و حرم بضمتین جمع حرام ست - ثلث متوالیات - سه ماه حرام پیهم نهاده اند - ذو القعدة - بفتح قاف و کسر نیز آمده ماهی ست که می نشستند در وی از سفرها - وذو الحجة - بکسر حا ماهی که در وی حج میکردند و نزد بعضی بفتح ست - ورجب مضر - مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه بن نزار که ابو قبیله است و مضر در اصل شیر ترش را گویند که بغرات ست و وی دوست میداشت و بسیار میخورد آنرا از آنجهت نام او مضر افتاد یا از جهت سفیدی رنگ او نام کردند و اضافت رجب بمضر بجهت آن ست که مبالغه میکردند ایشان در محافظت تحریم وی - الذی بین جمادی وشعبان - آنماه که میان جمادی الاخری و شعبان ست صفت رجب مضر ست از برای زیادت بیان - وقال - و گفت آنحضرت - ای شهر هذا - کدام ماه است - این ماه مقصود از این سوال تنبیه و تاسیس بیان مقصود ست و تقریر آن در اذهان ایشان - قلنا اللہ ورسولہ اعلم - گفتیم ما خدا و رسول خدا دانا ترست عادت صحابه بود که نزد سوال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این کلام میگفتند و ادب میداوند اگرچه جواب آنرا میدانستند خصوصا در اینجا که با وجود آنکه معلوم و متعین بود پرسیدند شاید غرضی داشته باشند که می پرسیند - فسکت - پس خاموش ماند آنحضرت - حتی ظننا انہ سیسمیہ بغیر اسمہ - تا آنکه گمان بردیم ما که آنحضرت نزدیک ست که نام می برد آنرا بجز نام مشهور که دارد - فقال الیس ذا الحجة - پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجة - قلنا بلی - گفتیم آری این ماه ذی الحجة است - قال -

گفت آنحضرت - ای بلد هذا - کدام شهر ست این شهر - قلنا الله و رسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال
الیس البلدة - گفت آیا نیست این بلده - قلنا بلی - گفتیم آری این شهر بلده است بلده به سکون لام بمعنی شهرست
هر شهر که باشد و به طریق غلبه نام مکه شده که فرد کامل شهر این ست که بلده جامع خیرات و برکات و فضائل و کمالات ست
گویا شهر همین ست چنانکه بیت نام مخصوص کعبه شده است و بلده در لغت بمعنی اقامت است - قال فای یوم هذا
گفت آنحضرت پس کدام روزست این روز - قلنا الله و رسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال
الیس یوم النحر قلنا بلی قال فان دماءکم و اموالکم و اعراضکم علیکم حرام - گفت آنحضرت پس بدرستی که خونهای
شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام ست که بی حق شرعی تعرض کنید بآن - کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا -
مانند حرام بودن روز شما که این روزست در شهر شما که این شهرست در ماه شما که این ماه است این تاکید ست
مر حرمت را که هر یکی ازین سه محل حرمت و احتیاط ست خصوصا نزد اجتماع - و ستلقون ربکم و نزدیک ست که ببینید
آنرا پروردگار خود را و برسید در حضرت وی - فیسالکم عن اعمالکم - پس پرسد پروردگار شما را از کردارهای
شما - الا - و بدانید آگاه باشید - فلا ترجعوا بعدی ضلالا - پس مگردید بعد از رفتن من از دنیا گمراهان و در روایتی
کفارا - یضرب بعضکم رقاب بعض - بزنند بعد از شما گردنهای بعضی را که از اعظم انواع ضلالت ست مقصود نهی از
ظلم و درگذشتن از حد شرع در حفظ حرمت دماء و اموال و اعراض ست و در توجیه روایت کفارا چند وجه گفته اند
یکی آنکه کفر در حق مستحل ست یا مراد کفران نعمت ست و تضییع حق اسلام یا مراد نزدیک رسیدن بکفر که ارتکاب
حرام مودی بکفر میگردد و نزدیک بآن میسازد یا بکنند افعالی که مشابه افعال کافران ست در خونریزی و بعضی
گفته اند که مراد بکفر پوشیدن سلاح ست و کفر بمعنی لبس سلاح می آید بعد ازین خطاب بمسلمانان کرده فرمود
الا هل بلغت - و بدانید آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من رسالت را و حکم شریعت را - قالوا نعم - گفتند صحابه
آری رسانیدی قال اللهم اشهد - گفت آنحضرت خداوندا گواه باش که ایشان قرار کردند که رسانیدم تا روز
قیامت منکر نشوند و عذر نیارند - فلیبلغ الشاهد الغائب - پس باید که برساند هم چنانکه شنیده ست احکام را هر که
حاضرست مر غائب را - فرب مبلغ اوعی من سامع - پس بسا کسیکه رسانیده است بوی یاد دارنده تر باشد
از کسیکه شنیده است از من و رسانیده است - متفق علیه - وعن وبرة - بفتح واو و بفتح موحده و سکون
وی و بره از تابعین ست روایت دارد از ابن عمر و سعید بن جبیر - قال سالت ابن عمر متی ارمی الجمار -
گفت پرسیدم ابن عمر را کی رمی کنم - قال - گفت ابن عمر - اذا رمی امامک فارمه - وقتیکه رمی کند امام تو پس
رمی کن تو ظاهر آن ست که مراد سلطان ست یا امیرے که نائب اوست در اقامت مناسک حج لیکن
بشرط آنکه اعلم باشد و لهذا تفسیر کرده است این را طیبی و گفت یعنی اقتدا کن بکسیکه آنکس اعلم ست از تو بوقت

رمی میکوید بسیرہ - فاعدت علیه المسئلة - پس باز عرض کردم بروی مسئلہ را - فقال کنا نتحین - پس گفت ابن عمر
بودیم کہ انتظار می بردیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت رمی را - فاذا زالت الشمس رمینا - پس وقتیکہ
میگشت آفتاب رمی میکردیم - رواه البخاری وعن سالم عن ابن عمر انه کان یرمی جمرة الدنیا بسبع حصیات
روایت میکند سالم از ابن عمر کہ وے بود کہ رمی میکرد جمرہ را کہ نزدیک تر ست از منازل کہ در جانب مسجد
خیف ست بہفت سنگ ریزہ - یکبر علی اثر کل حصیات - در حالی کہ تکبیر میگفت پی ہر سنگ ریزہ - ثم یتقدم - پیشتر
پیشتر میرفت - حتی یسہل - بضم یا و کسر ہا تا در می آمد زمین نرم را سہل ضد حزن بفتح حای مہملہ و سکون رای زمین
درشت - فیقوم مستقبل القبلة طویلا - پس می ایستاد مقابلہ قبلہ ایستادنی دراز گفتہ اند کہ آن مقدار می ایستاد
کہ کسے سورہ بقرہ بخواند چنانکہ گذشت - ویدعو - و دعا میکرد - ویرفع یدیه - و بر میداشت ہر دو دست خود را
ثم یرمی الوسطی - پس رمی میکرد جمرہ میانہ را - بسبع حصیات یکبر کلما رمی بحصاة - تکبیر میگفت ہر گاہ کہ می انداخت
سنگ ریزہ را - ثم یاخذ بذات الشمال - پیشتر میگرفت راہ را می رفت بجانب دست چپ - فیسہل ویقوم مستقبل
القبلة ثم یدعو ویرفع یدیه ویقوم طویلا - و می ایستاد دراز - ثم یرمی جمرة ذات العقبة من بطن الوادی - پیشتر
رمی میکرد جمرۃ العقبہ را از مغاک وادی - بسبع حصیات یکبر عند کل حصاة ولا یقف عندها - ونمی ایستاد نزد
جمرۃ العقبہ - ثم ینصرف - پیشتر بر می گشت فیقول ہکذا رایت رسول اللہ - پس میگفت ہمچنین دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
یفعله - میکرد آنرا - رواه البخاری - بدانکہ سنت چنین واقع شدہ است کہ بعد از رمی دو جمرہ اولی می باید ایستاد و بسیار
ایستادہ و بر دو دعا کرد و جمرہ اخیر را رمی میکنند و بر گردند و نایستند سر آنرا غیر شارع کسی نداند و معظم ارکان حج و افعال آن تعبدیست کہ عقل
را بدریافت کنہ آن راہی نیست و این نیز از آن قبیل ست و لہذا گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما ہکذا رایت و بعضی از
علما گفتہ اند کہ وجہ در نا ایستادن در اینجا آن بود کہ درین روز مشاغل بسیار بودند از ذبح و حلق و افاضہ بمکہ
برائے طواف اما این معنی در ایام منی مفقود ست و بعضی گویند جمرۃ العقبہ در راہ واقع ست پس وقوف نزد
آن موجب ازدحام و تضییق طریق ست و لحوق ضرر ست بگذرندگان راہ بخلاف دو جمرہ دیگر کہ بر کرانہ راہ اند
نہ در میان آن و بعضی گفتہ اند دعا در صلب عبادت و در وسط وی بباشد نہ در نہایت وے و دعا در صلب
عبادت افضل ست و اکثر دعاے حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در نماز در تشہد بود و پیش از سلام
و برآمدن از نماز و در جمرہ اولی در وسط اند پس دعا کرد در انہا و بعد از جمرہ عقبہ منتہی گشت عبادت و باین
وجہ اشارت کردہ است در ہدایہ و شمنی نیز گفتہ و در سفر السعادۃ نیز ذکر کردہ و این وجہ نیز خالی از ضعفی نیست چہ دعا
بعد از فراغ نیز مشروع ست و چندین ادعیہ و اذکار بعد از نماز ماثور شدہ و دعا بعد از افطار صوم نیز آمدہ و تحقیق
گردانیدہ شدہ است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نمازہاے فرض و عقیب تلاوت قرآن و ختم آن و بندہ ضعیف

تجاوز الله عنه و عفاه و عنّا که مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل من بی سابقه فکر و تأمل بطریق الهام نکته
در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبه و امید است که صواب باشد آن این است که در عدم وقوف نزد این جمره
اشارت است از رب رحیم و رسول کریم که بنده چون در دو جمره اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه
کرد در ان دعا بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد مراد خود و حق خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید
وی تعالی کار را بر وی و مباح گردانید او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت
و عفو و مغفرت خود را بسبب این عبادت که حج است که ثمره او ظهور آثار رحمت و نتایج مغفرت است چنانکه بیک دفعه در عفو
تمام گناهان می بخشد گویا که گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تعب کشیدید و مجاهده کردید یعنی
آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر اکابر علمای مکه که در آن وقت
درین مشهد حاضر بودند عرض کردم خصوصاً شیخنا و مولانا القاضی علی ابن القاضی جار الله القرشی الخالدی
مفتی بلد الله الحرام الشهیر بابن ظهیره پس همه قبول کردند و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند و الله اعلم —

وعن ابن عمر — قال استاذن العباس ابن عبد المطلب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يبيت بمكة ليالي
منى — روایت است از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت از آنحضرت که شب باش کند بمکه در شبهای
منى — من اجل سقايته — از بهر منصب سقایه زمزم که عوائد بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود و
سقایه حاجی آب دادن — فاذن له — پس اذن کرد آنحضرت عباس را به بیتوتت بمکه متفق علیه — بدانکه بیتوتت
بمنی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه و هم چنین است روایتی از شافعی و احمد و معتبر در بیتوتت
اکثر لیل است و همچنین است حکم در مواضعی که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیتوتت یک ساعت
کفایت است و تمسک قول سنیت آن بانجیت است که اگر واجب بودی چون اذن میفرمود آنحضرت
عم عباس را به بیتوتت بمکه و جواب میگویند که بجهت عذر و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ رخصت واقع شده
بجای اذن و گاهی تمسک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت استیذان بودی بی اذن نیز میرفت و این
سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود نزد ایشان خصوصاً در مثل این مقام از جهت استلزام
این مجانبت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم و شک نیست که در
ترک سنت اثام است و استیذان برای اسقاط آن اثارت بود و در هدایه گفته است که بیتوتت بمنی از سنت
حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی است اگر کسی بیتوتت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم نمی آید
بر وی چیزی لیکن ترک متابعت رسول الله صلى الله عليه وسلم است و امیر المومنین عمر رضی الله عنه ادب
میکرد بر ترک آن — وعن ابن عباس — رضی الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جاء الى السقاية

روایت است از ابن عباس که آنحضرت آمد بسوی سقایهٔ زمزم. فاستسقی. پس طلب کرد آب از عباس که سقایه
حوالهٔ وی بود. فقال العباس یا فضل اذهب الی امک. پس گفت عباس مر پسر خود را که فضل نام داشت ای فضل
برو بسوی مادر خود. فأت رسول الله صلی الله علیه وسلم بشراب من عندها. پس بیار آنحضرت را آبی از نزد مادر
خود. فقال اسقنی. پس گفت آنحضرت بعباس آب بخوران مرا یعنی از آب زمزم و آب درون خانه میار. فقال
پس گفت عباس. یا رسول الله انهم یجعلون ایدیهم فیه. مردم می اندازند دستهای خود را در آب زمزم. فقال
اسقنی. باز گفت آنحضرت آب ده مرا هیچ شد که دست در آب می اندازند. فشرب منه. پس خورد آنحضرت از زمزم
ثم اتی زمزم. پستر آمد آنحضرت بآب زمزم. وهم یسقون ویعملون فیها. و ایشان یعنی اولاد عبدالمطلب آب میدادند
مردم و کار میکردند در سقایه. فقال. پس گفت آنحضرت. اعملوا فانکم علی عمل صالح. کار کنید و ملتفت نگشته در
کار زیرا که شما بر عمل صالح اید یعنی این آب دادن و خدمت سقایه کردن عمل صالح است. ثم قال لولا ان تغلبوا
پستر گفت آنحضرت اگر نمی بود خوف این که غلبه کرده شوید شما یعنی غالب آیند بر شما مردم در آب کشیدن بجهت
اتباع سنت من فگذارند شما را که آب بکشید و این کار از دست شما برود. لنزلت حتی اضع الحبل علی هذه.
هر آئینه فرود می آمدم یعنی از ناقه آنحضرت آن روز سوار بود تا مردم به بینند و احکام بیاموزند تا آنکه می نهادم ریسمان را
برین. واشار الی عاتقه. و اشاره کرد آنحضرت بلفظ هذه بسوی کتف خود. رواه البخاری. وعن انس
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب. روایت است
از انس که آنحضرت بگذارد نماز پیشین را و دیگر را و شام را و خفتن را بمحصب پس خواب کرد یکان خوابی. محصب
بفتح صاد مشدده هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی والا آن نام موضعی معین است بیرون مکه در جانب منا
متصل بمعلا و آنرا ابطح و بطحاء نیز میگویند و خیف بنی کنانه نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منی بود
در روز چهارم از یوم نحر و سیزدهم ذی الحجه. ثم رکب الی البیت فطاف به. بعد از خواب سوار شده بخانهٔ کعبه
آمد و طواف کرد طواف وداع. رواه البخاری. وعن عبدالعزیز بن رفیع. بضم را و فتح فا از مشاهیر تابعین
و ثقات ایشان است. قال سألت انس بن مالک قلت اخبرنی بشیء عقلته عن رسول الله. گفت پرسیدم
انس را گفتم خبر ده مرا بچیزی که دانسته و یاد داری از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این صلی الظهر یوم الترویة
کجا گزارد آنحضرت نماز پیشین را روز ترویه که روز هشتم ذی الحجه است و مردم از مکه بمنا میروند و وجه تسمیه را
حجة الوداع در حدیث جابر گذشت. قال بمنی. گفت انس نماز ظهر بمنی گزارد پس معلوم شد که آنحضرت از مکه
پیش از ظهر برآمد. قال فاین صلی العصر یوم النفر. گفت ابن رفیع بانس و ظاهر موافق به سیاق این بود که گوید
فقلت. پس گفتم من پس کجا گزارد نماز عصر را روز نفر بفتح نون و سکون فا و فتح نیز جایز است نام روز چهارم

از روز نحر ست کہ از منی می برآیند و بمحصب فرود می آیند. والمحصب بالمحصب فرود می آیند و در آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا گزارده بعد از آن بمکہ می روند و طواف وداع می کنند. ثم رکب الی البیت فطاف بہ. پس سوار شد بسوی خانہ پس طواف کرد آن را. متفق علیہ. وعن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب ثم رکب. یعنی روز کوچ اصلاً یعنی النفر یسکون گروہ گروہ باز گشتن حاجیان از منا. قال بالابطح. گفت گزارد

نماز عصر بابطح کہ ہمان محصب ست. ثم قال. پستر گفت انس. افعل کما یفعل امراءک. بکن چنانچہ میکنند امرا

تو یعنی آنحضرت خود را چنین کردہ و تو ہمچنان کن کہ امراے تو میکنند و مخالفت مکن کہ باعث تہییج شر نگردد و امرے

ضرورے ہم نیست. متفق علیہ. وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت نزول الابطح لیس بسنۃ. گفت عائشہ

فرود آمدن آنحضرت ابطح را نیست سنت و از مناسک حج و آنحضرت آنرا بطریق سنت و تعبد نکرد. انما نزلہ

رسول اللہ. فرود نیامد پیغمبر خدا در وے. صلی اللہ علیہ وسلم لانہ کان اسمح لخروجہ اذا خرج. مگر از جہت آنکہ

نزول در ان موضع سہلتر و آسانتر بود برائے بیرون آمدن آنحضرت وقتی کہ بیرون آید زیرا کہ چون

در ابطح نزول فرمود و اسباب و متاع در آنجا گذاشت و بمکہ در آمد و طواف کرد تا از ہمان راہ بمدینہ رجوع

نمودن آسان باشد. متفق علیہ. بدانکہ اختلاف ست در ان کہ تحصیب یعنی نزول محصب سنت ست

یا نہ بعضی میگویند و این قول ابن عمر ست کہ آن از سنن حج و تتمہ مناسک اوست زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ

علیہ وسلم در منا گفت ما فرود آئیندہ ایم ان شاء اللہ تعالی فردا بخیف بنی کنانہ کہ آنجا مشرکان بیکدیگر عہد نمودہ

و سوگند خوردہ بودند کہ با بنی ہاشم و بنی عبد المطلب مخالطت نکنند و مناکحت و مبایعت نکنند و مواصلت

نمایند تا آنکہ محمد را تسلیم ایشان کنند و باسپارند پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواست کہ ظاہر گرداند شعائر اسلام

را در مکانیکہ ظاہر کردہ بودند شعائر کفر را و شکر نعمت خدا و فضل وے جل و علا ادا نماید و طبرانی در اوسط

از عمر بن الخطاب آوردہ کہ وی رضی اللہ عنہ فرمود از جملہ سنت ست نزول بالابطح در لیل یوم النفر و امر میکرد مردم را

بدان و در نہایہ گفتہ کہ اصح آن ست کہ نزول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمحصب بقصد نمودن مشرکان بود بلطف

صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکہ رمل در طواف انتہی و بعضی گفتہ کہ سنت نیست بلکہ امرے اتفاقی

بود و ابو رافع مولی آنحضرت کہ گماشتہ و عہدہ دار بار خانہ وے بود آنجا فرود آمد و خیمہ رسول را صلی اللہ علیہ وسلم

آنجا زدہ بحسب اتفاق و رائے خود نہ بمقتضاے امر آنحضرت چنانکہ مسلم از ابو رافع روایت کردہ است و این

قول ابن عباس ست چنانکہ بخاری از وے آوردہ است و عائشہ نیز بہمین جانب ست چنانکہ در حدیث متفق علیہ

آمدہ مخفی نماند کہ ہرگاہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در اینجا آمدہ و نزول فرمودہ اگرچہ بطریق اتفاق بود اتباع

وے احب و احسن باشد و صحابہ و خلفای راشدین نیز آنرا میکردند و امام محمد در موطاے خود گفتہ کہ نزول

در محصب احسن ست و اگر نکند چیزے لازم نمی آید و این قول ابی حنیفہ است و بندہ مسکین عبد الحق بن

سیف الدین اصلح اللہ حالہ و احسن مبداہ و مآلہ چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم اوحد عبد الوہاب رحمۃ اللہ

علیہ حج گزارد و نفر نمود با وے از منا در سید بمحصب نزول فرمود حضرت شیخ و بگزارد نماز ظہر را آنجا و بخواب رفت

وکذا رو عمر در آنجا که ثابت شد بعد از آن مر ویست و ا یشو بعد این قدر دریافت سعادت اتباع کافی ست و فرمود کفی ترا این قدر ز
قول شیخ نبی ست بر آنچه گفته اند که نزد دل محبت سنت ست ولیکن توقف آنحضرت تا عقب آنجا اے بہر عمرہ عائشہ
چنانکہ بیاید واللہ اعلم وعنہا قالت احرمت من التنعیم بعمرۃ گفت عائشہ احرام بستم من از تنعیم برای عمرہ - فدخلت
مکہ پس در آمدم مکہ را فقضیت عمرتی پس قضا کردم عمرہ خود را که از جہت حیض فوت شدہ بود چنانکہ
در باب قصہ حجۃ الوداع گذشت - وانتظرنی رسول اللہ و منتظر ماند مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بالابطح
در ابطح که در آنجا نزول فرمودہ بود حتی فرغت تا آنکہ فارغ شدم من - فامر الناس بالرحیل پس امر کرد
مردم را بکوچ کردن بجانب مدینہ فخرج فمر بالبیت پس بیرون آمد آنحضرت از محصب پس گذشت بخانہ کعبہ
فطاف بہ قبل صلوۃ الصبح پس طواف کرد بخانہ کعبہ پیش از نماز بامداد و این طواف وداع ست و طواف
صدر بفتح دال نیز گویند و در ... ثم خرج الی المدینۃ پس بیرون آمد
بسوے مدینہ - ہذا الحدیث ما وجدتہ بروایۃ الشیخین ... میگوید که این حدیث را نیافتم من از روایت
بخاری و مسلم - بل بروایۃ ابی داود بلکہ یافتم بروایت ابی داؤد مع اختلاف یسیر فی آخرہ - با اندک
اختلافے در آخر حدیث - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال کان الناس ینصرفون فی کل وجہ
بودند مردم که بر می گشتند در ہر طرف و مقید نبودند بآمدن در مکہ و بجا آوردن طواف و در ...
فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا ینفرن احدکم حتی یکون آخر عہدہ بالبیت
باید که بر نیاید یکی از شما و کوچ نکند تا آنکہ باشد آخر زمان بودن ایشان وے بخانہ کعبہ کنایت ست از طواف
وداع - الا انہ خفف عن الحائض مگر آن ست که سبک گردانیدہ است کار بر حائض و ساقط گردانیدہ شدہ
از وے طواف وداع اگر طواف زیارت کردہ است متفق علیہ - این حدیث دلالت دارد بر وجوب طواف
وداع و این ست مذہب ابی حنیفہ و احمد و صحیح از مذہب شافعی و سنت ست نزد مالک و ... نیست باتفاق
و در حدیث سابق اگرچہ ظاہر وے در امر مجمل ست بی تقیید بطواف محمول ست ... این حدیث
وعن عائشہ قالت حاضت صفیۃ لیلۃ النفر حیض آورد صفیہ در شب نفر ... شب ست که آنحضرت
در محصب بود و شب ... در باب الحج ... سابق ... چنانکہ ... ست - فقالت ما اراني
الا حابستکم - نمی بینم خود را مگر موقوف دارندہ و باز دارندہ شما یعنی از رحیل ... کہ من حیض کردم و طواف
نکردہ ام - قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم عقری - بفتح عین و سکون قاف - حلقی - بفتح حا و سکون لام و این ہر دو
کلمہ بر زبان گذشتہ ولیکن حقیقت و معانی آن ست مراد نیست بلکہ بر زبان و عادت عرب شدہ است چنانکہ در امثال آن
و عقر بمعنی جرح کردن و قتل کردن و ہلاک ساختن یا بمعنی نازائیدن و حلق ... حلق یا زدن چیزے

ور حلق سر اصمعی گفته که این کلمه ایست که در محل تعجب استعمال میکنند و این دو کلمه را زیاده برین تحقیق ست که در شرح کرده شده است - افلا قبل یوم النحر - ایا طواف کرده است روز نحر طواف زیارت - قیل نعم - گفتند آری کرده است قال گفت آنحضرت خطاب بصفیه - فانفری - پس برآی و کوچ کن - متفق علیه

الفصل الثانی عن عمرو بن الاحوص - رضی الله عنه بفتح همزه و سکون حاے مهمله و لبفا و مهمله صحابی ست روایت کرده است از وے پسر وے سلیمان - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی حجة الوداع ای یوم هذا - گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت در حجة الوداع کدام روز ست این روز - قالوا یوم الحج الاکبر گفتند روز حج اکبر ست حج اکبر نام حج ست مطلقا چنانچه در قرآن مجید واقع شده است و میگویند اکبر در مقابله اصغر ست که عمره اوست و اوراحج اصغری نامند و آنکه الآن مردم حج را که روز جمعه افتد حج اکبر میگویند متعارف زبان علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت کرده اند که حج روز جمعه برابر هفتاد حج ست و گفته اند که این حدیث موضوع و باطل ست نعم حجی که آنحضرت کرده صلی الله علیه وسلم روز جمعه بود و بیشک در حج روز جمعه فضیلتی خاص دارد از جهت اجتماع شرف زمان و مکان - قال فان دماءکم و اموالکم و اعراضکم بینکم حرام کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا - شرح این در فصل اول معلوم شده است - الا لا یجنی جان علی نفسه - آگاه باشید باید که گناه نکند و ستم نکند هیچ گناه کننده و ستم کننده بر نفس خود و مقصود نهی از گناه کردن و ستم کردن ست بر غیر چه هر که بر کسی ستم میکند بحقیقت بر خود میکند که اثم و جزاے آن راجع بر وست پس این خبر و بمعنی نهی ست و در روایتی ست الا علی نفسه و برین تقدیر بمعنی خبر ست نه بمعنی نهی - الا لا یجنی جان علی ولده آگاه باشید باید که جنایت نکند هیچ جنایت کننده بر فرزند خود - ولا مولود علی والده - و جنایت نکند هیچ فرزندی بر والد خود ذکر این حدیث بجهت آن ست که قبح و شناعت این بیشتر ست از جنایت بر اجانب یا بجهت آنکه نیز حکم جنایت بر نفس ست بجهت جریان عادت جاهلیت بر اخذ اقارب شخصی بجنایت وے و باین وجه این تاکید حکم سابق ست فافهم - الا ان الشیطان قد ایس ان یعبد فی بلدکم هذا ابدا - آگاه باشید بدرستی که شیطان بتحقیق نا امید شده از ینکه عبادت کرده شود او یعنی اطاعت ست از جهت پرستیدن در شهر شما که این ست یعنی مکه همیشه تا روز قیامت - ولکن ستکون له طاعة فیما تحتقرون من اعمالکم فیرضی به - ولیکن سرانجام ست که باشد مر شیطان را فرمانبرداری شما در چیزے که حقیر و کم شمار بدید شما از عملهای خود یعنی کارها میکنید و گناهان می ورزید و آنرا خورد و حقیر می شمارید و در آن عملها اطاعت شیطان ست که راضی میگردد شیطان بدان و آن عملها مودی بفتن و هیجان حرب و خونریزی میگردد - رواه ابن ماجه والترمذی و صححه - و حکم بصحت کرده است ترمذی این حدیث را - و عن رافع بن عمرو المزنی - بضم میم و فتح زاے منقوطه نسبت بمزینه صحابی ست

روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حدیث - قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب الناس
بمنی حین ارتفع الضحی - گفت دیدم آنحضرت را که خطبه میکرد مردم را بمنا هنگامی که بلند شد چاشتگاه - علی بغلة
شهباء - سوار بر استر شهباء و شهبا آنست که بالا سیاهی وی سرخی بود و در وی سفیدی بود تا آنکه شقرا بشین معجمه
و قاف - وعلی یعبر عنه - و علی مرتضی رضی الله عنه تعبیر و تفسیر میکرد از آنحضرت یعنی مردم که شنوانیده و میرسانید
و میرسانید بآن کسان که دور بودند آنچه آنحضرت میفرمود - والناس بین قائم وقاعد - و مردم بعضی ایستاده بودند
و بعضی نشسته در حج سه خطبه مسنون ست یکی در روز ترویه دوم روز عرفه سوم در منی و در هر جا احکام که بعد آن باید
کرد تعلیم و تلقین میفرمود - رواه ابوداؤد - وعن عائشة - وابن عباس رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
آخر طواف الزیارة یوم النحر الی اللیل - و روایت ست از عائشه و از ابن عباس که آنحضرت تاخیر کرد طواف زیارت
را تا شب ظاهر این معارض ست بحدیث عائشه که آنحضرت طواف کرد و ظهر بمکه گزارد و این اضطرابی ست
که در حدیث عائشه واقع شده و بسبب این تقدیم و ترجیح کرده اند حدیث ابن عمر را که در صحیحین واقع شده که آنحضرت
ظهر بمنا گزارد چنانکه گذشت والله اعلم - رواه الترمذی وابوداؤد وابن ماجه - وعن ابن عباس رض ان النبی
صلی الله علیه وسلم لم یرمل فی السبع الذی افاض فیه - روایت ست از ابن عباس که آنحضرت رمل نکرد در طواف
افاضه و از اینجا معلوم میشود که رمل در طواف زیارت نیست و رمل در طواف وداع هم نیست پس رمل نیست
مگر در طواف قدوم - رواه ابوداؤد وابن ماجه - وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال اذا رمی احدکم جمرة العقبة فقد حل له کل شیء الا النساء گفت آنحضرت وقتیکه رمی کرد یکی از شما جمرة العقبه را
پس بتحقیق از احرام بر آمد و حلال شد مر او را همه چیز مگر زنان و بعد از طواف زنان نیز حلال خواهند شد
رواه فی شرح السنة قال اسناده ضعیف وفی روایة احمد والنسائی عن ابن عباس قال اذا رمی الجمرة فقد حل
له کل شیء الا النساء - وعنها قالت افاض رسول الله صلی الله علیه وسلم من آخر یومه حین صلی الظهر - گفت
عائشه افاضه کرد و روان گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجانب مکه برای طواف در آخر روز خود در وقتی که گزارد
ظهر را ظاهر این حدیث نیز همین ست که ظهر بمنا گزارد - ثم رجع الی منی - پس تر برگشت بسوی منی - فمکث بها لیالی
ایام التشریق - پس درنگ کرد بمنی شبهای روز تشریق - یرمی الجمرة اذا زالت الشمس - رمی میکرد جمره را وقتیکه
برگشت آفتاب از جانب مشرق بسوی مغرب - کل جمرة بسبع حصیات - هر جمره بهفت سنگریزه - یکبر مع کل
حصاة - تکبیر میگفت با هر سنگریزه - و یقف عند الاولی والثانیة - و می ایستاد نزد جمره اولی و ثانیه بعد از رمی
و یطیل القیام - و دراز میکرد ایستادن را - و یتضرع - و زاری میکرد در دعا چنانکه گذشت - و یرمی الثالثة
فلا یقف عندها - [illegible] رواه ابوداؤد

القفازین - و نپوشد زن بدست قفاز بضم قاف و تشدید فا و زای در آخر پوششی ست که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن پنبه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است که زنان در دستهای پوشند وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب وهو یقول - گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را که خطبه میخواند و حال آنکه وی میگفت - اذا لم یجد المحرم نعلین فلیلبس خفین - وقتی که نیابد محرم نعلین را بپوشد موزه ها را - واذا لم یجد ازارا فلیلبس سراویل - چون نیابد تهبند را بپوشد تنبانی را و لیکن قطع میکنند موزه ها را از زیر پاشنه ها چنانکه در حدیث سابق بیان کرد جمهور همین اند و اگر سراویل نیابد بپوشد فدیه دهد و امام احمد میگوید قطع نکند که در آن اضاعت مال است و حکم ضرورت چنانکه هستند بحال خود بپوشد و فدیه نیست و در سراویل نیز خلاف است و نزد امام ابوحنیفه پاره کند و ازار سازد - متفق علیه - وعن یعلی - بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله - بن امیة - بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه صحابی ست اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین و طائف را - قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم بالجعرانة اذ جاءه رجل اعرابی - گفت بودیم با نزد آنحضرت در جعرانه که بر یک مرحله از مکه است و آن حضرت از آنجا عمره بسته بودند ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه - علیه جبة وهو متضمخ بالخلوق - بر آن مرد جبه بود و حال آنکه آن مرد آلوده بود بخلوق بفتح خای معجمه و قاف در آخر نام طیبی ست که عربان میسازند و در آن زعفران می اندازند مشهور ست میان ایشان و ضمخ بضاد و خای معجمتین آلودن جسد بطیب چنانکه گویا می چکد از وی - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله انی احرمت بالعمرة وهذه علی - بدرستیکه من احرام بستم برای عمره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود - فقال - پس گفت آنحضرت - اما الطیب الذی بک فاغسله ثلث مرات - اما خوشبوئی که با تست شوی آنرا سه بار از جهت آنکه استعمال زعفران حرام است بر مردان نه از آن جهت که بقای اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام است فافهم - واما الجبة فانزعها - و اما جبه که تو پوشیده پس برکش آنرا و بر آر از بدن - ثم اصنع فی عمرتک کما تصنع فی حجک - پس بکن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو گویا آن مرد عالم بود باحکام حج نه عمره پس تشبیه داد آنحضرت عمره را بحج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج ست از احرام و طواف احکام عمره نیز همان ست و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود وقوف بعرفه و عدم آن - متفق علیه - وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینکح المحرم ولا ینکح ولا یخطب - بر صیغه نهی بجزم و برفع نفی ست نکاح نکند محرم خود را و نکند نکاح دیگری را بولایت و وکالت و خواستگاری نکند زن را خطبه بکسر خا زن خواستن و این مذهب شافعی و جمهور علماست لیکن نهی از نکاح و انکاح تحریمی ست و از خطبه تنزیهی نزد ما جائز ست همه و دلیل ما تزوج میمونه است رض - رواه مسلم وعن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه

تزوج میمونة وهو محرم - روایت ست از ابن عباس که آنحضرت نکاح کرد میمونه را رضی الله عنها وحال آنکه آنحضرت
محرم بود برای عمرة قضا متفق علیه - وعن یزید بن الاصم ابن اخت میمونة رض - خواهرزاده میمونه بعضی گویند
که او را روایت ست وصحابی ست وصحیح آن ست که تابعی ست ثقه کثیر الحدیث عن میمونة - روایت میکند از خاله
خود میمونه - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوجها وهو حلال - که آنحضرت تزوج کرد او را درحال آنکه محرم نبود -
رواه مسلم قال الشیخ الامام محی السنة رحمه الله والاکثرون علی انه تزوجها حلالا - گفت محی السنة اکثر برآنند که آنحضرت
تزوج کرد میمونه را درحالی که حلال بود - وظهر امر تزویجها وهو محرم - وظاهر شد امر تزویج وی درحالی که آنحضرت
محرم بود - ثم بنی بها وهو حلال - پس تر بنا کرد یعنی دخول کرد میمونه را وحال آنکه وی حلال بود - بسرف ای طریق
مکة - نکاح میمونه وبنای وی در سرف بود بفتح سین مهمله وکسر را وبفا نام موضعی ست بر راه مکه به ده میل
از مکه واز عجائب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز درین موضع اتفاق افتاد والآن در آنجا در مرقد وی عمارتی ست
که بعضی امرا ساخته اند - بدانکه حدیث ابن عباس وحدیث یزید بن الاصم هر دو متعارض آمده اند حدیث ابن عباس
ناطق ست بآنکه تزوج میمونه درحالت احرام بود وحدیث ابن الاصم دلالت دارد برآنکه درحالت حل بود
واصحاب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا که ابن عباس افضل واکمل ست
در حفظ واتقان وفقه وحدیث وی متفق علیه است مانند آنکه حدیث امیر المؤمنین عثمان رض که دال ست
بر نهی اول ست بآنکه مراد آن ست که نکاح وانکاح ایشان محرم را مناسب بحال او نیست که مشغول ست
بکار دیگر نه آنکه مراد تحریم وی ست وآنکه حمل کرده اند شافعیه حدیث ابن عباس را برآنکه ظاهر شده امر تزویج وی
در احرام باین اعتبار گفته است تزوج وهو محرم تکلف ست ونیز ممکن ست که مراد حل اصلی ست که قبل الاحرام
بوده حال آنکه اکثر روایات دران ست که حل عارضی بود که بعد از احرام پیدا شد وبدین تقدیر حدیث ابن الاصم
را نیز حمل میتوان کرد که مراد آن ست که ظاهر شد امر تزویج درحال آنکه حلال بود وکلام درینجا در کتب اصول
زیاده برین ست جمله از آن در شرح ذکر کرده ام فتدبر - وعن ابی ایوب - ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان یغسل رأسه وهو محرم - روایت ست از ابی ایوب انصاری که بود آنحضرت که میشست سر مبارک خود را
وحال آنکه وی محرم ست متفق علیه - بدانکه جائز ست محرم را شستن سر از برای جنابت باتفاق ودر
تبرد خلاف ست وهمچنین در شستن بخطمی و مانند آن نیز خلاف ست در هدایه گفته است که لا باس ست
در غسل کردن وحمام درآمدن ودر شرح گفته است زیرا که مجرد شستن نیز زدن پلیدگی موی بلکه زیاده کند
تلبد شعر را وپیدا شود شعث سر وریش به خطمی زیرا که وی نوعی از طیب ست ودر وی میکشد هوام سر را - وعن
ابن عباس - رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه وسلم وهو محرم - گفت ابن عباس که خون کم کرد

آنحضرت در حال آنکه وے محرم بود و اکثر علما بجواز حجامت محرم اند اگر موی شکسته نشود - متفق علیه - وعن عثمان رضی الله عنه حدیث عن رسول الله - حدیث کرد عثمان رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی الرجل اذا اشتکی عینیه وهو محرم - در حق مردے که چون شکایت کرد مرد هر دو چشم خود را یعنی چون چشمان او بدرد آید - ضمدهما بالصبر - تضمید کند سر دو چشم را به صبر و قید ضمید الفاسقه ستد اگر یک چشم نیز بدرد آید درست است به طریق اولے و صبر بفتح صاد و کسر موحده و سکون آن جائز نیست مگر در ضرورت شعر صبر دارو تلخ مشهور ست که در دو چشم را بدان دوا کنند و در چشم و تضمید و تضمید جراحت بستن ست بعصابه یعنی بعصابه و نهادن دارو را بر جراحت نیز گویند اگرچه عصابه بسته نشود و ظاهر آن ست که مراد اینجا بستن عصابه باشد زیرا که وے می پوشد جزوے از روی را و محتاج ست به بیان کردن آنکه این چون بحکم ضرورت ست موجب جنایت بر احرام نباشد - رواه مسلم - وعن ام الحصین - صحابیه است حاضر شده حجة الوداع را - قالت رایت اسامة وبلالا واحدهما آخذ بخطام ناقة رسول الله - گفت دیدم اسامه و بلال را رضی الله عنهما و یکی از این دو کس گیرنده بود مهار ناقه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم والآخر رافع ثوبه یستره من الحر - و دیگر بردارنده بود جامه خود را که می پوشید آنحضرت را یعنی سایه میکرد او را از گرمی آفتاب حتی رمی جمرة العقبة - تا آنکه رمی کرد آنحضرت جمرة العقبه را و در روایتی آمده است بردارنده مانند تاج چیزے بر سر وی و این حدیث دلیل ست بجواز استظلال مر محرم را طیبی گفته که این قول اکثر علما ست و مالک و احمد مکروه میدارند آنرا - رواه مسلم - وعن کعب بن عجرة - بضم عین مهمله و سکون جیم و را صحابی انصاری ست از صحابه شجره گویند که او رابتی بود که می پرستید آنرا و عباده بن صامت یار او بود و نزد وے می رفت و در آمد و دید که بت را پرستیده از خانه بیرون آمد و عباده بن صامت در خانه او در آمد بت را بشکست و چون کعب در آمد بت را شکسته دید بخشم آمد و خواست که دشنام ابن صامت کند باز بفکر رفت و گفت اگر درین بت چیزے می بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر به وهو بالحدیبیة قبل ان یدخل مکة - روایت میکند که آنحضرت گذشت بر وے و وی با آنحضرت در حدیبیه بود پیش از آنکه در آید بمکه - وهو محرم وهو یوقد تحت قدر - و حال آنکه کعب محرم بود و وے آتش می افروخت زیر دیگی - والقمل تتهافت علی وجهه - و شپشهای افتادند بر روے وے - فقال اتوذیک هوامک - پس گفت آنحضرت آیا آزار میکنند ترا شپشهاے تو - قال نعم - گفت کعب آرے آزار میکنند - قال فاحلق رأسک - گفت آنحضرت پس اگر چنین ست تراش سر خود را - واطعم فرقا بین ستة مساکین - و بخوران و قسمت کن فرق را میان شش مسکین - والفرق بفتح الفاء ثلثة اصع - و فرق سه صاع ست پس هر مسکین را نیم صاع ست

از گندم بود و اصع جمع صاع و اصل وی اصوع قلب کردند اصع خواندند چنانکہ آدر جمع دار میکنند - او صم ثلثة ایام -
یا روزہ دار سہ روز را - او انسک - نسکۃ بضم سین بلفظ امر از نسیکۃ - یا ذبح کن ذبیحہ را - متفق علیہ

الفصل الثانی عن ابن عمر رضی اللہ عنہما انہ سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی النساء فی احرامہن
عن القفازین والنقاب وما مس الورس والزعفران من الثیاب - ترجمہ این از حدیث ابن عمر در فصل اول
ظاہر شد - ولتلبس بعد ذلک ما احبت من الوان الثیاب - و باید کہ بپوشد بعد از بیرون آمدن از احرام ہر چہ
دوست دارد از اصناف جامہ ہا و بیان کرد آنرا بقول خود - معصفرا او خزا او حلیا او سراویل او قمیصا او خفا
فی الصراح عصفر رنگی ست معصفر معروف و خز جامہ ابریشمین یا نوعی از جامہ و در قاموس گفتہ عصفر نبات
معروف ست معصفر جامہ رنگ کردہ شدہ بآن نبات معروف و حلی زیور ست و را نیز داخل لباس اعتبار کردہ
رواہ ابوداود - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان الرکبان یمرون بنا - بودند سواران کہ می گذشتند
بما - ونحن مع رسول اللہ - و ما یعنی زوجات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم محرمات
محرم بودیم - فاذا حاذوا بنا سدلت احدانا جلبابہا - پس چون نزدیک آمدند یعنی مردان از ما میگذشتند
نزدیک با فرو می ہشت یکی از ما چادر خود را من راسہا علی وجہہا - از سر خود بر روی خود ولفظ حاذوا
ہمچنین واقع شدہ است از جواز در سنن ابی داود و در مصابیح حاذوا بنا از محاذات و در بعضی الفاظ جاوزوا
ملفوظ دال معجمہ آمدہ فاذا جاوزونا - پس چون میگذشتند از پیش ما کشفناہ - دور میکردیم آن چادر را
از روی و میکشادیم روی ہا و برہنہ میکردیم روی را - رواہ ابوداود ولابن ماجہ معناہ - وعن ابن عمر
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یدہن - تیل مالش میکرد - بالزیت وہو محرم - بود آنحضرت طلا میکرد روغن
زیت را و بود در حال آنکہ محرم بود - غیر المقتت - اما زیت غیر مقتت - یعنی غیر المطیب - زیت خوشبو
نکردہ شدہ ومقتت بضم میم و تشدید تا نیز کہ ریختہ شدہ در وی ریاحین یا آمیختہ شدہ بروغنہای خوشبو
و قتت و تقتیت روغن در گل پروردن و نزد امام ابوحنیفہ زیت مطلقا از طیب ست زیرا کہ اصل اوست
کذا قالوا - رواہ الترمذی

الفصل الثالث عن نافع - ان ابن عمر وجد القر - روایت ست از نافع کہ مولای ابن عمر ست
کہ ابن عمر یافت سردی را سرما خورد - فقال - پس گفت الق علی ثوبا یا نافع - بینداز بر من جامہ را ای نافع
کہ سردی بمن میرسد نافع میگوید - فالقیت علیہ برنسا - پس انداختم بر بالای ابن عمر برنسی را - فقال تلقی علی ہذا
وقد نہی رسول اللہ - پس گفت ابن عمر آیا می اندازی بر من این را در حال آنکہ بتحقیق نہی کردہ است پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم ان یلبسہ المحرم - از آنکہ بپوشد برنس را محرم ظاہر آنست مذہب ابن عمر اجتناب مخیط بود مطلق بہر نوع

که پوشند و سابقاً معلوم شد که اگر مخیط را بپوشند بر وجهی که متعارف در ان ست باکی ندارد یا از جهت احتیاط کرد
والله اعلم - رواه ابو داود - وعن عبد الله بن مالک ابن بحینة - مالک بتنوین ست و ابن صفت ثانیه عبد الله است
وبحینه بضم با و فتح حای مهمله و سکون یا نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر اوست و اگر بے تنوین بخوانند لازم
آید که بحینه مادر مالک باشد و حال آنکه نه مادر اوست و این راوی را واقع دیگر ذکر کرده ام فتدبر - قال احتجم رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو محرم - خون کشید آنحضرت و حال آنکه وے محرم بود - بلحی جمل - بفتح لام و سکون حای مهمله
وجمل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی ست میان مکه و مدینه چنانکه گفت - من طریق مکة فی وسط راسه - خون کشید
در میان سر خود و وسط را اینجا بفتح سین تصحیح کرده اند و فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور ست
وبعضی گفته اند که این شمول بے ضرورت بست نیز آنکه بے قطع شعر نخواهد بود و اگر در بعضی موضعی باشد که در آنجا موی نیست
مباح ست یا ضروری - متفق علیه - وعن انس رضی الله عنه قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم علی ظهر القدم
حجامت کرد آنحضرت و حال آنکه وے محرم بود بر پشت پا - من وجع کان به - از جهت دردے که بود در پشت
پا و پشت پا موی نیست غالباً با وجود آن در دے هم داشت - رواه ابو داود والنسائی - وعن ابی رافع
مولای آنحضرت وی نخست غلام عباس بود که بحضرت بخشید قبطی بود و چون خبر اسلام او عباس را رسانید
آزادش کرد و حاضر شد احد او خندق را نامش بعضی معصب گفته اند و بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام
او پیش از بدر بود ولیکن در بدر حاضر نشده - قال تزوج رسول الله صلی الله علیه وسلم میمونة وهو حلال -
نکاح کرد آنحضرت میمونه را و حال آنکه آنحضرت حلال بود - وبنی بها وهو حلال - و دخول کرد آنحضرت میمونه را و حال آنکه آنحضرت حلال بود
وکنت انا الرسول بینهما - و بودم من میانجی میان آنحضرت و میمونه - رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن

باب المحرم

یجتنب الصید - بدانکه صید کردن محرم و راه نمودن وے دیگرے را بصید و اشارت کردن بآن حرام ست
باتفاق و اگر چیزے ازین افعال کند لازم شود جزا اما در خوردن محرم صید را تفصیل ست اگر خود صید کند
یا محرم دیگر صید کند آن نیز حرام ست باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم باذن وی یا بی اذن
وے در اینجا مذاهب و اقوال ست مر علما را مذهب بعضی صحابه و تابعین و من بعدهم و ابن عباس و طاوس و ثوری
آن ست که حرام ست بر محرم اکل صید مطلقاً بدلیل اطلاق حدیث صعب بن جثامه که بیاید و مذهب مالک و شافعی
و احمد آن ست که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وے صید کند باذن وے یا بی اذن وے حرام ست و
اما اگر غیر محرم صید کند برای خود و چیزے ازان برای محرم هدیه کند حلال ست و مذهب امام ابی حنیفه و اصحاب
وی آن ست که حلال ست اکل لحم صید مر محرم دیگر را مادام که خود صید نکند و امر بآن نکند و دلالت و اشارت

و اعانت بران نماید وے یا محرم دیگر اگرچه برای وی صید کرده شود چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد این
جمع میان مذاهب و احادیث درین مطلب ظاهر مخالف و متعارض آمده و در شرح سفر السعادة این را تفصیل بوجه
تمام استیفا کرده شده است آنجا باید نگریست والله اعلم

الفصل الاول عن الصعب — بفتح صاد و سکون عین مهملتین — بن جثامة — بفتح جیم و تشدید مثلثه صحابی است
ابن عباس از وے روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصدیق رض — انه اهدی لرسول الله — روایت است از وے
که وے هدیه آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا — گورخرے که شکار کرده بود — وهو بالابواء — و
آن حضرت در ابواء — بفتح همزه و سکون موحده — او بودان — یا در ودان — بفتح واو و تشدید دال نام موضع
است میان مکه و مدینه و بعضے گویند که قبر عبد الله والد آنحضرت در ابواست و ابن صعب ابن جثامه در آنجا
ساکن بود فرد علیه — پس بگردانید آنحضرت بر وے و قبول نکرد — فلما رأی ما فی وجهه — پس هنگامیکه دید آنحضرت
چیزے که در روے وے است از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول نکردن آنحضرت هدیه او را — قال — گفت
آنحضرت — انا لم نرده علیک الا انا حرم — بدرستی که باز نگردانیده ایم آنرا بتو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم و حرم بضمتین
جمع حرام است بمعنی محرم کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام است متفق علیه — پوشیده نماند که ظاهر
این حدیث دال است که صعب بن جثامه حمار وحشی زنده هدیه آورده و محرم را جائز نیست قبول آن و لیکن
سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن روا است یا نه و در روایات آمده است که هدیه لحم حمار وحشی
بود پس در روایات مسلم آمده که هدیه کرد عجز حمار وحشی را که خون از وی میچکید و در روایتی آورده شق حمار را
و شق بکسر شین حصه چیزے و در روایتی آورده عضوی از وے و در روایتی پاے او پس لفظ این روایات
درین حدیث همین مراد خواهد بود — و عن ابی قتادة — رضی الله عنه انه خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از ابی قتاده صحابی که مشهور است بیرون آمد همراه آنحضرت و این در عام حدیبیه بود در سال
ششم از هجرت فتخلف مع بعض الصحابة وهم محرمون — پس پس ماند ابو قتاده با بعضی از یاران خود و یاران
وے محرم بودند — وهو غیر محرم — و وے محرم نبود — فرأوا حمارا وحشیا قبل ان یراه — پس دیدند یاران وے
حمار وحشی را پیش از آنکه به بیند وے آنرا — فلما رأوه ترکوه — پس هنگامیکه دیدند یاران او گذاشتند او را
و دلالت و اشارت نکردند بران — حتی رآه ابو قتادة — تا آنکه دید آنرا ابو قتاده — فرکب فرسا له — پس سوار شد
ابو قتاده اسپے را که مر او را بود — فسألهم ان یناولوه سوطه — پس سوال کرد ایشان را که بدهند بدست وے
تازیانه او را و بعضی گفته که مراد بسوط اینجا نیزه است و در بعضی روایات یا سوطه رمحه نیز مذکور است —
فابوا — پس ابا آوردند یاران از دادن سوط بدست وے بجهت احرام تا لازم نیاید اعانت بر صید —

فتناوله - پس فرود آمد ابوقتاده از اسپ پس گرفت سوط را و در روایتی سوط و رمح را فحمل علیه - پس حمله آورد و
شتافت بر حمار وحشی فعقره - پس پے کرد و بیفگند و بکشت او را ثم اکل فاکلوا - پس خورد ابوقتاده پیشتر خوردند یاران
وے نیز - فندموا - پس پشیمان شدند بسبب از خوردن که چرا گوشت شکار در حالت احرام خوردند و ابوقتاده پاره
گوشت را نگاه داشته بود - فلما ادرکوا رسول الله صلی الله علیه وسلم سالوه - پس هنگامیکه دریافتند آنحضرت
را و بملازمت شریف رسیدند و حقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آنحضرت را از حکم آن که روا بود خوردن
آن یا نه - قال هل معکم منه شیء - گفت آنحضرت آیا هست با شما از آن چیزے - قالوا معنا رجله - گفتند با ما پای او ست
و در روایتی بازوے او - فاخذها النبی - پس گرفت آنرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فاکلها - پس خورد پای
آنرا متفق علیه وفی روایة لهما - و در روایتی مر بخاری ومسلم را هر دو را همچنین آمده که - فلما اتوا رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال - پس چون آمدند نزد آنحضرت فرمود - امنکم احد امره ان یحمل علیها - آیا از شما هیچ یکی بود که امر کرد
ابوقتاده را که حمله کند و بتازد او بر وے - او اشار الیها - یا اشارت کرده باشد بجانب وی یعنی اعانت
کرده باشد بوجهی از وجوه بر شکار کردن آنرا - قالوا لا - گفتند نکرده - قال فکلوا ما بقی من لحمها - گفت آنحضرت
پس خوب کردید که خوردید و بخورید آنچه باقی مانده است از گوشت وے این حدیث دلالت بر اباحت میکند
مادامی که خود صید نکرده یا دلالت و اشارت و اعانت بران نکرده است و حدیث سابق بر حرمت آن مطلقاً
دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود و قد حقق فی موضعه

وعن ابن عمر - عن النبی صلی الله علیه وسلم خمس لا جناح علی من قتلهن فی الحرم والاحرام - پنج چیز اند که گناه نیست
بر کسیکه بکشد آنرا در زمین حرم اگرچه در زمان احرام باشد - الفارة - بتخفیف را موش - والغراب - زاغ
والحداۃ - بکسر حاء و فتح دال و همزه بر وزن عنبه جانورے معروف ست که آنرا غلیواز میگویند و در صراح خاد گفته
والعقرب - کژدم - والکلب العقور - و سگ جراحت کننده متفق علیه - وعن عائشة - رضی الله عنها
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحل والحرم - پنج چیز از حیوانات فاسق اند کشته میشوند
در زمین حل و حرم و میکشد آنرا محرم - الحیة - مار - والغراب الابقع - بموحده و قاف زاغ بیشه که سیاه و سفید
میباشد و در پشت و شکم وے سفید باشد و این در طیور کلاب میباشد وفی الصراح ابقع پیسگی در مرغ و در
در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام واقع شده است که گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که گویا من می بینم بسوے کلب ابقع که دهان می اندازد در خون اهل بیت من و بود شمر ملعون ابرص
والفارة - و موش - والکلب العقور - و سگ گزنده والحدیا - بصیغه حداه است که در حدیث سابق مذکور
شد متفق علیه - بدانکه در هر یکی ازین دو حدیث پنج چیز از جنس موذیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق

عقرب مذکور شده نجیم و در حدیث لاحق بعکس و غراب گاهی مطلق مذکور میشود و گاهی موصوف با بقع و گفته اند که مقتول
در حل و حرم که قاتل وے محرم باشد یا محل منحصر درین پنج نیست بلکه همه موذیات را حکم همین ست و سباع همه مانند شیر و
گرگ و پلنگ همه داخل کلب عقور اند و اتفاق کرده اند علما بر جواز قتل محرم مر ایشان را و هر موذی را جائز ست قتل در
در حل و حرم و اما قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در حل جائز ست نزد شافعی و نزد ما اگر در حرم کرده باشد
یا پناه بحرم بوده تنگ ساخته شود بر وے مجال بمنع اکل و شرب تا مضطر گردد و بخروج پس قتل کرده شود در حرم شود

الفصل الثانی عن جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لحم الصید لکم فی الاحرام حلال ما لم
تصیدوه — روایت ست از جابر که آنحضرت گفت گوشت شکار مر شما را در احرام حلال ست مادام که صید نکنید
شما که محرم اید — او یصاد لکم — یا صید کرده شود برای خاطر شما اگر صید کنند و محرم نبود و مذهب مالک و شافعی این
و این متوسط ست میان دو مذهب دیگر چنانکه مذکور شد — رواه ابو داود والترمذی والنسائی — وعن ابی هریرة
رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجراد من صید البحر — گفت آنحضرت که ملخ از شکار دریاست یعنی حکم وے
حکم صید بحر ست وارد شده است که جراد از بینی افتادن ماهی ست و بعضی گفته اند که متولد میگردد از ماهی مانند
کرمکهایی که می اندازد ایشان را دریا بساحل و پرورش می یابد و باین حدیث تجویز کرده بعضی از علما که صید کند
او را محرم زیرا که وے صید بحر ست و صید بحر بحکم قول حق سبحانه احل لکم صید البحر با دو قسم هر دو حلال ست اما
کسیکه تجویز نمیکند میگوید که وے صید بر ست که استقرار او در انجاست و بیضه میکند در زمین و قوت میکند
از انچه بیرون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را از صید
بحر گفت مراد آن ست که در حکم صید بحر ست در حل اکل بی ذبح و تذکیه والله اعلم — رواه ابو داود والترمذی
وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقتل المحرم السبع العادی — فرمود بکشد
محرم درنده حمله کننده را و وے در حکم کلب عقور ست چنانکه گفته شد — رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه — وعن
عبد الرحمن بن ابی عمار — بفتح عین مهمله و تشدید میم تابعی ست مکی قرشی عابد بود مشغول بعبادت مشهور
بعفت و سلامت — قال سألت جابر بن عبد الله عن الضبع اصید هی — گفت پرسیدم جابر را از ضبع بفتح
معجمه و ضم موحده حیوان معروف که آنرا کفتار گویند آیا شکار ست وے که حرام ست قتل آن محرم را فقال
نعم — پس گفت جابر آری ضبع از جمله شکار ست — فقلت ایؤکل — پس گفتم من آیا خورده میشود و حلال ست
خوردن آن — فقال نعم — پس گفت جابر آرے خورده میشود — فقلت سمعته من رسول الله — پس گفتم من
آیا شنیدی تو آنرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال نعم — گفت آرے شنیدم از آنحضرت — رواه الترمذی
والنسائی والشافعی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح — بدانکه اختلاف کرده اند در اباحت لحم ضبع از صحابه

ابی وقاص آمده که وسے بخورد و از ابن عباس نیز اباحت آن مروی ست و امام شافعی و امام احمد باین رفته اند و امام ابوحنیفه
و امام مالک بکراهت آن رفته اند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرده از هر ذی ناب از سباع و حدیثی در کراهت
لحم او علی الخصوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف ست شافعیه میگویند که ضبع مخصوص ست
از عموم نهی از هر سباع بقرینه حدیث جابر والله اعلم ۔ وعن جابر رضی الله عنه قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن الضبع قال هو صید ۔ گفت جابر پرسیدم آن حضرت را از ضبع که آیا آن صید ست که بکشتن آن بر محرم جنایتے
ثابت شود گفت آن حضرت ضبع صید ست ۔ ویجعل فیه کبشا اذا اصابه المحرم ۔ و میگردانند و میدهد محرم در جزای آن
گوسفند را وقتی که برسد و بکشد آن را محرم ۔ رواه ابو داود و ابن ماجه والدارمی وعن خزیمة بضم خای معجمه
و فتح زای ۔ بن جزی ۔ بفتح جیم و سکون زای بعد از وے همزه و فتح جیم و کسر زای و بیا نیز میگویند و بعضی بتشدید
زای میخوانند بی یا ۔ قال سألت رسول الله ۔ گفت پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن اکل الضبع ۔
از خوردن ضبع ۔ قال او یأکل الضبع احد ۔ گفت آنحضرت آیا می خورد ضبع را هیچ یکی یعنی وی چیزی نیست که کسی او را
بخورد ۔ وسألته عن اکل الذئب ۔ و پرسیدم آنحضرت را از خوردن گرگ ۔ قال او یأکل الذئب احد فیه خیر ۔
گفت آیا میخورد ذئب را هیچ یکی که در وی نیکی ست ۔ رواه الترمذی وقال لیس اسناده بالقوی ۔

الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی ۔ عبد الرحمن بن عثمان بن عبید الله صحابی ست برادرزاده
طلحه بن عبید الله رضی الله عنه اسلام آورد بعد از بیعة الرضوان و بعضی گفته اند روز فتح کشته شد با ابن زبیر در یک
روز ۔ قال کنا مع طلحة بن عبید الله ونحن حرم ۔ گفت بودیم با طلحه در حال آنکه ما محرم بودیم ۔ فاهدی له طیر ۔ پس
هدیه آورده شد برائے طلحه پرندگان پخته ۔ وطلحة راقد ۔ و طلحه خوابیده بود ۔ فمنا من اکل ۔ پس بعضی از ما کسی
بود که خورد ۔ ومنا من تورع ۔ و بعضے از ما کسی بود که پرهیزگاری نمود و نخورد ۔ فلما استیقظ طلحة وافق من اکله ۔
پس چون بیدار شد طلحه با آنها موافقت کرد که خورده بودند بقول موافقت کرد یا از آن چیزے که باقی مانده
بود بخورد ۔ قال فاکلناه مع رسول الله ۔ گفت طلحه پس خوردیم ما آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
یعنی برائے آنحضرت نیز اهدا کرده بودند و بخورد زیرا که برائے ایشان صید نکرده بود و این تاویل کسی ست
که میگوید بخورد محرم از آنچه برای وے صید کرده باشند و ظاهر این مطلق ست و تورع کسیکه نخورد بجهت احتمالات
دیگر ست مانند مشارکت محرم در دلالت یا اشارت و اعانت والله اعلم

باب الاحصار و فوت الحج

حصر و احصار منع و حبس و باز داشتن کسی را از سفر و کاری و جز آن و تنگ گرفتن بر کسی احصره المرض او السلطان
میگویند وقتیکه باز دارد و بیماری یا پادشاه منع کند از کار و مقصدے که دارد و هم چنین میگویند حصرهم الله حصینا

معنی و چون محصر شد بمحرم نتوانست بمقصد رسید جائز ست او را کہ از احرام برآید لیکن ائمہ ثلثہ میگویند کہ
احصار نمی باشد مگر بعدو چنانکہ در واقعہ حدیبیہ شدہ و مریض نزد ایشان باقی می ماند با احرام و اگر عذر زائل گشت
و حج فوت شد بیرون آید از احرام بعمل عمرہ و نزد ما احصار بمرض نیز میباشد و در حدیث آمدہ است کہ کسی لنگ شد
یا شکست پای او برآید از احرام و بر وی است در سال آیندہ و درین باب خلافی دیگر ست و آن این ست کہ ہدی
میفرستند نزد ما بحرم زیرا کہ شناختہ نشدہ است ریختن خون قربت و عبادت جز در زمان یا مکان مخصوص و نزد
شافعیہ موقوف نیست بر حرم و ذبح کند ہمانجا کہ محصر شدہ چنانکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ رضی اللہ عنہم
ہم در حدیبیہ ذبح کردند و حدیبیہ از زمین حل ست جوابش آن ست کہ ممکن نبود فرستادن ایشان ہدی را بحرم
پس بحکم ضرورت ہمان جا کردند و بعضی گفتہ اند کہ حدیبیہ پارہ از حل و پارہ از حرم ست پس شاید کہ ذبح در حرم
کردہ باشند و در مواہب لدنیہ از محب طبری آوردہ کہ حدیبیہ اکثرش از حرم ست و خلافی دیگر آنکہ چون محصر شود قضا کند
و نزد شافعی قضا نیست تسمیہ بعمرۃ القضا موید مذہب ماست و ایشان میگویند قضا اینجا بمعنی صلح ست۔

الفصل الاول عن ابن عباس رضی قال احصر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فحلق راسہ و جامع نساءہ و نحر ہدیہ
گفت ابن عباس احصار کردہ شد آنحضرت یعنی در حدیبیہ و منع کردند مشرکان مکہ او را از در آمدن بمکہ و عمرہ گزاردن پس
برآمد آنحضرت از احرام و حلق کرد سر مبارک خود را و جماع کرد زنان خود را و نحر کرد شتران خود را کہ ہمراہ داشت حتی اعتمر
عاما قابلا تا آنکہ عمرہ کرد سال آیندہ بمقتضای صلحی کہ با اہل مکہ واقع شدہ۔ رواہ البخاری۔ وعن عبد اللہ بن عمر رضی قال
خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت ابن عمر بیرون آمدیم با آنحضرت یعنی بعمرہ پس نزول کرد آنحضرت بحدیبیہ۔
فحال کفار قریش دون البیت پس حائل شدند و در میان آمدند و مانع شدند قریش نزد خانہ کعبہ فنحر النبی
پس نحر کرد پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم ہدایاہ ہدیہ ہای خود را کہ ہمراہ داشت وحلق۔ و حلق کرد آنحضرت۔ وقصر اصحابہ
و تقصیر کردند اصحاب آن حضرت و حلق نکردند یعنی بعضے از ایشان و بعضی حلق کردند بعد از توقف بسیار در برآمدن
از احرام بجہت غم و اندوہ ناشی از منع وصول بیت پس ام سلمہ گفت یا رسول اللہ تو برآی از احرام و حلق کن
تا ہمہ خواہند کرد پس آن حضرت از احرام برآمد و حلق کرد و بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس حلق کردند بعضی
و تقصیر کردند بعضے دیگر بعد از انکہ بیان کرد آن حضرت فضل حلق را با وجود آن تقصیر کردند۔ رواہ البخاری
وعن المسور بکسر میم و سکون سین و فتح واو۔ بن مخرمہ بفتح میم و سکون خای معجمہ و را۔ قال ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم نحر قبل ان یحلق و امر اصحابہ بذلک۔ نحر کرد آن حضرت پیش از حلق چنانچہ معہود ست و در ہدایہ
گفتہ کہ نیست حلق یا تقصیر در احصار در قول ابی حنیفہ و محمد رحمہما اللہ و ابو یوسف میگوید باید کرد و اگر نکند
چیزی نیست زیرا کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حلق کرد عام حدیبیہ و ایشان میگویند کہ حلق قربت

و عبادت بر تقدیری نیست که مترتب گردد بر افعال حج و عمره و پیش از نسک نیست و آن حضرت و صحابه که کردند برای آن کردند
تا دانسته شود استحکام عزیمت بر انصراف واللہ اعلم۔ رواه البخاری۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنه انه قال الیس
حسبکم سنة رسول الله۔ گفت ابن عمر آیا کافی نیست شما را سنت پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم۔ سنت آن ست که
ان حبس احدکم عن الحج طاف بالبیت و بالصفا والمروة۔ اگر منع کرده شد و باز داشته شد یکی از شما از حج طواف کند
بخانه کعبه و بصفا و مروه یعنی عمره کند۔ ثم حل من کل شیء۔ پستر حلال شود و برآید از هر چه که حرام شده بود۔
حتی یحج عاما قابلا۔ تا آنکه حج کند سال آینده۔ فیهدی۔ پس ذبح کند هدی را۔ او یصوم ان لم یجد هدیا۔
یا روزه دارد اگر نیابد هدی را و درین حدیث بیان احکام احصار کرد گویا بعضی مردم جاهل بودند بآن یا خلافی میکردند
دران پس گفت ابن عمر که سنت آن حضرت این ست که اگر کسی حصر و حبس کرده شود از حج عمره برآرد و از احرام برآید و بعد از ان
حج را قضا کند۔ رواه البخاری۔ وعن عائشة رضی اللہ عنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ضباعة بنت
الزبیر۔ گفت عائشه درآمد آن حضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه و تخفیف موحده و بعد از ان عین مهمله بنت عم آن حضرت ست و زبیر
بن عبد المطلب یکی از اعمام اوست که بشرف اسلام مشرف نشده ضباعه صحابیه است از مهاجرات آن حضرت بر وی
درآمد۔ فقال لعلک اردت الحج۔ پس گفت آن حضرت شاید که اراده میکنی حج را استفسار ست بر سبیل تلطف و مهربانی
قالت۔ گفت ضباعه آری اراده حج دارم و لیکن۔ واللہ لا اجدنی الا وجعة۔ بخدا سوگند نمی یابم خود را مگر بیمار
و دردناک یعنی در خود ضعفی می یابم و نمیدانم که قدرت بر اتمام حج یابم یا نه و وجع بفتح جیم درد و بکسر دردناک
چنانکه وسع و وسیع۔ فقال لها حجی۔ پس گفت آن حضرت مر ضباعه را حج کن یعنی احرام حج ببند۔ واشترطی
و قولی۔ و شرط کن و بگو۔ اللهم محلی من حیث حبستنی۔ خدایا مکان برآمدن من از احرام همانجاست که حبس
کنی و باز داری تو مرا و رانجا محل بفتح میم و کسر حا مکان باشد از حل۔ متفق علیه۔ و این حدیث دلالت دارد بر تحقیق
احصار به مرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جماعه که میگویند احصار نیست مگر بعدو میگویند که اگر مرض مبیح تحلل بودی
احتیاج به اشتراط چه بودی و جواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل ست که اگر اشتراط نبودی متأخر باشد
تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم ست و بر تقدیر اشتراط پیش از رسیدن هدی تحلل میتواند کرد و همچنین ست
مذهب ابی حنیفه و هر که موافق ست بوی در تحقق احصار به مرض و بعضی گفته اند که جائز نیست تحلل با وجود
اشتراط و این حکم مخصوص ست بضباعه واللہ اعلم و بصحت رسیده است از ابن عمر که وی اشتراط
را انکار میکرد و میگفت و قول وی در حدیث سابق الیس حسبکم سنة رسول الله بجهت این ست
و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل ست باحصار از جهت مرض فافهم

الفصل الثانی

عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر اصحابه

ان یبدلوا الہدی الذی نحروا عام الحدیبیۃ فی عمرۃ القضاء۔ روایت ست از ابن عباس کہ آن حضرت امر کرد اصحاب را
کہ تبدیل کنند ہدی را کہ نحر کردہ اند در سال حدیبیہ در عمرۂ قضا یعنی ہدیہا را کہ در وقت احصار نحر کردہ بودند سال آیندہ
کہ عمرۂ قضا بجا آرند ہدی دیگر نحر کنند تا نحر در حرم واقع شود زیرا کہ ہدی احصار ذبح کردہ نشود مگر در حرم
چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ است و این بر تقدیریست کہ نحر در حدیبیہ در غیر حرم بود ظاہر ست و اگر گوئیم حدیبیہ
نحر در حرم بود زیرا کہ حدیبیہ اکثرش در حرم ست چنانچہ در شرح ترجمہ اشارت بدان کردیم پس تبدیل بجہت احتیاط
بود و آنکہ فضیلت ست تا نیاید امر برائے استحباب ست۔ رواہ ابوداؤد۔ و در بعضی نسخ این عبارت زیادہ است
کہ وفیہ ضعف وفی سندہ محمد بن اسحٰق۔ وعن حجاج ابن عمرو الانصاری صحابی ست معدود در اہل مدینہ
و حدیثش در حجازیین ست روایت کردہ ازوی عکرمہ و جز وے۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من کسر۔ یا شکستہ شود بلفظ مجہول یعنی پای او۔ او عرج۔ بکسر را بلفظ معلوم یا لنگ شود۔ فقد حل پس
بتحقیق حلال شد یعنی باید کہ از احرام برآید۔ وعلیہ الحج من قابل۔ و بر وے است حج از سال آیندہ
این حدیث نیز دلالت دارد بر آنکہ احصار بغیر عدو ہم میباشد چنانکہ مذہب ابوحنیفہ است و تقیید باشتراط
تکلف ست۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد والنسائی وابن ماجہ والدارمی وزاد ابوداؤد فی روایۃ اخری
و زیادہ کردہ است ابوداؤد در روایت دیگر۔ او مرض۔ یا بیمار شود۔ وقال الترمذی ہذا حدیث
حسن۔ و در نسخہ حسن صحیح۔ وفی المصابیح ضعیف۔ و در مصابیح گفتہ است کہ این حدیث ضعیف ست و توریشتی
گفتہ کہ حکم بضعف این حدیث باطل ست و گفتہ کہ مر این حدیث را تتمہ ایست از قول عکرمہ کہ وی یکے
از راویان حجاج بن عمرو است و آن قول این ست کہ گفت قد ذکرت ذلک لابی ہریرۃ وابن عباس
عکرمہ میگوید کہ بتحقیق ذکر کردم من آن را مر ابی ہریرہ را و ابن عباس را کہ حجاج بن عمرو چنین میگوید
فقالا صدق پس گفتند ابوہریرہ و ابن عباس حق راست گفتہ است۔ وعن عبد الرحمٰن
بن یعمر۔ بفتح تحتانیہ وسکون عین مہملہ و فتح میم۔ الدیلی۔ بکسر دال مہملہ و سکون تحتانیہ صحابی است
کہ نزول کرد بکوفہ و وفات یافت بخراسان۔ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول الحج عرفۃ۔
گفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت حج عرفہ است یعنی ملاک حج و معظم ارکان وے وقوف ست
بعرفہ اگرچہ طواف نیز رکن ست اما این عظیم تر ست از آنکہ بی وی حج اصلا صورت ندارد۔ من ادرک عرفۃ
لیلۃ جمع قبل طلوع الفجر فقد ادرک الحج۔ کسیکہ دریابد وقوف عرفہ را در شب مزدلفہ کہ شب دہم از
ذی الحجہ است پیش از طلوع صبح صادق پس بتحقیق دریافت حج را اول وقت وقوف بعرفہ بعد از زوال
روز عرفہ است و آخر وی تا طلوع فجر عید ست یعنی وقوف ایستادن در ان وادیست اگرچہ یک ساعت بود و اگرچہ در خواب باشد اینجا مسئلہ ا

می باشند یکی در شب و آخر شب در آنجا بسر برند و نماز عشا گزارده است بحقیقی که اگر فوت کند نماز از وقت برود
و اگر مقید بنماز شود حج بدست نیاید چه کار کند نماز کند یا حج گزارد بعضی گفته اند نماز کند که افضل عبادت است
و بعضی گفته اند که حج کند که در قضا ساختن او عسرتی تام و مشقت عظیم است و هو المختار ایام منی ثلثة - سه روز اند ایام منی بعد
است یازدهم و دوازدهم و سیزدهم که آنها را ایام تشریق گویند و در این سه روز در منی باید بود و رمی باید کرد - فمن تعجل
فی یومین فلا اثم علیه پس کسی که شتابی کند و دو روز از آنجا باشد و در آخر روز دوم برآید پس نیست هیچ گناهی بر وی
و نیست در وی ترک واجب - ومن تأخر فلا اثم علیه و کسی که پس ماند در روز سیزدهم هم باشد پس نیست
هیچ گناهی بر وی و نیست در وی ارتکاب بدعت و مجاوزت یعنی هر دو جایز اند و هر چند اگرچه توقف و تاخیر
افضل است از جهت کثرت عبادت و حصول زیادت مشقت و آورده اند که اهل جاهلیت دو فرقه بودند بعضی
تعجیل را گناه دانسته بودند و بعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل که تعجیل و تاخیر هر دو جایز اند و در هیچ یکی اثمی
و حرجی نیست - رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح

باب حرم مکة حرسها الله تعالیٰ

حرم مکه زمینی ست که احاطه کرده است بدان و گردانیده است او را خداے تعالیٰ در حکم آن
جهت تعظیم و تشریف و تسمیه بحرم بجهت آن ست که حرام گردانیده است در وی سبحانه تعالیٰ در وے
بسیاری از آنچه حرام نیست در غیر وے و سبب تحریم بعضی گفته اند آن ست که چون آدم علیه السلام را به زمین
فرستادند ترسید از شیاطین تا هلاک نکنند او را پس فرستاد وے سبحانه ملائکه را تا نگهبانی و پاسبانی وی کنند
پس در این مواضع که حدود حرم ست از هر جانب ایستادند و هر چه از زمین در میان آنکه بود موافقت ملائکه بود
حرم گشت و بعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات الله وسلامه علیه وعلی نبینا در وقت بنای
کعبه نهاد روشن گشت بوے از یمین و شمال و مشرق و مغرب وے پس هر چه از زمین روشن شد بنور حجر حرم
شد و حدود حرم را علامات ست و آن مناره هاست که بنا کرده شده اند در جمیع جوانب مگر در جانب جده و جعرانه
که در این دو جانب اتفاق نیفتاده و اول کسی که نصب کرده ابراهیم خلیل ست علیه السلام بدلالت جبرئیل علیه السلام
بعد از وے قصی بن کلاب و بعضی گفته اند که اسمعیل علیه السلام کرد بعد از پدر خویش و بعد از وے قصی و گفته اند
عدنان بن ادد اول کسی ست که نصب کرد انصاب حرم را و وقتیکه قریش ... باز گردانیدند حرم را بعد از وی
قریش پس کردند بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال فتح پس عمر بن الخطاب پس عثمان
بن عفان بعد از وی معاویة بن ابی سفیان و حدود حرم از همه جانبها مساوی نیست و نزدیک تر از
همه جانب تنعیم ست و در تاریخ مکه همه را بتفصیل بیان کرده است والله اعلم

الفصل الاول — عن ابن عباس رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم فتح مکۃ لا ہجرۃ ولکن
جہاد و نیۃ — گفت آنحضرت در روز فتح مکہ نیست ہجرت ولیکن باقی ست جہاد و نیت بیانش آن ست کہ ہجرت از مکہ
بمدینہ فرض بود بر کسے کہ استطاعت وے داشت بعد از ہجرت آوردن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بمدینہ و چون
فتح شد مکہ منقطع گشت آن ہجرت کہ فرض بود زیرا کہ مکہ دار الحرب نماند ولیکن باقی ماند ہجرت از دیار کفر بدار الاسلام
از برائے صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل ست تحت جہاد و نیت یعنی باقی ماند جہاد کہ گرد آوردہ
شود بدان از فضیلت و ثواب آنچہ فوت شد بسبب رفتن ہجرت و باقی ماند جہاد کہ تصحیح نیت و نیک کردن آن در ہر عمل
و دریں نیز معنی ہجرت ست یعنی ترک ہوائے نفس و بیرون آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن آنچہ نہی
کرد شارع از آن — واذا استنفرتم — و چون خواندہ شوید و برآوردہ شوید برائے جہاد یعنی حکم کند امام کہ برآئید
بجنگ کافران و نصرت دہید مسلمان را — فانفروا — پس برآئید و اجابت نمائید و امتثال کنید امر او را — وقال
یوم فتح مکۃ — و گفت آنحضرت روز فتح مکہ — ان ہذا البلد حرمہ اللہ یوم خلق السموات والارض — بدرستی کہ این شہر
یعنی مکہ حرام گردانیدہ است او را خدائے تعالیٰ و نہی کردہ است از ارتکاب چیزے چند دران روزی کہ پیدا
کردہ است آسمانہا و زمینہا یعنی تحریم وے امر قدیم و شریعت سابقہ است و نیست از آن قبیل کہ حادث بود
مخصوص باشد بشریعتی دون شریعتی یا مراد آن ست کہ این زمین را در وقتیکہ پیدا کردہ است محترم کردہ شدہ
است و این صفت در وے نہادہ اگر گفتہ شود کہ در باب حرم المدینہ بیاید کہ ابراہیم عم حرام گردانیدہ مکہ را وساختہ
است او را حرم و من حرم گردانیدہ ام مدینہ را و ساختہ ام او را حرم و اگر حرم ساختن وے قدیم باشد وجہ اسناد
آن بابراہیم علیہ السلام چہ باشد جوابش آنکہ اسناد تحریم بابراہیم علیہ السلام از جہت آن باشد کہ وے رسانید
و اعلام کرد حکم الہی را زیرا کہ حاکم بشرائع و احکام خدائے تعالیٰ ست و حکم وے قدیم ست و انبیا صلوات اللہ
وسلامہ علیہم رسانندۂ آن احکام اند یا چون بر داشتہ شد خانہ بیت المعمور بآسمان در وقت طوفان نوح عم
و مندرس و منطمس گشت عمارتے کہ بنا کردہ بود آدم علیہ السلام و بر طرف شد حرمت او و گشت شریعت
متروکہ نسیہ تا آنکہ احیا کرد او را ابراہیم علیہ السلام — فہو حرام بحرمۃ اللہ تعالیٰ یوم القیمۃ — پس این بلد حرام ست
بحرام گردانیدن خدائے تعالیٰ تا روز قیامت — وانہ لم یحل القتال فیہ لاحد قبلی — و بدرستی شان این
کہ ہرگز حلال نگردد کار زار کردن در این بلد ہیچ یکی را پیش از من — ولم یحل لی الا ساعۃ من نہار — و
حلال نشد مرا مگر یک ساعت از روز اشارت ست بوقوع قتال از خالد بن الولید و لابد آن بامر و اذن
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواہد بود و لہذا اکثر علما و امام ابوحنیفہ از ایشان ست میگویند کہ فتح مکہ بقہر
و غلبہ است کہ آنرا در کتب فقہ فتح عنوۃ میگویند و مذہب شافعی و یک روایتی از احمد آن ست کہ فتح

و بعض را است زیرا که ایشان تعیینی نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود و بعد از قول خالد رضی الله عنه و تعرض
بعضی مشرکان مر او را و اعتذار آنحضرت بحلال شدن قتال مر او را ساعتی صحیح ست در وقوع قتال و فتح عنوة
و ثمرهٔ خلاف آن ست کسیکه میگوید فتح عنوة بود جائز نمیدارد فروختن خانه و اجارهٔ زمین و خانهای آنها را
زیرا که آنحضرت گرفت آنرا از کفار و وقف گردانید میان مسلمانان و کسیکه میگوید صلحا بود تجویز میکند بیع و اجاره
زیرا که بعد از تقدیر آن مملوک صاحبان اوست و باقی ست بر ملک ایشان - فهو حرام بحرمة الله الی یوم القیمة
تکرار برای تقریر و تاکید ست - لا یعضد شوکه - بریده نشود خار او چه جای اشجار - و در هدایه گفته که هرگه حشیش
حرم یا درخت آنرا که بر یه مملوک نیست و خود رسته است ببرد واجبست قیمت آن مگر آنچه خشک شده از آن و آنکه خشک شد
فیها نیست زیرا که نامی نیست و چرانیده نشود حشیش حرم و بریده نشود مگر اذخر امام ابو یوسف گفته باکی نیست
بر چرانیدن از جهت وجود ضرورت و تعذر منع دواب از آن و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد این حدیث
ست و نیز بر داشتن آن از حل ممکن ست پس ضرورتی نباشد و اذخر مستثنی ست چنانچه در حدیث بیاید و
جائز ست قطع او و رعی او و کمارت نیز مستثنی ست زیرا که از جمله نباتات نیست و نزد امام شافعی و هر که موافق
اوست جائز ست رعی بهائم در گیاه حرم و مذهب امام احمد نیز مذهب ایشان ست و شیخ امام اجل عارف و ورع بارع
عبد الوهاب متقی از معارضه علمی نیز که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب ما مردی بود که وی را احمد
سقا میگفتند روزی گلی از حرم آورده بدست ما میداد به تقریب آلی سهو شد و با آن بوی کردیم بعد بوی کردن
الم در بینی او دید چنانچه مورچه درد و در دماغ رسید و از دماغ بر دو چشم بر آمد و روز بروز زیاده شد تا رسید
بجائی که رسید با شاء الله - یعنی و لا ینفر صیده - و رانیده و رنجانیده نشود شکار او و چون تنفیر حرام شد قتل
و اتلاف بطریق اولی حرام باشد و اگر تنفیر کرده ام در نفار پیش از سکون تلف شد ضامن گردد - و لا یلتقط لقطته
الا من عرفها - و بر ندارد بر زمین افتاده حرم را مگر کسیکه تعریف کند و شناساند آنرا یعنی در لقطه حرم نیست مگر
تعریف تا آنکه پیدا مالک آنرا پس خرج نمیکند آنرا و مالک نمیگردد و تصدق نمیکند چنانکه حکم لقطه بقاع دیگرست
که تعریف کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه صاحب او را بیابد بدهد اما اینجا نه چنین یعنی در لقطه حرم جز تعریف
و این اظهر قولین شافعی ست و اکثر علما فرق نکرده اند میان لقطه حرم و غیر وی و از آنکه مذهب ما نیز همین ست
و دلیل بر آن اطلاق احادیثی ست که وارد شده اند در لقطه چنانکه در باب لقطه بیاید ان شاء الله تعالی و میگویند
که معنی قول وی الا من عرفها درین حدیث آن ست که تعریف کند تا یکسال درست چنانکه همه جا میکنند
و مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت ست و نیز سیاق کلام برای بیان فضل حرم که فاذکر خصائص
اوست و اگر حکم لقطهٔ وی حکم لقطه سائر بقاع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینم فتدبر - و لا یختلی خلاها - و بریده نشود

علف تر وے وخلا مقصور علف تر وحشیش خشک را گویند وقطع حشیش نیز درست نیست زیرا کہ حکم شوک دارد وبعضی
خلا را بمد روایت کردہ اند وآن خطاست کذا قال التوربشتی ۔ فقال العباس ۔ پس گفت عباس ۔ یا رسول اللہ الا الاذخر
مگر اذخر کہ آنرا استثنا کن از میان خلا واذخر بکسر ہمزہ وسکون ذال معجمہ نام گیاہی مشہور ست خوشبوی ۔ فانہ لقینہم
زیرا کہ اذخر برای آہنگران مردم ست ودر بعضی روایات لقیوننا قیون جمع قین بفتح قاف وسکون تحتانیہ آہنگر
وصاحب نہایہ گفتہ آہنگر وزرگر یعنی محتاج اند باذخر در گداختن آہن وزر ۔ ولبیوتہم و نیز برای خانہای مردم
نیز کار می آید کہ بدان سقف خانہا می پوشند ودر روایت صحیحین آمدہ فانا نجعلہ فی قبورنا وبیوتنا زیرا کہ ما میگردانیم
وخرج را در قبرہا وخانہای ما اذخر را جہت درمیان گورہا تیزی انداختند ۔ فقال چون التماس کرد عباس استثنا
اذخر را از آن حضرت وحی آمد پس استثنا کرد وفرمود ۔ الا الاذخر ۔ مگر اذخر کہ روا ست قطع کردن ودر بعضی
بعضی آن ست کہ احکام مفوض بود بوی صلی اللہ علیہ وسلم ہر چہ خواہد وبہر کہ خواہد حلال وحرام گرداند وبعضی
گویند باجتہاد گفت واول اصح واظہر ست واللہ اعلم ۔ وفی روایۃ ابی ہریرۃ لا یعضد شجرہا ولا یلتقط ساقطتہا
الا منشد ۔ بریدہ نشود درخت آن وبرداشتہ نشود افتادہ آن مگر کسی کہ اعلان کند وانشاد تعریف گم شدہ کردن ۔ وعن جابر قال
سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا یحل لاحدکم ان یحمل بمکۃ السلاح ۔ گفت جابر شنیدم آنحضرت را کہ میگفت
روا نیست مرکسی را از شما کہ بردارد بمکہ سلاح را یعنی بی ضرورت وحاجت وبعضی گفتہ اند کہ مکروہ است مطلقا و
قول اول صحیح ست وقول جمہور علماست زیرا کہ آنحضرت در عمرۃ قضا با سلاح در آمد لیکن کافران گفتند کہ آنہا را در قراب داشتہ
وسر غلاف نیز بستہ اند ۔ رواہ مسلم ۔ وعن انس رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل مکۃ یوم الفتح
وعلی راسہ المغفر ۔ روایت ست از انس کہ آنحضرت در آمد بمکہ سال فتح وبر سر مبارک وی مغفر بود بکسر میم وسکون
غین معجمہ وفتح فا زرہ بود کہ در زیر کلاہ می پوشند کذا فی الصراح ۔ فلما نزعہ جاءہ رجل وقال ان ابن خطل
متعلق باستار الکعبۃ ۔ پس ہرگاہ کہ کشید آنحضرت مغفر را از سر آمد نزد آنحضرت مردی وگفت کہ ابن خطل
بفتح معجمہ وطا آویختہ است بپردہای کعبہ ۔ فقال اقتلہ ۔ پس گفت آنحضرت بکش او را وابن خطل نام او عبداللہ
است وبعضی گفتہ اند غالب مرتد شدہ بود ومسلمانی را کشتہ گریختہ بود وآنحضرت را ومسلمانان را ہجو میکرد وگفتہ اند
کہ او را دو جاریہ بود مغنیہ کہ ہجو مسلمانان تغنی میکردند ونووی گفتہ کہ درین حدیث دلیل ست مرکسی را کہ روا داشتہ
است اقامت حدود وقصاص در حرم مکہ چنانکہ مالک وشافعی ونزد ابی حنیفہ جائز نیست وجواب میدہند
کہ حکم ابن خطل مستثنی ست چنانکہ از قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم معلوم میشود ۔ ومن دخل المسجد فہو امن کسیکہ در آید
مسجد را امن ست ونیز میگویند کہ اباحت قتل وے در ساعت اباحت حرم بود وشاید کہ بر آوردہ
شدہ باشد واللہ اعلم ۔ متفق علیہ ۔ وعن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دخل یوم فتح مکۃ

وعليه عمامة سوداء - روايت ست از جابر كه آنحضرت درآمد روز فتح مكه وبر وے دستار سياه بود بغير احرام - درآمد
بی احرام - رواه مسلم - و دراین حدیث دلیل ست بر استحباب پوشیدن سواد چنانکه مذهب حنفی ست وبعضی میگویند
سیاه نبود بلکه باستعمال دهن و سودن آهن سیاه می نمود وغیر دلیل ست بر آنکه واجب نیست احرام داخل شونده
مکه را اگر نه نیت حج وعمره کند واصح قولین شافعی این ست و جواب مر حنفیه را آن ست که حلال کرده شده بود آنحضرت
را ساعتی - وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يغزو جيش الكعبة - غزا ميكند
لشکرے کعبه را تا خراب کنند آنرا واین خبرست از آنچه واقع میشود در آخر زمان و آن لشکر سفیانی ست پادشاهی
در عهد مهدی موعود تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست - فاذا كانوا ببيداء من الارض يخسف باولهم وآخرهم
پس چون می باشند به بیابان از زمین در زمین خسف کرده میشود اول ایشان وآخر ایشان وبعضی میگویند
بیدا نام موضعی ست میان مکه ومدینه عائشه میگوید - قالت گفتم من - يا رسول الله وكيف يخسف باولهم وآخرهم
وفيهم اسواقهم - وچگونه خسف کرده شود باول ایشان وآخر ایشان وحال آنکه درمیان ایشان اند اهل بازارهای
ایشان وبعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوقه است بمعنی رعیت - ومن ليس منهم - وکسیکه نیست از ایشان
یعنی شریک در کفر ومعصیت وقصد تخریب کعبه وغزا کردن با اهل آن بلکه ضعیف وعاجز باشند مثلا - قال يخسف باولهم
وآخرهم - گفت آنحضرت خسف کرده میشوند باول ایشان وآخر ایشان - ثم يبعثون على نياتهم - پس برانگیخته میشوند بر نیتها
ایشان وهمچنین ست جریان عادت الهی چون اراده هلاک میکند اخیار را نیز شامل میشود اشرار را که مختلط اند میان ایشان بعد
ازان متمیز کرده میشود میان ایشان روز قیامت متفق علیه - وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم يخرب الكعبة ذو السويقتين من الحبشة - ویران میکند کعبه را شخصی که او را ذو السويقتين میگویند
که از حبشه است وسویقه تصغیر ساق وسویقتین تثنیه او ست وحبشه را اکثر ساقهای خورد وضعیف وباریک میباشد
وظاهرا این شخص را ساقهای باریکتر وخردتر ازانها باشد وحکم الهی بران رفته است که هلاک کعبه وخرابی وی بدست
حبشه است واین محل عبرت ست که کعبه باشرف وعظمت بدست احقر الناس خراب میگردد وسفیانیان باآن
شوکت وعظمت بقصد تخریب وی هلاک شدند و بزمین فرو رفتند والله على كل شيء قدير وچون کعبه خراب شود
قیامت قائم گردد وملک دنیا خراب گردد که بقاے این عالم را آبادانی او منوط ومربوط بوجود این خانه معظم و مکرم است
متفق علیه - وعن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كاني به - گفت آنحضرت گویا من
می بینم بخراب کننده کعبه وی می بینم او را ووی حاضرست نزد من - اسود - سیاه است افحج - بفاء وجیم بتقدیم حاء مهمله
بر جیم آنکه در دو پاے وی فرجه گشاده باشد یا پاهای او از یکدیگر دور باشند و در مشی [illegible]
باشند در پاشنه ها دوری وبعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود چنانکه ستوران [illegible] دیدن

کنند یعنی یکان یکان حجر احجر را برمیکند آن شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این ست که یک کس خواهد بود که خراب خواهد
کرد و احتمال دارد که این مهم را قومی باشد و یا وی لشکری بود۔ رواه البخاری

الفصل الثانی

عن یعلی بن امیة قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال احتکار الطعام فی الحرم
الحاد فیه۔ غله نگاه داشتن تا گرانی فرو شند در حرم معصیت و نافرموده کردن ست احتکار در همه بلاد حرام و منهی
ست لیکن سخت تر ست حرمت آن و الحاد از دین برگشتن و ارتکاب انچه حرام ست در حرم۔ رواه ابوداؤد

وعن ابن عباس رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لمکة ما اطیبک من بلد۔ چه عجب خوش
شهری بودی تو۔ واحبک الی۔ و چه عجب دوست داشته شده تو بسوی من ولو لا ان قومی اخرجونی منک
ما سکنت غیرک۔ اگر نمی بود این که قوم من بیرون می آوردند مرا از تو سکونت نمیکردم من غیر تو۔ رواه الترمذی
وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا۔ وعن عبد الله بن عدی بن حمراء۔ قرشی زهری ست وبعضی
گفته اند ثقفی حلیف بنی زهره صحابی ست معدود در اهل حجاز۔ قال رایت رسول الله۔ گفت دیدم پیغمبر خدا را۔
صلی الله علیه وسلم واقفا علی الحزورة۔ استاده بر حزوره بفتح حا و سکون زای معجمه و فتح واو و تا در آخر و بعضی
بفتح زای و تشدید واو روایت کرده اند و عوام کلمه تصحیف میکنند و عزوره میگویند بعین مهمله در اصل تل
صغیر را گویند و الان نام موضعی ست نزد مناره مسجد که متصل باب اجیاد ست۔ فقال والله انک لخیر ارض الله
واحب ارض الله الی الله۔ پس گفت آنحضرت خطاب بمکه معظمه کرده بدرستی که تو بهترین زمین خدائی و محبوب
ترین زمین خدائی نزد خدا۔ و لو لا انی اخرجت منک ما خرجت۔ و اگر نمی بود که من بیرون آورده شدم از تو بیرون
نمی آمدم و در بعضی روایات بجای الی الله الی ست بهتر و دوست داشته شده تر نزد من و بسوی من و بود
این قول از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد خروج وی از مکه در عمرة القضا زیرا که قریش گفتند که بعد از سه روز بر آید
و نه نشینید و بعضی گمان برده اند که نزد خروج بهجرت بود و این سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث
آمده است که آنحضرت گفت و وی سوار بود بر راحله خود و در خروج بهجرت باین صفت نبود بلکه پنهان بر آمد
و وجه دیگر بهتر از این آن ست که در تاریخ ازرقی مذکور ست که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج نبود مگر آنکه
تذکر حال سابق کرده باشد والله اعلم۔ رواه الترمذی وابن ماجه

الفصل الثالث

عن ابی شریح العدوی۔ بفتح عین و دال صحابی ست روایت ست از وی
انه قال لعمرو بن سعید۔ که وی گفت مر عمرو بن سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب عبد الملک بن مروان
وهو یبعث البعوث الی مکة۔ و حال آنکه عمرو بن سعید میفرستاد لشکرها را بسوی مکه برای قتال عبد الله بن الزبیر
پس گفت ابوشریح۔ ائذن لی ایها الامیر احدثک قولا قام به رسول الله۔ دستوری ده مرا ای امیر تا حدیث کنم

ترا سخنی که خطبه خواند آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الغد من یوم الفتح - فردای روز فتح مکه - سمعته اذنای - شنیده است
این سخن را هر دو گوش من - ووعاه قلبی - و یاد داشته است آنرا دل من - وابصرته عیناه - و دیده است
هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام و رسیده - حین تکلم به - هنگامیکه تکلم کرد آنحضرت آن سخن را - حمد الله واثنی
علیه - ستایش کرد مر خدای را و ذکر کرد صفات وی تعالی را - ثم قال ان مکة حرمها الله - پس گفت آنحضرت بدرستی که
مکه حرام گردانیده است وی را خدای تعالی - ولم یحرمها الناس - و حرام نگردانیده اند او را مردم - فلا یحل لامرئ یؤمن
بالله والیوم الآخر - پس حلال نیست مر مردی را که ایمان می آرد بخدا و روز آخرت - ان یسفک بها دما - اینکه
بریزد در مکه خون را - ولا یعضد بها شجرة - و نه حلال ست که ببرد در وی درختی را - فان ترخص احد لقتال رسول الله
پس اگر رخصت جوید یکی و حجت آرد بکارزار پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیها - در مکه و گوید که پیغمبر خدا قتال کرد پس
گفتیم - فقولوا ان الله قد اذن لرسوله - پس بگوئید مر او را که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را - ولم یاذن لکم - و اذن
نکرده است مر شما را - وانما اذن لی فیها ساعة من نهار - و اذن کرده است خدای تعالی مرا در وی یک ساعت
از روز - وقد عادت حرمتها الیوم کحرمتها بالامس - و بتحقیق بازگشته است حرمت او امروز بحرمت
او دیروز - ولیبلغ الشاهد الغائب - و باید که برساند این حکم را هر که حاضر ست و شنیده است از من هر کرا که غائب
است - فقیل لابی شریح ما قال لک عمرو - پس گفته شد مر ابوشریح را چه گفت مر ترا عمرو بن سعید در جواب این سخن
قال - گفت ابوشریح - قال - گفت عمرو بن سعید - انا اعلم بذلک منک - من داناترم باین حدیث که تو گفتی ای ابا شریح
یعنی من هم میدانم که مکه حرام ست ولیکن - ان الحرم لا یعیذ عاصیا - بدرستی که حرم پناه نمیدهد گناهگاری را که خلاف امر
کند و خروج نماید بر وی - ولا فارا بدم - و نه پناه میدهد گریزنده را بخون یعنی کسیکه خون کسی را ریخته در حرم در آید -
ولا فارا بخربة - بضم خای معجمه و سکون را و بفتح نیز گفته اند و بموحده فساد در دین و خیانت و بلیه یعنی اگر کسی فسادی کند
یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال کسی را تلف کند یا حق کسی را ضایع سازد و بحرم گریزد و از جزای آن از وی
مقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی ست و از طاعت امام بر آمده و اگر بحرم پناه آورد ما آنجا بشمشیر میکشیم و اگر نه
میکشیم - متفق علیه - وفی البخاری الخربة الخیانة - یعنی در صحیح بخاری تفسیر کرده خربه را بخیانت - وعن عیاش
بفتح عین و تشدید تحتانیه و شین معجمه - بن ربیعة - بفتح را و کسر موحده - المخزومی - بجای معجمه زای صحابی ست
قدیم الاسلام برادر ابوجهل ست از مادر و آنحضرت او را دعا میکرد در قنوت اللهم انج عیاش بن ربیعة چنانچه
در باب القنوت گذشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال هذه الامة بخیر ما عظموا هذه الحرمة
همیشه اند این امت بخیر و سلامت در دین و دنیا مادامی که تعظیم کنند این حرمت را یعنی حرمت مکه و حرم خدا را و
کنند از ارتکاب آنچه نهی کرده اند در آن - حق تعظیمها - چنانچه باید و شاید تعظیم وی کرده و مبالغه و احتیاط در آن نمایند

فاذا فعلوا ذلک هلکوا پس چون ضائع گردانند آن حرمت را هلاک شوند. رواه ابن ماجه

باب حرم المدینة حرسها الله تعالیٰ

احادیث در تحریم حرم مدینهٔ مطهره آمده و اختلاف کرده اند علما در ثبوت حکم تحریم بران و مذهب امام ابی حنیفه آن ست که معنی حرمت وران تحریم تعظیم و تکریم ست بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و لزوم جزا در هر که بکند چیزے ازان آثم نیگردد و جزائی نیست بران و این ست قول مالک در روایتی ست از احمد و قولی مر شافعی را و نووی گفت که مشهور از مذهب مالک و شافعی و جمهور علما آن ست که ضمان نیست در صید مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام ست بی ضمان و تورپشتی گفته که قائل نشده اند بتحریم صید مدینه مگر جمعی معدود از صحابه و جمهور ایشان منکر نشده اند اصطیاد طیور را در مدینه و نرسیده است ما را نهی ازان بطریقی که اعتماد توان کرد بران و بعضی علما گفته اند که واجب ست در وے جزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب ست از جهت حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مگر شافعی در قول قدیم۔

الفصل الاول

عن علی رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم الا القرآن وما فی هذه الصحیفة گفت امیر المؤمنین علی ننوشتیم ما از آنحضرت از وحی مگر قرآن را و چیزے که درین صحیفه است چون مردم گفتند که علی را رضی الله عنه رسول صلی الله علیه وسلم مخصوص گردانیده بعلوم دیگر جز قرآن پس گفت وے رضی الله عنه که ننوشتیم ما ازان حضرت جز قرآن را و آنچه درین صحیفه است و آن ورقه بود که در وے احکام دیات و بعضی احکام دیگر بود که در قراب سیف وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که می گوید۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة حرام ما بین عیر الی ثور۔ مدینه حرام ست در میان وے از عیر بفتح عین مهمله و سکون تحتانیه تا ثور بفتح مثلثه و سکون واو و این نام دو کوه است بمدینهٔ مطهره که حرم ست۔ فمن احدث فیها حدثا۔ پس کسیکه نو پیدا آورد دران بدعتی یا یعنی آنچه نهی کرده اند ازان ارتکاب آن درین حرم۔ او آوی محدثا یا جای دهد مر وی را و پناه دهد یا اعانت کند حدیث پیدا کننده را و محدث بفتح دال نیز روایت ست یعنی امر محدث مبتدع را آرد و جای دهد یعنی نیز خود کند بدعت یا راضی گردد به بدعت از غیر خود۔ فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین۔ پس بروے است لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه۔ لا یقبل منه صرف ولا عدل۔ و نپذیرفته نشود ازان کس فریضه و نافله یعنی تفسیر کرده اند صرف را بشفاعت زیرا که آن باز میگرداند عذاب را از کسی که مستحق عذاب است و توبه زیرا که وے باز میگرداند بنده را از معصیت و تفسیر کرده اند عدل را بفدیه زیرا که وی معادل وی ست۔ وذمة المسلمین واحدة یسعی بها ادناهم۔ و عهد مسلمانان یکی ست سعی میکند بآن ادنی ترین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگرچه وضیع و حقیر بود مثل بنده و زن امان

کافرے را عہد دہد و بوے و در پناہ خود در آرد و لازم ست بر ہمہ رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عہد و عہد را
ذمہ ازان گویند کہ نقض آن موجب مذمت ست - فمن اخفر مسلما پس کسیکہ عہد شکنی کند مسلمانی را یعنی عہدی تو و نقض
کہ با مسلمانی بستہ باشد و آن عہد را بشکند و غدر کند یا ہمین عہد کہ مسلمانی بذمی بستہ است بشکند چنانکہ سوق کلام
بران ست - فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس اجمعین لا یقبل منہ صرف ولا عدل ومن والی قوما بغیر اذن موالیہ
وکسیکہ دوستی و پیوستگی کند گروہی را بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان وے - فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ
والناس اجمعین لا یقبل منہ صرف ولا عدل - بدانکہ ولا دو قسم ست یکی را ولای موالاۃ گویند و عادت عرب بود کہ
بیکدیگر دوستی میکردند و عہدہا می بستند و سوگند میخوردند کہ در نیک و بد و یکدیگر شریک و مدد و معاون باشند
و با دوستان یکدیگر دوست باشند و با دشمنان دشمن و در جاہلیت در باطل و ناحق نیز امداد و معاونت میکردند و در
اسلام در حق میکردند و اکثر اہل عجم کہ تابعین و تبع تابعین باشند در عرب آمدہ با صحابہ عقد موالات می بستند
و دوم ولای عتاقہ است کہ ہر کہ آزاد کرد بندہ را آزاد کنندہ را حق ولایی ثابت شدہ نزد ہمہ وارثان قریب
وارث میگردد از وے - پس احتمال دارد کہ مراد اینجا موالی بولای موالات باشند و معنی آن باشد کہ مرد
را موالی باشد پس نباید کہ قومی دیگر را موالی گیرد بی اذن موالی خود کہ دارد بی استشارہ ایشان زیرا کہ این
نوعی از نقض عہد و ایذا است کہ نباید کرد و بعضی گفتہ اند ہر کہ موالات کند کافران را بقصد ایذای مسلمانان و احتمال
دارد کہ ولای عتاقہ مراد باشد پس معنی آن باشد ہر کہ نسبت کند خود را بغیر معتق خود مستحق لعنت گردد چنانچہ
اگر نسبت کند بغیر پدر خود مستحق لعنت ست متفق علیہ وفی روایۃ لہما من ادعی الی غیر ابیہ او تولی غیر موالیہ
وکسیکہ دعوی کند و انتساب کند بسوے غیر پدر خود یا والی گیرد غیر موالی خود را - فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس
اجمعین لا یقبل منہ صرف ولا عدل - این روایت تائید ارادۂ ولایت عتاقت میکند چنانچہ در حدیث آمدہ است
العتق لحمۃ کلحمۃ النسب یعنی عتق پیوندی و رابطہ است مانند رابطہ نسب تنبیہ - اشکالی کہ درین حدیث شدہ است
این ست کہ ثور نام کوہی ست بمکہ نہ بمدینہ منورہ را جبل ثور پس آن بمکہ است نہ بمدینہ و آن کوہی ست کہ آنحضرت
در غار آن بہجرت مخفی شدہ بود و در مدینہ جبلی مشہور نیست کہ او را ثور خوانند و لہذا اکثر رواۃ بخاری آنرا مبہم
گذاشتند و بعضی علامت کذا نوشتہ و بعضی بجای ثور بیاض گذاشتہ و در فتح الباری گفتہ کہ ظاہر آن ست
کہ اصل ما بین عیر الی احد بودہ است و نزد احمد و طبرانی ہمچنین واقع شدہ و بعضی گفتہ اند کہ عیر نام جبلی ست بمکہ
و معنی حدیث آن ست کہ حرم مدینہ بمقدار مسافت ست کہ میان عیر و ثور ست بمکہ و شیخ مجد الدین
گفتہ کہ ثور جبلی ست صغیر بمدینہ در حذای جبل احد پس ذکر ثور صحیح ست و وہم نیست چنانکہ ائمہ گمان بردہ اند
و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نمودہ است و در شرح آنرا نقل کردہ ام - وعن سعد قال قال

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انی احرم ما بین لابتی المدینۃ ان یقطع عضاہہا او یقتل صیدہا۔ گفت سعد بن ابی وقاص
گفت آنحضرت بدرستی کہ من حرام میگردانم میان ہر دو لابہ مدینہ کہ بریدہ شود درختان آن وکشتہ شود شکار آن
لابہ بتخفیف موحدہ زمین سنگستان و در ہر دو طرف مدینہ سنگستان ست و مدینہ درمیان آن ست و عضاہ بکسر
عین و ضاد معجمہ و ہا در آخر جمع عضہ درخت کلان خار دار۔ وقال۔ و گفت آنحضرت۔ المدینۃ خیر لہم لو کانوا یعلمون
مدینہ بہتر ست مر ایشان را اگر بدانند۔ و در حدیث دیگر آمدہ است کہ بلاد و امصار فتح خواہد شد و مردم از مدینہ
بیرون آمدہ در انجا خواہند رفت و مدینہ بہتر ست مر ایشان را اگر بدانند۔ لا یدعہا احد رغبۃ عنہا الا ابدل
اللہ فیہا من ہو خیر منہ۔ نمیگذارد مدینہ را ہیچ یکی از جہت اعراض کردن و روے گردانیدن ازان مگر آنکہ بدل
میکند در جائے وے می آرد خدای تعالی کسی را کہ آنکس بہتر ست از وی۔ ولا یثبت احد علی لأوائہا وجہدہا۔
و پایدار نماند ہیچ یکی و صبر نکند بر سختی و گرسنگی مدینہ و مشقت و محنت مدینہ۔ الا کنت لہ شفیعا او شہیدا یوم القیمۃ
مگر آنکہ باشم من مر او را شفاعت کنندہ گناہان او را و گواہی دہندہ بر طاعتہای او روز قیامت و گفتہ اند
وجہدہا در نسخ بضم تصحیح کردہ اند و ظاہر آن ست کہ بفتح باشد بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و طاقت ست و بعضی گفتہ اند
این ہر دو لغت ست بیک معنی۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم قال لا یصبر علی لأواء المدینۃ وشدتہا احد من امتی۔ گفت آنحضرت صبر نکند بر شدت و محنت مدینہ
ہیچ یکی از امت من۔ الا کنت لہ شفیعا یوم القیمۃ۔ مگر آنکہ باشم من او را شفاعت کنندہ روز قیامت۔
رواہ مسلم۔ وعنہ۔ قال کان الناس اذا راوا اول الثمرۃ جاؤا بہ الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ و ہم از ابی ہریرہ
رضی اللہ عنہ ہست کہ گفت بودند مردم چون میدیدند اول میوہ را کہ از نوبادہ میگویند می آوردند آنرا بسوے
آنحضرت۔ فاذا اخذہ قال۔ پس چون میگرفت آنحضرت میوہ را میگفت و میخواند این دعا را۔ اللہم بارک
لنا فی ثمرنا۔ خداوندا برکت دہ ما را در میوۂ ما برکت بفتح را گویا ایدن و افزون شدن و بعضی ثبات و دوام نیز گفتہ اند
و بارک لنا فی مدینتنا۔ و برکت دہ ما را در شہر ما۔ و بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مدنا۔ و برکت دہ ما را
در صاع ما و برکت دہ ما را در مد ما بضم میم و تشدید دال صاع و مد ہر دو پیمانہ است و لیکن مد یک رطل و یک
ثلث نزد اہل حجاز و دو رطل نزد اہل عراق و صاع چہار مد مراد توسعہ رزق و برکت در ان ست۔ اللہم ان
ابراہیم عبدک وخلیلک ونبیک۔ خداوندا بدرستی ابراہیم بندۂ خاص تست و دوست جانی تست و پیغمبر تست
وانی عبدک ونبیک۔ و بدرستی کہ من بندۂ توام و پیغمبر توام اثبات خلت برای خود نکرد با وجود ثبوت آن در ذات شریف
وے صلی اللہ علیہ وسلم اکمل و اتم از ابراہیم و منصب کہ اکمل ست از خلت زیرا کہ حبیب مجتبی ست کہ بمقام محبوبیت
رسیدہ و خاصۂ ذات شریف اوست از جہت تواضع و اکتفا کرد بثبوت عبودیت کہ خاصۂ اکمل صفات و ارفع

مقامات ست و عبودیت حقیقیه که اکمل صفات و ارفع مقامات ست خاصه مقام محمدیت ست و هر که غیر اوست فرو تر ست
از وی صلی الله علیه و سلم درین صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد ازین وقت مخصوص بلقب
بآن مقامات شده باشد. والله اعلم - وانه دعاک لمکة - و به درستی که ابراهیم دعا کرد ترا برای مکه و حرم ساختن وی - وانا ادعوک
للمدینة بمثل ما دعاک لمکة - و من دعا میکنم ترا برای مدینه بمانند آنچه دعا کرده است ابراهیم ترا برای مکه - ومثله معه - و مانند
آن بآن یعنی مدینه را دو چندان میخواهم که مکه راست - ثم یدعو اصغر ولید له - پس میخواند آنحضرت خرد ترین خردی را که بود
مر آنحضرت را از اهل بیت وی - فیعطیه ذلک الثمر - پس میداد آن خرد را آن میوه و تخصیص خردان از جهت زیادت
رحم و شفقت بر خردان و از جهت رعایت مناسبتی که واقع هست میان ایشان و نوباوه و از جهت آنکه خردان راغب
تر و مائل تر و خوشحال تر شوند بدان و در ایثار غیر ارشاد و تعلیم ست مر امت را بقمع شره شهوت خصوصاً در آنچه
میل طبع بدان بیشتر و سخت تر ست چنانچه نوباوه - رواه مسلم - و عن ابی سعید رضی عن النبی صلی الله علیه و سلم
قال ان ابراهیم حرم مکة فجعلها حراما - گفت آنحضرت به درستی که ابراهیم حرام گردانید مکه را پس گردانید او را حرام یعنی دعا کرد
حق تعالی را که او را حرام گرداند - وانی حرمت المدینة حراما - و به درستیکه من حرام گردانیدم مدینه را حرام گردانیدنی -
ما بین مازمیها - چیزی که میان دو طرف اوست از کوهها و مازم بکسر زای تنگی میان کوهها که بهم نزدیک باشند مراد لابتین ست
که در حدیث سعد گذشت - ان لا یهراق فیها دم - که ریخته نشود در وی خون - ولا یحمل فیها سلاح لقتال - و برداشته
نشود در وی سلاح برای کارزار کردن - ولا یخبط فیها شجرة الا لعلف - و ریخته نشود در وی برگهای درخت مگر برای خورش ستور
و خبط زدن درخت بعصا تا بریزد برگهای او و خبط بفتحتین برگ که افتد از درخت یعنی مخبوط و چون ریختن برگ از درخت
جائز نباشد بریدن بطریق اولی نخواهد بود - رواه مسلم - و عن عامر بن سعد - تابعی ثقه است و مراد به سعد
سعد بن ابی وقاص ست - ان سعدا رکب الی قصره بالعقیق - روایت میکند عامر که سعد بر راه سوار شد
بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق است که نام موضعی ست مشهور و متبرک که ذکر آن در اشعار واقع شده
در حدیث او را وادی مقدس خوانده اند - فوجد عبدا یقطع شجرا او یخبطه - پس یافت سعد غلامی را که می برید درختی
را و می ریزد برگ آنرا - فسلبه - پس گرفت سعد جامه و سلاح او را - فلما رجع سعد جاءه اهل العبد - پس وقتیکه باز
آمد سعد بمدینه آمدند او را کسان آن غلام - فکلموه ان یرد علی غلامهم - پس گفتند سعد را که باز گرداند از جامه و سلاح
به غلام ایشان او علیهم - یا بر ایشان شک راوی ست بجای علی غلامهم علیهم گفته یعنی بر ایشان - ما اخذ من
غلامهم - چیزی را که گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح - فقال معاذ الله ان ارد شیئا نفلنیه رسول الله
پس گفت سعد پناه میجویم بخدا که باز دهم چیزی را که عطا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم یعنی گفته است آنحضرت که هر که بیند کسی را که می برد درخت مدینه را سلب وی غنیمت ست مر کسی را که بگیرد او را فعل

بتحقیق غنیمت انفال جمع و بمعنی تنفیل غنیمت دادن - وابی ان یرد علیهم - و ابا آورد سعد از این که باز گرداند سلب او را بر ایشان این جزای تعرض کردن بحرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت بآن رفت - رواه مسلم - وعن عائشة - رضی الله عنها قالت لما قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة وعک ابو بکر و بلال گفت عائشه وقتیکه قدوم آورد آنحضرت مدینه را تب زده شد ابو بکر و بلال رضی الله عنهما و عک تب یا درد تب و فی الصراح وعک تب تیزی فجئت رسول الله فاخبرته - پس آمدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس خبر کردم او را - فقال - پس گفت آنحضرت اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مکة او اشد - خداوندا محبوب گردان بسوی ما مدینه را مانند محبت ما که را بلکه سخت تر و بیشتر از محبت مکه - وصححها - و درست و نیک گردان هوای مدینه را صحت یعنی تندرستی ست و مراد تندرستی که بساکنان مدینه است - و بارک لنا فی صاعها و مدها - و برکت ده ما را در صاع مدینه و مد مدینه - وانقل حماها - و بجای دیگر ببر تب مدینه را - فاجعلها بالجحفة پس بگردان و ببر تب مدینه را بجحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و بفا نام موضعی ست میان مدینه و مکه ساکنان او در آن وقت یهود نامسعود بوده اند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه وسلم زمین و با و بیمار و تب و بیماری بود پس دعا کرد آنرا که بر زمین کفار رود و درین حدیث دلیل ست بر جواز دعا بر کفار بامراض و اسقام و موت و هلاک رفعا و بلاد ایشان متفق علیه - وعن عبد الله بن عمر رضی فی رؤیا النبی صلی الله علیه وسلم فی المدینة رایت امرأة سوداء ثائرة الرأس - روایت ست از عبد الله ابن عمر در حدیث خواب دیدن آنحضرت در شان مدینه دیدم من زنی را سیاه شوریده موی - خرجت من المدینة - بیرون آمد آن زن از مدینه حتی نزلت مهیعة - تا آنکه فرود آمد موضعی را که نام او مهیعه است بفتح میم و سکون ها و فتح تحتانیه و عین مهمله تا در آخر فتاولتها ان وباء المدینة - گفت آنحضرت پس تعبیر کردم من این رویا را یا آن زن را که آن تب و بیماری مدینه بود - نقل الی مهیعة - برده شد بسوی مهیعه - وهی الجحفة و مهیعه نام جحفه است که در حدیث سابق مذکور شده فی الصراح وبا بمد و قصر بیماری عام که او را مرگامرگی گویند و فی القاموس وباء طاعون یا هر بیماری عام و در صراح نون گفته طاعون و باء و فی الصراح طاعون مرگ و با - رواه البخاری - وعن سفیان - بن ابی زهیر بضم زای و فتح ها و سکون تحتانیه صحابی ست معدود در اهل مدینه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یفتح الیمن فیاتی قوم یبسون بفتح تحتانیه و ضم موحده و تشدید سین مهمله گفت سفیان شنیدم آنحضرت را که میگفت فتح کرده شود یمن پس می آیند گروهی که سیر میکنند و نرم سیر میکنند و می رانند ستوران خود را پس سیر نرم و راندن ستور چنانکه در قرآن مجید واقع شده است وبست الجبال بسا - فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم - پس کوچ میکنند باکسان خود و باکسانیکه اطاعت فرمان برداری میکنند ایشان را یعنی باهل و عیال و توابع و لواحق خود - والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون و بفتح الشام فیاتی قوم یبسون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون و بفتح

والعراق فياتي قوم يبسون فيتحملون باهليهم ومن اطاعهم والمدينة خير لهم لو كانوا يعلمون يعني ولايتها در اسلام فتح شوند

ومردم براى طلب اسباب معيشت وحطام دنيا وحظوظ فانيه روى از مدينه بيرون آيند واز جوار رسول خدا صلى الله

عليه وسلم واقامت در مدينه روى ومنزل بركات اعراض مى نمايند واگر بدانند حقيقت حال وسعادت مبدأ و

مآل را اقامت به مدينه بهتر باشد پس اين تنبيه وتحقير حال مردم است وبعضى گفته اند كه مراد آن است كه مردم از ولايات

وبلاد به مدينه بيايند وسكونت نمايند پس مقصود مدح مدينه وساكنان اوست واول معنى اصح واوجه است واظهر

است از حديث والله اعلم متفق عليه. وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم امرت بقرية تاكل القرى. امر كرده شده ام من بهجرت كردن بقريه كه غلبه ميكند بر قريه هاى ديگر يعنى غالب

مى آيد وقهر ميكند همه را يعنى هركه در وى ساكن ميگردد ووطن ميسازد وغالب مى آيد وفتح ميكند همه بلاد را واين

خاصيت اين بلده بتعظيم ايشان است كه هركه در وى آمد بر همه بلاد غالب گرديد غلبه اتفاق افتاد وغالب شدند

وفتح كردند بلاد وولايات را ابتدا از آن مهاجرين ساكن شدند وغالب آمدند بر عرب پس از آن انصار رسيدند و

غالب شدند بر يهود وپيشتر سيد المرسلين آمد صلى الله عليه وسلم وصحابه او رضى الله عنهم وغالب گشتند وبخلفاء

كه ايشان را حاصل شد كه عالم را از مشرق تا مغرب در گرفتند واخبار است كه نام اين بلده در تورات در كتاب جذب القلوب

الى ديار المحبوب كه تاريخ مدينه مطهره است ذكر كرده ام ويكى از اسماى اين بلده مطهره آكالة القرى وآكالة البلدان

است از جهت تسلط وغلبه وى بر ساير بلاد وامصار ونفاذ امر وى بر تمامى اهل اقطار وحمل كرده اند آن را بعضى

بر زيادت فضل وى كه وى است نسبت به فضائل ساير اماكن گويا فضائل همه مضمحل ومتوارى اند در جنب فضائل وى كه

چنانكه مكه را ام القرى گفتند از جهت اصالت وموافقت وى ونسبت به ساير بقاع ارض وگفته اند كه مضمون

آكالة القرى ابلغ واكمل از معنى ام القرى است چه امومت اقتضا نميكند محو واهلاك را مگر بوجه اصالت وحق امومت را

بخلاف اكل كه مقتضى توارى واضمحلال است ومر اين بلده را اسما والقاب بسيار اند از صد متجاوز وبعضى

از آنها در كتاب مذكور نقل كرده ايم. يقولون يثرب. ميگويند مردم در زمان قديم آن بلده را يثرب

وهي المدينة. ونام وى كه الآن مدينه است اسم اين بقعه شريفه پيش از زمان نبوت يثرب دار يثرب بود

پس آنحضرت او را مدينه نام نهاد از جهت تمدن واجتماع مردم واستيناس وائتلاف ايشان در وى ونهى كرد

از خواندن به يثرب يا از جهت آنكه نام جاهليت است يا بسبب آنكه مشتق از ثرب بمعنى هلاك وفساد وتثريب بمعنى توبيخ

وملامت است يا به تقريب آنكه يثرب در اصل نام شخصى يا كسى از جبابره بوده وبخارى در تاريخ خود حديثى آورده كه

هركه يكبار يثرب گويد بايد كه ده بار مدينه گويد تا تدارك وتلافى آن كند ودر روايتى ديگر آمده بايد كه استغفار كند وبعضى

گفته اند كه تعزير بايد كرد قائل آن را وآنكه در قرآن مجيد آمده است يا اهل يثرب از زبان منافقان است كه ذكر آن

قصد اہانت آن میکند عجب که بر زبان بعضی اکابر در اشعار لفظ یثرب آمده - تنفی الناس کما ینفی الکیر خبث الحدید
میرانند و دور میکند مدینه مردم بد را و پلید را چنانکه دور میکند کوره آهنگران چرک و پلیدی آهن را و کیر بکسر کاف و سکون
تحتانیه کوره که از گل بنا کنند که در وی آهن را بگدازند یا مشک که بدان بدمند و بعضی گفته اند که بنا کرده شده از گل را
کوره گویند و مشک را که بدان در دمند کیر خوانند و این قول اصوب و اصح ست و مراد اهل کفر اند و شرک اند که
از انجا بقوت اسلام برآورده شدند و ساحت قدس این مکان شریف از ان پاک کرده شد - متفق علیه -
وعن جابر بن سمرة بفتح سین و ضم میم صحابی مشهور و خواهرزاده سعد بن ابی وقاص ست - رضی قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی سمی المدینة طابة - بدرستیکه خدای تعالی نام کرده است
مدینه را بزبان حبیب خود طابه و بعضی طیبه بفتح طای و سکون تحتانیه و طیبه بتشدید و طابه از جهت طهارت وی
از انجاس شرک و موافقت هوای وی طبائع سلیمه را و طیب تعیش و خوشی زندگانی در وی و طیب رائحه وی
و همه چیز وی و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینه و در و دیوار وی بوی طیبه می آید که در وی یابد آنکسیکه
شناسد باطن وی را بمشام کفر و نفاق و خبث اعتقاد مزکوم نباشد و شاید که بمشام بعضی از عرفای مخلص مشتاق
تیز از ان رسیده باشد و حس باطن و ظاهر از ان در یافته باشد حیث و ان زمین که نسیمی وزد و قطره دوست
هیچ جای دم زدن با نافهای تاتار نیست * ابوعبد الله عطار گفته است شعر لطیب رسول الله طاب نسیمها
فما المسک و الکافور و المندل الرطب * رواه مسلم - وعن جابر بن عبد الله ان اعرابیا بایع رسول الله
صلی الله علیه وسلم - روایت میکند جابر که بادیه نشینی بیعت میکرد با آنحضرت - فاصاب الاعرابی وعک بالمدینة
پس رسید آن اعرابی را تبی بمدینه - فاتی النبی - پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قال
و گفت یا محمد اقلنی بیعتی - باز گردان از من بیعت مرا که کرده بودم من فی الصراح اقاله باز افگندن بیع - فابی رسول الله
پس ابا آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - از باز افگندن بیعت وی و قبول کردن قول وی - ثم جاءه
پس باز آمدن آن اعرابی آنحضرت را - فقال - پس گفت - اقلنی بیعتی فابی ثم جاءه فقال اقلنی بیعتی فابی فخرج
الاعرابی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما المدینة کالکیر تنفی خبثها و تنصع طیبها - نیست مدینه مگر مانند دمه آهنگر
که دور میکند پلید خود را و خالص میگرداند پاک خود را یعنی دور میکند و بد میکند مردم پلید را و خالص میگرداند
مردم پاک را از مردم پلید و تنصع بصاد و عین مهملتین از نصوع ست بمعنی خلوص و ناصع خالص از هر چیز و طیبها
بتقدیر طیبها مرفوع ست و بعضی گفته اند که از نصع بمعنی خالص گردانیدن و برین وجه طیبها منصوب ست و تنصع
با فتح نون و کسر صاد مشدده از تنصیع نیز روایت ست و تبضع بموحده بجای نون و صاد مهمله نیز روایت
کرده اند از بضع بمعنی جمع و بموحده و ضاد معجمه نیز از بضع بمعنی قطع لحم کذا فی مجمع البحار و طیبها بکسر طاء و سکون یا

و فتح طاء و كسر راى مشدده هر دو روايت ست و ثانى اصح و اقوى ست متفق عليه - و گفته اند كه اين نفى و نصح يا در زمان
آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم يا در آخر زمان خواهد بود و هنگاميكه دجال بيرون مى آيد و جنبانيده و اشانده شود
مدينه به سه كرت پس بيرون آيد و برود بجانب دجال هر كافر و منافق و احتمال دارد كه در هر زمان باشد حكايت
آورده اند كه چون عمر بن عبد العزيز بيرون آمد از جانب هشام بن عبد الملك حاكم مدينه طيبه بود و چون بيرون آوردند
او را گفت مى ترسم از آنها باشم كه مدينه نفى آنها ميكند و همچنين مى ترسيد هر كه از آن مكان شريف بر آمده است
پس بايد كه بغير ضرورت تحكيم شرع در رعايت حق شرعى بر آمده باشد حيث ضرورت است و گرنه خداى سبحانه داند كه
ترك صحبت اين يا آن نه اختيار من ست - و دورى از حضرت تو نخستم باختيار * نو ذره را نه مهر جدائى چه در خور
فسأل الله العافية حسن العاقبة - وعن ابى هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تقوم الساعة حتى تنفى المدينة شرارها - به پا نشود قيامت تا آنكه نفى ميكند مدينه بدان را كه در مدينه كما ينفى
الكير خبث الحديد - اين حديث ظاهر ست در آن كه نفى در آخر زمان باشد - رواه مسلم - وعنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم على انقاب المدينة ملائكة لا يدخلها الطاعون ولا الدجال - بر راههاى مدينه فرشتگان
نگاهبان اند كه در نمى آيد مدينه را به نگهبانى آنها وبا و نه دجال نقب بفتح نون و ضم نيز آمده و سكون قاف راه در ميان
دو كوه يا فرجه ميان دو كوه بدر آمدن دجال بيشك در آخر الزمان خواهد بود و نگهبانى تا در آمدن وبا همه زمان
وقت خواهد بود يا هميشه است متفق عليه - وعن انس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ليس من بلد الا سيطؤه الدجال - نيست هيچ شهرى مگر آنكه نزديك ست كه پى سپر كند آنرا دجال و در آيد
الا مكة والمدينة - مگر مكه و مدينه - ليس نقب من انقابها الا عليه الملائكة - نيست هيچ راهى از راههاى مدينه
مگر آنكه بر وى فرشتگان اند - صافين - صف بسته - يحرسونها - پاس ميدارند او را - فينزل السبخة - پس
نزول ميكند و فرود مى آيد دجال شوره زمين را كه بيرون مدينه است و سبخه بفتحتين مهمله و موحده و خاى معجمه
مفتوحات و سكون موحده نيز آمده شورستان - فترجف المدينة باهلها - پس مى جنباند مدينه ساكنان خود را
ثلث رجفات - سه بار جنبانيدن - فيخرج اليه كل كافر ومنافق - پس بيرون مى آيد بسوى او هر كافر و منافق
متفق عليه - وعن سعد رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يكيد اهل المدينة احد الا انماع
كما ينماع الملح فى الماء - بدسگالى نكند و ايذا نكند اهل مدينه را هيچ يكى مگر آنكه بگدازد و فانى گردد عنقريب چنانكه
ميگدازد نمك در آب هيچنانكه ظاهر شده از حال يزيد شقى كه بعد از واقعه حره در اندك فرصت هلاك شد و بعضا
آلهى والم ورق و سل بگداخت و فانى شد متفق عليه - وعن انس رض ان النبى صلى الله عليه وسلم كان
اذا قدم من سفر فنظر الى جدرات المدينة - روايت ست از انس كه آنحضرت چون قدوم مى آمد از سفر

پس نظر میکرد و بیوت و دیوارهای مدینه را اوضع راحلته - تیز میراند شتر سواری خود را - وان کان علی دابة - واگر
سوار بود بر دابه دیگر که مراد بدان اسپ و استر و مانند آن است - حرکها من حبها - می جنبانید آنرا بجاذبهٔ
محبت مدینه استعمال ایضاع مخصوص بشتر است و در غیر شتر تحریک استعمال می یابد - رواه البخاری - وعنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم طلع له احد - و هم از انس است که ظاهر شد مر آنحضرت را جبل احد یعنی نظر شریف
وی بدان افتاد - فقال - پس گفت آنحضرت - هذا جبل یحبنا ونحبه - این کوهیست که دوست میدارد ما را
و دوست میداریم ما او را - اللهم ان ابراهیم حرم مکة - خدایا بدرستی که ابراهیم حرام گردانید مکه را - وانی احرم
ما بین لابتیها - و بدرستی که من حرام میکنم آنچه در میان دو سنگستان مدینه است - متفق علیه - اثبات
محبت احد را بعضی تاویل میکنند و میگویند که این همه کلام مجاز است باعتبار محبت اهل آن که دران مومنان و
موحدان باشند از انصار چنانکه شاعر گفته است (شعر) و من مذهبی حب الدیار لاهلها - و در مقابل این در
بعضی روایات نیز آمده است که عیر جبل یبغضنا ونبغضه - عیر نام جبلی مشهور کوهی ست که دشمن میدارد ما را
و دشمن میداریم ما او را زیرا که ساکنان وی منافقان بوده اند و تحقیق آن ست که این محمول بر ظاهر ست
از جهت ابداع علم و فهم در جمادات آن از محبت و عداوت در نباتات و جمادات سیما آن و جبل که لائق بحال آنها ست خصوصاً
بانبیا و اولیا خصوصاً سید انبیا و سلطان اولیا که محبوب عالمیان و محبوب پروردگار عالمیان و هر که را خدا
دوست داشت همه چیز و همه کس او را دوست دارند زیرا که همه چیز خلق و محکوم اوست و حنین جذع بمفارقت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول دلیل ست بر آن و حنین جذع حدیث مشهور ست که بحد تواتر رسیده
است - وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - سهل بن سعد ساعدی که از مشاهیر
صحابه است گفت که گفت آنحضرت - احد جبل یحبنا ونحبه - رواه البخاری

الفصل الثانی

عن سلیمان - بن ابی عبد الله - تابعی ست بسیاری از مهاجران را دریافته روایت
میکند از سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و صهیب ثقه است - قال رأیت سعد بن ابی وقاص اخذ رجلا یصید
فی حرم المدینة الذی حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت دیدم سعد بن ابی وقاص را که گرفت مردی را
که شکار میکرد در حرم مدینه که حرام گردانید آنحضرت و حد آن تعیین نموده و مردم را از ارتکاب صید و غیر آن
دران منع کرده - فسلبه ثیابه - پس ربود سعد و گرفت جامه های آن مرد را - فجاء موالیه فکلموه فیه - پس آمدند
صاحبان آن مرد پس سخن کردند سعد را در شان او که جامه های او را بدهد - فقال ان رسول الله - پس گفت
سعد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حرم هذا الحرم - حرام گردانیده این حرم را یعنی حرم مدینه را - وقال من اخذ
احدا یصید فیه فلیسلبه - و گفت هر کس که بگیرد کسی را که شکار میکنند درین حرم پس باید که بگیرد رخت و سلاح

اورا - فاما اردعلیکم طعمة اطعمنیها رسول اللہ پس باز نمیگردانم بر شما و نمیدہم خود چیزی را کہ خورانیدہ است مرا آن خورش
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - وعطائیکہ کردہ است بمن و فی الصراح طعمہ بالضم خورش و وجہ کسب یعنی من کہ
نمیدہم از جہت آنکہ این عطاست از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمن و کسبی ست کہ من ظفر نمودہ آن حضرت
حاصل کردہ ام - ولکن ان شئتم دفعت الیکم ثمنہ - ولیکن اگر می خواہید شما و سیار بجہابچہ میدہم شما بہای آنرا
از پیش خود - رواہ ابوداؤد - وعن صالح - مولی لسعد - روایت ست از صالح کہ مولی بود مر سعد بن ابی
وقاص را - ان سعدا وجد عبیدا من عبید المدینة یقطعون من شجر المدینة - سعد یافت چندی غلام را از غلامان
اہل مدینہ کہ می بریدند بعضی از درختان مدینہ را - فاخذ متاعہم - پس گرفت رخت و جامہ آنہا را - وقال یعنی لموالیہم
وگفت سعد یعنی موالی ایشان را وقتیکہ طلب کردند رد کردن آن متاع بسوی ایشان - سمعت رسول اللہ
شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم ینہی ان یقطع من شجر المدینة شیئی - نہی میکرد از آنکہ بریدہ شود از درختان
مدینہ چیزی - وقال - وگفت آنحضرت - من قطع منہ شیئا فلمن اخذہ سلبہ - کسیکہ ببرد از درختان مدینہ چیزی را
پس مر کسی راست کہ گرفتہ است آن برندہ را متاع او و رخت او - رواہ ابوداؤد - وعن الزبیر -
روایت ست از زبیر بن العوام بتشدید واو کہ از عشرۂ مبشرہ است و ابن عمۂ رسول اللہ است صلی اللہ
علیہ وسلم - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان صید وج وعضاہہ - گفت آنحضرت کہ شکار وج و
درختان وج بفتح واو و تشدید جیم نام وادی ست بطائف - حرم - حرام ست حرم بکسر حای و سکون را بمعنی
حرام ست محرم لتہ حرام کردہ شدہ است برای خدا تاکید حرم ست - رواہ ابوداؤد وقال محی السنة رحمہ اللہ
وج ذکروا انہا من ناحیة الطائف - وج ذکر کردہ اند علمای حدیث کہ وی از جانب طائف ست - وقال الخطابی
وگفتہ است خطابی - انہ بضمیر مذکر بدل انہا بضمیر مؤنث کہ در روایت محی السنة است و بر تقدیر راجع
بوج ست و در اسمای مواضع تذکیر و تانیث ہر دو درست ست تانیث بتاویل بقعہ و ناحیہ و تذکیر باعتبار
موضع و مکان وگفتہ اند کہ حرمت وج بسبیل حمی بود کہ آنحضرت برای اہل صدقہ گردہ کردہ بود نہ بطریق حرم و اگر بطریق حرم
بود در وقتی بود بعد ازان منسوخ شد شافعیہ برین اند و حنفیہ مثل این در حرم مدینہ نیز گفتہ اند و اکثر علما بنا نہند
کہ حرم مدینہ و وج باعتبار رعایت تعظیم و احترام ست نہ باعتبار تحریم جنایت و وجوب جزا - وعن ابن عمر
رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة فلیمت بہا - گفت آنحضرت
کسیکہ میتواند کہ بمیرد بمدینہ پس گو کہ بمیرد در وی یعنی این قصد و نیت مبارک ست باید کہ بفعل آرد آنرا و اقامت
کند در وے تا آنکہ بمیرد در وے - فانی اشفع لمن یموت بہا - پس بدرستی کہ من شفاعت میکنم مر کسے را
کہ بمیرد بمدینہ و در بعضی نسخ اشفع بتشدید فا یعنی مقبول الشفاعة گردانیدہ میشوم دعاے امیر المؤمنین

عمر ست که میگوید اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی ببلد رسولک و تحقیق مستجاب شد دعای وی رضی الله
عنه با غیر این دعا سیکلم باسید اجابت آن ان شاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
تمامه ساکنان مدینه و انکه در مدینه بمیرد واجب میگردد شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تمام گناهان
و رفع مراتب و درجات عظیمه یا این کنایت ست از انکه موت در زمین مدینه بطور الله برایمان ست چه شفاعت
جز مومن را نباشد چنانکه در زواید تیسیر بعینه نیز این توجیهات کرده اند و فضل این اشارت در منقبه حرم مکه نیز
واقع شده است چنانچه بیاید. رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا. وعن ابی
هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اخر قریة من قری الاسلام خرابا المدینة فرمود آنحضرت
آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است همه عالم خراب گردد و مدینه منوره آبادان
باشد و بعد از همه بجز این حکم آلهی تعالی این شهر ویران و خالی گردد قریه اینجا بمعنی موضع ست و ترتیب اسما این
طریق ست که قریه است که بالاتر از وی بلد و بالاتر از بلد مدینه و فوق همه جامع است از همه مصر یعنی بلد و مدینه را در یک مرتبه نهاده اند و مدینه
الآن نام شهر حضرت سید کائنات شده است و بسبب شرف و فضل بالاتر از همه است. رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب. وعن جریر
بن عبد الله رض صحابی مشهور ست شریف و مطاع و جلیل و جمیل بود و بسیار بدیع الجمال بود چنانکه امیر المومنین عمر گفته است که
ازین امت خوب‌روتر جریر است آنکه حکایت کرده اند بجا از حسن و صفات جمیله وی بسیار است رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت ان الله اوحی الی ای هولاء الثلثة نزلت فهی دار هجرتک. بدرستی خدای تعالی
وحی فرستاد بسوی من که هر کدام ازین سه جا که فرود آئی تو پس آن سرای و جای هجرت تست یعنی مخیر
ساختند که هر کدام ازینها که خواهی جای تست. المدینة یکی مدینه. او البحرین یا بحرین که جزیره ایست
بعمان مشهور. او قنسرین بکسر قاف و فتح نون مشدده و سکون یا و کسر را و فتح آن هر دو بکسر نون
نیز گفته اند نام بلدی ست از بلاد شام و در تاریخ مدینه میگوید که مخیر ساخته شد آنحضرت را پیش از هجرت میان این
سه موضع و در آخر تعیین کرده شد مدینه. رواه الترمذی

الفصل الثالث. عن ابی بکرة بفتح موحده و سکون کاف صحابی مشهور ست از اهل طائف
و چون آنحضرت طائف را محصور ساخته بود وی خود را از قلعه در چرخ چاه افگنده بجانب لشکر حضرت انداخت
واسلام آورد و ابوبکره نام یافت و بکره چرخ چاه را گویند. عن النبی. روایت میکند از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم قال. گفت آنحضرت. لا یدخل المدینة رعب المسیح الدجال. در نمی آید مدینه را ترس مسیح دجال
لها یومئذ سبعة ابواب علی کل باب ملکان. مر مدینه را در آن وقت که دجال آید بیرون مدینه نزول کند
هفت در خواهد بود بر هر در دو فرشته نگهبان نشسته. رواه البخاری. وعن انس. رض عن النبی

صلی الله علیه وسلم قال - روایت ست از انس از آنحضرت که گفت - اللهم اجعل بالمدینة ضعفی ما جعلت بمکة من البرکة
خداوندا بگردان در مدینه دو چندان آنچه گردانیده در مکه از برکت چنانچه در فصل اول فرموده و مسلمه هم این حدیث
و در امثال آن دلالت دارند بر افضلیت مدینه بر مکه و این مسئله مختلف فیه است میان علما و دلائل جانبین را در
کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلینظر ثم متفق علیه - وعن رجل من آل الخطاب - روایت ست
از مردی از اولاد خطاب عن النبی - از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال - گفت آنحضرت من زارنی متعمدا کان
فی جواری یوم القیمة - کسیکه زیارت کند مرا به قصد نه به طفیل کاری دیگر چنانچه آنکس در همسایگی من
و پناه من ست روز قیامت از بعض عارفان ای آمده که وی حج کرد و به زیارت نیامد گفتند زیارت آن حضرت
را نمی خواهم که به تبع و طفیل حج کنم و این غایت شوق و تادب جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم ست و لیکن
صواب آن ست که تصحیح با قصد زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود
آن ست که مشوب بغرض دنیاوی و قصد سیر و تفریح نباشد بیت رفت به بوی سر زلف تو عطر بچمن * ورنه
کی بوی نسیم سحری بود غرض * و تحقیق در هر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امتثال وی
صلی الله علیه وسلم حج هر دو جای تست یا بدر الدجی - ومن سکن المدینة وصبر علی بلائها کنت له شهیدا و شفیعا
یوم القیمة - و کسیکه سکونت ورزد در مدینه و صبر کند بر بلای وی و شدت و محنت وی خصوصا چنانکه در زمان
آن حضرت بود و در بعضی روایات علی لاوائها چنانکه سابقا گذشت باشم من مر او را گواه و شفاعت کننده روز
قیامت گفته اند شهادت بر طاعات و شفاعت در معاصی - ومن مات فی احد الحرمین بعثه الله من الآمنین
یوم القیمة - و کسیکه بمیرد در یکی از حرمین مکه یا مدینه برانگیزد او را خدا تعالی از ایمنان از عذاب روز قیامت
و آمده است که مقبره مکه و مدینه را می‌نشانند در بهشت همچنین بی سؤال و حساب کما جاء - وعن ابن عمر
مرفوعا من حج فزار قبری بعد موتی - کسیکه حج کند پس زیارت کند قبر مرا بعد از موت من کان کمن
زارنی فی حیاتی - باشد هم چون کسیکه زیارت کرده و ملاقات نموده مرا در حیات من و یکی از فواید و لطائف زیارت
شریف آن ست که زائر را از نصیبه صحبت معنوی و آنچه از لوازم و آثار آن ست حاصل میگردد و این مبنی
بر ثبوت حیات ست مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم حیات حقیقی و دنیاوی بخلاف شهدا که بحیات معنوی
مشرف اند و این مسئله را تفصیل هر چه تمامتر در جذب القلوب بیان کرده ام و بالله التوفیق - رواهما
روایت کرد این هر دو حدیث را - البیهقی فی شعب الایمان - وعن یحیی بن سعید رض - یحیی بن سعید
دو است یکی یحیی بن سعید قطان از کبار ائمه حدیث و ثقات ایشان و روایت میکند از مالک و شعبه
و ثوری و غیر ایشان - دیگر یحیی بن سعید انصاری از تابعین ست روایت میکند از وی مالک و شعبه و

ثوری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان جالسا وقبر یحفر بالمدینة - آنحضرت نشسته بود و گوری کنده می شد در مدینه - فاطلع رجل فی القبر - پس نظر کرد مردی در قبر - فقال بئس مضجع المؤمن - پس گفت آن مرد بد خوابگاه مومن است گور - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بئسما قلت - بد چیزی بود که تو گفتی که نکوهش گور کردی برای مسلمان - قال الرجل انی لم ارد هذا - گفت آن مرد بدرستی که من مراد نداشتم باین سخن نکوهش موت برای مومن - انما اردت القتل فی سبیل الله - اراده نکردم مگر بدینکه کشته شدن در راه خدا که اگر کسی در محبت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر بمیرد و در جای خود بمیرد - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن بمدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن بمدینه افضل و اکمل است ما علی الارض بقعة احب الی ان یکون قبری بها منها - نیست بر روی زمین هیچ جائی که محبوب تر باشد نزد من که باشد قبر من در انجا از مدینه - ثلث مرات - سه بار گفت آنحضرت این سخن را همچنین تقریر کرد طیبی این حدیث را و ازینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در وی افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای دیگر و این حدیث ابلغ و اجل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در وی اما پوشیده نماند که ظاهر همین تقریر آن است که گفته شد یعنی نیست قتل در راه خدا مانند موت بمدینه و لفظ حدیث احتمال این هم دارد که گفته شود مراد آن است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آری نیست موت مومن بمدینه مثل قتل فی سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است از همه و لیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در وی افضل است از موت در سائر بلاد و قبر در آن و باین تقریر مفهوم میشود افضلیت موت بمدینه از موت در سائر بلاد و لیکن باقی می ماند افضلیت شهید گشتن و کشته شدن در راه خدا والله اعلم بالمراد - رواه مالک مرسلا - روایت کرده است این حدیث را مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاری است که تابعی است و امام مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت دارند یحیی بن سعید بن القطان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از اکابر ایشان است چه وی روایت از امام مالک و از هشام بن عروه و یحیی بن سعید انصاری و شعبه و ثوری دارد فتدبر - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال عمر ابن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را - وهو بوادی العقیق - و حال آنکه آنحضرت در وادی العقیق بود که نام وادی است از اودیه مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آنحضرت آنجا میرفت و نماز میگذارد - یقول - میگفت آن حضرت - اتانی اللیلة آت من ربی - آمد مرا امشب آینده یعنی فرشته از جانب پروردگار من - فقال صل فی هذا الوادی المبارک - بگزار نماز درین وادی مبارک - وقل عمرة فی حجة

و بگو عمرہ را در حج یعنی حساب کن نماز را برابر کن با عمرہ کہ در حج باشد و قول استعمال کردہ می شود در جمیع افعال - و فی رو ایة عمرة و حجة معہ و بیان فضیلت نماز ست درین بقعہ شریفہ کہ حکم عمرہ و حج دارد - رواہ البخاری

خاتمة الطبع

بحسن توفیق خدای برتر کتاب برکت نصاب جلد ثانی ترجمہ فارسی مشکوٰۃ شریف مسمی بہ اشعة اللمعات کہ شامل ست بر احادیث نبوی از کتاب الصوم تا کتاب الحج مترجمہ فاضل جلیل عالم نبیل شیخ عبد الحق محدث دہلوی طاب ثراہ حسب خواہش طالبان دین بار دوم بصحت مہما امکن و فکر غائر بمقام لکھنؤ در مطبع نامی منشی نولکشور لباس پوش انطباع شد خدائے تعالی مرغوب طباع اہل عالم کناد بمنہ و کرمہ